



رضاشاه

در

آینه اسناد

نگارش: ک - هومان

تابستان ۱۳۹۵

۲۵۵۵ = ۲۰۱۶

ویراستار: ح-ک

این نگرش به زنان و مردان ایران زمین پیشکش شده است.



June 01, 1927 – May 08, 2024

۱۰ خرداد ۱۳۰۶ (۲۴۶۶) - ۱۹ اردیبهشت ۱۴۰۳ (۲۰۲۴)

فهرست:

۴	یادداشت ویراستار
۶	پیشگفتار
۹	■ گفتار نخست بخش نخست: اوضاع و شرایط اجتماعی و سیاسی و اقتصادی ایران پیش از رویداد کودتای سوم اسفند ماه ۱۲۹۹ = ۱۹۲۰
۴۰	بخش دوم: چگونگی رویداد سوم اسفند (کودتا)
۹۷	آیا ستاد ارتش انگلستان در برپایی کودتا دست داشته
۱۱۲	بخش سوم: بررسی در باره چگونگی برافتادن احمد شاه قاجار
۱۳۸	بخش چهارم: رضا شاه و خدمت های بزرگ او
۲۲۲	خدمت های رضا شاه بزرگ
۲۳۲	بخش پنجم: پیوست های بخش نخست - قرارداد ۱۹۰۷
۲۳۵	متن قرارداد ۱۹۱۹
۲۳۸	صورت بدهی های خارجی ایران پیش از رویداد سوم اسفند
۲۳۹	■ گفتار دوم بخش ششم: برپایی راه آهن سرتاسری ایران یا گره کوری که به همت رضا شاه گشوده شد - پیش از آمدن رضا شاه
۲۵۴	بخش هفتم: تاریخچه برپایی راه آهن در ایران، پس از کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ = ۱۹۲۰
۲۶۴	گره کوری که به همت رضا شاه گشوده شد
۲۷۸	بخش هشتم: نظر مخالفان و منتقدان نسبت به برپایی راه آهن سرتاسری
۲۸۶	بخش نهم: بررسی درباره مخالفت ها و انتقادات
۳۱۲	چرا ایران برای کمک رسانی به روسیه انتخاب شد
۳۲۳	آنانی که میپنداشتند برپایی راه آهن به جنوب بکار شرکت نفت ایران و انگلیس ...
۳۳۶	بخش دهم: بررسی پیرامون پیشنهادات دکتر محمد مصدق
۳۴۳	بخش یازدهم: دیدگاه برخی دیگر از تاریخ نگاران و نویسندگان درباره راه آهن سرتاسری
۳۴۶	بخش دوازدهم: مسیر خط آهن مورد نظر و خواست دولت انگلستان
۳۵۹	و اینگونه است که ایران دارای راه آهن شد
۳۶۰	نسک های دیگر زنده یاد کیکاوس هومان

بهمن ۲۰۶۳ = فوریه ۲۰۲۵

یادداشت ویراستار

کتاب پیش رو را نویسنده بصورت چاپ شده پشت نویس کرده و به همراه یادداشت هایی فرستاده بود. آقای کیکاوس هومان برای این کتاب بادقت و زحمت و وسواس زیاد اسنادی را گرد آورده و از همه آنها به بهترین شکل استفاده تاریخی مهمی را بکار بسته و اثری بینظیر بوجود آورده است. ایشان بسیار پیگیر بود تا مردم از این اسناد آگاهی داشته باشند. اینجانب نیز بدلیل اهمیت تاریخی بسیار علاقمند بودم.

در آغاز سپتامبر ۲۰۲۲ فایل ویراستاری نشده آن از سوی جناب ک. هومان بدستم رسید که برای اینترنت آماده نبود و شکل کتاب هم آراسته نشده بود. با همفکری با ایشان بنا شد، ضمن استفاده از بخش های مهم و تاریخی کتاب در ایمیل های گوناگون بسوی هم میهنان، بصورت کتاب دیجیتال قابل استفاده در اینترنت تنظیم شود.

این مهم بمن واگذار شده بود؛ اما فایل اصلی در قطع کتاب و بدون سربرگ و زیرنویس بود و نگاره و تنظیم و شکل کتاب نداشت. اگر واژه ویراستار بکار برده شده، ولی در متن کتاب که بسیار آموزنده، مستدل، مستند، با انشاء و زبانی بسیار زیبا تنظیم شده بود دستکاری نشده است.

اشاره به سند ها، در آخر برگ ها تایپ شده بود که در هنگام آماده سازی برای اینترنت با دقت همه اشاره ها با شماره زیرنویس در هر برگ گنجانده شد تا دسترسی به منبع و سند را برای خواننده آسان بگرداند.

جناب هومان، ایرانیاری بسیار دلسوز و میهن دوست و دانشمند است که در نوشته های خود نکته ای را فراموش نمیکنند. تلاش ایشان در کتاب پیشرو به اندازه ای دقیق و مستدل است که تابحال در کتاب دیگری در باره رضا شاه بزرگ و تاریخ ۲۰۰ ساله کشورمان دیده نشده است.

در برابر نام جناب هومان، اینجانب از نام خود بهره نگرفته است. تنها به ویراستار بسنده شده است.

ویراستار

هفتم نوامبر ۲۰۲۲ = ۱۴۰۱ = ۲۵۶۱ (۲۰۲۵ تجدید نظر)

گاهشماری که نشانه ۲۵۰۰ سال تمدن ایران است از هنگامه ورود کوروش هخامنشی به بابل که بدون شک حرکتی بینظیر در تاریخ بشریت میباشد در تبدیل های تاریخ بکار رفته.

بامید اینکه گاهشمار ایران در پی آزادی کشورمان از این هنگامه آغاز شود زیرا که گاهشمار ۱۴۰۰ ساله بسیار توهین آمیز و ننگ آور است.

اینکار هم رضا شاه بزرگ و هم محمد رضا شاه آریامهر را خرسند و آرزوی آنان را برآورده خواهد کرد.

ویراستار

پیشگفتار:

ملتی که تاریخ خود را شناسد محکوم به تکرار تجربه هاست که گاه این تجربه ها آنچنان تلخ و زیان بارند که جبران آنها امکان پذیر نخواهد بود. درباره رضا شاه تاکنون بسیار نوشته و گفته اند، پاره ای ظهور او را ضرورت تاریخ بر می شمارند و به خاطر خدماتش او را می ستایند و از او به نیکی یاد میکنند، پاره ای دیگر که مخالف اویند، برآمدنش را توسط بیگانه میدانند و کمترین کار خوب و شایسته ای از او سراغ ندارند و ضمن اتهاماتی که بر او وارد می سازند، هر آنچه که او انجام داده است، همه را در خدمت بیگانه و یا رضای امیال شخصی اش قلمداد میکنند و گروهی دیگر در حالی که ناگزیر معترف به خدمات او میباشند، انجام آن کارها را جبر زمان میدانند و از این بابت کمترین ارزشی از برای او در برابر انجام آنها خدمات ارزنده و ایرانساز قایل نمیشوند.

زمانی اثری یادگفته ای به دور از غش و کاستی خواهد بود که نویسنده یا گوینده، آن هنگامی که دست به قلم میبرد و یابیه سخنرانی میپردازد، خود را از قید و بند هر ایسمی و مکتبی و یاحب و بغضی و یا نفرت و شیفتگی نسبت به شخص مورد نظرش رها سازد و با اتکابیه مستندات روشن و بدور از پیرایه و آگاهی به زوایای تاریک رویدادها، و سنجش کارهای نیک و بدش، به داوری به پردازد.

از آنجا که مخالفان رضاشاه به هر مناسبت و دستاویزی همچنان از او به بدی یاد میکنند و ذهن بسیاری از هم میهنان ناآگاه به ویژه نسل نورا نسبت به او آشفته و تیره و تاریک میهن ما را آلوده ساخته و میسازند، از این رو یادآوری نکاتی در جهت روشنگری ضروری است، باشد که با روشنگری های هر چه بیشتر پژوهشگران و نویسندگان، سپیدی از سیاهی باز شناخته شود و بخشی از تاریخ میهن ما از آشفته گی و تیره گی پاک شود.

بسیاری از صاحب نظران، پاره ای از اظهار نظر ها و تحلیل هایی را که از سوی تاریخ نگاران و نویسندگان در زمان رویداد حادثه ای و یادریاره نقش آفرینان آن حادثه، ابراز شده باشد، چندان معتبر و یاکافی و وافی نمیدانند، حتا اگر از سوی انسانهای بیطرف و منصف صورت گرفته باشد، چرا که چون از جمیع عوامل و زوایای رویداد آگاهی ندارند، از این رونمیتوانند از عهده نگارشی کاملاً مستند و روشن و بدور از کاستی هابر آیند، که متأسفانه اینگونه نوشته ها مورد استناد و بهره گیری بسیاری از نویسندگان و تاریخ نگاران (چه با غرض و چه بی غرض) قرار گرفته و همچنان میگیرد، که بطلان بسیاری از آنها

با انتشار اسناد و مدارک سری و نوشته هایی که در زمانهای بعد انتشار یافته، به اثبات رسیده است.

مثال روشن این گفته از جمله، تعریف و تمجیدهایی است که در آثار برخی تاریخ نگاران و نویسندگان، از منش میهن دوستانه و مردم دوستی و دموکرات منشانه "احمدشاه" دیده میشود، تا آنجا که دکتر محمد مصدق از او به عنوان "شاه جوانبخت و میهن دوست و مراعی به قانون" یاد کرده و حسین مکی نویسنده شرح زندگانی احمدشاه، او را شاهی دموکرات و میهن دوست و در غم ملت و مخالف سرسخت قرارداد ننگین ۱۹۱۹ میدانسته است، و بعضی ها از جمله دکتر مصدق، برکناری او را از تخت پادشاهی، بخاطر مخالفتش با قرارداد مزبور بر شمرده اند که به احتمال زیاد آنکه اینگونه درباره احمدشاه نوشته و گفته اند، در صورت آگاهی از اسناد سری وزارت امور خارجه بریتانیا و دیگر نوشته های روشنگرانه و بی غرض، آنچنان نمی نوشتند و نمی گفتند، که نوشتند و گفتند.

اسناد سری و یادواره های انتشار یافته در سالهای اخیر، نشان میدهد که احمدشاه نه تنها برای مدتی همراه پانزده هزار تومان مقرری از دولت بریتانیا دریافت میکرد و هرگاه که پرداخت آن به عللی به تعویق می افتاده به چانه زنی با وزیر مختار آن دولت و واسطه تراشی می پرداخته است، بلکه رضایت خاطر خود را از انعقاد قرارداد ننگین ۱۹۱۹ با جملاتی صریح و روشن در شب مهمانی دوم نوامبر ۱۹۱۹ به میزبانی لرد کرزن وزیر امور خارجه بریتانیا، اعلام کرده بود، او در آن مهمانی شام از جمله گفت: «...سعادت مندم از اینکه با استفاده از این فرصت میتوانم به عالیجناب بگویم که چقدر از بسته شدن قرارداد ایران و انگلیس، احساس مسرت میکنم، چونکه این قرارداد برای تقویت دوستی سنتی دو کشور که از زمانهای دیرین وجود داشته است، به وجود آمده»، که در بخش سوم این گفتار، به متن کامل سخنرانی احمدشاه در ضیافت شام وزیر امور خارجه انگلستان اشاره خواهد شد. اما دکتر مصدق در جلسه ۲۶ مهرماه ۱۳۲۳ (۱۹۴۴) در مجلس شورای ملی چنین گفت: «شاه باید در امور مملکتی مداخله نکند و از مرحوم احمدشاه سرمشق بگیرد».

هرمن نورمن، وزیر مختار بریتانیا در ایران (از ۵ ماه می ۱۹۲۰ تا ۱۰ ژوئن ۱۹۲۱)، طی تلگرام ۱۴ ژوئن ۱۹۲۰ با قید محرمانه به عنوان وزیر امور خارجه انگلیس گزارش داد که: «...در اینجا آن مسأله پرداخت مقرری ماهانه به شاه را که منصور الملک تاکنون از آن اطلاع نداشت، فاش کردم و گفتم ما این مبلغ پانزده هزار تومان در ماه را فقط به این شرط به معظم له میپردازیم که وثوق الدوله را بر سرکار نگاه دارد...» (دکتر جواد شیخ الاسلامی، سیمای احمد شاه، جلد یک - ص ۳۹۹) و چه بسیار از این دست گزارش ها و اسناد، که به آنها خواهم

پرداخت، خلاف بسیاری از آنچه که نوشته و گفته شده از جمله گفته و نوشته دکتر مصدق و حسین مکی، را نشان می‌دهند.

به گفته یکی از پژوهندگان تاریخ، متأسفانه علیرغم گذشت ده ها سال، هنوز ذهنیت ما در بررسی حوادث دوران رضاشاه، آلوده به تعصبات سیاسی، ایدئولوژیک است، برای رهایی از دروغی که ماوتاریخ معاصر ما را در بر گرفته، شجاعت و صداقت اخلاقی فراوان لازم است. تردیدی نیست که دسترسی به واقعیت ها و یافتن کتب تاریخی که از گزند اعتقادات سیاسی و اجتماعی و مذهبی نویسندگان در امان مانده باشد، کار بسیار دشواری است، بزرگترین جنایتکاران و ویرانگران تاریخ هم طرفداران خود را دارند، گذشته از این، تاریخ نویسان خواهی نخواهی تحت تأثیر شرایط زمان و مکان و اینکه کدام سوی تاریخ قرار گرفته و یا به کدام مکتب وابسته باشند، برداشتهای متفاوت از رویدادها دارند، از این روتاریخ میهن ما از آشفتگی ها و نادراستی ها پرکنار نمانده است.

بخش نخست:

اوضاع و شرایط اجتماعی و سیاسی و اقتصادی ایران پیش از کودتای

سوم اسفند ۱۲۹۹ = ۱۹۲۰

میرزا ابوالقاسم خان کحال زاده (منشی سفارت آلمان از ۱۲۹۴ تا ۱۲۹۷ خورشیدی = ۱۹۱۵-۱۹۱۸)، در کتاب خاطراتش زیر نام «شنیده ها و دیده ها» که سالها پس از مرگش انتشار یافته است، پس از شرح نا امنی راه ها حتا در پیرامون شهر تهران، به وضع اقتصاد ایران پیش از رویداد کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ (۱۹۲۰) میپردازد و مینویسد: «...مسئله اقتصاد که مهمترین ارکان اداره یک مملکت است، متأسفانه جای بحث و گفتگو باقی نگذاشته است، چون منابع درآمد دولت از تعداد انگشتان یک دست فراتر نمیرفته است، یکی: درآمد گمرکات ایران بود که همیشه درگرو قرض های پیش خور نزد روس و انگلیس به ودیعه سپرده شده بوده است، دوم: منابع طبیعی بود که به ثمن بخش در اختیار اتباع بیگانه و در معنی در اختیار یکی از دو دولت مزبور قرار داشته است، [روسیه و انگلستان] سوم: مالیاتهای مستقیم که آنهم در دست حکام نالایق و سودپرست ولایات بوده اگرچه بیش از حد معمول و بانواع فشار از ملت گرفته میشده ولی در جیب آنان سرازیر میگردد است، چهارم: درآمداوقاف بوده که آن نیز زیر سیطره گروهی متولیان از خدا بی خبر قرار داشته است و حیف و میل میشده است... در نتیجه دولت همواره هشتتس گرو نه اش بوده است.»^۱

ملک الشعراى بهار، مینویسد: «...چنانکه دیدیم بعد از قیام ستارخان در تبریز، به بهانه آوردن آرد و حفظ اتباع روس، سالدات [واژه ای روسی که به سرباز روسی اطلاق میشود] وارد آذربایجان کرد [منظور روسیه تزاری است] و بعد از قضیه شوستر و دادن اَلتیماتوم در ۱۳۲۹ [ه-ق] (۱۹۱۱) نیز قوایی به قزوین و استرآباد و خراسان وارد کرد [پراساس قرارداد ۱۹۰۷ با دولت انگلستان - به شرح نگاره های پیوست] و به تحریک مفسدین در خراسان آشوبی برپا و سید محمد طالب حق، برادر سیدعلی آقای یزدی مجتهد و یوسف خان هراتی و جمعی دیگر را واداشت که در مسجد و صحن رضوی گردآمده برضد حزب دموکرات و مشروطه خواهان و عاقبت بخلاف حکومت مرکزی و به هواداری از محمدعلی میرزا [شاه مخلوع] که در استرآباد بود، قیام کردند و گروهی بی گناه را کشتند و جمعی مسلح دور خود جمع کردند... و

^۱ - شنیده ها و دیده ها ۲۱

امنیت را از خراسان سلب نمودند بحدیکه حاکم ازخلع سلاح آنان عاجز شد... و چون میدان خالی شد، خود روسها بر مفسدین تاختند و صحن مسجد و حرم و گنبد راهدف توپ ساختند و به فجایع تاریخی دست زدند... روسها علاوه بر این مفسدتها، درامور داخلی نیز مداخله میکردند و مقدمات دست اندازی در منطقه نفوذ خود را فراهم میآوردند، ناصرالملک [نایب السلطنه] و سایر رجال هم خود را تسلیم آنان کرده و درقبال تقاضاهای مأمورین و مستشاران بلژیکی (از قبیل مسیو مرنارد خزانه دار و همکاران دیگر) که باروسها متحد و همدستان بودند) مقاومتی بروز نمیدادند و ناصرالملک صریحاً میگفت که ایران رفته است و امیدی به بقای استقلال و تمامیت ملکیه این کشور نمیتوان داشت! و حتی از این سخنان یأس آور و زهردار با شاه جوان نیز گفته بود و شاه را به جمع آوری مال و نوامیدی از مردم و مملکت تشویق و راهنمایی میکرد، با این مقدمات درواقع کمتر کسی از عقلا بود که امیدی به بقای کشور داشته باشد».^۲

شوربختی و اوضاع نکبت بار مردم ایران به ویژه در اواخر عهد قاجار بحدی بود که "وثوق الدوله" نخست وزیر وقت ایران طی اعلامیه ای به تاریخ دهم اوت ۱۹۱۹ (۱۹ مرداد ۱۲۹۸) ناگزیر شد مراتب افلاس و درماندگی کشور و مردمش را تأیید کند، او در این اعلامیه از جمله گفت: «... آن موقع جنگ بین الملل با تشنجات و زلزله های شدید خود، عرصه گیتی راهمچنان میلرزاند و بر اثر آن مملکت مانیز روزبه روز توانایی، استقامت و طاقت خویش را از دست میداد، امنیت در نقاط داخلی مملکت مسلوب و دولت مرکزی فاقد کلیه وسایل و اختیارات بود، همچنانکه افراد و تشکیلات مزبور در پایتخت آسایش عامه را از دست شان گرفته بودند، دستجات یاغی و راهزن نیز عرض و ناموس عامه را دستخوش تجاوزات خود قرار داده بودند، غارتگران محلی اغلب ولایات و نقاط مهم مملکت را که بی حاکم و سرپرست مانده بودند، در آتش جور و ستم خود میسوزاندند، قوای متلاشی شده امنیه بارقت بارتترین احوال بر مقدرات خود نالان و افراد آن از گرسنگی در حال احتضار بودند، خزانه تهی، عایدات مالیاتی لاوصول، مخارج مهم و ضروری دولت در عهده تعویق و تعطیل، ابواب تجارت بکلی مسدود و همه کس برای ضروریات زندگی نگران و سرگردان بودند، سختی ارزاق عمومی در مرکز و ولایات باقیافه فجیع خود هینت اجتماع را تهدید میکرد، قحطی و استیلای امراض چرخ نظام اجتماعی و زندگانی را متوقف کرده بود، مناسبات خارجی ما تعطیل و روابط با دولت انگلستان، یعنی با دولتی که در آن موقع مساعدت و مخالفتش بیش از دیگران در وضعیت داخلی ما تأثیر داشت تیره و مبهم و بالاخره تمام موجبات بدبختی و انقراض مهیا بود و به اندک اشتباه و خودپرستی، یا تعطل و لاقیدی، یا جبن و بزدلی،

۲ - احزاب سیاسی ایران، دفتر ۱ - ۱۵

ممکن بود آخرین ضربه مخاطرات متوجه حیات سیاسی و استقلال ما گردد.^۳

نکته قابل توجه اینکه در اعلامیه مزبور بخاطر بکارگیری افعال گذشته، ممکن است خواننده چنین استنباط کند که آنهمه نارسایی ها و گرفتاریها و نابسامانیها مربوط به زمان پیش از صدارت و ثوق الدوله و امضاء قرارداد ۱۹۱۹ بوده است و حال که این قرارداد به امضای او و دوتن دیگر از وزراء کابینه اش رسیده است، ایران و مردمش بخاطر عنایت و مساعدت مالی و نظامی دولت فخریه انگلستان و در سایه اولیای دلسوز و خدمتگزار و مال اندیش، از آنهمه گرفتاریها و نابسامانیها نجات یافته اند و وثوق الدوله باین اعلامیه فریبکارانه انتظار داشت که مردم از دولت انگلستان و زمامداران وقت سپاسگزاری کرده و دست از اعتراض و مخالفت بردارند!

اما از آنجاکه این قرارداد ننگین برخلاف خواسته و انتظار دولت انگلستان و دولت وقت ایران، از قوه به فعل در نیامد، و در نتیجه مساعدت مالی دولت مزبور به ایران نیز منتفی گردید، بنابراین آنچه راکه و وثوق الدوله از ناامنی و درماندگی و سیه روزی مردم میهن ما و تهی بودن خزانه در اعلامیه آورده بود، همچنان تا رویداد کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ باقی بود. گفتنی است که و وثوق الدوله نخست وزیر وقت ایران مبلغ ۱۴۱,۰۰۰ پوند به عنوان رشوه از دولت انگلستان به جهت خود و دوتن از وزیران کابینه اش به نامهای صارم الدوله و زبرداری و نصرت الدوله وزیر امور خارجه دریافت کرده بود تا این قرارداد را به تصویب مجلس برساند.

دکتر مصدق، در کتاب خاطراتش مینویسد: «...از ماریسی بایک کشتی که پانزده روز بعد به بمبایی میرسد حرکت کردم و از بحر احمر که میگذشتیم یک شب پس از صرف شام سرپرسی کاکس، همان وزیر مختار انگلیس که قرارداد وثوق الدوله را امضاء کرده بود و به سمت کمیسر عالی انگلستان به بغداد میرفت، خود را به من نزدیک نمود، بعد از معارفه سوال کرد چند روز در بمبایی میمانم و بعد به کدام یک از بنادر خلیج فارس وارد میشوم، گفتم توقف من در بمبایی زیاد نخواهد بود و مايلم در بصره پیاده شوم و از آنجا با راه آهن به بغداد مسافرت نمایم که وعده داد در عدن تحقیقات کند و مرا از چگونگی وضعیات آن هردو مطلع نماید.

شب دیگر باز پس از صرف شام نزدیک من آمد و گفت: تحقیقاتم به این نتیجه رسید که راه آهن بغداد را اعراب خراب کرده اند و اکنون از این

^۳ - سیمای احمد شاه قاجار. ۲۱۵

خط نمیتوان عبور کرد، گفتم در اینصورت ناچارم در یکی از بنادر ایران، شاید بوشهر پیاده شوم، که نگاهی به من نمود و گفت: بوشهر بندر ایران است؟ که من هیچ نگفتم و از او جدا شدم!»^۴

در اینجا لازم است به دو نکته اشاره کنم، نخست اینکه خرابی راه آهن بغداد فریبی برای کانالیزه کردن مسیر مصدق از بوشهر به شیراز نبود، تا در آنجا با تدارکی که از سوی فرماندهی نیروی نظامی انگلستان، مستقر در فارس و کرمان و عوامل خود فروخته آن دولت دیده شده بود، با ارسال تلگرامی به دولت مرکزی به نام مردم بی خبر از همه جا، حکم والیگری ایشان صادر شود که انجام شد. دوم اینکه دکتر مصدق، در مقام یک ایرانی میهن دوست لازم بود پاسخ جانانه ای به سر پرسی کاکس، میداد، دایر بر اینکه تا جایی که تاریخ گواهی میدهد و حتا پیش از آنکه مردم انگلستان از توحشی زیر نام وایکینگ ها در آیند، بوشهر بخشی از ایران بوده و خواهد بود، یا مطالبی در همین مضمون، اما ایشان سرش را پایین انداخت و رفت که مفهومی جز سکوت علامت رضا و تأیید نیست، وانگهی از ایشان که سالهای مدیدی را در سیاست گذرانیده بود، انتظار میرفت از کاکس میپرسید: پس شما چگونه به بغداد خواهید رفت؟ ضمناً به نوشته مصدق، او میتوانست بدون نیاز به راه آهن با اتوموبیل و راننده هندی اش به بغداد و از آن طرق به تهران برود.

مُخبر السلطنه هدایت، در کتاب خاطراتش نوشت: «... در این هنگام [پس از قرارداد ۱۹۰۷ منعقد بین روسیه تزاری و انگلستان و در زمان برقراری رژیم مشروطه در ایران] انگلیس بوشهر را قبضه کرد، روی تمبرپست ماچاپ کردند: «بوشهر در تصرف انگلیس Bushire under British occupation».^۵

سیروس غنی، مینویسد: «... در زمان جنگ جهانی اول ایران ورشکسته شد و نتوانست اقساط قروض خود را به انگلیس و روسیه بپردازد، همکاری روسیه و بریتانیا در این هنگام در اوج خود بود و دو قدرت تدبیری اندیشیدند و آن را اجازه دیرکرد پرداخت بدهی ها و مساعدده های پیشین نامیدند، از این گذشته از محل درآمد گمرکات نیز مبلغ سی هزار لیره ماهیانه در اختیار ایران گذاشتند، تأدیه و امها و مساعدده های قبلی به زمان نامشخص در آینده موکول شد، تا وقتی که کشور روی پای خود بایستد!»^۶

تاریخ ایران در زمان قاجارها گواه روشنی است از درماندگی زمامداران و مردم آن، در این مدت کشور ایران به صورتهای گوناگون زیر تسلط دولتهای استعماری انگلیس و روسیه تزاری بود، گاه آن دو

^۴ - خاطرات و تالمات. ۱۲۰

^۵ - خاطرات و خطرات. ۲۷۰.

^۶ - برآمدن رضاخان و... ۴۳۳.

کشوربا توافق هم وگاه در رقابت باهم، قطعاتی از پیکر ایران را جدامی ساختند (نیمی از بلوچستان و بخش نسبتاً وسیعی از خراسان شمالی و هفده شهر قفقاز و تحدید مرزی تجاوزکارانه نسبت به خاک ایران در شرق و غرب) و گاه نیز با انعقاد قراردادهایی، کشورمارا به منطقه نفوذ خود تقسیم می کردند (متن قراردادهای ۱۹۰۷ و ۱۹۱۵ در بخش پیوست ها آمده است) و اگر هم تک صدایی از سوی بلند میشد و یا وزارت خارجه وقت جرأتی به خود میداد و چگونگی را از وزارت امور خارجه دودولت نامبرده پرسش میکرد، وقعی به آن تک صدا و پرسش وزارت خارجه ایران نمینهادند، سهل است که به استقرار نیروی نظامی در ایران پرداختند، دولت روسیه به خود اجازه میداد تا آزادیخواهانی را که مخالف نفوذ و دخالت های ناروای آن دولت از رهگذری کفایتی و خواب زدگی زمامداران ایران بودند، بازداشت و حتی اعدام کند، و یا آرامگاه امام هشتم شیعیان را بدون پروا از اعتقادات میلیونها انسان به توپ به بندد و جمع زیادی را به قتل برساند و دولت انگلستان با استقرار ارتشی در فارس و کرمان به نام کوتاه شده «اس پی آر» در بگیر و ببند مردم در فارس و کرمان، بی توجه به دولت مرکزی ایران خود را مجاز میدیده است، دریغ که از دولت بی رمق قاجار صدای اعتراضی بر نمیخواست، میزان قدرت و نفوذ و میدان فعالیت دودولت نامبرده در پایتخت به حدی بود که سفرای آنها هر زمان و بدون رعایت تشریفات و اغلب بدون کسب وقت قبلی، نزد شاه و یا وزیران میرفتند و به خود حق میدادند که در عزل و نصب وزیران و حکام مداخله کنند و در صورت لزوم اولتیماتوم بدهند.

هرمن نورمن، طی تلگرام شماره ۶۶ مورخ ۲۸ ژانویه ۱۹۲۱ (۷ بهمن ۱۲۹۹) به لرد کرزن (وزیر امور خارجه انگلستان) گزارش میدهد که: «... خان هابه ژنرال کنسول اعلیحضرت [انگلستان] در اصفهان و به خود من پیشنهادات موقتی در مورد همکاری به هنگام سقوط حکومت ایران در برابر هجوم بلشویکها تسلیم کرده اند. این پیشنهادها شامل این است که هر مقدار زمین که میتوان از جنگ بلشویکها در آورد، در اختیار بختیارها قرار بگیرد و یک شاهزاده قاجار نقش یک شاه آلت دست را در آن سرزمینها بازی کند. خان ها هنوز تصمیم نگرفته اند که آیا میتوانند مسئولیت نگهداری تهران را هم بپذیرند یا نه، اما گفته اند که اگر به کمک قوام الملک با قشقای ها همداستان شوند و در ضمن از کمک مالی ما برخوردار گردند، میتوانند اصفهان و جنوب را برای ما نگه دارند. اگر حکومت تهران راه را برای یک دولت نوع شوروی باز کند که ما با آن رابطه ای نداریم [دولت انگلستان هنوز دولت روسیه شوروی را به رسمیت نشناخته بود] شاید ما بتوانیم با منتقل کردن حق امتیاز نفت که در حال حاضر به حکومت ایران پرداخت میشود به بختیارها، آنها را از نظر مالی ارضاء کنیم، همچنین لازم خواهد بود که پول لازم جهت حفظ نظم در فارس در اختیار قوام الملک قرار گیرد... از این رو این نکته حائز اهمیت خواهد بود که در صورت وقوع چنین امری،

حکومت اعلیحضرت آمادگی داشته باشد به قوام الملک امکان انتقال حق امتیاز نفت را به بختیارها بدهد و یا به طریق دیگری خدمات آنا را پاداش دهد.»^۷

سرپرسی کاکس (sir Percy Cox) کمیسر عالی دولت بریتانیا در کشور عراق، در رابطه با گزارش نورمن، طی تلگرام شماره "اس" مورخ ۲۹ ژانویه ۱۹۲۱ [۲۳ روز مانده به کودتا] به لرد کرزن گزارش میدهد: «... در هر صورت نظر بختیارها عامل مهمی است و من با نظر وزیر مختار موافق نیستم که میگوید آنها اساساً نسبت به ما احساسات دوستانه ندارند، برعکس من فکر میکنم آنها کاملاً به منافع داشتن روابط دوستانه با ما آگاهند و اگر منافع آنها حفظ شود و افزایش یابد اکثریت آنها حاضرند در هر طرحی که برای نجات ایران از بحران پیشنهاد شود با ما همکاری کنند.»

اگر فرض کنیم که برای اتخاذ این تدابیر خیلی دیر شده باشد یا اینکه این تدابیر با شکست مواجه شوند، آنگاه باید تصمیم بگیریم و اجازه دهیم که شمال ایران اگر خودش مایل است، به بلشویکها بپیوندد، اما در این صورت هم اگر حاضر باشیم کمی پول خرج کنیم میتوانیم منافع خود را حفظ کنیم، نظر من این است که خطی از مرز ایران در خاناتین به کرمانشاه، خرم آباد، اصفهان، یزد، کرمان و غیره بکشیم [طبق نگاره پیوست] و آنگاه در این منطقه جدید به موقعیت [مان] ثبات ببخشیم، در واقع جزاین طریق به نظر من راهی برای حفظ منافع بیشتر و حیاتی نفتی مادر قصر شیرین - پشتکوه و عربستان! [خوزستان] و همچنین در سرزمین بختیاری وجود ندارد، حفظ روابط نزدیک با بختیارها هم برای ما و هم برای آنها اساسی است، باید به خاطر داشت که اینک اصفهان، یزد و کرمان در دست حکام بختیاری است، در صورت شکست حکومت در تهران و فرار شاه، به نظر من باید به والی پشتکوه و شیخ محمّره و بختیارها اجازه بدهیم که اعلام استقلال کنند و جدایی خود را از حکومت تهران اعلام دارند، و باید آنها را تشویق کرد که پیمان سه جانبه ای با یکدیگر ببندند تا با کمک یکدیگر منافعشان را حفظ کنند و در برابر هجوم بلشویکها مقاومت نمایند، ما احتمالاً خواهیم توانست قشقایها را با آنها همداستان کنیم، هر چهار عامل اصولاً خاصیت قبیله ای دارند و در حال حاضر عملاً مستقل اند، احتمالاً آنها برای شورش تنها محتاج یک اشاره اند، اما برای ما این مهم است که آنها باید با هم عمل کنند، چنین کنفدراسیونی سدی مستحکم در برابر هجوم بلشویکها ایجاد میکند و در ضمن میتواند منافع مادی و مشروع ما [!] در ایران حفاظت کند، اگر این سیاست مورد توجه قرار گیرد ما باید تمام تلاش مان را بکنیم که برقراری ارتباطات میان خانقین و کرمانشاه، محمّره، خرم آباد و ایجاد جاده بین اهواز، بندر بوشهر و بندر عباس تسریع گردد. جسارتاً

۷ - ضمیمه کتاب خاطرات آبرونساید - ترجمه بهروز قزوینی. ۱۸۵ - ۱۸۶

پیشنهاد میکنم اگر موارد فوق اساس یک سیاست سازنده راتشکیل دهند باید از نمایندگان تمام شرکتهای تجارتي بریتانیا درایران برای بحث دراین مورد دعوت شود تا معلوم گردد تا چه مقداری همکاری هر یک از آنها نیاز است...»^۸

گزارش این دو مأمور سیاسی انگلستان (نورمن و کاکس)، به روشنی بیانگر این نکته است که در آن روزگاران هر شیخ و خانی درایران، بخاطر ضعف و درماندگی زمامداران قاجار، حتا در زمان برقراری مشروطه، ساز خودش را میزده و دست در دست بیگانه داشته و منتظر اجازه دولت استعمارگرو متجاوز انگلستان بوده است تاجدایی و استقلال خود را اعلام کند و نیز نشان میدهد که دولت نامبرده بی پروا خود را محق به دخالت در امور ایران میدانسته است!

لرد کرزن، در حاشیه گزارش کاکس، نوشت: «... همه، نورمن، کاکس، حکومت هند... میخواهند بنفع ما کار کنند، اما هر کدام میخواهند کاری بکنند مسأله پول را پیش میکشند که هیچکس حاضر به یافتن آن نیست... اما این بحث سازنده است.»^۹

حاشیه نویسی لرد کرزن، نشان میدهد که نامبرده که مجری سیاست های خارجی دولت بریتانیا بوده است، با پیشنهاد کاکس مبنی بر تجزیه ایران به منظور آخرین راه حل برای حفظ منافع آن دولت در ایران، موافق بوده و آنرا سازنده میدانسته است و همچنین بیانگر این نکته است که تا سه هفته پیش از رویداد کودتای ۲۱ فوریه ۱۹۲۱ دولت انگلستان برای رهایی از مخمصه ای که باروی کار آمدن رژیم بلشویکی در روسیه، از جهت منابع نفتی اش در ایران و سرزمین هندوستان دچار شده بوده، چاره را در تجزیه ایران با همکاری برخی از خوانین و شیوخ میدیده است، نه طرح و برنامه ای از پیش تدوین شده دیگر از جمله کودتا بدست رضاخان نامی از افسران نیروی قزاق که از قوه به فعل درآوردن چنان طرحی به زمان و تمهیدات بیشتری نیاز داشته است.

سروالتر تاونلی (sir . Walter Townley)، وزیر مختار وقت انگلستان در ایران، طی گزارش خیلی محرمانه مورخ ۲۳ مارس ۱۹۱۴ (۳ فروردین ۱۲۹۲) به وزارت امور خارجه آن کشور در خصوص اوضاع سیاسی ایران مینویسد: «... ما از عین الدوله و ژاندارمری و بختیارها حمایت میکنیم، روسها حالا بر ضد عین الدوله هستند... روسها به دوستی مانسبت به بختیارها به نظر حسد و رقابت مینگرند، عین الدوله را در سرکار خودش [در مقام نخست وزیری] نگاه داشته ایم

^۸ - همان . ۱۸۶ تا ۱۸۹ - بیافزاید مسیر خط کشی که پیشنهاد شده همان مسیری است که محمد مصدق در نطق های مخالفتش با راه آهن سرتاسری شمال به جنوب علیه رضا شاه بزرگ ادا کرده است.

^۹ - همان . ۱۹۰

واو از برای ما همه کار خواهد کرد... بختیاریها محکم در دست ما هستند، نامزد شدن آنها به اصفهان و کرمان و مراجعت ایلیخان [سردار جنگ با نفوذترین و مهمترین خان بختیاری، که امنیت راه لنینچ را به او واگذار کرده بودند] بر سر شغل خود توسط این سفارت انجام یافت، فرستادن شوکت [شوکت الملک علم] به سیستان و توقیف حشمت الملک [برادر شوکت الملک که هوادار روسیه بود] بواسطه مساعد بودن عین الدوله از پیش رفت... به بختیاریها وعده داده شده است که در ماه اپریل یزد را به آنها بدهند.^{۱۰}

همو در گزارش محرمانه دیگریه تاریخ ۲۲ اوت ۱۹۱۴ به وزارت امور خارجه انگلیس مینویسد: «... مسأله مالیّه کما فی السابِق به اعلی درجه سخت است، خزانه بکلی خالی است و تصور آنها با اوضاع امروزه در اروپا که از جای بتوان پول بدست آورد بغایت دشوار است»^{۱۱}

نیز در گزارش خیلی محرمانه مورخ ۲۶ ژوئن ۱۹۱۴ مینویسد: «... بانزدیک شدن روز تاجگذاری [احمد شاه] اوضاع پایتخت خیلی، خیلی تاریک میشود، دولت در نهایت تنگدستی و ضیق مالی است و هیچ معلوم نیست که از چه منبعی پول میتوان بدست آورد، دولت انگلیس به نظر میآید که حاضر نیست به هیچوجه کمکی بکند... کابینه وزراء در خصوص حل بعضی مسایل سرگردان است و مخصوصاً نمیدانند چه شکل برضد مداخلات روس در ایالت آذربایجان پروتست کنند، ژنرال کنسول روس هم در آنجا به حکم پترزبورگ از اتباع روس یا کسانی که در تحت حمایت روس هستند و یا کسانی که املاک خود را به این قبیل اشخاص اجاره داده اند مالیات میگیرد... بعضی ادارات پستی هم از طرف روسیه در تهران و تبریز و چنانکه شنیده میشود در مشهد هم افتتاح شده است»^{۱۲}.

میرزا یحیی دولت آبادی، درباره وضع نابسامان و آشفته ایران در اواخر دوره قاجارها مینویسد: «... دولت ایران همان دولت آستن که به زودی بار حمل خود را در سیاست به صورتی بر زمین میگذارد که ممکن است مملکت دارا و انوشیروان را فدای هوسرانی مثنی از فرزندان ناخلف او بنماید و در سایه سیاست ناتوان دربار و فساد اخلاق و بدسیاستی گروهی از طبقه اول در هر لباس، استقلال چند هزار ساله ایران قربانی گردد، میرزا حسن خان وثوق الدوله برای موفق شدن به گرفتن چند میلیون لیره به عنوان قرض و استحکام مقام ریاست خویش، حاضر

^{۱۰} - تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در قرن نوزدهم . ۲۲۷۵ - ۲۲۷۶

^{۱۱} - همان . ۲۲۸۲

^{۱۲} - همان کتاب برگ ۲۲۷۷

شده است در حال دایر نبودن مجلس شورای ملی، برخلاف قانون اساسی قراردادی با انگلستان به بندد که در حکم تسلیم کردن مملکت به بیگانه است... دوایر دولتی از کشوری و لشکری به اندازه ای خراب است که برآستی نبودن شان برای آسایش مردم از بودن بهتر است، اشخاص قدیم که اغلب بی اطلاع و کهنه پرست اند، سرکارها بوده اند، یکعده جوانهای نیم تحصیل کرده و یا روزی چند زنگ مدرسه دیده هم به هروسيله بوده است خود را به اداره های دولتی داخل کرده اند، غیر از اتلاف وقت و مال ملت و افزودن مشکلات برای مردم هیچ نتیجه ای مترتب نمیشد.»^{۱۳}

مصطفی فاتح، تنها معاون ایرانی شرکت سابق نفت ایران و انگلیس، مینویسد: «...در این مرحله اقتدار حکومت مرکزی در خوزستان فقط نامی بیش نبود، خوانین بختیاری در شمال آن استان و شیخ خزعل از اهواز تا مرز جنوبی رادرحیطه اختیار خود داشتند و شرکت برای حفاظت اموال خود و تأمین امنیت متوسل به فنودال های محلی میگردد، قراردادهایی بین شرکت از طرفی و شیخ خزعل و خوانین بختیاری از طرف دیگر منعقد شده بود که بموجب آن هر سال شرکت مبالغی به آنها میپرداخت تا امنیت اطراف و جوانب حوزه های عملیات شرکت را تأمین نمایند، ولی در داخل محوطه عملیات، خود شرکت سازمانی داده بود و اداره ای داشت بنام "اداره تأمین (security office)" که وظایف آن عبارت بود از حفظ انتظامات و امنیت در داخل محوطه شرکت و برقراری تماس و رابطه با خان ها و شیوخ محلی و مأمورین دولتی و نظارت در کنترتهایی که بین کارگر و کارفرما بود و اجازه و خریداراضی و بطور خلاصه هرکاری که تماس بین شرکت و اهالی محل را ایجاب میکرد، اداره تأمین شرکت عده ای در استخدام خود داشت که در اوایل نام پلیس داشتند و بعدها که نفوذ دولت مرکزی [پس از روی کار آمدن رضاشاه] مستقر گشت به نام مستحفظ و آتش نشان و غیره خوانده شد.»^{۱۴}

دکتر مصطفی الموتی، در جلد نخست کتابش زیر نام: ایران در عصر پهلوی، مینویسد: «اکثر مورخین دوره ۱۵۱ ساله [۱۳۲۱ سال] سلطنت قاجار را از بدترین ادوار ایران میدانند، که بعلت عیاشی و بی علاقگی سلاطین قاجار، کشور ما ایام سختی را گذرانیده است، علاوه بر مناطقی از خاک ایران که از دست رفت و حاکمیت ایران بر قسمتی از جزایر و آبهای شمال و جنوب منتفی گردید، ایران دوره عقب ماندگی را گذرانیده و خیلی از فرصت های طلایی برای ترقی و رفاه مردم از دست رفت.»

^{۱۳} - حیات یحیی، دفتر ۴، ۱۷۹.

^{۱۴} - ۵۰ سال نفت ایران ۴۲۵.

محمود محمود، مینویسد: «...بامطالعه و بررسی دقیق اسناد تاریخی به این نتیجه میرسیم که دردوره قاجار هیچ کار مفیدی انجام نشده، هیچگونه رجالی برای مملکت تربیت نشد، اگر یک وقتی یک مرد فهیم و مطلع به اوضاع زمان پیدا میشد و نمیخواست به مملکت خیانت کند، شاه را وادار میکردند آن مرد ایراندوست را بردارد و اغلب به محو و زوال آن شخص، کارخاتمه مییافت و سپس چنین ادامه میدهد: میرزا ابوالحسن خان یکی از نمایندگان دوره نخستین مجلس شورای ملی در رابطه با قرارداد ۱۹۰۷ بین دولتین انگلیس و روسیه تزاری که بموجب آن ایران به دو منطقه نفوذین آن دودولت تقسیم شده بود، در ۵ نوامبر ۱۹۰۷ طی سخنرانی در مجلس گفت: «...مقدمتاً عرضی دارم مملکت رامغشوش و مخصوصاً فارس را از همه بدتر میبینم، لازم میدانم حضور وکلای عظام عرض نمایم و مقصود خود را روی کاغذ آورم بسبب آن حال عصبانی که دارم بتوانم مقاصد خود را کاملاً ادا نمایم، خاطر محترم شما وکلا را متوجه میسازم به جوابی که از طرف دولت علیه به سفارت دولت انگلیس در خصوص قرارداد فیما بین انگلیس و روس راجع به ایران نوشته شده و جناب وزیر امور خارجه پریروز حضوراً اعلام فرمودند، من میگویم این استقلال خداداد را که مرقوم فرموده بودند، ایران بخودی خود دارا است در صورتی معنی حقیقی پیدا خواهد کرد و پایدار خواهد ماند که مالیرانیان این نفاق و اغراض رایک سونهم، جنگ خانگی را کنارگذاریم و باجان و دل از روی قلب بایکدیگر متحد شویم تا از برکت این اتفاق و اتحاد تحصیل قدرت و قوتی نموده بتوانیم باطل السحر آن معاهده شویم، مگر استغاثه و استعانه ایران رانمیشنوید، در کجاست که این آتش شعله ورنیست، در فارس نیست، در کرمان نیست، در آذربایجان نیست، در استرآباد نیست، در خراسان نیست درمازندران و گیلان نیست؟! همه جا خشک و تررامیسوزانند و از کجاست استغاثه که میفرماید - ای اولاد من مرا کمک نمایید و بفریاد من برسید، شنیده نمیشود، نمیدانم چرا در راه چاره و اطفاء آن آتش نمیکشید و ایران که همه چیز ما است احیا نمیکنید، عزت ما ایران است شرافت ما ایران است شمارا به خدای ایران قسم میدهم بیایید هر وکیلی از هر کجاکه هست بهر وسیله و ترتیبی که میتواند و میداندها مملکت خود را از مخاطره وطن خود بیگانهاند و علاج این درد بی درمان را که امروز فقط با اتحاد ممکن است حاصل شود بنمایید والا با این طول زمان اغتشاش و انقلاب روزگار ایران و ایرانی از این سیاه تر خواهد شد و فاتحه سوّم این مملکت را باید بخوانید... تمام ترس من از این است که ملتفت تحریک و تفتین نباشیم و اغراض را کنارگذاریم و یک وقت ببینیم که تمام درهای چاره بروی ما بسته شده است... از این میترسم ایران را ارزان نه گران [بفروشیم] بخدا قسم که کمترین بهای ایران جانهای پاک ایرانیان است که معنی حُب الوطن را دانسته قیمت وطن عزیز را شناخته

و معنی شرف و افتخار را در عالم فهمیده باشیم... شما را بخدا قسم بیاپید اتفاق کنید و نفاق را کنار بگذارید و نگذارید ایران از دست برود».^{۱۵}

محمود محمود، در جای دیگر کتابش آورده است: «... دولت انگلستان یادداشتی در تاریخ ۱۱ شوال ۱۳۲۸ مطابق با ۱۶ اکتبر ۱۹۱۰ [۲۶ مهر ماه ۱۲۸۹] به دولت ایران داد، این یادداشت حکم اولتیماتوم را داشت و مضمون آن این بود که اگر برقراری نظم و امنیت در راههای تجارتي جنوب ایران بطور دلخواه دولت انگلیس در ظرف سه ماه انجام نپذیرد، دولت انگلیس این مسئله را خود بنفسه بواسطه یک قشون ۱۰۰۰ الی ۱۲۰۰ نفری در تحت فرماندهی صاحب منصبان هندی و انگلیسی در دست خود خواهد گرفت و مخارج این قشون از اضافه صدی ده برگرکات واردات بنادر جنوب ایران بعلاوه مالیات ایالت فارس پرداخته خواهد شد، بعبارت واضح تر انگلیس فقط برای رواج تجارت خود در ایران میخواست که دولت مستقل ایران از عایدات خود یک قشون پلیس حاضر کرده آنها را مسلح سازد و از همه حیث از آنها نگاهداری کند... این مقدمه تهیه پلیس جنوب بود، انگلیس... از این حالت بحرانی ایران که بواسطه اوضاع نظامی پیدا کرده بود استفاده کرد باین شکل که جنگ رقابتی مابین رؤسای ایلات جنوب را که از قدیم الایام وجود داشت برای فایده خودش بکاربرد. ابتدا بر قشون قونسولخانه در جنوب افزودند در عرّه ذی قعدة ۱۳۲۹ انگلیس به دولت ایران اطلاع داد که چهارصد نفر سپاهی هندی برای حفظ منافع انگلیس حرکت کردند، خواهشهای متوالی دولت ایران از انگلیس که بگذارد خود دولت ایران نظم و امنیت را در مملکت خود برقرار کند و انگلیس در اقدامات قراسوران [ژاندامری] در تحت ریاست سوئدی ها پیشدستی نکند، پشت گوش انداخته شد و رعایت نشد، این اقدامات دولت انگلیس وسیله ای شد برای روسیه که اوهم به نوبه خود بر قزاقهای کنسولخانه روس در اصفهان ورشت افزود و عده آنها را به سیصد و پنجاه نفر رسانید...».^{۱۶}

محمود علامیر (احتشام السلطنه)، از شاهزادگان قاجار و زمانی رئیس مجلس و سفیر ایران در آلمان، ضمن اشاره به قرارداد ۱۹۱۹ که از آن با عنوان تحمیلی نام میبرد مینویسد: «... اگر کشتی شکسته ایران بدست ناخدایی نظیر کمال پاشا [آتاترک، نخستین رئیس جمهوری ترکیه] نیفتد، بزودی باید شاهد محواستقلال و موجودیت کشورمان باشیم».^{۱۷}

ملک الشعراء بهار، نوشته است: «... من اینجا باید به یک چیز اعتراف کنم که مکرر محتاج به تذکار آن نشوم، من از آن واقعه هرج و مرج مملکت و هتاک جراید که در ایام بعد از انقلاب روسیه و فاصله میان

^{۱۵} - تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در قرن نوزدهم، ۲۲۴۴-۲۲۴۵

^{۱۶} - همان، ۲۲۶۵-۲۲۷۰

^{۱۷} - خاطرات احتشام السلطنه، ۴۲۴

مهاجرت و کابینه دوم وثوق الدوله روی داد، اوقاتی که هر دو ماه دولتی به روی کار می‌آمد و حزب بازی فحاشی و تهمت و ناسزا گویی به رجال سیاسی و پیشوایان حزبی از طرف منفی بافان و به اصطلاح مخالفان مطلق هر چیز و هر کس، رواج کاملی یافته بود و نتیجه اش ضعف حکومت مرکزی و قوت یافتن راهزنان و یاغیان در انحاء کشور و هزاران مفاسد دیگر بود، از آن اوقات حس کردم و تنها هم نبودم که مملکت باین وضع علی التحقیق روبه ویرانی خواهد رفت».^{۱۸}

نیروی نظامی ایران تاپیش از رویداد کودتا عبارت بود از لشکر قزاق که از زمان ناصرالدین شاه و بنابه خواسته او از تزار روسیه تشکیل شده بود و توسط افسران روسی اداره میشد که فرماتدهان آن از سوی دولت تزاری برگزیده و روانه ایران میشدند، سپاهیان آن ایرانی و چند ده ایرانی به عنوان افسردر این نیرو خدمت میکردند، در جنوب دولت انگلستان خودسر و بدون اعتنا و کسب موافقت دولت ایران، نیرویی بنام تفنگداران جنوب با نام کوتاه شده (spr) به فرماندهی یک افسر ارشد انگلیسی و تعداد زیادی افسران انگلیسی و هندی و ایرانی تشکیل داده بودند که نه تنها از دولت مرکزی اطاعت نمی‌کرد بلکه در مواردی خواسته های خود را به دولت دیکته میکرد و در فارس و کرمان فعال مایشاء بود و اتباع ایرانی را که با استقرار نیروی بیگانه در خاک ایران مخالف بودند، بازداشت و به زندان می‌انداخت و حتی در مواردی نسبت به اعدام آنان به عنوان افراد یاغی و یافراری از نیروی تفنگداران جنوب دریغ نمی‌کرد، جالب اینکه هزینه نگاهداری این نیرو از جیب دولت ایران یعنی از محل مالیات ایالات فارس و کرمان و اضافه سدی ده گمرکات جنوب تأمین میشده است!

ژنرال سرپرسی سایکس، که زمانی فرماندهی این نیرو را برعهده داشت در کتابش زیر نام «تاریخ ایران» درباره ترک خدمت چندتن از افراد ایرانی از این نیرو مینویسد: «عدم رضایت در پلیس جنوب باعث شروع دل نگرانی شدید و موقعیت بحرانی جدید گردید... پس از شنیدن جواب دولت ایران، من مقامات مسنول را مطلع ساختم که ترک خدمت دسته جمعی از پلیس جنوب ممکن است اتفاق بیفتد و بدبختانه پیشگویی من به حقیقت پیوست، یک هفته نگذشت که یک افسر جزء وده سوار از آباد فرار کردند، دوازده نفر دیگر هم در جاده نزدیک ده بید فرار نمودند و در هر مورد، فراریان اسب و اسلحه را همراه می‌بردند، فراریان آباد از خود سندی جا گذاشتند که مدلل می‌ساخت فرارشان جنبه سیاسی دارد، فراریان توسط کاپیتان وینتر (capitain winter) و یکدسته افراد که وفاداری شان مشکوک بود و دو نفر آنها در راه فرار کردند، تعقیب شدند، به هر جهت شش نفر از فراریان نزدیک

^{۱۸} - تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران، دفتر ۲، ۱۰۰-۱۰۱

اصفهان دستگیر گشتند و من دستور اعدام آنها را صادر نمودم، حکم مزبور توسط نایب سرهنگ ت. و. هایک (lieut. Colonel t.w. haig) کنسول انگلیس که همراهی های دایمی اش ذی قیمت بود اجرا گردید[!!]».^{۱۹}

شوربختی ایرانیان در آن روزگاران آنچنان بود که فرمانده یک نیروی خارجی در ایران بخود حق میداد که در اعدام چند سرباز فراری ایرانی از آن نیرو، خودسرانه عمل کند و یک دیپلمات دولت بیگانه که موظف به رعایت ضوابط دیپلماتیک در کشور خارجی است، نقش مسنول اعدام افراد ایرانی را به عهده میگیرد و صدای کمترین اعتراضی لااقل به ظاهر امر، از دولت ایران بلند نمیشود!

همچنین علاوه بر نیروی قزاق، نیروی دیگری نیز بنام "ژاندارمری" تشکیل شده بود که دولت بریتانیا برای مقابله با نیروی قزاق، دربرپایی آن نقش داشت و در ابتدای امر دراموران مداخله میکرد، فرماندهی این نیرو همواره برعهده فرماندهان سوئدی بود که در کار امنیت کشور چندان مؤثر و کارساز نبود و گاه در برخی از واحدهای آن شورشها و تمرد هایی بر علیه دولت مرکزی روی میداد و با وجود این نیرو، راهزنان و چپاول گران و یاغیان در گستره کشور همچنان به تاخت و تاز مشغول بودند.

دولت بریتانیا در جنگ جهانی نخست، علاوه بر نیروی spr، سپاهی در بخش شمالی ایران بنام (north Persia force) نام کوتاه شده (nor per force) و سپاهی دیگر در شرق ایران به فرماندهی ژنرال ویلفر مالسون گرد آورده بود که کمترین اعتنایی به دولت ایران نداشتند. نظمیه (شهربانی) نیز زیر نظر افسر سوئدی اداره میشد، سازمانی که کارایی چندانی نداشت تا آنجا که مآذون به دخالت در امور انتظامی دوقریه همجواری تهران بنامهای قلعهک، وزرگنده، نبود و دولت کمترین نفوذ و قدرتی بر این دودهدکده نداشت!

سلیمان بهبودی، (پیشخدمت ویژه رضاشاه و سپس رئیس تشریفات دربار در زمان محمدرضاشاه) در کتاب خاطراتش مینویسد: «...مناسب است برای اطلاع جوانها از وضع اداره مملکت، هرج و مرج و بی انضباطی قبل از کودتا مطلبی دیگر که بخاطر دارم همین جا بگویم، قبل از کودتا حکومت قلعهک با سفارت انگلیس و حکومت زرگنده با سفارت روس بود و مأمورین دولت در این مناطق حق مداخله نداشتند، به این معنی که یکی از مستخدمین سفارت انگلیس در قلعهک، در داخل سفارت دفتر داشت، هر یک از اهالی قلعهک گرفتاری داشت یا هرگاه بین دوفرنزاعی در میگرفت، باید بروند سفارت انگلیس نزد آن مستخدم که

^{۱۹} - تاریخ ایران، دفتر ۲ - ۷۶۴

بنام کدخدا بود عرضحال خود را بدهد و او رسیدگی کند، همینطور بود درزرگنده که مأمورین دولتی حق مداخله نداشتند، در نتیجه مأموردولتی به قلّهک وزرگنده نمیآمد، چندی قبل از کودتا، نظمیّه بفرق افتاد پاسگاهی در قلّهک ایجاد کند و بکار مردم رسیدگی کند، در سفارت انگلیس [محل بیلاقی آن سفارت] مغازه جدیدی ایجاد بود که اجاره کردند و چهار نفر که یک وکیل باشی سوم و سه پاسبان بودند، با میز و لوازم دفتری آمدند و مشغول شدند، اما بلافاصله همان کدخدای سفارت آمد میز تحریر و لوازم دفتر را به خیابان ریخت و با ناسزا گویی، مأمورین نظمیّه را از قلّهک بیرون کرد و صدا از جایی بلند نشد، این بود وضع پایتخت مملکت ما».^{۲۰}

سردنیس رایت، سفیر انگلستان در عهد پهلوی دوم، در کتابش زیر نام «انگلیسیان در ایران» مینویسد: «... به مأمورین ایرانی قدغن شده بود به اهالی قلّهک که تحت الحمایه انگلیس بودند کاری نداشته باشند آنان از خدمت سربازی معاف بودند و مالیات سرانه خود را به وزیر مختار میپرداختند و او برای شان کدخدا معین میکرد... روسها حقوق مشابهی در روستای مجاور یعنی زرگنده داشتند، روسها در سال ۱۹۲۱ از این حقوق صرف نظر کردند و انگلیس در سال ۱۹۲۸ [۱۳۰۷ هـ - خ] بابت میلی از آن چشم پوشید».^{۲۱}

داریوش همایون، مینویسد: «... میرزا یحیی دولت آبادی که در سال ۱۹۱۴ پس از نه سال که از آغاز انقلاب مشروطه گذشته بود، به ایران بر میگردد، با دیدن اوضاع و احوال کشور و مردم این چنین مینویسد: "هر چه بیشتر مردم را دیده، سخنان ایشان را میشنوم بیشتر حس میکنم که روح حیات از پیکر این قوم بیرون رفته، احساسات ملی بالمره محو و نابود شده، گویی مرغ مرگ بر سر همگی نشسته، یأس و ناامیدی سرتاسر مملکت را فرا گرفته است، جمعی از ستمکاران، سروران قوم شده به یغماگری پرداخته اند، دوقوه فاسده که قرنهای بزرگترین بدبختی ایران را تشکیل میداده یعنی قوه دولتیان ستمگر و روحانی نمایان طمع کار بعد از آنهمه انقلاب... به صورتی قبیح تر از تمام صورتهای گذشته حکمروایی مینمایند... پیش از این تسلط بر زیر دست از طرف دولتیان بود و گاهی از طرف روحانی نمایان و اکنون قوه اجنبی اسباب دست شده هر کجا درمانده شوند... مقاصد نا مشروع خود را بردوش ملت بار مینمایند... قوه دولت بعد از خلع محمد علیشاه... از سلطان احمد شاه نا بالغ ناشی بود که مدت چهار سال در انتظار تاجگذاری میگذرانید و اکنون دارد به آرزوی خود میرسد، بی آنکه بدانند سلطنت چیست و مملکت کدام است، و از وزرایی که اغلب با یکدیگر ضد و ناسازگار بوده اند... بعلاوه معارضین تاج و تخت چه از خانواده سلطنت و چه از چپاولیان داخلی در نقاط مختلف مملکت مکرر حمله کرده قوه مستقیمی برای دولت در رفع

۲۰ - خاطرات سلیمان بهبودی. ۱۷-۱۸

۲۱ - ایران در عصر پهلوی، دفتر ۱ - ۱۲۵

آنها موجود نبوده است و مجبور بوده اند زمام امور را بدست رؤسای بختیاری بدهند... بدیهی است حکومت ایللیاتی در مملکتی مانند ایران با اوضاع ایلات دیگر و رقابتی که در آنها هست چه اثر میکند... حال زیردستان پیدا است به کجا میکشد. چنین بود که کار ستمکاری در تمام مملکت مخصوصاً در نقاطی که حکومت ایللیاتی بود شدیدتر از دوره های استبدادی شد و مردم ناچار میشدند به قوای اجنبی متوسل گردند، سیاست اجنبی هم همین آرزو را داشت و حسن استقبال میکرد، بلکه خود وسایل آنرا فراهم میآورد. و اما قوه روحانی... جمعی از روحانی نمایان که به وراثت در این لباس باقی مانده اند و در انقلابات اخیر و خلط و مزج دولت و ملت شریک المصلحه گشته به دستگیری مردم طمع کاریکار، اشخاصی را به وزارت و حکومت و وکالت و... میرسانند و در امور دولت و ملت دخالت نموده استفاده میکنند...»^{۲۲}.

به بخشی دیگر از خاطرات تلخ میرزا یحیی دولت آبادی، در پیوند با اوضاع نابسامان ایران پیش از کودتای اسفند ۱۲۹۹ اشاره میکنیم: «... اما اوضاع تبریز و احوال خلق و کیفیت دوایر دولتی، مدت طولانی پیش از جنگ عمومی [جنگ جهانی نخست] و در ایام جنگ تا وقتی که حکومت تزاری برهم نخورده بود، حکمرانی آذربایجان بانمایندگی سیاسی روس بود که بایک اردوی نظامی روسی حمایت کرده میشد، دربار ولایت عهد و دوایر دولتی اسمی بی رسم بودند و تابع قوه بیگانه، انگلیسیان هم خوشحال بودند که بواسطه معاهده ۱۹۰۷ مسیحی در کارهای آن ایالت در معنی باروسها شرکتی دارند، پس از برهم خوردن حکومت تزاری و تخلیه شدن ایالت آذربایجان از قشون روس... حکومت ایرانی محل هم بواسطه فقدان رجال قابل و نبودن زور و زر نتوانست آن ایالت را منظم نگاهدارد، در این حال جمعی بنام فرقه دمکرات در تبریز نفوذی یافته بعد از رفتن قشون روس پروبالی گشوده با ولیعهد هم موافقت نکرده اند و هرج و مرج شدیدی در تبریز و دیگر ولایات آذربایجان حکمفرما شده است و بدبختی های شدید تولید نموده که به یکی دوتا از آنها اشاره مینمایم، اول حکایت انقلاب ارومیه و سلماس و کشمکش میان مسلمانان و کلدانیان که موجب قتل نفوس و نهب اموال و هتک اعراض بسیار گردید و شرح آن واقعه دلخراش را در تواریخ خصوصی آذربایجان باید ملاحظه کرد، دوم، قضیه ذخیره ای که از قشون روس در شرفخانه بجای ماند چه ذخیره جنگی هنگفت که در قرنهای اخیر هیچ کجای از زمین ایران از ذخیره های جنگی به این درجه سنگین نشده بود، بلی روسها در سالهای متمادی این ذخیره را برای انجام مقاصد بزرگ در ایران و بلکه در شرق تهیه دیده بودند و این ذخیره بزرگ در سایه بی مبالاتی حکومت ناتوان آذربایجان و کشمکش میان دولتیان با اشخاص غیر رسمی که در کارهای دولتی دخالت میکردند و... به یغما رفت، قسمت مهمی از این گنج بادآورده که ممکن بود در این وقت که رب النوع جنگ در دنیا

حکمرماست اردوی بزرگی رادرایران مسلح سازد و دولت و ملت از وجود آن قوه استفاده نماید، تاراج شد... از تبریز تا نزدیکیهای زنجان شاهراهی که سالهاست محل رفت و آمد قافله ها و ولیعهد و دولت و رجال محترم خارج و داخل میباشد، یکی از ناهموارترین راه های مملکت ما است، راه تبریزخرابی ذاتی داشته، انقلاب، جنگ عمومی و عبورومرور قشونهای مختلف روس و ترک و انگلیس نیزبرخرابی آن افزوده است، مخصوصاً در چندماه آخرکه عساکر ترک درآذربایجان توقف کرده و قسمتی از آنها رو به تهران رفته است و قشون انگلیس که درزنجان متوقف است از دو طرف برای جلوگیری ازدیگری، راه هاراخرابترنموده اند، این است که کارعبورکردن با آرایه ازاین راه به مشکلات بسیاربرمیخورد، خاصه که مصادف با بارندگی های شدید هم بوده باشد. دهات بی سکنه عرض راه، لاشه بسیارحیوانات بارکش که بواسطه قحطی سال پیش و نا امنی و غیره درهرچندقدم دراطراف و بلکه در میان راه دیده میشود، قبرستانهای تازه احداث شده درنزدیک دهات و قصبات به ضمیمه احوال پریشان رقت انگیز زن و مرد و بزرگ و کوچک مردم ستمدیده اگرگاهی در دهات دیده شوندکه تازه میخوانندسروسامانی بگیرند، حقیقتاً تأثرآوراست. آری در راه تبریز و زنجان دهاتی دیده میشودکه نعش اموات دراطاقهای ویرانه آنها مانده است و خوراک جانوران شده و اگر نظر عمومی به نقاط مختلف مملکت انداخته شود، دیده میشودکه همه جای مملکت بی طرف ما درسایه جنگ اروپا و بی لیاقتی حکومت، خود به صورت راه تبریز درآمده است... بدیهی است دراین حال حکومت مرکزی تهران صورتی بود بی معنی و جیره خواری ازبیبگانگان که جز فرمانبرداری از آنها چاره ای نداشت و دلخوش بودکه عنوان سلطنت از او سلب نشده و خشنود بود که ماهی سیصد هزار تومان بی زحمت به او میرسد بی آنکه فکری به عاقبت کار خود بنماید...».

۲۳

دکتر عبدالحسین زرکوب، در کتابش آورده است: «...ضعف دولت مرکزی در ایران که ناشی از اختلاف احزاب مشروطه و از دسته بندی های رجال حکومت بود، ایران را به شدت دچار بحران کرد، از آن گذشته هرج و مرج اداری مالی مملکت که از صعوبت وصول مالیات پدید آمد نیز بر تهدید و تضییق ناشی از حضور قوای اجنبی در ایران افزوده شد... در مجلس هم که مجلس سوم محسوب میشد- زمینه برای روی کار آمدن دولتی قوی و کارآمد موجود نبود... دگرگونیهایی که از اواخر عهد ناصری و در طی جریان انقلاب مشروطه در آن حاصل شده بود، سطحی، بی عمق و فاقد تأثیر کافی برای جبران عقب ماندگی های آن بود، حکومت قاجار برای ایران، در دوره ای که بقای آن مستلزم اخذ تمدن و صنعت رایج عصر و پیشرفت و دگرگونی عمیق در طرز حکومت بود، در واقع سا لهای برباد رفته تاریخ بود...».

۲۴

۲۳ - حیات یحیی، دفتر ۴ - ۸۳ - ۸۴ - ۸۹ - ۹۱

۲۴ - روزگاران. ۷۶۹ - ۷۷۰ - ۸۲۹ - ۸۳۰

دولت آبادی، درباره عدم توجه شاه ودولتیان نسبت به قانون مشروطه مینویسد: «...روزی چند پس از ورود به تهران و اطلاع بر اوضاع و احوال، لازم دیدم شاه راملاقات کرده ووخامت عاقبت بی اعتنائی و سهل انگاری اورابه متروک ماندن قانون اساسی خاطر نشان نمایم... اوضاع داخلی و سیاست خارجی و وفور اغراض خصوصی و تهی بودن دست دولتیان از پول و ناراضی ماندن جمع کثیری از اشخاص فتنه انگیز که وثوق الدوله با پول خارجی آنها را تا یک درجه راضی نگاهداشته بود و وجود محذورات دیگر که شرح دادنی نیست، عاقبت کارها را تا یک نشان میدهد و مخصوصاً اساس حکومت ملی و حاکمیت حقیقی قانون اساسی در معرض تهدید شدید است...» ۲۵.

محمودلی خان سپهسالار تنکابنی، که پس از برکناری محمدعلیشاه قاجار به مقام نخست وزیری رسید در کتاب خاطراتش نوشت: «انشاء الله پس فردا سه شنبه ۲۷ شعبان ۱۳۳۲ باید سلطان احمدشاه سرش را تاج بگذارد و زمام امورات را در دست بگیرد، یعنی فی الحقیقه هیچ الآن نه ذخیره دارد و نه حربه دارد، نه ده نفر نظام و عسکریه دارد، نه اختیار مالیّه دارد، ایلات و عشایر همگی یاغی، رعیت همگی پریشان و نالان، نفوذ اجانب از حد گذشته است، چیزی که دارد مخاطرات خارجه، عدم امنیت داخلی، کثرت پریشانی ملک و ملت، بی اتفاقی اعیان دولت و از عدم کفایت و شومی و نالایقی ناصر الملک ابوالقاسم خان همدانی [نایب السلطنه]... خدا لعنتش کند انشاء الله تعالی ... اوضاع غریبی است به نظر چنان میآید که آخر کار همه ماها باشد که باید این دولت و زندگی همه را وداع کرد... حالت ایران بانهایت بیغیرتی به این روز افتاده و الا ما حالامیبایستی استفاده ها برده باشیم و کارهای خود را سر و صورتی داده الآن باکمال فقر و فلاکت و ذلت و هرج و مرج و مفلسی و کیسه های خالی نه لشکر، نه عسکر، نه خزینه، نه ذخیره، نه رعیت مطیع، نه علمای هواخواه سلطنت، باری بطوری بی شرفی وقت میگذرانیم که خداوند نصیب هیچ دولت و ملتی نکند، اسم آزادی و مشروطه را ملوث کرده ایم و ننگ همه روی زمین شده ایم، این است حال وزرای ما، پادشاه ما، رعیت و لشکری ما... همه یاغی، طاغی، دزد، غارتگر هستند. از یک سالدات روسی مثل سگ لش می لرزند، اما برای قتل برادران خود مثل شیر گرسنه حمله ورمیشوند در صورتی که در مقابل دشمن خارج بی غیرت تر از هر... و بی حس تر از هر حیوان هستند، از رییس و مرئوس، یک مردم بی مصرف ولی هتاک، رسوایی هم اسم خود را معارف پرور و روزنامه نویس کرد...»

همودریاد داشت ۸ جمادی الثانی ۱۳۲۹ (۱۹۱۱) نوشت: الحال کار ایران بدتر و زار تر از سابق، گیلان به باد بلشویک رفته است، تنکابن غارت شده است، مجلس ملی بسته، چند نفر و کلا جمع شده اند لیکن مردم آنها را وکیل نمیدانند و میگویند بزور حکومتها و هیئت وزارت و وثوق الدوله علیه ماعلیه که حالا فراری به فرنگستان است، کابینه

سردار منصور گیلانی است، کسی زیربار نمیرفت برای وزارت و رییس الوزرایی شاه بدتر از سابق است میخواید به فرنگ بروید یعنی از ترس فرار کند بواسطه اینکه بلشویکها به تهران میآیند، باری کارها بد و همه جای ایران قتل و غارت و خراب و از دولت روگردان، خداوند نصیب هیچ دولت و ملت نکند، روسیه هم بلشویک بازی است و حالا آمده گیلان را خراب و گرفته و قشون دارند، هرچه بخوایم از بدی حال ایران و پایتخت و عدم کار و تجارت و حرفت بنویسم، کم است، وزراء هم کفایت و نجابت و کرامت را فقط در نشستن همان روی میز و صرف ناهار با کار دو چنگال، خاک بر سرشان و این مردم نادان، نعوذ بالله از دروغ پولتیک انگلیس که پس از جنگ عالم سوز ما راهم به این روز انداخته اند».^{۲۵}

دولت آبادی، در جای دیگر کتاب خاطراتش باز هم به شوربختی و اوضاع نکبت بار ایرانیان و درماندگی دولت مردان قاجار در ایام پیش از کودتا اشاره میکند و مینویسد: «...رییس تازه دولت [سردار منصور سپهدار رشتی] مجبور است هرچه انگلیسیان بگویند اطاعت کند، چه هر کار محتاج است به پول و پول ربابانک شاهی باید به دولت بدهد، با اجازه سفارت انگلیس، کدام پول ربابانک شاهنشاهی ایران باید با اجازه سفارت انگلیس به دولت بدهد، آیامراد از پول پیش مقدمه قرضی است که بموجب قرارداد برای مصارف لازم مملکت میدهند؟ اگر این باشد شایده حق داشته باشند بگویند باید بدانیم به چه مصرف میرسد، خصوصاً که تکلیف قرارداد و استقراض هم که فرع آن است هنوز معین نیست، خیر، این نیست، بلکه پول خود ایران که در بانک شاهی است، بانک مزبور بی اجازه سفارت نمیدارد و بدان میماند که سفارت انگلیس خرج و دخل دولت رابه گفته دیگران کنترل نموده باشد، هزار افسوس، باز هم هزار افسوس».^{۲۶}

احتشام السلطنه علامیر، در پیوند با قرارداد ۱۹۱۹ مینویسد: «چون دولت ایران با دولت انگلیس قرارداد اتحاد و اتفاقی بسته بود که سررشته اختیارات ایران را بدست ایشان میداد و آنها (انگلیسها) نظریات خوب از من نداشتند و دولت وقت هم که آن معاهده را بسته و در سرکار باقی بود و تظاهر به اقتدار و تسلط بر امور مینمود نظر مساعدی نسبت به من نداشت و میرزا حسن خان وثوق الدوله رئیس الوزراء و فیروز میرزا نصرت الدوله وزیر خارجه، که عاقد و بازیگر معاهده مزبور بودند با اطلاع از اظهارات علنی و مخالفت و انتقادی که از معاهده مزبور در مقام سفیر کبیر ایران در اسلامبول و حتی در مجلسی با حضور احمدشاه و فیروز میرزا وزیر خارجه و جمع کثیری از ایرانیان نمودم، به شدت از من خشمگین و عصبانی بودند و بدین لحاظ مراجعت به ایران را خالی از مخاطره ندیدم. پادشاه جوان ایران در آن موقع حساس و بحرانی، جمیع

^{۲۵} - حیات یحیی، دفتر ۴ - ۱۰۴-۱۰۵-۱۰۷-۱۴۹

^{۲۶} - خاطرات سپهسالار تنکابنی (به اهتمام محمود تفضلی). ۳۲۷-۳۲۸-۳۲۹-۳۴۹-۳۵۶-۳۵۷

مسئولیت های ملی و وجدانی خود را فراموش کرده و به شیوه نیاکان خوش گذران خود برای گشت و گذار و سیاحت رهسپار فرنگ بود و رئیس دولت و همکارانش به منظور تحکیم موقعیت خود از هیچ اقدامی بر ضد اشخاصی که نسبتاً نفوذ و آبرویی در جامعه و افکار مردم داشتند و ممکن بود وجود و حضور آنها اسباب زحمت باشد فروگذار نمیگردند...»^{۲۷}

دکتر محمد جواد شیخ الاسلامی، مینویسد: «... لذابه محض اینکه احمدشاه از ایران خارج شد و دیگر مقام مؤثری که بتواند در دوره فترت پارلمانی به عرض حال مخالفان رسیدگی کند در دسترس باقی نماند، [وثوق الدوله] شروع به سرکوب کردن مخالفان قرارداد [قرارداد ۱۹۱۹] کرد و اغلب آنها را به زندان انداخت یا اینکه به تبعید فرستاد، در جزء تبعیدشدگان این دوره رجال معروفی نظیر حاج میرزا حسن محتشم السلطنه اسفندیاری، میرزا اسمعیل خان ممتاز الدوله، میرزا صادق خان مستشار الدوله صادق، ممتاز الملک و معین التجار بود که به امر وثوق الدوله، به کاشان تبعید شدند، در حدود پانزده تن دیگر نیز که اهمیت شان به پای تبعیدشدگان نمی رسید در خود تهران بازداشت شدند، یا اینکه تحت نظر قرار گرفتند... دشتی (علی) را پس از دو روز توقیف در شهر بانی تهران بدون هزینه سفر و بی آنکه وسایل مسافرت برایش فراهم کنند یا اینکه اقلاً اجازه دهند خودش آن وسایل را به هزینه شخصی آماده کند، همراه دو مأمور ژاندارم با پای پیاده بسوی قزوین حرکت دادند، نویسنده تبعید شده، مسافت تهران قزوین را در ظرف شش روز با پای پیاده طی کرد و پس از رسیدن به قزوین بیمار و مدت پانزده روز در ژاندارمری قزوین بستری شد، سپس او را در ازابه پستی که یکی از ناراحت ترین وسایل نقلیه آن زمان بود، نشاندند و به همدان گسیلش کردند که از آنجا به کرمانشاهان و سرحد عراق فرستاده شود. رئیس الوزراء پیش از این در امر انتخابات مداخله کرد و کار را بجایی رسانید که دادن قول موافقت با قرارداد، تقریباً به منزله یکی از شرایط قانونی برای احراز حق نمایندگی در مجلس چهارم بود...»^{۲۸}

نورمن، طی تلگرام ۲۰ ژوئن ۱۹۲۰ به وزیر امور خارجه کشورش گزارش میدهد که: «وخامت اوضاع مالی ایران به حدی است که مستشار مالی [آرمیتاژ اسمیت] همین امروز مراملاقات کرد و اظهار داشت که وضع مالی ایران خیلی بیشتر از آنچه که فکر میکرده وخیم است... به اعلیحضرت [احمدشاه] اطلاع دادم که در حال حاضر میکوشم تا حکومت متبوع را وادار سازم که قسط مساعده این ماه را به پردازد...»^{۲۹}

۲۷ - حیات یحیی، دفتر ۴ - ۱۸۱

۲۸ - خاطرات محمود علامیر (احتشام السلطنه) ۴

۲۹ - سیمای احمدشاه قاجار. ۳۲۷ - ۳۳۷

کشورما اگرچه به ظاهریک کشورمستقل بود اما درحقیقت زمامداران ماحتاً در عهد برقراری مشروطه، از خود اختیاری دربرابر آنچه راکه دودولت روس وانگلیس در ایران اعمال ویاطلب میکردند نداشتند، یا ناگزیر به انجام آن بودند ویا، دم برنمیآوردند، به دو اعلان صادره ازسوی سفارت انگلیس درقریه قلہک، تهران به شرح زیر (فتوکی عین اعلانات پیوست است) که بیانگر درماندگی وزبونی دولت مردان ورجال عهدقاجار به ویژه درسالهای پایانی آن میباشد، اشاره میکنیم.

اعلان

ازطرف سفارت انگلیس اعلام میدارد چون اسامی محترمه ذیل: جناب نظام السلطنه (دومنزل)، جناب مستشارالدوله، جناب حسنعلی خان هدایت، جناب برهان الدوله، جناب مجیرالسلطنه، جناب نصیردقتر، جناب سردار اکرم (دومنزل)، غلامحسین خان، جناب ملک التجارتبیزی، استاد یوسف خان، جناب سالارمحتشم، جناب میرزا آقاخان، شعاع لشکر، جناب سعیدالملک (۵ منزل)؛ بعد از آمدن سفارت به قلہک، به بیلاق آمده اند و برای محافظت آنها، سفارت مجبور شده است که برعدۀ پلیس قلہک بیفزاید، لهذا اشخاص مَفَصَلَة فوق محض این منظور باید برای هرمنزلی که دارند مبلغ شش تومان به جهت مخارج پلیس فوق العاده به کدخدای قلہک پرداخته قبض دریافت دارند.

عَرَه رجب ۱۳۲۷ - امضای پاتریک کونن - مهرسفارت انگلستان

افزوده شده به خط و امضای پاتریک کونن : دریافت شد ۱۰۰۰ قران ۹ آگوست ۱۲۰۹ بازم افزوده شد: ۲۰ قران.

اعلان

بعموم رعایاومالکین وساکنین قریه قلہک

غدغن اکید میشودکه بدون اجازه قونسولگری این سفارت نباید خانه وباغ خود را برای بیلاق به احدی اجاره بدهند و قبلاً باید بقونسولگری اظهارشود.

دوشنبه سیزدهم ربیع الاول سنه ۱۳۳۵

امضا ومهرسفارت

سردبیرفصلنامه ره آورد درپی درج دو اعلان مزبور مینویسد:

«۱- آیا مملکت ایران هیچ صاحبی نداشته که سفیریاکنسول انگلستان، خطاب به جمعی از مردم ایران دستوری صادر کند؟

۲- آیا تهران و حومه آنقدر نا امن بوده که سفیرانگلیس برای محافظت خانه های ساکنان منطقه قلّهک ناگزیرشود که برعهده پلیس بیفزاید؟

۳- آیا کنسول انگلستان ایفاگر نقش رییس شهربانی یاسازمان امنیت بوده که بدون اجازه او کسی حق نداشت خانه و باغ خود را برای بیلاق به اهدی اجاره دهد؟

جناب سفیر یا جناب کنسول در مملکتی که استقلال داشته و همه جا ایران بعنوان ممالک محروسه خوانده شده، چه حق دارد اینگونه اعلامیه ها صادر نماید، مگر اینکه صریحاً بگویند در نظر امپراطوری بریتانیا، ایران یکی از مستعمرات آن کشور بوده و در اینصورت نماینده بریتانیا در ایران فرمان میرانده...»^{۳۰}

میرزایحیی دولت آبادی، مینویسد: «...بالاخره کار کشمکش میان سفارت روس در تهران با صدراعظم [میرزا علیخان امین الدوله] به اینجاکشید که چون بیلاق صدراعظم در شمیران بالا دست بیلاق سفارت روس است و راه معمول آن از خیابان رویروی سفارت میباشد، روسها عبور کردن کالسکه صدراعظم را از آن شارع عام مخالفت مینمایند.»^{۳۱}

مخبر السلطنه هدایت، مینویسد: «به موجب دستخط محمدشاه [قاجار] قلّهک محل بیلاقی سفارت انگلیس مقرر شده بوده است، سفارت دستخط را بدخواه خود تفسیر کرده سکونت را مالکیت پنداشته قلّهک را جزء خاک انگلیس محسوب میداشتند، دولت در قلّهک تصرفی نداشت، اهالی قلّهک تحت الحمایه انگلیس بودند، سفارت روس به فحوائی کهرکم از کبود نیست، زرگنده را خاک روس میدانست و مرکز بستنی [تحصن] شده بود و پناهگاه صالح و طالح»^{۳۲}.

سعید نفیسی، مینویسد: «یکی از جنبه های شگفت کاپیتولاسیون این بود که در تهران قصابانی بودند که تحت حمایت انگلیس بودند و نرخ گوشت را بدون رضایت سفارت انگلیس نمیتوانستند تعیین کنند، در برخی از مراکز اقتصادی کشور، مردی که هیچ برتری نژادی و موروثی و اکتسابی و عملی نداشت از طرف سفارت عنوان تاجر باشی میگرفت تا واسطه دادوستدهای ایشان باشد، وی به انتها درجه مغرور بود چنانکه در خیابانها که درشکه چی میتاخت، درشکه چی او خود را بالاتر

۳۰- همان . ۴۰۳

۳۱- فصلنامه رهاورد، شماره ۲۴- ۱۵۸

۳۲- حیات یحیی، دفتر ۴- ۲۰۶- ۲۰۷

از آن میدانست که رعایت مردم رهگذر را بکند و خیردار بگوید، زیرا اگر کسی آسیبی میدید بازخواستی از او نمیکردند».^{۳۳}

سیروس غنی، مینویسد: «...ایران در سال ۱۳۰۰ ورشکسته بود، نهادهای اقتصادی کشور بدوی و جامعه هنوز یکسره دهقانی بود، از جمعیت تقریباً ده میلیونی آن، نود درصد از راه زراعت و دامداری میزیستند و بیشتر از نیمی روستایی بودند، از هر چهار تن یکی جزوقبیله های چادر نشین بود و از هر پنج نفر فقط یکی در شهر بسر میبرد، چیزی به اسم اقتصاد ایران وجود نداشت، محصول کشاورزی اکثر غلات برای مصرف محلی بود... از صنایع جدید خبری نبود... ایران هنوز در مرحله ماقبل صنعتی بود...» و در جای دیگر کتابش نوشت: «نرمن، در تلگرافی به تاریخ ۲۸ اکتبر [۱۹۲۰] باشعف به کرزن خبر داد که سپهدار [منصور رشتی] پذیرفته است دولت جدیدی تشکیل بدهد، وی کاملاً در دست ما است و قول داده است که مجلس را منعقد کند و تصویب قرارداد را به رأی بگذارد، نرمن همانند موارد پیش هشدار میداد که باتهی بودن خزانه کشور کسی قبول مسئولیت نمیکند، دلیل میآورد که کمک مالی ماهانه ۳۵۰ هزار تومان باید دست کم یکی دو ماه دیگر ادامه یابد».^{۳۴}

به لرد کرزن، خبر رسید که وثوق الدوله خیال دارد شاهزاده صارم الدوله وزیر دارایی وقت را که مورداطمینان انگلیسی ها بود به استناداری آذربایجان منصوب کند، او فوراً به سرپرسی کاکس [وزیر مختار وقت انگلستان در ایران] تلگراف کرد: «خواهشمندم گزارش دهید این خبری که ما شنیده ایم صحت دارد یا نه؟ و اگر صحیح است، لطفاً سرفرصت مناسب، نظر نخست وزیر را به این نکته جلب کنید که جانشین صارم الدوله در وزارت دارایی باید با دقت برگزیده شود، زیرا مستشار عالی انگلیسی [برای اداره امور مالی ایران در پیوند با قرارداد ۱۹۱۹] در راه است و وزیر آینده باید کسی باشد که بتواند خوب با او همکاری کند».^{۳۵}

دربست و چهارم اوت ۱۹۱۹ (درست دو هفته پس از امضاء قرارداد ۱۹۱۹) سرپرسی کاکس به لرد کرزن اطلاع داد که وثوق الدوله خیال دارد احتشام همایون (دبیر سابق سفارت ایران در لندن) و محمد علی خان فروغی (نکاء الملک) را به عنوان نمایندگان رسمی ایران در سازمان نو بنیاد جهانی جامعه ملل تعیین کند... لرد کرزن پس از دریافت تلگراف کاکس، جوابی شدیدالحن به وی مخابره کرد، که متن اش بی نهایت مهم است، زیرا سرنوشتی را که انگلیسی ها برای ایران خواب دیده بودند، یعنی حکومت غیر مستقیم از پشت پرده را آشکارا نشان میدهد، وی در این تلگراف بالحنی حاکمانه به کاکس اخطار کرد:

^{۳۳} - خاطرات و خطرات (به نقل از کتاب رضاشاه از تولد تا سلطنت). ۳۸۱

^{۳۴} - تاریخ معاصر ایران (به نقل از کتاب رضاشاه از تولد تا سلطنت). ۳۸۱

^{۳۵} - برآمدن رضاخان و... - ۴۱۵-۴۱۶

«...هیچکدام از این انتصابات را نمی‌بینم و خیلی متعجبم که نخست وزیر (وثوق الدوله) آنها را برگزیده است، خیال دارم موقعی که نصرت الدوله به لندن آمد در این باره با او صحبت و پیشنهاد کنم که صدیق السلطنه را به عنوان عضو اصلی هیئت انتخاب کند».^{۳۶}

ژنرال آبرونساید، افسر اعزامی جهت فرماندهی نیروی نورت پر فورس و مأمور خروج این نیرو از خاک ایران، در کتاب خاطراتش زیر عنوان "آخرین روزها در ایران" نوشته است: «...نخستین روز سال نو را [سال نو مسیحی] به پرسیه زدن در تهران گذراندم، رفت و آمد چندانی به چشم نمی‌خورد، تهران حالت شهر ورشکسته ای را داشت، حتی در میدان اصلی شهر نیز سربازی دیده نمی‌شد، تنها یک پلیس بی حال از بازار اصلی مراقبت میکرد، هنگامیکه بازارهای پیشاور و لاهور را با آن همه وازدحام به خاطر آوردم، ازدیدن وضع تهران تقریباً یکه خوردم، همه مردم شهر غمگین و سوگوار به نظر می‌آمدند، نه از لودگی رهگذران و مغازه داران نشانی بود و نه از روستاییانی که گل سرخی دردهان یا پشت گوش خود می‌گذاشتند، اثری دیده نمی‌شد... بزودی از تماشای این چهره های افسرده و سرافکننده به تنگ آمدم... گله هایی از گدایان در خیابانها تکدی میکردند... همه اینها تصویری تیره از یک درماندگی حاد به شمار می‌آید».^{۳۷}

لرد کرزن، در ۲۲ مارس ۱۹۲۰ (دوم فروردین ۱۲۹۹) در تلگرافی به سرپرستی کاکس، درباره پرسش وثوق الدوله نخست وزیر ایران از آن دولت مینویسد: «...و اما آن سنوالی که وثوق الدوله بوسیله شما از من کرده بود دایر بر اینکه مقصود حقیقی ما چیست و آیا می‌خواهیم از مقابل نیروهای متجاوز عقب نشینی کنیم و ایران را زیر چکمه های بلشویکها بیاندازیم، چنین سنوالی هم ناسپاسی گوینده را می‌رساند و هم فضولی اورا [!!]، از این جهت بهتر است به او تفهیم کنید که طرح اینگونه سنوالات جز اینکه تولید رنجش کند هیچ نتیجه دیگری ندارد».^{۳۸}

بدیهی است زمانیکه زمامدار کشوری از دولت بیگانه رشوه می‌پذیرد تا مصالح کشور و مردمش را فدای مطامع دولت بیگانه کند، باید در انتظار دریافت چنین تودهنی و پاسخ زننده و تحقیر آمیزی باشد، دولت انگلستان خود را در غیاب رقیب خارجی اش (روسیه تزاری) آنقدر صاحب اختیار و مجاز به دخالت در همه امور ایران میدید که کمترین ارزش و احترامی برای رجال و زمامداران، حتا شاه کشور قایل نبود و با آنان به مثابه آنچه که در مستعمرات خود اعمال میکرد، رفتار میکرد!

^{۳۶} - سیمای احمدشاه قاجار. ۱۹۳

^{۳۷} - همان. ۱۹۶

^{۳۸} - ضمیمه خاطرات ژنرال آبرونساید، ترجمه بهروز قزوینی. ۵۸-۵۹

آنان که بر این باور بوده و هستند که رضاشاه دست نشانده و عامل دولت انگلستان بوده است، آیا از میان اسناد و مکاتبات بی‌شمار سری و غیرسری دولت انگلستان و یا در نوشته‌های مأموران سیاسی آن دولت، حتی یکبار به مواردی برخوردند که حکایتگر چنین برخورد تحقیرآمیز و زننده آنچنانکه درباره بسیاری از زمامداران و رجال وحتا شاه قاجار روا میشده است، نسبت به رضاشاه اعمال و یا از او با عنوان فرمانبردار و گوش فرمان بودن همچون قوام الدوله، سپه‌دار اکبر، صارم الدوله، عین الدوله، وثوق الدوله، نصرت الدوله و وویادشده باشد؟

نورمن، طی تلگرام بسیار مهم و فوری ۱۸ ژوئن ۱۹۲۰ (۲۸ خرداد ۱۲۹۹) به لرد کرزن، گزارش داد: «...سألهاست که عمر حکومت باشیوه "از دست به دهان" میگذرد و کسر مخارج دولتی را همیشه از محل کمکهای مالی بریتانیایاوامهای مأخوذه از بانکها جبران کرده اند و در اوضاع و شرایطی چنین نابسامان هر نوع بیانیه رسمی درباره اوضاع مالی دولت قهراً جنبه حدس و تخمین را خواهد داشت، بر مبنای تخمین هایی که میتوانم در این باره بزنم خزانه مملکت در حال حاضر پانصد هزار تومان کسر دارد و از اول سال جاری نیز هر ماه مبلغی در حدود دو بیست و پنجاه هزار تومان به این کسری اضافه شده است، رسم رشوه گیری و نورچشمی بازی در سرتاسر تشکیلات مملکت جاری است و شماره کارمندان صدیق و درستکار حقیقتاً معدود و انگشت شمار است، حکومت مرکزی قادر به کنترل مؤثر اعمال مأمورانش در ایالات و ولایات نیست و نمیتواند مالکان زورمند محلی را که همیشه به خوردن پول دولت عادت کرده اند و ادار به پرداخت مالیاتی که حقا به آنها تعلق میگیرد بکند، در حال حاضر سه تا از حاصلخیزترین ایالات ایران [آذربایجان، گیلان و مازندران]، عملاً از قید کنترل دولت مرکزی خارج شده اند، ادامه وضع نابسامان کنونی بی گمان منتهی به هرج و مرج خواهد شد و هیچ دولتی با هر عقیده و مسلک سیاسی که داشته باشد، غیر ممکن است بی دریافت کمک خارجی بتواند در دوره ای که نتایج اصلاحات مورد نظر هنوز عملاً به ظهور نپیوسته، بر این کشور حکومت کند».^{۳۹}

ادیب الممالک فراهانی، شاعر معروف و پراحساس که در همان ایام پریشانحالی میهن ما و مردمانش میزیسته است، شیوا سروده ای دارد که فقط به درج دوبنداز آن که خودگویای اوضاع خراب و درماندگی آن ایام است بسنده میکنم:

«افسوس که این مزرعه را آب گرفته
دهقان مصیبت زده را خواب گرفته
«خون دل ما، رنگ می نساب گرفته
وز سوزش تب، پیکرماتاب گرفته

«رخسارهنر، گونه مهتاب گرفته
چشمان خرد، پرده زخوناب گرفته
«ثروت شده بی مایه وصحت شده بیمار
«مرغان بساتین را منقاربریدند
اوراق ریـاحین را، طومار دریدند
«گاوان شکمبارہ به گلزار چریدند
گرگان زپی یوسف، بسیار دویدند
«تاعاقبت او را سوی بازار کشیدند
یاران بفروختندش و اغیار خریدند
آوخ زفروشنده، دریغاز خریدار...»

دکترمصطفی الموتی، مینویسد: «...درآن ایام اوضاع ایران چنان نابسامان شده بودکه شعرا ونویسندگان ازآن وضع به شدت ناامیدشده اشعارزیادی سروده اند، ازجمله اشعارزیر ازعمیدالشعرا (عمیدی نوری) در نشریات آنروزبه چاپ رسیده است:

«کارایران بس پریشان است و مردکار نیست
«زآنکه سدگفتاردرکاراست و یک کردار نیست»
«نخل آزادی که شد ازخون ملت بارور
غیرظلمش برگ و غیراز اختلاسش بار نیست»
«منشأ بدبختی ما جهل میباشد عمید
قوم جاهل از حقوق خویش برخوردار نیست».^{۴۰}

محمودمحمود، مینویسد: «...دولتین روس وانگلیس از اقدامات مسترمورگان شوستر آمریکایی^{۴۱} فوق العاده نگران بودند، برعمال این دودولت روشن بودکه اگر اقدامات شوستر چند صباحی هم ادامه یابد ملت ایران سعادت مند خواهند گشت، یگانه اصلاح مملکت سرو صورت گرفتن مالیة مملکت بود، پس از این اصلاح، اصلاحات بعدی سهل وآسان بود، لذا از هیچ نوع اشکال تراشی و ایجاد موانع کوتاهی نمیکردند، مطالعه تاریخ این ایام حقیقتاً برای هرایرانی یک تازیانه عبرت فراموش نشدنی است».^{۴۲}

همو سپس در ادامه مطالب فوق مینویسد: «...بالاخره تصمیم دولتین روس و انگلیس این شد باید شوستر از ایران برود و اخراج او هم

^{۴۰} - سیمای احمدشاه قاجار. ۳۷۱

^{۴۱} دبلیومورگان شوستر (w.morgan shuster) تبعه آمریکا که بنا به درخواست دولت ایران به جهت اصلاح امور مالی با سمت خزانه دار کل به استخدام دولت ایران درآمده بود (آوریل ۱۹۱۱) او به خاطر قبول التیماتوم دولت تزاری روسیه وانگلستان مبنی بر برکناری و خروج او از ایران، در ژانویه ۱۹۱۲ خاک ایران ا ترک گفت، از او کتابی زیر نام «اختناق ایران» باقی مانده که در آن به شرح نابسامانی ها و شرایط بحرانی ایران در سالهای پایانی قاجارها پرداخته که بسیار خواندنی و عبرت آموز است.

^{۴۲} - اسناد محرمانه وزارت امور خارجه بریتانیا (نگارش دکترمحمودشوخ الاسلامی. ۱۷۶)

از ایران تلقین انگلیس بود، سرودی یاد روسها دادند و آنها را حاضر کردند و ولتیماتوم کذایی ۲۹ نوامبر ۱۹۱۱ [۸ آذر ۱۲۹۰] به ایران بدهند... این ولتیماتوم برای اخراج شوستر تحت سه ماده به دولت ایران تسلیم گردید که در مدت ۴۸ ساعت دولت ایران جواب بدهد:

اول - اخراج شوستر.

دوم - تعهد دولت ایران به اینکه در آتیه بدون تصویب دولتین روس و انگلیس یک نفر غیر ایرانی رابه خدمت ایران قبول نکند.

سوم - پرداختن یک وجه خسارتی برای فرستادن قشون روس به ایران. هرگاه بخواهم وقایع این ایام را بنویسم باید خود را حاضر کنم یک روضه حسابی در اینجا برای خوانندگان بنویسم، تصور نمیکنم نظیر این حرکات وحشیانه روسها را کسی در تاریخ سراغ داشته باشد...

در روز عاشورا در تبریز و رشت چوبهای دارپاشد، این چوبهای داربایر ق های دولت وحشی روس آن روز آراسته شده بود، زعمای ملت را از مذهبی و غیر مذهبی بر سر دار کردند، قشون روس در این شهرها عده ای از رجال ایران را تیرباران کردند، به دار زدند، شکنجه نمودند، قطعه قطعه کردند، جلوتوپ بستند و زنان و اطفال را به بدترین وضعی کشتند... در این تاریخ میرزا ابوالقاسم خان قره گوزلو ناصرالملک نایب السلطنه بود، کسی که در انگلستان درس سیاست را آموخته و در همان مکتب که لرد کرزن معروف [وزیر امور خارجه انگلستان] درس تزویر و نیرنگ خوانده بود، این نیز از همان مکتب تصدیق داشت، کسانی که در آن ایام و آن روزها باین شخص سر و کار داشتند میدانند چه سلیقه مخصوصی داشت... در هر حال نایب السلطنه یعنی ناصرالملک، مجلس را قهراً تعطیل نمود [به دستور انگلیس] و یک عده از وکلای آزادی خواهان رابه قم تبعید کرد... پس از تعطیل مجلس و تبعید وکلا و توقیف جراید، در ادارات دولتی و در هر گوشه و کنار هر مرد وطن خواه و ایران دوست بود، آنها را خارج کرد و تمام خواسته های دولتین را انجام داد و تمام این اعمال را برای خاطر دوستان دیرینه خود بجا آورد.^{۴۳}

این چنین بود اوضاع اجتماعی و سیاسی و اقتصادی ایران در سالهای پایانی سلسله قاجار، اما چه زود آنهمه نکبت و حقارت و زبونگی و سیه روزی و خفقان، از سوی برخی به خاطر کینه توزی و غرض ورزی پادشاه عالم و عامداً و یا از روی ناآگاهی نادیده گرفته شد و برخی با چه آه و حسرت از آن دوران یاد کرده و میکنند!

کدام ایرانی میهن دوست تداوم چنین وضع و شرایط خفت باری را که از سوی دو دولت بیگانه و متجاوز به شاه و زمامداران میهنش

^{۴۳} - ایران در عصر پهلوی، دفتر ۱ - ۱۳۱

دیگته و انجام میشده است به شرایط پس از کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ ترجیح میدهد و برای آن روزگاران آه از سینه برمیآورد و حسرت آن ایام را میخورد، آنهم ایامی را که با برقرار بودن مشروطه، منتقدی محکوم میشود با پای پیاده تافزویین برود و سپس به خارج از میهن اش تبعید شود و یا بسیاری از مخالفان سیاسی دولت به زندان و تبعید گرفتار آیند و یا مجلس قانونگزاری به امر زمامدار وقت تعطیل و عده ای از وکلا تبعید شوند و همچنان دم از برقرار بودن آزادی در آن روزگاران بزنند؟

تذکار این نکته را ضرور میداند که اگر اشاره هایی گه گاه ضمن ارائه اعمال نادرست و ناروا و بعضاً خاننازه زمامداران قاجار در عهد مشروطه میشود، مخالفت با مشروطه نیست، اگرچه انتقاداتی بر آن وارد است، از جمله:

- ۱- رسمی بودن مذهب شیعه جعفری در کشوری که مذاهب گوناگون وجود دارد که این خود به معنای نادیده گرفتن حقوق سایر هموندان ایرانی پیرو مذاهب دیگر است.
- ۲- برکنار نهادن پیروان مذاهب و ادیان دیگر از مناسب کلیدی از قبیل نخست وزیری و مقامات عالیة وزارتی، اعم از کشوری و لشکری و...
- ۳- به شاه غیرمسؤل، نگرهبانی مذهب شیعه جعفری دادن و به این ترتیب شاه را که باید نگهبان معنوی همه افراد کشور از هردین و آیین و مذهب بوده باشد، در جای واقعی خود قرار نمیدهد.
- ۴- نادیده گرفتن حق نیمی از جمعیت ایران یعنی بانوان از جهت عدم برخورداری از حقوق برابر با مردان و...

با همه این حال، جای تردید و انکار نیست که برقراری مشروطه در میهن ما، گامی به سوی پیشرفت و تعالی بود که میهن دوستان و آزادیخواهان آن روزگاران توانسته بودند با تحمل دشواریها و جانفشانیها تا آنجا که شرایط و امکانات زمان و باورهای عرفی و سنتی و مذهبی اکثریت جامعه اجازه میداده است، خواست مشروع خود را که برقراری رژیم مشروطه بوده است، به کرسی بنشانند که درخور تقدیر و ارج نهادن است، ولی آنچه که از آن اشاره های بالا مطرح است این است که آن اصول هیچگاه چه در دوران قاجار چه در دوران پهلوی رعایت نمیشده است و یا امکان اجرای آن اصول به خاطر شرایط اجتماعی و اقتصادی بویژه سیاسی وجود نداشته است، بنابراین غرض این نیست که در آن ایام آزادیخواهانی وجود نداشته اند، که داشته و حتا در راه آزادی از جان و مال خود مایه گذاشته اند، اما آنچه که نبود درک آزادی به مفهوم واقعی واژه از سوی مردم است. در دوران قاجار حبس و تبعید و بستن مجلس و خفقان بود، چه بسا این خلق ناپسند به مصدق دوران پهلوی هم سرایت کرده بود. شگفتا که با چنان شرایط و احوال، از سوی برخی همچنان از فضای باز سیاسی آن روزگاران با آه و حسرت

و تعطیل شدن مشروطه به دست رضاشاه یاد میشود که جز به کینه ورزی و یا ناآگاهی نمیتوان تعبیر کرد.

سیاوش بشیری، مینویسد:

«در آذربایجان: در دوران قاجارها، ولیعهد، هرکس که بود [از زمان فتحعلیشاه به بعد]، فرمانروای آذربایجان محسوب میشد، اما این استان پهناور همیشه دستخوش آشوب و اغتشاش بود، از دامنه آرات تارشته کوه های زاگرس و ازکناره ارس تا سفید رود، عرصه تاخت و تازنیروهایی بود که یا از سوی روسیه و یا از سوی عثمانی تقویت میشدند، سرسلسله جنبان این نا آرامی ها "اسماعیل سمیتقو" رئیس ایل شکاک بود، سراسر این استان از چپاول، آدمکشی و راهزنی در امان نبود، درحقیقت ماکو، ارومیه، خوی، سلماس منطقه خودمختاری وحشیانه او بود.

درمازندران: ساعدالدوله، احسان الله خان و امیرمؤید سوادکوهی، سراسر استان مازندران رانا امن ساخته بود.

درگیلان: سیدجلال چمنی و میرزا کوچک خان از دو جهت گونه گون، گیلان را تا مرز جدایی از مملکت کشانده بودند.

در گرگان: در گرگان، استرآباد، ترکمن صحرا و گنبد کاووس ایلات یموت و کولان، خواب و آسایش را از مردم ربوده بودند و فجایع حمله مغول را بیاد میآوردند.

در خراسان: برخی از هزاره ای ها از یکسو و قبایلی از زعفرانلو به اتفاق نیمی از ترکمن ها از خراسان تاسیستان و نوار مرزی عامل ناامنی و راهزنی بودند.

در بلوچستان: بلوچستان و قسمت هایی از سیستان با خود مختاری سردار [دوست] محمد خان بلوچ روبرو بود.»

آنگاه در ادامه نوشته اش میآورد: «کرمان هم از جانب بلوچها و هم از سوی ایلهای عشایری فارس مورد دستبرد واقع میشد و این جدا از راهزنیهای طایفه های کوچک محلی بود، همینقدر گفتنی است که به سبب این چپاول ها جایی برای سکونت در فاصله کوه های مکران تادریای عمان وجود نداشت.

در فارس: از اواسط کرمان در شرق تا آنسوی بهبهان تا که کیلویه در غرب و از نزدیکی های اصفهان تا مرزهای جنوبی ایلهای عرب خمسه، باصری و شیبانی و ایلهای قشقایی با قبیلله های کشکولی، دره شوری، شش بلوکی، نمدی و فارسی مدان و همچنین بعضی از طایفه های دشتستان

وتنگستان و چهارراهی هاو عشیره های ممسنی و بویراحمدی، عامل نارامی های محلی بودند که گاهی در جهت رقابت باهم، زمانی در راهزنی و یاغی گری و وقتی هم به تحریک و تسلیح بیگانگان اتفاق می افتاد.

در خوزستان: شیخ خزعل بندرخرمشهر و آبادان و بطور کلی از دشت میشان تا دامنه کوه های شمال را ملک طلق خود میدانست. در لرستان و کردستان: سقز، بانه و گروس، منطقه تاخت و تاز سید طاها بود و میروانی ها و سید طاها در همکاری با اسماعیل سمیتقو به عنوان عامل بیگانه عمل میکردند، کلباغی ها بر حومه سنندج و سردار رشید بر کردستان خود مختاری میکردند و کمک رسان شان باز هم اسماعیل سمیتقو بود، از کرمانشاه تا آسوی مرزهای غربی، منطقه باباجانی ها و سنجابی ها بود، صحنه و کنگاور قلمرو طایفه های چواری و کاکاوند به حساب می آمد، ملایر، تویسرکان و نهاوند هم به سبب شرارتهای طایفه حسوند نا آرام بود، پاره ای از لرهای پیرانوند و سگوند هم فاصله بروجرد تا قم را از امنیت ساقط کرده بودند، همچنانکه زلفی ها و خواجه نکویی ها که از چهارلنگ ها و بختیارها بودند، عامل ناامنی از فریدن و اصفهان تا خوانسار و گلپایگان و حومه بروجرد به حساب می آمدند.

در اصفهان و مرکز ایران از کنار دشت خوزستان تا اصفهان زیر نفوذ ایلهای بختیاری بود ...

در حومه تهران: پایتخت شاهان قاجار نیز توسط پاره ای از ایلهای شمالی و جنوبی مانند شاهسون ها و خلج ها که اسکان داده شده بودند، ناامن بود، مردم قلعهک تحت الحمایه انگلستان و مردم زرگنده تحت الحمایه روسها بودند.

این نیز گفتنی است که هرگاه دولت مرکزی تصمیم به سرکوبی راهزنان میگرفت، بیدرنگ یا مورد اعتراض سفارت انگلستان واقع میشد و یا مورد بازخواست سفارت روسیه! وقتی در سال ۱۲۸۹ [ه - خ] نایب حسین کاشی، کاشان را محاصره کرد و در چپاول شهر بیش از دو بیست نفر کشته شدند، دولت نیرویی برای آرام کردن آنجا فرستاد، این نیرو توانست نایب حسین کاشی را به کویر فراری دهد، سفارت روسیه بیدرنگ زبان به اعتراض گشود.^{۴۴}

سرآرنولد ویلسن، (مأمور اعزامی دولت انگلستان به لرستان و کردستان) در کتابش زیر نام «جنوب غربی ایران» مینویسد: «... ایران در حال حاضر در نهایت درجه بدبختی است»، حاضر است هر حکومتی را بپذیرد که به این مملکت امنیت بدهد، امروز احساسات ضد روس در شمال ایران جریان دارد و ضد انگلیس در جنوب، و احساسات ضد هر دولت

^{۴۴} - تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در قرن نوزدهم. ۲۲۶۳-۲۲۶۴

ایرانی، هم در شمال و هم در جنوب و همچنین احساسات ضد شاه، ضد مشروطیت در هر شهر بزرگ وجود دارد...»^{۴۵}

سیروس غنی، مینویسد: «...در بیشتر نقاط کشور دولت بر امور تسلط نداشت، علاوه بر میرزا کوچک خان و دارودسته انقلابی او و سربازان شوروی در گیلان، خانهای ترکمن در استرآباد، اقبال السلطنه ماکویی در شمال غربی آذربایجان، قبیله شاهسون در اردبیل و دشت مغان، کردها به سرکردگی سردار رشید در قسمتهایی از غرب ایران و رؤسای ایلات سنجاب و کلهر در کرمانشاه، از اقتدار حکومت مرکزی خارج بودند، جنوب جولانگاه قشقایی ها بود و بهرام خان و دوست محمد خان، سران ایل بلوچ بر جنوب شرقی ایران فرمان میراندند، شیخ خزعل بی منازع در نهایت قدرت بر خوزستان حکومت میکرد، و مرکز ایران قلمرو بختیاریها بود، حتی تهران و اطرافش هم کاملاً امن و امان نبود، دسته های جانی شبها خیابانها را در قبضه داشتند».^{۴۶}

در همان روزهای تیره بختی، روزنامه "عهد انقلاب" به مدیریت میرزا آقاخان همدانی در مقاله ای با عنوان «ایران عوامل فداکار ایرانی لازم دارد» نوشت:

- ایرانی بیچاره بایست چه انتظاری داشته باشد!؟
- ایرانی بایست منتظر اعدام و اضمحلال باشد!
- ایرانی بایست برای بندگی و عبودیت اجانب حاضر شود!
- ایرانی بایست همه ذلتها، فلاکت ها و بدبختی های متصوره دوره زندگانی را استقبال کند!
- ایرانی بایست شرافت و استقلال خود را از دست بدهد!

چرا؟ برای اینکه عوامل فداکار و زمامداران از جان گذشته ندارد، ایران بیچاره در دست یک جماعت لآبالی، یک جمعیت لاقید، یک مردمان غیر حساس و یک زمامداران بی نزاکتی دچار شده که مملکت را خراب و خاته خود را آباد میخوانند. تغییر اسم "صدراعظم" به "رییس الوزرا" یا تبدیل نام "حکومت فروش" به وزیر داخله، مملکت را آباد نخواهد کرد، مملکتی که غرّش توپ همسایگان از چهار طرف، پایتخت اش را تهدید میکند در سایه خاندان و وطن فروشان دوره استبداد نمیتواند از خطر رهایی یابد».^{۴۷}

سرلشکر حسن اخوی، مینویسد: «...کشتی های انگلیسی در ورود به بنادر ایران قاعده بین المللی را که نصب پرچم دولت صاحب بندراست رعایت نمیکردند و پرچم ایران را روی کشتی نمایا فرستند، دولت های اروپایی هم به تبعیت از آنها همین بی احترامی را به دولت ایران

۴۵ - همان. ۲۲۶۴

۴۶ - سیمای احمدشاه قاجار. ۸۸

۴۷ - سایه ای از سردار. ۹۹ تا ۱۰۲

مینمودند، در بیشتر بنادر جنوب ایران (خرمشهر - بوشهر - بندرعباس - جاسک) پست بهداشتی (قرنطینه) و پلیس انگلیسی عمل میکرد و در بعضی از آنها شعبه پست انگلستان دایر بود و تمبر انگلیس فروخته میشد.

مرکز و مقر فرمانروایی انگلیس به سواحل عربی خلیج فارس بنام گلف رزیدنسی (GULF RESIDENCY) در بندر بوشهر مستقر بود، به همین جهت مردم سواحل خلیج فارس همان حق امر و نهی و تسلطی را که انگلستان بر سواحل عرب نشین داشت، برای سواحل ایرانی آنهم قایل بودند... مقامات عالیرتبه انگلیس در منطقه، آنقدر در بنادر ایران دخالت خودسرانه کرده و اعتراضی از دولت ایران ندیده بودند، که سرپرسی کاکس هم بوشهر را مانند کویت و شارجه و منامه، خارج از قلمرو ایران میدانست...

سپس در ادامه مطالب فوق مینویسد: نگارنده در یکی از سالهای نزدیک کودتا در خیابان ناصریه (ناصر خسرو بعدی) موکب وزیر مختار انگلیس را دیده بود که برای سلام احمدشاه به در شمس العماره نزدیک میشد و سواران مسلح با او نیفورم های مختلف (هندی و غیر هندی) آنرا بدرقه میکردند، در صورتیکه هیچ سفیری حق استفاده از اسکورت مسلح (به اصطلاح انگلیسی آن ESTCOURT'S SWORD) را ندارد... دولتهایی که خوشحال و سپاسگزار بودند از اینکه نیروی نظامی انگلستان راه پایتخت را بروی بلشویکها و متحدان ایرانی آنها بسته است، دولت هایی که اگر وزیر مختار انگلیس سرهمراه مساعده را نمیداد نمیتوانستند جیره و حقوق سربازان [و کارکنان دولت] خود را بپردازند، چگونه به خود اجازه میدادند که برای آنگونه تجاوزات و بی حرمتی ها اعتراض کنند؟»^{۴۸}

اگر بخواهیم به تمامی نوشته ها و اسنادیکه درباره اوضاع آشفته و اسفبار ایران و درماندگی ها و پیریشانحالی مردم در آن ایام بیخیالی و عدم کفایت زمامدارانش اشاره کنیم، بدون تردید کتابی شامل چند هزار رویه خواهد شد که بیگمان از حوصله خواندن خارج خواهد بود و بر ملال خاطر خواهد افزود.^{۴۹}

^{۴۸} - تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در قرن نوزدهم . ۲۳۴۶-۲۳۴۷

^{۴۹} - برآمدن رضاخان و... - ۲۲۴ - دو قرن فرازونشیب مطبوعات و سیاست در ایران (نگارش احمد احرار) . ۱۸۳ فصلنامه ره آورد، شماره ۲۴ - ۱۶۱-۱۶۲

بخش دوم

چگونگی رویداد کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ = ۱۹۲۰ = ۲۴۵۹

درچنان شرایط بحرانی درایران بویژه درواخر جنگ جهانی نخست که امیدی به تداوم یکپارچگی واستقلال وبرون رفت از نابسامانیها ونجات کشور از سقوط نبود، چندتنی به زعم خود ویا احتمالاً به تحریک بیگانه، برای نجات میهن به تکاپو افتادند که از میان مشهورترین آنان نام مدرس و نصرت الدوله و سالار جنگ خواهرزاده ظل السلطان (پسر ناصرالدین شاه) دربرخی نوشته ها آمده است، و آن کس که سخنی از وی در میان نبود، رضاخان میرپنج بود، که در میان اغلب رجال در آن ایام، چهره ای چندان شناخته شده نبود.

ملک الشعرا ی بهار، در این باره چنین مینویسد: «... در این گیرودار وبی تکلیفی، مرحوم سید حسن مدرس به خیال کودتا افتاد، سالار جنگ یکی از پسران بانوی عظمی در ورامین مقداری تفنگ راه انداخته وعده ای تفنگچی دور خود جمع کرده و قرار بود از اصفهان نیز عده ای الوار مسلح آمده به مشارالیه ملحق شوند، و بقراری که میگفتند قصد کودتا و گرفتن تهران را داشت... مرحوم مدرس بعدها به خود من میگفت در آن اوقات رضاخان نزد من آمد و گفت من چندی پیش با وثوق الدوله هم صحبت کردم و او به من توجهی نکرد، حاضر م باشم با شما کار کنم وهمدست شویم وبه این اوضاع خراب خاتمه دهیم، چه میترسم ایران بشوید شود. و در جای دیگر کتابش نوشت: «روز پنجشنبه ۱۵ مطابق با ۷ حوت [۷ اسفند ۱۲۹۹] از دفتر رییس الوزراء به من تلفن شد و مرا به عمارت "گالاری" احضار کردند... رییس الوزراء [سید ضیاءالدین طباطبایی] با کلاه پوست ترکی مانند سرداری در آخرین اطاق جنوبی مرا پذیرفت، هنوز دولتی انتخاب نکرده بود، در ملاقات با ایشان "دست خوش" گفته شد، رییس دولت اظهار داشت اگر من کودتا نکرده بودم مطمئن باشید که مدرس کودتا کرده وهمه مارا بدار میآویخت!»^{۵۰}

میرزایحیی دولت آبادی، مینویسد: «... در این احوال نصرت الدوله در انگلستان زمینه حاضر میکند که خود را به تهران رسانیده در زیر لوای قرارداد، زمامدار امور مملکت شده و با کودتا خار حکومت ملی وقانون اساسی را از پیش پای قرارداد [۱۹۱۹] و قرارداد گذرندگان بر طرف سازد».^{۵۱}

سومین کسی که در اندیشه کودتا بود، سید ضیاءالدین طباطبایی مدیر روزنامه "رعد" و رهبر کمیته آهن بود.

^{۵۰} - تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران، دفتر ۱ - ۹۰

^{۵۱} - حیات یحیی، دفتر ۴ - ۱۲۱

سیاوش بشیری، نوشته است: «...سیدضیاءالدین برای پیشرفت منظور خود توانست درکابینه سپهدار رشتی رسماً برژاندارمری و پلیس تهران نظارتی داشته باشد، سیدضیاءالدین برآن اندیشه بود که بوسیله نیروی ژاندارمری که در تهران متوقف بود، کودتاکندولی اولاً پول و جنگ افزار کافی نداشت که در اختیار نیروی ژاندارم بگذارد، ثانیاً از مقاومت پلیس میانیشید، زیرا وستداهل (سوندی) رییس پلیس هشیار بود و مقاومت میکرد، ودرزمانی هم که سید به موجب فرمان رییس الوزراء حق نظارت برژاندارمری و پلیس را داشت، وستداهل از هرگونه مداخله او جلوگیری میکرد و توصیه های او را نمیپذیرفت، سید برای پیشرفت منظور خود حتی در صدد استقراض یک میلیون لیره از انگلیسی ها برآمدولی موفق نشد».^{۵۲}

عدم موفقیت سیدضیاءالدین، در استقراض و برپایی کودتا، با همه وابستگی هایش به سفارت انگلیس و عدم همکاری ژاندارمری با او که پس از برکناری استراسلسکی از رأس نیروی قزاق و استقرار باقیمانده این نیرو پس از شکست از بلشویکها در گیلان، در دهکده آقابابا، تنها نیروی نظامی مستقر در پایتخت بود، مبین این نکته است که دولت انگلستان اگرچه در تدارک بر سر کار آوردن یک دولت مقتدر از جمله «نصرت الدوله» بود که بتواند با قدرت و اتخاذ تدابیری قرارداد ۱۹۱۹ را با گشایش مجلس شورایی و با انتخاب وکلای گوش به فرمان، از راه ظاهر قانونی به تصویب برساند، اما هیچگاه در صدد برپایی کودتایی که نظامیان بر سر کار آیند نبود، وگرنه سید ضیاءالدین در این راه توفیق مییافت، مکاتبات بین وزیر مختار انگلستان در ایران، با وزیر امور خارجه وقت آن دولت که به آنها اشاره خواهد شد، روشنگر این حقیقت است.

ابراهیم صفایی، نوشته است: «... و در این فاصله سید ضیاء چند بار به دیدار رضاخان میرپنج و یارانش شتافت [بنا به گفته سیدضیاءالدین]، در این دیدارها و گفتگوها چه گذشته است، کسی آگاه نیست، سید تا روزیکه زنده بود، ادعا میکرد که خاطراتش را نوشته و نزد یکی از بانکهای سوئیس به امانت گذاشته است، اما این خاطرات، سالهای سال پس از مرگش، مثل خاطرات بسیاری دیگر که به این بهانه دروغ توسل میجستند، منتشر نشده، باقی مانده است... باچنان شرایطی که در نیمه دوم سال ۱۲۹۹ پدید آمده بود، آشفتگی اوضاع ایران به پایه ای رسیده بود که چند نفر از سیاست پیشگان متهور و تندرو برآن شدند که بایک کودتای آن اوضاع نابسامان خاتمه دهند، شاید در ایران نا امن و از هم پاشیده، قدرت و مرکزیتی بوجود آورند.

^{۵۲} - سایه ای از سردار. ۱۸۵-۱۸۶

یکی از این شخصیت‌ها سید حسن مدرس روحانی سیاسی و شجاع بود که میخواست باکمک سالار جنگ پسر بانوی عظمی کودتا کند. سالار جنگ، درو امین به دستور مدرس عده‌ای از افراد مسلح دور خود جمع کرده و قرار بود گروهی از افراد بختیاری هم از اصفهان آمده به آنان ملحق شوند و زیر فرمان مدرس تهران را تسخیر نمایند...

دومین شخصیتی که اندیشه کودتا در سر میپروراند، نصرت الدوله فیروز وزیر امور خارجه کابینه و ثوق الدوله و عاقد قرارداد ۱۹۱۹ بود، فیروز هنگام سقوط کابینه و ثوق الدوله در اروپا بود و در همانجا نقشه‌ای برای ایجاد یک کودتا در ایران طرح کرده بود.^{۵۳}

دکتر نصرالله سیف پور فاطمی، طی مقاله‌ای با عنوان "رضاشاه پهلوی و حوادث نیم قرن تاریخ سلطنت پهلوی در ایران" در شماره ۱۵ فصلنامه "رهاورد" مینویسد: «... سید ضیاءالدین در مجلس چهاردهم خود را عامل کودتا و رضاخان را دست نشانده معرفی میکند، در دوره چهاردهم مجلس من با سید ضیاءالدین همکاری و دوستی داشتم، اغلب سید راجع به اوضاع روزهای قبل از کودتا و حکومت صدروزه اش صحبت میکرد.»

سید ضیاء، گفت که در سالهای قبل از کودتا همیشه به این فکر بوده که در رأس یک دولت قوی قرار بگیرد... پس از استعفای و ثوق الدوله، بفرکر کودتا و افتاد و هنگامیکه سپهدار پیشنهاد وزارت خارجه به او کرد، رسماً رد کرد و میگوید این دولت‌ها داخل آدم نیستند بنابراین با کاظم خان [سیاح] و مسعودخان [کیهان] و زمان خان افسران ژاندارمری همراز و همفکر شده و برای کودتا بدست ژاندارمها نقشه میکشد، ولی بر رغم سید، افسران ژاندارمری تربیت شان طوری بود که حاضر نبودند برخلاف قانون عملی انجام دهند و بدین روی عرضه و برندگی و سرعت عملی را که یک کودتا لازم دارد از آنها سلب کرده بود، در ضمن عمل، مستحضر شد که دیگران هم از قبیل نصرت الدوله و مدرس و پسر بانوی عظمی بفرکر کودتا هستند، ولی حنای شان رنگ زیادی نداشت...

سپس در ادامه مطالب فوق همچنان از قول سید ضیاءالدین مینویسد: سید اوایل ۱۹۲۱ سفری به قزوین داشته و در آنجا با سران قزاقها مخصوصاً رضاخان - احمدآقا [امیر احمدی] و رضاقلی خان امیر خسروی و امیر موثق نجوان آشنا میشود، در ضمن سفارت انگلیس به بانک شاهنشاهی دستور میدهد که حقوق عقب افتاده قزاقها را تحویل سید ضیاءالدین بدهد، تا او شخصاً به آنها بپردازد، سید برای بار دوم عازم اردوگاه قزاق شده و باکمک کلنل اسمیت حقوق عقب افتاده قزاقها را

پرداخته به اضافه بهر قزاق لباس و کفش نو میدهد و در ضمن آنها را تشویق کرده که برای خاتمه دادن به اوضاع هرج و مرج در مرکز او را یآوری کنند... روز قبل از کودتا، سید برای دفعه سوم نزد قزاقها رفته و بارضاخان و احمد اقاملاقات کرده و...».

اما رویدادهای تاریخی برپایه اسناد و واقعیت ها، خلاف آنچه راکه آقای سیف پور فاطمی نوشته است، نشان میدهد، ایشان نوشته اند: افسران ژاندارمری تربیت شان طوری بود که حاضر نبودند برخلاف قانون عملی انجام دهند، لذا کاظم خان و مسعودخان و زمان خان از افسران ژاندارمری نیز چون نمیخواستند برخلاف قانون عملی انجام دهند، دست به کودتا نزدند، حال آنکه به رغم نوشته ایشان، دوتن از آنان (سرهنگ کاظم سیاح و سرگرد مسعود کیهان) با کودتا چیان سوم اسفند ۱۲۹۹ همراه و در دولت کودتا عهده دار پستهای حساس وزارت جنگ و فرمانداری نظامی شدند و به این ترتیب به رغم نظر ایشان، برخلاف قانون عمل کرده بودند! ضمناً برخلاف باور دکتر سیف پور فاطمی این رعایت به قانون در مورد همه واحدهای ژاندارمری و فرماندهان آن که زیر نظر افسران سوئدی خدمت میکرده اند صادق نبوده است، مانند قیام سرگرد لاهوتی با افراد زیر فرماندهی اش در تبریز و کلنل محمد تقی خان پسیان با ژاندارمهای همراهش در خراسان و پیوستن بخش بزرگی از ژاندارمها به فرماندهی چند افسر سوئدی و ایرانی به کمیته دفاع ملی، در قم و سپس در کرمانشاه به تشکیلات دولت موقت به نخست وزیری نظام السلطنه مافی، آنها در حالیکه دولت مرکزی همچنان برقرار بود.

بنابراین تردیدی نیست که با همه وابستگی سید ضیاءالدین، به سفارت انگلستان از آنجا که دولت مزبور در صدد برپایی کودتا بویژه بدست نظامیان نبود، همانگونه که پیش از این نیز اشاره شده است، کودتای مورد انتظار سید ضیاءالدین از قوه به فعل در نیامد و گرنه در چنان شرایط نابسامانیها و آشفتگی ها و سردرگمی ها و ضعف شدید دولت و در حصار بودن نیروی قزاق در آقابابا، برپایی کودتا بدست همین افسران ژاندارمری و افراد زیر فرمان شان (هرچند به تعداد نه چندان زیاد) در صورت پشتیبانی دولت و سفارت انگلستان، کاری بس ساده و در دسترس بود میسر نمیبود.

سرلشکر حسن اخوی، با اشاره به نوشته دکتر سیف پور فاطمی مینویسد: «...اینکه نوشته اند: در ضمن آبرونساید و سفارت انگلیس مستقیماً در پرداخت حقوق و اداره قزاقخانه دخالت کرده و سید ضیاءالدین را واسطه پرداخت وجهی که بانک شاهی در اختیارش میگذاشت، قرار میدهند، نمیتواند صحیح باشد، زیرا:

نخست اینکه در یادداشت روزانه آبرونساید هیچ جانی از این مأموریت سید ضیاءالدین نیامده است.

برهان دوم اینکه چنانچه در یادداشت‌های دیگر او دیده میشود، او سرهنگ دوم "اسمیت Colonel Smythe" را مأمور این کار کرده بود، اگر سفارت انگلیس به سید ضیاءالدین اعتماد داشت و به صاحب منصب مالی قزاق [که انگلیسی بود] بی اعتماد بود، ژنرال آبرونساید اجازه نمیداد که شخص دیگری (آنهم ایرانی) ناظر عمل افسر انگلیسی (اسمیت) بشود و سفارت هم بخود اجازه نمیداد چنین رفتار زننده ای را از ژنرال انگلیسی (که تابع سفارت هم نبود) بخواهد... و بالاخره میبینیم ژنرال آبرونساید پس از بازدید قزاق‌های اردوگاه آق بابا در روز ۱۴ ژانویه (۲۴ دیماه ۱۲۹۹) در یادداشت روزانه خود نوشت: اسمیت سروسامانی به وضع شان داده است، موجب هامرتباً پرداخت شده است و اکنون این افراد لباس و مسکن دارند... این یادداشت هرگونه ابهامی را در مورد مسئولیت [مالی] سرهنگ اسمیت در این کار و عدم دخالت سید ضیاءالدین را روشن میسازد.

اگر به امکان اجرای این ادعا کمی دقیق تر شویم خواهیم دید که برای سه هزار قزاق اردوگاه آق بابا تهیه سه هزار دست لباس زمستانی (پالتو - کت و شلوار - زیرپیراهنی - زیرشلواری و جوراب و پوتین یا چکمه) چه مدت وقت لازم دارد، و اینکه این ملبوس نظامی معمولاً در بازار برای فروش عرضه نمیشود و باید خیاطخانه و کفاش خانه دیویژن قزاق پس از دریافت مصالح لازمه آنها را تهیه کند، معلوم میشود اقل یکماه قبل از آن باید بهای آنرا کارپردازی قزاق خاتمه داده باشد، پس ادعای آنکه بین سفر اول (اوایل ژانویه) و سفر دوم سیدضیاءالدین به قزوین (که باید قبل از ۱۴ ژانویه و بازدید ژنرال آبرونساید باشد) یعنی در حدود ده روز او توانسته است آن مقدار لباس را فراهم کند، قابل تصور نیست. هرکس کمی فکر کند میفهمد تقسیم سه هزار جفت پوتین یا چکمه به سه هزار نفر که باید پای هر نفر اندازه گیری و پوتین یا چکمه آن اندازه را به او داد، چندروز وقت لازم دارد و نتیجه میگیرد که سید ضیاءالدین نمیتوانسته است ضمن یک بازدید به هر قزاق یک دست لباس بدهد...»^۴

دکتر مصطفی الموتی، مینویسد: «...جمال زاده، قسمتی از تقریرات سید ضیاءالدین را چنین نقل میکند: در سال ۱۹۲۰ که از طرف و ثوق الدوله مأمور بستن عهدنامه جدید با دولت شوروی شدم، کلنل کاظم خان سیاح منشی من بود، وقتی با کاظم خان صحبت میکردیم، من گفتم توپانصد نفر آدم مسلح در اختیار من بگذار تا اوضاع را عوض کنم، پس از مراجعت به ایران، کاظم خان و مسعودخان [کیهان] و زمان خان مأمور

^۴ - فصلنامه ره آورد، شماره ۱۵ - ۱۵۹

قزوين شدند... سرانجام قوای قزاق از قزوين حرکت کرد، رضاخان لياقت فوق العاده ابراز داشت.. بدون آنکه به احدی خبر بدهم بادرشکه بيرون دروازه رفته با اتومبیلی که کاظم خان و مسعودخان آورده بودند سوار شده عمّامه را برداشته کلاه بر سر گذاشتم، قوای پياده به کرج رسيد و سواره در مهرآباد بود، برای اولین بار در قهوه خانه با رضا خان روبرو شدم با حضور مسعود و کاظم خان و احمد آقا، بارضا خان بنای مذاکره را گذاشتم... بعد رضاخان نطق مَهيجی برای قزاقها کرد، بعد من پيشانی او را بوسيدم و گفتم شما بعد از من رييس ديويژيون قزاق هستيد... قوای قزاق تفنگ داشت ولی فشنگ نبود که وسايل رزم تهيه گرديد... نمايندگان شاه و سفارت انگليس هم رسيدند و با رضا خان به مذاکره پرداختند، نگران شدم که اگر آنها رأی رضاخان را بزنند کارها خراب شده به زندان خواهيم رفت، رضا خان در مقابل حرفهای سنجيده ادیب السلطنه داشت کم، کم نرم ميشد که من پریدم توی اطاق و بنای نطق را گذاشتم و گفتم اين قزاقها خیلی غيرتمند هستند به آنها خیلی ظلم شده و حاضر نيستند بيش از اين تحمل کنند با اين طرز دست رضاخان را گرفته از اتاق خارج شده گفتم شپورچی ها شپور حرکت را بزنند، من درگوش رضاخان دعا خواندم و راه افتاديم. وقتی رضاخان با ادیب السلطنه در اتاق صحبت ميکرد من به رضاقلی خان [امير خسروی] گفتم به رييس خود بگو که **اتا مازور** [رييس ستاد ارتش که با توجه به تقرير سيد ضياءالدين نزد جمال زاده يعنی رييس ديويژيون قزاق] ميگويد يك دقيقه تشریف بياوريد بيرون، اوکه قيافه خوشگلی مثل دختر فرنگيها داشت نزد رضاخان رفت و پيغام داد، که با عصبانيت گفت: **اتا مازور چه خری است؟!...**»^{۵۵}

اگر آنچه راکه جمال زاده، از سيد ضياءالدين به اين عبارت که: «برای نخستين بار در مهرآباد بارضا خان روبرو شده است» نقل ميکند بدون کم و کاست عين گفته او باشد، بنا بر اين سخنان سيد ضياءالدين پس از شهر يور ۱۳۲۰ در دوره چهاردهم مجلس شورای ملی (بنا بر نوشته دکتر سيف پور فاطمی) که خود را عامل اصلی و مبتکر کودتا معرفی ميکرده و نيز مدعی پول و لباس رسانی به قزاقهای اردوگاه آقابابا در چند نوبت بوده است، نادرست و بدور از واقعيت است، چراکه چگونه بوده است با حضور چندباره در اردوگاه آقابابا و انجام آنها کارها، موردی پيش نيامده بود تا با رضاخان فرمانده مقتدر و کنجکاو آن اردو که از سوی ژنرال آيرونساید به اين مقام برگزيده شده بود (که به شرح بيشتري آن خواهيم پرداخت) ديداری داشته باشد و يا ژنرال آيرونساید نامی از او در دفتر خاطراتش برده باشد!؟

باتوجه به خلقيات رضاخان که دوست و دشمن در تهور و بی باکی اش اتفاق نظر دارند و ژنرال آيرونساید فرمانده نيروی نظامی بریتانيا

در شمال ایران (نورپر فورث) ووزراء مختار انگلیس در ایران (نورمن ولورین) نیز در گزارشات ویاخاطرات خود از او با چنین خُلق و خوبی یاد کرده اند و رفتار پیش و پس از کودتای او ویا آنگونه که تاریخ نگاران و خاطره نویسان نوشته اند حکایت از چنین ویژگی دارد، جای تردیدی برای بی پایه و سست بودن تقریرات سید ضیاءالدین باقی نمیگذارد، مگر دیدار نخستین بارش با رضاخان در دهکده مهرآباد.

سیلی زدن به صورت سرهنگ کلرژ، افسری که از سوی دولت روسیه شوروی به روال گذشته به فرماندهی نیروی قزاق در ایران منصوب و اعزام شده بود که منجر به کناره گیری کلرژ و ترک او از ایران گردیده بود و از نظر نظامنامه نیروی قزاق، حداقل کیفر اهانت به مافوق، زندانی شدن و بالاخره انفصال از آن نیرو بود، از مصادیق روشن تهور و بی باکی اوست.^{۵۶}

گذشته از این، اینکه رضاخان گفته بود **"اتا ماژورچه خری است؟"** از اساس ادعای سید ضیاء را باطل میکند که گفت: «پیشانی او را بوسیدم و گفتم بعد از من، رییس دیویژن قزاق هستید!». او که به گفته خود تا زمان رسیدن قزاقها به مهرآباد با عمامه و ردای آخوندی بوده است، چگونه میتواند است رییس دیویزیون قزاق باشد؟! همچنین چگونه بوده است که با داشتن چنان سمّتی، همراه نیروی خود از زمان حرکت قزاقها از آقابابا به سوی پایتخت، نبوده است و زمانیکه رضاخان با افراد زیر فرماندهی اش به مهرآباد میرسد، برای نخستین بار با او در قهوه خانه ای ملاقات میکند؟ از سویی دیگر در تقریرات خود روشن نمیسازد که مقام ریاست دیویزیون را از سوی چه مقامی دریافت کرده بوده است، که بعد از خود آنرا به رضا خان تفویض میگردویا با داشتن سمّت ریاست دیویزیون، چگونه فرماندهی بوده است که برای انجام یک امر خطیر یعنی کودتا، افراد زیر فرمانش را با تفنگها و مسلسل های بدون فشنگ بسوی تهران هدایت میکرده، که گویی هدف از این کار، اجرای یک برنامه نمایشی بوده است!؟

پرسش دیگر اینکه اگر او عامل و مبتکر کودتا و اتاماتور و رضاخان فرودست او بود (طبق آنچه که سیف پورفاطمی از قول سیدضیاء نوشته که او عامل و رضاخان دست نشانده او بوده است)، چگونه بود که نمایندگان اعزامی از تهران با او به مذاکره نپرداختند سهل است که او حتا به عنوان مستمع آزاد در اتاق مذاکره حضور نداشت و ظرف هیأت اعزامی تنها رضا خان بود نه او؟ وانگهی او که در بیرون اتاق بود با توجه به هوای سرد روزهای نخستین اسفندماه و همچنین بخاطر ویژگی مذاکره، که معمولاً در اتاقی بسته صورت میگیرد، چگونه از گفته های حاضران در آن اتاق آگاه میشده است؟ مگر اینکه نشانی

ازگشوده بودن در افاق و فال گوش ایستادن سید ضیاء الدین ارائه شود! ضمناً باید توجه داشت که شیپورچی در هر نیروی نظامی، یک فرد نظامی است که برای به صدا در آوردن شیپور، تنها از مافوق نظامی خود همانند سایر افراد نظامی دستور میگیرد نه از یک شخص غیر نظامی. چه بسا رویدادها که به خاطر دآوری ها و ابراز نظرهای مُغرضانه و یا نا آگاهانه این چنین مخدوش و موجب گمراهی خواننده یا شنونده شده است!

صدرالدین الهی، روزنامه نگاری که به چپ بودن مشهور است میگوید؛ در زمستان ۱۳۴۳ به همراه همسرش در مزرعه سعادت آباد، ملک و منزل سید ضیاء الدین طباطبایی، با اومصاحبه ای انجام میدهد که در هفته نامه کیهان لندن به شماره ۶۴۴ بیست و پنجم بهمن ماه ۱۳۷۵ درج شده است، به بخشی از آن که در پیوند با کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ میباید اشاره میکنم، اومینویسد: «... آنچه شنیده ایم این است که سید ضیاء الدین کتابی دارد به نام "کتاب سیاه" که به وقایع کودتا اشاره و نوشته؛ تاکنون منتشر نشده است و بطور امانی در یکی از بانکهای سویس قرارداد شده است و قرار است پس از اومنتشر شود، و حالا هم هر وقت پرسشی از اومیشود، جواب میدهد "وقایع گذشته را بهتر است در آینده بدانیم"... دوباره ساکت میشود و پیشانی اش را میفشارد. از این سفسطه شبیه به فلسفه عاجز و عصبانی میشود. باز هم میتازم که به حرفش بیاورم، سید مرابازی میدهد، نمیخواهد راجع به کودتا بگوید، مدعیان از ترس کتاب سیاه که هرگز نوشته نشده و هرگز به امانت گذاشته نشده، مراعات این بلوف زدن را میکنند. فکرم را با او در میان میگذارم، چشم بسته است و جوابم را نمیدهد، سماجت میکنم:

آقایول کودتا از کجا آمد؟

- انگلیسی ها دادند.

- به کی؟

- به من.

- چرا؟

- گول شان زدم.

- چه وعده ای؟

- جواب نمیدهد، زخم با اشاره چشم و ابروساکتم میکند، آرام نمیگیرم.

- با رضاخان چه کسی تماس گرفت؟

- من.

- به بهانه کودتا؟

- نه.

- به چه بهانه ای؟

- دریافت حقوق پس افتاده و درجات معوقه».

تا آنجا که اسناد و مدارک و حتاً تقریرات و سخنرانیهای بی پایه و اساس سید ضیاء الدین در مجلس شورای ملی و نزد این و آن گواهی میدهند، عامل اصلی کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ کسی بجز رضا خان میر

پنج نبوده است، دغدغه و آرزویی که از چندسال پیش او را رها نمی‌کرده است.

آنچه که از تقریرات و سخنرانیهای سیدضیاءالدین، در مجلس شورای ملی پس از شهریور ۱۳۲۰ و نیز نزد جمال زاده و سیف پورفاطمی و صدرالدین الهی و یا داستان اعطای درجات معوقه قزاقها که بدون طی مراحل معمول و توشیح احکام توسط شاه که فرمانده کل قوا بود و دریافت پول از سفارت انگلیس تا حقوق پس افتاده قزاق ها مستقر در اردوی آقا بابا را همراه با لباس و کفش آنها بدون دردست داشتن اندازه های قد و قواره قزاقها به آن نیرو برساند و دعوی دروغین به امانت گذاردن خاطراتش زیر نام «کتاب سیاه» بر میآید، همه و همه گویای روشن این نکته است که در غیاب عامل کودتا و در غریبی میتوان گفتار یکسویه و پریشان در غربال ریخت و لاف فراوان زد؛ دریغ که با این چنین گفتارها و ادعاهای بی پایه، چه گزکها که بدست مخالفان رضاشاه داده نشد و بخشی از تاریخ میهن ما آلوده و پریشیده نگردید!؟

متأسفانه برخی از تاریخ نگاران و نویسندگان بخاطر غرض و یا از سرناآگاهی اینگونه تقریرات و دعوی های سست و بی پایه را بدون بررسی و تحلیل، اسنادی مسجل و مستند دانسته و از آنها به عنوان سند و مدرک تاریخی یاد کرده و میکنند!

آنچنانکه پیش از این اشاره کرده ام، اندیشه کودتا در رضا خان، پیش از آنکه سید ضیاءالدین در پشتیبانی از وثوق الدوله بخاطر امضای قرارداد ننگین ۱۹۱۹ (کپی قرارداد در بخش پیوستها دیده میشود) در روزنامه رعد، طی مقاله ای بنویسد که: آقای وثوق الدوله خدا عمرت دهد! و از آنچه که دیگران به خیال اجرای آن افتاده باشند، مسبوق به سابقه ای دورتر بوده است.

رضاخان، در آن روزها که جنگ جهانی نخست هنوز به پایان نرسیده و سر زمین ایران میدان تاخت و تاز نیروهای نظامی روس و انگلیس و عثمانی بود، از طریق سفارت آلمان در تهران در دیداری با "مسیو رودلف زومر" شارژ دافر آن سفارتخانه، از وی خواستار کمک دولت آلمان جهت برپایی کودتا میشود، که مورد موافقت «زومر» قرار میگیرد و زومر آنچه که از رضاخان شنیده بود، توسط پیکی مورد اعتماد بنام "عبدالرحمان سیف آزاد" به وزارت امور خارجه آلمان گزارش میدهد، امپراتور آلمان که در آن زمان پس از متارکه جنگ با دولت تازه بر سر کار آمده بلشویک، همچنان با دولت انگلستان در حال جنگ بود، با استقبال از انجام کودتای ضد انگلیسی در ایران بدست یک نظامی میهن دوست و شجاع که بتواند دست انگلیسی ها را از ایران کوتاه کند، مأموری را با تجهیزات و ساز و برگ لازم، همراه با چند نظامی کار آزموده به ایران گسیل میدارد.

میرزا ابوالقاسم خان کحال زاده، که خود واسطه آشنایی و دیدار رضا خان با مسیو زومر بوده است در کتاب خاطراتش که سالها پس از مرگش انتشار یافت مینویسد: «... در اول سپتامبر ۱۹۱۸ مطابق با ۱۴ ذیقعدة ۱۳۳۶ و برابر با ۶ شهریور ۱۲۹۷ آقای شیخ عبدالرحمن سیف از برلن مراجعت و نوشتجات رمزی که همراه داشت به کفیل سفارت امپراطوری آلمان تسلیم کرد... قسمت بسیار مهم دیگر رمز واصله این بود که نام مأمور فوق العاده دولت امپراطوری آلمان را اطلاع داده بودند که "لینتن" سکرتر سابق سفارت امپراطوری آلمان [در ایران] که اخیراً در جنگ شرکت کرده از "فرونت" احضار و به منظور اعزام به ایران، مجدداً به وزارت خارجه منتقل شده و با تعلیمات بسیار محرمانه و تجهیزات مفصل با چندین افسر آلمانی و غیره فوراً به ایران اعزام خواهد شد، مراتب فوراً به میرپنج رضاخان اطلاع داده شود که پس از ورود به طهران اقدام عاجل بعمل آورند، و نیز اطلاع داده بودند که آقای "ویلهم لینتن" حامل نامه مخصوص امپراطور آلمان برای میرپنج رضا خان هستند که پس از ورود به تهران وسایل بسیار محرمانه و خاطر جمع فراهم شود که نامه امپراطور به آقای رضاخان داده شود.»^{۵۷}

اما این ستون نظامی به سرکردگی سرگرد ویلهلم لینتن، که تا بلغارستان پیش آمده بود، بخاطر استعفای ناگهانی "ویلهم" امپراتور آلمان و پایان یافتن جنگ به برلین بازگشت و رضاخان در انجام کودتا ناکام ماند. [این تدارک پیش از کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ = ۱۹۲۰ است]

ناگفته نماند که داستان آشنایی رضاخان با کحال زاده منشی سفارت آلمان و سپس با شارژ دافر آن سفارت و ارسال مراسله توسط شخصی به نام «سیف آزاد» که مورد اعتماد آن سفارت بوده است به آلمان، بسیار جالب و خواندنی است که در کتاب «دیده ها و شنیده ها» نگارش کحال زاده به گونه ای مشروح آمده است، چون نقل جملگی آن مطالب موجب به درازا کشیده شدن این نگارش میشد، تنها به بخش اندکی از آن اشاره شده است. پس از سقوط نیکلای دوم، آخرین تزار روسیه و بر سر کار آمدن بلشویکها در آن کشور و خالی شدن میدان از رقیب زورمند انگلستان، یعنی روسیه، لرد کرزن وزیر امور خارجه آن دولت به سبب ضعف و درماندگی زمامداران نالایق دوران قاجار در ایران، از آنجا که از گسترش و نفوذ کمونیزم در ایران و منطقه به ویژه از جهت منابع نفتی در بخش جنوبی ایران و همچنین هندوستان که مردم آن به خاطر استیلای دراز مدت انگلستان بر آن سرزمین و رفتار غیر بشر دوستانه آن دولت به شدت ناراضی بودند و گه گاه دست به شورش و نافرمانی میزدند، نگران بود، بهترین راه برای حفظ منافع انگلستان

^{۵۷} - دیده ها و شنیده ها . ۳۸۶ - ۳۸۷

در ایران و هندوستان را، در دست گرفتن نیروی نظامی و مالی ایران زیر نظر فرماندهان نظامی و مستشاران مالی انگلیسی با اختیارات تام میبیند و برای رسیدن به این هدف بادسیسه و پرداخت رشوه به احمدشاه (هرماه پانزده هزار تومان) به منظور روی کار آوردن و ثوق الدوله به مقام نخست وزیری و پشتیبانی از او، موفق گردید قراردادی را که به قرارداد ۱۹۱۹ مشهور شد، بین نماینده سیاسی خود در ایران (سرپرسی کاکس) و وثوق الدوله و نصرت الدوله (وزیر امور خارجه) و صارم الدوله مسعود (وزیر دارایی) منعقد کند که در بخش پیش به مبلغ رشوه پرداختی به نامبردگان اشاره شده است.

قباحت این قرارداد که سلطه کامل انگلستان را بر شئون نظامی و سیاسی و اقتصادی و اجتماعی ایران فراهم میساخت، به حدی بود که یکی از افسران ایرانی شرکت کننده در مذاکره بانمایندگان دولت انگلستان، بنام "سرهنگ فضل الله آق اولی" به عنوان اعتراض دست به خودکشی زد که این رویداد در آگاه شدن بیشتر مردم از شرایط ننگین قرارداد و تهییج احساسات آنان در مخالفت با قرارداد، بسیار مؤثر بود، ضمناً تقبیح تلویحی دولتهای آمریکا و فرانسه و مخالفت دولت تازه بر سرکار آمده بلشویکی روسیه را نیز نباید از نظر دور داشت، تا آنجا که حتی وزیر امور هندوستان در کابینه انگلستان "ادوین مونتگومری" طی ارسال نامه ای به لرد کرزن، در مقام انتقاد از طرح قرارداد مزبور برآمد و نوشت: «... این نقشه ای که در نظر دارید (ومن واقعاً هیچ ضرورتی برایش نمیبینم) تنها نتیجه اش جریحه دار کردن احساسات ملی ایرانیان خواهد بود، چون لحن کلی بیانات تان در آن جلسه که اکنون روی کاغذ آمده، اینطور نشان میدهد که شما مردم ایران را به چشم یک مشت کودک صغیر نگاه میکنید که احتیاج به قیمی دیکتاتور دارند و همیشه باید آماری بالای سرشان باشد. رویهمرفته این سیاستی را که مدعی هستید از تصویب کمیسیون خاوری گذشته است به هیچوجه نمیتوان رضایت بخش تلقی کرد مگر اینکه قبلاً ترتیبی داده شود که موقعیت ما در ایران تثبیت گردد که خود ایرانیان از آن راضی باشند، یعنی اطمینان حاصل کنند که ما در همان حالی که مایلیم به ایران کمک کنیم، ابداً چنین قصدی نداریم که اداره امور کشورشان را تحت نظارت کامل خود در آوریم. تا بحال چندین مرتبه به کمیسیون مسایل خاوری هشدار داده ام که برای وادار کردن حکومت هندوستان به اینکه حصه خود را از کمکهای مالی به ایران کمافی السابق قبول کند با چه اشکالاتی روبرو خواهم شد، لذابتهراست از هم اکنون به صراحت اعلام دارم که در آتیه به هیچوجه این توانایی را در خود احساس نمیکنم که حکومت هندوستان را وادار به قبول مخرجی سازم که ماه به ماه از درآمدهای داخلی هند به ایران داده شود، نه وزارت هندوستان و نه نایب السلطنه هند، هیچکدام با آن موافق

نیستند».^{۵۸} در آن زمان یعنی در سال ۱۹۱۹ (۱۲۹۸ هـ - خ) نیروهای مسلح در ایران عبارت بوده اند از:

الف - نیروی قزاق با ۸,۰۰۰ تن که در تهران - قزوین - تبریز - همدان و کرمانشاه متمرکز بودند، به فرماندهی افسر روسی که از سوی دولت روسیه انتخاب و به ایران اعزام میشده است، با ۵۶ افسر روسی و ۶۶ افسر جزء روسی و ۲۰۲ افسر ایرانی.

ب - نیروی ژاندارم با ۷,۰۰۰ تن که پاسداری از امنیت داخلی را بر عهده داشت به فرماندهی افسر سوئدی با ۲۲ افسر سوئدی و ۲۰۰ افسر ایرانی.

پ - نیروی نظمیه با ۸,۰۰۰ تن زیر نظر افسر سوئدی.

ت - پلیس جنوب SPR (مخفف SOUTH PERSIA RIFLES) عبارت از ۵,۴۰۰ سرباز ایرانی ۴۷ افسر انگلیسی و ۱۹۰ افسر ایرانی، ۲۵۶ افسر جزء هندی به فرماندهی افسر انگلیسی با عنوان "ژنرال اینسپکتور" قرار داشت که در فارس و کرمان مستقر و از کنترل و نظارت دولت ایران خارج بود.

دولت انگلستان همچنین با آغاز جنگ جهانی نخست، در چند بخش

دیگر ایران اقدام به استقرار نیروی نظامی به شرح زیر کرده بود:

۱. استقرار نیرویی در بخش شرقی ایران یعنی خراسان و سیستان و بلوچستان که مرکب از سربازان بریتانیایی و هندی به فرماندهی ژنرال انگلیسی به منظور نظارت بر اوضاع آن نواحی و ترکستان روس.

۲. استقرار یک نیروی دریایی کوچک در بخش جنوبی دریای مازندران که مرکز آن بندرانزلی بود.

۳. نیروی دیگری بنام نیروی شمال بانام مخفف نورپرفورث (NORTH

PERSIA FORCE) که افسران و افراد آن را انگلیسی ها و هندی ها و نیپالی ها تشکیل میدادند و در شهرهای بادکوبه - انزلی - رشت - قزوین - همدان و کرمانشاهان مستقر بودند که با آغاز جنگ جهانی نخست ابتداء بهانه کمک و همراهی بامتفق جنگی اش روسیه تزاری در مقابل با نیروی نظامی دولت عثمانی، وارد خاک ایران شده بود، و زمانیکه رژیم تزاری در روسیه سقوط کرد، برای کمک به استقلال طلبان قفقاز و ژنرالهای هوادار تزار و سپس به بهانه جلوگیری از هجوم بلشویکها به ایران، تا فروردین ۱۳۰۰ در ایران مستقر بود و فرمانده این نیرو چندی پیش از رویداد کودتا، ژنرال آیرونساید (G. EDMOND IRONSIDE) بود که از تاریخ اول اکتبر ۱۹۲۰ (۸ مهرماه ۱۲۹۹) عهده دار فرماندهی این نیرو و مأمور خروج هرچه زودتر آن از ایران شده بود.

سالها پس از مرگ آیرونساید، پسرش لرد آیرونساید، یادداشتهای پدرش را منتشر کرد و در مقدمه آن نوشت: «در سال ۱۹۲۰، کشور [ایران] در آستانه هرج و مرج بود، قوای بریتانیا اساساً به این علت در قزوین مستقر گردیده بود که از هجوم بلشویکها جلوگیری کند،

از دیدگاه امپراطوری بریتانیا، هجوم بلشویکها بیش از آنکه امتیازات تازه بدست آمده نفتی را در ایران مورد تهدید قرار دهد، خطری برای امپراطوری هند بشمار می‌آید، اقتدار منطقه خلیج [پارس] همچنان دردست بریتانیایی‌های مقیم بوشهر بود که خود را در برابر حکومت هند مسنول میدانستند.^{۵۹}

به موجب ماده ۳ قرارداد ۱۹۱۹ مقرر شده بود که نیروی‌های قزاق - ژاندارمری - نظمیه و (اس - پی - آر) درهم ادغام و به صورت یک نیروی واحد به فرماندهی ژنرال انگلیسی (ژنرال دیکسن) و تعدادی افسران انگلیسی قرار بگیرد، اما وجود "استراسلسکی" در رأس دیویزیون قزاق و مخالفت او با ادغام نیروی قزاق با سایر نیروها مشکلی بود که باید از سر راه برداشته میشد.

ژنرال آبرونساید، مأمور شده بود که نیروی زیر فرماندهی اش را به خاطر مشکلات مالی دولت انگلستان و پاره ای محذورات سیاسی که به آنها اشاره خواهد شد، تا پیش از آوریل ۱۹۲۱ به نحویکه به صورت شکست در برابر بلشویکها تلقی نشود، از ایران خارج کند.

ژنرال نامبرده مینویسد: «...سی ام [دسامبر ۱۹۲۰] تلگرام رمزی از وزارت جنگ رسید، از من پرسیده شده بود که تا چه حد امکان پذیر است که من نیروهایم را فوراً از ایران تخلیه کنم؟ حکومت میخواست تا آنجا که ممکن است صرفه جویی کند و میخواست که این عملیات پیش از اول آوریل ۱۹۲۱ [فروردین ۱۳۰۰] خاتمه یابد».^{۶۰}

لرد آبرونساید، همچنین در مقدمه یادداشت‌های روزانه پدرش مینویسد: «... سیاست گزین نسبت به ایران، بدون توجه به هزینه‌های مربوط، اعمال میشد و این امر در شرایط بحران فزاینده اقتصادی در داخل بریتانیا، باعث پیدایش مشکلات حادثی گردید، در مجلس لردها او را مجبور کردند که بطور مبسوط از اقدامات خود دفاع کند».^{۶۱}

وزارت جنگ انگلستان طی یادداشتی به ژنرال هالدین (G, HALDANE) فرمانده نیروی نظامی آن دولت در خاور میانه که مقرر آن در بغداد بود و سمت فرماندهی نسبت به آبرونساید را داشت، گوشزد میکند که: باید به ژنرال آبرونساید تأکید کرد که چنانچه روسها به سپاه شمال حمله جدی نظامی کنند، مادر موقعیتی نیستیم که بتوانیم نیروی تازه به او برسانیم».^{۶۲}

^{۵۹} - ضمیمه خاطرات ژنرال آبرونساید، ترجمه بهروز قزوینی. ۱۲

^{۶۰} - همان. ۵۶

^{۶۱} - همان. ۱۳

^{۶۲} - برآمدن رضاخان و... - ۱۳۱

فرماندهی نیروی شمال که پیش از آبرونساید با ژنرال "چم پین" بود، به خاطر هراسی که از حمله احتمالی بلشویک ها داشت به قزوین عقب نشینی کرده و در این شهر مستقر شده بود. همزمان با عقب نشینی نیروی مزبور، نیروی قزاق به فرماندهی ژنرال استراسلسکی، مأمور سرکوبی بلشویکها و جنگلیان در رشت و انزلی میشود و ابتدا شهر رشت را به تصرف درمیآورد، اما چندی بعد در جنگی که در انزلی روی میدهد، نیروی قزاق به سختی شکست میخورد و تلفات سنگینی را متحمل میشود.

برخی علت شکست قزاق هارا به خاطر خیانت بعضی از افسران روسی قلمداد میکنند، ولی در این باره سند و یا نشانه ای ارائه نمیدهند، عده ای دیگر به ناراضی بودن افسران روسی از احتمال ادغام در نیروهای دیگر را که آنروزها مطرح بوده است اشاره کرده اند که این نظریه نیز نمیتواند قانع کننده باشد، چرا که اگر نیروی قزاق در جنگ پیروز میشد، مکان و موقعیت شایسته ای مییافت و مورد پشتیبانی مردم قرار میگرفت لذا برکناری استراسلسکی با در اختیار داشتن هشت هزار نیروی فاتح در جنگ، که ژنرال انگلیسی چنین توفیقی در برابر بلشویکها نیافته بود کار چندان ساده ای نبود بر عکس شکست نیروی قزاق، ادغام این نیرو را با سایر نیروها تسجیل میکرد و فرمانده و افسران شکست خورده حرف چندان برای گفتن نداشتند. آنچه که سبب شکست قزاق ها شد، از سوی بلشویکهای داخلی مستقر در گیلان نبود بلکه:

(۱) بخاطر گلوله بارانهایی ناوگانهای نیروی دریایی روسیه شوروی مستقر در حریم ساحلی انزلی

(۲) بمباران عمدی نیروی هوایی بریتانیا بر سر نیروی قزاق که منجر به شکست و از هم پاشیدگی و فرومردگی غرور و اعتبار نیروی قزاق بویژه استراسلسکی شد، رویدادی که موجب شادمانی ژنرال آبرونساید و وزیر مختار و دولت انگلستان گردید، چراکه به همین دستاویز برکناری استراسلسکی و کلیه افسران روسی را در دسترس میدیدند، که چنین نیز شد.

قزاقهایی که توانسته بودند از آن مهلکه جان سالم بدر ببرند، هریک به طریقی با حالی نزار و خسته و درمانده و ژولیده و ژنده و با پای پیاده خواستند خود را به تهران برسانند، اما نیروی نظامی شمال (نورپرفورث) مانع از رفتن آنان (به استثنای استراسلسکی) به تهران شد و جملگی قزاقهای بی ساز و برگ ایرانی را در اردوگاهی در دهکده آقابابا بیست کیلومتری شمال قزوین (در کنار جاده قزوین به رشت) اسکان دادند و افسران روسی را در بازداشتگاهی در قزوین تاتعین تکلیف آنان، نگهداری کردند.

میرزا یحیی دولت آبادی، مینویسد: «... بدیهی است متجاسرین گیلانی و قفقازی بلشویک در مقابل این اردوی قوی دولتی خاصه که

از طرفی هم دشمن طالشی داشته باشند و از جنگل هم اطمینان نداشته باشند، تاب مقاومت ندارند، این است که با جنگ و گریز و گاهی بی صدا و ندا، تارشت بلکه تانزلی عقب مینشیند. اردوی دولتی به رشت میرسد و مردم رشت که از تهدید زنده بگور رفتن هنوز بدنهای شان میلرزد، رسیدن این اردوی مکمل را به رشت نعمت آسمانی تصور کرده از هرگونه پذیرایی نسبت به آنها دریغ نمی‌دارند و به حدی مهربانی حتی به نفرات آنها میکنند که شنیده میشود بعضی قزاقها از کرده های شناعت آمیز خود نسبت به مردم این شهر در موقعی که برای سرکوبی جنگلیان آمده بودند اظهارشیمانی میکنند. اردوی دولتی پس از توقف مختصر در رشت، بی آنکه سرنوشت خود را درست مطالعه کند و بی آنکه از نقشه دشمن و تهیه ای از پیش رو و عقب سر برای او دیده شده است آگاه باشد، به هوای اینکه متجاسرین رابه دریا بریزد، به جانب انزلی روانه میگردد. اینجاست که لبهای به مصلحت رویهم گذارده شده نظامیان انگلیس در اطراف قزوین به خنده گشوده میشود و دیدگان اردوی دولتی در سایه غرور و اغفال صاحب منصب روسی به گریه میافتد، چه در مردابهای انزلی اردو پیش میرود که ناگهان از دریا گلوله های توپهای دورزن از سر اردو گذشته، صحرارا پراشت میکند و با گلوله های شصت تیر که از اطراف میرسد، جوانان ایرانی مانند برگ خزان به خاک میریزند و از این بلا بدتر، بلای بمباردمان طیاره های انگلیسی است که از طرف قشون انگلیسی مقیم ایران میباشد... به هر صورت از آتش دشمن بلشویک آسا وانگلیس دوست نما، خلق کثیری از اردوی دولتی کشته و مجروح گشته و باقیمانده آنها با بدبختی بسیار به شهر رشت بر میگردند و انگلیسیان در عذر این بمب اندازی و خسارت شدید که به اردوی دولتی وارد ساخته اند میگویند طیاره های ما برای تحقیق حال اردوی بلشویک به انزلی رفته بودند و این اردو را قشون دشمن دانسته بمبارده کردند [!]. در این صورت لازم است مایکی از صاحب منصبان خود را واسطه میان این دو اردو قرار بدهیم [منظور اردوی قزاق و نیروی نورپرفورث است] تا نظایر آنچه واقع شده دیگر واقع نگردد». ^{۶۳}

ملک الشعراى بهار، مینویسد: «... سردار سپه به من میگفت من عده خودم را از بیراهه در حالیکه تا گلو در لجن و مرداب فرو میرفتیم و گاه خارهای جنگل از کف پای قزاقان بیرون زده کفش آنها را دریده و به پشت پامیرسید، از کوه ها عبور دادم و لخت و گرسنه به قزوین آوردم و طوری مأیوس بودم که قصد کردم تهران آمده دست زن و بچه خود را گرفته به کوه های دوردست بروم و سربیه صحرابگذارم». ^{۶۴}

همو در جای دیگر کتابش آورده است: «... در ۱۰ ذی الحجه در جنگی که بین قزاقها و متجاسرین درپهنه بین رشت و انزلی و خمّام

^{۶۳} - حیات یحیی، دفتر ۴ - ۱۵۶ - ۱۵۷

^{۶۴} - تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران، دفتر یک . ۵۳

روی داد، روسها به کمک یاغیان از دریا برآمده توپهای بزرگ به خشکی پیاده کردند و بدین جهت قشون قزاق شکست خورد...».^{۶۵}

باشکست قزاقها قدر و منزلت استراسلسکی که چندی پیش پس از فرونشاندن شورش سوادکوهی ها و جنگلی ها و بلشویکها درمازندران به اوج رسیده بود و مورد تشویق احمدشاه قرار گرفته و به دریافت نشان و شمشیر نادرشاه نایل شده بود، فرو نشست و چون مشیرالدوله نخست وزیر وقت با برکناری او بنا به خواسته وزیر مختار انگلیس موافق نبود، از کارکناره گیری میکند، اما جانشین او (سپهدار منصوررشتی) به این خواسته تن در میدهد و با برکناری استراسلسکی، سایر افسران روسی نیز از خدمت در نیروی قزاق برکنار و از ایران اخراج شدند.

ژنرال آبرونساید، مینویسد: «... من باید تصمیم می‌گرفتم که اگر قزاقها با وضعی آشفته و در کمال بی نظمی قصد عبور از صفوف ما را داشته باشند چه عکس العملی از خود نشان دهم... اما مسأله مهم این بود که با قزاقها چه باید کرد؟ آیا باید آنها را در قزوین یا منجیل نگه میداشتم یا میبایستی بگذارم آنها به پایتخت بروند، به نظر من رسید که تنها وزیر مختار بریتانیا میتواند در این مورد تصمیم بگیرد، احساس من این بود که اگر پای آنها به تهران برسد دیگر هیچ چیز نمیتواند آنها را از آن شهر بیرون بکشد، حضور آنها در تهران ممکن بود تأثیر بدی بر سیاست بریتانیا در مورد ایران داشته باشد، هرچند که من از سیاست هیچ نمیدانستم، حس کردم که هرچه زودتر برگردم و با وزیر مختار مشورت کنم. من کارهای زیادی داشتم که برای انجام آنها وقت کمی در اختیارم بود، اگرچه مداوم فرماندهی کل در مورد پذیرش برنامه من برای اسکان نفرات [قزاق ها] مراسم ساخت به خودم مشغول کرده بود، همانطور که انتظار داشتم، شکست قزاق ها قریب الوقوع بود!!] استراسلسکی پس از آنکه روز بیست و یکم [اکتبر] تلگرام نامیدانه ای به تهران مخابره کرد، در نخستین ساعات روز بیست و دوم عقب نشینی از رشت را آغاز کرد... اما هنوز میبایست کارپر در دسر رساندن قزاقها به اردوگاهی در آقابابا در چند مایلی قزوین را نیز به انجام برسانم، من نقشه این کار را از پیش کشیده بودم!!]».^{۶۶}

در تحلیل مطالبی که آبرونساید، در پیرامون شکست قزاقها و اسکان آنان در قزوین یا منجیل در کتاب خاطراتش آورده است، به نکته هایی بر میخوریم که لازم است برای دستیابی به نتایج درست و آگاهی دهنده، اشاراتی به آنها داشته باشیم.

ژنرال نامبرده مینویسد: «... اما مسأله مهم این بود که با قزاقها چه باید کرد، آیا باید آنها را در قزوین و یا منجیل نگه میداشتم یا میبایستی

۶۵ - همان . ۵۲

۶۶ - ضمیمه خاطرات ژنرال آبرونساید، ترجمه بهروز قزوینی. ۳۹ - ۴۰ - ۴۳ - ۴۴

بگذارم آنها به پایتخت بروند...» و این نوشته گواهی میدهد که اواز هیچ مقام مافوق دستوری برای اسکان قزاقها در آقابابا نداشت، بویژه که سرفرماندهی متبوع او از این کاراگراه داشته است.

در جای دیگر مینویسد: «... همانطور که انتظار داشتم شکست قزاقها قریب الوقوع بود... اما هنوز میبایست کار پر در در سر رساندن قزاقها به اردوگاهی در آقابابا در چند مایلی قزوین رانیز به انجام برسانم، من نقشه این کار را از پیش کشیده بودم...».

بایک نظر گذرابه عبارات بالا، جای این پرسش خواهد بود در حالیکه نمیدانسته با قزاقهای شکست خورده و عازم تهران چه باید بکند، چگونه در جای دیگر مینویسد که نقشه این کار را از پیش کشیده بوده است؟! و دیگر اینکه با توجه به برتری قوای قزاق بر بلشویکهای وطنی و همراهان خارجی آنان و پیروزی قزاقها بر آنان در رشت، پیش بینی شکست قزاقها از مثنی بلشویکهای شکست خورده و عقب نشسته تا انزلی امکان نداشته است، مگر اینکه از قبل از نقش و هدف نیروی دریایی روسیه شوروی با اطلاعاتی که از منبع وابسته دریافت داشته آگاهی یافته و نیز بمباران نیروی قزاق توسط نیروی هوایی بریتانیا مستقر در ایران، طرح او بوده باشد، تا به این ترتیب زمینه برکناری استراسلسکی را که مانع جدی و بزرگی بر سر راه ادغام نیروهای نظامی بود، فراهم کرده باشد. از سویی دیگر از سایر مطالبی که آبرونساید در کتابش آورده است، میتوان به روشنی دریافت که تا این زمان یعنی یکم اکتبر ۱۹۲۰ (زمان عقب نشینی نیروی قزاق از رشت) برابر با نهم مهرماه ۱۲۹۹، برای برپایی کودتا بدست قزاقهای روحیه باخته و پریشانحال و درهم ریخته، نه خوداندیشه و طرحی از پیش داشته است و نه دستوری از سوی دولت انگلستان که تا این تاریخ همچنان در پی گشایش مجلس شورای ملی و تصویب قرارداد ۱۹۱۵ با بر سر کار آوردن دولتی مقتدر و عامل آن دولت بود، دریافت کرده بوده است و نه دستوری از سوی فرماندهی کل مستقر در بغداد که حتا در مورد اسکان قزاقها در آقابابا، اگراه داشته است، بنابراین توجیه در میبایم که اسکان قزاقها در دهکده آقابابا از ابتکار و تصمیم شخصی و سرخود او بود به این منظور که:

- (۱) گردآوری باقیمانده نیروی مزبور در آقابابا به منظور عدم امکان بهره گیری استراسلسکی از چند هزار قزاق شکست خورده و عاصی و خشمگین در پایتخت، به هدف ابقای خود.
- (۲) بازسازی نیروی مزبور و تقویت آن، صرفاً به منظور جلوگیری از هجوم بلشویکها به داخل ایران به خاطر فراهم آوردن زمینه خروج به موقع و بی درد سر نیروی شمال (نورپرفورث) از خاک ایران که مجلس اعیان و وزارت جنگ بریتانیا تعجیل در خروج نیروی شمال از ایران راداشتند.
- (۳) فراهم کردن زمینه برای ادغام نیروهای چهارگانه در آینده که پیش از این، از آن نیروها نام برده شده است، به منظور از بین بردن تشتت نیروها

و قرار دادن این نیروی واحد زیرفرمان یک فرماندهی که به موجب قرارداد ۱۹۱۹ ژنرال دیکسن از سوی انگلستان به این سمت تعیین و به ایران اعزام شده بود.

تردیدی نبود که در صورت رسیدن نیروی باقیمانده قزاقها به تهران، استراسلسکی باتوجه به پشتیبانی مشیرالدوله نخست وزیر و جانبداری پنهانی احمد شاه از او، با کمک باقیمانده افسران روسی و قزاقهای عاصی که چند ماهی نیز حقوق خود را دریافت نکرده بودند، عامل شورش و مقاومت میشد و نیروی دیگری در پایتخت در آنچنان توانایی نبود تا بتواند قزاقها را بر سر جای شان بنشاند، آنهم در آن شرایط حساس که تصویب قرارداد ۱۹۱۹ مطرح و مخالفت هایی از سوی مردم و منابع دیگر در جریان بوده است که در آن آشفته بازار، در کمین بودن بلشویکها را در بهره برداری از آشفتگی ها نباید نادیده گرفت.

گفتنی است که ژنرال آبرونساید تازمان اسکان قزاقها در اردوگاه آقابابا و حتا مدتی پس از آن نه تنها هیچگونه آشنایی و یا آگاهی از وجود افسری به نام "رضاخان" در آن اردو نداشت بلکه چنانکه خواهیم دید، اصولاً نه طرحی برای کودتا داشته و نه دستوری از دولت انگلستان و یا ستاد ارتش دریافت کرده بوده است.

لرد کرزن، طی تلگرام ۱۳ سپتامبر ۱۹۲۰ [۲۴ شهریورماه ۱۲۹۹] با قید بسیار مهم و فوری خطاب به نورمن مینویسد: «بدیهی است که مسأله لشکر قزاق را در حال حاضر بطور قطع نمیتوان حل و فصل کرد، اندیشه اصلی در این باره موقعی که طرح یکپارچه کردن نیروهای مسلح ایران برنامه ریزی شد، این بود که لشکر قزاق، نیروی اس پی آر و قوای ژاندارمری، همگی درهم ادغام شوند و ارتش یکپارچه را بوجود آورند، اما در قبال رویه ای که حکومت کنونی ایران اتخاذ کرده هیچ خوشبین نیستیم که چنین نیرویی اصلاً بوجود آمدنی باشد... در قبال حرفها و دلایل استراسلسکی که در دو تلگراف اخیرتان به آنها اشاره شده است، تصور میکنم باید به شاه و مشیرالدوله خاطر نشان ساخت که هرگونه لحن یا رویه تهدیدآمیز از طرف این مرد [استراسلسکی] نسبت به ما اتخاذ شود، بعید است که در احساسات حکومت انگلستان نسبت به وی اثری نامطلوب باقی نگذارد».^{۶۷}

نورمن، قبلاً در تلگراف شماره ۶۱۸ مورخ ۸ سپتامبر ۱۹۲۰ برخی از گفته های استراسلسکی را برای وزیر امور خارجه بریتانیا نقل کرده بود، از جمله اینکه به وی گفته است: «نیروهای تحت فرماندهی من اکنون مشغول دفاع از منافع بریتانیا در ایران هستند با علم به اینکه بمحض رفع شدن خطر حمله بلشویکها، دولت انگلستان خیال

^{۶۷} - اسناد محرمانه وزارت امور خارجه بریتانیا. ۳۲۷

دارد خود لشکر قزاق را بعنوان یک سازمان مستقل، از بین ببرد... ژنرال استراسلسکی به من گفت از تمام آن نقشه ها و برنامه ریزیهای محرمانه میان حکومت و ثوق الدوله و دولت انگلستان [برای انحلال لشکر قزاق ایران] خبر داشته و حتی ترتیب خنثی کردن آنها را هم با ابراز مقاومت مسلح داده بوده است، ویکی از کارهایی که خیال داشته برای ابطال نقشه های ما انجام دهد قطع شبکه ارتباطی مان با عراق بوده است...».^{۶۸}

دولت انگلیس، برای به اجراء آوردن هرچه زودتر مفاد قرارداد ۱۹۱۹ پیش از تصویب آن در مجلس شورای ملی، از جمله انحلال لشکر قزاق و ادغام آن در سایر نیروها، از هیچ فشار به دولت ایران و کارشکنی دریغ نکرد و در این راه پیشاپیش، ژنرال "دیکسن" را در رأس هیأت نظامی برای فرماندهی نیروی یکپارچه شده از نیروی قزاق و ژاندارمری و تفنگداران جنوب (اس پی آر) و "آرمیتاژ اسمیت" را با عده ای از کارشناسان امور مالی برای اداره امور مالی ایران، اعزام میدارد و ژنرال آیرونساید چون از هدف دولت متبوعش برای یکپارچه کردن نیروهای سه گانه از طریق وزیر مختاران دولت در ایران آگاه شده بود، در فراهم آوردن زمینه برای سقوط استراسلسکی درنگ نکرد، از جمله آنکه دولت انگلستان برای تحقق هدفش، دستور میدهد از پرداخت حقوق و مقرری جاری و عقب افتاده قزاقها که در شمال در حال جنگ با کمونیستها بوده اند خودداری شود، تا موجبات شورش و طغیان قزاقها بر علیه نامبرده فراهم گردد.

نورمن، در پی دیداری که با مشیرالدوله نخست وزیر داشته است، طی تلگراف ۲۵ اکتبر ۱۹۲۰ [۳ آبان ۱۲۹۹] به لرد کرزن گزارش میدهد که به مشیرالدوله گفته است: «... پس تنها راه دفاع از مصالح کشور همان طریقی است که من نشان داده ام و لذانمیوانم اجازه بدهم که پول بریتانیا در آتیه برای حفظ و نگهداری لشکر قزاق ایران خرج شود، مگر اینکه "استراسلسکی" کنار برود و افسران انگلیسی جای افسران روسی را بگیرند، ضمناً برای اینکه نخست وزیر را متوجه اهمیت موضوع سازم این جمله را نیز گفته ام، افزودم که رد شدن نقشه پیشنهادی بریتانیا نه تنها منجر به قطع مساعده مالی [از طرف ما] خواهد شد، بلکه احتمالاً این نتیجه را هم خواهد داشت که دولت بریتانیا تصمیم بگیرد کلیه قوای خود را از شمال فرا خواند...».^{۶۹}

تهدید نورمن، به خروج نیروی شمال از خاک ایران بلوفی بیش نبود، چرا که در زمان گزارش مورخ ۲۵ اکتبر ۱۹۲۰ او، نیروی مزبور به موجب آنچه که در کتاب آیرونساید آمده است، شرایط لازم و کافی برای خروج از ایران را نداشته است، چرا که هنوز قزاقهای مستقر

۶۸ - همان . ۳۲۸

۶۹ - همان . ۳۵۹

در اردوگاه آقابابا سروسامانی نگرفته بودند و از سویی دیگر نگرانی از خطر حمله بلشویکهای ایرانی و روسی همچنان باقی بود.

نورمن، در گزارش بسیار مهم و فوری ۲۱ سپتامبر ۱۹۲۰ [۳۰ شهریور ۱۲۹۹] به لرد کرزن مینویسد: «جناب لرد - عطف به تلگراف شماره ۶۳۷ من... در این ضمن حکومت باکمال یأس به این دروآن در میزند تا برای اداره امور کشور و پرداخت حقوق دوایر دولتی پولی تهیه کند، در حال حاضر دوماه است که حقوق ژاندارمری پرداخت نشده است و حتی قزاقانی که در جبهه شمال میجنگند موجب و مقرری خود را دریافت نکرده اند...».^{۷۰}

در چنین شرایط بحرانی در ایران، جورج پی. چرچیل، کارشناس وزارت امور خارجه انگلستان در مسایل مربوط به ایران در سالهای ۱۹۱۹ تا ۱۹۲۴ که زمانی نیز در سفارتخانه آن دولت در تهران خدمت میکرده است، طی یادداشت مورخ ۲۰ دسامبر ۱۹۲۰ [۲۹ آذر ۱۲۹۹] به عنوان وزارتخانه متبوع خود، درباره خط مشی آینده آن دولت در ایران مینویسد: «از آنجا که نیروی های بریتانیا در شمال غربی ایران قرار است به مجرد اینکه اوضاع جوئی در بهار ۱۹۲۱ اجازه دهد آن کشور را ترک کنند، این یادداشت مواضعی را که احتمالاً در آینده باید اتخاذ شوند، به منظور تصمیم گیری درباره خط مشی آتی مورد بررسی قرار میدهد:

۱ - پیشروی بلشویکها:

تخلیه نیروهای ما از قزوین ممکن است پیشروی بلشویکها را به دنبال داشته باشد، هرچند که باید بخاطر داشت که فرستاده دولت ایران هم اکنون برای انعقاد پیمانی با روسیه شوروی در مسکو بسر میبرد و ایرانیها ممکن است تا آخرین لحظه تلاش کنند که با بلشویکها به سازش دست یابند، از سوی دیگر ممکن است بلشویکها با استفاده از این موقعیت که نیروهای ما قزوین را ترک کرده اند، با کمک متحدین خود در گیلان، مواضع ما، شاه و حکومت اورادرتهران تصاحب کنند، این امر نه الزاماً توسط پیشروی قوا از گیلان به تهران از طریق قزوین، بلکه بوسیله تبلیغات، جاسوسان و هواداران آنها در تهران انجام خواهد شد، در چنین صورتی حکومت سقوط میکند و شاه به اروپا میگریزد، ایالات شمالی ایران به احتمال زیاد دستخوش بحران و آشوب خواهد شد، غارت و چپاول بدون شک در مقیاس وسیع برقرار خواهد شد و احتمال افکار شوروی زیر نظر رهبران دموکرات ایران که رفته رفته عناصر بلشویک را جذب میکنند، جامه عمل به خود خواهد پوشید.

۲ - نیروهای نظامی:

نیروی نظامی ایران در شمال قابل اعتماد نیست، دیویزیون قزاق را نمیتوان از حالا تا ماه مارس زیر نظر افسران انگلیسی تجدید سازمان داد، اگر این کار در آخرین لحظات وباشتاب صورت گیرد تمام تجهیزات نظامی بدست دشمن خواهد افتاد، نباید روی ژاندارمری، بریگاد مرکزی، پلیس تهران یا هر نیروی نظامی بومی ایرانی حساب کرد، اکثریت آنها احتمالاً با اسلحه های شان به خانه های خود باز خواهند گشت و یابیه راهزنی خواهند پرداخت.

۳ - منافع بریتانیا عبارتند از:

الف - سیاسی.

ب - بازرگانی.

ج - مالی.

الف - منافع سیاسی ما، گذشته از تسلط ما بر کشور [ایران] عبارتند از دفاع از هند و حفاظت از بین النهرین، اداره امور هندوستان خواهد پذیرفت که بهترین جا برای دفاع از هند مرزهای خود آن کشور است و تا آنجا که مسأله هند مورد نظر است، ما میتوانیم ایران را بحال خود رها کنیم، البته چون فعلاً یک هجوم مسلحانه روبرو هستیم این مسأله در مورد ایران صحت دارد، اما باید در نظر داشت که سقوط ایران مسأله مشابهی را در افغانستان بدنبال خواهد داشت، در این صورت دیگر مسأله دفاع از هندوستان در برابر هجوم مسلحانه نیست، بلکه این بار هجوم از طریق تبلیغات خصومت آمیز صورت میگیرد که مقابله با آن مشکل تر است، زیرا این هجوم دیگر توسط عوامل خام بلشویک صورت نمیگیرد، بلکه بدست شیعیان سرکش هندی که دکتترین بلشویکی آنها را مسموم کرده است انجام میشود. بازتاب این وقایع در بین النهرین بسیار زودتر و حادثراز مورد هندوستان خواهد بود، طرفداران حکومت شورایی در ایران بدون شک همراه با نیروهای کمالیست، و قبایل کرد غرب ایران مواضع ما را در بین النهرین نا امن تر از همیشه خواهند کرد.

ب - منافع بازرگانی ما در ایران - از قبیل شرکت نفت انگلیس و ایران، بانک شاهی ایران و همچنین چند شرکت کوچکتر بازرگانی بطور جدی مورد تهدید واقع خواهند شد، شرکت نفت که مرکز آن در جنوب است بفوریت تهدید نمیشود، اما بانک شاهی در آغاز اغتشاشات با ویرانی کامل اداره مرکزی اش به زانو در خواهد آمد.

ج - قروض ایران به حکومت اعلیحضرت که اینک سر به چندین میلیون لیره استرلینگ میزند، سوخته خواهد شد و تمام مخارجی که در ایران شده از قبیل هزینه های تأسیساتی، امور خفیه و مخارج دیگر همه به باد فنا خواهد رفت.

۴ - عهدنامه ایران و انگلیس:

دیگر خیلی دیر شده است که بخواهیم درباره تأثیر احتمالی پذیرش این عهدنامه [قرارداد ۱۹۱۹] در مجلس فکر کنیم، چنانچه معاهده در آخرین لحظات تصویب شود برای اجرا کردن مفاد آن، دیگر خیلی دیر خواهد بود. هیچ اصلاح مالی بطور واقعی صورت نمیگیرد، مگر اینکه از حمایت نیروهای مسلح برای دفاع از مرزها، ایجاد نظم در کشور و حصول اطمینان از جمع آوری مالیات برخوردار باشد، یک نیروی نظامی کار آمد، عامل اساسی در اجرای مفاد و روح این عهدنامه بشمار میآید، تنها نیروی مؤثر و قابل اعتماد نظامی در ایران، واحد تفنگداران جنوب ایران [اس - پی - آر] است که زیر نظر افسران بریتانیایی اداره میشود و پایگاه آن در شیراز است.

۵ - اقدامات پیشنهادی:

- اگر این دورنمای تیره درست ترسیم شده باشد، باتوجه به تهدید بلشویکها در فصل بهار، اقدامات زیر را میتوان انجام داد:
- ۱- حکومت اعلیحضرت باید به وزیر مختارش در تهران راهنمایی کند که هیئت سیاسی بجای بازگشت به بغداد از طریق همدان و رها کردن تمامی مملکت بدست بلشویکها که نتیجه ای جز آشوب نخواهد داشت، به اصفهان برود و شاه و حکومت ایران را تشویق کند که آن شهر را پایتخت خود قرار دهند.
 - ۲- وزیر مختار باید راهنمایی شود تا پارسیس قبیله بختیاری که با ما روابط دوستانه دارد مذاکره کند و دریابد برای اینکه بتوان روی بختیارها برای حمایت از شاه و حکومت او در مرکز و جنوب کشور حساب کرد، آنها به چه کمکهای مالی و نظامی نیاز دارند و به چه میزان تجهیزات و افسران باید در اختیار آنان قرارداد؟ واحد تفنگداران جنوب باید باقی بماند و تعداد قابل توجهی از آنان به اصفهان فرستاده شوند، نقشه فوق برای نجات مرکز و جنوب ایران از هجوم بلشویکها و آمادگی برای استقرار مجدد قدرت شاه در منطقه شمالی طرح ریزی شده است، این نقشه از چاه های نفت در شوشتر محافظت میکند اما جاده همدان را بلا دفاع باقی میگذارد، با این حال ممکن است یک نیروی بختیاری بسوی غرب اعزام شود تا با همکاری شاهسونها که از منطقه شمال عمل میکنند، با حرکت های خصمانه مقابله نماید.

۶ - شکل حکومت آتی:

فکر حکومت بر ایران از طریق یک مجلس یا از طریق بکارگیری دموکراتهای پیشرفته در این مرحله خطرناک باید پکلی فراموش شود، حکومت باید از مردانی قوی تشکیل شود که قبایل بزرگ آنها را میشناسند و از آنها درهراسند، درست است که این مردان اغلب فاسد و درنده خو هستند اما آنها تنها کسانی هستند که میتوانند با رؤسای عشایر که از رهبران دموکرات حرف شنوی ندارند و آنها را تحقیر میکنند، سروکله بزنند احتمالاً عین الدوله، بهترین شخصی از میان

این دسته است، در هر حال خطوط کلی را میتوان برای راهنمایی وزیرمختار اعلیحضرت ترسیم کرد و او با توجه به نیازهای محلی و فراز و فرودهای موقعیت منطقه، بهترین کسی است که میتواند جزئیات امر را اداره کند».^{۷۱}

در خوردگراست که این پیشنهاد کارشناسانه عضو عالی رتبه و موثر در تصمیم گیری وزارت امور خارجه بریتانیا در امور ایران که به عنوان راه کاری برای حفظ منافع سیاسی - اقتصادی - نظامی - مالی آن دولت ارائه شده بود، از سوی کسی صورت می گرفت که بخاطر سالها خدمت در سفارت انگلیس در ایران به امور ایران اشراف داشته است. توصیه او به دولت بریتانیا نشان میدهد که از نظری تنها راه حل پیش روی انگلستان برای حل مشکل آن دولت در ایران، پشتیبانی از احمدشاه و استقرار او در اصفهان و بهره گیری از نیروی نظامی بریتانیا مستقر در فارس و کرمان (اس - پی - آر) و مسلح ساختن بختیاریها و سایر خوانین و شیوخ بوده و برای انسجام هرچه بهتر امور بهترین و مناسب ترین شخص "عین الدوله" بوده است، نه کودتایی بدست نیروی قزاق که از نظر این کارشناس، با وجود پرکناری کلیه افسران روسی از این نیرو، همچنان مورد اعتماد نبوده است و این گزارش که در ۲۹ آذر ماه ۱۲۹۹ تهیه و ارائه شده بود، در زمانی بود که بیش از سه ماه از استقرار نیروی قزاق در اردوگاه آقابابا میگذشت و بیش از دو ماه به رویداد کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ باقی نمانده بود.

پس از اسکان قزاقها در اردوگاه آقابابا و اخراج استراسلسکی و همه افسران روسی از آن نیرو و سپس از ایران، اداره امور داخلی قزاقها از سوی ژنرال آبرونساید به سرهنگ اسمیت سپرده شد و از سوی دولت "سردارهمایون" که با خانواده سلطنتی نسبتی داشت و قبلاً بعنوان دیپلمات در اروپا خدمت کرده بود، به فرماندهی نیروی قزاق بجای استراسلسکی منصوب میگردد، که نه تنها خود کمترین تمایلی به احراز این مقام نداشت بلکه شایستگی آنرا هم نداشت.

آبرونساید، در یادداشت مورخ نوامبر و دسامبر ۱۹۲۰ خود نوشت: «من بایستی شخصاً او [سردارهمایون] رابه بریگاد قزاق معرفی کنم، او رُک و راست به من اعتراف کرد که در واقع یک سرباز نیست و به این علت به فرماندهی بریگاد قزاق منصوب شده است که وفاداری آن نسبت به شاه تضمین گردد، او اطمینان داشت که من از این امر که فرمانده قزاقها عملاً باید کنترل پایتخت را در اختیار داشته باشد آگاهم، من قول دادم که او را به سرهنگ اسمیت افسر بریتانیایی که امور اداری بریگاد رادرهنگام بازسازی آن به عهده داشت معرفی کنم، وقتی با سردارهمایون و سرهنگ اسمیت گشتی به اردوگاه قزاقها زدیم

۷۱ - ضمیمه کتاب خاطرات آبرونساید، ترجمه بهروز قزوینی. ۱۳۱ تا ۱۲۸

[نخستین دیدار آبرونساید از اردوگاه از زمان ورودش به قزوین] همه چیز را در شرایط رقت باری دیدم نه افسران لباس زمستانی داشتند و نه افراد، عملاً همه از شدت سرماوتب میلرزیدند، بسیاری از مردان پوتین به پانداشتند و وقتی پیش ما میآمدند پاهای شان رادرشالهایی پیچیده بودند، اسمیت توضیح داد که تایک هفته دیگر به همه آنها البسه پشمی داده خواهد شد، برنامه او برای ماه آینده این بود که به آنها غذای خوب برساند... سردار همایون از شدت یأس خودش راباخته بود، باهیچیک از افسران ایرانی دست نداد و کلمه ای هم خطاب به آنها بر زبان نیاورد... او حرفی نداشت که به آنها بزند، اونه به خاطر اقدامات آنها در رشت از آنان تشکر کرد و نه اینکه به آنها گفت اینک آنها کاملاً زیر نظر افسران ایرانی خواهند بود، و آینده بهتری در انتظارشان است، او تمایلی به زندگی در اردوگاه یانزدیکی آن نداشت و آشکار بود که از عهده فرماندهی و اداره آنها نیز بر نخواهد آمد، از این رو من و سرهنگ اسمیت دریافتیم که باید معاونی برای او پیدا کنیم».^{۷۲}

در گزارش مورخ ۲۵ ژانویه ۱۹۲۱ [۵ بهمن ۱۲۹۹] نورمن، به لرد کرزن، آمده است: «... اسمایس [این نام بگونه اسمیت و یا اسمایت نیز در نوشته ها آمده است] که طی تقریباً دوماه گذشته بطور غیررسمی و تقریباً مخفیانه در میان قزاقها در ناحیه قزوین کار کرده است در نتیجه برکفایت آنها بسیار افزوده است».^{۷۳}

نوشته آبرونساید، و گزارش نورمن مبنی بر اینکه سرهنگ اسمیت امور اداری قزاقها را عهده دار و بطور غیررسمی و پنهانی در آن اردو عهده دار خدمت به قزاقها بوده است و هیچ سمت فرماندهی نداشته است، گفته برخی را که مدعی اند عده ای از افسران انگلیسی در امور قزاقهای اردوگاه مزبور منصب فرماندهی داشته اند رد میکند، بویژه که میبینیم آبرونساید در گفتگو با سرهنگ اسمیت بخاطر بی کفایتی و عدم آگاهی سردار همایون به امور و فنون نظامی، در صدد برمیآید تا از میان افسران اردو، معاونی از برای او پیدا کند تا به امور نظامی قزاقها بپردازد، که اگر سرهنگ اسمیت و یا افسران انگلیسی عهده دار امور نظامی اردو بودند، نیازی به انتخاب یک افسر ایرانی برای فرماندهی آن اردو نبود، ضمناً در آینده خواهیم دید که آبرونساید در دیداری با احمد شاه مؤکداً بوی خاطر نشان میکند که اردوی قزوین را منحصراً افسران ایرانی فرماندهی میکنند. از سویی دیگر اگر احمد شاه بجای سردار همایون یکی از افسران با سابقه و ارشد قزاق را که چند نفری از آنان با عده قلیلی قزاق در تهران بسر میبردند به فرماندهی برمیگزید، آبرونساید نیازی نمیدید تا کسی را از میان قزاقهای اردوگاه برای اداره امور نظامی قزاقها انتخاب کند.

^{۷۲} - ضمیمه خاطرات ژنرال آبرونساید (ترجمه بهروز قزوینی). ۴۶ تا ۴۸

^{۷۳} - برآمدن رضاخان و... - ۱۶۵

میرزایحیی دولت آبادی، مینویسد: «...رییس الوزراء [سپهدار فتح الله خان گیلانی اکبر] قزاقخانه رامیدهد به سردارهمایون، یکی از صاحب منصبان محترم قدیم که شخصی بی حال است و از خارجی هاهم ملاحظه بسیاردارد، بدیهی است سردار همایون بعد از استراولسکی [استراسلسکی] مردمیدان جمع آوری قزاق های زنجیر گسسته متفرق شده نمیشد».^{۷۴}

وزیرامورخارجہ انگلستان که همچنان درانتظارکشایش مجلس شورای ملی و تصویب قرارداد ۱۹۱۹ بود، با کم حوصلگی ازوزیرمختارش میخواست هرچه زودتر با مذاکره حتی تند و خشن همراه باتهدید، از نخست وزیرایران بخواهد که نسبت به انجام خواسته های آن دولت اقدام جدی و فوری بعمل آورد.

لردکرزن، طی تلگرام مورخ ۱۹ ژوئیه ۱۹۲۰ با قید فوری و بسیارمهم، از نورمن میخواست در دیداری بامشیرالدوله نخست وزیر به او تفهیم کند که: «... اگر نخست وزیرحاضر نیست اعتبار وسندیت قراردادی را که سلفش وثوق الدوله امضا کرده است بپذیرد، درآنصورت هیچ نباید تعجب کند که ما هم مستشاران مالی ونظامی خود را از ایران فرا خوانیم و آن مساعده ۳۵۰ هزار تومان را که منظمأ به دولت ایران میپردازیم قطع کنیم. همه این مطالب را خوب به مشیرالدوله تفهیم کنید و متوجه اش سازید که سیاستی که درپیش گرفته چقدر متناقض، ناجور و ناهماهنگ است، درضمن بهتر است جناب اشرف از همین حالا بدانند تا موقعی که رسماً به خدمت مستشاران مالی ونظامی ما در ایران خاتمه داده نشده است، حقوق و مزایای تعیین شده برای آنها باید تا دینار آخر پرداخت گردد، اعم از اینکه وظایف خود را رسماً آغاز کرده باشند یا نه... این قسمت را مخصوصاً به مشیرالدوله تذکر دهید».^{۷۵}

لنسلات آلیفنت، رییس وقت اداره ایران و اروپای مرکزی در وزارت امور خارجہ انگلستان در گزارشی به لردکرزن درباره اوضاع سیاسی ایران و دورنمای حوادث احتمالی مینویسد: «چهاردهم ژوئن ۱۹۲۰ از ما خواسته اند یادداشتهایی برای ملاحظه جناب آقای وزیرامورخارجہ تنظیم کنیم که در آنها عواقب احتمالی اعمال واقدامات زیربررسی شده باشد:

- ۱- عواقب بیرون بردن کلیه قوای نظامی بریتانیا از ایران وانتقال آنها به حومه خانیقین (در خاک عراق).
- ۲- عواقب قطع کمکهای نظامی ومالی وغیره از حکومت تهران که بیگمان منجر به ازبین رفتن قرارداد ۱۹۱۹ ایران وانگلیس خواهد شد.

^{۷۴} - حیات یحیی، دفتر ۴، ۱۸۳

^{۷۵} - اسنادمحرمانه وزارت امورخارجہ بریتانیا.نگارش دکترشیخ الاسلامی. ۲۵۵

۳- انتخاب شقی دیگر، یعنی تأمین حداقل اعتبارات مورد نیاز ایران (که از جنبه سیاسی ضرور تشخیص داده شود) به منظور حفظ بقاء و استقلال ایران و حفظ نفوذ و قدرت مان در این کشور... در حال حاضر مهمترین اقلام هزینه ما در ایران عبارتند از:

الف - مبلغ ۳۵۰ هزار تومان وجه نقد ماهیانه (برای تأمین حقوق و سایر مخارج دولتی)...

ب - پرداخت مبلغ ۱۵ هزار تومان به صورت مقرری ماهیانه به خود سلطان احمدشاه به شرطی که معظم له وثوق الدوله را بر سرکار نگهدارد و صمیمانه از او پشتیبانی کند.

پ - پرداخت مبلغ یکصد هزار تومان مساعده ماهیانه به لشکر قزاق ایران برای تأمین حقوق افسران و سربازان و دیگر مخارج این لشکر. چند هفته قبل تصمیم بر این شد که پرداخت قلم اخیر قطع شود و هزینه های نگهداری لشکر مزبور (به مأخذ تقلیل یافته شصت هزار تومان در ماه) برگردن خود دولت ایران بیفتد، اما سرپرسی کاکس، که مساعده سه ماه لشکر قزاق را بی آنکه منتظر تصویب آن از طرف مقامات خزانه داری بریتانیا گردد، پرداخته بود، اتصالاً به ما فشار آورده است که این مساعده را دفعاً قطع نکنیم...»^{۷۶}

یحیی دولت آبادی، مینویسد: «...سفارت انگلیس در تهران یادداشت بالا بلندی در چند صفحه نوشته از طرف دولت بریتانیای کبیر به دولت ایران داده میشود و در نتیجه مشورتهای سری و علنی شاه و وزیر و وکیل و غیره در نظر گرفته میشود... چون مجلس شورای ملی دایر نیست، یک مجلس عالی به امر شاه در دربار تأسیس شود مرکب از وجوه تمام طبقات ملت به ضمیمه نمایندگانی که تاکنون انتخاب شده اند و یادداشت انگلیس در آن مجلس خوانده شود، و بعد از آنکه اعلیحضرت به آن رسمیت داده باشند، بارای مجلس مزبور، دولت جواب یادداشت راتهییه نماید. دو ساعت بعد از ظهر روز شنبه ۱۶ ربیع الاول ۱۳۹۹ مجلس عالی دربار در طنبی بزرگ عمارت بادگیر باغ گلستان تهران منعقد میشود... در این حال سلطان احمدشاه وارد شده در وسط مجلس نزدیک هیئت دولت ایستاده مختصر تعارفی با روحانیان میکند، از آن پس به شهاب الدوله رییس تشریفات اشاره میکند نطق او را که نوشته شده است بخواند... حاصل اش آنکه از طرف سفارت دولت انگلیس یادداشتی به دولت ما رسیده است که وزراء نتوانسته اند خود جوابی به آن بدهند، مجلس شورای ملی هم که محل صلاحیت داراست، دایر نیست، از این رو از ما تقاضا کرده اند به انعقاد این مجلس عالی امر بدهیم تا بعد از تبادل افکار، هرچه در این مجلس رأی داده شد ماهمان را اجرا کنیم»^{۷۷}

۷۶ - همان، ۱۵۸ تا ۱۶۰

۷۷ - حیات یحیی، دفتر ۴، ۱۶۱-۱۸۶، ۱۹۰-۱۹۱

خوشبختانه در این مجلس بخاطر اعتراضات شدید چندنه ازدعوت شدگان میهن دوست وشجاع، تصمیمی گرفته نشد، که اگر هم به تصویب میرسید فاقد جنبه قانونی بود، آری دست دولت نالایق وشاه قاجار از جهت دریافت مساعده برای تأمین هزینه های جاری و نفت ولیس، آنچنان زیرساقور دولت انگلستان بودکه ناگزیر برای اجرای دستور آن دولت در به تصویب رساندن قرارداد ۱۹۱۹، شاه تن به تشکیل چنان مجلس بی اعتباری داده بود.

ژنرال آبرونساید، مینویسد: «... رفته، رفته من وسرهنگ اسمیت دریافتیم که توجه مابه کارهای واحد (آتریاد) تبریز جلب شده است، جایی که ساده ترین آموزشهای نظامی، پیشرفته ترین آنها بحساب میآمد، نفرات این واحد بشاش وراضی بودند و کارهای ساده ای راکه به آنها محول میشدبا اشتیاق انجام میدادند، اشتیاقی که در دیگر واحدهاتشانی از آن به چشم نمیخورد، فرمانده آنها مردی بودباقامتی به بلندی بیش ازشش پا، باشانه های فراخ وچهره ای بسیار مشخص ومتمايز، بینی عقابی وچشمان درخشانش به اوسیمایی زنده میبخشید که در آن مکان دور از انتظار بود، نام او رضاخان بود... بخاطر دارم نخستین باری که او را دیدم پیکرش ازیک حمله جدی مالاریا دستخوش تب ولرز شده بود، اما من متوجه شدم که او هرگز ازپا در نمیاید، تصمیم گرفتم که فوراً او را بطور موقت به فرماندهی بریگاد قزاق منصوب کنم... در ۱۴ ژانویه ۱۹۲۱ [۲۴ دیمه ۱۲۹۹] مجدداً به دیدار قزاقها رفتم، اسمیت سر و سامانی به وضع شان داده بود... تا آنجا که به من مربوط میشد، یکی از مهمترین مسایل درارتباط بابریگاد قزاق، تاریخی بودکه ما میبایستی به کنترل خود به آن خاتمه میدادیم، تقریباً قطعی به نظر میرسید که نیروی شمال ایران [نورپرفورس] در بهار سال ۱۹۲۱ عقب نشینی خواهد کردومن مایل بودم که خاتمه کنترل مادربریگاد قزاق چندماه پیش از عزیمت ماصورت بگیرد، نه در لحظه رفتن ما، من این مسأله را برای تصمیم گیری به وزیر مختار در تهران ارجاع کردم، وزیر مختار را درشرایطی یافتم که از فکر عقب نشینی در زمستان [زمستان ۱۲۹۹] دستخوش یأس شده بود، اما وقتی من به اوگفتم که دریک شرایط بحرانی به این کار دست نخواهم زدخیالش راحت شد.

همو در دفتر یادداشت روزانه اش بتاریخ ۳۱ ژانویه ۱۹۲۱ [۹ بهمن ۱۲۹۹] نوشت: «...شخصاً عقیده دارم پیش از آنکه از اینجا بروم، باید این افراد را بحال خود رها کنم، در واقع یک فرمانده مقتدر نظامی گرفتاریهای ما را برطرف خواهد کرد وما را قادر خواهد ساخت که بی هیچ دردسری این کشور را ترک گوئیم...»

سپس چنین ادامه میدهد: بطور منظم ازبریگاد قزاق در آقابابا بازدید میکردم، رضاخان اینک سرهنگ دوم شده بود و بریگاد به سرعت به مرحله کارایی نزدیک میشد، مسئولیت تعیین تاریخی که آنها

میبایست از حیطة کنترل ما خارج شوند، به عهده من واگذار شده بود و من در نظر داشتم که این کار را حدود یکماه پیش از شروع عقب نشینی بسوی بغداد انجام دهم، از این رومن دوسالنه رابا رضاخان در میان گذاشتم، به او گفتم که چه موقعی او را از حیطة کنترل خود خارج خواهم کرد، همچنین از او خواستم قول بدهد که در طی عقب نشینی ما، بهیچ اقدام خصمانه ای بر علیه ما دست نخواهد زد، به او اخطار کردم که اگر دست به چنین عملی بزند، من کار عقب نشینی را متوقف میکنم و بی رحمانه بسوی او یورش میبرم و در چنین صورتی وضع کشور او از همیشه بدتر خواهد شد، البته من نمیخواستم این کار را بکنم، از این رو از او خواستم بخاطر داشته باشد که ما بریگادقزاق رابه این منظور احیا نکردیم که به هنگام عزیمت، خود آنرا از بین ببریم، همچنین از او خواستم که نه خود دست به اقدام خشنی برای سرنگونی شاه بزند و نه اجازه چنین اقدامی رابه دیگران بدهد، او بسیار رُک و راست بامن حرف زد و گفت که: از سیاستمدارانی که بخاطر منافع شخصی خود کنترل مجلس را بدست گرفته اند، بیزار است، او یک سرباز بود و در خانواده یک سرباز پرورش یافته بود، از این رو از سخنان بی پایان و بی نتیجه سیاستمداران تنفر داشت، از نظر من او مردی قوی بود که سرنترس داشت و قلباً خیر خواه کشور خود بود، ایران برای روزگار سختی که در پیش داشت، به یک رهبر نیازمند بود و او بی تردید مردی بود که فوق العاده با ارزش بشمار میآید».^{۷۸}

به فرض اینکه بپذیریم ژنرال آیرونساید از سوی دولت خود دستور برپایی کودتا به دست رضاخان را داشته است، این عبارت «از او خواستم که نه خود دست به اقدام خشنی برای سرنگونی شاه بزند و نه اجازه چنین اقدامی را به دیگران بدهد» به روشنی نشان میدهد که دولت انگلستان قصد ساقط کردن احمدشاه را نداشته است.

برخی از مخالفان رضاشاه، به منظور توجیه دیدگاه های غرض آلود خود، عباراتی را از پاره ای نوشته ها و گفتارهای نویسندگان و یا خاطره نویسان و یا راویان درباره نامبرده برمیگزینند و با حذف مُبتدا یا خبر آن عبارات، به مغلطه و سیاه نمایی میپردازند، و از آنجا که از میان خوانندگان و شنوندگان نوشته ها و گفته ها معمولاً کسی به سراغ مآخذ نمیرود و یا به تحلیل آنها نمیپردازد تا به اینگونه مغالطه و سیاه کاریها پی ببرد، آنچه را که میخواند و میامیشت، میپذیرد و به این باور میرسد که برآمدن رضاشاه را دولت انگلستان تدارک دیده و او عامل آن دولت بوده است و سالهاست که این شگرد مخالفان بسبب تکرار، به ذهن باور بسیاری نشسته و بگونه اسناد مسلم تاریخی درآمده است! مثلاً آنجا که آیرونساید در دفتر یادداشت خود مینویسد: «در واقع یک فرمانده مقتدر نظامی گرفتاری های ما را بر طرف خواهد کرد...» با حذف

^{۷۸} - ضمیمه خاطرات ژنرال آیرونساید (ترجمه بهروز قزوینی). ۵۹ تا ۶۳

خبر این عبارت به این شرح: «و ما را قادر خواهد ساخت که بی هیچ دردسری این کشور را ترک گوئیم»، آنرا مستمسک قرارداده نتیجه میگیرند که دولت بریتانیا چون نتوانست قرارداد ۱۹۱۹ را به تصویب برساند، کودتایی را بدست رضاخان براه انداخت تا بدست او گرفتاریهایش در ایران حل و فصل شود و به آنچه که میخواست است برسد و... بنابراین در برابر عبارت روشنی که ژنرال نامبرده در دفتر خاطراتش آورده است، هرگونه احتجاج و نتیجه گیری دیگر، سیاه نمایی و مغطه ای بیش نیست؛ اینکه به لزوم فرمانده مقتدر نظامی اشاره میکند، غرضش این بوده است که آن قزاقهای خشمگین و ناراضی و در دسر آفرین و سرکش به چنان فرماندهی مقتدر و لایق نیاز داشتند تا آنانرا زیر یک چتر انضباطی و فرمانبرداری در آورد تا آمادگی و توان ایستادگی در برابر هجوم احتمالی بلشویکها را داشته باشند و در عین حال امکان خروج بی درد سرنیروی شمال از خاک ایران از هجوم و یورش کمونیستها، فراهم شده باشد که این فرمانده مقتدر در آن اردوگاه از نظر آبرو نساید کسی بجز رضاخان نبود، که نزد قزاقهای اردوگاه نیز شأن و اعتباری ویژه داشته و از او حساب میبرده اند و باز در بطلان سیاه نمایی مخالفان رضاشاه، زمانی که آبرو نساید به دستور ستاد ارتش انگلستان به بغداد فراخوانده شده بود، با شنیدن خبر کودتا، در دفتر خاطراتش نوشت: «من اطمینان داشتم که تلاش صدساله ما برای حفظ نفوذمان در ایران به پایان رسیده است».^{۷۹}

چه کلام و عبارتی از این روشنتر که نشان دهد نگارش چنین عبارتی از سوی آبرو نساید در دفتر خاطراتش به ساقیه شناختی بود که طی چند جلسه گفتگو با رضاخان و تنفراو از مداخلات ناروای بیگانگان در امور ایران که ضمناً او را به رک گوئی و داشتن سری نترس شناخته بود، از او داشته است؟

توجه داشته باشیم که رها شدن قزاقها از دست نظارت و دخالت نیروی نظامی انگلستان یک امر غیر قابل اجتناب بودحتا اگر آبرو نساید این کار را پیش از خروج نیروهایش از ایران انجام نمیداد، چرا که با خروج نیروی نامبرده از ایران که قطعاً در آوریل ۱۹۲۱ انجام میشد، که شد، قزاق ها بخودی خود از قیدوبند رها میشدند، آنگاه چه کسی و کدام نیرو را در پایتخت جرأت و توان مقابله با چند هزار قزاق عاصی و طلبکار، بفرماندهی کسی چون رضاخان بود؟ رضاخان با اطمینان به اینکه نیروی انگلستان در حال خروج از ایران است و تعداد ژاندارمها در تهران بیش از چند صد تن نمیباشد، بویژه که چندتن از فرماندهان ژاندارم می از قبیل کلنل کاظم خان سیاح و سرگرد مسعودخان کیهان، کودتا چیان را همراهی میکرده اند و قوای نظمیه نیز در شرایطی نبودتا بتواند در برابر دوهزار (وبه روایتی سه هزار) قزاق عرض اندام

کند، وجود چند سدن قزاق عاصی و عصیانگر در پایتخت و موافقت چند سردار ارشد قزاق مقیم تهران با ریاست رضاخان (به روایت سپهبدامیر احمدی) پیش از ترک قزوین، مانعی بر سر راه خودنمیدید، از این رو با چنین موقعیت استثنایی و دلخواه که از چندسال پیش در انتظارش بود، بدون نگرانی دست به کودتا زد.

احمد امیر احمدی (سپهبد)، در این باره چنین مینویسد: «... ایشان [رضاخان] گفتند: موافقت کردند که من رییس قزاق خانه بشوم، مشروط بر اینکه سردارهای قزاق خانه که ارشدیت به من دارند به مخالفت برنخیزند... تبادل نظر کردیم و قرار شد ایشان نامه ای به سردار عظیم - سرلشکر محمدتوفیقی - پدرخانم من، که از همه سردارها ارشد و مومن تر بود، بنویسند... امیر احمدی نامه را به تهران میبرد و در جلسه ای با حضور افسران ارشد توافق کتبی آنها را میگیرد که از رضاخان حمایت کنند و...»^{۸۰}

گفتنی است که پیوستن سید ضیاءالدین به کودتاجیان که پیشینه وابستگی به سفارت انگلیس راداشت نیز سبب گردید تا رضاخان، باذکوات و درک درست، بیش از پیش دریابد که در رسیدن به هدفش موفق خواهد بود، حضور سیدضیاءالدین در اردوی کودتاجیان، با همه نفرتی که رضاخان نسبت به ایرانیان وابسته به بیگانگان داشت، از برای او به جهت رسیدن به هدفی که در سرداشت وسیله ای قابل توجیه بود، بدین معنی که رضاخان بر این گمان که پیش از پیروزی، با عدم پذیرش سیدضیاءالدین دچار مشکلات و در دسرهایی از سوی سفارت و عوامل وابسته آن خواهد شد، اورا پذیرا گردید.

رضاخان، در بیانیه دوم اسفندماه ۱۳۰۰ از جمله نوشت: «... اگر علی الظاهر، یکی دونه را دیدید که چندصباحی، عرض اندام کردند و سطحاً راهی پیموندند، نه این بود که اعماق قلب آنها در نظر من مخفی و مستور باشد، همه را میدانستم و استنباط کرده بودم، فقط احتیاجات موقع مرا ملزم میکرد که موقتاً دست خود را برسینه آنها آشنا نسازم تا زمانی که ایران را آئینه فداکاری کارهای خود قرار داده و نامحرمان را از محفل انس خارج سازم و چنانکه دیدوشنیدید...»^{۸۱}

نوشته های آبرونساید، درباره رضاخان، نشان میدهد که او دریافته بود رضاخان به راستی درد و عشق وطن دارد و علاوه بر نفرتی که از مامداران بی خیال و نالایق و بعضاً خائن و خودفروخته دارد، از دخالت بیگانگان در امور ایران بشدت خشمگین است، اگر بجز این میبود برای ژنرال نامبرده در رابطه با خروج نیروی زیر فرمانش

^{۸۰} - برآمدن رضاخان و... - ۱۹۴

^{۸۱} - سایه ای از سردار (نگارش سیاوش بشیری). ۲۲۶

از ایران، چه جای کمترین نگرانی از سوی رضاخان (به زعم مخالفان، دست نشانده و عامل و گوش به فرمان دولت انگلیس) بود؟

در کدام سند و مکاتبات سرّی که سالها بعد افشاشده، دیده شده است که یکی از مأمورین مُنفرعن و از خودراضی سیاسی و نظامی تربیت شده در مکتب استعمار بریتانیا در ایران که همواره با رجال و زمامداران، از شاهان قاچار گرفته تا دولتمردان و حُکام بگونه ای تحقیر آمیز و آمرانه رفتار میکردند، در برابر یک افسر قزاق آنهم عضو نیروی شکست خورده و از هم پاشیده و در بند نیروی نظامی بیگانه، از او قول بگیرد که به هنگام خروج نیروهایش به هیچ اقدام خصمانه ای بر علیه آنها مبادرت نورزد...؟

شاید پرسش این باشد که چه انگیزه و هدفی ژنرال آبرونساید را واداشته بود که با همه آگاهی از هدف و بیگانه ستیزی و جنم و خُلقیات رضاخان تا آنجا که میدانسته است در صورت بروی کار آمدن او نفوذ یک سدساله بریتانیا در ایران به پایان خواهد رسید، فرماندهی لشکر قزاق را به او بسپارد، آنهم در شرایطی که قرار بود نیروی زیر فرمان او خاک ایران را به زودی ترک کند؟

پاسخ بسیار روشن است و آن اینکه که از دید آبرونساید اگر چه باروی کار آمدن رضاخان، بریتانیا نفوذ و اعتبار سیاسی بویژه دخالت در امور داخلی ایران را از دست میداد، اما بهره ایکه کشور متبوعش از استقرار یک دولت مُقتدر و پایدار مرکزی در ایران میبرد، رفع نگرانی از استقرار یک رژیم بلشویکی در ایران بود، که با توجه به شرایط سیاسی و اقتصادی و اجتماعی ایران بویژه بر سر کار بودن رجال نالایق و نا کار آمد و بعضاً سرسپرده و تنفر شدید که ایرانیان از مداخلات همه جانبه و ناروای بریتانیا در درازنای تاریخ داشتند و در باغ سبزی که سردمداران رژیم کمونیستی بویژه در سالهای نخستین به جهانیان ارائه میدادند، بدور از دسترس و امکان نبود، و آنگاه در صورت برپایی رژیم کمونیستی در ایران، نه تنها نفوذ سیاسی و اقتصادی و نظامی کشور نامبرده در ایران از دست میرفت، بلکه منابع با ارزش تر آن کشور، از جمله منابع نفت جنوب ایران، بین النهرین زیر قیومیت انگلستان و هندوستان آماده به خیزش، و سرزمینهای جنوبی خلیج پارس در خطر جدی قرار میگرفت، که زیانی به مراتب بیشتر از بر سر کار آمدن یک دولت مقتدر مرکزی و مخالف با مداخلات بیگانه در امور ایران بود، که وزیر امور خارجه انگلستان به خاطر نخوت بیجا و درک نادرستش از آن غافل مانده بود.

بنابراین از دید یک انسان مُدیر و مُدبّر به ویژه که در بیوگرافی آبرونساید، از او به همین عناوین یاد شده است، تحمل ضرر کمتری به منظور از دست ندادن منافع بیشتر ارجح بوده است و منطق نیز چنین

حکم میکند، وگرنه ژنرال نامبرده را هیچگاه غم ایران و ایرانی نبود، کاری بود که به ابتکار شخصی و به هدف از دست نرفتن منافع کشورش از سایر منابع ارزنده تر انجام میداد، نه بندوبست با رضاخان که در خدمت امپراتوری بریتانیا باشد. کفایت و استعدادی که لرد کرزن از آن بی بهره بود.

جای تأسف است که مردان شجاع و میهن دوستی چون رضاشاه، بجای اینکه قدر بینند و بر صدر نشینند، از سوی پاره ای از هم میهنان شان به عَرَض و یا از روی نا آگاهی و بدون در دست داشتن مدرک و سند، با سفسطه و مغلطه و یاباتحلیل های نادرست، مورد بی مهری قرار میگیرند و سعی در لکه دارشد کردنشان میشوند، تا رغبت خدمتگزاری و میهن دوستی از سرزمین ایران برآفتد.

یکی از دلایل عمده لزوم خروج نیروهای نظامی انگلستان از ایران، علاوه بر مسأله مالی و اعتراض شدید نمایندگان مجلس بریتانیا مجلس لردها و روزنامه نگاران و نویسندگان و انتقاد دول خارجی بویژه آمریکا و فرانسه پس از پایان جنگ جهانی نخست، بستن راه بهانه به روی دولت روسیه شوروی بود که مُصرّاً خواستار خروج نیروهای نظامی انگلستان از ایران بود، که تهدید میکرد در غیر این صورت ناگزیر خواهد بود وارد خاک ایران شود، چرا که بر این باور است که استقرار نیروهای نظامی انگلستان در شمال ایران، با توجه به پایان یافتن جنگ جهانی، به هدف تجاوز به خاک شوروی و کمک به مخالفان آن رژیم است.

ایرونساید، مینویسد: «باقی ماندن نیروی کوچک ما در شمال ایران، اینک مخالفت پارلمان و مطبوعات را برانگیخته بود... به مسایل ماباعنوان اغتشاشات ایران اشاره میشد، لرد کرزن طی نطق طولانی در مجلس لردهاسعی کرده بود سیاست خود را توجیه کند، اما پاسخ های خشم آگین به سخنان او داده شده بود، یکی از کسانی که بر او خرده گرفته بود، میخواست بداند چرا مابلافاصله به وطن بر نمیگردیم، او با لحنی طعنه آمیز پرسیده بود ماندن در ایران تا فصل بهار چه فایده ای دارد؟ از ژنرال آیرونساید، خواسته شده که چه کاری باید انجام دهد، آیا میخواهد مقدّم مهاجمین بلشویک را با گل سرخ ایران گلباران کند...؟».

۸۲

نورمن، در گزارش تلگرافی شماره ۷۷۲ مورخ ۲۹ نوامبر ۱۹۲۰ [۸ آذر ۱۲۹۹] به وزیر امور خارجه انگلیس، به پاراگراف اول تلگرامی که "مشاور الممالک انصاری" وزیر مختار ایران در مسکو به ایران مخابره کرده و وزیر امور خارجه ایران در اختیار وی نهاده بود، اشاره میکند، در آن تلگرام آمده بود: «با وزارت خارجه [روسیه شوروی] در باب این امور صحبت کردم، در باب عقب نشینی قوا، ترس

۸۲ - ضمیمه خاطرات ژنرال آیرونساید (ترجمه بهروز قزوینی). ۶۳

آنها بیشتر از این است که قوای انگلیس انزلی را اشغال و آذربایجان [سرزمین آنسوی رودارس بانام تاریخی آران] را تهدید کند، اگرچه آنها تخلیه انزلی را موکول به تخلیه قوای انگلیس از ایران کرده اند، اما من فکرمیکنم ضرری نخواهد داشت اگر به آنها قول بدهم که قوای خارجی از منجیل بطرف انزلی پیشروی نخواهد کرد...

نورمن، سپس در پایان این پاراگراف میافزاید: موقعیت کنونی مذاکرات میان حکومت اعلیحضرت [دولت بریتانیا] و حکومت روسیه شوروی که من از آن بی اطلاع در عین حال میتوانم این امکان را فراهم کند که حکومت اعلیحضرت به حکومت شوروی اطمینان دهد که نیروهایش به آذربایجان حمله نخواهد کرد.^{۸۳}

اما دولت شوروی به چیزی کمتر از خروج کامل کلیه نیروهای نظامی بریتانیا از خاک ایران راضی نبود، بدیهی بود که حضور آنها در نیرو و تجهیزات نظامی انگلستان در شمال ایران، با توجه به اینکه نیروی شمال (نورت پرفورث) قبلاً به ژنرالهای هوادار تزار (کلچاک، دنیکن ووراندل) و استقلال طلبان قفقاز کمکهایی کرده و حتی در آن دیار نیرو پیاده کرده بوده است، موجبات نگرانیهای سران رژیم نوپای شوروی را فراهم آورد.

نورمن، در تلگرام دیگری به شماره ۴۶ مورخ ۲۱ ژانویه ۱۹۲۱ [اول بهمن ۱۲۹۹] با قید خیلی فوری به لردکرزن گزارش میدهد: «...حکومت روسیه شوروی در اینجا اعلام کرده است که یک فرمانده واقعی، نه نمایشی به منظور بازسازی ارتش ملی ایران، به گیلان فرستاده است، بطوریکه این نیرو حاضر باشد به محض تخلیه تهران توسط نیروهای بریتانیا، بسوی پایتخت سرازیر شود... بهانه دولت شوروی برای عدم تخلیه نیروهایش از گیلان این است که آنها میترسند قوای شمال پیش از تخلیه ایران به باکو حمله کند... همچنین مرتباً گزارشهایی از منابع مختلف میرسد، مبنی بر اینکه سی هزار قوای بلشویک در باکو متمرکز شده اند تا در فصل بهار به ایران حمله کنند...»^{۸۴}

هارولد نیکلسن، تاریخ نگار انگلیسی، که زمانی در سفارت انگلیس در تهران خدمت میکرده است، با توجه به شرایطی که با روی کار آمدن بلشویکها در روسیه بوجود آمده بود، درباره حضور نیروهای انگلیس در ایران نوشت: «هم غیر منطقی بود و هم خطرناک!».

دکتر محمد جواد شیخ الاسلامی، با اشاره به نوشته نیکلسن مینویسد: «غیر منطقی بود از این رو که حضور این همه واحدهای نظامی رادر خاک یک کشور بیطرف، آنهم یکسال ونیم پس از خاتمه جنگ

^{۸۳} - همان . ۹۸

^{۸۴} - ضمیمه کتاب خاطرات آبرونساید، ترجمه بهروز قزوینی. ۱۷۴

[جهانی نخست] ابدأً نمیشد توجیه کرد... نگاه داشتن آنهمه قوای مسلح در ایران مفهومی جز این نداشت که انگلیسی هادرسد تهبه مقدمات حمله به خاک روسیه برای برانداختن رژیم کمونیستی آن کشور هستند و خاک ایران را عملاً به عنوان پایگاه نظامی اشغال کرده اند، خطرناک بود از این جهت که رژیم نوبنیان شوروی امکان نداشت چنین وضعی را تحمل کند و به امپریالیستهای انگلیسی که تشنه خون این رژیم بودند، اجازه دهد که زیرپوشش قرارداد ۱۹۱۹ زمام حکومت ایران را قبضه کند و امنیت منطقه نفت خیز قفقاز را تحت تهدید دائمی خود قرار دهد.^{۸۵}

ملک الشعراى بهار، مینویسد: «... تلگرافی از حکومت ساویت [روسیه شوروی] رسیده بود که صورت یادداشت داشت، ومفادش این بود که: دولت ساویت از دولت [ایران] تقاضا دارد که قوای انگلیس را از خاک خود خارج کند، والاقوای ساویت ناچار به ایران حمله خواهد کرد، این خبر در ۲۰ شعبان در روزنامه "ایران" منتشر گردید، در همین احوال هم حکومت مساواتی های باکو سقوط یافت وقوای سرخ قفقاز را تصرف کرد و به سر وقت دولت ایران شتافت...».^{۸۶}

سردنيس رايت، در کتابش زیر نام "انگلیسیان در ایران" مینویسد: «... ژنرال سر ادmond آیرونساید در نهم اکتبر ۱۹۲۰ [۱۷ مهرماه ۱۲۹۹] فرماندهی "نورپرفورث" را از ژنرال "هوبیت من چم بین" تحویل گرفت، چندماه پیش از آن، این نیرو در برابر بلشویکهای روسی که در کرانه خزر پیاده شده بودند، شکست سختی خورده و روحیه خود را بطور ناگواری از دست داده بود. وظیفه آیرونساید اصلاح روحیه، جلوگیری از بلشویکها وتأمین امکانات اخراج آنان [از ایران] در آینده بود، نیروهایش در آن هنگام قریب شش هزار افسر و سرباز بود، ولی بیشتر آنها مأمور نگهداری گردنه منجیل در جاده قزوین ورشت بودند، وبقیه در قزوین به حالت ذخیره توقف داشت. اندکی پس از آمدن آیرونساید، قزاقهای ایرانی که عده شان به سه هزار نفر میرسید و تحت فرماندهان روسی و ایرانی بودند، بوسیله نیروهای بلشویک از مازندران [و از گیلان نیز] رانده شدند و در اردوگاه آقابابا نزدیک قزوین توقف کردند و در آنجا باتوافق مقامات ایرانی تحت نظر آیرونساید، به اصلاح خود پرداختند.

آیرونساید، یک افسر بلند قد وجذاب ونظامی حرفه ای بود که به مرد عمل و سرعت تصمیم گیری شهرت داشت، او به حق معتقد بود که افسران روسی روحیه خود را از دست داده اند، ضدانگلیسی وطعمه خوبی برای تبلیغات بلشویکی هستند، از اینرو تصمیم گرفت همه شان باید بروند، با کمک نورمن، شاه را واداشت در نهایت بی میلی آنان را اخراج کند، در این اثنا آیرونساید و نورمن به ابتکار خود، بدون کسب

^{۸۵} - سیمای احمدشاه قاجار. ۳۶۰

^{۸۶} - تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران، دفتر یک. ۴۲

مُجَوَزی از لندن، و بیشتر به جهت اذیت کردن کُرژن که مراقب هر حرکتی در ایران بود، عمل کردند. شاه یک شخصیت بی نفوذ بنام سردار همایون رابجای فرمانده برکنار شده روسی قزاق گماشت، در همان موقع آبرونساید سرهنگ دوم "هنری اسمیت" را از هنگ "چی چستر" به نظارت در امور مالی قزاق خانه در جریان تجدید سازمان، گماشت.^{۸۷}

بافضایی که در روزهای پیش از کودتای ایران به وجود آمده بود، شرایط از هر حیث برای تغییر سیاسی فراهم شده بود، چرا که همه در انتظار بروز یک معجزه، یک منجی، یک رهبر یا فرمانروایی با اقتدار و مدبر بودند تا کشور را از آن همه بی سروسامانی و نکبت و حقارت برهاند، و دیدیم که عده ای نیز در صدد برپایی کودتا بوده اند تا به زعم خود کشور و مردمش را از گرفتاریهایی که طی سالیان دراز دچار آن بلا یافته بودند، نجات دهند، اما این کودتا بدست رضاخان میرپنج بوقوع پیوست.

آبرونساید، در دفتر خاطراتش نوشت: «... روز ۱۴ فوریه ۱۹۲۱ [۲۴ بهمن ۱۲۹۹] به طرزی غیرمنتظره من یک تلگرام رمز خصوصی از ژنرال "هالدین" دریافت کردم، من باید حداکثر تا بیستم ماه [فوریه] خود را به بغداد می‌رساندم... آن شب من در این باره زیاد فکر کردم و بسیار کم خوابیدم، چون فرمانده خود را خوب میشناختم، میدانستم که چقدر از دستور وزارت جنگ برای اعزام من به بغداد ناراحت است، آنهم در زمانی که او بیش از همیشه به حضور من در ایران احتیاج داشت، من چیزی از قضیه سر در نمی‌آوردم...».^{۸۸}

در آینده خواهیم دید که دستور فرا خواندن ژنرال آبرونساید، به بغداد از سوی وزارت جنگ انگلستان، بر اثر فشار لرد کُرژن، وزیر امور خارجه آن دولت به خاطر عدم رضایت و اختلاف نظری با کارهای آبرونساید در ایران بوده است. در غیر این صورت اگر او مأموریتی از برای برپایی کودتا به دست رضاخان از سوی دولت بریتانیا می‌داشت، ضرورت ایجاب میکرد تا پیروزی کودتا در ایران ماندگار باشد.

آبرونساید، پیش از ترک ایران، تصمیم می‌گیرد با احمدشاه و نورمن خداحافظی کند، از اینرو به تهران میرود، و روز پانزدهم فوریه ۱۹۲۱ [شش روز مانده به کودتا] همراه نورمن به دیدار شاه نایل میشود.

او در جای دیگر دفترش نوشت: «... پیش از ترک ایران می‌خواستم به شاه ایران و وزیر مختار بریتانیا ادای احترام کنم، و البته میدانستم که وزیر مختار تا چه حد از عزیمت ناگهانی من ناراحت خواهد شد، همانروز [۱۵ فوریه ۱۹۲۱] آقای نورمن را در جریان گفتگوی طولانی خود با رضاخان گذاشتم و با همکاری او [رضاخان] تاریخ خارج

^{۸۷} - سایه ای از سردار. ۱۹۸-۱۹۹

^{۸۸} - خاطرات ژنرال آبرونساید. ۶۵

شدن بریگاد قزاق را از زیر چتر حمایتی قوای بریتانیا را تعیین کردم... او [نورمن] بسیار بیمناک بود که کارشاه ساخته خواهد شد، من به او گفتم من به رضا اعتماد دارم، مجبور بودم دیریا زود قزاق هارا رها کنم که به کار خود برسند...»^{۸۹}

واهمه نورمن، از گفته های آبرونساید، در مورد تصمیم رضاخان، که بزعم او سقوط احمدشاه را در برداشت، نشان میدهد که نه تنها او از زمان خروج قزاقها از آقابابا به هدف کودتا، تا آن روز (شش روز مانده به کودتا) بی خبر بوده، بلکه برای لرد کرزن نیز احتمال کودتا توسط قزاقها دور از ذهن بوده است، چراکه اوتا آن لحظه در تلاش برای بر سر کار آوردن نخست وزیری مقتدر بنام "نصرت الدوله فیروز" بود تا بتواند بدست او قرارداد ۱۹۱۹ را که بستگی به آبروی سیاسی او داشت، به تصویب مجلس شورایی ملی برساند که از این بابت رشوه ای هم قبلاً از دولت انگلیس دریافت کرده بوده است، تردیدی نبود که لرد کرزن در صورت اطلاع از ماجرا، بهر ترتیبی که بود مانع از حدوث آن میشد، که در این باره باز هم اشاراتی خواهم داشت. [سرآخر ببینیم قرارداد ۱۹۱۹ بدست چه کسی رسمیت پیدا میکند]

گفتنی است که در هیچیک از مکاتبات متبادله بین وزیر مختار انگلیس و وزارت امور خارجه بریتانیا، کمترین مطلبی که نشان دهد کودتایی توسط قزاقها مستقر در اردوگاه آقابابا صورت خواهد گرفت دیده نمیشود، ضمناً اگر نورمن دست اندر کار بر پایی کودتا میبود و یا اگر اسوی دولت متبوعش دستوری برای انجام چنین طرحی دریافت کرده بود، برای از قوه به فعل در آوردن این طرح، بطور قطع و یقین با رضا خان فرمانده قزاقها مذاکراتی از پیش میداشت، و در این صورت واهمه او از شنیدن تصمیم رضاخان و عزیمت قزاقها بسوی تهران از زبان آبرونساید و سقوط شاه، مورد نداشته است، بنابراین عکس العمل نورمن از آنچه که آبرونساید به او گفته بود، بیانگر آن است که نورمن و وزارت امور خارجه بریتانیا کمترین نقشی در دیکته کردن برپایی کودتا به رضاخان نداشته اند، همچنین در هیچیک از مکاتبات نورمن با لرد کرزن به چنین مطلبی بر نمیخوریم و یا در هیچیک از اسناد رد و بدل شده بین نورمن و لرد کرزن انعکاسی از دیدار رضاخان با نورمن دیده نمیشود، و از آنچه که نورمن از بیوگرافی رضاخان پس از رویداد کودتا به لرد کرزن میدهد که به آن اشاره خواهم کرد تأییدی است بر ناشناخته بودن رضاخان از برای وزیر مختار نامبرده و همچنین از برای لرد کرزن، ضمناً نوشته آبرونساید میرساند که سید ضیاء الدین وابسته سفارت انگلیس که بدون نظر و خواسته آن سفارت دست به کاری نمیزده است به احتمال زیاد نمیتوانسته است پیش از ۱۵ فوریه ۱۹۲۱ برای برپایی کودتا با فرمانده قزاقها در اردوگاه آقابابا به گفتگو نشسته باشد، چراکه

اگر گفتگویی در این زمینه با رضاخان می‌داشت بطور قطع و یقین سفارت انگلیس از آن آگاهی مییافت، اما نورمن ماجرا را برای نخستین بار از آبرونساید آنهم شش روز مانده به کودتا می‌شنید و واهمه او مبنی بر عدم آگاهی او از آنچه که قرار بود بدست رضاخان صورت بگیرد، بوده است، ضمناً در تقریرات سید ضیاءالدین به جمال زاده، که پیش از این به آن اشاره شده است، آمده بود، که او برای نخستین بار با رضاخان در قهوه خانه ای در مهرآباد تهران دیدار داشته است، یعنی زمانی که کودتاچیان به مهرآباد از آبادیهای پیرامون تهران رسیده بودند.

از این زمان بود که نورمن به زعم خود بجهت اینکه سررشته کار کودتا و کودتاچیان را در دست داشته باشد، سید ضیاءالدین را برای همراه بودن با قزاقها مأمور کرد و او با تمهیداتی خود را به رضا خان نزدیک کرد و رضاخان نیز بجهاتی که در بیانیه دوم اسفند ۱۳۰۰ ابراز داشته بود و پیش از این نیز اشاراتی در این باره شده است، او را از روی مصلحت اندیشی، به عنوان رهبر سیاسی کودتا پذیرا شده بود.

نورمن، در تلگرام شماره ۹۶ مورخ ۱۱ فوریه ۱۹۲۱ [ده روز مانده به کودتا] به لرد کرزن گزارش داد: «... فکر کردم که ارسال گزارش در مورد بحرانهای مراحل مختلف کار این وزیر مختار، کار بی فایده ای است، حدود یکماه است که ایران حکومتی ندارد، سپهدار نتوانسته است کابینه ای تشکیل دهد که مورد قبول شاه و حکومت اعلیحضرت [بریتانیا] باشد، و اگر بخواهیم بر این شرط تکیه کنیم که بنا بر نظر آن جناب حکومتی که روی کار می‌آید، حتماً مجلس راباز کند و معاهده رانیز تسلیم نماید، باید گفت امید کمی وجود دارد که هیچکس دیگری بتواند موفق به تشکیل کابینه شود. یک نخست وزیر قوی و ارتجاعی که مایل باشد به ارباب متوسل شود، میتواند بر مخالفت هایی که نسبت به گشایش مجلس وجود دارد فایق شود، من به شاه اصرار کرده ام که چنین مردی را برگزیند، اما اگر چه او صادقانه علاقمند است که چنین کاری را بکند، اما در این حرف نیز صداقت دارد که میگوید تشکیل چنین حکومتی مخالفت های خشونت آمیزی را بر میانگیزاند، لذا شاه بدون حمایت مداوم بریتانیا و بدون تخصیص کمک مالی به دولت جدید، چنین کاری را نخواهد کرد، من دیگر وسیله ای برای مجبور کردن او به پذیرش توصیه هایم ندارم، شکی نیست که اگر حکومت اعلیحضرت [انگلستان] داوطلبانه این معاهده منفور را ملغی اعلام کند [قرارداد ۱۹۱۹ را]، اگر نه تنهاتم، بلکه لاقلاً مهم ترین مانع بر سرگشایش مجلس برداشته میشود... نصرت الدوله بالاخره به تهران رسیده و من بلافاصله به دیدن او خواهم رفت».^{۹۰}

۹۰ - ضمیمه کتاب خاطرات آبرونساید - ترجمه بهروز قزوینی. ۱۹۸

لرد کرزن، قبلاً طی تلگرام شماره ۶۵۲ مورخ ۱۵ ژانویه ۱۹۲۰ از فکر بازگشت نصرت الدوله در مقام یک رییس الوزراء مرتجع ومقتدر بنابه پیشنهاد نورمن پشتیبانی کرده ونوشته بود: «آمدن کابینه ای نیرومندمایه خوشوقتی است، هم برای اداره امورکشور از تهران، یاحتی اگرهم تخلیه پایتخت ضرورت یابد، برای فراهم آوردن کانون بسیجی در اصفهان» و به او دستور داده بود بافیروز مشورت کند.^{۹۱}

با اندکی دقت نسبت به مطالبی که بین نورمن، ولرد کرزن، مبادله شده است، در میابیم که نامبردگان تا روز ۱۱ فوریه ۱۹۲۱ (۲۲ بهمن ۱۲۹۹) تنها چیزی که به مخیله شان خطور نمیکرد، کودتایی توسط قزاقها بود، چراکه آنان تا این تاریخ چشم امید به نصرت الدوله دوخته بودند.

نورمن، طی گزارش مورخ ۲۳ ژانویه ۱۹۲۱ به لردکرزن مینویسد: «... فیروز تاکنون دوبار عزیمت خود را به تأخیر انداخته ولی حالا قول داده است که روز ۴ بهمن حرکت کند، این نشان میدهد که چقدر دشوار است حتی به سیاسی ترین فرد ایرانی ارزش وقت رافهماند».^{۹۲}

لرد کرزن، در پاسخ گزارش ۱۱ فوریه ۱۹۲۱ نورمن، طی تلگرام خیلی فوری بشماره ۸۱ مورخ ۱۶ فوریه ۱۹۲۱ (۵ روزمانده به کودتا) مینویسد: «تلگرام شماره ۹۶ مورخ ۱۱ فوریه شما حاکی از آن است که شما بطور کلی مواضع مارا به نحوی توأم با سوء تفاهم درک میکنید، در عین حال حکومت اعلیحضرت [بریتانیا] کمترین تمایلی به الغای یک جانبه معاهده [۱۹۱۹] که باعث میشود مسئولیتی که کاملاً به گردن حکومت ایران است، متوجه آن شود، نداشته است...».^{۹۳}

نورمن، باتوجه به شرایط اوضاع واحوال ایران واختلاف نظرهایی که با لرد کرزن بر سر مسایل ایران پیدا کرده وبارها ازسوی اوتحقیر شده بود، تصمیم میگیرد بدون آنکه آنچه راکه از آبرونساید شنیده بود به او اطلاع دهد، خودراباکودتایی که در شرف وقوع بود، هماهنگ سازد و برای اینکه رشته کار را همچنان در دست خود داشته باشد، سید ضیاءالدین را درواپسین لحظات به سراغ کودتاچیان میفرستد، و به خیال خود، باوقوع کودتا و روی کارآوردن سیدضیاءالدین باتوجه به وابستگی او به سفارت انگلستان، برگ برنده را که همانا روی کارآوردن دولتی مقتدر اما وابسته و گوش به فرمان بوده است، در برابر لرد کرزن روکند ولرد کرزن نیز در برابر این ابتکار عمل نه تنها با او از سر مهر درآید بلکه پاداش شایسته ای هم نصیبش کند، اما

^{۹۱} - برآمدن رضاخان و... - ۱۵۸

^{۹۲} - همان . ۱۵۹

^{۹۳} - ضمیمه کتاب خاطرات آبرونساید-ترجمه بهروز قزوینی . ۲۰۶-۲۰۷

بخاطر جوی که بر علیه قرارداد ۱۹۱۹ ایجاد شده بود و بویژه وجود رضاخان عامل اصلی کودتا، چنین نشد.

تا آنجا که از مکاتبات بین نورمن ولرد کرزن برمیآید، وزیر امور خارجه انگلستان از نماینده سیاسی اش در ایران که سلف او توانسته بود قرارداد ۱۹۱۹ را بامضای نخست وزیر و دو وزیر کابینه اش برساند، انتظار داشت به محض ورود به تهران و اشتغال بکار، بدون درنگ کوشش خود را برای گشایش مجلس شورای ملی بکار برد، اما چون او بخاطر مشکلات و مسایلی که از نزدیک شاهد آنها بود و اوضاع و شرایط را بهتر از رییس خود درک میکرده نتوانسته بود آنچه را که وزیر امور خارجه از وی انتظار داشت، بجا آورد، از این رو از همان ماه های نخستین خدمت در ایران، از چشم وزیر افتاد که با بسیاری از پیشنهادات و دیدگاه هایش مخالفت میورزید و یا با تحقیر و سرزنش پاسخ اورامیداد، بگونه مثال:

لرد کرزن، طی تلگرام مورخ ۶ اوت ۱۹۲۰ (تقریباً دو ماه پس از اشتغال نورمن در ایران) با تأکید بر خصوصی و محرمانه بودن مطالب تلگرام، خطاب به نورمن نوشت: «جناب وزیر مختار، این تلگراف را فقط برای هدایت اعمال آتی شما مخابره میکنم و لازم نیست کسی از مضمون آن مطلع گردد، تصور میکنم باید از این موضوع آگاهتان کنم که طول کلام تان در گزارشهایی که میفرستید و کثرت خود آن گزارشها، تنقیدات و تفسیرات نامساعد کابینه را برانگیخته است؛ دگرگونیهای متوالی که همه روزه در صحنه سیاست های ایران صورت میگیرد و تفصیل آنها در گزارشهای سیاسی شما منعکس است وضعی پیش آورده که اولیای مسئول بریتانیا در لندن حقیقتاً عاجز مانده اند و نمیدانند چه کنند، نه میتوانند (بر مبنای گزارشهای شما) نظری معقول و مرتبط نسبت به اوضاع ایران ابراز دارند و قادرند در بحبوحه نگرانیهای وسیع ناشی از اوضاع کنونی جهان، میزان توجهی را که باید به مفاد گزارشها مبذول گردد، تخمین بزنند...»^{۹۴}

طبیعی است که اینچنین مطالب غرورشکن و تحقیر آمیز به یک عضو اداری با سابقه نمیتوانسته است مطلوب و مورد انتظار نورمن بوده باشد، به همین خاطر دو روز بعد از دریافت تلگرام لرد کرزن در تاریخ ۸ اوت ۱۹۲۱ طی تلگرامی خطاب به لرد کرزن مینویسد: «جناب لرد - جسارتاً میخواهم این سؤال را بکنم: آیا تلگراف شماره ۴۰۱ عالیجناب پس از ملاحظه مطالب تلگراف شماره ۵۲۳ من تنظیم و مخابره شده بود؟ اگر جواب منفی باشد در آن صورت اجازه میخواهم از اجرای دستورات مندرج در تلگراف مزبور عجلتاً خودداری کنم».^{۹۵}

^{۹۴} - اسناد محرمانه وزارت خارجه بریتانیا. ۲۹۵

^{۹۵} - همان. ۲۹۶

لرد کُرزن، طی تلگراف مورخ ۲۰ سپتامبر ۱۹۲۰ به نورمن باقید بسیار مهم و فوری مینویسد: «آقای وزیر مختار - تلگراف شماره ۶۳۱ (۱۶ سپتامبر) شما راجع به انتخابات ایران مارابی نهایت مایوس کرده است...».^{۹۶}

تلگراف مورخ ۲۵ سپتامبر ۱۹۲۰ نورمن به لرد کرزن: «جناب لرد - متأسفم از اینکه سیاستی که در نتیجه فشار اوضاع ناچار به اتخاذ آن در تهران شده ام ناراحتی کابینه را برانگیخته است...».^{۹۷}

باچنین مکاتبات و بالحنی آنچنانی که بین لرد کرزن و نورمن جریان داشت، سر دنیس رایت سفیر کبیر بریتانیا که بخاطر ویژگی شغلش به اسناد سری و مکاتبات سفارت کشورش در ایران دسترسی داشته است، بدرستی اینچنین در کتاب «انگلیسیان در ایران»، مینویسد: «آیرونساید و نورمن به ابتکار خود وبدون کسب مجوزی از لندن و بیشتر برای اذیت کردن کرزن که مراقب هر حرکتی در ایران بود، عمل کردند».

به شهادت اسناد و مدارک فراوانی که به برخی از آنها اشاره شده و یازبه برخی دیگر اشاره خواهد شد، عامل رویداد سوم اسفند ۱۲۹۹ (۲۱ فوریه ۱۹۲۱) چیزی بجز جنم و میهن دوستی و شهادت و جریزه رضاخان و بهره گیری او از موقعیت و شرایط مساعد و دلخواه نبود.

جای تأمل است آنچه را که آیرونساید درباره قزاقهای اردوگاه آقابابا در دفتر خاطراتش (برگ ۴۹) به این شرح مینویسد: «... برای مدتی طولانی آنها مثل بره های گمشده رفتار میکردند... و ساده ترین آموزشهای نظامی [برای آنان] پیشرفته ترین آنها به حساب میآمد». چگونه میتوانسته است کودتایی را بدست این افراد از قبل طراحی کرده باشد؟ که بدون تردید مأمور این کار نیز نبوده است که به شرح بیشتر آن خواهم پرداخت.

لرد آیرونساید، مینویسد: «... پدرم بعد از بازسازی روحیه نیروهای خودش [پس از شکست از بلشویکها و عقب نشینی تا منجیل] و ثبات بخشیدن به موقعیت قزوین، توانست افکارش را روی مسأله تجدید سازمان قزاقهای ایران متمرکز کند، داستان انتخاب رضا خان از سوی او برای فرماندهی این قوا برای بسیاری داستانی آشنا است، هر چند که پدرم در آن موقع نمیدانست او روزی شاه ایران خواهد شد».^{۹۸}

^{۹۶} - همان . ۳۳۴

^{۹۷} - همان . ۳۳۸

^{۹۸} - خاطرات آیرونساید-ترجمه بهروز قزوینی . ۴۸

ژنرال آبرونساید، در دفتر خاطراتش درباره اوضاع ایران در عهد پادشاهی "احمدشاه" و استقرار رژیم مشروطه نوشت: «... از دیدگاه یک انسان غربی، این کشور کاملاً آماده است تا به دامن کمونیزم بیفتد، طبقه بالای جامعه این کشور کاملاً فاسد و بی مصرف است و اقشار پایین بشدت تنگدست، توده مردم چیزی از کمونیزم یا دموکراسی نمیدانند... هرکسی را دیدم از من سؤال میکرد که پس از خارج شدن نیروهای شمال از ایران، چه برسر این کشور خواهد آمد... هیچ نیروی نظامی وجود ندارد که بتواند در مقابل هجومی هرچند ضعیف به آزادی آنها، از آنان دفاع کند».^{۹۹}

جای یادآوری است که این عبارات مربوط به ماه های نوامبر و دسامبر ۱۹۲۰ [ابان و آذر ۱۲۹۹] یعنی زمانی که آبرونساید برای نخستین بار فرصت دیدار از اردوگاه رابه همراه "سردار همایون" یافته بود و هنوز با رضاخان و ویژگیهایش آشنا نشده بود.

سرپرسی کاکس، در ۹ ژانویه ۱۹۲۱ [۱۹ دیماه ۱۲۹۹] از بغداد به لرد کرزن نوشت: «فیروز در بین النهرین بود و به زیارت عتبات در کاظمین، کربلا و نجف رفت و فتوای ارزشمندی که "میگوید بلشویسم با اسلام مغایرت دارد، در اینجا بدست آورد" و میافزاید، فیروز حاضر است به حمایت خود از سیاست و هدفهای بریتانیا ادامه دهد، دل و جرأت و توانایی او میتواند کمک بزرگی به نرمن و کابینه سپهدار باشد...»^{۱۰۰}

لرد کرزن، طی تلگرام شماره ۳۰ مورخ ۱۵ ژانویه ۱۹۲۱ [۲۵ دیماه ۱۲۹۹] باقید خیلی فوری به نورمن مینویسد: «من بابت پیشنهاد شما در مورد مشورت با شاهزاده فیروز موافقم».^{۱۰۱}

نورمن، در ۲۳ ژانویه ۱۹۲۱ [۳ بهمن ۱۲۹۹] به کرزن نوشت: «فیروز بیست روز پیش در تلگرافی درخواست کرده جلو وضعیت را (در تهران) بگیرم تا او بباید و با من حرف بزند... نورمن اندکی بعد، سالار لشکر برادر کوچکتر فیروز را دید و نامبرده نقشه های آتی فیروز را برای او شرح داد [که] فیروز نمیخواهد وارد کابینه سپهدار شود، ولی ترجیح میدهد سپهدار دوسه ماه دیگر بر سر کار باشد تا خودش بتواند بر انزجار دیرین مردم از او [از جهت دریافت رشوه از دولت انگلستان در پیوند با قرارداد ۱۹۱۹] فایق آید، علت این انزجار هم چیزی جز ترقی سریع اش در سیاست نیست، قصد دارد زبردستی شخص خود را در مجلس به ثبوت برساند و مطمئن است که از عهده این کار برخواهد آمد و بعد هم عزم نخست وزیری دارد».^{۱۰۲}

۹۹ - همان. ۱۴

۱۰۰ - برآمدن رضاخان و... - ۱۵۸-۱۵۹

۱۰۱ - ضمیمه کتاب خاطرات آبرونساید-ترجمه بهروز قزوینی. ۱۶۹

۱۰۲ - برآمدن رضاخان و... - ۱۵۹

بانگاهی به تاریخ مکاتباتی که بین نورمن و کاکس و کرزن رد و بدل شد و تاریخ رویداد کودتا، دیده میشود که هیچیک از آنان یعنی لرد کرزن (در حقیقت دولت بریتانیا) و نماینده های سیاسی آن دولت در ایران و عراق، از آنچه که حتا چندروز بعد رخ میداد آگاهی نداشتند و در صدد روی کار آوردن شاهزاده فیروز بودند، تاچه رسد که طرحی برای برپایی کودتا بدست رضاخان ریخته باشند، تردیدی نیست که طراحی و آماده سازی و رعایت جوانب کار و گزینش عامل کودتا و آموزش و بندوبست با او، بویژه در برابر ترصد دولت شوروی، از آنچه که در ایران میگذشته است، به زمانی حداقل به چند ماه نیاز داشته است.

گفتنی است در مکاتباتی که تا رویداد کودتا به فرماندهی رضاخان صورت گرفته بود، کمترین نامی از او دیده نمیشود و در آینده خواهیم دید که نامبرده تا این زمان چهره ای ناشناخته از برای وزارت امور خارجه بریتانیا و حتا تا هفته پیش از کودتا از برای سفارت آن دولت بود، اگرچه در شایستگی و قدرت فرماندهی و تصمیم گیری رضاخان تردیدی نبود، اما پایگاه سیاسی نداشت و در محافل سیاسی کشور مطرح نبود و در سطح جامعه ایرانی هم ناشناخته بود و جز سپاهیگری، در کار سیاسی و اداری نبود، اما بطور یقین از پیشینه سیدضیاءالدین، و وابستگی هایش به سفارت انگلیس مانند بسیاری دیگر از ایرانیان در همان ایام آگاه بود، چرا که سیدضیاءالدین، مدیر روزنامه رعد، با مقالاتی که در پشتیبانی از وثوق الدوله و قرارداد ۱۹۱۹ مینوشت و در امور وزارتخانه ها و ژاندارمری مداخله میکرد، کسی نبود که شناخته شده نبوده باشد.

همانگونه که پیش از این نیز اشاره شده است از آنجاکه رضا خان بزعم خود نخواست با امتناع از پذیرش سیدضیاءالدین در مراحل که هنوز به پیروزی دست نیافته بود، دولت انگلیس توسط عوامل سرسپرده داخلی و عوامل دیگرش (از جمله نیروی نظامی "نورپر فورث" که هنوز بخشی از آن خاک ایران را ترک نکرده بود و تفنگداران جنوب "اس پی - آر" و ژاندارم های مستقر در پایتخت و نظمیّه و برخی از ایلات و عشایر وابسته و...) در راه انجام هدفش مشکلی ایجاد کند، ناگزیر وی را به عنوان رهبر سیاسی پذیرا شد، تا در زمان مناسب یعنی پس از پیروزی و استقرار کامل در پایتخت و استحکام بخشیدن به موقعیت و جایگاه خود، با تمهیداتی عذر او را بخواهد که دیرزمانی از کودتا نگذشته بود که اینچنین هم شد.

در اینجا یادآوری نکته ای ضروری است و آن اینکه در آن ایام (یعنی تاپیش از انتشار اسناد سری و بسیاری از مکاتبات و نوشته ها) هیچیک از زمامداران و رجال ایران، از اختلاف نظر شدید بین وزارت امور خارجه انگلیس و وزیر مختارش (نورمن) کمترین آگاهی

نداشتند و هر اقدام سفارت انگلیس در ایران را در این زمان (و حتی زمانهای پیش از این زمان را) بنابه دستور آن دولت تلقی میکردند، و از آنجا که افشار جامعه نیز به طریق اولی هرگونه رویداد سیاسی را بویژه در سالهای اخیر، از ناحیه دولت امپراتوری بریتانیا قلمداد میکردند، تا آنجا که عبارت مشهور «کار، کار انگلیسی ها است» بر زبانها جاری شده بود! از این رو رضا خان نیز در این پندار از دیگران مستثنا نبود، و با چنین باوری بود که سیدضیاءالدین را با همه اختلاف عقیدتی و منشی، برای همکاری در امور سیاسی پذیرا شده بود.

میرزا یحیی دولت آبادی، درباره سیدضیاءالدین طباطبایی چنین مینویسد: «... در این وقت سیدضیاءالدین مدیر رعد و رییس کمیته زرگنده [آهن] واسطه است میان دولت [سپه‌دار منصور رشتی] و سفارت انگلیس، پس رییس الوزراء باید از واسطه هم حرف شنوی داشته باشد و مقاصد او و هم‌دستانش را برآورد، تا او هم به سفارتخانه انگلیس آموشد کرده کارهای وی را آنجا انجام دهد». ۱۰۳

نورمن، در گزارش تلگرافی شماره ۱۱۳ مورخ ۱۷ فوریه ۱۹۲۱ (چهار روز مانده به کودتا) به لرد کرزن اطلاع میدهد: «نصرت الدوله پیشنهاد میکند که پاسخ به سوال نخست وزیر (سپه‌دار منصور رشتی) از سوی حکومت اعلیحضرت [بریتانیا] به تعویق افتد، و فکر میکند با اینکار، کابینه حاضر قادر به بقاء نیست و وقتی دولت سقوط کند، او میتواند شخصاً بر کارها مسلط شود، به این طریق میتوان از خطری که در تلگرام شماره ۱۰۷ من به آن اشاره شده، یعنی از خطر رد شدن معاهده [قرارداد ۱۹۱۹] توسط یک حکومت ضعیف اجتناب شود». ۱۰۴

نورمن، اگرچه دوزخ پیش از ارسال گزارش فوق، از کودتایی که در شرف وقوع بود در دیداری که با آبرونساید داشته آگاه شده بود، اما به دلیلی که پیش از این به آن اشاره شده است نخواست کرزن را در جریان این امر قرار دهد، چراکه به این نتیجه رسیده بود آنچه را که او از نزدیک شاهد پریشیدگی اوضاع و شرایط حساس و رجال مدعی اما ناتوان ایران میبشد، لرد کرزن بخاطر از دور دستی بر آتش داشتن و طبع متکبرانانه اش نمیتواند درک کند، و در صورت آگاهی از کودتایی که در شرف وقوع بود، به هرنحوی که امکان داشت، خواه از طریق "نورپرفورث" که هنوز بخشی از آن در قزوین مستقر بوده (در این زمان آبرونساید یکی از مخالفان کرزن بخاطر انتقال به بغداد بر آن نیرو فرماندهی نداشت) و نیروی تفنگداران جنوب "اس - پی - آر" و خواه بآبهره گیری از ایلات و عشایر وابسته و... از آن جلوگیری میکردند است،

۱۰۳ - حیات یحیی، دفتر ۴ - ۱۸۱

۱۰۴ - ضمیمه کتاب خاطرات آبرونساید - ترجمه بهروز قزوینی . ۲۰۸

عکس العمل کرزن پس از دریافت خبر کودتا که به آن اشاره خواهد شد، مؤید این دیدگاه میباشد.

نورمن، با توجه به فضای سیاسی و اجتماعی بوجود آمده از رهگذر قرارداد ۱۹۱۹ در ایران که از آن در یکی از گزارشهایش به وزارت امور خارجه انگلیس با عنوان "قرارداد منفور" یاد کرده و خشم کرزن را برانگیخته بود، از جهت اولتیماتوم شوروی نیز، منافع کشورش را چه در ایران از جهت منابع نفتی و چه از بابت هندوستان در خطر میدیده است، ولی کرزن با خوی استعمارگرانه و مستبدانه اش، به خاطر واهمه از دست دادن وجهه و اعتبار سیاسی اش، همچنان بی صبرانه در پی تصویب قرارداد ۱۹۱۹ در مجلس شورای ملی ایران و اجرای آن با به صدارت رساندن نصرت الدوله به هر ترتیب بود.

از سیاق کار نورمن، در پنهان نگه داشتن آنچه راکه درباره نیت و هدف رضاخان از آبرونساید شنیده بود، چنین برمیآید که او بر این اندیشه بود که لرد کرزن پس از آگاهی از وقوع کودتایی که سیدضیاءالدین رهبر سیاسی آن است و به مقام نخست وزیری منصوب شده است، با توجه به پیشینه سیدضیاءالدین خوشحال خواهد شد و با این تک خالی که بر زمین خواهد زد، کدورتی راکه کرزن از او داشته است برطرف خواهد شد و جا و مقامی برتر خواهد یافت، اما چنین نشد.

سیدضیاء الدین، نیز از آنجا که از طریق سفارت دریافته بود که لرد کرزن در پی جستجوی نخست وزیری مرتجع و مقتدر میباشد، پس از رویداد کودتا از شاه قاجار خواست که در حکم ریاست وزرایی اش و اثره "دیکتاتور" قید شود و بازداشت عده زیادی از رجال به دستور او نیز بخاطر تأمین نظر لرد کرزن بودتا وانمود کند که او همان نخست وزیر مقتدری است که از هیچ چیز و هیچ کس واهمه ندارد.

روزی که رضا شاه خیزی در تهران بوقوع پیوست، نورمن در همان روز (۲۱ فوریه ۱۹۲۱ = سوم اسفند ۱۲۹۹) طی تلگرام شماره ۱۲۱ به لرد کرزن گزارش داد: «واحدهای مأمور در قزوین و همدان بریگاد قزاق که حدوداً از ۲۵۰۰ تا ۳۰۰۰ نفر تشکیل شده با ۸ توپ و ۱۸ مسلسل تحت فرماندهی سرهنگ رضاخان از قزوین به تهران آمدند و اندکی پس از نیمه شب ۲۱ فوریه وارد شهر شدند، هنگامیکه آنها هنوز خارج شهر اردو زده بودند، نمایندگان شاه [قاجار] و کابینه و دو تن از همکاران من برای اطمینان یافتن از مقاصد آنها و ممانعت از ورود آنها به شهر، بسوی آنها رفتند، اما این هیئت در بر آوردن این مقصود اخیر توفیق نیافت.

رضاخان، گفت: قزاقها که تجربه برخورد با بلشویکها را دارند و میدانند که آنها چه کسانی هستند، از دیدن اینکه دولتهای بی کفایت

یکی پس از دیگری در تهران بر سرکار می‌آیند و هیچکس در فکر اقدامی برای مقابله با هجوم بلشویکها پس از تخلیه قوای انگلیس نیست، خسته شده اند، از این روانها به تهران آمدند تا حکومتی قوی بر سرکار آورند که بتواند این مسأله را حل کند... احتمالاً انقلابیون سیدضیاءالدین را به نخست وزیری منصوب خواهند کرد...»^{۱۰۰}

بایک نظراجمالی به گزارش مورخ ۲۱ فوریه ۱۹۲۱ نورمن درخواست یافت که او از ابراز حقایق به مافوق خود ظفره رفته دست به پنهانکاری زده بوده است، تا نشان دهد که در برابر امر انجام شده ای قرار گرفته است، در ضمن با توجه به حسن نفرت کرزن نسبت به بلشویکها گزارش را بگونه ای تنظیم کرد که نظر موافق او را از آنچه که روی داده بود جلب کند، بویژه که نوشت نخست وزیر کودتا سیدضیاءالدین خواهد بود، که وابستگی اش به سفارت انگلیس برای کرزن کاملاً روشن بود.

لرد کرزن، نیز آنچنان خام نبود که با رویداد کودتا، از پنهانکاری نماینده اش سر در نیاورد و فریب گزارش او را بخورد، چرا که در درجه نخست، همراهی سید ضیاءالدین با کودتاچیان که با سفارت رابطه ای تنگاتنگ داشته است، برای کرزن غیر قابل پذیرش بود که سفارت با وجود چنین کسی در میان کودتا چیان، از چنان برنامه ای از قبل بی خبر مانده باشد، و این دم خروسی بود که کرزن از زبردای نورمن آشکارا میدید، و یا چگونه نورمن از حرکت قزاق ها از قزوین تا رسیدن به تهران که شش روز به درازا انجامیده بود، با همه عواملی (غیر از سید ضیاء) که در دسترس داشته، نتوانسته است از حرکت و قصد قزاقها آگاه و مراتب راپیش از وقوع بر حسب وظیفه ای که داشته است به وزارت امور خارجه انگلیس گزارش دهد، حال آنکه در زمان گزارش ۱۷ فوریه ۱۹۲۱، دو روزی بود که قزاقها قزوین را بسوی تهران ترک کرده بودند.

در مورد عدم اطلاع قبلی کرزن از قصد قزاقها تا زمان رویداد و حتا در بطلان باور آنان که برپایی کودتا را طبق طرح و نقشه وزارت امور خارجه (یا بهتر بگوییم دولت انگلستان) قلمداد کرده و میکنند، علاوه بر دلایلی که به آنها اشاره شده است، گفتنی است که اگر نورمن برای برپایی کودتا از لرد کرزن دستوری از پیش دریافت کرده بود، لحن و مندرجات گزارش بگونه دیگر بود، آنچنانکه در مورد نصرت الدوله، بین آن دو مبادله شده بود، در تأیید این دیدگاه باز هم اشاراتی خواهم داشت.

لرد کرزن، که از نماینده سیاسی اش در ایران رودست خورده بود و در انتظار چنین رویدادی نبود، طی تلگرام شماره ۹۴ مورخ ۲۸

فوریه ۱۹۲۱ (۷ روز پس از رویداد کودتا) خطاب به نورمن نوشت: «موقعیت تهران آنچنان به سرعت تغییر میکند و عوامل ثبات چنان نامطمئن اند که هنوز نمیتوان قضاوت کرد که آیا رژیم فعلی بیش از اسلاف خود پایدار خواهد ماند یا نه؟ از اینرو در حال حاضر من ترجیح میدهم ناظر وقایع باشم و درباره الغای معاهده [قرارداد ۱۹۱۹] همچنان براصلی که در تلگرام شماره ۸۱ مورخ ۱۶ فوریه ام به آن اشاره کرده ام پافشاری نمایم [پیش از این به این تلگرام اشاره شده است] این نظر حکومت جدید ایران که ابتدا معاهده را ملغی کند و سپس نکات پرسود آنرا بکاربندد، از نظر من سفسطه آمیز است، الغای رسمی معاهده تحت الشعاع این عبارت که هیچ خصومتی نسبت به بریتانیا وجود ندارد، قرار نمیگیرد [به زبانی دیگری یعنی آنرا خصومت آمیز نسبت به انگلستان میدانم] از طرفی الغای رسمی معاهده امر غیر لازمی است، زیرا معاهده هرگز به مجلس تسلیم نشده که مورد پذیرش قرار گیرد یا نگیرد و البته این اتفاق بخاطر بلاتکلیفی حکومت پیشین ایران روی داده است».^{۱۰۶}

به زبان بسیار ساده و روشن یعنی اینکه آن اتفاق (رویداد کودتا) به خاطر شرایط و اوضاع درهم و برهم حکومت پیشین ایران [دوران قاجار] روی داده است نه بر اساس نقشه و خواست دولت انگلستان.

لرد کرزن، گویا از یاد برده بود و یا تجاهل میکرد که طی تلگرام بسیار مهم و فوری ۱۹ ژوئیه ۱۹۲۰ خطاب به نماینده سیاسی اش در تهران نوشته بود: «... قرارداد ۱۹۱۹ با رعایت کلیه تشریفات و مقررات بین المللی توسط نخست وزیر مسنول (وثوق الدوله) که بموجب فرمان رسمی شاه به این سمت منصوب شده بود، نیز بوسیله نماینده تام الاختیار بریتانیا (سلف شما سرپرسی کاکس) امضا شده است و در تمام مدتی که من در لندن به وزیر امور خارجه سابق ایران (نصرت الدوله) فشار میآوردم که اقدامات لازم را برای تسلیم قرارداد به مجلس انجام دهد، هم او، هم من و هم دیگران، همه میدانستیم که اعتبار وصحت قرارداد هیچ ربطی به تصویب شدنش در مجلس ندارد حکومت بریتانیا از همان روزیکه قرارداد امضا شد به منزله سند رسمی تلقی کرد و مقرراتش را به معرض اجرا گذاشت».^{۱۰۷}

میبینیم لرد کرزن، که بموجب این نوشته، قرارداد مزبور را از نظر دولت بریتانیا بخاطر امضای نخست وزیر وقت ایران [دوره قاجار] و سرپرسی کاکس وزیر مختار وقت آن دولت در ایران معتبر و رسمی بحساب میآورد و بمحض امضاء قرارداد نسبت به اعزام مستشاران مالی و نظامی به ایران نیز اقدام کرده بوده است، اینک با رویداد کودتا که بدون نظر و صورت گرفته بود، در مخالفت و شانۀ خالی کردن نسبت

^{۱۰۶} - همان . ۲۱۷ - ۲۱۸

^{۱۰۷} - اسناد محرمانه وزارت خارجه بریتانیا . ۲۵۵

بدرخواست رییس دولت کودتا، به تصویب نرسیدن قرارداد مورد نظر را در مجلس ایران، عامل اصلی سندیت نیافتن قراردادبر می‌شمارد!

لرد کرزن، در تلگرامی دیگر بتاريخ ۳ مارس ۱۹۲۱ [۱۲] اسفند ۱۲۹۹] بشماره ۹۷ با قید خیلی فوری، به نورمن گوشزد میکندکه: «نورمن درمورد الغای معاهده ۱۹۱۹ در تلگرام شماره ۹۴ مورخ ۲۸ فوریه، بیان شده است، اگر حکومت فعلی ایران بر نظر خود [الغای قرارداد ۱۹۱۹] پافشاری کند، باید بداند که قرارداد وام نیز فسخ خواهدشد، و حکومت اعلیحضرت، حکومت فعلی ایران را در مورد قسط اول وام و بهره مربوط که جزء دیون حکومت سابق است، مسئول می‌شناسد، برای این مبلغ ازسوی وزیرمالیه وقت رسیدی به سرپرسی کاکس تسلیم شده است، این مطلب درمورد بهای سلاح هایی که بدرخواست کابینه ایران [دولت سپهدار رشتی] به آن کشور داده شده نیز صادق است، اگر حکومت فعلی معاهده ۱۹۱۹ را بطوریکه جاتبه لغو کند، حکومت اعلیحضرت نیز میتواند بطرزی مشابه تعرفه های گمرکی را تغییر دهد و به رقم مالیات مصوبه در کنوانسیون ۱۹۰۳ برساند.

لرد کرزن، پیش ازاین نیز در تلگرام محرمانه شماره ۱۱۷ مورخ ۲۶ فوریه ۱۹۲۱ [۷ اسفند ۱۲۹۹] به آگاهی وزیرمختار رسانیده بودکه: «شورای نظامی شدیداً با قبول هرگونه مسئولیتی درموردبازسازی نیروهای ایران ازطریق قرض دادن افسران انگلیسی وچه ازطریق انتقال تجهیزات نظامی باآن مخالف است، هرگونه اقدامی ازاین دست، احتمالاً به تعهدات نظامی بیشتری منجرخواهدشدکه ما نه بودجه کافی ونه نفرات لازم را دراختیارداریم، شورای نظامی ترجیح میدهد که چون حمل تجهیزات اضافی به صرفه نیست، آنها را درمحل معدوم کنند، زیرا اگرآنها را بدست ایرانیان [بخوانید دولت کودتا] بسپاریم، ممکن است درنهایت بدست بلشویکها برسد، درهرحال وزارت جنگ هرگز مسئولیتی درمورد حفظ جان یک افسر ندارد... من با این نظرات شورای نظامی موافقم ودراین شرایط [یعنی حال که برخلاف میل وی کودتایی درایران صورت گرفته است] باید قاطعانه به شماخاطرنشان کنم که به اطلاع نخست وزیر [سیدضیاءالدین] برسانید حکومت اعلیحضرت آمادگی لازم برای برآوردن تمنیات نخست وزیر ایران را ندارد». ۱۰۸

نورمن، و بعداً بریچمن [کاردار سفارت انگلیس در تهران] هر دو نظر داده بودند که حدوداً سه هزار [قبضه] تفنگ و بیست مسلسل متعلق به سپاه جنوب به حکومت ایران [حکومت کودتای رضا خان] فروخته شود، ولی کرزن پیشنهاد آنان را رد کرد». ۱۰۹

۱۰۸ - ضمیمه کتاب خاطرات آبرونساید-ترجمه بهروزقزوینی. ۲۲۰- ۲۲۵

۱۰۹ - برآمدن رضاخان و... - ۲۵۸- ۲۵۹

نورمن، در گزارش تلگرافی کاملاً محرمانه بشماره ۱۲۵ مورخ ۲۵ فوریه ۱۹۲۱ [اسفند ۱۲۹۹] به لرد کرزن، نوشت: «... سید [سید ضیاءالدین طباطبایی] بطور محرمانه سیاست خود را به این شرح بامن در میان گذاشت... معاهده ایران و انگلیس باید ملغی اعلام شود، بدون انجام این عمل حکومت جدید نمیتواند کارش را شروع کند، ملغی شدن معاهده بابیانیه ای همراه است، مبنی بر اینکه این امر متضمن هیچ خصومتی نسبت به بریتانیای کبیر نیست و حکومت جدید فوراً شروع به جلب حسن نیت انگلستان خواهد کرد، زیرا این امر برای حیات ایران جنبه اساسی دارد.

اقداماتی برای بکارگرفتن مستشاران نظامی و مالی انگلیسی برمبنای قراردادهای شخصی آغاز خواهد شد، بطوریکه بهیچوجه انجام این امر به وجود قراردادی میان دو کشور ایران و بریتانیا دلالت نکند، زیرا باید تا سرحد امکان توجه کمتری نسبت به فعالیت های این مستشاران جلب شود... هدف این است تا آنجاکه ممکن است نظر قدرتهای دیگر جلب نشود و روسها آنچنان که باید به اینکه دوسازمان عمده در دست انگلیسی ها است، پی نبرند.

یک ارتش پنجهزار تنی در قزوین تشکیل خواهد شد و از سرهنگ هادلستن، خواسته خواهد شد که فرماندهی این قوا را بعهده بگیرد، این قوا جای نیروهای ما را در جبهه بلشویکها خواهد گرفت... سید اصرار دارد که نیروهای انگلیسی باید تا زمانیکه به کمک افسران انگلیسی نیروی جدیدی به سرعت فراهم گردد و جای آنها را بگیرد، در قزوین بمانند... او گفت که به منظور جلوگیری از تحریک و برانگیختن روسیه شوروی، بر حضور عناصر طرفدار حکومت بریتانیا در دولت جدید در حال حاضر سرپوش گذاشته است و در خاتمه گفت اگر حکومت بریتانیا میخواهد موقعیت خود را در اینجا نجات دهد، باید سایه را فدای وجود کند و از پشت پرده بدون هیچگونه تظاهر به نحو مؤثری به ایران کمک کند. او مطمئن است که با درپیش گرفتن این سیاست، حکومت بریتانیا میتواند به همه امتیازاتی که انتظار داشت از طریق یک معاهده غیر عملی به آنها برسد، دست یابد».^{۱۱۰}

مطالبی را که سید ضیاءالدین، محرمانه با نورمن در میان گذاشته بود، بیانگر این نکته میباشد که او بظاهر امر تصویب قرارداد ۱۹۱۹ را بخاطر شرایطی که در فضای سیاسی آن روزها، چه از نظر داخلی و چه از لحاظ خارجی وجود داشته است غیر عملی میدیده است، که بانظر نورمن که آنرا **منفور** خوانده بود هم آهنگ بود، اما بخاطر وابستگی اش به سفارت انگلیس و خوش خدمتی به آن دولت در انجام خواسته لرد کرزن

۱۱۰ - ضمیمه کتاب خاطرات آبرونساید - ترجمه بهروز قزوینی . ۲۱۳ - ۲۱۴

خواسته بود با نهادن کلاه شرعی بر سر قضیه، مفاد قرارداد مورد نظر را به نوعی فریبکارانه به موقع اجرا در آورد.

اما لرد کرزن، بخاطر خوی مستبدانه و خودخواهانه اش، حفظ آبرو و موقعیت سیاسی اش را تنها درگرو تصویب و اجرای قرارداد میدید که درباره مزایای آن برای دولت بریتانیا، بارها در کابینه و مجالس انگلستان داد سخن داده بود، او بجز تصویب قرارداد مزبور از سوی مجلس شورای ملی ویا اجرای آن به هر ترتیب از سوی هر دولتمرد ایرانی، به چیز دیگر نمیاندیشید.

لرد کرزن، طی تلگرام مورخ ۲۰ مارس ۱۹۲۱ [۲۹ اسفند ۱۲۹۹] به نورمن مینویسد: «... رییس الوزرا باید بدانند که ما حسن نیت خود را مکرر به ثبوت رسانیده ایم و اکنون نوبت اوست که حسن نیت خود را به منصفانه ظهور برساند [منظور تصویب قرارداد در مجلس است] در مورد پرداخت ۱۳۱ هزار پوند [رشوه ای که برای تصویب قرارداد به وثوق الدوله و دوتن دیگر پرداخته بودند] و قیمت مهمات تصمیم ما قطعی است و اگر دولت ایران این پول را نپردازد، همانطور که سابقاً گفتم مجبور خواهیم شد نسبت به تعرفه های گمرکی اقدام مقتضی به عمل آوریم، در وضع کنونی، دولت انگلستان نمیتواند به ایران وام بدهد...»^{۱۱۱}

هر بیغرض و منصفی از خواندن تلگرامهایی که بین لرد کرزن و وزیر مختارش نورمن پس از رویداد کودتا صورت گرفته در مییابد که کرزن از اینکه برخلاف خواسته و انتظارش کودتایی بدست نیروی فزاق در ایران بوقوع پیوسته بود، به سختی آزرده و خشمگین شده بوده است، تا جاییکه ناگزیر میشود در برابر این شکست، با اندوهی بسیار، در مجلس لردها به آن اعتراف کند.

تردیدی نیست آنچه راکه سیدضیاءالدین، در پرده (به نوشته نورمن در گزارش ۲۵ فوریه ۱۹۲۱) با نورمن، در میان گذاشته بود تا دولت انگلستان بپیشنهادش موافقت کند، از نظر رضاخان پنهان نموده بود و دیدارهای در پرده سیدبا وزیر مختار با مشی و خوی ضد دخالت بیگانه رضاخان در امور کشور، کمترین همخوانی نداشت و همین امر از موارد مهم بروز اختلاف بین رضاخان و سیدضیاءالدین ویا بهتر بگوییم بهانه ای بود تا پس از یکصد روز صدارت، از کار برکنار و به خارج از کشور تبعید شود.

نکته قابل توجه اینکه نورمن بجز در گزارش مورخ ۲۱ فوریه ۱۹۲۱ [سوم اسفند ۱۲۹۹] به وزارت امور خارجه کشورش، یعنی روزیکه کودتا انجام شده بود تا سقوط سیدضیاءالدین، در هیچیک

^{۱۱۱} - طراح کودتا، نگارش علی شعبانی. ۱۵۶

از گزارشهای خود نامی از رضاخان باهمه قدرت تأثیر گذاری اش در امور کشور نمیبرد، اما پس از برکناری سید بابره گیری از بدترین واژه ها، از رضاخان بدگویی میکرده است، چراکه در ابتدای امرگمان میبرد با مطرح کردن سیدضیاءالدین که برای لرد کرزن چهره ای شناخته شده بود، خواهد توانست نقطه نظرهای خود را از زبان سید به کرزن بقبولاند، ضمناً نشان دهد که کودتاچیان در کنترل اویند و بر اوضاع مسلط است، تا بدین ترتیب نظر او را که تا این زمان از اعمالش در انجام وظایفش ناراضی بوده است، به خود جلب کند، اما نه تنها چنین نشد، بلکه منجر به برکناری وی نه تنها از مقام وزیرمختاری در ایران گردید بلکه از آن پس جایی از برای وی در وزارت امور خارجه و یا بطور کلی در دولت انگلستان نبود!

با یک نظراجمالی نسبت به مخالفت لرد کرزن با پیشنهادات سیدضیاءالدین در مییابیم که اگر کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ طبق طرح و نقشه دولت بریتانیا بود، چگونه بود که بدرخواست نخست وزیر بر سر کار آورده اش، باهمه وابستگی هایش آنگونه پاسخ میداد و نه تنها تمامی کمکهای مالی و مساعده هایی را که به دولتهای پیش از کودتا میپرداخت دریغ کرده بود، سهل است که حتی ترجیح داده بود سلاح هایی را که حمل آنها به هنگام خروج نیروی شمال مقرون بصرفه نبود، در محل معدوم کنند و در اختیار دولت کودتا قرار ندهند، و یا چگونه بوده است که اگر قرارداد ۱۹۱۹ به تصویب میرسید، برای حفظ جان مستشاران نظامی و مالی انگلیسی مشکلی از برای آن دولت در میان نبود، ولی زمانی که دولت کودتا حاضر به استخدام آن مستشاران شد، چوب لای چرخ نخست وزیر کودتا گذاشت؟ و بسیاری دیگر از ایندست پرسش ها که جملگی بیانگر دست اندر کار نبودن دولت انگلستان در برپایی کودتا است.

لرد کرزن، از اینکه میدید تیرش درباره تصویب و به اجرا درآمدن قرارداد ۱۹۱۹ با همه رشوه هایی که به نخست وزیر وقت و دوتن از وزرایش پرداخته، به سنگ خورده است، چنان خشمگین و نا آرام شد که گزارشهای امیدوارکننده نورمن در زمان نخست وزیری سیدضیاءالدین به کرزن، نه تنها موجب اقتناع او نشد، بلکه او را از کار برکنار کرد و پس از سقوط سیدضیاءالدین، طی نطقی در مجلس لردها، به شکست سیاست و برنامه اش در مورد ایران به تلخی اعتراف کرد و گفت: «دولت کودتا بخاطر سیاستی که در پیش گرفته است، صدمه خواهد خورد... بالاخره دولت ایران تصمیم خود را بر رد این قرارداد گرفت و دست مساعدت ما را که در تاریک ترین موقع به سوی آن دراز شده بود، عقب زد، و مسئولیت وقایع آینده و سرنوشت خود را متقبل شد، اگر آقایان معظم سنوال نمایند وضعیتی که بدین طریق ایجاد شده است چگونه میبینیم مجبورم اعتراف کنم که وضع حاضر را با یک نظر ناامیدی و یأس تلقی مینمایم... ولی اجازه میخواهم بنام یک دوست قدیمی ایران

به آنها خاطر نشان نمایم در این سیاستی که در پیش گرفته اند تنها دولت ایران صدمه خواهد خورد... این شرحی که دادم متعلق به کشوری است که دارای تاریخ و گذشته بزرگ میباشد، که ماهمیشه نهایت محبت و دوستی رانسبت به آن داشتیم بطوریکه فداکاری های بیشماری برای این مملکت نموده و از ابتدای جنگ [جهانی نخست] میلیونها خرج نموده ایم ولی حالیه مملکتی است که میخواهد به میل خودسیر نماید و ظاهر ابایک قدم جدی به طرف مقصودیکه من نمیخواهم پیش بینی کنم، ولی میدانم که خیلی آسف آور است، پیش میرود، خیلی مایل بودم میتوانستم اظهارات قشنگتر و درخشنده تری راجع به ایران بنمایم و احصائیه روشن تری از وضعیت بدهم، از کلیه نطق هایی که تا بحال راجع به ایران نموده ام و گمان میکنم عده آنها زیاد باشد، نطق امروز من بیش از همه قرین حسرت و افسوس بوده است».^{۱۱۲}

کرزن، درسخرانی شرمسارانه اش که در مجلس لردها ایراد کرد، مدعی شد که بخاطر موقعیت تاریک ایران و از راه دوستی و محبت، قصد خدمت به ایران رداشته است و... آیا پذیرفتنی است که در راه دوستی و خدمت به ایران ۱۳۱ هزار پوند (در آن زمان معادل ۴۰۰ هزار تومان) به نخست وزیر وقت و دوتن از وزیران کابینه اش و مبلغ ۱۵ هزار تومان در هر ماه به شاه قاجار [احمد شاه] رشوه بپردازند و آنگاه مدعی شوند که قصد خدمت به ایران رداشته اند؟! که خود در تلگرام مورخ ۲۰ مارس ۱۹۲۱ به عنوان مأمور سیاسی اش در ایران که پیش از این به آن اشاره شده، اعتراف کرده است.

آیا باتوجه به سخنان پراه و حسرت لرد کرزن در مجلس لردها و برکناری نورمن بخاطر وقوع کودتا در ایران و عدم توفیق او در انجام خواسته هایش، میتوان پذیرفت که رضاخان میرپنج باتمهداتی که دولت بریتانیا بکار برده بر سرکار آمده بود و عامل سر سپرده آن دولت بوده است، در این صورت آیا وزیر امور خارجه امپراتوری بریتانیای کبیر به چنان توضیح شرمسارانه و مایوسانه و اعتراف به شکست سیاسی اش در مجلس لردها مبادرت میکرد و سپس کمکهای مالی انگلستان که تا پیش از رویداد کودتا ماهانه به دولتهای بر سرکار پرداخت میشده است، به دستور او قطع میشد، و مدعی طلبکاری آنها با تهدید میکردید؟

ژنرال سرپرسی سایکس در اینباره مینویسد: «... نشانه های شومی هم ظاهر شده و به نسبتی که ماه ها میگذشت احساسات علیه قرارداد افزوده میشد، سپهدار کار را بجایی رساند که تاریخ ۲۰ فوریه ۱۹۲۱ را برای افتتاح مجلس تعیین نمود، فردای آنروز رضاخان حکومت را بدست گرفته و اعضای کابینه سپهدار را توقیف کرد، در ۲۶

۱۱۲ - همان . ۱۶۱ تا ۱۶۴ [انگلیسی ها به خیزش میهندوستانه رضا شاه «کودتا» گفته اند و گرنه خیزش رضا شاه کودتا نبود. نه قانون تغییر کرد، نه روش مشروطه تغییر کرد و نه خونریزی شد. ح-ک]

فوریه درست در همان روزیکه قرارداد ایران و روس درمسکو به امضاء رسید، کابینه جدید، الغاء قرارداد را اعلام داشت، هیچ چیز در این موقع که بیش از این قابل ملاحظه باشد وجود نداشت، مجلس از این تصمیم کابینه پشتیبانی کرده و در تمام مدت جلسه به انگلستان ابراز خوشونت و خصومت بعمل آمد؛ لرد کرزن واضع قرارداد به شدت شکست خود را حس کرد و بقول نویسنده شرح زندگانی او [رونالد شی نویسنده کتاب زندگی لرد کرزن] برآرزوهای تباہ شده خویشتن نماز و حشت غم انگیزی بجا آورد.^{۱۱۳}

ژنرال نامبرده که سالیان درازی در ایران میزیسته و ازسوی دولت بریتانیا عهده دار مشاغلی از جمله فرمادهی نیروی نظامی اس-پی-آر در جنوب بوده و کتابی در دو جلد زیر نام «تاریخ ایران» نوشته است، در رابطه با کودتا، تأیید میکند که هیچ چیز قابل ملاحظه تر از این شکست برای دولت بریتانیا نبوده است.

اگر هم میهنان ناآگاه ماز اینهمه اسناد و مدارک آگاهی میداشتند و یاد داشته باشند، یقیناً به دام فریب و سفسطه مخالفان رضا شاه، نمیافتادند و نمیافتند و دوشاب را دوغ نمیپنداشتند و نخواهند پنداشت و تاریخ ایران را اینهمه آشفته نساخته و نمیساختند.

نورمن، پس از برکنار شدن سیدضیاءالدین، در تاریخ ۳۱ می ۱۹۲۱ [۱۰ خرداد ۱۳۰۰] طی نامه ای باقید محرمانه و فوری به شهاب الدوله رییس تشریفات دربار احمدشاه به این شرح مینویسد: «... در هر صورت برای من وظیفه صعب و مشکلی درپیش است، که بیم و وحشتی را که از سقوط کابینه سید ضیاءالدین در محافل اقتصادی و مالی لندن که بدرستی و صحت عمل آن دولت [دولت سید ضیاءالدین] در امر مالیّه اعتماد کامل داشتند، بوجود آمده، تسکین بدهم و آنها را متقاعد کنم که وامی به دولت آینده بدهند...»^{۱۱۴}

نامه نورمن خطاب به شهاب الدوله نشان میدهد که او از برکناری سید که غیرمترقبه و بدور از انتظارش بوده است از عقیم ماندن هدفی که باهمراه کردن سید به کودتاجیان درسر میپروراندید، سخت برآشفته شده و بر عاقبت کار خود اندیشناک بوده است.

تلگرافی مورخ ۲۵ می ۱۹۲۱ به عنوان لرد کرزن، از رضاخان به بدگویی پرداخت و او را دهاتی جاهل ولی زبل خواند و افزود اگرچه صادقانه ضد بلشویک است، اما سوءظن دردل من بر میانگیزد...

^{۱۱۳} - تاریخ ایران، دفتر ۲ - ۸۳۳

^{۱۱۴} - طراح کودتا، ۱۶۰ - ۱۵۹

رضاخان بدون رودربایستی به او [به سیدضیاءالدین] گفت استعفا بده و برو.^{۱۱۰}

علی شعبانی، روزنامه نگار مینویسد: «پس از شکست قطعی قرارداد ۱۹۱۹ لرد کرزن لابد برای حفظ موقعیت خود، نورمن راکه از ابتدای میانه خوشی با او نداشت، پیشمرگ سیاسی خود قرارداد و به این ترتیب توانست چند صباح دیگر در رأس وزارت خارجه دوام بیاورد، بنا به نوشته شهاب الدوله: "چندی نگذشت که انگلیسی ها مستر نورمن را احضار و شارژدافری را معرفی کردند که ناظر جریان امور بوده باشد، گفته شد وزارت خارجه انگلیس از نحوه کار نورمن ناراضی بود، چه دیگر نام و نشانی از مشارالیه پدیدار نگشت».^{۱۱۱}

آیا با اینهمه نشانه ها و اسناد میتوان بر این باور بود که برپایی کودتا بر اساس طرح و نقشه دولت بریتانیا بوده است؟ اگر برای برپایی کودتا دستورالعملی از سوی دولت انگلستان به وزیرمختارش داده شده بود، حال که کودتا به بهترین وجه به وقوع پیوسته بود، نه تنها میبایست از وزیرمختار وقت بخاطر انجام دستور مافوق تقدیر میشد، بلکه طبق روال معمول و مرسوم، اینکه مأمور سیاسی اش توانسته بود خواسته دولت متبوعش را بخوبی انجام دهد، به لقب (SIR) مباحی و نشان افتخار خوش خدمتی به وی اعطا میگردد و به مقام والاتری ارتقاء مییافت، همانگونه که سلفش "سرپرسی کاکس" تنها با بستن قرارداد نیم بند با وثوق الدوله، با دریافت لقب (SIR) به مقام کمیسر عالی بریتانیا در عراق منصوب شده بود و بسیاری از نمایندگان سیاسی دیگر آن دولت، اما چنین پاداشی نه تنها به نورمن داده نشد بلکه درحالیکه هنوز بیش از یکسال از مدت خدمت اش در ایران نگذشته بود، از مقامش با تحقیر برکنار شد و لرد کرزن به حدی از وی درخشم بود که حاضر نشد او را پس از بازگشت از ایران به حضور بپذیرد.

تلخکامی نورمن، را از نامه ای که به جانشین خود سرپرسی لورین، نوشته است میتوان بخوبی دریافت، که بخشی از آن را برای دیر پاوران درج میکنیم، او چنین نوشت: «... بدرستی نمیدانم که بمناسبت مأموریت تان به شماتبریک بگویم یا تسلیم، از سویی این مأموریت یک پاداش واقعی برای لیاقت چشمگیرتان است (اجازه میخوام اضافه کنم که شما کاملاً شایسته این پاداش هستید) از آنجاییکه وزیر امور خارجه آشکارا شمارادوست دارد و مورد اطمینان او هستید، مانند من اوقات ناگواری نخواهید داشت، چراکه امکان بیشتری وجود دارد که وی اندرز شمارا بپذیرد... او حتی به حرف من گوش نداد، فزون بر این، او نمیتواند

^{۱۱۰} - برآمدن رضاخان و... - ۲۴۰

^{۱۱۱} - طراح کودتا - ۱۶۴

شماراتّم کندکه سیاست وی را به شکست کشانیده اید زیرا تاجاییکه من میبینم، دیگر کسی وجود ندارد تا او را درهم بشکنند...»^{۱۱۷}



لرد کرزن - فاتح هندوستان

همین عبارت اخیر نورمن به روشنی بیانگر این نکته میباشد که اونه تنه‌برای برپایی کودتادر ایران، دستورالعملی ازسوی وزارتخانه متبوعش دریافت نکرده بود، بلکه آنچه راکه درواپسین لحظات (۶ روز مانده به کودتا) از آبیرونساید درباره قصد و هدف رضاخان شنیده بود بگفته سردنیس رایت برای اذیت کردن و بنوشته خودش برای درهم شکستن لرد کرزن، به عمد ازوی پنهان نگاهداشته بوده است، تاخود را مبتکر کاری نشان دهد

که برای تأمین منافع کشورش، بهتر و روشن تر از لرد کرزن به اوضاع و شرایط ایران اشراف داشته است، که همین امر نیز سبب برانگیخته شدن خشم کرزن و برکناری وی شده بود.

پس از فراخواندن نورمن از ایران بریچمن، که بعنوان کاردار موقت به تهران اعزام شده و تا ورود «لورین» وزیر مختار جدید، برسرکار بود، در دفتر خاطراتش نوشت: «وضعیت در ایران نامعلوم است، به نظر میرسد که ما نمیدانیم از ایران چه می‌خواهیم.»^{۱۱۸}

نیکلسون، نویسنده کتاب «در مرحله آخر زندگی سیاسی لرد کرزن در سالهای ۱۹۱۹ - ۱۹۲۵» از نورمن به عنوان یک دیپلمات باهوش و دارای بصیرت یاد میکند که بگونه ظالمانه سپریلای کرزن در شکست قرارداد ۱۹۱۹ انگلیس و ایران شد.»^{۱۱۹}

کرزن، زمانیکه در بیمارستان بستری بود، طی نامه ای طولانی به تاریخ ۳۰ ماه می ۱۹۲۲ به لورین نوشت: «در هاک وُود (hackwood) در بستر بیماری افتاده‌ام... ایران چه دنیای آشفته ای است، انگلستان تنها کشوری است که بگونه بی‌غرضانه ای [!] به ایران علاقمند میباشد، ما در مدت ده سال اخیر میلیونها لیره در ایران خرج کرده ایم، یا آنرا به هدر داده ایم،.. در اینجا شما وزیر خارجه ای دارید که در گذران ۳۵ سال درمقایسه باکسانیکه روزها وساعتهای زیادی را صرف هدف تمامیت و آزادی ایرانیان کرده اند، سالهای زیادی را

^{۱۱۷} - خاطرات سیاسی سرپرسی لورین، ترجمه محمدرفیعی مهرآبادی . ۲۷ - همین اختلاف نظر ها بین مقام های وزارت خارجه انگلستان نشانه عدم دخالت انگلستان در کودتای رضا خان میباشد.

^{۱۱۸} - همان . ۱۸

^{۱۱۹} - همان . ۱۸ - لرد کرزن در سال ۱۹۲۵ در گذشته است. او در دوران جورج پنجم وزیر خارجه بوده

صرف این کار کرده است، نتیجه همه این تلاشها چه بوده است؟ سقوط کامل حیثیت و نفوذ بریتانیا [یعنی با رویداد کودتا]... غالباً خواسته ام بدانم که آیا سرپرسی کاکس.. وثوق الدوله و خانواده فرمانفرما در هنگام مذاکره درباره قرارداد ۱۹۱۹ ما را فریب داده اند یاخیر؟ کاکس همواره بالحن قاطعی میگوید که چنانچه در ایران باقی میماند، هیچیک از این نتایج ناگوار [به زبان روشن تریعنی کودتا] پدید نمیآید، اما من اورابه بین النهرین فرستادم، اقدامی که از سر خودپسندی صورت نگرفت، لکن بنا بر نظریه بالا، یک انتحار سیاسی بود... سپس نوبت به دوران وزیرمختاری نورمن رسید که به سختی میتوانم با متانت درباره او سخن بگویم، و به نظر اینگونه میرسد که او ستون های یک بنای نه چندان محکم را بایک شتاب تھی از پشیمانی و بگونه خستگی ناپذیری که بطور یقین در تاریخ دیپلماسی بی نظیر است تکان داد و به صدا درآورد... اوضاع باور نکردنی و نابسامانی که شما باید در این شرایط، چیز تازه ای بسازید... من به هیچوجه اهمیت نمیدهم که سرشان به سنگ بخورد، چرا که حقتشان است، هرگز چسپا لوسی ایرانیان را نکند و نگذارید بفهمند که مابه شدت نگران هستیم [یعنی از رهگذر کودتا]». ۱۲۰

میبینیم که کرزن، در این جمع بندی درباره اعمال خود وزیرمختارش، شکست سیاسی خود را در رابطه با رویداد کودتا، تا حد انتحار سیاسی، با آه و حسرت پذیرا میشود، که خود به روشنی بیانگر عدم دخالت دولت انگلستان در برپایی کودتا بدست رضاخان میباشد.

علی شعبانی، مینویسد: «شهاب الدوله (شمس ملک آرا) که ریاست تشریفات دربار احمد شاه را بر عهده داشت و به همین سبب میشود گفت که در متن قضایا بوده است، در دفتر خاطراتش نوشته است: "چندی نگذشت که بین رییس دولت [سید ضیاءالدین] و فرمانده قوا که پس از کودتا از طرف شاه به لقب "سردار سپهی" مُلقب شده بود، کم و بیش اختلاف نظرهایی بروز کرد و در نظر ارباب بصیرت تاحدی آشکار گردید که این دو قهرمان صحنه در امتداد دو خط موازی سیر مینمایند که هرچه پیش روند از نظر موافقت سیاسی بیکدیگر تلاقی نخواهند کرد، هدفهای آن دو کاملاً متضاد و افکارشان متقاطع مینموند، توضیح آنکه سید ضیاءالدین بنا بر تمایلات سیاسی دیرین و بر طبق تعهدیکه بر عهده داشت، نفوذ و دخالت بیگانگان خاصه انگلیس را برای پیشرفت کارها و اصلاح اداره کشور لازم میشمرد و در این خط سیر میکرد، در صورتیکه سردار سپه بنا بر عادت دیرین، نفرتی بسزا نسبت به اجانب داشت و از ساعت اول ورود نقش مهمی برای کوتاه کردن دست خارجی ها از کارهای کشور بازی میکرد.

انگلیسی‌ها در قبال قرارداد وثوق الدوله، امید و انتظار داشتند که مقاصد عمده آنها یعنی در دست داشتن نیروی نظامی و مالیّه مملکت بوسیله دولت جدید جامعه عمل بپوشد و چنین بنظر می‌آمد که قبل از بالا رفتن پرده، عمال سیاست آنها تحصیل اطمینان کرده و به دولت متبوع خود نوید کامیابی فرستاده بودند، بهمین لحاظ بود که رییس الوزراء [سید ضیاءالدین] در شب مهمانی وزارت خارجه، نظرات و نقشه‌های آینده دولت را مطابق دلخواه آنان [انگلستان] اعلام نمود.

اما سردار سپه از ساعتی که قدم به صحنه گذارد و نیرو راتحت فرمان خودصف آرایی کرد، عزم جزم نمود که افسران انگلیسی را به سرپرستی نظام نپذیرد و برای اجرای این نیت به افسران زیر دست تلقین و تزریق میکرد که زیر بار سلطه اجانب خاصه انگلیسی‌ها به هیچ عنوان نروید و از ننگ تبعیت بیگانگان برهید». ۱۲۱

نورمن، در تلگرام شماره ۱۶۸ مورخ ۱۷ مارس ۱۹۲۱ [۲۶] اسفند ۱۲۹۹] با قید خیلی فوری به کرزن گزارش داده بود که: «نخست وزیر [سید ضیاءالدین] از من می‌خواهد باطلاع آنجناب برسنام که واقعا در عرض یکماه میتواند کارش را شروع کند، او امیدوار است که بتواند ایران و منافع بریتانیا در آن کشور رانجات دهد، اما به منظور دستیابی به این اهداف او باید از کمک افسران و مستشاران انگلیسی برخوردار باشد... او یکبار وابستگی کامل حکومت ایران به حکومت اعلیحضرت را مورد تأکید قرار میدهد و بر لزوم نزدیکترین همکاری‌ها بین دو حکومت اصرار می‌ورزد». ۱۲۲

در کدام اسناد و مکاتبات سری و غیرسری نمایندگان سیاسی بریتانیا و وزارت امور خارجه آن کشور چنین گزارشی را که نشان از سرسپردگی و وابستگی دارد، میتوان درباره رضاشاه نیز پیدا کرد؟ که اگر میبود با کینه ای که دولت بریتانیا از رضا شاه داشت و موجد اصلی بسیاری از شایعات بر علیه او گردید، در زمان پادشاهی او منتشر میکرد و یا در یکی از اسناد انتشار یافته طی این سالها برملا میشد.

براستی قلبی سیاه و پراز کینه و غرض سیاسی و یا ناآگاهی صرف می‌خواهد که با اینهمه اسناد و مدارک و شواهد، همچنان بردست نشاندگی و سرسپردگی رضاشاه به دولت بریتانیا پای فشرد.

لرد کرزن، در پاسخ به گزارش نورمن طی تلگرام شماره ۱۲۵ مورخ ۲۰ مارس ۱۹۲۱ از جمله نوشت: «... در هر حال برای من غیرممکن است که تظاهر کنم حکومت اعلیحضرت از تأثیر این رویداد

۱۲۱ - طراح کودتا. ۱۶۲

۱۲۲ - ضمیمه کتاب خاطرات آبرونساید-ترجمه بهروز قزوینی. ۲۳۰

[کودتا] برکنار مانده است، یالینکه میتواند ازنتایج آن خوشحال
باشد...». ۱۲۳

آیا ستاد ارتش انگلستان در برپایی کودتا دست داشته است؟

همچنین دیدیم که پس از رویداد کودتا و برخورد تند و خشم آلود لرد کرزن نسبت به نورمن، و مکاتباتیکه بین نورمن و کرزن و لورین و همچنین سخنرانی شرمسارانه کرزن که در مجلس اعیان صورت گرفته بود، دولت بریتانیا نه تنها خود در برپایی کودتا بطور قطع و یقین کمترین نقشی نداشته است، بلکه از طریق ستاد ارتش و یا آبرونساید نیز عامل این کار نبوده است، که اگر بوده، کرزن بارویداد کودتا آنهمه آه و ناله و اعتراف به شکست خود در مجلس لردها براه نمایانداخت و حیثیت سیاسی اش را تا حد انتحار سیاسی خدشه دار نمودید، سهل است که او از آبرونساید و کارهایش در ایران دل خوشی نداشت و گاه او را محل کارهایش در ایران میپنداشته است، و نه تنها از او بلکه از رییس ستاد کل ارتش بریتانیا «فیلد مارشال سرهنری هیوز بارونت ویلسون» نیز بخاطر دستور عقب نشینی نیروهای نظامی آن کشور از سرزمین قفقاز و ایران دلگیر بود و انتقاد میکرده است، و در ادامه نامه ای که به سرپرسی لورین وزیر مختار جدید آن دولت در ایران نوشته بود که پیش از این به بخشی از آن نامه اشاره شده است، افزوده است: «هیچ سیاستی نمیتوانست در برابر ضربه چنین عقب نشینی مداومی ایستادگی کند، بارها به کابینه گفته ام که شما ثمره یک سده فعالیت را نابود میکنید، اما چنین پاسخ دادند مجلس عوام باماندن نیروها [در ایران] موافق نیست، در حالیکه سی - ای - جی - اس [ستاد ارتش بریتانیا] فراتر رفت و گفت: "هرچه زودتر از این نقاط خارج شویم بهتر است [از مصادیق بارز اختلاف نظر ستاد ارتش با نظر وزیر امور خارجه، لااقل در مورد ایران]... چنین است اوضاع باور نکردنی و نا بسامانی که شما باید از آن در این شرایط چیز تازه ای بسازید...»^{۱۲۴}

مندرجات همین نامه پرسوز و گداز کرزن به لورین همچنین نشان میدهد که کابینه انگلستان نیز در پاره ای از امور با کرزن همسو و همفکر نبوده و برخلاف خواسته وی در خروج هرچه زودتر نیروی نظامی اش از ایران اصرار میورزیده است و غرض وی از نابود شدن ثمره یک سده فعالیت چیزی به جز به ثمر رسیدن قرارداد ۱۹۱۹ با کودتایی که قرار بود توسط نصرت الدوله انجام شود، نبود.

ستاد ارتش بریتانیا نیز جز در اندیشه خروج نیروهایش از ایران و رفع تنگناهایش به دلیل پایان یافتن جنگ جهانی نخست و اولتیماتوم شوروی و تهدید بلشویکهای مستقر در گیلان و عوامل آنان

^{۱۲۴} - خاطرات سیاسی سرپرسی لورین (ترجمه محمد رفیعی مهرآبادی). ۳۶ - ۳۷

در دیگر شهرهای ایران بویژه در تهران و هزینه هنگفت نگهداری نیروها در ایران که بالغ بر سی میلیون پوند در سال می‌شده است و فشار و انتقاد مجلس عوام انگلستان و چند دولت خارجی نبود، و از اینرو کاری به امور سیاسی در ایران نداشت. یادداشت‌های آبرونساید و اسناد سری منتشر شده نیز به چنین مطلبی اشاره نمی‌کند، سهل است که ژنرال هالدین سرفرماندهی ارتش بریتانیا در خاورمیانه، با گردآوری و اسکان قزاق‌های شکست خورده در جبهه شمال و عازم تهران مخالف بود که پیش از این به آن اشاره شده است.^{۱۲۵}

اسناد و شواهد بسیاری که تنها به بخش اندکی از آنها در این سلسله نوشته تحلیلی اشاره شده و می‌شود، جملگی روشنگر این نکته می‌باشند که طراح کودتا کسی بجز رضاخان نبود که از چندسال پیش در آرزوی برپایی آن و در انتظار فرصت و موقعیتی مناسب بود تا آنچه را که در سر داشت، از قوه به فعل درآورد.

با توجه به اینکه آبرونساید در دفتر یادداشتش، با صراحت به رُک‌گویی و شجاعت و میهن‌دوستی رضاخان اشاره می‌کند و او را با داشتن چنین صفاتی می‌ستاید، از اینرو رضاخان جز ابراز بیزاری از دخالت بیگانگان در امور ایران و میهن‌دوستی و قصد انجام کودتا بر علیه رجال فاسد و ناکارآمد، چه مطالبی دیگر را با آبرونساید در میان گذارد که از نظر ژنرال نامبرده به چنین صفتی خوانده شد، تا جاییکه به خاطر بیزاری او از دخالت بیگانگان در امور کشورش، از او قول می‌گیرد که بهنگام خروج نیروهایش از خاک ایران، خیال حمله به آن نیرو را، از سرش دور کند؟ پاسخ به این پرسش بسیار ساده است: هیچ سخن دیگر.

مطالب کتاب خاطرات آبرونساید ضمناً نشان می‌دهد که او با قصد رضاخان برای برپایی کودتا به محض رهاشدن از کنترل نیروی نظامی بریتانیا مخالف نبوده است، چرا که می‌اندیشید یک دولت مرکزی مقتدر در ایران که توان و شایستگی آنرا در رضاخان میدید، می‌تواند برای دولت انگلستان نیز از بابت عدم گسترش و نفوذ کمونیزم در ایران که مآلاً خطری برای منابع نفتی آن دولت در ایران و هندوستان و حتا بین‌النهرین می‌بود، مفید بوده باشد که چه بسا رویدادی تأمین‌کننده منافع کسی یا کشوری، هم‌زمان و بگونه‌ای اتفاقی تأمین‌کننده منافع کسی دیگر و یا کشوری دیگر نیز شده است و این چنین رویدادی دلیلی بر ساخت و پاخت و قرارومداری از پیش بسته شده نخواهد بود.

نکته قابل توجه این‌که اگر به آبرونساید چنین مأموریتی محول شده بود و طرح مزبور باید انجام می‌شد، برای اطمینان از وقوع آن، آیا

از نظر ستاد ارتش بریتانیا به مصلحت و تدبیر نبود که آبرونساید تازمان پیروزی کودتاچیان لااقل به منظور دلگرمی و قوت قلب رضاخان، در ایران میبودتا اگر قرار بود که او بنا به دستور آبرونساید برای کودتا قیام کند، در غیبت او احساس خلاء و از دست دادن پشتیبان نکند و احتمالاً در نیمه راه تسلیم نمایندگان دولت نشود و یا...؟

به گوشه ای دیگر از عدم همکاری ستاد ارتش بریتانیا با لرد کرزن و همچنین اختلاف نظر نامبرده بامأمور سیاسی اش نورمن، میپردازم تا با آگاهی بیشتر از سردرگمی وزارت امور خارجه بریتانیادر رابطه با مسایل ایران در آن روز گاران، به نتایج بیشتر و درستی برسیم.

لرد کرزن، طی تلگرام ۲۹ اکتبر ۱۹۲۰ خطاب به نورمن نوشت: «برای من دشوار است درباره اوضاع و احوال ایران نظری داشته باشم یا ابراز عقیده ای بکنم، چه سیاست مابکلی واژگونه شده است، و بار دیگر بدون کوچکترین هشدار در مقابل عمل انجام شده قرار گرفته ایم، تا هفته پیش از حرفهای شما چنین میفهمیدم که موفقیت سیاست بریتانیا در ایران منوط است به نخست وزیری مشیرالدوله، و فراخوانی مجلس توسط او، تعلیق قرارداد انگلیس و ایران بطور موقت و تحمل و حمایت استاروسلسکی و... از هنگام ورود مشارالیه [ژنرال آبرونساید] ظاهراً وضعی پیش آمده که هیچ دستوری از ناحیه مانمیتواند فایده ای در مهار اوضاع داشته باشد... بی تردید واقف خواهید بود که ژنرال آبرونساید و خود شما مسئولیت بزرگی به گردن گرفته اید...».^{۱۲۶}

مطالب تلگرام لرد کرزن به نورمن به روشنی بیانگر این نکته است که نامبرده نه تنها از اعمال نورمن ناراضی بوده که برخلاف نظر و خواسته اش رفتار کرده است، بلکه وجود ژنرال آبرونساید را نیز مَحَلّ اعمال نظرهایش در ایران میدیده است و از اینرو بگونه ای تلویحی، نورمن را از همکاری و تبادل نظر با آبرونساید بر حذر میدارد و گوشزد میکند که متوجه مسئولیت هر رخدادی برخلاف نظر و خواسته او باشد.

نورمن، مانند گذشته ریشخند کرزن را بی جواب نگذاشت و مُنکر واژگونی [مشیرالدوله نخست وزیر] شد و گفت، تغییر دولت نتیجه طبیعی رویدادهای اجتناب ناپذیر بود، در هر صورت به نظر او آمده بود که کرزن به چشم رضایت به این امر، به کنار رفتن نخست وزیری که اغلب مورد بی اعتمادی وی بود خواهد نگرست، از این مهمتر، نُرمن البته از شنیدن اینکه تحت تأثیر و تحریک آبرونساید اقدام کرده ناراحت شد و نوشت: "... تصادف همزمانی ورود او [آبرونساید] با اخراج افسران روسی نباید موجب این تصوّر شود که او به تنهایی مسئول این کار بوده

است، هرچندکه او در تمامی جریان بالیافت و صمیمیت بامن همکاری کرده است و میکند، بدیهی است که من کاملاً آماده ام مسئولیت هراقدامی راکه به عمل آورده ام برعهده بگیرم، و چنانچه ناموفق ماند، عواقب امر را تا آنجا که به من مربوط است بپذیرم، و ژنرال آبرونساید را آزاد میگذارم که خود عملکردش رابه وزارت جنگ گزارش کند».^{۱۲۷}

درباره اختلاف نظرهای ستاد ارتش انگلستان باوزارت امورخارجه آن دولت در پیوند با مسایل ایران، به چندسند دیگر اشاره میکنیم:

لرد هاردینگ، معاون وزارت امورخارجه بریتانیا درحاشیه گزارش ۱۸ ژوئیه ۱۹۲۰ [۲۷ تیر ۱۲۹۹] نورمن نوشت: «امیدوارم وزارت جنگ درتصمیمات سابق خود تجدید نظرکند، اماوزیر جنگ ورییس ستادارتش انگلیس درگذشته آنقدر کوتاه بینی ازخودنشان داده اند که دراین مورد هم گمان نمیکنم با نظر وابسته نظامی مان درتهران [وابسته به سفارت انگلیس] موافقت کنند، اگر درموقعش دوراندیشی بخرج داده ودریای خزر وخط دفاعی باطوم - بادکوبه را از دست نداده بودیم، هیچیک از این عواقبی که اکنون گرفتارش هستیم بوقوع نمیپیوست».^{۱۲۸}

لرد کرزن، درحاشیه همان گزارش چنین نوشت: «تابحال مُسلماً باید تشخیص داده باشیم که وزارت جنگ مابقدر سرسوزنی اهمیت برای ایران قائل نیست [تا چه رسد به برپایی کودتا]، البته باید تصدیق کرد که عقب نشینی قوای بریتانیا از انزلی و رشت خطی احمقانه بود، اما رسم معمول وزارت جنگ این است که پس ازارتکاب اینگونه خط ها، هرگز ازتصمیم غلطی که گرفته اظهار ندامت نمیکنند که هیچ، روی آن پافشاری هم میکنند! در این مورد هم نه تنها به نظر وابسته نظامی بریتانیا درتهران که پیشروی بسوی رشت را توصیه میکند، گوش نخواهد داد، بلکه احتمالاً تصمیم خواهد گرفت باقیمانده قوای مارا هم ازقزوین بیرون ببرد.

لرد کرزن، در نامه سی ام ماه می ۱۹۲۲ به عنوان لورین بهنگام بستری بودن در بیمارستان «هاک وود» از جمله نوشته است: «... آنگاه نوبت به عقیده کابینه انگلستان درداخل کشوروخصوصاً کابینه نخست وزیر کنونی [للوید جرج]، چرچیل [لرد اول دریاداری] و سر ویلسون [رئیس کل ستاد ارتش انگلستان] رسید که به سختی ازاهمیت نیروهای انگلیسی آگاه بودند و با پافشاری (و در میان تمجید های وزیر خزانه داری) برای خارج کردن این نیروها (الف) از قفقاز (ب) از تبریز (ج) از خراسان (د) از رشت (ه) از قزوین ... اگر چه

۱۲۷ - همان . ۱۴۵

۱۲۸ - اسنادمحرمانه وزارت خارجه انگلستان . ۲۵۳

بگونه ای استوار مخالفت نکرده بودم، از جنوب و شرق ایران اقدام میکردند- تاهیج چیز به جز چند نظامی مورد نیاز در بوشهر باقی نمی ماند.»

در گزارش تلگرافی مورخ ۱۸ ژوئیه ۱۹۲۰ نورمن به عنوان لرد کرزن با قید بسیار مهم و فوری آمده بود که: «... جناب لرد... عطف به تلگراف شماره ۳۷۷ عالیجناب، لطفاً تلگراف وابسته نظامی ما را که تحت مشخصات ژ/۴۶ مورخ ۱۸ ژوئیه ۱۹۲۰ به وزارت جنگ مخابره شده است و من بطور کلی با آن موافق ملاحظه فرمایید، ترتیب اثر دادن به مفاد این تلگراف کمک بزرگی به توفیق سیاست ما در ایران خواهد کرد و بادر نظر گرفتن قول و قرارهایی که در تلگراف شماره ۵۵ عالیجناب... به آنها اشاره شده است، خطرناشی از بکار بستن توصیه های مندرج در تلگراف وابسته نظامی چندان زیاده نخواهد بود، مخصوصاً اگر حکومت بریتانیا وسایلی در اختیار داشته باشد... که شوری هارا مجبور به حفظ قول شان سازد، چونکه در غیاب بالشویکهای روسی، دشمنانی که سربازان انگلیسی با آنها روبرو میشوند مژستی چریکهای ناچیز هستند که شکست دادن شان هیچ کاری ندارد... رونوشت این تلگراف به هندوستان و ستاد فرماندهی قوای بریتانیا، در بغداد و به قزوین (ستاد نورپرفورث) هم ارسال شد.»^{۱۲۹}

روز بعد از دریافت تلگراف بالا، نامه ای از وزارت جنگ بریتانیا به وزارت امور خارجه آن کشور رسید باین مضمون: «در پاسخ تلگرافی که از فرمانده کل قوای بریتانیا در عراق دریافت شده است، دایر بر اینکه بهتر است اختیارات کافی به فرمانده نورپرفورث داده شود تا رأساً طبق مقتضیات محلی عمل کند و در صورت آغاز جنگ میان قوای نظامی ایران و بالشویکهای گیلان (در محور قزوین رشت) به کمک قزاقها بشتابد، وزارت جنگ این پیشنهاد را بطور قطع رد کرده و حاضر نیست چنین اختیاری را به فرمانده مزبور بدهد.»^{۱۳۰}

از نامه وزارت جنگ انگلستان به وزارت امور خارجه آن کشور، آنجا که در مخالفت با اختیارات فرمانده نیروی نظامی اش در ایران (ژنرال آیرونساید) جهت آزادی عمل او طبق مقتضیات محلی بطور صریح و قاطع مینویسد: «... وزارت جنگ این پیشنهاد را رد کرده و حاضر نیست چنین اختیاری را به فرمانده مزبور بدهد»، به روشنی بیانگر عدم دخالت ستاد ارتش انگلستان در برپایی کودتا از طریق فرمانده نیروی نظامی اش در ایران بوده است.

نورمن، در گزارش تلگرافی مورخ ۲۶ اکتبر ۱۹۲۰ [۴ آبان ۱۲۹۹] با قید بسیار مهم و فوری به لرد کرزن، ضمن شرح شکست و عقب نشینی قزاقها بسوی قزوین مینویسد: «در حال حاضر میان منجیل

۱۲۹ - همان. ۲۵۳ - ۲۵۴

۱۳۰ - همان. ۲۵۴

وقزوین هستند و به این ترتیب هم از جلو و هم از قفقاز در حلقه محاصره سربازان انگلیسی قرار دارند، از همه اینها گذشته، فرمانده جدید نورپرفورث (ژنرال آبرونساید) امنیت و حفاظت پایتخت را مطلقاً تضمین کرده است...

وزارت جنگ بریتانیا پس از آگاهی از گزارش نورمن از طریق فرماندهی کل در بغداد، طی تلگرام شماره ۸۶۷۴۵ مورخ ۲۹ اکتبر ۱۹۲۰ خطاب به فرمانده کل مزبور که متن خلاصه شده آن در ۸ نوامبر ۱۹۲۰ به وزارت خارجه بریتانیا رسید، مینویسد: «... شورای عالی ارتش بر این عقیده است که ژنرال آبرونساید این قولی که به مسترنورمن داده ممکن است ناخودآگاه امید کاذبی ایجاد کرده باشد، شورای عالی ارتش به هیچوجه حاضر نیست این تضمینی را که فرمانده نورپرفورث به وزیر مختار بریتانیا در تهران داده است، تأیید کند... منتهای دقت و احتیاط باید به عمل آید که در آتیه تعهداتی از این قبیل داده نشود و دست وزارت جنگ برای فراخواندن کلیه قوای بریتانیا از قزوین و شمال ایران، اگر چنین اقدامی ضرورت پیدا کرد باز باشد...».^{۱۳۱}

با اندک دقت نسبت به مطالب مکاتباتی که تاکنون به آنها اشاره شده است، در میابیم که نه تنها وزارت امور خارجه بریتانیا خود در برپایی کودتا کمترین دخالت و طرحی نداشت، بلکه ستاد ارتش بریتانیا نیز نه خود و نه از سوی وزارت امور خارجه آن دولت، کمترین نقشی در بروز کودتا در ایران که به نوشته لرد کرزن «سر سوزنی برای ایران اهمیت قائل نبوده اند» نداشت است. سهل است همانگونه که پیش از این اشاره شده سرفرماندهی کل حتی با گردآوری و اسکان قزاقها در آقابابا اگراه داشته است و وزارت جنگ و ستاد ارتش بریتانیا از هرگونه مداخله و درگیری در ایران دوری میجستند و تنها در اندیشه خروج نیروهای انگلیس از خاک ایران بودند که همین امر انتقاد سخت لرد کرزن و معاون او را موجب شده بود.

آبرونساید همانگونه که در دفتر خاطراتش (ص ۳۹ و ۴۰) نوشته است: «من باید بر سر اینکه قزاقها تا چه موقع در رشت خواهند بود، دست به یک قمار میزدم». که مفهوم "دست به قمار زدن" چیزی بجز این نیست که او تنها به تصمیم و ابتکار خود با اسکان قزاقها در دهکده آقابابا و سپس تجدید سازمان آن نیرو پرداخت که هزینه های آنرا دولت ایران تأمین میکرده است، ضمناً اگرچه او از هدف رضاخان آگاه بود، اما اگر کودتا بنا به جهاتی به پیروزی نمیرسید، شخصاً چیزی را از دست نمیداد و مسئولیتی هم متوجه او نبود، چرا که درباره کودتا، هیچگاه بامقامات مافوق برای کسب موافقت آنها، مکاتبه ای انجام نداده

۱۳۱ - همان . ۳۶۳ - بیافزاید که چگونه تلگرافها بین ستاد ارتش وزارت خارجه انگلستان نشان از ناهمگونی در انگلستان را دارد و با این ناهمگونی چنان امر مهمی مانند کودتای رضا خان نمیتوانسته از انگلیس هدایت شده باشد.

و یا دستوری هم برای اینکار دریافت نکرده بوده است، از سویی دیگر خود عملاً نیز نقشی تعیین کننده و فعال در ماجرای کودتا نداشته است و در هیچ کجا چه در کتاب خاطرات ژنرال نامبرده و چه در اسناد و مکاتبات سری انتشار یافته به چنین چیزی برنمیخوریم، ضمناً کودتا زمانی صورت گرفت که آبرونساید در بغداد مشغول ایفای خدمتی دیگر بود، او با شنیدن رویداد کودتا در روز ۲۲ فوریه ۱۹۲۱ (یکروز پس از رویداد کودتا) در دفتر یادداشتش نوشته است: «... رضا خان در تهران به یک کودتا دست زده... میل دارم همه مرا طراح کودتا بدانند، تصور میکنم من فقط حرفش را زده ام...». ۱۳۲

در واکاوی این عبارت که میگوید «تصور میکنم من فقط حرفش را زده ام» در خواهیم یافت که ژنرال نامبرده ضمن گفتگوهایی که بارضاخان داشته است، در جریان نیت و هدف دیرینه او، یعنی برپایی کودتا بمنظور پاکسازی کشور از رجال نالایق و ناکارآمد و استقرار یک دولت مرکزی مقتدر برای برقراری نظم و امنیت و رفع نابسامانیها و... که آرزو و خواست همه ایرانیان میهن دوست نیز بود، قرار گرفته بوده است بنابراین عبارت «تصور میکنم» را که مفهومی غیر از توصیه و یا دستور دارد و به جز خیالبافی و شک و تردید از این که آیا برآستی حرفش را زده بوده است یا نه؟ نمیتوان تعبیر کرد، بکار برده است، که نمیتواند بیانگر یک امر قطعی و حتمی بوده باشد.

بنابراین همانگونه که نوشته ایم ژنرال نامبرده عملاً نقشی در برپایی کودتا نداشته است، بویژه زمانی که کودتا صورت گرفت، او در بغداد بود، و آنگاه که مینویسد: «میل دارم همه مرا طراح کودتا بدانند» به روشنی بیانگر ارضای حس خود خواهی اش بوده است، چون یک رویداد شگرف و به دور از ذهن بسیاری حتا دولت انگلستان با آنهمه نظارت و دخالت در امور ایران، صورت گرفته بود، ضمناً باید توجه داشت که این مطلب را منحصراً در دفتر یادداشت خود آورده که آنهم پس از مرگش توسط پسرش منتشر شده است، بدون تردید اگر کودتا موفق نمیشد، او این چنین مطالبی را در دفترش نمینوشت.

یکی دیگر از دلایل بارز عدم دخالت دولت بریتانیا در برپایی کودتا، نامه ای است که لرد کرزن از سر سوز و خشم و چندماه بعد از رویداد کودتا به عنوان وزیر مختار جدید (سر پرسی لورین) نوشته است که بخشی از آن را پیش از این آورده ایم، او در این نامه چنین ادامه میدهد:

«... این مردم [مردم ایران] به هر قیمتی که شده است باید یاد بگیرند که بدون ما نمیتوانند کاری انجام بدهند، و راستش را بخواهی هیچ بدم نمیآید که سرشان بسنگ بخورد و متنبه شوند و قدر ما را بدانند [چون کودتا کردند] هر بدبختی و زبانی که نصیب شان بشود، استحقاقش

رادارند... هدف اصلی تو باید این باشد که بگردی و ایرانیان فهمیده و صاحب تمیز و میهن پرست را پیدا کنی ایران را به کمک آنها برای مقابله با خطراتی که تهدیدش میکنند مجهز سازی، مبادا اغفال شوی و خود را با عجله به آغوش اولین وزیری که به سراغت آمد بیندازی، وزراء و رجال معلوم الحال داخل آدم نیستند، این توله سگ ها رسم شان این است که میآیند و استخوانی میربایند و میروند. اما هیچکدام اهمیت خاص ندارند. پُر دل باش و قوت قلبت را از دست نده، کارها به مرور زمان اصلاح خواهد شد، اما در هرکاری که انجام میدهی فقط مواظب باش که هیچوقت سرت را در مقابل یک ایرانی خم نکنی، هرگز نگذار کسی بویی از این حقیقت ببرد که ما از وضع کنونی ایران، آشفته و ناراحتیم درقبال سیاست بازیهای رجال ایرانی حداعلای بی اعتنایی را نشان بده، یواش یواش نفوذ و شوکت از دست رفته بریتانیا را [از رهگذر کودتای رضاخان] دوباره به سفارت برگردان...».^{۱۳۳}

باتوجه به درجه خشم وزیر امور خارجه بریتانیا از بکارگیری الفاظ رکیک نسبت به ایرانیان، آیا دلیلی از این روشن تر و قاطع تر در رد نوشته ها و گفته هایی نیست که دولت انگلستان را در برپایی کودتا به دست رضاخان دست اندر کار قلمداد میکنند و رضاخان را دست نشاندۀ و عامل آن دولت؟! و

لرد کرزن، در یکی دیگر از رهنمودهایش به سرپرسی لورین، طی نامه مورخ سوم ژانویه ۱۹۲۲ [۱۳ دیماه ۱۳۰۱] اصرار میکند که: «پیوندبا خوانین جنوب را نگهدارد، و همچنان به نیات رضاخان مشکوک باشد، نخستین دستور کتبی کرزن به لورین پس از ورود به تهران این بود که نفوذ خود را بر خوانین تحکیم بخشد، تا اینها از رخنه قزاق ها به جنوب غربی [یعنی خوزستان و لرستان] جلوگیری کنند، حضور آنها را در مناطق نفتی باید به هر قیمتی شده مانع شد... آرمیتاژ اسمیت [مستشار مالی در رابطه با قرارداد ۱۹۱۹] خان ها را دیده و با آنها گفتگو کرده است... به او اطمینان داده اند که اگر حکومت مرکزی به اقتدار آنها در سرزمین های شان دست اندازی کند تا آخرین نفس ایستادگی خواهند کرد، آنها پول نمیخواهند ولی از حکومت اعلیحضرت انتظار دلگرمی و احیاناً اسلحه دارند... [بزعم لرد کرزن اینها همان ایرانیان فهمیده و صاحب تمیز و میهن پرستی بودند که نامبرده پیدا کردن آنان را به لورین توصیه میکرده است!]، لورین با سران ارشد بختیاری تماس گرفت، خوانین از لورین خواستند تا به بانک شاهنشاهی دستور دهد همچنان پول در اختیار دولت مرکزی نگذارد، وگرنه نفوذ بختیاری در ناحیه از بین میرود».^{۱۳۴}

۱۳۳ - سیمای احمدشاه قاجار. ۲۹۳

۱۳۴ - برآمدن رضاخان و... - ۲۷۵

آیا با اینچنین دستورالعملی از سوی وزیر امور خارجه بریتانیا به مأمور سیاسی اش در ایران و نیز با اینچنین دیدگاهی نسبت به دولت کودتا، بویژه نسبت به رضاخان و با اینچنین کار شکنی و تحریک خوانین بختیاری بر علیه دولت مرکزی، و آنچنان سخنانی در مجلس اعیان انگلستان، میتواند از دلایل برپایی کودتا بدست دولت بریتانیا و یاجایی برای اتهام وسیاه نمایی بوده باشد؟ براسستی آدم میماند از اینکه چگونه است که برخی میتوانند با وجود اینهمه اسناد، در راه مخالفت و کینه ورزی و دشمنی همچنان پا بر روی اخلاق و انصاف بگذارند و تاریخ میهن شان را آشفته و مردم را گمراه سازند؟!

مطالب نامه کرزن، به عنوان سرپرسی لورین بروشنی نشان میدهد که کرزن از آنچه که در سوم اسفند ۱۲۹۹ در ایران روی داده بود، سخت ناراحت و آشفته شده بوده است، در غیر اینصورت در پشتیبانی و تقویت رضا خان، میکوشید، نه اینکه بنمایند سیاستی اش بنویسد که نسبت به نیات رضا خان، مشکوک باشد و یا در جایی دیگر بنویسد «هرگز نگذار کسی بویی از این حقیقت ببرده که ما از وضع کنونی ایران آشفته و ناراحتیم» و... چه مدرک و سندی گویاتر و روشن تر از این نوشته کرزن باید باورمندان برپایی کودتا بدست بریتانیا را از باور نادرست شان به حقایق روشنگر باشد؟

لورین، در گزارش تلگرافی مورخ ۱۱ ژانویه ۱۹۲۱ [۱۸ دیمه ۱۳۰۰] به کرزن مینویسد: ..محبوبیت او [رضاخان] مبتنی است بر عدم وابستگی او به نیروهای خارجی، شیوه فعالانه و از نظر ایران لایقانه اودر احیای ارتش، دوری او از سیاست، دستیاران باصلاحیتی که برای خود برگزیده... من هیچ ارتباطی با او ندارم، چون بسراغم نیامده است». ۱۳۵

همو در گزارش تلگرافی چندی پیش خود (۲۲ دسامبر ۱۹۲۱) به کرزن، رضاخان را چنین معرفی کرده بود: «... سربازی است پر عزم و ماجراجو ولی کم سواد... همچنین بسیار روراست است، شاید بتوان با او کنار آمد، از مقامات کشوری بیزار است...». ۱۳۶

گزارش لورین، درباره شرح احوال و خلقیات رضا خان، گویای آن است که رضاخان، تاپیش از کودتا برای دولت بریتانیا ناشناخته بوده است، وگرنه نیازی به چنین گزارش آگاهی دهنده (biographical) از احوالات رضاخان نبود.

رضاخان، با دیدارهای سری سید ضیاءالدین با سفارت بریتانیا و درخواست اعزام مستشاران نظامی و مالی از سوی آن دولت

۱۳۵ - همان، ۲۷۵

۱۳۶ - همان، ۲۷۴

بمنظور خدمت در ارتش ایران و امور مالی، کمترین موافقتی نداشت و یکی از علل مهم اختلاف او با سید همین دیدارها و درخواستها بود.

سیروس غنی، در اینباره مینویسد: «سرانجام هم استخدام افسران انگلیسی بود که اختلاف را به اوج رساند، روز اول اردیبهشت [۱۳۰۰] بیست افسر انگلیسی استخدام شده بوسیله سید ضیاءالدین بدون اطلاع رضاخان، به قزوین فرستاده شدند [هنوز تعداد زیادی از قزاق ها در قزوین مستقر بودند] رضا خان مخالفت ورزید و علناً گفت که دیگر با استخدام افسران انگلیسی موافقت نخواهد کرد... استدلال کرد که مردم استخدام انگلیسی را تلاش تازه ای برای تجدید قرارداد باطل شده می‌شمرند، از دید سرباز ایرانی میان افسران انگلیسی و تزاری سابق تفاوتی نیست، هیچکدام را نمی‌خواهند، افسران ایرانی می‌پرسند اگر بنا بود قشون همچنان در قبضه افسران خارجی بماند، برای چه خود را به خطر انداختیم، برای چه کودتا کردیم؟

رضاخان، از ابتدا با فرماندهی اجرایی افسران انگلیسی قویاً مخالفت ورزیده بود، حالا به نظرش هنگام آن شده بود که به استخدام آنها پایان دهد... عده زیادی از افسران ایرانی بتشویق رضاخان در همایشی به قرآن سوگند خوردند که زبردست افسر انگلیسی خدمت نکنند، رضاخان به سربازان دستور داد هیچگونه تغییر و نوآوری در مشق و تمرین های نظامی را نپذیرند و بازگشت به روش قدیم روسیرا خواستار شد، منظور از صدور این دستورها تضعیف موقعیت و قدرت افسران انگلیسی بود و اندکی بعد به خدمت کلنل اسمایت، وکلنل هادلستن، ارشدترین افسران انگلیسی نیز خاتمه داد.

رضاخان، از آن پس برنامه از پیش تعیین شده خود را مضمّانه دنبال کرد، ابتدا کنار نهادن افسران انگلیسی و سوندی از قزاق خانه و ژاندارمری و نظمیّه و سپس نوبت ادغام تمامی نیروهای مسلح، از جمله بقایای تفنگداران جنوب در یکدیگر رسید.

رابطه نورمن بارضاخان روز بروز بدتر میشد و وی همچنان به کرزن هشدار میداد که رضاخان دارای تمایلات بلشویکی است و مینویسد: «... وزیر جنگ مدام با وزیر مختار روسیه تماس نزدیک دارد و خواستار کابینه ای مخالف ما است. مدرکی نیست که رضاخان به دیدن نورمن رفته باشد یا حتی این دو ملاقات رسمی کرده باشند، چه بسا که مقداری از خصومت نورمن باین سبب بود که رضاخان به او اعتنا نمیکرد.»^{۱۳۷}

همو در جای دیگر کتابش مینویسد: «... تصمیم قوام مبنی بر اینکه به قرارداد مستشاران مالی انگلیسی پایان دهد» و نیز خودداری رضا خان از امضاء قرارداد استخدام مستشاران نظامی... کرزن و نورمن را مضرب ساخت و در همان چند هفته نخست دولت قوام، کرزن به بانک شاهی دستور داد دیگر مساعده ای به دولت [ایران] نپردازد، چندماه بعد از عزیمت نورمن از ایران، کرزن به "رجینالد بریچمن" کاردار سفارت نوشت: «ما به رییس الوزراء اعتماد نداریم، دولتی که از خدمات مستشاران مالی و نظامی بریتانیا چشم میپوشد و میخواهد افراد آمریکایی و سوئدی را بجای آنها بنشانند و با تمام قوا میکوشد از آمریکا کمک بگیرد و خط آهن و امتیاز نفت بآنها تقدیم کند، اعتماد ما را از دست داده است و به بانک شاهنشاهی توصیه شده که هرچه هم التماس کنند، دیگر مساعده ای بآنها ندهند». قوام در تیرماه [۱۳۰۰] به برادرش وثوق الدوله در لندن تلگرافی فرستاد که جویا شود آیا امکان اخذ وام از شرکتهای نفتی آمریکا وجود دارد؟

وثوق الدوله، روز ۲۰ ژوئیه ۱۹۲۱ [۲۸ تیر ۱۳۰۰] از طرف برادرش و البته بابتکار شخص خویش، پیش "لنسلات الیفنت" در وزارت خارجه انگلستان رفت و درباره خودداری بریتانیا از رساندن پول به دولت ایران شکایت کرد، الیفنت به نوبه خود رفتار با افسران انگلیسی و کاهش اختیارات مالی و رفتار با تفنگداران جنوب [اس - پی - آر] را توسط رضاخان ذکر کرد... درست است که نرمن و کارمندانش به سید ضیاء حرمت مینهادند ولی ظاهراً در ابتدا رضا خان را نمیشناختند و به نقش او در حوادث آتی بی اعتنا بودند، نرمن امیدش به سید ضیاءالدین بود که در مقام نخست وزیری بار حکومت را به دوش بکشد، در گزارش های اولیه نرمن به کرزن جزا اشاره ای گذرا به رضاخان به عنوان "افسری لایق و درست بدون جاه طلبی سیاسی" ذکر دیگری از او نشده بود، اندکی بعد وقتی رضاخان سد راه سید ضیاءالدین در استخدام افسران انگلیسی شد و بویژه هنگامی که سید ضیاء مجبور شد او را وزیر جنگ کند، نرمن در بقیه روزهایی که در تهران ماند، رضاخان را مرتب کوچک کرد و وی را هواخواه سفیر تازه شوروی «رتشتین» و وابسته نظامی آن کشور خواند، پس از برکناری سید ضیاء در ۴ خرداد ۱۳۰۰ بر دشمنی نرمن با رضاخان افزوده شد و گزارش داد که رضاخان علناً ضد انگلیسی است و در تماس نزدیک با رتشتین کار میکند». ۱۳۸

پس از برکناری نورمن، نوبت به سرپرسی لورین رسید که از رضاخان به بدگویی پردازد، او در گزارش ۱۷ می ۱۹۲۳ [۲۷ اردیبهشت ۱۳۰۲] به کرزن نوشت: «ما حال رو در روی وزیر جنگ قرار گرفته ایم، اگر ما را مجبور به مخالفت کند، بی تردید آخرسر بزور

پول [او را] شکست میدهیم [و] احتمالاً ایران را هم در این جریان در هم میشکنیم، [رضاخان] مخالف ناجوری خواهد بود [درحالیکه] میتواند دوست سودمندی باشد، وی بیش از آن میهنپرست است که آلت دست و فرمان بر ما باشد، همانطور که فرمودید سعی خواهیم کرد که گفتگوی رُک و بی پرده ای با او بکنم». ۱۳۹

همچنین در گزارش دیگر به تاریخ ۱۱ فوریه ۱۹۲۴ [۲۲ بهمن ۱۳۰۲] به ماکدونالد نخست وزیر و وزیر امور خارجه [جدید] انگلستان درباره رضاخان که در این زمان در مقام نخست وزیری خدمت میکرده است مینویسد: «از شکیبایی ما سوء استفاده میکند، هرچه به او میدان بدهی بیشتر پیش میرود، باید به او گفت که نمیتواند همه چیز داشته باشد، هیچ چیز را مانع کار خود نمیداند... با تیزهوشی از قدرت طرف مقابل خبردارد و پیوسته دست پیش رامیگیرد که عقب نیفتد». ۱۴۰

سردنيس رايت، با اشاره به انتقال پادشاهی از قاجاریه به پهلوی مینویسد: «... بدین ترتیب عصر قاجاریه به پایان رسید و همراه با آن انگلستان یکی بعد از دیگری مزایا و امتیازات مختلفی را.. از دست داد، حقوق برونمرزی و دادگاه های کنسولی [کاپیتولاسیون]، نگهبانان سوار و حق تیول در قلعهک، تلگرام [خطوط تلگراف] تمبر و اسکانس، خدمت قرنطینه انگلیسی، پایگاه های دریایی در جزایر ایران، نمایندگی سیاسی در بوشهر، شرکت نفت در خوزستان و بعد از همه، آقایی انگلیس در خلیج فارس، باید همه از میان میرفت تا ایرانیان احساس میکردند میتوانند در کشور خودشان در میان انگلیسیان بر اساس مساوات زندگی کنند». ۱۴۱

سیروس غنی، مینویسد: «کودتا از پشتیبانی ملاکین بزرگ، تجار بازار و حتی جمعی از روشنفکران (روزنامه نگاران - مقاله نویسان - معلمان و کارمندان دولت) برخوردار بود و در شهرستانها نیز با آن مخالفتی نشده بود... خود ایرانیان هم از سیاست مداران ضعیف و بی لیاقتی که یکی پس از دیگری برکشور فرمان راندند بتنگ آمدند و خواستار نوعی حکومت مقتدر مرکزی بودند... ایران مستعد رهبری مقتدر و قوی پنجه بود و بیتابانه انتظار رهاننده ای را میکشید». ۱۴۲

سیاوش بشیری، در پیوند با کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ مینویسد: «... واضعان این فرضیه چشم بسته بر واقعیات، معتقدند که به سبب ضعف حکومت مرکزی، و عدم توانایی کافی، یعنی عوارضی که

۱۳۹ - همان . ۲۹۰

۱۴۰ - همان . ۳۲۲

۱۴۱ - سایه ای از سردار . ۲۰۲ - ۲۰۳

۱۴۲ - برآمدن رضاخان و... - ۲۲۴ و ۲۱۹

خود انگلیسی ها بوجود آورده بودند، انجام یک کودتا و بدنبال آن ایجاد یک دولت مقتدر و پیشرو، به سود بریتانیای کبیر بود. جمعی دیگر عقیده دارند که کودتا را انگلیسی ها ترتیب دادند تا یک قدرت متمرکز ایرانی از اشاعه کمونیزم به هندوستان از طریق ایران جلوگیری بعمل آورد و بالاخره مُشتی دیگر هم هستند که معتقدند چون احمدشاه زیربار تأیید قرارداد ۱۹۱۹ نرفت، کودتا برای ازمیان بردن دودمان قاجار صورت گرفت، اما:

هیچیک از طرفداران فرضیه انگلیسی بودن کودتا، توضیح نمیدهند که آیا سر انجام پس از صورت گرفتن کودتا، انگلستان به هدفهایش دست یافته است یا نه؟!؟

هیچیک توضیح نمیدهند که پس از کودتا و تشکیل آن دولت مقتدر و پیشرو، چُز کوتاه شدن دست همه بیگانگان و از جمله انگلستان، چه سودی نصیب لندن شده است؟!؟

هیچیک توضیح نمیدهند که چگونه هم کمونیزم به ایران راه پیدا نکرد و منکوب شد و هم هندوستان هرگز اقبالی به کمونیزم نشان نداد، حتی در زمان استقلالش، حتی در زمان تجزیه اش، حتی در زمان آشوبهای فراوانش... و

هیچیک توضیح نمیدهند که احمد شاهی که بابت همین قرارداد... حقوق و مُستمری از بریتانیا دریافت میکرد و چند روز پیش از کودتای ۱۲۹۹ از سفارت میخواست که سربازان انگلیسی از قزوین خارج نشوند، چه قدرتی داشت که در برابر مطامع بریتانیا تا آن حد مقاومت کند تا طرح کودتا، علیه او به مرحله اجرا درآید.

هیچیک توضیح نمیدهند که چرا از همان روز سوم اسفند [۱۲۹۹] تا شهریور ۱۳۲۰ در دگرگونیهای اجتماعی، فرهنگی، قضایی و صنعتی ایران، بسیاری از کشورها از چکسلواکی گرفته تا آلمان و فرانسه حضور دارند و انگلستان نه.

هیچیک توضیح نمیدهند که چرا عامل کودتای انگلیسی برای آموزش و پرورش که تازه ساخته میشد، شیوه های فرانسوی انتخاب کرد، برای دادگستری جدید سیستم و روش قضایی فرانسه را برگزید، زبان دوم دبیرستان فرانسه انتخاب شد و برای صنایع تازه ونوپا از تکنولوژی آلمان، اتریش و چکسلواکی بهره گرفته شد و از بریتانیا، نه.

هیچیک توضیح نمیدهند که چرا برای آموزش ارتشی که پدید میآمد، الگوی سن سیرفرانسوی اقتباس شد و نه ارتش استعماری هند و انگلیس.

باین ترتیب، فرضیه انگلیسی بودن کودتای ۱۲۹۹، نه تنها وقتی میتواند مقبول باشد که بپذیریم بریتانیای کبیر و سیاست لندن، پس از سالهای دراز نفوذ سیاسی، نظامی و اقتصادی در ایران، ناگهان تصمیم گرفته باشد به زیان خود قیام کند و دست کم برای مدت بیست سال از صحنه همه تصمیم گیری این کشور دور بماند...

در پژوهشهای این چینی، کارسلاخی تاریخ و حقیقت بآنجا میکشد که سالهای میانی پیروزی انقلاب مشروطیت تا کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ را دوران آزادی و دموکراسی ایران میدانند!! که حکومت پارلمانی با نمایندگان منتخب ملت بر سر کار بوده اند و ظهور رضاخان میرپنج در عرصه سیاست، این نهال تازه رسته را لگدمال کرده است!!.

بی شک این یک دموکراسی مطابق میل آقایان بوده است که بحث های نخستین دوره مجلس به ترور خیابانی منجر شود، و رهبر یکی از جناح ها، راه فرار از مملکت در پیش گیرد و باز این از نعمات همان دولت قانونی است که قرارداد ۱۹۰۷ [و ۱۹۱۵] میان دو دولت دیگر درباره تقسیم ایران منعقد شود!! و باز بی شبهه از دیدگاه این پژوهشگران، این از باب آزادی بوده است که از روس و عثمانی گرفته تا انگلستان و از نایب حسین کاشی گرفته تا سردار فاتح بختیاری و شیخ خزعل، هرگاه اراده کرده اند، بی نیاز یک اطلاع ساده به مقامات ایرانی، نیروی اشغالگر به ایران فرستاده اند و یابدون ترس از حکومت مرکزی صفحات داخلی مملکت را از توحش و برادر کشی خونین کرده اند».^{۱۴۳}

شوربختی مردم ایران و درماندگی زمامداران قاجار، دل هر ایرانی میهن دوست را بدرد میآورد، از اینکه نماینده سیاسی کشوری بیگانه آنچه را که دولتش از زمامداران ایران میخواست است، با جسارت و با بی پروایی به آنان و شاه [قاجار] دیکته میکرد است که چه بکنند و یا چه نکنند، چون هزینه دولت و نیروی نظامی آن را در هر ماه میپرداخته است و زمامداران ایران عهد قاجار برای دریافت این مساعده، دست تکدی پیش دولت استعمارگر بیگانه دراز میکردند، و یا اگر اندک مردانی از رجال بوده اند که به پاک دامنی شهرت داشته اند، بجای قبول مسئولیت و ایستادگی در برابر درخواستهای ناروا و مداخلات نابجای بیگانه، کناره گیری میکردند و اهل فداکاری در راه میهن و مردم آن نبودند. یا مانند امیرکبیر کشته میشدند!

از شاه [قاجار] گرفته تا اغلب وزراء و رجال چون از مراحم دولت امپراتوری بریتانیا برخوردار بودند، جز تسلیم و سکوت چاره ای

نداشتند، و اگر درکشور روسیه انقلابی صورت نمیگرفت ورژیم بلشویکی در آن کشور برقرار نشده بود، بدون تردید آن دموکراسی مورد ادعای برخی که میگویند پس از برقراری رژیم مشروطه تا زمان کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ در ایران برقرار بوده است، نمیتوانست ایران را از تجزیه نجات دهد، زمانی میشود از دموکراسی درسرزمینی صحبت کرد که آن سرزمین از اقتصاد بیمار، رنجور نباشد واز استقلال کامل برخوردار بوده و بیگانه در امور آن دخالت همه جانبه نداشته باشد و مردم آن از حداقل امنیت و رفاه نسبی برخوردار و نزد جامعه ملل دارای اعتبار و حیثیت سیاسی داشته باشد و اگر نه همه، لاقلاً اکثریت مردم آن کشور از حداقل، سوادخواندن و نوشتن بهره مند بوده باشند.

چگونه میشود از برقرار بودن دموکراسی پیش از رویداد کودتا دم زد که دولت مرکزی فاقد هرگونه نفوذ و قدرت در ایلات و عشایر بود، تا آنجا که قادر به دریافت مالیات از خان و شیخ و برقراری اساس مشروطه در حوزه اقتدار و حاکمیت آنان نبود و وو؟! ... و دیدیم در همان ایام که میگویند در ایران دموکراسی برقرار بوده لبان شاعری را (فرخی یزدی) تنها به حکم حاکم یزد (ضیغم الدوله) میدوزند و منتقدی را بدستور نخست وزیر وقت با پای پیاده روانه قزوین و سپس تبعید از زادگاهش کرده (علی دشتی) وعده ای از مخالفان قرارداد ۱۹۱۹ را بدون حکم دادگاه به شهرهای دوردست تبعید و یا زندانی میکنند و... آنهم تنها بدستور نخست وزیر! که پیش از این به آنها اشاره شده است.

بخش سوم

چگونگی برافتادن احمد شاه قاجار

اگرچه پیش از این اشارات کوتاهی درباره احمدشاه قاجار شده است، اما بی‌مناسبت نخواهد بود، با شرح بیشتری از شخصیت و جنم و رفتار او، به چگونگی برکناری اش از پادشاهی که بخشی از تاریخ میهن ما در پیوند با همین رویداد، از روی غرض و یا نا آگاهی، آلوده به نادرستی شده، و موجب به کژراهه کشیده شدن باور پاره ای از هم میهنان ما گردیده است، بپردازیم.

برخی از نویسندگان و تاریخ نگاران در راه مخالفت و دشمنی با رضاشاه، از احمد شاه به نیکی یاد کرده و می‌کنند و از دموکرات منشی و میهن دوستی او داستانها ساخته و پرداخته اند، و برکناری او را از پادشاهی، توطئه ای ناجوانمردانه از سوی رضاشاه با طرح و برنامه ریزی انگلستان بر می‌شمارند، اما اسناد و مدارک و شواهد بسیاری به بطلان چنین دیدگاه و نتیجه گیری های نادرست و اغوا کننده گواهی می‌دهند که تاکنون به بخش اندکی از کلان آن اسناد و مدارک اشاره کرده شده است.

زمانیکه کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ (۱۹۲۰) روی داد، آنچه که به مَحیلَه رضا خان راه نیافته بود، خلع شاه و نشستن بجای او بود و تمامی اعلامیه ها و بیانیته هایی که از سوی او صادر می‌شده است، گواه برجانبداری و احترام به او و فرمانبرداری از احمد شاه بود، او حتّاً در آرزوی رسیدن به مقام نخست وزیری هم نبود، چرا که او همه عمرش را تا آن زمان، در خدمت سربازی گذرانیده و تنها هدفش تشکیل یک ارتش یکپارچه و قدرتمند و برکنار کردن رجال نالایق و بی‌بی اثر و وابسته به بیگانه و برقراری امنیت در سراسر کشور بود.

نخستین اعلامیه ای که رضاخان در بامداد سوم اسفند ۱۲۹۹ با نام خود صادر کرد و به اعلامیه «حکم می‌کنم» معروف شده است، از آن با عنوان «رییس دیویژیون قزاق اعلیحضرت شهریاری و فرمانده کل قوا» نام برده است.

باز در اعلامیه ای دیگر چنین نوشته است: «دیویژیون قزاق اعلیحضرت همایون شاهنشاهی - نمره ۱۹ مورخه ۸ برج حوت [۸ اسفند] ۱۲۹۹ - اینجانب از طرف قرین الشرف اعلیحضرت شاهنشاهی به منصب سرداری و لقب "سردار سپه" مُفتخر و سرفراز گردیده، تشکرات غلامانه خود را به خاکپای مهر اعتلای ملوکانه، تقدیم و از

درگاه حضرت احدیت، توفیق واستمداد میجویم که با تمام قوا از عهد هرگونه خدمتگزاری وجانفشانی برآمده پاس حقشناسی راجای آورم، رضا».

یا در اعلامیه ای نسبتاً طولانی، ضمن اشاره به وظایف مقدسه فداکاری، نسبت به شاه و وطن، درجنگ با متجاسرین گیلان، متذکر میگردد: «... ما پایتخت را تسخیر نکرده ایم، زیرا نمیتوانستیم اسلحه خود را درجایی بلند کنیم که شهریار مقدس وتاجدار ما در آنجا حضور دارند، فقط به تهران آمدم که معنی حقیقی سرپرستی مملکت ومركزیت بدان اطلاق گردد، حکومتی که در فکرایران باشد، حکومتی که فقط تماشاچی بدبختی هاوفلاکت ملت خود نباشد... همه شاه پرست وفداکاروطن، همه اولاد ایران، همه خدمتگزار مملکت هستیم. زنده باد شاهنشاه - زنده باد ملت ایران - پاینده مملکت ایران قوی و با عظمت باد قشون دلاور ایران . رییس دیویژیون قزاق اعلیحضرت شهریاری وفرمانده کل قوا- رضا».

جملگی این اعلامیه ها که در بسیاری از کتابهایی که درباره رویداد کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ مطالبی نوشته شده، آمده است، از مصادیق بارز این نکته میباشد که رضاخان در ابتدای امر در اندیشه سرنگونی شاه نبوده است، وگرنه چه کسی را در شرایط آن روزها، که بسیاری از رجال به زندان افتاده بودند و نخست وزیرش به سفارت بیگانه پناهنده شده بود، در برابر او قدرت ایستادگی وعرض اندام بود؟ در همان نخستین روز کودتا، شاه را خلع و خود بجای او مینشست، همانگونه که از ویژگیهای کودتاست ودر سرزمینهای دیگر روی داده است.

شاه [قاجار] بیخیال وگریزپای ایران که پس از کودتا، با آنکه اغلب در اروپا بسر میبرد و به خواسته ها وتقاضاهای مکرر بسیاری از رجال ودولتمردان برای بازگشت به ایران وقعی نمینهاد، همچنان تا چهارسالی برسرکار بود.

گفتنی است که این کودتا در ابتدا بیشتر به نفع شاه [قاجار] وتحکیم سلطنت متزلزل وی اعتبار او بود، که با توجه به قرارداد ۱۹۱۹ که میرفت به اجرای کامل درآید، سقوط او تاحد یک مهاراجه هندی در زمان سلطه انگلستان بر هندوستان، حتمی بود، بویژه با حقوق ماهانه ایکه از انگلستان دریافت میکرد است، نزد آن دولت دارای شأن ومنزلتی نبود، ونگهداری او درمقام سلطنت تنها بمنظور نمایشی بظاهر سیاسی دربرابروسیه شوروی بود.

اما او پس از کودتا پادشاه کشوری بود که دست دولت ایران به گدایی نزد دولت بریتانیا دراز نمیشد تا حقوق ومقرری نیروی نظامی و

دوایر دولتی و همچنین دربار را بپردازد، او پادشاه کشوری شده بود که دیگر چهار گوشه کشورش دردست نیروی نظامی بریتانیا و روسیه نبود، او شاه کشوری شده بود که دولت مرکزی درگستره کشور به اقتدار رسیده بود و خانها و شیوخ و راهزنان و گردن کشان را زهره ترمرد و گرد نکشی نبود و شاه و دربار اعتباری یافته بود و...

در کدام کشور دیده شده است که کودتا گران در همان گام نخست، رژیم موجود را از بنیان برنکند و حتا دست به کشتار زمامداران بر سرکار و بسیاری از رجال نزده و خود جای آنان ننشسته باشند، این چه کودتایی بود که شاه، همان شاه، رجال اغلب همان رجال، وکلای مجلس همان وکلا و رژیم همان رژیم باشد که بود و جالب تر اینکه حکم نخست وزیری یکی از کودتا چیان از سوی شاه صادر شده باشد!؟

این چه کودتایی بود که موقعیت شاه بیش از پیش مستحکم و وقاری به سلطنت بخشیده شده بود، و از سوی کودتا چی اعلامیه هایی با عناوین «قرین الشرف و شهریار مقدس و...» صادر میشده است؟

اگر احمد شاه، از این موقعیت با تدبیر و علاقمندی به کشور عمل میکرد و از عیش و نوش طلبی در اروپا دل میکند و بفکر مردم میبود، رضاخان برای رسیدن به تاج و تخت بهانه ای دردست نداشت. اگر او بارفتارش مردم را از خود نمیرنجانید تا آنجا که عارف قزوینی شاعر پُراحساس میهن مادرانعکاس انتقاد و عدم رضایت مردم از رفتار و گفتار احمدشاه، سرود:

«خوشم که دست طبیعت گذاشت در دربار
چراغ سلطنت شاه بر دریاچه باد»

اگر او به وظایف پادشاهی خود آشنا میبود و از خود نسبت به تاج و تخت بی علاقی نشان میداد و اقامت در اروپا را به ماندن در کشور ترجیح میداد، رضاخان بسادگی نمیتوانست او و سلسله اش را براندازد، اعمال و افعال او، مسبب برانگیخته شدن رضا خان برای دستیابی به مقامی گردید که خود تا زمان نخست وزیری اش بر این اندیشه نبود.

دکتر محمد جواد شیخ الاسلامی، در پیشگفتار کتابش مینویسد:
«... افسانه مظلومیت احمدشاه، احترامی که وی ظاهراً برای قانون اساسی ایران قائل بوده و عدم تمکین اش به خواسته های خارجی (که بعضی کوتاه نظران هنوز هم تصور میکنند باعث از دست رفتن تاج و تخت اش گردید) از نوع همان شایعات بی اساسی هستند که غالباً از نسلی به نسلی، از سینه ای به سینه ای منتقل و بقدری تکرار میشوند که سرانجام

به شکل نوعی "واقعیت تاریخی" درمیآیند که اصلاح کردنش بسیار مُشکل است».^{۱۴۴}

درباره نادرست بودن عدم تمکین احمدشاه به خواسته دولت بریتانیا، بخشی از سخنرانی وی در شب مهمانی لرد کرزن (در ادامه این بخش به متن کامل آن اشاره خواهد شد) و دریافت مقرری ماهانه از دولت نامبرده را به شرط پشتیبانی از وثوق الدوله عاقد قرارداد ۱۹۱۹، پیش از این درج کرده ایم، اینک به منظور روشنگری هرچه بیشتر به جنبه های دیگر زندگی و رفتار این شخصیت تاریخی میپردازیم.

دکتر شیخ الاسلامی، همچنین مینویسد: «.. در سراسر تابستان ۱۲۹۸ شمسی... مذاکرات مربوط به عقد قرارداد [۱۹۱۹] براساس همان مواد تنظیم شده در لندن، دربیلاق پس قلعه تهران، دریک محیط استتار کامل و دور از چشم اکثریت اعضای کابینه، با وزیرمختار بریتانیا و مشاوران سیاسی وی در جریان بود، محارم ایرانی علاوه بر شخص احمدشاه (که پیشرفت مذاکرات پس قلعه مرتباً به حضورش گزارش میشد) عبارت بودند از میرزا حسن خان وثوق الدوله (نخست وزیر)، اکبر میرزا صارم الدوله، (وزیر دارایی)، نصرت الدوله فیروز میرزا قاجار (وزیر دادگستری)، و میرزا علی خان منصورالملک (رییس اداره انگلیس در وزارت امور خارجه).

وثوق الدوله، و سرپرسی کاکس (وزیر مختار وقت بریتانیا در ایران) تمام اطراف و جوانب کار رانیک سنجیده و برنامه عمل خود را با توجه به کلیه احتمالات آتی، بدقت تنظیم کرده بودند، هردوی آنها خوب میدانستند که طغیان و احساسات ملی و مذهبی در پایتخت و دیگر شهرهای ایران (پس از منتشر شدن مواد قرار داد) شخص مقام سلطنت را در محظوری بزرگ قرار خواهد داد و مجبورش خواهد کرد که یاعلناً به طرفداری از قرارداد برخیزد و به اینترتیب خود را با روحانیان و رجال مُتفَقَد ملی طرف کند، یا اینکه رسماً اعلام دارد که قرارداد ایران و انگلیس بی مشورت قبلی با او تنظیم و امضاء شده است، که در آن صورت سفارت انگلیس به ناچار اسناد و مدارکی را که در اختیار داشت (و همه آنها حاکی از موافقت قبلی مقام سلطنت با عقد این پیمان بود) منتشر میساخت و کار را بدتر میکرد، پس بهترین و صلاح ترین راه ها برای شخص اول مملکت این بود که در غوغای هیجانات ملی که مُسَلَم بود پس از انتشار متن قرارداد بروز خواهد کرد، در ایران نباشد و دست وثوق الدوله را برای سرکوب ملیون و مخالفان قرارداد باز بگذارد... مسئله مسافرت شاه [قاجار] به اروپا به هر حال سابقه ای طولانی داشت... احمد شاه تمایل خود را به دیدار از فرنگستان برای نخستین بار در نوامبر ۱۹۱۸... پیش وزیر مختار بریتانیا ابراز کرد، او کوشید تا شاه قاجار را از این مسافرت مُنصرف سازد... در اواخر ژانویه ۱۹۱۹ رسماً

^{۱۴۴} - سیمای احمدشاه قاجار. ۹

از مقامات انگلیس درخواست کرد که تسهیلات لازم را برای انجام این مسافرت در اختیارش بگذارند [!]. احمد شاه که تازه ۲۲ ساله شده بود، شهرت داشت که مبلغی در حدود یک میلیون لیره انگلیسی (از بابت سودهای حاصله از احتکار غله در دوران جنگ و سایر درآمدهای سلطنتی و دریافت رشوه از حکام) به بانکهای اروپایی منتقل کرده است، و یکی از دلایل پافشاری اش برای رفتن به اروپا (طبق گزارش کاکس و لرد کرزن) همین بود که میخواست این پولها را در "مجاری سودآور" افتتاح حساب سپرده یا خرید سهام پرنفع بکاراندازد.

شاه قاجار که بعلت اصلی مخالفت انگلیسیها پی برده بود، برای آسوده کردن فکر آنها اعلام داشت که پیش از اقدام به این سفر حاضر است تمام شرایط سیاسی دولت بریتانیا را بپذیرد و به وثوق الدوله اختیارات تام بدهد که مذاکرات مربوط به قرارداد را تا رساندنش به نتیجه نهایی ادامه دهد، نیز به کاکس قول و اطمینان مؤکد داد که در عرض مدتی که در ایران نیست از عزل کردن وثوق الدوله و دخالت در تصمیمات سیاسی کابینه اش احتراز کند...

بر پایه گزارش تلگرافی ۲۷ ژوئیه ۱۹۱۹ کاکس به لرد کرزن به موجب سند سری شماره اف، او ۶۵/۲۱۴، وثوق الدوله سه ماه پیش از امضای قرارداد (یعنی در آوریل ۱۹۱۹) به کاکس اطلاع داده بود که شاه حاضر است برای انتخاب مجلس فرمایشی (که اعضای آن قول قبلی تصویب قرارداد را داده باشند) با دولت همکاری کند، مشروط بر اینکه حکومت انگلستان:

- ۱- ادامه سلطنت او و اعقاب بلا فصلش را در ایران تضمین کند.
- ۲- مقرری ماهیانه اش را از پانزده هزار تومان به بیست هزار تومان (آنهم مادام العمر) افزایش دهد.

این مقرری پانزده هزار تومان که انگلیسیها ماه به ماه به احمد شاه میپرداختند، مشروط باین شرط اساسی بود که اعلیحضرت، وثوق الدوله را بر سرکار نگهدارد و صمیمانه از او پشتیبانی کند. اما لندن هر دو پیشنهاد احمد شاه را بصورتی که ارائه شده بود رد کرد و فقط حاضر شد احساسات دوستانه حکومت انگلستان را نسبت به مقام سلطنت رسماً (و در صورت لزوم کتباً اعلام دارد و مقرری شاه [قاجار] را هم به همان مأخذ و شرط سابق (پانزده هزار تومان در ماه مشروط به نگاهداشتن وثوق الدوله در مسند نخست وزیری) مرتباً بپردازند...

سر پرسی کاکس، به لرد کرزن، طی تلگرام مورخ ۶ فوریه ۱۹۱۹ بموجب سند سری اف، او ۳۸۵۸/۳۷۱ گزارش میدهد: «... در تمام مدت مسافرت [مسافرت احمدشاه به اروپا] تحت نظارت مستقیم ما خواهند بود و تاروزیکه به پاریس برسند در هیچ کدام از شهرهای سرراه بدون تصویب و اجازه ما نمیتوانند با کسی ملاقات یا تبادل نظر

داشته باشند [!!] اعلیحضرت در طول این سفر انتظار دارند مقرری ماهیانه شان را از ما دریافت کنند و با آن حرص و ولعی که نسبت به پول دارند، بعید است اقداماتی علیه منافع ما انجام دهند که خودبهتر از همه میدانند منجر به قطع مقرری شاه خواهد شد، لذا با همین حربیه موثری که در اختیار داریم، توأم با ابراز احساسات دوستانه نسبت به معظم له در این سفر، خوب میتوانیم بر تمام اعمال و اقدامات شان مسلط باشیم». ۱۴۵

دکتر محمد مصدق، مینویسد: «میخواست [احمدشاه] از هر فرصتی که پیش آید استفاده کند و این لکه ننگ را از دامن خود بزدايد و آن وقتی بود که [احمد] شاه را برای تأیید قرارداد به لندن بردند و برای این کار مجلسی برپا کردند، ولی با تمام اصراری که وزیر خارجه و تهدیدی که نایب السلطنه سابق برای تأیید آن نمود، حاضر نشد حتی یک کلام در نطق رسمی خود از آن نام ببرد یا در اینبار حرفی بزند، من آن وقت درسویس بودم و از شخص مطلعی شنیدم که با آن همه اصرار و تهدیدی که کردند [احمد] شاه زیر بار نرفت و گفت از من دعوتی کرده اند، باید تشکر کنم، صحبت از قراردادی که تا مجلس آن را تصویب نکند معتبر نیست و مورد ندارد و این مقاومت منفی سبب شد که مردم وطن پرست در مملکت به شاه تاسی کنند و آنقدر با قرارداد مخالفت کنند تا دولت انگلیس از اجرای آن مأیوس شود و برای اجرای سیاست خود در ایران فکر دیگری بنماید، خلاصه اینکه بواسطه مخالفتی که نمود از بین رفت و خوشنام آن پادشاهی که در خیر مملکت از سلطنت گذشت». ۱۴۶

اما اسناد و مدارک بی شمار که به بخشی از آنها اشاره شده و به بخشی دیگر اشاره خواهد شد، خلاف نوشته و باور دکتر مصدق را نشان میدهد، شگفت آنکه ایشان با همه مدعای بینش سیاسی، با آنکه از رجال اغلب در صحنه سیاسی و نزدیک به [احمد] شاه و درباریان بوده، از آنچه که در جامعه (از نویسندگان و شاعران گرفته تا مردم کوچه و بازار) از عدم رضایت از احمد شاه و نفوذ روشن تر از آفتاب سفارت انگلیس در دربار میگذشته، بی خبر مانده بوده است و آنچه راهم که درباره زیر بار نرفتن احمدشاه از خواسته دولت انگلستان در کتاب خاطراتش آورده و آن را به عنوان سند محکمی ارائه داده است، از «شخص مطلعی» است که از آوردن نام او خودداری کرده است!

دکتر شیخ الاسلامی، در جای دیگر کتابش مینویسد: «این افسانه مجعول را که از دست رفتن تاج و تخت احمدشاه ناشی از حذف جمله مربوط به تصدیق قرارداد از متن نطق ملوکانه در شب ضیافت پادشاه انگلیس بوده است، همین جا مورد بررسی قرار میدهم و ببینیم این شایعه

۱۴۵ - همان . ۲۰۲ - ۲۰۸

۱۴۶ - خاطرات و تالمات - ۱۱۲ و ۱۱۳ - [این نوشته دروغ است و اسناد در همین کتاب آنرا ثابت میکند]

که انگلیسی ها پس از قضایای مهمانی کاخ باکینگهام، خط و نشان برای احمدشاه کشیدند و جدّاً تصمیم گرفتند او را از سلطنت بردارند تا کجا صحت دارد و آنهایی که این شایعه را پخش کردند، آیا به اسناد و مدارک موثقی که در اختیار محققان این دوره هست (و درست عکس عقیده آنها را ثابت میکند) دسترسی داشته اند یا نه، و اگر داشته اند، چرا و روی چه انگیزه ای، اینهمه آشفتگی در تاریخ معاصر ایران ایجاد کرده اند؟

احمدشاه، چنانکه دیدیم پس از پایان سفر انگلستان، دوباره راهی فرانسه شد و هشت ماه بعدی را در پاریس و سویس و مونت کارلو به تفریح و استراحت گذراند، سپس در اواخر ماه آوریل ۱۹۲۰ از بندر ماری بسوی ایران عزیمت کرد و در دوم ژوئن ۱۹۲۰ (پس از زیارت عتبات) به تهران رسید، تقریباً نه ماه پس از مراجعت شاه [قاجار] ایران، یعنی در ۲۱ فوریه ۱۹۲۱ کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ صورت گرفت و سیمای نظامی سرتیپ رضاخان سوادکوهی برای نخستین بار در افقهای سیاست کشور نمودار شد... از همان روزیکه تهران بدست قزاقان قزوین افتاد، زمام امور کشور نیز عملاً در دست رضاخان پهلوی (عامل کودتای سوم اسفند) قرار گرفت، مع الوصف چنانکه صفحات تاریخ این دوره شاهدهاست، رضاخان پهلوی (که اینک از طرف [احمد] شاه به لقب پُرمطراق سردار سپه مُفتخر شده بود) برای مدتی متجاوز از چهار سال کوشید تا بامقام سلطنت کنار آید و قدرت اجرایی مملکت را بی آنکه نیازی به تغییر سلسله باشد، به نام احمدشاه اعمال کند، ولی سرانجام به این نتیجه رسید که کار کردن با چنین پادشاهی که اتصالاً در فکر رشوه گرفتن از وزراء و حکام ایرانی بوده و علیه ارتش و نخست وزیر مملکت توطئه میکرد، محال و غیر ممکن است، خود رضاخان در سفرنامه خوزستان مینویسد: «قبل از عزیمت شاه به فرنگ با وجود اصراری که در توقف او داشتم و ضمانت بقای سلطنت اش را میکردم، او متصل به ایادی خارجی توسل میجست و بالاخره هم برای اعمال نظر شخصی و آزاد بودن در توسل به خارجی ها... به پاریس عزیمت کرد، در جریان این سفر که خط سیرش از قزوین و تاکستان میگذشت، بعضی از ملتزمین رکاب مسافرتها پی در پی او را به فرنگ تقبیح کرده بودند، اما شاه به رییس دفتر مخصوص من (دبیر اعظم بهرامی) و چند نفر دیگر صریحاً گفته بود که خداوند او را برای تماشای خرابه های سیاه دهن [تاکستان] و غیره خلق نکرده و هر روزیکه در ایران باشد، یک روز از تماشای مناظر دلگشای پاریس و نیس عقب مانده و یک روز از عمر گرانبهای خود را بی جهت تلف کرده است!»^{۱۴۷}

ژنرال آبرونساید، در دیداری که با احمدشاه داشته است در کتاب خاطراتش نوشت: «... اینک او [احمدشاه] میخواست من اطمینان بدهم که بارفتن آنها [افسران روسی] افسران بریتانیایی را دربرگیرند قزاق جانشین آنها نخواهم کرد، به نظر او این عمل شانس تصویب معاهده [۱۹۱۹] پیشنهادی سرپرسی کاکس را از بین میبرد و مجلس هرگز با چنین چیزی



موافقت نخواهد کرد، من به او گفتم که در آینده قزاق ها فقط زیر نظر افسران ایرانی انجام وظیفه خواهند کرد و در حال حاضر سرگرم آزمون افسران برای مناصب مختلف هستیم، همچنین متذکر شدم که اعلیحضرت باید درک وجود اختلاس هایی از قبیل آنچه به هنگام حضور افسران روسی اتفاق

میافتاد، دیگر هرگز قابل قبول نبود، وقتی به چهره مردچاقی که لباس فراک خاکستری به تن داشت و بهنگام شنیدن حرفهای من به طرزی عصبی میلرزید، نگاه میکردم، با خود اندیشیدم که دیدن نمونه ای از یک انسان در هم شکسته در مقامی به این اهمیت تا چه حد دردناک است». ۱۴۸

محمد ولی خان سپهسالار تنکابنی، در کتاب خاطراتش مینویسد: «... این جوان بدبخت، تاج و تخت را از دست داده با مطرب ومی در فرنگ ونیس مشغول قمار و عشق بازی است. اوضاع ملت بانهایت بیچارگی و فلاکت، تجارت نیست، راه نیست کار نیست، دیگر چه باید نوشت، خدا پدر رضاخان را بیمارزد، امنیت عمومی هست، خداوند انشاءالله تفضل میکند...». ۱۴۹

احمد شاه، روز ۲۸ آوریل ۱۹۲۰ [۳۱ فروردین ۱۲۹۹] بندر ماری را به مقصد ایران ترک کرد... نامبرده در عدن در کشتی مخصوص رزیدنت خلیج فارس موسوم به «لارنس» که مخصوصاً برای حمل شاه به عدن فرستاده شده بود، «هرمان نورمن» وزیر مختار جدید انگلیس را که او نیز در همین کشتی به تهران میرفت، میبیند و با او به گفتگو میپردازد و زمانی که به قاهره میرسد از طریق «لرد آن بی» کمیسر عالی انگلستان در مصر، تلگرافی به شرح زیر به لرد کرزن مخابره میشود: «... در سوم ماه می [احمد] شاه مرا در عرشه کشتی

۱۴۸ - خاطرات ژنرال آبرونساید. ۷۹

۱۴۹ - سپهسالار تنکابنی، به اهتمام محمود تفضلی. ۳۶۷

به حضور پذیرفت و قول حمایت بیدریغ خود را از قرارداد ایران و انگلیس (که سابقاً در پاریس به لرد داربی داده بود) دوباره تکرار کرد، معظم له این را نیز به گفته خود افزود که تصمیم دارد به محض ورود به تهران، زمام امور لشکر قزاق را بدست انگلیسی ها بسپارد... اعلیحضرت این قول ثانوی را هم بمن داد که کابینه و ثوق الدوله را تا موقعی که حکومت بریتانیا از عملکرد او راضی باشد بر سر کار نگهدارد و بطور کلی تمام توصیه ها و رهنمودهای ما را در اداره امور کشور بکار بندد».^{۱۵۰}

پس از ورود احمد شاه به ایران، سر پرسى كاكس از پى دیداری که با وی داشته است، طی تلگرام مورخ ۸ ژوئن ۱۹۲۰ [۱۸ خرداد ۱۲۹۹] به لرد کرزن گزارش میدهد که: «... اعلیحضرت ... تصمیم دارند که پیشنهاد های ما را موافق اجرا کنند و جلو ادغام شدن نیروی قزاق بانروی اس - پی - آر را نگیرند».^{۱۵۱}

احمدشاه، پس از ورود به ایران، و ثوق الدوله را زیر فشار قرارداد که تنه مطالباتش را از دولت که بابت هزینه هایی که در سفر اروپا کرده است، بپردازد، سر پرسى كاكس در این باره طی تلگرام هشتم ژوئن ۱۹۲۰ به لرد کرزن اطلاع داد که: «... و ثوق الدوله میگفت که رشته مذاکراتش باشاه از هر نقطه ای که آغاز گردد، سرانجام منتهی میشود به یک نقطه بخصوص یعنی تأمین وجوه مورد نظر شاه، شاه در همین شرفیابی اخیر از نخست وزیر بازخواست کرده که چرا موقعی که در اروپا بوده وجوه لازم را از برایش ارسال نکرده اند؟ اقلامی که معظم له در حال حاضر از دولت مطالبه میکند عبارتند از:

- ۱- یک میلیون فرانک که از حساب شخصی خود خرج کرده است.
- ۲- هشت هزار لیره که پیش از حرکت از ایران، از نصرت الدوله قرض کرده بود.
- ۳- پنجاه هزار تومان پول نقد که پیش تومانیانس داشته ولی صراف مزبور به علت ورشکستگی قادر به تأدیه آن نیست.

نخست وزیر به [احمد] شاه قول داده است که وجوه لازم را از جای تهیه کند، ولی شخصاً پیش من اعتراف کرد که هیچ منبعی یا وسیله ای برای تهیه این پول ندارد، رویه ای که [احمد] شاه در این باره پیش گرفته نشان میدهد که حتی سفر فرنگستان و دیدن رفتار و روش شاهان اروپایی، کوچکترین تأثیری در عوض کردن آن خصیصه ناپسندش که پول پرستی بی اندازه است نبخشیده!».^{۱۵۲}

شگفت آور اینکه احمدشاه، به خواست و اراده خود و بدون داشتن مأموریتی از سوی دولت ویا دعوتی از جانب دولت خارجی،

^{۱۵۰} - سیمای احمدشاه قاجار. ۳۸۴

^{۱۵۱} - همان. ۳۸۶

^{۱۵۲} - سیمای احمدشاه قاجار. ۳۸۷

بمنظور گردش و خوشگذرانی و آسایش خیال و دور بودن از آنچه که در میهن اش میگذشته، به اروپا رفته و چند ماه در آن دیار با خوشگذرانی بسر برده بود، آنگاه مخارج این سفر و خوشگذرانی هایش را از خزانه تهی مملکت مطالبه میکرد! طرفه اینکه پولی را که به تومانیانس صراف بخاطر طمع ورزی و سودجویی داده بود، آنرا هم میخواست است که دولت پرداخت کند، جالب تر اینکه اگر پولی از نصرت الدوله برای تأمین هزینه هایش در اروپا گرفته بود، لاجرم میبایست در بطن همان یک میلیون فرانک بحساب آید که در اروپا خرج کرده بود، اما به اصطلاح عوامانه داشت دو پهلوی حساب میکرد، دولتی که آه در بساط نداشت و برای پرداخت حقوق و مقرری کارکنانش دست گدایی اش برای دریافت مُساعده نزد دولت بریتانیا دراز بود!

نورمن، پس از دیداری که با احمدشاه داشته است، طی تلگرام مورخ ۲۰ ژوئن ۱۹۲۰ [۳۰ خرداد ۱۲۹۹] به لرد کرزن گزارش میدهد که: «... از اعلیحضرت استدعا کردم وضع وخیم کشورشان را در نظر بگیرند و در این لحظه حساس برای خاطروطن فداکاری کنند و از این مطالبات عجلتاً چشم ببوشند و لاقلاً دو سه ماه دیگر صبر کنند تا وضع دارایی ایران سروصورتی پیدا کند، به ایشان خاطرنشان کردم که اگر حکومت متبوع من بویی از این حقیقت ببرد که قسمتی از کمک ماهیانه دولت انگلیس به ایران که با این عجله و اصرار درخواست میشود، صرف تأدیه مخارج سفر اعلیحضرت به اروپا و تأمین محل مالی برای تأدیه اینگونه مطالبات میگردد، بی گمان از پرداخت آن در آتیه جلوگیری خواهد کرد... متأسفم بگویم که اندرزهای صادقانه من با اینکه در حدود یک ساعت و نیم طول کشید، کوچکترین اثری در اعلیحضرت نبخشید، مُعظم له به طور مداوم اظهار میداشت که این پول برای وی لازم است ولی برای خزانه داری انگلستان در حکم قطره ای بیش نیست. جواب دادم که فکر نمیکنم که دولت متبوع من منطق اعلیحضرت را بصورتی که بیان میشود قبول داشته باشد، تنها امتیازی که [احمد] شاه بالاخره حاضر شد به ما بدهد این بود که از مساعده ماه آینده دولت انگلستان به ایران عجلتاً چیزی برای خود بر ندارد، مشروط بر اینکه ماهم اعتبار لازم اضافی را برای تأدیه مطالباتش هرچه زودتر تأمین کنیم...».^{۱۰۳}

نورمن، در گزارشی دیگر بشماره ۴۸۴ مورخ ۲۳ ژوئن ۱۹۲۰ باقید عبارت بسیار مهم و فوری به کرزن نوشت: «... مع الوصف توصیه میکنم که پرداخت مقرری ایشان به مأخذ سابق تا موقعی که رویه شان نسبت به ما عوض نشده، کماکان ادامه یابد، در حال حاضر رفتارشان نسبت به ما کاملاً دوستانه است و جای هیچگونه شکایت ندارد، چنین بنظر میرسد که اعلیحضرت عزم راسخ دارد که صمیمانه

بامهمکاری کند و تا آنجا که برایم مُسلم شده، بهترین وسیله حفظ دوستی و روح همکاری همین است که حتی المقدور پول دراختیارش بگذاریم زیرا در دنیا هیچ چیز به اندازه پول در نظرش عزیز نیست... برای توفیق سیاست مان در این کشور بوجود او و جلب همکاری اش نیازمندیم...»^{۱۰۴}

جای یاد آوری است که بنا بر گزارش نورمن به لرد کرزن و بسیاری از این دست گزارشها که بعضاً در این کتاب به آنها اشاره شده و خواهد شد، دولت انگلستان را باید زمامدارانی با عقل و شعوری کم اداره میکردند تا احمد شاه راکه با دریافت پانزده هزار تومان حاضر بود مُخلصانه در خدمت بریتانیا باشد (که بود) از سلطنت ساقط و یک سر تیپ قزاق خشن و زیر بار نرو و عاشق وطن و ضد مداخلات بیگانه در امور کشور را که ژنرال آبرونساید از او به هنگام تخلیه سربازان انگلیسی از خاک ایران و همه داشت و او را به رُک گویی و شجاعت ستوده بود، بجای او بر سر کار آورند!

نورمن، در گزارش تلگرافی شماره ۲۹۸ مورخ ۲۷ اکتبر ۱۹۲۰ [۵ آبان ۱۲۹۹] با قید بسیار مهم و فوری به لرد کرزن مینویسد: «... اعلیحضرت برگشتند روی مطلبی دیگر و فرمودند در مقابل اینهمه امتیازاتی که برای ما قائل شده و تمام پیشنهادهای ما را بکار بسته اند که یکی از آنها معزول کردن استراسلسکی از مقامش بود، کاملاً مغایر با قولی بوده که شخصاً به این شخص داده بوده اند... حال در مقابل اینهمه گذشت و امتیاز دو تقاضای عمده از ما دارند:

- یکی اینکه پرداخت آن مقرری ماهیانه پانزده هزار تومان که سابقاً دریافت میکرده اند تا افتتاح مجلس کماکان ادامه یابد و مبالغی هم که در عرض این مدت عقب افتاده یکجا به مُعظم له پرداخت گردد.
- دومین تقاضای شاه [قاجار] این بود که اجازه دهیم ایشان سفر دیگری به مدت شش ماه به اروپا بکنند[!!].

این تقاضا به هیچوجه تازگی ندارد و مُعظم له ضمن مُصاحبه های گذشته اش با من، بارها این موضوع را پیش کشیده است، حقیقت مطلب بلاشک این است که اعلیحضرت پس از پی بردن به لُدت زندگی در پایتخت های اروپایی دیگر نمیتوانند خود را باز زندگی پُرخطر که لازمه حکومت بر کشورهای شرقی مانند ایران است، تطبیق دهند... بقراریکه از یک منبع موثق شنیده ام ژنرال استراسلسکی از آخرین مواجب لشکر قزاق که معمولاً به بانک شاهی حواله میشود، پنجاه هزار تومان آنرا بصورت اسکناسهای درشت از شعبه بانک شاهی رشت [مرکز عملیات نظامی اش در رشت] دریافت کرده است... اندکی بعد از این جریان،

^{۱۰۴} - سیمای احمد شاه قاجار . ۴۱۳

اعلیحضرت سلطان احمد شاه مبلغ چهل هزار تومان اسکناسهای درشت از نوع همان اسکناسهایی که استراسلسکی از شعبه بانک شاهی رشت دریافت کرده بود، به حساب شخصی اش در بانک شاهی تهران واریز کرد درحالیکه برای این سپرده سلطنتی جزمهمان اسکناسهای تحویل شده به استراسلسکی در رشت، هیچ مبدأ دیگر نمیتوان کشف کرد».^{۱۰۰}

نورمن، در گزارش تلگرافی روز پیش از گزارش فوق به شماره ۲۰۷ با قید بسیارمهم وفوری مینویسد: «... به معظم له هشدار دادم که اگر توصیه ما را زیر پا بگذارد، نه تنها دیگر اجازه نخواهم داد دیناری از پول بریتانیا برای نگهداری لشکر قزاق خرج شود، بلکه اصولاً بسیار بعید بنظر میرسد که دولت بریتانیا در قبال چنین وضعی به قوای خود اجازه بدهد کماکان در خاک ایران بمانند... [احمد] شاه جواب داد که هیچ آرزویی جز این ندارد که برای حفظ مصالح ایران بادولت بریتانیا همکاری کند و به این دلیل هرگونه پیشنهادی را که من جداً رویش پافشاری کنم، قبول خواهد کرد، در نتیجه قول داد که توصیه مرا بپذیرد و رویش عمل کند».^{۱۰۱}

آنان که بادر دست بودن چنین اسنادی، همچنان از سقوط چنین پادشاهی که برای هربارسفر به خارج از کشور از دولت بیگانه اجازه سفر میگرفته است سینه به تنور میچسبانند، دانسته نیست تاچه اندازه پایبند حسن میهن دوستی و غرور ملی میباشند و یا نا آگاهانه آنچه را که شنیده اند بازگو میکنند، آیا برای شاه یک کشور ننگ آور نبود که برای تأمین خواسته های استعمار گرانه دولت بیگانه، از آن دولت حقوق ماهانه دریافت کند و برای خروج از کشور خود، از آن دولت اجازه بگیرد!؟

در این رابطه از رفتار یکی از مردان شجاع و میهن دوست میهن مان در برابر دولت متجاوز و سفاک روسیه تزاری یاد میکنیم، باشد که مایه عبرت و سرمشق شود.

میرزا یحیی دولت آبادی، معاصر ستارخان و یکی از رجال صدر مشروطه مینویسد: «... روسها از محمد علیشاه بازکردن راه آذوقه را بروی تبریزیان [در حال جنگ با قوای نظامی محمدعلیشاه] خواستار میشوند به بهانه تبعه خارجی که در آنجا هستند و مردم بی طرف، و شاه شش روز از آنها مهلت میخواهد و مقصودش این است بلکه در آن شش روز تبریزیان تسلیم گردند، روز وعده میگردد و شاه به وعده وفا نمیکند، از طرف امپراتور روس دستور میرسد مقداری آذوقه به تبریز فرستاده شود، دو بیست نفر سالدات [= سرباز] همراه آن ارزاق به تبریز برود که اگر عساکر شاه خواستند جلوگیری نمایند به قوه قهریه ارزاق به گرسنگان برسانند، این خبر در تبریز و تهران منتشر شد...»

^{۱۰۰} - همان . ۳۶۷ تا ۳۶۹

^{۱۰۱} - اسناد محرمانه وزارت خارجه بریتانیا . ۳۶۳ - ۳۶۴

ستارخان بنام انجمن ایالتی تلگرافی به شاه مینماید بان مضمون "با وجود گرسنگی و تنگی آذوقه، رضا به مرگ داده از بی قوتی هلاک میشویم و راضی نیستیم اجنبی به خاک مقدس وطن ماتخطی نماید".^{۱۰۷}

احمد کسروی، که در زمان اشغال آذربایجان از سوی نیروی نظامی روسیه تزاری به استناد قرارداد ۱۹۰۷ که بین دولتهای روسیه و انگلیس بر سر تقسیم ایران به مناطق نفوذ دولتهای مزبور، بسته شده بود، از نزدیک شاهد رخدادهای تبریز، بویژه فداکاری ها و جانفشانیهای مجاهدین در مبارزه با قوای نظامی محمد علیشاه بود در کتاب «تاریخ مشروطه ایران» در رابطه با آنچه که دولت آبادی نوشته است، مینویسد: «... پاختیانوف کنسول روس به سنگر مجاهدین برای دیدار "ستارخان" میرود تا به او توصیه کند که به خاطر حفظ جاننش به زیر پرچم روسیه تزاری برود، کنسول به ستارخان پیشنهاد کرد که بیرقی از کنسولخانه فرستاده شود و او به درخانه خود زده در زینهار دولت روس باشد و نوید میداد که قرسورانی [فرماندهی نیروی ژاندارمری] آذربایجان را از دولت ایران برای او بگیرد. اما ستارخان به او گفت: «جنرال کنسول من میخواهم هفت دولت به زیر بیرق ایران بیاید، من زیر بیرق بیگانه نمیروم».^{۱۰۸}

با آنکه تبریز در محاصره قوای نظامی محمدعلیشاه و چند خان مخالف مشروطه بود و قصد شاه از این لشکرکشی، قلع و قمع ستارخان و همزمان او بود، معذک ستارخان به شاه که تشنه به خون او بود، متوسل میشود تا ننگ زیر بار رفتن خواسته ناروای بیگانه مداخله گر را به گردن نگیرد، ستارخانی که تا آن زمان نه نامی داشت و نه آوازه ای و نه مقامی و جیره و مواجبی از جایی.

شگفت اینکه برخی نویسندگان و تاریخ نگاران صرفاً بمنظور مخالفت با رضا شاه، از احمد شاه یک قدیس و یک شاه دموکرات و در غم ملت و مملکت ساخته اند، تا آنجا که دکتر محمد مصدق در جلسه ۲۶ مهرماه ۱۳۲۳ در مجلس شورای ملی (دوره چهاردهم) طی نطقی به محمدرضا شاه توصیه میکند که از احمد شاه سرمشق بگیرد و یا از زبان راوی بی نام و نشانی با عنوان «شخص مطلع» به تطهیر احمدشاه میپردازد! آیا براستی دکتر مصدق با اینکه در زمان احمدشاه از رجال مطرح و همواره در صحنه سیاست و رویدادها بوده و با دربار نسبت نسبی بسیار نزدیک داشته است از آنچه که در پیرامونش میگذشت بی خبر مانده بود؟!؟

ایرونساید مینویسد: «... وزیرمختار خبر پیروزی ما را به شاه رسانده بود [درگیری نیروی نظامی انگلستان با کمونیستها و جنگلیان

^{۱۰۷} - حیات یحیی، دفتر سوم . ۹۲

^{۱۰۸} - تاریخ مشروطه ایران، دفتر یک . ۶۹۴

در رشت] و اعلیحضرت اظهارعلاقه کرده بود که چنانچه من بتوانم به تهران بروم، با من ملاقات کند... پیش از هر چیز او گرم ترین تشکرات خود را بمناسبت اینکه من به نحو هشدار دهنده، روسها را شکست داده بودم [یعنی کمونیست های ایرانی و تبعه روسیه را در رشت و انزلی]، به من ابلاغ کرد... شاه گفت فقدان ژاندارمری درکشور، امورمملکت را به وضع نا امید کننده ای دچار کرده است، تنها جاده هایی که عبور از آنها برای مسافران امن محسوب میشد، جاده هایی بودند که تحت کنترل مقامات انگلیسی قرار داشتند... شاه امیدوار بود که من برای نجات از این مشکل به او کمک کنم، او خود را مجبور دیده بود که مقداری پول به حساب خود در بمبئی واریز کند و تنها راه امنی که به نظرش رسیده بود، این بود که این مبلغ را توسط پیک ما که به بغداد میرفت بفرستد، در ابتدا من نفهمیدم که او چه میخواهد بگوید، اما رفته، رفته موضوع را درک کردم، او مقداری تومان ایرانی داشت، آنهم بصورت سکه های بزرگ نقره ای که به اندازه سکه پنج فرانکی فرانسه بود، ارزش این مقدار سکه در حدود نیم میلیون لیره استرلینگ بود، البته این حدس من بود زیرا وزن دقیق این مقدار سکه را نمیدانستم، اما میدانستم که برای حمل چنین محموله ای با ارزش به بغداد چندین کامیون و چندین مأمور محافظ لازم است... شاه میخواست آنها را بجایی بفرستد که در ازای آن قیمت خوبی دریافت کند، من از او پرسیدم چرا پولی را که در بانک شاهی ایران دارد به بمبئی حواله نمیکند؟ او با لبخندی توأم با دهن کجی نگاهی به من کرد و گفت [به زبان فرانسه]:

«peut-etre que oui, mon general, mais n'oubliez pas »

«qu au fond tout le monde est egoiste!»

«شاید هم بلی ژنرال من، اما فراموش نکنید که دراصل همه مردم خودخواهند...»، ایران با چنین فرمانروایی چه میتواندست بکند؟ آیا عجیب بود که این کشور تا این حد در منجلا ب فرورفته بود، این کشور به مرد قدرتمندی نیازمند بود که آن را نجات دهد، اما مطمئناً چنین مردی رانیافته بود، همیشه این امر برای من رازی بوده که این کشور چگونه استقلالش را حفظ کرده است».^{۱۰۹}

جای تأمل اینکه در آن ایام، ایران از چگونه استقلالی برخوردار بود که ژنرال نامبرده از آن یاد میکرد؟! سالها بود (از زمان فتحعلیشاه قاجار و حتا پس از برقراری رژیم مشروطه) که دولت ایران بخاطر عدم شایستگی رجال وزماداران و حتا دوتن از شاهان قاجار، به جهت دریافت وامهای کلان غیر ضروری از دودولت بریتانیا و روسیه، بمنظور تأمین هزینه های کمرشکن شش بار سیروسایاحت به اروپا و تهی بودن خزانه، و عدم امکان پرداخت حقوق و مستمری نیروی نظامی و امنیتی و سایر کارکنان دولت، ناگزیر دست گدایی زماداران ایرانی همواره پیش دودولت استعمار گر دراز و امکان و فرصت مداخله در امور داخلی

و سیاسی در ایران از برای آندودولت از هر جهت فراهم بوده است، چگونه میتوان دم از استقلال زد؟! و یا در حالی که فرمانده نیروی قزاق و افسران روسی نیروی مزبور از سوی امپراتور روسیه تعیین و اعزام میشدند و در جنوب ایران دولت بریتانیا بدون دریافت مجوز از دولت ایران، به بهانه هایی اقدام به ایجاد پایگاه های نظامی در استان فارس و کرمان بنام نیروی تفنگداران جنوب (اس - پی - آر) کرده بود، صحبت از برقراری استقلال کرد؟! و در شرایطی که نیروی ژاندارمری و نظمیه زیر نظر فرماندهی افسران سوئدی قرار داشت و تأسیس ژاندارمری به سفارش و توصیه دولت انگلیس انجام شده بود که در بسیاری از موارد از خواسته های آن دولت پیروی میکردند و سران عشایر و ایلات یا تحت حمایت بریتانیا بودند و یا روسیه تزاری و دولت مرکزی کمترین اقتدار و نفوذی روی خانها و شیوخ نداشت و قادر به وصول مالیات از آنان نبود و با انعقاد قرارداد ۱۹۰۷ که ایران به دو منطقه نفوذ بین بریتانیا و روسیه تزاری تقسیم شده بود، یعنی گل بود و به سبزه نیز آراسته گردیده بود! و دو دولت مزبور هر آنچه را که میخواستند بدست میآوردند، آیا میتوان بر این باور بود که ایران از استقلال برخوردار بوده است؟! جای کمترین تردید نیست چنانچه در روسیه انقلاب بلشویکی روی نمیداد، اگر نه همه سرزمین ایران، بلکه مناطق نفوذ آن دو دولت بنابر مقاوله نامه ۱۹۱۵ از پیکر ایران جدا میشد (طبق نگاره برگ پسین).

ضمناً از بابت قرارداد ۱۹۱۹ بود که در کنفرانس پاریس که پس از پایان جنگ جهانی نخست از سران کشورهای مستقل تشکیل یافته بود، نمایندگان اعزامی ایران را به آن کنفرانس راه ندادند، چرا که ایران را یک کشور تحت قیمومیت انگلستان به حساب میآوردند! با اینهمه از عوامل سقوط، ایران از چگونه استقلالی برخوردار بود که ژنرال نامبرده در کتابش بآن اشاره کرده است؟! تا پیش از کودتای ۱۲۹۹ آنچه را که نداشتیم از جمله استقلال بود، حتا در زمان برقراری

مشروطه، مگر آنکه واژه استقلال را هرکس بگونه ای دلخواه تعبیر و تفسیر کند.



نورمن، در تلگرام شماره ۴ مورخ ۳ ژانویه ۱۹۲۰ [۱۳ دیماه ۱۲۹۹] به عنوان لرد کرزن مینویسد: «... نخست وزیر بمن هشدار داد که شاه به زودی نظر مرا در مورد حرکت

فوری بسوی اروپا خواستار خواهد شد... او اکنون به خاطراتوانی هایش زیاد مورد انتقاد واقع شده است، اما علت این ناتوانیها معلوم نیست و اگر او از اینجا برود مثل این است که پست خود را ترک کرده باشد، آنهم

بدون توجه به سرنوشت ایران فقط به خاطر لذت بردن از پولی که درخارجه پس انداز کرده است... با این حال اوزمن پرسید که آیا امکان دارد پس از تشکیل مجلس، او ولیعهد را با قدرت کامل به عنوان نایب السلطنه منصوب کند و خودش بمدت دو ماه برای دیدن یک پزشک متخصص اعصاب به پاریس برود؟

[احمد] شاه بشدت عصبی است، اما من معتقدم که ناراحتی او تنها ناشی از ترس است، احتمالاً انگیزه واقعی او برای ترک کشور این است که در زمان آشوب در جای امنی باشد... اگر بجای تلاش برای کسب درآمد و پس انداز در اروپا، علاقه به امور مملکتی نشان میداد، محبوب میشد، اما بی تفاوتی او نسبت به همه چیز همه طبقات را از او منجر کرده است».^{۱۶۰}

لرد کرزن در تلگرام شماره ۱۰ مورخ ۶ ژانویه ۱۹۲۱ با قید خیلی فوری به نورمن گوشزد میکند که: «... باید به اعلیحضرت احمدشاه اطلاع دهید که ترک کشور در این موقعیت بحرانی حتی ظاهراً برای دو ماه بی تردید حمل برترس او خواهد شد، هرگاه او تصمیم به فرار داشته باشد، در تحت هیچ شرایطی نمیتواند انتظار کوچکترین حمایتی را از جانب ماداشته باشد... در هر حال اگر قرار است حکومتی در ایران باقی بماند، بهتر است از فرار سلطان در صورت امکان جلوگیری شود».^{۱۶۱}

مضمون تلگرام لرد کرزن نیز نشان میدهد که دولت انگلستان نسبت به استمرار پادشاهی احمدشاه علاقمند بوده و سعی در نگهداری او بر تخت پادشاهی حتا پس از گذشت یک سال و نیم از رویداد کودتا، داشته است و نیز این تلگرام زمانی صادر شد که از سخنرانی احمدشاه در ضیافت شام لرد کرزن در ۳۱ اکتبر ۱۹۱۹ یکسال و اندی گذشته بود، که اگر هر آینه احمدشاه در آن مهمانی مطلبی بر علیه قرارداد مزبور ابراز میکرد، تردیدی نبود که نسبت به تداوم پادشاهی وی و حمایت از او، آنگونه مصرانه پای بندی نشان داده نمیشد.

احتشام السلطنه مینویسد: «... پادشاه جوان در آن موقع بحرانی و حساس جمع مسئولیت های ملی و وجدانی خود را فراموش کرده به شیوه نیاکان خوش گذران خود برای گشت و گذار و سیاحت رهسپار فرنگ بود... یکی از اشتباهاتی که از روی غرض ویرای تحیب احمدشاه قاجار درجراید و صفحات تاریخ ایران گنجانده شده این است که احمدشاه رامخالف با انعقاد قرارداد ۱۹۱۹ معرفی کرده اند و به عنوان شاخ و برگ بر این افسانه، به صحنه سازی هایی پرداخته اند، در حالیکه نقش و سهم احمدشاه قاجار در انعقاد این قرارداد ننگین نه تنها کمتر از عاقدین

۱۶۰ - همان . ۱۴۲

۱۶۱ - همان . ۱۵۳

معروف آن نیست، بلکه بیشتر است، او در سال ۱۳۳۶ (هـ - ق) [۱۹۱۸] صمصام السلطنه بختیاری را باصدور فرمان از ریاست دولت معزول کرد و وثوق الدوله را مأمور تشکیل کابینه نمود تاراه عقد این قرارداد را هموار کند، او نیز هنگام امضاء قرارداد مانند وثوق الدوله و وزراء خارجه و مالیه وی، دویست هزار لیره از وزیرمختار انگلیس دریافت نمود، بعلاوه از دولت انگلیس امان نامه ای تحصیل نمودند... و نیز انگلیسی ها تعهد کردند مادام که قرارداد به قوت خودباقی باشد، حقوق ماهیانه ای به وی پرداخت گردد، که این موجب راهم به طرزی رسوا قریب دوسال وصول نمود و از همه اینها گذشته، در لندن یک قسط (یکصد و پنجاه هزار لیره) که طبق قرارداد باید هرماه دولت انگلیس برای کمک هزینه های مملکت میپرداخت، توسط نصرت الدوله وزیرخارجه ایران از لرد کرزن وزیرامورخارجه انگلیس وصول کرد». ۱۶۲

جالب است که این مطالب را کسی مینویسد که خود از قاجارها بوده و انتساب نسبی بسیار نزدیک به دربار قاجار داشته است. اسناد تاریخی نیز گواهند که او انسانی رُک گو و شجاع و منزه از مزاجگویی و جانبداری نادرست بوده و داوری تاریخ را دست کم نمیگرفته است.

میرزا یحیی دولت آبادی، مینویسد: «... نخست باید از اوضاع دربار و دوایر دولتی در این وقت سخن گفت تا خوانندگان بتوانند از آنجا پی بر اوضاع دیگر برده قضاوت حقیقی بنمایند. پادشاه جوان ما، سلطان احمد شاه قاجار، بی علاقه به مملکت است، شاه میگوید چنانکه از زبان برادرش که خود او از وی شنیده بود، میشنوم، دیدیم مردم با پدرما چه معامله کردند، پس باید تحصیل مال کرد و تا ممکن شد اینجا ماند و هروقت ممکن نشد به یک مملکت آزاد رفت و آنجا زندگی کرد، و در جای دیگر کتابش آورده است: «... شاه که بانهایت اصرار میخواست به اروپا برود و ملیون صلاح نمیدیدند و میگفتند اگر میروید باید استعفا بدهد و برود و نه تنها افکار وطن پرستان مخالف مسافرت او در این موقع باریک بود، بلکه از دربار لندن هم به زبان وزیرمختار آنها پیغام به او میرسید حرکت نکند و با تخت و تاج خویش بازی ننماید». ۱۶۳

ملک الشعراى بهار، مینویسد: «... شاه فصول دلکش و زیبای فرانسه ونیس و مونت کارلو را باکمال تفنن میگذراند! شاه از ایران بدش میآید، شاه گمان میکند منفور ملت است... از مردم مایوس است، از سردار سپه میترسد... مکرر گفته بود "مگر من خلق شده ام که همیشه این دیوارهای خراب را ببینم؟ بار دیگر گفته بود "کلم فروشی درسویس براین پادشاهی با این وضع ترجیح دارد!». ۱۶۴

۱۶۲ - محمودعلامیر (احتشام السلطنه). ۴ تا ۷

۱۶۳ - حیات یحیی، دفتر ۴ - ۱۷۷ - ۲۱۱

۱۶۴ - تاریخ احزاب سیاسی ایران، دفتر دوم. ۲۶۱ - ۲۶۲

دکتر محمد جواد شیخ الاسلامی، مینویسد: «در سال ۱۹۲۰ که احمدشاه به هنگام بازگشت از اروپا از مُحمره [خُرمشهر] ردّ میشد، شیخ خزعل را بمناسبت قدرتی که درحوزه حکمرانی اش بهم زده بود، تبریک گفت و درمقابل دریافت دو هزار لیره نقد (بعنوان پیشکش) اعمال و جنایت هایش را بکلی نادیده گرفت، طرفداران شیخ خزعل در آن تاریخ که [احمد] شاه از خوزستان میگذشت، تفاخر کنان به لهجه غلیظ عربی میگفتند: "شیخ ما شاه ایران را خلعت داد"». ۱۶۵

لرد کرزن، در تلگراف مورخ ۲۱ اکتبر ۱۹۲۰ خود به سر پرسی کاکس، خلاصه گفتگوش را با نصرت الدوله به وی اطلاع میدهد و مینویسد: «... شاهزاده نصرت الدوله درحالیکه آثار تشویش و تردید آشکارا از وجناتش خوانده میشد، مسأله اعطای نشان گارتر [زانوبند] را به مخدوم تاجدارش پیش کشید و گفت که چون پدر بزرگ شاه فعلی "مظفرالدینشاه" و جدّ اعلایش "ناصرالدینشاه"، هر دو این نشان والا را دریافت کرده اند، اگر این افتخار [!] از ایشان دریغ شود در وضعی بسیار تحقیرآمیز قرار خواهد گرفت». ۱۶۶

براستی چه جای دفاع و جانبداری از چنین زعیمی، رهبری، قانندی، پادشاهی و زمامداری است که دریافت مقرری ماهانه و تضمین پادشاهی مادام العمر خود و تداوم سلطنت اعقابش، حتّاً اجازه خروجش از کشور را از دولت بیگانه استعمارگر، با آنهمه پیشینه سیاه آن دولت در پیشگاه ملتش، در یوزگی میکرد و دریافت زانوبند کشور بیگانه متجاوز را مایه افتخار و سرافرازی میدانست و دریافت دوهزار لیره از شیخ گردنکش و جبّاری از برایش آنقدر بهاء و اهمّیت داشته است که چشمان خود را بر روی جنایات او ببندد و به او تبریک بگوید و یا از حکام ایالات رشوه بستاند!؟

دکتر محمد شیخ الاسلامی، مینویسد: «... از افسانه هایی که بعد از انقراض سلسله قاجار جعل شد و بر ذهن اکثریت مردم ایران نشست، از همه رایج تر داستانی بود دایر بر اینکه چون سلطان احمدشاه قاجار در ضیافت پادشاه انگلستان نامی از قرارداد نبرد و موافقتش را با آن اعلام نکرد، انگلیسیها خط و نشان برایش کشیدند و چند سال بعد باعالم کردن رضاخان پهلوی در صحنه سیاست های ایران، رقیب زورمندی برایش تراشیدند که سرانجام چنانکه خواسته انگلیسی ها بود، سلسله قاجار را برچیده و خود مالک تاج و تخت ایران شد. این افسانه را دو تن از رجال سرشناس آن دوره، ناصرالملک قراگوزلو نایب السلطنه سابق ایران و حسنعلی میرزا نصرت السلطنه عموی احمد شاه،

۱۶۵ - سیمای احمدشاه قاجار. ۱۴۳

۱۶۶ - همان. ۳۰۷

پس از بازگشت از انگلستان شایع و ذهن بسیاری از ایرانیان را نسبت به جریان های اخیر ایران آشفته ساختند».^{۱۶۷}

احمد شاه، در ضیافت شام لرد کرزن که به افتخار شاه ایران در شب دوم نوامبر ۱۹۱۹ در لندن برپا شده بود، پس از اینکه میزبان جام خود را به سلامتی مهمان عالیقدر بلند کرد و نوشید، شاه [قاجار] ایران به زبان فرانسه چنین پاسخ داد: «عالیجناب لرد کرزن، از کلمات محبت آمیزی که هم اکنون بیان فرمودید سپاسگزارم، فوق العاده خوشوقتم از اینکه میتوانم امشب مراتب حسن نظر و احساسات صادقانه خود را نسبت به شخص عالیجناب ابرازدارم، نیز بگویم که تاجه حد موهبت فطری و استعداد خدادادی شما را که به حقیقت شهرت جهانی دارد از صمیم قلب میستایم و تجلیل میکنم. من این احساسات را مخصوصاً با خرسندی بیشتری در این مجلس ابراز میدارم، زیرا در شخص عالیجناب، یکی از دوستان صمیمی کشورم را میبینم که به نقاط مختلف ایران سفر کرده، بامردم کشورم محشور بوده و احساسات حقیقی آنها را به نحوی که جز با معاشرت و ارتباط نزدیک امکان پذیر نبوده، درک کرده است. سعادت مندم از اینکه با استفاده از این فرصت میتوانم به عالیجناب بگویم که چقدر از بسته شدن قرارداد اخیر ایران و انگلستان احساس مسرت میکنم، چونکه این قرارداد برای تقویت دوستی سنتی دو کشور که از زمانهای دیرین وجود داشته است بوجود آمده. عالیجناب اجازه بفرمایید جام خود را بسلامتی شما و همسر ارجمندتان بانو کرزن بلند کنم و بنوشم (هلهله و کف زدنهای ممتد حضار). در این گیرودار، نصرت الدوله وزیر امور خارجه وقت ایران که کارگردان صحنه در این ماجرا بود و از مدتها پیش از سوی نخست وزیر ایران (وثوق الدوله) برای زمینه سازی و تدارک پذیرایی از احمدشاه در انگلستان، مقیم اروپا شده بود و با مقامات وزارت امور خارجه انگلستان در تماس بوده است، آنچنان تلاشی برای انعقاد قرارداد ۱۹۱۹ و انجام چنان سخنرانی از سوی احمدشاه در مجلس مهمانی وزیر امور خارجه انگلیس از خود برورز داده بود که پرزیدنت ویلسون (رییس جمهوری آمریکا) موقعی که دعاوی ایران در کنفرانس پاریس مطرح شد، حاضر نشد از آن پشتیبانی کند، مگر اینکه بداند نصرت الدوله نماینده کدام دولت است و به نام چه کسی صحبت میکند، او گفته بود: من باید بدانم این پرنس فیروز شما آیا نماینده ملت ایران است یا وکیل دولت بریتانیا؟».^{۱۶۸}

دکتر باستانی پاریزی، مینویسد: «وقتی احمد شاه در اروپا بود و کمتر به فکر بازگشت به ایران بود، مرحوم مدرس از مرحوم رحیم زاده صفوی استاد و مورخ صاحب ذوق آن روزگاردخواست کرد به اروپا برود و پیغام ولیعهد محمدحسن میرزا را به شاه برساند، بدین مضمون: «اگر اعلیحضرت برای بازگشت به ایران حتماً تردید و اندیشه

۱۶۷ - همان . ۳۱۲

۱۶۸ - همان . ۳۱۴ - ۴۴۴

دارند... به حکم منافع عالی مملکتی و برای حفظ سلطنت موروثی قاجار و به احترام افکار عمومی، هرگاه اعلیحضرت قطعاً معاودت به ایران را نمیپسندند، ممکن است حقوق سلطنتی یادست کم عنوان نیابت سلطنت به ولیعهد واگذار شود تا وی طبق مصالح روز عمل کند و مقتضیات را از نزدیک ببیند و در برابر دشمن تاج و تخت هرچه راکه از دستش برآید به عمل آورد». رحیم زاده، وقتی که به اروپا رفت، در ساحل نیس چند بار با [احمد] شاه ملاقات کرد و حتی شاه یک روز ضمن اشاره به آب و هوای نیس و سواحل لطیف آن، خطاب به رحیم زاده گفت: "حالا توجه می‌گویی، می‌گویی از این جا، بهشت روی زمین یکسر بروم پشتکوه با لرها سروکله بزنم، فتنه و خونریزی راه بیاندارم؟ خوب حالا تو مشغول تفریحت باش تا ببینم!

رحیم زاده می‌گوید: "شاه بدین صورت مرا مرخص فرمود و بار دیگر که پیام ولیعهد را به گوش اورسادم گفت "عجب! پس درست است که ولیعهد فریب خورده و تصور مینماید کاری که از من برنیامده از او ساخته است... از شما می‌پرسم کی این فکر را به ذهن ولیعهد داده، آیا مدرس این پیام را میداند؟

عرض کردم خیر قربان... در آن هنگام غیر از چاکر کسی در حضور و الاحضرت نبود... شاه سپس با تردید و شاید با تمسخر فرمود: "خوب، حالا مسکورفتن شما دیگر برای چه خوب است، مثلاً روسهای بلشویک را میشود طرفدار سلطنت ولیعهد کرد؟

شاه [قاجار] این سخن را فرمود و به جانب اتوموبیل رفت و من به دنبال او دویده عرض کردم پس میفرمایید چاکر به مسکونروم؟ هر طور امر مبارک باشد اطاعت میشود... شاه سخن مرا بریده فرمود، بله، بله میفهمم به موقع خودش باز صحبت میشود و اتوموبیل براه افتاد و در پیچ خیابان جنگل از نظر ناپدید شد...^{۱۶۹}

سیروس غنی، مینویسد: «...شاه کوشید احمدقوام (قوام السلطنه) برادر کوچک و ثوق الدوله را از والیگری خراسان عزل کند، احمدشاه بیش از هر چیز به جمع آوری مال علاقه داشت و به مجرد اینکه به سن قانونی یعنی هیجده سالگی رسید برسم نیاکان تاجدار خود دست به فروش القاب و مناصب زد، امتیاز اداره مراسلات مشهد را به عموی خود نصرت السلطنه فروخت... کاکس وزیر مختار انگلیس به احمدشاه اخطار کرد که هرگونه اقدام دیگر او در مخالفت با وثوق الدوله موجب قطع مقرری ماهانه اش خواهد شد، در ۱۵ ژانویه ۱۹۱۹ کاکس گزارش داد که اوضاع خوب است و شاه فهمیده است که وثوق الدوله باید باشد و به راه راست هدایت شده است...»^{۱۷۰}

^{۱۶۹} - کتاب نون جوودوغ گاو

^{۱۷۰} - برآمدن رضاخان و... - ۵۸-۵۹

در کتاب «روزگاران» نوشته دکتر عبدالحسین زرکوب میخوانیم: «در تصویری که بعدها بوسیله بعضی از مخالفان سردار سپه از سیمای احمدشاه طرح شد، ظاهراً در توصیف آزادیخواهی، وطن پرستی و بی آلایشی او مبالغه ای مستعار کرده اند، به هرحال فاقد صفات عالی و استعداد فرمانفرمایی بود... خست فوق العاده و علاقه ای که به جمع مال داشت او را از وجود حمایت گرانی که در ایران بهنگام ضرورت از او دفاع نمایند، محروم ساخت... به قول مخبر السلطنه، احمدشاه خودش اقرار داشت که برای سلطنت ساخته نشده بود».^{۱۷۱}

ابوالحسن ابتهاج، در کتاب خاطراتش نوشت: «... در زمان احمدشاه هم هر کس میخواست حاکم یا والی بشود، میبایست به شخص شاه پول بدهد، احمدشاه حتی از دولت انگلیس پانزده هزار تومان در ماه جیره میگرفت تا از قرارداد ۱۹۱۹ معروف به قرارداد وثوق الدوله طرفداری کند و آنرا به تصویب مجلس برساند، همچنین وثوق الدوله رابه عنوان نخست وزیر حفظ کند... برخلاف آنچه که بعدها شایع شد، اوبه هیچوجه مخالف این قرارداد نبود».^{۱۷۲}

ملک الشعراى بهار، مینویسد: «سلطان احمدشاه چندی بود در امور مملکتی خاصه در عزل و نصب حکام ایالات مداخله میکرد و فوایدی منظور مینمود و بر سر این قبیل موضوعات، شکرآبی بین شاه و وثوق الدوله پیداشد، خاصه آنکه شاه امر کرد که قوام السلطنه والی خراسان احضار و شاهزاده نصرت السلطنه به ایالت خراسان نامزد و گسیل گردد».^{۱۷۳}

در کتاب تاریخ انقلاب مشروطیت ایران نوشته دکتر ملک زاده آمده است: «مستشار الدوله [صادق] که در چندکابینه وزیر کشور بود، از رشوه گیری های احمد شاه از حکام و استاندارها داستانه میگفت که انسان را دچار حیرت میکرد، در نتیجه این رشوه گیری ها در چند سال دارای چندین میلیون پول نقد شد که در بانکهای اروپا گذارد و مقداری هم ده و املاک زراعتی خرید و غله حاصله از املاک خود را انبار میکرد و در موقعی که قیمت گندم و جو بالا میرفت به قیمت گران میفروخت، احمد شاه در این کار به درجه ای ماهر شده بود که در میان مردم به احمد علاف، معروف شده بود».^{۱۷۴}

دریافت رشوه از والیان بنام پیشکش از سوی شاهان پیش از احمدشاه، متداول و مرسوم بود، اما احمدشاه در زمان برقراری

۱۷۱ - روزگاران . ۸۳۶

۱۷۲ - خاطرات ابوالحسن ابتهاج . ۱۸

۱۷۳ - تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران، دفتر یکم . ۳۵

۱۷۴ - تاریخ انقلاب مشروطیت ایران (دکتر ملک زاده) . ۱۶۲۲

مشروطه که شاه از مداخله در امور وزارت خانه ها برکنار بوده، دست به چنین کاری میزده است که مآذون به این کار نبود.

دولت آبادی، مینویسد: «... نگارنده خود از ولیعهد [محمد حسن میرزا] شنیدم که میگفت، چهل هزار تومان ماهیانه یکماه شاه را که در غیاب او گرفتم برای او به اروپا بفرستم، یک قلم به مدرس دادم که در راه حفظ تخت و تاج ما کار بکند و از میان رفت، حالا برادرم آن پول را از من مطالبه میکند و میگوید برای چه به این مصرف رساندی و نتیجه اش چه شد؟».^{۱۷۵}

دکتر اعلم الدوله ثقفی، مینویسد: «مستوفی الممالک رییس الوزراء بخاطر خشکسالی و قحطی میکوشید جلوی مُحترکین را بگیرد، در انبار احمدشاه مقدار زیادی گندم وجود داشت، مستوفی ارباب کیخسرو شاهرخ را نزد شاه فرستاد تا به قیمت عادلانه از شاه آن مواد غذایی را خریداری کند، ولی شاه زیر بار نمیرفت، او با عصبانیت از شاه پرسید آنروزی که برای ادای سوگند به مجلس آمدید خداوند را گواه گرفتید که حافظ حقوق مردم و آسایش ملت ایران باشید، آیا مفهوم آن همین است؟ شاه باز هم زیر بار نرفت و ارباب کیخسرو مجبور شد اجناس احتکاری را به دلخواه احمدشاه بخرد».^{۱۷۶}

ملک الشعراى بهار، نوشته است: «... مردم از اینکه شاه در گردآوری زر و فروش گندم و سایر محصولات املاک خود با دیگر زر طلبان و ملک داران فرقی نداشت از او برآشفته بودند و گاه و بیگاه به او طعن میزدند».^{۱۷۷}

یحیی دولت آبادی، طی سخنانی اش در نهم آبان ماه ۱۳۰۴ در مجلس شورای ملی که انقراض سلسله قاجاریه مطرح بود، به عنوان مخالف از جمله گفت: «... بنده هم در اسلامبول بودم ... حاج مخبرالسلطنه حاضراست پهلوی من نشسته بود، من گفتم سلطنت قاجاریه منقرض است، گفت چرا؟ گفتم برای اینکه پادشاه خودش بدست خودش این حق را از خودش سلب کرد و رفت زیر بیرق اجنبی نشست ... و دیگر قضیه جنس بود که همین آقای ارباب کیخسرو قضیه جنس را به بنده فرمودند و اظهار دلتنگی کردند که دست آخر بنده از جیب خودم پول گذاشتم و دادم به مردم خوردند، برای اینکه شاه حاضر نشد جنس را خرواری ده تومان کمتر بفروشد، این قضایا تاریخ ثبت میکند- بنده رفتم فرح آباد، ایشان هم اعلیحضرت بودند، چیزهایی است که در تاریخ ثبت میشود، چرا اینجا نگویم، گفتم اعلیحضرتا کی شمارا پادشاه کرد؟ (شهاب الدوله هم ایستاده بود) گفت: خدا، گفتم همه کارها را به ظاهر خدامیکند، کی ها شمارا شاه کردند؟ گفت: ملت، گفتم: آیا در میان

^{۱۷۵} - حیات یحیی، دفتر یکم، ۳۷۴

^{۱۷۶} - ایران در عصر پهلوی، دفتر یکم، ۲۲۷

^{۱۷۷} - تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران، دفتر دوم، ۴۰

شما وملت یک قراردادی یک نوشته ای ردّ و بدل شده است یانه؟ گفتند: قانون اساسی، گفتم: حافظ قانون اساسی کیست؟ گفتند: ما، گفتم: چطور حافظ قانون اساسی هستید در صورتیکه خودتان به قانون اساسی عمل نمیکنید؟ گفت: من همیشه سعی میکنم که مطابق قانون اساسی رفتار کنم، گفتم: اما نشده است و نکردید، اعلیحضرتا من به شما میگویم که اگر در این مملکت یک کسی پیدا شد که بهتر از شما رفتار کند او پادشاه خواهد بود، رنگش سرخ شد... تابه حال بنده همیشه میدانستم که این سلطنت از ابتدا اساسی نداشته است و حالا هم اساس ندارد ولی در عین حال مادچار گرفتاری ها و ابتلائات و پریشانی ها و کشمکش ها بودیم تا خدا خواست و شخص آقای پهلوی در این مملکت پیداشد... مردی که علاقه به مملکت دارد و دلش میخواد مملکت ترقی کند و جرأت و قدرت هم داشته باشد، همین آدم است.. به بانگ بلند میگویم... اهل استفاده هم نیستیم و یک دینار مستقیم یا غیر مستقیم از شخص او به شخص من نفع نرسیده بلکه ضرر هم رسیده، این آدم آمد و یک عملیات و کارهایی کرد، امروز خودش را بجایی رسانیده که مردمی که علاقه به مملکت دارند و دلشان میخواد این مملکت هم همرنگ دنیا شود و دلشان میخواد که از این ذلت و کثافت بیرون بیایند، متوسّل شده اند به او، میگویند آقا بیا و به بدبختی ما خاتمه بده و یک چاره ای برای ما بکن، چرا در خانه من و شما نمیآیند؟ چرا میروند و به او میگویند؟ برای اینکه این قدرت و توانایی را در او میبینند و در من و شما نمیبینند، ما نمیخواهیم برویم متوسّل شویم به آن شاه پوسیده و بدان درباری که وقتی رفتیم باید اشک بریزیم به حال آن دربار!... برود همانجاییکه رختخوابش گرم است بخوابد... بنده از خدا میخواهم که شخص آقای پهلوی ذمه دار امور این مملکت باشد و حقیقت و ثبات داشته باشد و هیچگونه خللی در اطراف آن نباشد، بلکه بتواند کشتی چهار موجه مملکت را به ساحل نجات برساند، غیر از او در این مملکت، امروز نیست، شاید فردا پیداشد، سلطنت قاجاریه منقرض است و رضاخان پهلوی رئیس این مملکت است و اکثریت هم رای میدهند و کارهای شان را خواهند کرد، گرچه بنده آن لایحه را امضاء نکرده ام...»^{۱۷۸}

دکتر ملک زاده، مینویسد: «... احمدشاه فرامین سلطنتی را هم بدون رشوه امضاء نمیکرد، حتی به جدّ خود کامران میرزا که او را والی خراسان کرده بود پیغام داد که "نیرالدوله" برای همین پست ۱۵۰ هزار تومان پیشکش میدهد ولی به شما تخفیف میدهم صد هزار تومان بدهید ولی اگر استنکاف کنید شغل به نیرالدوله داده خواهد شد... در آخر جنگ جهانی اول ایران دچار قحطی شد و هر روز در تهران صد ها نفر پیرو جوان از گرسنگی تلف میشدند. مستوفی الممالک رییس الوزراء باتمام قوا کوشش میکرد که اجناس موجود در انبار محتکرین را به قیمت عادله بخرد و در دسترس مردم بگذارد، از جمله کسانی که مقداری گندم

^{۱۷۸} - از کتاب دکتر مصدق و نطقهای تاریخی او - از حسین مکی - ۶۰ و ۵۸

و جو انبار کرده بودند احمد شاه بود، مستوفی الممالک برای نجات مردم کوشش میکرد که گندم وجوشاه را به قیمت عادلانه خریداری کند ولی احمدشاه زیر بارنمیرفت. میگفت جزبه بهای روز به صورت دیگر حاضر به فروش نیستم، عاقبت مستوفی الممالک مرحوم ارباب کیخسرو را مأمور کرد که شاه را ملاقات نموده واجناس مذکور را از او خریداری نماید، ارباب هم پس از چندجلسه مذاکره بناچار بطوریکه احمدشاه مایل بود، گندم و جو را خریداری کرد و پول آنرا پرداخت، فردا صبح عده ای را برای تحویل گرفتن اجناس مذکور فرستاد ولی احمدشاه جواب داد چون دولت پیش از این، مقداری علیق و جیره به من بدهکار است من جو و گندم فروخته شده را از بابت علیق وجیره خودم محسوب داشتم، بیاد دارم که شبی که این موضوع در منزل مستوفی الممالک مطرح بود، دکتر مصدق السلطنه که در آن زمان معاون وزارت مالیه بود حضور داشت... آخرین پادشاه سلسله قاجار جوانی بود راحت طلب، بدون عاطفه، بدون علاقه به مملکت، عاشق جمع آوری پول ویکساعت عیش مُنت کارلو و سواحل دریای سفید را برسلطنت وسعادت ایران ترجیح میداد، فقط مُعجزه ایکه طرفدارانش برای او قائلند این است که احمدشاه قرارداد وثوق الدوله وانگلیسها را تصدیق و تصویب نکرد و به همین علت انگلیسی ها با او دشمن شدند و او را از سلطنت انداختند، در صورتیکه مخالفت ویا موافقت یک پادشاه در قبول یا رد یک قرارداد برطبق قانون اساسی ارزش قانونی ندارد و بدون تصویب مجلس هیچ قراردادی ولو دولت وشاه آنرا تصویب کرده باشند، اعتبار قانونی ندارد». ۱۷۹

عبدالله مستوفی، در پیرامون انتصاب رضاخان به نخست وزیری به شرط موافقت با خروج احمدشاه از ایران به بهانه ضرورت ادامه معالجه در اروپا، در کتاب خاطراتش چنین مینویسد: «... این همان سیاست «یک لا نمیرسید دولا میکنیم تا بگذرد» است که اعلیحضرت سلطان احمدشاه در اینجا بکار بسته، ومعلوم نیست که اعلیحضرت تاج وتخت رابدرو د گفته تشریف میبردند که کی در اینجا دست بالا کرده برای خاطرایشان کت های سردار سپه را ببندد و به ایشان اعلام نماید که از فرنگ تشریف بیاورند و بعد از بدست آوردن قدرت از کف داده، سردار سپه کت بسته رانتبیه یا آزاد یا تسلیم محاکمه ومجازات نمایند؟! شاید فکرمیکرده اند که سردار سپه از ولیعهد بیش از ایشان ملاحظه خواهد کرد...! بعضی ها معتقدند که این پادشاه در حدود سیصد جلد از کتابهای یکه چین معاصر را خوانده وخود را به معلومات جدید آراسته بوده است، البته آن ها که با او سروکار زیادتری داشته اند، بهتر از من میتوانند در صحت وسقم این جمله اظهار عقیده کنند، ولی من از این رفتار که در این موقع باریک با یک پُف کشور را سر داده ورفته است او را مرد چیز خوانده ای نمیتوانم بشمار بیاورم... شاید منتظر بوده است

ملت اجتماع کند و قدرت قانونی را که یکبار بموجب قانون اساسی به او تفویض کرده و او بواسطه مُهملی های خود آنرا از دست داده است دو مرتبه جمع آوری کرده و مجدداً تسلیم ایشان بنماید...».^{۱۸۰}

باستانی پاریزی، مینویسد: « وقتی در اثر قحطی و خشکسالی وضع مردم ایران خیلی بد شد و گرسنگی درهمه جا حکمفرما بود، احمدشاه گندم هارا احتکار کرده به نرخ گران به نانوایا میفروخت که به "احمد علاف" مشهور شده بود، در حالیکه سفارت آمریکا در چند محل دم پختک درست میکرد و به مردم میفروخت».^{۱۸۱}

در آنروزها نه تنها روزنامه نگاران و نویسندگان و خاطره نویسان از احمد شاه بخاطر رفتار و بی علاقه‌گی اش به ایران و مردمش به نیکی یاد نمیکردند بلکه بسیاری از شاعران نیز اشعاری در انتقاد و نکوهش از او سروده اند، از جمله ایرج میرزا که سرود:

فکرشاه دگری باید کرد
شاه ما ابله و گول و خرف است
تخت و تاج و همه راول کرده
در هتل های اروپا معتکف است
نشود مُنصرف از سیر فرنگ
این همان احمد لاینصرف است

و عارف قزوینی شاعر پُر احساس میهن ما نیز در خاطراتش مینویسد: «... به قول ... [احمدشاه] که به انگلیسی ها فرموده بود: مملکت به جهنم، جان من در خطر است، این جاست که میگویند کلام الملوك، ملوك الكلام».^{۱۸۲}

و ملك الشعراى بهار در قصیده ای از جمله میگوید:

زین شه نادان امیدمُکرانی داشتن
هست چون ازدزد چشم پاسبانی داشتن

آیا میتوان بر این باور بود که با آنهمه رفتار و جنمی که احمدشاه از خود نشان میداد و در دیدگان دیگران آشکار بود و موجب آنهمه انتقادات و عدم رضایت مردم گردیده بود، به گوش دکتر مصدق که از رجال مطرح و صاحب نام آن روزگاران نیز بوده است نمیرسید و آیا

^{۱۸۰} - دفتر ۳- رویه ۳۵

^{۱۸۱} - شرح زندگانی من، دفتر سوم .

^{۱۸۲} - ایران در عصر پهلوی، دفتر یک - ۲۲۷ چاپ ۱۳۰۳ (توضیح این که چون در زمان سرودن این ابیات احمد شاه هنوز از پادشاهی برکنار نشده بود، عارف بجای ذکر نام او به چند نقطه اکتفا کرده بود، امامفهوم شعر او بخوبی میرساند که منظورش احمدشاه بوده است.

آنهمه تعریف و تمجید ایشان از احمدشاه را نمیتوان به چیزی به جز مخالفت وی با رضاشاه از جهت سقوط سلسله قاجار تعبیر کرد؟

و اما حسین مکی، تاریخ نگاری دیگر، ضمن اینکه احمد شاه راپادشاهی وطن پرست و دموکرات برمی شمارد مینویسد: «اصولاً سلاطین قاجاریه نالایق و عشرت طلب بوده اند، سلطان احمدشاه هفده سال سلطنت کرد، در تمام دوره سلطنت اش سعی مینمود از قدرت و اقتدارات خود سوء استفاده نکند، اومیگفت من کسی نیستم که برای حفظ تاج و تخت برخلاف اراده ملت ایران رفتاری نموده و تاریخ را لکه دارکنم... برای جمع آوری مال به وسایل نامشروع اقدام نمیکرد، بلکه از حقوق سلطنت، مختصری را خرج و بقیه را در باتکهای خارج ذخیره میکرد است».^{۱۸۳}

آری تاریخ نگارانی از این دست نیز بوده هستند که در مخالفت با رضاشاه، از احمد شاه که در بیعلاقگی به میهن و مردمش ورشوه خواری و جیره بگیری از دولت بیگانه و عشرت طلبی، شهره خاص و عام بود، قدیسی ساخته و میسازند و بخشی از تاریخ معاصر ما را با مطالب نادرست لکه دار و آشفته کرده میکنند.

**

بخش چهارم

رضاشاه و خدمت های بزرگ او

رضا شاه، دشمنان و مخالفان سرسختی داشته و دارد، که کوشش بسیار کرده و میکنند تا او را دست نشاندۀ و فرمانبردار دولت بریتانیا بشناسانند و در این راه برپایه شعار «هدف وسیله را توجیه میکند» از هیچگونه تهمت و افترا نسبت به او خودداری نکرده و نمیکنند، و در راه خدمت به ایران و ایرانی کمترین امتیازی از برای وی قائل نشده و نمیشوند، نفرت از رضاشاه برای شان معیار داوری درباره او بوده و میباشد و با شیشه کبودی که در پیش چشمان خود داشته و دارند، به رضاشاه و کارهایش نگریسته و مینگرند.

انتقاد و خرده گیری زمانی که با افسانه سازی و اغراق و تهمت و افترا و بدون سند و مدرک بوده باشد، ارزش خود را دیر یازود از دست میدهد، چراکه تاریخ بر اساس اسناد و مدارک مستند و بدور از هرگونه جانبداری و بیانفرت، نسبت به چهره های تاریخی داوری خواهد کرد.

رضاشاه، هر کس که بود و هر آنچه که کرد، میشود به یکایک رفتار و کارهایی که انجام داده است به دور از هرگونه حُب و بغض و بر اساس اسناد و مدارک راستین که خوشبختانه با گذشت دهه ها بسیاری از اینگونه اسناد و مدارک منتشر شده است، به بررسی و داوری پرداخت.

مخالفان رضاشاه، از هر طیف و گروه تا توانستند از او به بدی یاد کردند و نوشتند و به تحریف تاریخ و رویدادها پرداختند تا او را عامل و دست نشاندۀ انگلستان بشناسانند و با نعل و وارونه زدن از وی انتقام بگیرند و یا زمینه را از برای رسیدن به اهداف شان فراهم سازند و چون تا سالها، بسیاری از اسناد و یادداشتها و کتابهای خاطرات، بویژه اسناد سرّی دولت انگلستان انتشار نیافته بود، هر آنچه که دل تنگ شان خواست بر علیه رضاشاه گفتند و نوشتند و به ذهن باور بسیاری نشانند و شگفت اینکه با همه برملا شدن آنها اسناد و شواهد، چون بسیاری از مردم ما نسبت به آنها اسناد و مدارک ناآگاه میباشند، با بهره گیری از چنین فضایی همچنان به اغواگری و فریبکاری ادامه میدهند.

داریوش همایون، در شماره ی ۷۰۱ چهارم دیماه ۱۳۸۲ شهروند (چاپ کانادا) مینویسد: «در تاریخ همروزگار ایران، هیچکس مانند رضاشاه، ترور شخصیت نشده است. سه نسل روشنفکران و سرآمدان فرهنگی و کوشندگان سیاسی، بیشترشان، از چپ و مذهبی

وملی کوشیدند از او چهره ای زشت بنگارند. دست پروردگان نامستقیم او، آنها که زنده ماندنش نیز به برنامه نوسازندگی او بستگی داشت، نه کمتر از رقیبانش، بر خود فرض داشتند که پایه هرواقعیتهای نهاد او را سر چشمه هرچه در ایران ناپسند مییافتند بشمارند، خدمتهای او خیانت و میهن پرستی اش وطن فروشی به قلم رفت. آنچه را نیز که نمیشد از پیشرفتهای دوران او انکار کرد یا نادیده گرفت، ساخته دست بیگانگان و جبر تاریخ شمرند، دشمنانش را اگرچه ناسزاوارترین، به زیان او بالا بردند و...».

شاخص ترین مخالفان رضاشاه که از هیچگونه تهمت و افترا به او و تحریف تاریخ دریغ نکرده و نمیکنند، عبارتند از:

- ۱- برخی از اعضاء خانواده قاجار.
- ۲- کمونیستها از هرگروه.
- ۳- برخی از ملایان.
- ۴- اغلب خان ها و شیوخ.
- ۵- برکنار ماندگان از مناصب و مزایا و کیابیهایی که در عهد قاجارها از آن برخوردار بوده اند.
- ۶- روسیه شوروی و انگلستان.

در میان هریک از گروه های مخالف، روزنامه نگاران و نویسندگان و شاعران و تاریخ نگارانی بوده و میباشند، که در جهت دیدگاه های مخالفان، قلم زده و میزنند و برخی دیگر آنچه را که در مخالفت با رضاشاه تبلیغ شده و میشود، بدون بررسی و کنجکاوی پذیرفتند و تکرار کردند.

۱- علت مخالفت برخی از قاجاریان که تا سالهای اخیر نیز تداوم داشته، این بوده است که به خاطر طول مدت پادشاهی این خاندان، نوعی سروری و نخوت به سبب شاهزادگی در آنان بوجود آمده بود که بجز اعضاء خانواده خود و معدودی از رجال پشت اندر پشت درباری را در حد شأن و مقام خود نمیدیدند، سالها بود که همه امور مملکت در دست آنان و یا به توصیه و حمایت آنان بود، بدست کسانی بود که از کودکی لقب السلطنه، الدوله و امیر تومانی را بدوش میکشیدند و از منافع و مزایای بسیاری از این وابستگی ها برخوردار بودند، بدین رو از برای آنان قابل پذیرش و تحمل نبود که سربازی از یک خانواده دهقانی و گمنام مازندرانی که تا سالها سواد خواندن و نوشتن نداشت و حتا زمانی نیز در خدمت برخی از آنان بوده است، سلسله شان را براندازد، سهل است که بر آنان فرمان براند.

دکتر علی امینی، در کتاب خاطراتش مینویسد: «... در اوایل سلطنت رضاشاه، روزی از دربار خبر دادند که شاه میخواهد بدین

مادرم بیاید [خانم فخرالدوله دختر مظفرالدین شاه]، مادرم فوراً دستور داد وسایل پذیرایی را آماده کنند، و مُبل ها را طوری ترتیب دادند که رضاشاه پائین تر از مادرم مینشست، در ضمن دستور داده بود لنگه درباغ را هم ببندند که رضاشاه نتواند با کالسکه یا اتوموبیل خودش وارد باغ شود و ناچار مقداری راه را پیاده تا عمارت طی کند، مرا هم که بچه ای ده دوازده ساله بودم دم در فرستاد که از شاه استقبال کنم، رضاشاه همراه من تا داخل عمارت آمد ولی روی مُبل نشست و همانطور درحالی که قدم میزد، شروع به صحبت کرد و قدم زنان به داخل باغ برگشت و مادرم هم ناچار به دنبال او روانه شد، در باغ روی کُنده ای نشست و در آنجا بود که منظور اصلی خود از آمدن به دیدن مادرم را بیان کرد و گفت: "خانم فخرالدوله شنیده ام که شاهزاده های قاجار هنوز در گوشه و کنار برضد من تحریک میکنند، آنها خیال میکنند که من تاج از سر احمدشاه برداشته ام، در حالیکه تاج بر زمین افتاده بود و من آنرا از روی زمین برداشته ام، آمده ام به شما بگویم که این شاهزاده ها را جمع کنید و به آنها بگویید دست از این کارها بردارند و گرنه آنها را معدوم خواهم کرد".^{۱۸۴}

با آنکه رضا شاه، بنابر نوشته علی امینی، در کتاب خاطراتش کمک بسیار مؤثری در استیفای ملکی که پدر او "مُحسن خان" درلشت نشاء گیلان داشت و میرزا کریم خان رشتی از رجال صاحب نام و نفوذ آن ایام و یکی از هواداران رضاخان، به جهاتی آنرا مُتصرف شده بود، و کار باریضایت هر دو طرف دعوا به حکمیت رضاشاه واگذار شده بود و رضاشاه به نفع خانم فخرالدوله (همسر محسن خان و مادر علی امینی، وارث ملک و طرف دیگر دعوا) رأی داده بود و ملک مزبور به مُشارالیها برگشت، معذک نخوت شاهزادگی و قاجاری او را بر آن داشته بود که بانهادن مُبلی در فرودست خود و وادار کردن رضاشاه به پیاده پیمودن راه از در ورودی باغ تا درون ساختمان خانه، نشان دهد که هنوز همان شاهزاده ایست که در زمان پادشاهان قاجار!

جدایی مریم فیروز، دختر شاهزاده فرمانفرما و خواهر نصرت الدوله از همسر خود و پیوند با دکتر نورالدین کیانوری یکی از رهبران حزب توده از این جهت بود که چون پیروزی حزب توده را در آن سالهای پُرتب و تاب اوایل دهه بیست حتمی میدید، بگمان خود با بر سر کار آمدن کمونیستها خواهد توانست از پهلوی ها انتقام بگیرد، سخنان و مصاحبه هایش حتاپس از زندانی شدن خود و همسرش در زمان جمهوری اسلامی بر علیه رضاشاه بهترین گواه است.^{۱۸۵}

دکتر منوچهر فرمانفرمایان، یکی از فرزندان «فرمانفرما» و برادر نصرت الدوله و پسردانی دکتر مصدق مینویسد: «همچنین

^{۱۸۴} - از طاووس تا فرح، نگارش دکتر محمودطلوعی. ۲۲۵ - ۲۲۶
^{۱۸۵} - فرمانفرما دابی محمد مصدق و مریم فیروز دختر دابی مصدق میباشد.

میدانستم که گرچه رضاشاه پهلوی مدعی استقلال کامل است و من هم به آن افتخار میکردم... همانند «نوری سعید» [نخست وزیر رژیم پادشاهی کشور عراق]... با این تفصیل من که میدانستم انگلستان سلسله قاجار را از سلطنت عزل کرده و بخصوص هستی ما را از بین برده است و...».^{۱۸۶}

اشاره دکتر منوچهر فرمانفرمایان، به نوری سعید و برکناری احمدشاه، و کنایه تلویحی او از استقلال کامل رضاشاه، به روشنی بیانگر مخالفت و عدم تحمل بخشی دیگر از قاجارها نسبت به رضا شاه بوده است.

دکتر مصدق، نیز رویداد کودتای سوم اسفند را ساخته دست انگلستان و سران کودتا از جمله رضاخان را از عوامل گوش به فرمان آن دولت قلمداد میکرد، تا زمانیکه صحبت بر سر سقوط قاجارها و پادشاهی رضاخان نبود، اغلب با دولتهای بر سر کار پس از کودتاهمکاری داشته و در کابینه وزراء در کنار عامل اصلی کودتا که همواره حرف آخر را میزد، مینشسته است، اما زمانیکه در مجلس پیشنهاد انقراض سلسله قاجار مطرح میشود، ایشان که نمایندگی مجلس را در آن هنگام عهده دار بود، به مخالفت برمیخیزد و طی سخنرانی نسبتاً طولانی از جمله میگوید: «... شما میخواهید بیاید این خانواده را بردارید و آقای پهلوی را شاه کنید...». در حالیکه پیشنهاد ارائه شده در آن مجلس بر سر شاه شدن رضاخان نبود، بلکه اخذ رأی جهت انقراض قاجاریه بود، و برای انتصاب رضاخان یا هرکسی دیگر به پادشاهی، نیاز به تشکیل مجلس مؤسسان بود، حال چرا دکتر مصدق قصاص پیش از جنایت میکرد و روی قضیه ای که بعد ممکن بود بشود یا نشود، فرض را پایه استدلال خود قرار داده بود؟ چیزی بجز وابستگی نسبی بسیار نزدیکی به قاجارها نبود، وگرنه در حالیکه آوازه عدم رضایت مردم از آزمندی، سودجویی، تن آسایی و رشوه خواری و دریافت مقرری ماهانه از دولتی بیگانه و بی تفاوتی احمدشاه به سرنوشت کشور و مردمش و وابستگی اش به سفارت و دولت انگلستان فضای کشور را پر کرده بود، و اصولاً این سلسله که ارمغانش به مردم ایران بجز خرابی و ویرانی و حقارت و افلاس و درماندگی و شکست و از دست دادن بخش بزرگی از خاک ایران و گوش به فرمان دو دولت بیگانه بودن و... نبود چه تعصب و اصرار به تداوم آن بود؟! و به همین خاطر همواره نسبت به رضاشاه بر سر کینه بود، تا آنجا که حتا برپایی راه آهن سر تا سری را که به همت رضاشاه انجام میشد، خیانت و پراساس طرح و دستور دولت انگلستان قلمداد میکرد، که در گفتار دوم این کتاب به آن خواهم پرداخت.

جای یادآوری است که پس از رویداد کودتا جملگی قاجارها در تشکیلات دولتی و نمایندگی مجلس و مشاغل خصوصی حضور داشته و از شرایط و موقعیت شایانی برخوردار بوده اند.

۲- کمونیست ها - با استقرار رژیم کمونیستی در روسیه و باتوجه به دیدگاه جهان وطنی و ضد ملی این مکتب، در راستای وظایفی که از سوی رهبران کرملین بر عهده برخی از رهبران کمونیستهای ایرانی نهاده شده بود، با سلطنت و یاهرگونه رژیم دیگری، سرسازگاری نداشتند، از این رودشمنی و مخالفت آنان و تهمت ها و افتراهای شان نسبت به رضاشاه طبیعی و قابل درک است، آنچه که در کتاب خاطرات دکتر نورالدین کیانوری دبیرکل حزب توده و کتاب «کژ راه» نوشته احسان طبری، تئوریسین آن حزب و کتاب «ما و بیگانگان» نوشته دکتر جهانشاهلو، معاون پیشه وری، رهبر و قاید حزب جدایی طلب دموکرات آذربایجان و بسیاری دیگر از سران آن حزب آمده است، مؤید این دیدگاه می باشد.

از برخی رهبران کمونیستهای ایرانی وابسته و گوش به فرمان کرملین که بگذریم، بقیه اعضا، فریب خوردگانی بودند که سرزمین روسیه شوروی را بهشت برین و گردانندگان آن کشور را منادیان آزادی، برابری و دوستی می پنداشتند و در انجام خواسته ها و دیدگاه های برادر بزرگتر یعنی کاخ نشینان کرملین کمترین تعللی را روا نمیدانستند، چرا که از معروفترین تئوریسین حزب کمونیست ایران بنام «احسان طبری» شنیده بودند که سروده بود:

«چهره الهام بخش استالین

نور رحمت میفرستد بر زمین!»

و تا آنجا که عارف قزوینی آن شاعر پراحساس و میهن دوست و معتقد به دیانت اسلام نیز در دام این فریب افتاد و سرود:

بُشویک است خضر راه نجات

بر محمد و آل او صلوات

ای لنین ای فرشته رحمت

کُن قدم رنجه، زودوبی زحمت

تخم چشم من آشیانه تو است

هین بفرما که خانه، خانه تو است

دریغا که بسیاری از فریب خوردگان زمانی باشتباه خودپی بُردند که شرایط سر زمین برادر بزرگ را به چشم خود دیدند، یا جان باختند و یا به راهی گام نهادند که پایان آن جز رسیدن به پشیمانی و درد و رنج و ناکامی نبود، نه تنها این فریب خوردگان، بلکه حتا بسیاری از سران

ورهبان این گروه همانگونه که اشاره شد، پس از سرخوردگی، دست به انتشار خاطراتی زندک که خواندنی و مایه عبرت است.

در زمان رضاشاه، ۵۳ نفر به اتهام داشتن مرام اشتراکی دستگیر و زندانی شدند، اما حتی یکی از آنان بیای چوبه دار برده نشد و این زمانی بود که در کشور رفقا، نه تنها در حذف فیزیکی بسیاری از همزمان رهبر و دبیر کل حزب کمونیست شوروی با اعتراف های نادرست که بر اثر زجر و شکنجه به گناه ناکرده اقرار کرده بودند، کمترین تأملی نشد، بلکه میلیونها مردم عامی و دهقانان سربه نیست شدند که پس از مرگ ژرف استالین، رهبر و دبیر کل وقت حزب کمونیست روسیه شوروی، جنایاتش بر ملا گردید و چندان از عاملان او اعدام شدند.

دکتر نصرالله سیف پور فاطمی، در کتابش زیر نام «آئینه عبرت» مینویسد: «... هنگامیکه وزیر دادگستری خبر محکومیت پنجاه و سه نفر را در جلسه هیأت دولت مطرح کرد، رضاشاه با چهره اسفناکی به وزراء گفت: "این مملکت نفرین کرده است، یک عده جوان بخرج این مردم فقیر با هزاران امید به اروپا رفته و سالها تحصیل کرده و ما هم هزینه آنها را پرداختیم و امید داشتیم وقتی به کشور برمیگردند به مملکت خدمت کرده و وجودشان مورد استفاده قرار بگیرد، اکنون میشنویم که در عوض کار کردن و خدمت، قصد داشتند تیشه به ریشه زده و غوغای بلشویکی را در این کشور بر پا سازند، امیدواریم عدلیه به دقت به کار اینها رسیدگی بکند." یکی از وزرای متملق و بادمجان دور قابچین میگوید: اعلیحضرت رئوف و مهربان هستید، مجازات این عده باید اعدام باشد، شاه میگوید: تو باز مهمل گفتی، من گفتم کمی این عده را گوشمالی بدهید و بعد آزاد کنید زیرا مملکت باید از وجود این افراد استفاده بکند».

۱۸۷

علی میرفطروس، در اینباره مینویسد: «رضاشاه... با تصویب قانونی [در سال ۱۳۱۹ خ] ضمن جلوگیری از تبلیغات و فعالیت های کمونیستی (که مستقیم و غیر مستقیم در خدمت دولت شوروی بود) گروهی از روشنفکران ایران، معروف به ۵۳ نفر را محاکمه و زندانی کرد، آنهم در زمانی که در کشور همسایه ما (شوروی سوسیالیستی) به دستور استالین ۵۳ هزار نفر روشنفکر و متفکر و انقلابی را دستگیر، محاکمه، زندانی، تبعید و یا تیرباران میکردند، چیزیکه عموم روشنفکران چپ ایران هرگز نخواستند آنها را بیاد بیاورند».

۱۸۸

۳- (ملایان) روحانیان - برخی از این گروه نیز بخاطر کوتاه شدن دست شان از دخالت در امور کشور و از دست دادن عواید اوقاف که ممر عایدی سرشاری از برای آنان بود و همچنین کوتاه شدن دست آنان

۱۸۷ - فصلنامه میراث ایران. شماره ۵۹

۱۸۸ - هفتگی نامه کیهان لندن شماره ۶۲۱ - علی میرفطروس خود از طرفداران حزب توده شمال ایران بوده است.

در امور قضایی و آموزش (با برچیده شدن مکتب خانه ها) و کشف حجاب بانوان و خدمت وظیفه اجباری نظام حتا درباره بسیاری از طلبه های جوان، و... از جمله مخالفان رضا شاه بودند و بر علیه او تبلیغ میکردند.

۴- درباره خان ها و شیوخ در بخش نخست این گفتار اشاراتی شد، بدیهی است با تخته قاپو شدن عشایر و ایلات و وادار کردن خان ها و شیوخ به اطاعت از دولت مرکزی و دست کشی از راهزنی و قتل و تاراج و نا امن ساختن راه ها و پرداخت مالیات به دولت که همواره از ادای آن طفره میرفته اند و... جای کمترین دوستی و همدلی از سوی آنان نسبت به رضاشاه باقی نمی ماند، خان و شیخ عمری به زورگویی و چپاول و باجگیری و آدمکشی و استقلال رأی و عمل، عادت کرده و ابداً پاسخگوی دولت مرکزی نبودند، طبیعی است زمانیکه همه این مزایا از آنان گرفته شد، در عداد دشمنان و بدگویان و مخالفان درآمدند و رضاشاه از نظر آنان، باید بدنام میشد.

۵- علت مخالفت و بدگویی و دشمنی گروه پنجم یعنی برکنارماندگان از مناصب و مزایای نان و آبدار قاجاری، بدون آنکه مصدر خدماتی سازنده و فعال بوده و شایسته دریافت آن مناصب و مزایا بوده باشند، نیز آشکار است و نیازی به شرح و توضیح نیست.

از این رو برای همه این گروه ها، هدف، وسیله را توجیه میکرد، به عبارت دیگر بدنام کردن رضاشاه از راه اتهامات گوناگون، از جمله اتهام برپایی کودتا طبق نقشه و طرح دولت بریتانیا، باید در سرلوحه کارشان در مخالفت با رضاشاه قرار میگرفت.

۶- دو کشور روسیه شوروی و بریتانیا نیز از طریق عوامل و ایادی خود تا آنجا که میتوانند به کارشکنی و سیاه نمایی از کارهای رضاشاه پرداختند و بالاخره به بهانه ای در سوم شهریور ۱۳۲۰ با یورش ناگهانی و تجاوز به خاک یک کشور بی طرف، رضاشاه را مجبور به کناره گیری کردند، که در این کتاب به گوشه هایی از مخالفت ها و کارشکنی ها و بدگویی ها از رضاشاه تا آنجا که روشنگر بخشی از تاریخ معاصر ایران بوده باشد، اشاره شده و همچنان به دیگر موارد از سیاه نمایی های مخالفان خواهیم پرداخت.

در باره کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ تا آنجا که در گنجایش این کتاب و لازمه روشنگری بود، به گونه فشرده نوشتیم، و دیدیم که رضاخان در بدو امر ابداً به سودای زمامداری بویژه جانشینی احمدشاه نبود، قصد و نیت او از برپایی کودتا بر پایی ارتشی یکپارچه و منضبط و نیرومند و کوتاه کردن دست رجال فاسد و وابسته به بیگانه و ایجاد امنیت در سراسر کشور و برهم زدن بساط خان خانی بود، دلیل روشن این مدعا اینکه پس از سقوط سید ضیاءالدین و برکناری قوام السلطنه

در دونوبت، با همه قدرتی که طی تقریباً دو سال با تقویت ارتش ملی بدست آورده بود، تمایلی برای احراز مقام نخست وزیری از خود نشان نداد، تاچه رسد به اینکه شاه را ساقط کرده بجای او بر تخت بنشیند، وگرنه با آن شاه گریز پا و بی علاقه به ملک و ملت و آن رجال بی رمق، چه کسی را یارای ایستادگی و مخالفت با او بود؟

سر پرسی لورین، در گزارش تلگرافی مورخ ۲۲ ژانویه ۱۹۲۲ (اول بهمن ۱۳۰۱) از قول وابسته نظامی انگلیس در تهران به لرد کرزن اطلاع داد که: «سردار سپه از مسافرت شاه که صرفاً برای راحتی خویشتن است، شدیداً ابراز نارضایتی کرد و افزود، اگر بخاطر سوگند وفاداریش نبود، برای ایجاد نوع دیگری حکومت، دست به اقدام میزد و به قوام السلطنه دشنام داد و گفت کابینه او همه نادرست بودند و فقط برای منافع شخصی خود کار میکردند، تصمیم دارد دولت را درهم شکند ولی نمیتواند فردی هم درست و هم لایق برای رییس الوزرایی پیدا کند، نمیخواهد خودش این مقام را بعهده بگیرد و معتقد است درست کنونی اش بهتر میتواند به کشورش خدمت کند، خط مشی دولت اعلیحضرت [انگلستان] را ستود که جلو پرداخت وجوه را گرفته است، چون به نظر او وقتی ایرانی ها بفهمند که باتکدی نمیتوان پول بدست آورد، مجبور میشوند کارکنند و خانه خود را سامان بخشند».^{۱۸۹}

اگر چه رضاشاه، آن زمان که دست به کودتا زد در اندیشه احراز مقام نخست وزیری و پادشاهی نبود، اما هرچه زمان میگذشت و او از نزدیک بیشتر و بهتر شاهد اوضاع درهم ریخته و نابسامانیها کشور و رجال ناکارآمد میگرددید، چاره ای بجز در دست گرفتن امور دولت نمیدید، و آنگاه که شاهد بی علاقه و گریزپا بودن احمدشاه گردید که با همه توصیه های هواخواهان و دوستانش به جهت تداوم سلسله قاجار و حتا درخواست رضاخان از او برای بازگشت به ایران، حاضر به دل کندن از اروپا نمیشد، و بالاخره توطئه ها و مخالفت های نهانی احمدشاه با رضاخان که حتا منجر به صدور تلگرام عدم رضایت احمدشاه از رضاخان به عنوان مؤتمن الملک، رییس مجلس شده بود و طی آن از مجلس خواسته بود که شخص دیگری را برای نخست وزیری انتخاب و معرفی نمایند تا حکم صدارت او صادر شود، اسباب خلع او و انقراض سلسله قاجار را تدارک دید، وگرنه آن زمان که رضاخان پس از پیروزی در کودتا اقدام به صدور اعلامیه معروف "حکم میکنم" کرده بود و شاه و رجال درباری بر خود لرزیده و نخست وزیر وقت از ترس جان به سفارت انگلیس پناهنده شده بود، و بسیاری از دولتمردان پیشین و رجال صاحب نفوذ و قدرت بازداشت شده بودند، با توجه به پشتیبانی و وفاداری نیروی قزاق، میتوانست به آسانی شاه را خلع و خود بجای او بر تخت بنشیند همانگونه که در همه کودتاها در سایر کشورها صورت گرفت.

اگر او شاه را از تخت به زیر میکشید، چه کسی را یارای ایستادگی در برابر او بود، او که با بودن شاه براریکه سلطنت، اعلامیه کذا (حکم میکنم) را صادر کرده و کوس لمن الملکی زده بود چه واهمه از کسی داشت؟ آنچه که سبب شده بود او بیش از چهار سال احمدشاه را با آنهمه اوصافش تحمل کند، به چیزی جز نبودن در خیال سرنگونی احمدشاه و سلسله قاجار، نمیتوان تعبیر و تفسیر کرد، شاه اگر در ایران پا گیر میشد و با رضا خان در راه نوسازی کشور همراه میبود و مردم را با رفتار خود نمیرنجانید، خلع او از پادشاهی اگر نگوییم محال بوده است، باید پذیرفت که به سادگی و آسانی امکان پذیر نبود.

اعمال و رفتار احمد شاه بهترین وسیله برای برانگیخته شدن رضا شاه در تصاحب تاج و تخت بود، در تمامی کودتاهایی که در کشورهای مختلف صورت گرفت، کدام کودتایی را سراغ داریم که رهبر کودتا جای زمامدار وقت ننشسته باشد، سهل است که اغلب دست به کشتار وسیع و فجیع زمامداران و بسیاری از رجال نزده باشد؟

رضاخان، برخلاف همه کودتاگران بارعایت قوانین مشروطه و با رأی مجلس شورای ملی به نخست وزیری و سپس دو سال بعد بنا به رای نمایندگان به مقام مسئول مملکت، پس از خلع احمد شاه برگزیده شد و در تعاقب آن بارای اکثریت نمایندگان مجلس مؤسسان به پادشاهی رسید، حال به هر ترتیبی که بود ظاهر قضیه را از جهت قانونی بودن مراتب حفظ کرده بود، در صورتیکه همه کودتاگران در هر سرزمینی نه تنها پایبند رعایت ظاهری قوانین موجود نبوده اند، بلکه اساس و بنیاد نهادها و قوانین موجود را از بیخ و بن برکنده اند.

لورین، چهار روز پس از ورودش به ایران، [یکم دی ۱۳۰۰] نخستین ارزیابی خود را از شخصیت های برجسته سیاسی ایران، به لرد کرزن گزارش داد، در باره قوام که روزهای آخر نخست وزیری اش را (دور نخست) میگذرانید، مینویسد: «تیزهوش و پرتوان اما فاسد، رضاخان، را چنین معرفی میکند: سربازی پر عزم و ماجرا جو ولی کم سواد... همچنین بسیار رو راست که شاید بتوان با او کنار آمد، از مقامات کشوری بیزار است، زور آزمایی میان او و نخست وزیر (قوام) محتمل مینماید... افکار عمومی در ایران به مراتب چشمگیرتر و منجسم تر از آن است که من از پیش میشناختم، افکار عمومی بشدت ملی گراست، به اشتباه اعتقاد پیدا کرده اند که ما در رفتار خود با ایران پا جای پای روسها امپریالیستی نهاده ایم و تصمیم داریم ایران را زیر سلطه سیاسی خود بکشیم». ۱۹۰

لورین، بدرستی از فضای ملی‌گرایی در آن ایام یاد میکند و در چنین فضا و زمینه‌ای از جوش ملی‌گرایی و تنفر از بیگانگان بویژه از روسیه و انگلستان و موجود بودن مقتضیات (رویداد انقلاب بلشویکی در روسیه و فرماندهی بیش از سه هزار قزاق ناراضی از دولت مرکزی و فقدان موانع) بود که رضاخان توانست پس از چند ناکامی در انجام کودتا، اینبار پیروزی را از آن خود سازد.

لورین، در گزارش تلگرافی دیگر بتاريخ ۱۱ ژانویه ۱۹۲۲ (۲۱ دیماه ۱۳۰۱) به لرد کرزن، مینویسد: «شاه مصمم است تا هرچه زودتر از ایران برود، رضاخان همینکه از طریق واحدهای نظامی، مراکز ایالات اصلی را زیر تسلط خود درآورد، میتواند چه شاه بماند چه برود، قدرت را در دست گیرد، وی ممکن است شهابی ثاقب در افلاک ایران باشد، اما بعضی هم او را نادر تازه‌ای میدانند، محبوبیت او مبتنی است بر عدم وابستگی او به نیروهای خارجی، شیوه فعالانه و از نظر ایران بسیار لایقانه او در احیای ارتش، دوری او از سیاست، دستیاران باصلاحیتی که برای خود برگزیده... و اگر سرکوبی سیمیتقو را هم به موفقیت‌های پیشین او در خراسان و گیلان بیفزاییم، سهم او بالاتر میرود و ممکن است قهرمان ایران باشد، من هیچ ارتباطی با او ندارم چون بسراغم نیامده است».^{۱۹۱}

قابل ذکر است که باتوجه به تاریخ گزارش لورین (۲۱ دیماه ۱۳۰۱) و زمان ورودش به ایران، (اواخر آذرماه ۱۳۰۰) که متجاوز از یکسال و اندی بوده است، وزیر مختار دولت انگلستان هنوز نتوانسته بود با رضاخان دیداری داشته باشد، و از سوی دیگر نشان میدهد که رضاخان نیز تمایلی به چنین دیدار و ارتباطی نداشته است، رضاخانی که به گفته و نوشته مخالفانش برپایی کودتا، با کمک و طرح دولت مزبور صورت گرفته و برای رسیدن به تخت و تاج چشمش به مساعدت و لطف دولت فحیمه بریتانیا دوخته شده بود و از زمان کودتا در خدمت استعمار پیر بوده است!

سیروس غنی، مینویسد: «... مدتها پیش از آنکه رضاخان پا به صحنه نهاد، اعتبار قاجار از بین رفته بود و شهرت آزمندی، سودجویی، تن‌آسایی و بی‌تفاوتی احمد شاه به سرنوشت کشور خود بر سرزبانها بود، اوسپس در تأیید نظرش به نوشته جهانگیر آموزگار اشاره میکند که: در سالهای نهایی سلطنت قاجار چیزی نبود که یک ایرانی بتواند به آن بنزد، نظامی که رضاشاه از احمدشاه قاجار برگرفت، آمیزه‌ای از ناتوانی سیاسی، بی‌قانونی، ستمگری، نادرستی و عیاشی بود... رضاخان برنده شده بود، چون چهره‌ای گزیر ناپذیر شده بود، چهره‌ای که هم او را میستودند و هم از او میترسیدند، درست به

موقع آمده بود و آنچه را مردم طی بیست سال همواره خواستارش بودند، حکومت مقتدر مرکزی، امنیت و وحدت کشور بدون دخالت خارجی، با این همه چنانچه حریف اصلی او جوانکی مذبذب و عشرت طلب نمیبود که به صرف تصادف تولد، به تاج و تخت رسیده بود، رضاخان نمیتوانست دودمانی صد و سی ساله را به این سادگی سرنگون سازد.»^{۱۹۲}

همو در جای دیگر کتابش آورده است: «... اندیشه جمهوری احتمالاً در حین گفتگوهای رضاخان با احمدشاه برای رییس وزراء شدن در ذهن او قوت یافت، نه تنها بیهودگی و بزدلی شاه و نیز بی تفاوتی او نسبت به سرنوشت کشور را به چشم دید، بلکه شاهد توطئه و توز و کلک شاه بر ضد خودش هم بود، از این گذشته نسل سیاستمداری که از ۱۲۸۷ تا ۱۲۹۹ بر ایران فرمان راند، همه نالایق از آب درآمده بودند و کسی احترامی بآنها نمینهاد، این جماعت قدرت اقدام مستقل نداشتند و چون مزدوری به ساز حامیان اروپایی خود میرقصیدند.»^{۱۹۳}

مشیرالدوله پیرنیا، استعفای خود را در روز اول آبان ۱۳۰۲ تقدیم شاه (قاجار) کرد و از کار کناره گرفت، میدان برای رضاخان باز شد، چون بابودن رضاخان که پس از دو سال فرماندهی کل قوا و وزارت جنگ، قدرت فائقه ای شده بود و کسی از رجال را قدرت ایستادگی و عرض اندام در برابر او نبود، احمدشاه با همه عدم تمایل و اکراه، ناگزیر رضاخان را به نخست وزیری منصوب کرد مشروط بر اینکه پس از توشیح حکم او، اجازه دهد از ایران خارج شود! و بدین ترتیب رضاخان روز نهم آبان ۱۳۰۲ به مقام نخست وزیری رسید.

سیروس غنی، بر پایه گزارش مورخ ۲۷ اکتبر ۱۹۲۳ [۵] آبان ۱۳۰۲] لورین به لرد کرزن مینویسد: «... [احمد] شاه از او میخواست رضاخان را منصرف سازد [از تصدی نخست وزیری] لورین روز بعد رضاخان را میبیند و او میگوید که اگر "وارد گود سیاست" شود، چه مخاطراتی در پیش دارد "رضاخان هراسی از این بابت نداشت، و لورین دوباره به دیدن شاه میرود... شاه پاسخ میدهد: "بیش از این نمیتواند مقاومت ورزد... ولی او خودش نمیتواند در ایران بایستد" لورین میافزاید که شاه قصد دارد از رضاخان تضمین بگیرد که صحیح و سالم به مرز میرسد و از من میخواهد که شاهد باشم...»^{۱۹۴}

میرزا یحیی دولت آبادی، مینویسد: «... گویند در این وقت که طرفداران سلطنت در تهران بر جمهوری خواهان غلبه کردند، اگر سلطان احمدشاه بیدرنگ خود را به تهران رسانیده بود، تخت و تاج خود را میتواند نگاهداری نماید... سلطان احمد شاه جوان پول دوست یا به

۱۹۲ - همان . ۳۹۳

۱۹۳ - همان . ۳۲۹

۱۹۴ - همان . ۳۰۲

سلطنت خود علاقه نداشت و یا تصور میکرد پدرش با گنجاندن یک مادّه در قانون اساسی مملکت، سلطنت او و اخلافش را مُخَلَد ساخته است... مردم از روحانی و روحانی نمایان و تجار و کسبه و متفرقه را اگر چهار بلکه ده قسمت کنیم، یک قسمت هم طرفدار سلطنت احمدشاه نمیباشند، بواسطه طمع کاری که دارد و به سبب بیعلاقگی که به مملکت اظهار نموده یا از او ظاهر شده و میشود»^{۱۹۵}

مُخبر السلطنه هدایت، در کتاب خاطراتش ضمن اشاره به صدور حکم نخست وزیری سردار سپه از سوی احمدشاه، مینویسد: «... خاطر شاه آشفته است، جسته جسته صحبت های ناگوار هم بگوش مبارک میرسد، مایلند هرچه زودتر از تهران بروند... در خارج شهر چادری برافراشته اند، شاه را در آن خیمه دیدم که یأس از سیمابشان ظاهر بود... وسایل موجود شد، حرکت فرمودند، سردار سپه رییس الوزراء معهود است تا سرحد شاه رامشایعت نماید، سردار سپه رونقی در نظام داده، نفوذ دولت در اطراف کشور افزوده، مردم از کابینه های متزلزل و افکار آشفته و فقدان نقشه به تنگ آمده، آرزوها در دل انباشته، سردار را مرد کار میبینند و بدو امیدوارند...»^{۱۹۶}

احمدشاه، پس از اقامت طولانی در اروپا، در شهریور ۱۳۰۴ حاضر میشود به میهن بازگردد، مُخبر السلطنه، در اینباره مینویسد: «... دسته هایی از مجلسی ها طالب مراجعت احمد شاه بوده تلگرافی هم در این معنی به پاریس فرستادند، تلگرافی هم از شاه به رییس الوزراء رسید، عزیمت خودشان [را] اخبار کردند، رییس الوزراء جواب سردی عرض کرد مُشعر بر اینکه از کدام بندر تشریف فرما خواهند شد که موجبات امنیت را فراهم کند، با اخباری که از اوضاع تهران بگوش شاه [قاجار] رسیده بوده است، این خوش باش، مُشوق او به حرکت نمیشود و مسکوت ماند»^{۱۹۷}.

احمدشاه، در شهریور ۱۳۰۴ طی تلگرامی به شرح زیر به عنوان نخست وزیر، برگشت خود را به ایران به آگاهی او میرساند: «... ۱۶ سپتامبر، مطابق با ۲۵ شهریور ۱۳۰۴، جناب اشرف رئیس الوزراء، به عون الله تعالی دوم اکتبر باکشتی موسوم به تلنار از پاریس از راه بمبئی به ایران حرکت میکنیم، از مراجعت به وطن عزیز نهایت مسرت حاصل و خوشوقتم که آن جناب اشرف را به زودی ملاقات خواهم کرد».

پاسخی که رضاخان، نخست وزیر به شاه داد چنین بود: «به تاریخ ۲۸ شهریور ۱۳۰۴ بعد عنوان، تلگراف مبارک که مبشر تشریف فرمایی اعلیحضرت همایونی بود زیارت و حقیقتاً باعث کمال مسرت

^{۱۹۵} - حیات یحیی، دفتر چهارم، ۳۷۰

^{۱۹۶} - خاطرات و خطرات، ۳۵۹

^{۱۹۷} - همان، ۳۵۳

گردید، استدعا دارم معلوم فرمایید موبک ملوکانه به کدام یک از بنادر سرحدی نزول اجلال خواهند فرمود. رضا رئیس الوزراء و رئیس عالی کل قوا».

این هردو تلگراف درجراید پایتخت منتشرشد، گویا تلگراف رمزی هم به شاه مخابره کرده بود که باز شرحی دایر بر خوشوقتی خود از خبر عزیمت شاه و تقاضای تعیین بندری که باید به استقبال بیاید و اظهار خدمتگزاری و اینکه بعد از تشریف آوردن ملاحظه خواهید فرمود که خیانتکار کی ها هستند و چه مردم مغرض مشغول دسیسه و تیرگی روابط بوده اند... در آن ذکر شده بود...^{۱۹۸}

اما شاه به ایران برنگشت! ملک الشعرا بهار، مینویسد: «... اگر شاه، شاه بود و مرد حسابی، آمده بود... ولی سردار سپه بیدارتر از آنهاست، سردار سپه شاید نه به فکر ریاست وزرایی و نه به خیال پادشاهی بود، اما افکار ناراضی و خسته طبقه دوم که تشنه حکومت مرکزی مقتدری بودند، او را به پیش آمدن تشویق کرد و او هم قدم به قدم باکمال تائی پیش میآمد و هرکس فکر میکرد که آن حکومت مقتدر و مرکزی همین است...».^{۱۹۹}

میرزایحیی دولت آبادی، مینویسد: «... خبر نیامدن شاه، در ایران منتشرشد و در میان مردم بی علاقه به پادشاه بی علاقه به مملکت تأثیر بدی نکرد، مگر در وجود کسانی که برای صلاح شخصی خود انتظار آمدن او را داشتند».^{۲۰۰}

لرد کرزن، گزارشهای متعددی درباره رضاخان دریافت کرده بود، به لورین دستور داد [با رضاخان] تماس برقرار کند و اگر فرصتی پیدا شود، بدون کسر شأن خود، با او تماس بگیرد، و میافزاید که به نظرم این کار را بکنید...^{۲۰۱}

کرزن، اگرچه به ظاهر چاره ای جز پذیرفتن شرایط بوجود آمده در ایران را نداشت و با همه ناکامی و انتحار سیاسی از جهت باطل شدن قرارداد ۱۹۱۹ ناگزیر بود ظاهراً از آن جوش و هیجان بیفتد، اما از سویی دیگر طی نامه مورخ ۱۲ آوریل ۱۹۲۳ [۲۳ فروردین ۱۳۰۲] به لورین نوشت که: «... پیوند باخوانین جنوب را نگه دارد، و همچنان نسبت به نیات رضاخان مشکوک باشد...».

۱۹۸ - همان . ۳۶۲

۱۹۹ - تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران، دفتر دوم. ۲۶۳-۲۶۴

۲۰۰ - حیات یحیی، دفتر چهارم . ۳۷۰

۲۰۱ - برآمدن رضاشاه و... - ۲۷۵

آرنولد ویلسون، رییس پالایشگاه نفت آبادان در ۴ فوریه ۱۹۲۳ [۱۵ بهمن ۱۳۰۱] زمانیکه نزدیک به دو سال از رویداد کودتا گذشته بود، گزارش کرد که: «سردار سپه سخت مخالف هر خانی است که دوست بریتانیاست... جلو رضا خان را میتوان گرفت چون شیخ خزعل، بختیارها، ایلات خمسه و بویراحمدی ها قادرند ۱۵ هزار تن سپاه فراهم آورند».^{۲۰۲}

کرزن، چندماه بعد به لورین هشدار داد که: ارتش ملی [ایران] برای از بین بردن دوستان ما درست شده است همچنین در تلگرام ۱۰ می ۱۹۲۳ [۲۰ اردیبهشت ۱۳۰۲] به لورین مینویسد: «بریتانیا بیشتر اگر نه همه چیزهایی را که رضاخان خواسته انجام داده است، بدون آنکه اوکاری برای ما کرده باشد، بریتانیا دوایر پست خود را بست، قشون خود را از منطقه بوشهر بیرون برد و خط آهن دزد آب را در زاهدان به آنها واگذار کرد... بختیارها برای منافع نفتی ما اهمیت دارند... ماهیچ خیال نداریم شیخ خزعل را ترک کنیم چون تعهد ویژه ای، ما را در قبال او ملزم ساخته اس».^{۲۰۳}

لورین، در گزارش تلگرافی ۸ سپتامبر ۱۹۲۳ (۱۸ شهریور ۱۳۰۲) به کرزن، نوشت: «شاه برای تاج و تختش حاضر به نبرد نیست و او هرچه کرده نتوانسته رأی او را [برای انصراف از ترک ایران] تغییر دهد».^{۲۰۴}

آیا مفهوم مخالف این عبارات جز این است که از احمدشاه میخواستند اند از ترک ایران منصرف شده و در برابر رضا خان ایستادگی کند تا او نتواند به خواسته هایش که مخالف خواسته های دولت بریتانیا بود، برسد و بطور کلی خواهان استمرار پادشاهی او بوده اند؟

سیروس غنی، مینویسد: «... سفارت انگلستان، بخصوص نرمن بسیار دیر متوجه توانایی رضاخان شدند، ابتدا او را سربازی بی علاقه به سیاست و سپس آلت دست روسها پنداشتند، وقتی سید ضیاءالدین از کار افتاد، رضاخان را صرفاً چهره ای موقت شمردند حتی پس از شکست انقلابیون گیلان بدست رضاخان... شک و شبهه نرمن همچنان باقی ماند».^{۲۰۵}

تفر و بیگانه ستیزی رضاشاه به حدی بود که سر ریدر بولارد، وزیر مختار بریتانیا در ایران که از مخالفان و بدخواهان سرسخت رضاشاه بود، در کتاب خاطراتش درباره او چنین مینویسد: «... شاید

۲۰۲ - همان . ۲۸۸

۲۰۳ - همان . ۲۸۸

۲۰۴ - همان . ۳۰۱

۲۰۵ - همان . ۲۴۱ - ۲۴۲

در پشت این سیاست، نوعی میهن پرستی افراطی نهفته باشد، چون علایم شدیدی از آن در شاه مشاهده میشود...».^{۲۰۶}

با آمدن و قدرت یافتن رضاخان، عُمراقت نُرمن در ایران رو به پایان گذاشت، نُرمن نه تنها اهمیت رضاخان را درک نکرده بود، بلکه با پشتیبانی بیدریغ از سید ضیاءالدین دشمنان نیرو مندی هم برای خود تراشید...^{۲۰۷}

عبدالله مستوفی، در کتاب خاطراتش آورده است که: «... پاره ای از نویسندگان امروز ما که میخوانند تمام عملیات سردار سپه را بدون هیچ منطق و دلیل، بد بدانند، همین که به این قبیل اقدامات این مرد فوق العاده میرسند نیز نمیخوانند به خدماتی که به این کشور کرده است مُعترف شوند و به کنایات نجسب و تشبیهات بی وجه و شبیهه توسل جسته زحمات ذیقیمت این سرباز رشید ایران را با تعبیرات عجیب و علامتهای بیهوده به هدر میدهند!... خوب است نویسندگان مآقدری خود را از عصبانیت به دور نگاهداشته در هر چیز به دقت و مطالعه نگاه کنند، پدی را بد و خوبی را خوب بنویسند... نویسندگان تاریخ باید بدانند که آنها را هم تاریخ محاکمه خواهد کرد... مرحوم رضا شاه از مداخله دادن خارجی ها به کارهای کشور بسیار تنفر داشت و حتی المقدور مایل بود کارها بدست ایرانیان انجام شود... استخدام خارجی ها را مانند مداخله اجنبی در کارهای داخله و مخالف استقلال شناخته هیچوقت راضی نمیشد کارهای حساس کشور را به دست خارجی ها انجام دهد، بعضی تصور کرده اند که چون خارجی ها را مانع عملیات طمع کارانه خود میدانسته است به آنها مداخله نمیداد، در صورتیکه قوت اراده و یا استبداد رأی و بلند نظری او بالاتر از آن بود که وجود خارجی ها را مانع خیالات خود پندارد، و یا از آنها ملاحظه کند و وحشت ببرد».^{۲۰۸}

در بُحبوحه ملی شدن صنعت نفت، در حالیکه هواداران دکتر محمد مصدق از برچسب هایی که بعضی گروه های سیاسی و افراد به نامبرده میزدند و خدمات او را در اجراء قانون ملی شدن صنعت نفت و استیفای حقوق ایران تخطئه میکردند، متأثر و گاه به خشم در میآمدند، اما برخی از آنان از جمله دکتر مصدق، به راحتی و تنها از روی کینه و دشمنی، رضاشاه را دست نشانده و گوش به فرمان بریتانیا قلمداد میکردند (و میکنند) و از هروسيله ايکه ميتوانستند ويا ميتوانند بهره بگيرند بر عليه او و کارهایش به نادرستی تبلیغ میکردند و میکنند و کمترین حُسن و خدمتی از برایش قائل نبوده و نیستند! طرفه اینکه دکتر مصدق در کابینه هایی که رضا خان (و بزعم او عامل دولت انگستان)

۲۰۶ - خاطرات سر ریدر بولارد. ۲۷

۲۰۷ - برآمدن رضا خان و... - ۲۴۲

۲۰۸ - شرح زندگانی من، دفتر سوم. ۵۲۴ تا ۵۲۶ -- در اینجا «استبداد رأی» منظور «استقلال رأی» میباشد.

نیز یکی از اعضاء مطرح ومؤثر در تصمیم گیری های دولت بوده، به عنوان وزیر شرکت داشته است! که با توجه به مسؤلیت مشترک وزیران کابینه، حضور دکتر مصدق در کنار رضاخان جای شگفتی است.

اینچنین است که هرانسانی ازتُهمت واقترایی که به او زده میشود، رنجور و ناراحت میشود واین یک قاعده کلی است، اما برخی از همان انسانهای رنجور از تهمت، درزدن تهمت واقترابه دیگران کمترین ابایی ندارند!

علی میرفطروس، در گفتگویی با نشریه تلاش (شماره ۱۴) میگوید: «ما میراث خوار یک تاریخ عصبی و عصبانی هستیم و به همین جهت است که همواره آینده را فدای این گذشته عصبی و ناشاد کرده ایم».

با این کینه ورزی ها و سیاه نمایی ها و پیرایه بستن ها نسبت به خدمتگزاران میهن ما، کدام میهن دوستی پا به میدان خدمت به مردم وکشورمینهد و چه کسی رغبت خدمتگزاری خواهدداشت؟

پشتیبانی آشکار و پنهان دولت آمریکا در مراحل نخستین جنبش ملی شدن صنعت نفت و خلع ید از شرکت نفت ایران و انگلیس و همچنین کمکهای بلاعوض آن دولت چه از طریق "اصل چهار" و چه از طرق دیگر به دولت دکتر مصدق، به خاطر افزایش توان ایستادگی دولت او در برابر بحران مالی و عدم امکان بهره گیری کمونیستهای داخلی از تنگنای اقتصادی، از رهگذر قطع عواید نفت که به موجب اسناد و مدارک مسلم جای انکار ندارد، از نظر دوستداران دکتر مصدق، کاری دوستانه و پسندیده بود و حتا نامبرده تاپیش از سقوطش بارها از دولت آمریکا بخاطر این کمکها سپاسگزاری کرده بوده است.

حال به سی سال پیش از این زمان برمیگردیم، کودتایی در اسفند ۱۲۹۹ توسط قزاق ها به سرکردگی رضاخان بوقوع پیوست، که چندی پیش از آن، پس از شکست قزاق ها از بلشویکهای داخلی و همراهان خارجی آنها (به شرحی که پیش از این اشاره شده است)، آنان که توانسته بودند جان سالم از مهلکه بدر ببرند، توسط نیروی نظامی انگلستان مستقر در منجیل و قزوین در اردوگاهی در دهکده آقابابا گردآوری و اسکان داده شده بودند، اما در این قضیه رضا خان که به سبب نارضایی از اوضاع بحرانی کشور و رجال بی خیال و وابسته به بیگانه و بعضاً ناکارآمد و نالایق، از سالها پیش در جستجوی روزنه و موقعیتی مناسب بود تا دست به کار کودتا شود و بالاخره موفق به انجام آرزویش میشود، عامل انگلیسی قلمداد میگردد، تنها به این دلیل که آبرونساید بخاطر لیاقت و تهوّر او و به منظور ایستادگی اش در برابر پیشروی کمونیستهای مستقر در گیلان که هر لحظه انتظار یورش آنان

به پایتخت و تصرف تهران میرفت و خروج بی دردرس نیروی زیر فرمانش از ایران، و عدم تمایل سردار همایون فرمانده قزاق ها به وظایفی که به او محول شده بود، او را به فرماندهی قزاقهای مستقر در آقابابا گمارده بود، که اگر این کار هم از سوی آبرونساید صورت نمیگرفت، همه قزاقها، به محض خروج نیروهای بریتانیا از خاک ایران که به زودی در فروردین ۱۳۰۰ انجام میشد، بخاطر جنم و قدرت فرماندهی و مقام و موقعیتی که رضاخان نزد قزاق ها داشت، او را به فرماندهی خود برمیگزیدند و کودتا بسبب موقعیت دلخواهی که رضا خان از جهت شرایط بحرانی و آشفته ایران و اینکه نیرویی نبود تا آنکه بتواند در برابر سه هزارواندی قزاق عاصی ایستادگی کند، بدست آورده بود، صورت میگرفت، چرا که رضاخان این چنین قدرت و صلابتی را نیز از قبل و پس از کودتا در برابر مشکلات و کارشکنی های داخلی و خارجی از خود نشان داده بود که در این سلسله نوشته به چندین مورد از آن مشکلات و کارشکنی ها اشاراتی شده و باز خواهد شد، و یا اینکه همراهی سید ضیاءالدین را شاهد مدعی خود میآورند که در این باره در بخش دوم این گفتار روشنگری شده است.

چگونه است که دریافت میلیونها دلار کمک مالی از یک دولت خارجی مستحسن و جای انتقاد و خرده گیری ندارد و آنگ عاملیت بیگانه به دکتر مصدق ناروا و از روی غرض و دشمنی است اما دادن چند جفت کفش سربازی و لباس و پتو و غذا توسط فرماندهی نیروی شمال، آنهم از جیب دولت ایران، به قزاق ها که بدون تمایل و خواست آنان در دهکده آقابابا گردآوری و مانع عزیمت شان به تهران شده بودند، جای ایراد و اتهام خواهد بود؟ اگر پولی به قزاق ها پرداخت شد، از سوی دولت ایران و بابت حقوق جاری و عقب افتاده بود، نه از سوی دولت انگلستان یا ستاد ارتش آن دولت، حال دولت این پول را از کجا و چگونه تهیه میکرده است، ربطی به قزاق های مستقر در اردوی آقابابا و فرمانده آنان نداشت.

به فرض محال، گیریم که به زعم مخالفان رضاشاه، دولت انگلیس در برپایی کودتا نقش داشته است، آیا به نظراین پیرایه سازان و مخالفان، تداوم اوضاع آشفته و نابسامان پیش از کودتا که صدای اعتراض و فریاد مردم ایران از جمله نویسندگان و شاعران و خاطره نویسان و... به آسمان بلند بود و جملگی در آرزوی ظهور کسی بوده اند که ایران و ایرانی را از آنهمه نابسامانیها و مشکلات نامنی و خطر تجزیه و یا قیمومیت انگلستان (برپایه قرارداد ۱۹۱۹) نجات دهد، به اوضاع پس از رویداد کودتا رجحان داشت و به نظر مقبول تر بود!؟

آیا وجود نیروی تفنگداران جنوب (اس - پی - آر) در فارس و کرمان و قوای سگانه قزاق و ژاندارمری و نظمی به فرماندهی افسران کشورهای بیگانه بهتر از شرایط پس از کودتا بود؟

آیا در تیول دولت انگلستان بودن بندر بوشهر و چاپ تمبر ویژه که نشان میداد آن بندر از متصرفات دولت نامبرده میباشد (که در بخش نخست به آن اشاره شده است) از نظر مردم ایران مطلوب تر بود؟

آیا اینکه سالهای درازی کشور در آتش نا امنی و چپاول و غارت و گردنکشی خانها و شیوخ میسوخت و کسی را از رجال گرفته تاسپاهی، زهره برچیدن این بساط خان، خانی و برقراری امنیت نبود، مطلوب مُلک و ملت بود؟

آیا نبودن راه های ارتباطی استاندارد در گستره کشور بخاطر مخالفت خانها و شیوخ که آنرا از عوامل نفوذ سیطره دولت مرکزی بر مناطق زیر سیطره و فرمانروایی خود میدانستند پذیرفتنی بود؟.

آیا مرآوده پنهان و آشکار بسیاری از دولتمردان و رجال کشور با سفارتخانه های بیگانه بویژه انگلستان و روسیه و کسب دستور از نمایندگان سیاسی کشورهای نامبرده و یا بمنظور خبررسانی به نفع بیگانه تحمل کردنی بود؟

آیا بی اختیار بودن نخست وزیران در انتخاب وزراء کابینه، تا وزیر مختار روسیه و انگلستان چه کسانی را به شاه [قاجار] و نخست وزیران توصیه کنند.

آیا رسوایی دریافت مقرری ماهانه و کسب اجازه سفر به خارج از کشور، از کشوری بیگانه از سوی شاه [قاجار].

آیا دریافت مُساعده ماهانه از دولت انگلستان از سوی دولت های پیش از رویداد کودتای رضا شاه بمنظور پرداخت حقوق و مقرری کارکنان کشوری و لشکری.

آیا مسلوب الاختیار بودن دولت در امور دو قریه قلهک و زرگنده و بسیاری دیگر از این دست مُعضلات و نابسامانی ها مقبول تر و قابل تحمل تر از روی کار آمدن رضاخان با آنهمه سازندگی و کارهای زیر بنایی و ایجاد امنیت و کوتاه شدن دست بیگانگان در امور کشور... بود؟

تنها اندکی انصاف میتواند به این پرسشها پاسخی مُنصفانه و شایسته بدهد.

از آنجا که دکتر مصدق یکی از مخالفان شاخص و صاحب نام و نفوذ رضاشاه بوده و او را از عوامل بیگانه و کارهای اورابنا به طرح و خواسته دولتی بیگانه قلمداد میکرده است و به خاطر موقعیت سیاسی و اجتماعی اش گفتارش در نا آگاهان به رویدادها، به ویژه از زمانیکه

پرچمدار ملی شدن نفت شده بود، اثر گذار بوده است، بنابراین اگر به زعم دکتر مصدق و مخالفان رضاشاه، ملاک خیانت و عاملیت بیگانه، تماس با مأموران سیاسی و نظامی دولت خارجی بوده باشد، دکتر مصدق نیز از این اتهام برکنار نخواهد بود؟

دکتر مصدق، در همان زمان که مشروطه به ظاهر برقرار بود، به والی گری فارس منصوب میشود، وی در کتاب خاطرات خودش در پیرامون این مأموریت مینویسد: «... و اما تماس با مأمورین سیاست خارجی که آن وقت منحصر بود به مأمورین دولت انگلیس، از واسط مهر ۱۲۹۹ که من به این خدمت منصوب شدم [جانشین مخبر السلطنه هدایت] تا سوم فروردین ۱۳۰۰ که شاه [قاجار] استعفایم را قبول نمود، با سه نفر از مأمورین انگلیس در آن ایالت کار کردم...» [از جمله از تماس خود با کلنل فریزر رییس پلیس جنوب مینویسد و میافزاید]: «پلیس جنوب قشونی بود به عده شش هزار نفر که دولت انگلیس در جنگ جهانی در جنوب ایران تشکیل داده بود که نصف در فارس و نصف در کرمان اقامت داشتند...» و در جای دیگر کتابش آورده است: «نظر به اینکه علت موجه دولت پیرنیا این بود که بعد از وثوق الدوله دولتی روی کار بیاید که مورد توجه مردم باشد و تبلیغات کمونیستی زیاد تأثیر نکند، ولی علت مبقیه نداشت، چه سیاست خارجی خواهان آن چنان کسانی هستند که نگران وطن پرستی آنان نباشد و با اشخاصی کارکنند که خود را تابع صرف آنها بدانند».^{۲۰۹}

ضمن تأیید این بخش از مطالبی که از کتاب مصدق نقل شده است، بدون آنکه قصد و غرض بر این بوده باشد که پذیرفتن مقام والیگری فارس از سوی ایشان، و تماس او با مأمورین نظامی دولت انگلیس مستقر در آن ایالت را (که در بگیرو ببند و حتی اعدام هموندان ایرانی اش بدون کسب نظر از دولت مرکزی و موافقت آن، خودسرانه رفتار میکردند و حتا استقرار این سپاه بدون اجازه دولت ایران بوده است) آنچنانکه خود به آن اشاره میکند، بهانه و دستاویز قرارداده، نامبرده را به وابستگی به دولت بریتانیا متهم کنیم، پرسشی که مطرح است این است: آیا از نظر ایشان [[محمد مصدق]] در مقام یک ایرانی میهن دوست که درد وطن داشته و از دخالت بیگانگان در امور داخلی کشورش ناراضی بوده است، و معترف است که: «سیاست خارجی خواهان آن چنان کسانی هستند که نگران وطن پرستی آنان نباشند و با اشخاصی کارکنند که خود را تابع صرف آنها بدانند»، پذیرفتن آن مقام زیر سلطه و نفوذ غیر قابل انکار نیروی نظامی انگلستان در آن خطه از خاک ایران، کاری درست بوده است؟ حال آنکه میتوانسته است به عنوان اعتراض به مداخلات بیگانه به آسانی از احراز آن مقام چشم پپوشد، همانگونه که با رویداد کودتا از والیگری کناره گرفت، چون بزعم خودش

۲۰۹ - خاطرات و تالمات. ۱۲۳ - ۱۲۵

از همکاری با عاملان کودتای انگلیسی تحاشی داشته است، ضمناً دانسته نیست اگر کودتایی صورت نمیگرفت، ایشان تاجه زمانی به والیگری در فارس در کنار وزیرفرمان! مأموران انگلیس ادامه میداده است؟ اما ایشان نه تنها از والیگری فارس استنکاف نکرد بلکه بنا بر نوشته اش با مقامات آن نیرو در امور جاری به گفتگو میپرداخته است و دیری نیاید که در مجلس چهاردهم ضمن مخالفت با اعتبارنامه سید ضیاءالدین گفت: «من میخواستم روی خاک وطنم راه بروم و وطن را در تصرف دیگران نبینم»، چرا که به زعم ایشان با رویداد کودتا، انگلیسی ها بر ایران سلطه مییافتند، با چنین تعبیری که دکتر مصدق از کودتا و کودتا چنان میکرد آیا آن هنگام که وی در مقام والیگری فارس که زیر نفوذ و سلطه سیاسی و نظامی بریتانیا بود، اشتغال داشت، بر همین گفته و رأی استوار بود و روی خاکی راه میرفت که خبری از تصرف عدوانی دولت بیگانه نبود!؟

اما از آنجا که بسیاری از نویسندگان و تاریخ نگاران به بیگانه ستیزی رضاخان اذعان دارند و گزارشهای نورمن، لورین، آبرونساید، آرنولد ویلسون، سر ریدر بولارد و بسیاری دیگر نیز مؤید آن است و همچنین آنجا که در زمان نخست وزیری سید ضیاء الدین، رضاخان از پذیرفتن افسران انگلیسی که توسط نخست وزیر استخدام شده بودند، سر باز میزند و آنان را به قزاق خانه راه نمیدهد و حاضر به امضاء قرارداد استخدام آنان نمیشود، رضاخان عامل و دست نشانده دولت انگلستان معرفی میشود! برآستی که این چنین تعبیرات به جز کینه ورزی و پانهادن بر روی انصاف و یا نا آگاهی نیست!

محمود محمود، مینویسد: «... مریل [از همکاران و هم میهن د مورگان شوستر که پس از برکناری او، در ایران ماندگار شده بود] از طهران در ۲۱ مارس ۱۹۱۵ به اوکونر [کنسول انگلیس در شیراز] نوشت "امروز من در سفارت شما به چای مدعو بودم و با سر والتر ب. تاونلی (Sir Walter Beaupré Townley) وزیر مختار انگلیس- نگاره کناری) مذاکراتی داشتم. سر والتر گفت: «دیروز من به رییس الوزراء تاکید کردم که مخبر السلطنه را از شیراز معزول کند و سوئدی ها را هم از آنجا بخواهد و ریاست ژاندارمری آنجا را به شما [یعنی به مریل] واگذار کند. وزیر مختار نامبرده همچنین طی گزارش محرمانه ۲۳ مارس ۱۹۱۴ [سوم فروردین ۱۲۹۲] به وزارت امور خارجه انگلستان مینویسد: «... اوضاع فارس کمافی السابق اسباب تشویش است، کنسول انگلیس در موقع لزوم نفوذ خود را بکار خواهد برد، حاکم حالیه (مخبر السلطنه هدایت) آنجا برای ما نتیجه خوبی نداد و باید کسی دیگر را پیدا کرد که بیشتر تابع باشد... مارلینگ وزیر مختار بریتانیا (جانشین سر والتر تاونلی) به اوکونر مینویسد: "بکلی تصدیق دارم که حاکم شما باید معزول شود و من از روز ورود خود دایماً مشغول اقدامات هستم،

مراجعت مریل به فارس فقط منوط به عزل حاکم آنجا مخبرالسلطنه است...»^{۲۱۰}

مخبرالسلطنه، در کتاب

خاطراتش در همین رابطه مینویسد: «...مارلینگ وزیر مختار انگلیس طی تلگرام با رمز وزارت داخله ۷ رجب ۳۳- ۱۸ می ۱۹۱۵ به عنوان من مینویسد: "جناب مخبرالسلطنه حاکم فارس، معلوم شد جنابعالی را سه سال پیش به سمت حکومت فارس معین کردند و نظر به تأکیدات سردار اسعد، کل مساعدت را وزیر مختار انگلیس با شما کرده است، دولت انگلیس برای موفق شدن شما به مأموریت خودتان پول داده است، مدتی همه کارها خوب میگذشت، در این چند ماه اخیر شما پلنتیک خودتانرا بکلی تغییر داده اید و خیلی محل تعجب است، اگر سفارت انگلیس مجبور شود مناسبات هوا خواهانه خودش را نسبت به شما تغییر



بدهد، من نصیحت میکنم جنابعالی که حفظ کنید سعی در بیطرفی را که آنچه میدانم میل اولیای امور هم به آن است، مکرر به شما تعلیمات داده شده است، من مبادرت میکنم در توضیح این مقصد که نه فقط صلاح دولت من است، بلکه صلاح دولت ایران و شخص خودتان است و لازم است بیطرفی عادلانه اختیار نمایید و پلنتیک حالیه خود را تعقیب ننمایید، انتها. در رُقعہ ای علیحدہ، قنصل [فارس] مینویسد: من فراموش کردم در ضمن تبلیغ سفارش وزیر مختار بگویم که موسیو مارلینگ این اظهارات را از نظر حضرت والا عین الدوله رئیس الوزراء گذرانده است و تصویب فرموده اند....»^{۲۱۱}

محمود محمود، مینویسد: «... سر والتر ب. تاونلی طی متحدالمال [بخشنامه] شماره یک به کنسولهای انگلیس در اصفهان - شیراز - بوشهر - مشهد - کرمان - و تبریز مینویسد: "اوضاع فارس کما فی السابق اسباب تشویش است... حاکم آنجا مخبرالسلطنه برای ما نتیجه خوبی نداد و باید کسی دیگر پیدا کرد که بیشتر تابع باشد" [؟!].»^{۲۱۲} گفتنی است همین والی که انگلیسی ها از او ناراضی بودند، در زمان رضاشاه به مدت شش سال واندی (از ۱۶ خرداد ۱۳۰۶ تا

^{۲۱۰} - تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در قرن ۱۹ دفتر هشتم . ۲۲۷۶- ۲۲۷۶ - ۲۳۰۲ - ۲۲۷۶

^{۲۱۱} - خاطرات و خطرات . ۲۷۹

^{۲۱۲} تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در قرن ۱۹ دفتر هشتم . ۲۲۷۶- ۲۲۷۷

شهریور ۱۳۱۲) نخست وزیر و دوران وزارتش طولانی ترین دوران سایر نخست وزیران در زمان رضا شاه بوده است .

سفارت انگلیس در تهران طی نامه مورخ ۴ نوامبر ۱۹۲۰ [۱۳] آن بان [۱۲۹۹] به رییس الوزراء وقت [سپهدار رشتی که پس از استعفای مشیرالدوله بنا به فرمان احمد شاه به نخست وزیری رسیده بود] چنین مینویسد: «فدایت شوم، پس از استعلام از صحت مزاج و تقدیم ارادت زحمت میدهد که از قرار تلگرافی که قنصل انگلیس مقیم شیراز مخابره کرده اند، آقای مصدق السلطنه از سقوط کابینه قبلی و تشکیل کابینه جدید قدری مضطربند که مبادا این کابینه در مواقع لازمه همراهی و مساعدت مقتضی از ایشان ننماید، وگویا خیال استعفا دارند، از قرار راپرتهایی که از قنصل انگلیس مقیم شیراز میرسد، حکومت معظم له در شیراز خیلی رضایت بخش بوده اگر حضرت اشرف صلاح بدانند بدنیست که دوستانه تلگرافی به معزی الیه مخابره فرموده خواهش کنیم که به حکومت خودباقی بوده و از این خیال منصرف شوند، ایام شوکت مستدام باد - نرمان».^{۲۱۳}

سیروس غنی، با استناد به گزارش مأموران سیاسی انگلستان در ایران، مینویسد: «... گناه بزرگ هدایت [مخبرالسلطنه] در چشم انگلیسیها، عملکرد او در روزهای والیگری فارس (۱۲۹۲ تا ۱۲۹۴) و تلاشش در حفظ بی طرفی ایران در دوران جنگ بود، تأسیس سپاه تفنگداران جنوب به نظر او حق حاکمیت ایران را زیر پا مینهاد، وی در ضمن از همکاری باکنسول انگلیس در شیراز خودداری کرده بود...».^{۲۱۴}

اینک با توجه به نوشته ها و مدارک یاد شده در پیوند بارفتار و برخورد نمایندگان سیاسی بریتانیا با دکتر مصدق و مخبرالسلطنه، پرسش این خواهد بود که آیا به مخالفان دکتر مصدق باید این حق را داد که نامبرده را از عوامل و یا مورد عنایت دولت بریتانیا بشمار آورند، آنچنانکه مخالفان رضاشاه از جمله دکتر مصدق، رضاخان را در رابطه ای جابرانه (*force majeure*) با ژنرال آبرونساید متهم میکنند؟ بویژه زمانی که میبینند کنل فریزر فرمانده نیروی اس - پی - آر به او پیشنهاد میکند که زعامت یک دولت مستقل جدا شده از پیکر ایران را به عهده بگیرد که حکایت از اعتماد فرمانده نامبرده (مجری بخشی از سیاست دولت انگلستان در ایران) به دکتر مصدق دارد؟

دکتر مصدق، مینویسد: «... کنل گفت؛ "آیا تصور میکنید ایالت فارس از ایران مجزا شود و شما در فارس یک دولت مستقل تشکیل بدهید؟" گفتم بهیچوجه... ایشان سپس بدنبال این مطالب چنین ادامه

^{۲۱۳} - برآمدن رضاخان و... - ۱۰۶

^{۲۱۴} - ایران در عصر پهلوی، دفتر یکم، ۱۰۸

میدهد: ... نظر اصلی فریزر این بود که من با دولتی که روی منافع خارجی تشکیل شده بود بسازم [یعنی با دولت کودتا] و مخالفت من سبب نشود که دیگران بمن تاسی کنند و نقشه سیاست خارجی را خنثی نمایند...».^{۲۱۵}

مبتدا و خبر چنین عباراتی که دکتر مصدق، در کتاب خاطراتش آورده است بهیچوجه با هم همخوانی ندارد، چگونه میتوان با اعلام استقلال و مجزا شدن از پیکرایران که در رأس آن بنا به پیشنهاد فریزر (بخوانید دولت انگلستان) دکتر محمد مصدق قرار میگرفت، به سازش با دولت مرکزی تعبیر کرد، به زبان ساده تر آیا جدا شدن از ایران و دولتی مستقل تشکیل دادن یعنی سازش با دولت مرکزی؟! و این درست بدان میماند که گفته شود با استقلال آذربایجان به رهبری "پیشه وری" و جدایی آن سرزمین از پیکر ایران، هدف سازش با دولت مرکزی بوده است!^{۲۱۶}

حتا اگر بپذیریم آنچه که منظور دکتر مصدق بوده باجمله بندی های درست نتوانسته است بنویسد، اینگونه تفسیر کنیم که هدف "فریزر" از آن پیشنهاد چنین بوده که با جدایی فارس از پیکر ایران، ایشان کاری به کودتا و کودتاچیان نخواهد داشت و مخالفتی هم نخواهد کرد و دیگران نیز با کودتا از در مخالفت برنخواهند خاست و آنگاه دولت انگلستان به هدف خود در برپایی کودتا خواهد رسید و او - که اگر به راستی منظور دکتر مصدق این چنین بوده باشد، میبینیم که دیدگاهی نادرست است، چرا که با همه مخالفتش در آغاز با کودتاچیان، و استعفا از مقام والیگری و سرپیچی از دستور دولت کودتا، مخالفت هیچ والی را بر نیانگیخت، و انگهی اگر بپذیریم که کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ بنا برخواست و طرح دولت انگلستان بوده و به زعم دکتر مصدق و سایر مخالفان رضاشاه، با پیروزی کودتا، تسلط دولت نامبرده بر تمامی اوضاع سیاسی و اقتصادی ایران تأمین میشده است، چه نیازی به جدایی بخشهایی از پیکر ایران بود؟ اما از آنجا که هدف دولت انگلستان باتوجه به شرایط بحرانی ایران و برقراری رژیم کمونیستی در روسیه بدون تردید تجزیه بخش جنوبی ایران (فارس و کرمان و خوزستان) بوده است که چندی پیش از پیشنهاد به دکتر مصدق نیز پیشینه داشته است (به فرمانفرما)، بنابراین همانگونه که پیش از این نیز اشاره شده است، هدف دولت انگلستان یا به روی کار آوردن "نصرت الدوله" بود و یا تجزیه ایران نه طرح و اقدامی برای برپایی کودتا بدست رضاخان میرپنج، چهره ناشناخته برای دولت انگلستان.

^{۲۱۵} - خاطرات و تألمات. ۱۲۸

^{۲۱۶} - احتمال این دارد که خواسته باشند (چه خود مصدق و چه پس از او) کتاب در دست را دستکاری و خواسته باشند منافع <وجیه المله> بودن مصدق را حفظ بکنند ناشیانه سروته جمله گم شده باشد. ویراستار

در زمان والیگری عبدالحسین میرزا فرمانفرما در فارس، پیشنهاد تجزیه فارس از سوی کنسول انگلستان در آن ایالت به نامبرده شده بوده است که از طریق سفارت آلمان برملا و در روزنامه «ایران» در همان زمان به چاپ رسیده بود که هدف جدی دولت انگلستان را از تجزیه ایالت فارس از پیکر ایران به روشنی نشان میدهد.

میرزا ابوالقاسم خان کحال زاده، در کتاب خاطراتش در اینباره به مطالبی اشاره میکند که بسیار جالب است و در اینجا تنها به چکیده ای از آن به هدف طولانی نشدن گفتار اشاره میشود، او مینویسد: «... در اواسط ماه شعبان ۱۳۳۶ قمری مطابق خرداد ماه ۱۲۹۷ شمسی و ماه می ۱۹۱۸ میلادی، هرچند شب یکبار که من از سفارت آلمان به مقصد منزل خارج میشدم، در کوچه برلین به یکی از مستخدمان سفارت انگلیس برمخوردم که بامن در کمال ادب و نزاکت سلام و تعارف و گفتگو میکرد و یکی دوبار از اخبار جنگ سوالاتی کرد و از شارژدافر آلمان احوال میپرسید.

شبی بمن گفت: آقای منشی باشی، من یک ایرانی وطن پرستم و بیست سال است در سفارت انگلیس خدمت میکنم و در جریان مشروطه و تحصن مشروطه طلبان در آنجا خدمتگزار ایرانیان بودم و انگلیس را حامی مشروطه طلبان میدانستم، اکنون که انگلیسیها بارسوها متفق شده و این مظالم را نسبت به ایرانیان روا داشته اند، آرزو دارم به سهم خود از این بد رفتاری آنان انتقام بگیرم و تصمیم دارم قسمتی از اسرار سفارت انگلیس را به شما (آلمانها) بدهم و یقین دارم که شما هم سر مرا فاش نخواهید کرد. من به حرفهای او گوش میدادم ولی میترسیدم با او سخنی بگویم، مبادا دامی برای گرفتاری و آلودگی من گسترده باشد... اوراقی که از اطاق اسکات [مستشار سفارت انگلیس در تهران] به وسیله آن شخص برای ما میرسید روی کاغذ بسیار نازک و به خط بسیار درشت و با مداد کپیه بود و نشان میداد همان اوراقیست که تلگرافچی هند و اروپا پای دستگاه تلگراف، به زبان انگلیسی میگرفته و فوراً برای سفارت انگلیس میفرستاده است و در واقع مسوده شده و پاکنویس نشده بود که بعداً در سفارت سانسور و پاکنویس میشد... تا اینکه یک شب بمن گفت: امروز در اطافهای سفارت از فارس و شیراز خیلی گفتگو بود، هرچند من از مطالب چیزی نفهمیدم، ولی قطع دارم که چیز مهمی از شیراز رسیده است.

من مثل همیشه کاغذ بسته رابه سفارت آلمان آوردم و آنچه گفته بود به آقای "زومر" گفتم و تأکید کردم که باید در بین کاغذ پاره ها امشب چیز مهمی باشد. آن شب چهارشنبه ۹ رمضان ۱۳۳۶ قمری مطابق ۲۹ جوزا (خرداد) ۱۲۹۷ شمسی و مطابق ۱۹ ژوئن ۱۹۱۸ میلادی بود.

من بادقت کامل خرده کاغذها را پهلوی هم میچسباندم و آقای زومر، هم فوراً میخواند... تا اینکه یک قطعه کاغذ برنگ آبی آسمانی پیدا کردیم که روی آن اسمی از فرمانفرما نوشته شده بود... که آقای "اسکات" بخط خود تلگراف رمزی را کشف و مسوده آن را پاره کرده بود و در سبد ریخته بود، آقای "زومر" باخواندن این کاغذ بمن گفت: انگلیسها بزرگترین خیانت را نسبت به استقلال و تمامیت ارضی ایران مرتکب میشوند. این رمز تلگراف ژنرال قنسول انگلیس در شیراز به وزیر مختار انگلیس و به این شرح بود: وقت آن رسیده است به وعده خود وفا کنیم و به فارس استقلال داخلی داده شود و امارت آن به فرمانفرما و پسران واگذار گردد... او بمن گفت: من باید این ورقه را پاکنویس کنم و شما باید آن را همین امشب به نظر آقای معین الوزاره (حسین علاء) برسانید و کسب تکلیف کنید. من بیدرنگ به منزل آقای علاءالسطنه پدر آقای "معین الوزاره" عزیمت نمودم و ایشان مرا در اطاق دفترشان پذیرفتند... بدون مقدمه کاغذ را به ایشان دادم، ایشان دوسه بار کاغذ را با حیرت فراوان خواندند و درحالیکه اشک درچشماتش جمع شده بود گفت: انگلیسها میخواهند فارس را هم مثل بحرین کنند... گفت خدا خواست که این کاغذ قبل از اقدام و شروع کار به دست ما افتاد و ما را بیدار کرد که بدانیم چه نقشه شوم و خائنانه ای کشیده شده است، حالا من بشما مطلبی را دیکته میکنم، باید آن را به نام ابلاغیه سفارت آلمان فردا منتشر نمایید. آقای معین الوزاره بمن سفارش کرد که باید این ابلاغیه بر کاغذ مارک دارسفارت امپراتوری آلمان نوشته و مهر و امضاء شود و همین امشب به آقای سید حسین اردبیلی مدیر روزنامه "ایران" برسد و از قول من بگویید: بی هیچ معطلی در روزنامه فردا چاپ و منتشر کند، ضمناً چند صد نسخه از روزنامه ایران را هم خودتان بگیرید و نگاهدارید تا بعد از توقیف روزنامه، به دربار و سایر مقامات صلاحیت دار و دوستان و آشنایان داده شود... جریان را برای ایشان [زومر] حکایت کردم و بیدرنگ شرح زیر بنام ابلاغیه سفارت آلمان تهیه شد:

ابلاغیه سفارت امپراتوری آلمان

«دراین موقع که دولت امپراتوری آلمان طبق مواد قرارداد (برست لی توفسک) استقلال و مامیت ایران را تضمین نموده، ژنرال قنسول انگلیس از شیراز پیشنهاد کرده است که موقع آن رسیده تحت ریاست یا نیابت سلطنت "فرمانفرما و پسران" استقلال داخلی به فارس داده شود.

بتاریخ بیستم ژوئن ۱۹۱۸-

کفیل سفارت امپراتوری آلمان زمر»

من و آقای سید حسین اردبیلی، تاصبح در چاپخانه ماندیم و نگذاشتیم احدی از اعضای چاپخانه از آنجا خارج شود و وقتی روزنامه

چاپ شد... ساعت ۷ یکبارہ فریاد روزنامه فروشان در شهر بلند شد که فریاد میزدند: "ابلاغیہ سفارت آلمان... استقلال.. ایالت فارس" مردم در خرید روزنامه به یکدیگر سبقت میجستند. یکساعت بعد پلیس سوار و پیاده و مأموران تأمینات (آگاهی) روزنامه های ایران را از گوشه و کنار جمع و توقیف کردند.

سفارت انگلیس در تاریخ ۲۱ ژوئن ۱۹۱۸ (۳۱ خرداد ۱۲۹۷) ابلاغیہ ای در تکذیب خبر مندرج در روزنامه ایران را به این شرح صادر میکند:

«در خصوص خبر مندرج در جریده ایران در طی ابلاغیہ سفارت آلمان، مبنی بر اینکه در خصوص استقلال داخلی فارس و جنوب ایران پیشنهادی بعمل آمده است، سفارت انگلیس خبر مزبور را تکذیب میکند و اظهار میدارد که از طرف قنصل انگلیس در شیراز ابداً چنین پیشنهادی نشده است،

سفارت انگلیس ۲۰ ژوئن ۱۹۱۸»

چند شب بعد مقداری کاغذ پاره از سوی همان پیشخدمت سفارت انگلیس به دست کحال زاده میرسد که پس از ترجمه به عنوان ابلاغیہ دوم سفارت آلمان در روز ۲۳ ژوئن ۱۹۱۸ (۲ تیر ماه ۱۲۹۷) به این شرح انتشار مییابد:

«سفارت انگلیس تکذیب موضوعی را که سفارت امپراتوری آلمان این چندروزه راجع به نیت و تصمیم دولت اعلیحضرت بریتانیا در اعلان استقلال داخلی جنوب ایران نشر و اشاعت داد، حتم و واجب پنداشت. علیهذا سفارت امپراتوری آلمان بانهایت اجبار خود را ملزم دید ذخیره ای را که در این قضیہ تاکنون در نهانی محفوظ داشته بود بالمآل ابراز نموده برای ثبوت مطلب، ترجمه یادداشتی که از آقای اسکات، مستشار سفارت انگلیس به عنوان سر والتر بارتلو، آتاشه همین سفارتخانه رسیده برای استحضار عامه منتشر سازد: وزیرمختار از شما متمنی است که در دفترخانه خودتان به آقایان اهمیت عدم اظهار واختراف پیشنهاد تلگراف صبح (کاف) را، اگر دیده اند، در خصوص فرمانفرما، و اعلام استقلال جنوب ایران، بفهمانید، اگر دشمنان ما از این مسأله چیزی بشنوند اهمیت وجهه را بدان استناد داده اظهار خواهند نمود که زمینه تقسیم و تجزیہ ایران را تهیه میکنند. یادداشت مزبور که خود ناطق قضیہ است هرگونه شبه را از اطراف حقیقت مندرجات ابلاغیہ اخیر سفارت امپراتوری آلمان برطرف میسازد و شک و تردیدی نیز در نیت و تصمیمات دولت اعلیحضرت بریتانیا نسبت به ایران باقی نمیگذارد.

کفیل سفارت امپراتوری آلمان زمر»

تهران ۲۱ ژوئن ۱۹۱۸

سفارت انگلیس با آنکه قبلاً خبر مورد اشاره را بطور کلی تکذیب کرده بود، در برابر ابلاغیه دوم سفارت آلمان ناگزیر میشود کاسه کوزه ها را بر سر پیشنهاد دهندگانی ناشناس و روزنامه ایران بشکند و ابلاغیه ای باین شرح صادر کند:

«در شماره ۲۶۰ جریده ایران مورخ ۲۱ ژوئن ۱۹۱۸ ترجمه ابلاغیه سفارت انگلیس مندرج بود، چون ترجمه مزبور که از طرف اداره روزنامه شده کاملاً صحیح نبود لهذا در سفارت انگلیس ترجمه شده و از این قرار است: چون سفارت آلمان مأخذ اظهاراتی را که به سفارت اعلیحضرت پادشاه انگلستان نسبت داده شده بود که میخواهند در جنوب ایران حکومت مستقلی برپا نمایند مکشوف داشته اند لهذا سفارت اعلیحضرت پادشاه انگلستان لازم میدانند که بوسیله اظهار مختصری از چگونگی واقعه رفع این جعلیات بیهوده را بنماید. چنین پیشنهادی در شیراز به قنصل اعلیحضرت پادشاه انگلستان شده بود و در پیشنهاد مزبور "فرمانفرما" را برای حکومت آتیه موهومی شخص مناسبی دیده بودند و قنصل مشارالیه معمولاً این مطلب را به سفارت اطلاع داده بود چون این مسأله مستقیماً با سیاست دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان که کراً اظهار داشته اند استقلال و مصونیت مملکت ایران را محترم میشمارند مخالف بود بر حسب لزوم فوراً رد شد». ۲۱۷

با اندک توجه به گزارش کنسول انگلستان در شیراز، آنجا که میگوید: «موقع آن رسیده به وعده خود وفا کنیم و به فارس استقلال داخلی داده شود و امارت آن به فرمانفرما و پسران و اگذار گردد»، بروشنی بیانگر این نکته است که «رسیدن موقع بر پایه وفا به وعده»، در دستور کار کنسول از سوی مقامات عالی تری بوده است، تا جاییکه چندی بعد همین پیشنهاد به دکتر مصدق میشود، و در این پیشنهاد یقیناً دکتر مصدق را از محارم مینداشته است.

کحال زاده، در کتابش در پیوند با تم مزبور به نکته ها و مطالب جالب تری اشاره میکند که خواندنی و بسیار آموزنده است که به بخش کوتاهی از آن تا آنجا که در پیوند به تم نوشته بود، اشاره شده است.

لازم به یادآوری است که غرض و هدف از اشاره به والیگری دکتر مصدق و تماس وی با مأموران بریتانیا، در زمان سلطه فائقه آن کشور برکشورما بویژه در بخش جنوبی ایران، چیزی بجز پیراستن از کج خیالی ها نیست، بدین معنا که هم صحبتی و یا تماس و مشاوره با مأموران و نمایندگان دولتهای بیگانه، حتا به صرف پیشنهاداتی از سوی آنان، صرفاً به نشانه عاملیت و مزدوری نیست، اما متأسفانه مخالفان هر شخصیتی از هر طیف، که همواره به دنبال پیرایه بستن و تهمت زدن

بوده اند و هنوز میباشند، چون از برای شان هدف وسیله را توجیه میکند، اینگونه تماس ها و مراوده ها و گفته ها و نوشته هارا، به وابستگی و مزدوری بیگانه تبلیغ میکنند، همانگونه که درباره رضاشاه و کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ و قرارداد نفت در سال ۱۹۳۴، که متأسفانه آن کسان که به غیر از حزب توده، از هیچگونه تهمت و ناروا گویی نسبت به رضاشاه دریغ نکردند، از جمله دکتر مصدق و شیفتگان او بودند و هستند! دکتر مصدق با قبول مقام والیگری فارس و با همه همکاری نزدیک با نیروی نظامی غاصب انگلستان، شخصیتی بیگانه ستیز و خدمتگزار به میهن و مردم آن تبلیغ میشود، و رضا شاه با آنهمه خدمات ارزنده و بیگانه ستیزی که بالاخره به سقوط او منجر گردید، عامل بیگانه قلمداد میگردد!

شگفت اینکه زمانی که برخی از هواداران دکتر مصدق، به اینگونه اسناد و شواهد میرسند، یا به روی خود نمیآورند و یا آنرا نادرست و دسیسه ای برای لطمه زدن به دکتر مصدق برمی شمارند، اما در عین حال مثلاً نوشته ژنرال آبرونساید در دفتر یادداشتش را، باین شرح که: «میل دارم همه مرا طراح کودتا بشناسند» و یا: «تصور میکنم من فقط حرفش را زده ام» را بارها و بارها با بوق و کرنا و با آب و تاب تبلیغ و عنوان کرده و میکنند، حال آنکه همانگونه که پیش از این اشاره شده است، با تجزیه و تحلیل عبارت نخست در میابیم که از قوه به فعل درآمدن کودتا بدور از باور حتمی او بوده و عبارت بعدی نشان میدهد که برای ارضاء حس خودخواهی خود، این چنین نوشته است، بدیهی است از نظر داوری بی طرفانه، منصفانه نخواهد بود که کوشش دکتر مصدق در همراهی بامبارزان راه ملی شدن صنعت نفت از هر طیف و مقام و مغتنم شمردن شرایط زمان بهنگام نمایندگی مجلس شورای ملی و سپس از قوه به فعل درآوردن قانون ۹ ماده ای طرز اجرای ملی کردن صنایع نفت در زمان نخست وزیری اش که منجر به خلع ید از شرکت نفت ایران و انگلیس گردید را نا دیده گرفت، حتا با در نظر گرفتن اشتباهاتی که به شهادت کارشناسان اقتصاد نفت در پایان ندادن ماجرا، بویژه خودداری از پیشنهاد مشترک دولت آمریکا و انگلیس و از دست دادن منافع شرکتهای تابعه که منجر به زیان های هنگفت مالی شده است (که به آن خواهم پرداخت)، و او را بخاطر ایام والیگری او در فارس زیر سلطه انگلستان و تماس نزدیک وی با مأموران آن دولت (سیاسی و نظامی مستقر در فارس) و ابراز رضایت آنان از وی، ایشان را بدین لحاظ عامل و وابسته دولت نامبرده دانست و سرزنش کرد.

اما رضاخان، یک سرباز و ابوابجمع نیرویی بود که بخاطر دسیسه و دخالتهای بیگانه بگونه ای که شرح آن گذشت، به وضع اسفباری شکست خورده بود و او با باقیمانده نفرات زیرفرمانش که از مهلکه جان بدر برده بودند، توانسته بود با عبور از ماندها و جنگلها، از بیراهه ها، خود و افرادش را بقصد عزیمت به تهران، به منجیل

برساند، که نیروی زیر فرمان ژنرال آبرونساید مانع از عزیمت قزاقهای بی ساز و برگ و اسلحه به تهران میشود.

رضاخان، و سایر افراد نظامی در چنان وضع و شرایط شوریده حالی، چه عکس العملی جز تسلیم و پذیرش میتوانسته اند از خود بروز دهند بویژه زمانی که میدیدند این اسکان و نظارت فرماندهی نیروی نظامی انگلیس بر قزاق ها باموافقت دولت مرکزی صورت گرفته است تا آنجا که «سردار همایون» فرمانده جدید نیروی قزاق که از سوی شاه برگزیده شده بود، توسط آبرونساید به افراد مستقر در اردوگاه آقابابا معرفی میشود.!

باید توجه داشت که رضا خان، یک نظامی بود و خود را تابع مقررات و نظامنامه ویژه صنف خود و دولت مرکزی و شاه میدید، از سویی دیگر برخلاف آنچه که از برای دکتر مصدق و دیگران که در مناصب نظامی گری نبودند، تمرد یا کناره گیری امکان پذیر بود، از برای رضاخان در صورت تمرد، امکان خروج از اردوگاه تا زمانی که آن نیرو از کنترل نیروی spr بیرون نیامده بود فراهم نبود، ژنرال آبرونساید برای خروج بی درد سر قوای خود از خاک ایران، به آماده سازی قزاقها که به ابتکار شخصی و به قول خودش با دست زدن به قمار، قزاقهای عاصی و آشفته حال برگشته از جنگ را در دهکده آقابابا گرد آورده بود، بدنبال افسری با جربزه و شجاع از میان افسران لشکر قزاق مستقر در آقابابا بود تا با خیالی راحت بتواند نیرویش را بدون واهمه از کمونیستهای مستقر در شمال ایران و یا برخورد با آنها، از خاک ایران خارج کند و در عین حال نیز نگران بود این که مبادا رضاخان در آن پُرّه حساس از پشت به قوای او بتازد، چرا که اوج میهن پرستی و تنفر او از بیگانان رابخوبی دریافته بود، ضمناً بخوبی آگاه بود که درگیری با قزاقها به هنگام خروج نیروی زیر فرمانش از ایران، نیروی عظیم کمونیستهای مترصد داخلی و روسی را به محل منازعه خواهد کشاند و دولت و ستاد کل ارتش بریتانیا از این درگیری بطور جد احتراز داشته است که در بخش دوم این گفتار به آن اشاره شده است.

آبرونساید، با رویداد کودتای سوم اسفند، آن هنگام که در بغداد بسر میبرد، در دفتر خاطراتش مینویسد: «آنچه ایران به آن احتیاج داشت، یک رهبر بود، شاه جوان تنبل و بزدل بود و همیشه ترس جان خودش را داشت، برخورد کوتاه من با او مرا واداشت که فکر کنم او همیشه در آستانه اتخاذ این تصمیم است که به اروپا بگریزد و ملتش را بحال خود رها کند، در آن سرزمین من تنها یک نفر را دیدم که توانایی رهبری آن ملت را داشت، او رضاخان بود، مردی که عنان اختیار تنها نیروی مؤثر نظامی کشور را در دست داشت...».^{۲۱۸}

^{۲۱۸} - خاطرات و سفرنامه ژنرال آبرونساید. ۷۹

با تحلیلی درباره آنچه که آبرونساید در پیوند با کودتا و در گفتگو با رضاخان داشته است، بروشنی درمیابیم که این آبرونساید نبود که فکر کودتا را در دماغ رضا خان جا انداخته بود، همانگونه که پیش از این اشاره شد، این فکر و دغدغه از سالهای پیش در سر او بود و به دنبال شرایط مناسب و مقدمات میگشت و این امکانات و مقتضیات با احراز فرماندهی قزاقهای مستقر در آقابابا و به گفته آبرونساید "تنها نیروی مؤثر نظامی" و همچنین در حال خارج شدن نیروی نظامی بریتانیا از ایران، ازبرایش فراهم شده بود و همانگونه که دیدیم آبرونساید هیچگونه دستوری برای برپایی کودتا نداشت، اگرچه از نیت رضاخان آگاه بود، اما در صورت پیروزی یا عدم پیروزی رضاخان، او شخصاً نه چیزی بدست میآورد و نه چیزی را از دست میداد، چون در اینباره مأموریتی به او واگذار نشده بود، بویژه در زمان رویداد کودتا او در بغداد بسر میبرد، وانگهی اگر او عامل کودتایی بود که از سوی دولت انگلستان چنین مأموریتی باو داده شده بود، حال که کودتا انجام شده بود میبایست از سوی دولت متبوعش مورد تشویق و ارتقاء مقام قرار میگرفت، حال آنکه در دفتر خاطراتش و یا اسناد انتشار یافته دولت مزبور چنین چیزی دیده نشده است، بویژه که میبینیم پس از آگاهی از رویداد کودتا، در دفتر خاطراتش نوشت: «... من اطمینان یافته‌ام که تلاش سد ساله ما برای حفظ نفوذمان در ایران به پایان رسیده است...».^{۲۱۹}

آیا باور کردنی است که دولت انگلستان کودتایی را در ایران براه بیاندازد که منجر به از بین رفتن تلاش یک سدساله آن دولت برای حفظ نفوذشان در ایران گردد؟ و یا اگر او سرخود و یا بنا به دستور دولت متبوعش مأمور برپایی کودتایی بدست رضاخان بود، اینک که تلاش یک سد ساله انگلستان با رویداد چنان کودتایی به پایان میرسد کابینه انگلستان از سوی مجالس نمایندگی آن کشور استیضاح نمیشد و یا حداقل ژنرال آبرونساید که در انتخاب فرماندهی قزاقها دچار اشتباه شده بود، مانند "نورمن" مورد مؤاخذه و بی مهوری قرار نمیگرفت؟...

سر ریدر بولارد، مینویسد: «... چون ایرانی میل ندارد فکرکننده سزاوار همین حکومتی است که دارد، بنابراین یک نظریه اختراع کرده و میگوید که انگلیسی ها شاه را به تخت نشاندند و حافظ بقای او هستند».^{۲۲۰}

دولت انگلستان برای توجیه سیاست خود در اشغال ایران در سوم شهریور ۱۳۲۰ در تاریخ ۱۴ آبان ۱۳۲۰ طی بیانییه ای که از رادیو لندن پخش گردید، ضمن اعتراف به دخالت های بسیار در امور ایران پیش از رویداد کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹، از جمله آورده است:

^{۲۱۹} - همان . ۷۹

^{۲۲۰} - خاطرات سر ریدر بولارد. ۹۵

«... دشمنان ما بشما [منظور مردم ایران] القانات سوء میکردند که رضاشاه را ما اداره میکردیم و هرچه میکرده بدستور ما بود، ولی چنین نبود، او به حرف کسی گوش نمیداد و اگر میخواستیم از عملیات او جلوگیری کنیم، میبایست بزور پیش بیاییم و در کار مملکت شما مداخله کنیم، و این مصلحت نبود... تا وقتی که دیدیم شیطنت آلمانیها و غفلت شاه منافع ما را به خطر میاندازد، این بود که برخلاف میل خودمان از ناچاری این اقدام اخیر [یعنی اشغال ایران] را کردیم و میدانید که ما گرفتار چه جنگ هولناکی هستیم که حیات و موجودیت ما را میخواهد از بین ببرد و مجبوریم تاجان داریم بکشیم...».^{۲۲۱}



سر ریدر بولارد، در گزارش مورخ ۷ می ۱۹۴۱ (۱۷ اردیبهشت ۱۳۲۰) به وزارت امور خارجه مینویسد: «... شاه تقریباً مورد نفرت همگان و از جمله ما است که حامیان او تصور میشود، اقدام برای تغییر شاه و حتی سلسله او مردم پسند خواهد بود... من شخصاً یکبار در سال ۱۹۳۹ میلادی برای تقدیم استوار نامه به ملاقات رضا شاه رفتم، و بجز دومرتبه در هر سال که بمناسبت مراسم تشریفاتی با او دیدار داشتم، هرگز هیچ ملاقات دیگری بین ما صورت نگرفت».^{۲۲۲}

سر ریدر بولارد که از بی اعتنائی رضاشاه به نماینده سیاسی امپراتوری بریتانیا سخت برآشفته و عصبی شده بود، از او با قلمی تند و تحقیرآمیز یاد میکند، و او را شاگرد مهتر میخواند و ایرانیان را نیز مردمانی فاقد اخلاق انسانی قلمداد مینماید، اما در عین حال در همان کتاب، از پادشاه عربستان که با کمک و دسیسه دولت متبوعش به پادشاهی رسیده بود و با شیوه دیکتاتوری و برقراری سیستم قرون وسطایی و خفقان و حکومت خانوادگی بر مردم عقب مانده عربستان حکم میرانده است، اینچنین یاد میکند: "تازه از نزد سلطانی برجسته آمده بودم..!!" «[!]^{۲۲۳}

دکتر امیراصلان افشار، در کتاب خاطراتش در معرفی بولارد، آورده است: «ساعد بعنوان وزیر خارجه قوام السلطنه، در نامه ای به سید حسن تقی زاده، -سفير ایران در لندن- از بی لیاقتی ها و خباثت های

^{۲۲۱} - پنجاه سال نفت ایران. ۴۶۷-۴۶۸

^{۲۲۲} - خاطرات سر ریدر بولارد. ۹۵

^{۲۲۳} - همان. ۲۸

ریدر بولارد، سفیرانگلیس در ایران، گله میکند و از تقی زاده میخواید تا به مقامات دولت انگلیس گوشزد کند که فرستادن اینگونه سفیرها به بهبود روابط دو کشور کمی نمیکند... بلکه تقی زاده هم در نامه ای فکر میکنم به ساعد یابه حسین علانوشته بود: بنظر بنده، مسؤل ۸۰٪ از بدبختی ها و بلاهایی که در چندسال اخیر بر سر ایران آمده، شخص "بولارد" است که با سیاست احمقانه خود، همه کارها را خراب کرده است!». ۲۲۴



بولارد همچنین از مسعود میرزا صارم الدوله فرزند ظل السلطان ویکی از گروه سه نفری دریافت رُشوه از دولت انگلستان برای انعقاد قرارداد ۱۹۱۹ و قاتل مادرش، با احترام زیاد یاد و مرتب از او تمجید میکند، صارم الدوله تازنده بود یکی از مدعوین ضیافت سالیانه سفارت انگلیس بود. ۲۲۵

سر ریدر ویلیام بولارد

حال مقایسه کنید دخالتها و امر

و نهی های نمایندگان سیاسی و نظامی بریتانیا در دربار قاجار و رضا شاه را که در این سلسله نوشته به مواردی از آنها اشاره شده است، و آنگاه در نزد تاریخ نگاران جاعل، احمد شاه پادشاهی میهن دوست و مخالف مداخلات بیگانه قلمداد میشود و رضا شاه دست نشانده و عامل دولت بریتانیا!

سلیمان بهبودی، مینویسد: «... یکی از روزها که در خدمت بودم، سر ریدر بولارد وزیر مختار انگلیس بنا بر قرار قبلی وارد محل کار اعلیحضرت شد و پس از گفتگوی مختصر و گذاشتن یک برگ روی میز اعلیحضرت (رضا شاه) گفت:

«اصرار شما برای دریافت سهم ایران از درآمد نفت در این زمان که دولت من با مشکلات مالی شدید دست به گریبان است [در حال جنگ با آلمان نازی و ایتالیا و ژاپن] بسیار غیر دوستانه بود و دولت من این موضوع را هرگز فراموش نخواهد کرد» ۲۲۶

۲۲۴ - برگ ۱۴۹ و ۱۵۰ - در همان برگ آمده؛ "ساعد دوات را برداشت که پرت کند به طرف سفیر انگلیس، بعد دوات را گذاشت روی میز و گفت: این چه طرز صحبت کردن با یک نخست وزیر است؟ چرا پایتان را روی پایتان انداخته اید و اینجوری نشسته اید؟ با ادب بنشینید جلوی نخست وزیر ایران! شما دارید با نخست وزیر ایران صحبت میکنید. سفیر انگلیس که خورد و خودش را جمع و جور کرد و بعد رفت..." توجه داشته باشیم این دیگر دوران قاجار نیست بلکه دوران (پهلوی) است که زور و توهم بیگانه را برنمیتابد. در برگهای بعد به رفتار تیمسار امیر احمدی توجه کنید

۲۲۵ - برآمدن رضاخان و... - ۴۳۸

۲۲۶ - خاطرات سلیمان بهبودی. ۳۴۳-۳۴۴

حسن تقی زاده، در کتاب خاطراتش زیر نام «توفان زندگی» مینویسد: «... بعد از عقد قرار داد جدید [قرارداد ۱۹۳۳] مالیاتش و غیره بیشتر میشد، تابجایی رسید که در جنگ گذشته [جنگ جهانی دوم] نفت کم میرفت، چون آلمانها با زیر دریایی ها کشتی ها را میزدند، کشتی نمیرفت، کمتر [پول] میدادند، رضاشاه خیلی عصبانی شد، گفت نمیشود، باید زیاد بدهید، گفتند زیاد که حساب دارد، گفت من حساب نمیدانم، به ما چه که شما جنگ دارید، نفت ما که زیر زمین است، نمیتوانید ببرید به ما چه، آنوقت گفت چهارمیلیون پوند به ما بدهید، گفتند نمیشود، شدت جنگ به جایی رسید که قشون آلمان آمده بود این طرف جزیره انگلیس در دونکرک، به دونکرک رسیده بودند و اینها خیلی مضطرب بودند، همانوقت رضاشاه مچ آنها را گرفت، گفتند که میدهیم، سفیرشان نوشت که میدهیم، از قراری که شنیدم خود سفیر پیاده باشد رفت به خیابان کاخ [محل دربار پهلوی] و دم در این کاغذ را داد، چون رضا شاه در واقع آنها را خفه کرده بود، آن دوسه سال سه میلیون یا چهارمیلیون دادند، وقتی رضاشاه از میان رفت و قشون شان آمد به ایران، دیگر گفتند نمیدهیم.

من آنجا سفیر بودم، گفتم آخر حیا کنید، حالا راه ها را بریدید، تجارت را قطع کردید، پول راهم نمیدهید؟ اقلاً این را بدهید، من گفتم تا حالا که داده اید تا آخر جنگ بدهید، آنوقت دل شان از رضاشاه خون بود، فریزر [رییس شرکت نفت ایران و انگلیس] آمد و گفت فلانی شما هرچه میگویید ما میخواهیم متابعت کنیم، اما بدانید که از دل ما چقدر خون رفته و خون میرود، ما نمیدهیم، مارا کشتند و خفه کردند، سبب اش این بود تا مادامی که روس داخل جنگ نشده بود، هرچه میگفت [منظور رضا شاه است] چاره نبود انگلیس هم تسلیم میشد، آن روزیکه روس داخل جنگ شد، تمام شد، مخابرین جرایدشان آن پیشتر تلگراف میکردند چه میشد اگر مصالحه ای بکنید با روسها که آن وقت دیگر اینها صدای شان در نمیآید، میدانستند که مادامی که روس هست انگلیس نمیتواند قشون وارد کند، روس هم داخل شد، آنوقت که باهم شدند و هردو به ایران آمدند، دیگر اعتنایی به ایران نداشتند».^{۲۲۷}

مصطفی فاتح، مینویسد: «... از همان اوایل جنگ، دولت ایران به شرکت تذکر داد که کاهش استخراج که موجب کسر درآمد آن خواهد بود باید به یک وسیله ای جبران گردد، اولیای دولت انگلستان و مدیران شرکت خطر عدم رضایت ایران را خیلی زود احساس کرده و درصدد چاره جویی برآمدند، چندماه پس از آغاز جنگ "لرد کدمن" [رییس کل شرکت نفت ایران و انگلیس] به تهران آمده و به دولت پیشنهاد کرد که برای دوره جنگ وبدون رعایت کاهش استخراج، مبلغ معینی بطور دربست به دولت ایران پرداخته شود، دولت این پیشنهاد را قبول کرد ولی

برای تعیین مبلغ مدتی بین دولت و شرکت نفت مذاکرات جریان داشت، تا اینکه بالاخره به چهار میلیون لیره در سال قطع گردید، این مبلغ از حد اکثر درآمد دولت در سالهای قبل از جنگ هم زیادتر بود و شرکت در مقابل فشار دولت [رضا شاه] تسلیم گردید». ^{۲۲۸}

در تاریخ ۱۸ آوریل ۱۹۲۱ (۲۸ فروردین ۱۳۰۰) وزارت امور خارجه انگلستان به نورمن نوشت: «دولت ایران میخواهد مستشاران مالی آمریکایی را بکار گمارد، مخصوصاً "مورگان شوستر" دعوت شده است تا ریاست یک بانک کشاورزی را به عهده بگیرد که پایه نوعی بانک ملی در آینده بشود، از این گذشته خیال دارند یک دو کارشناس هم برای وزارت پست و تلگراف استخدام کنند، کُزُن در این نامه هشدار میدهد که این کارها عواقب وخیمی برای منافع بریتانیا دارد، ایجاد بانک جدید به بانک شاهنشاهی [صاحب امتیاز این بانک دولت انگلستان بود که در ایران فعالیت میکرد] لطمه میزند و استخدام اتباع آمریکایی در وزارت پست و تلگراف برای مصالح انگلستان که مالک خط تلگراف هند و اروپا است بی مخاطره نیست». ^{۲۲۹}

سیروس غنی، در کتابش از گزارش سرپرسی لورین به ماکدونالد نخست وزیر و وزیر امور خارجه وقت بریتانیا یاد میکند و مینویسد: «... نقشه های رضاخان برای قبایل جنوب آنچنان لورین را نگران کرده بود که به تلخی دست به شکوه گذاشت، او در گزارش خود از جمله نوشت " ... از شکیبایی ما سوء استفاده میکند، هرچه به او میدان دهی بیشتر پیش میرود، باید به او گفت که نمیتواند همه چیز داشته باشد، هیچ چیز را مانع کار خود نمیداند مگر به صراحت به او گفته شود... با تیزهوشی از قدرت طرف مقابل خبردارد و پیوسته دست پیش را میگیرد که عقب نیفتد». ^{۲۳۰}

لورین، در همان گزارش همچنین از اقدامات و سیاستهای ضد انگلیسی رضا خان (نخست وزیر) بمنظور جلوگیری از فعالیت بازرگانی بریتانیا، نام میبرد، برای نمونه، اعطای امتیاز نفت به شرکتی آمریکایی و دعوت از یک شرکت آمریکایی برای احداث راه آهن و بی اعتنائی به دعاوی شرکت انگلیسی "سندیکای خط آهن ایران (PERSIAN RAILWAY SYNDICATE) از بابت بررسی آنها در سال ۱۹۳۱، خرید وسایل تلگراف بی سیم از روسیه و کامیون از آلمان، گفتگو با فرانسه برای ساختن ایستگاه های بی سیم، اخراج پزشکان انگلیسی از بیمارستانهای دولتی ایران، رد دعاوی اتباع انگلیسی در مورد حقوق کشتیرانی در دریاچه ارومیه، انتصاب یک ایرانی بجای مدیرکل اداره پست، خودداری از حل و فصل دعاوی بانک شاهنشاهی، ابراز عدم

۲۲۸ - ۵۰ سال نفت ایران. ۳۱۴

۲۲۹ - برآمدن رضاخان و... - ۲۸۸

۲۳۰ - همان. ۳۲۱ - ۳۲۲

مسئولیت نسبت به انگلیسی‌هایی که درجاده‌های ایران گرفتار راهزنان شدند، طرح الغای حقوق برون مرزی (کاپیتولاسیون)، صحبت از مالیات بستن به اتباع خارجی که در ایران کار میکنند، به رسمیت نشناختن حکومت عراق [کشور نوپایی که پس از جنگ جهانی نخست، با شکست دولت عثمانی و تسلط انگلستان بر آن سرزمین با قیمومیت انگلستان تشکیل شده بود] کوتاهی در جلوگیری از هوجبگری ضد انگلیسی مطبوعات و تعدیل عناوین تشریفاتی نمایندگان خارجی هنگام خطاب آنها به زبان فارسی، پرداخته است... و در پایان گزارشش می‌افزاید که: «... رضاخان از سکوت و خویشتن داری بریتانیا بهره برداری میکند... منافع انگلیس را نادیده می‌گیرد... ماباید منافع خود را برای او روشن سازیم...».^{۲۳۱}

آنچه که مایه دل‌تنگی لورین از الغای تعارفات و عناوین مرسوم دربار قاجار شده بود، هم‌ا‌ن زبان تصنعی و پرتکلفی بود که در خطاب به نمایندگان سیاسی دولت‌های خارجی مورد استفاده قرار می‌گرفته است!



سپهبد احمد امیراحمدی با نشان ذوالفقار

بر اساس گزارش‌هایی که لورین به وزارت خارجه انگلستان ارسال می‌کرده و پیام‌ها و دستورالعمل‌هایی که از سوی آن وزارتخانه به وی ابلاغ می‌شده است، نشان می‌دهد که لورین از ابتدا با نخست‌وزیری رضاخان موافق نبوده است، چرا که با توجه و آگاهی از منش و خلیقات رضاخان و کارهایی که او بر علیه منافع دولت نامبرده انجام داده بود، بر این عقیده بود که اگر او به نخست‌وزیری برسد دیگر کسی جلودارش نخواهد بود، و آینده نشان داد که پیش‌بینی لورین بدور از واقعیت نبوده است.

سیروس غنی، در این‌باره چنین مینویسد: «... لورین شخصاً به چند دلیل موافق نخست‌وزیری رضاخان نبود، که دلیل ظاهری آن تردید او در مورد صحیح بودن گماشتن مردی نظامی در رأس دولت بود، تردید واقعی لورین اگرچه بر زبان نمی‌آورد، این بود که رضاخان وقتی رئیس‌الوزراء شود، دیگر کسی قادر نیست جلوی نقشه‌های او را برای مطیع ساختن قبایل جنوب بگیرد».^{۲۳۲}

سپهبد امیر احمدی، در کتاب خاطراتش نوشته است: «... یک روز رئیس بانک شاهی همدان... از من دعوت کرد و من بدون اینکه بدانم منظورش چیست و به تصور اینکه رؤسای ادارات

۲۳۱ - همان . ۳۲۱

۲۳۲ - همان . ۳۲۱

در شهرستانها غالباً اینطور مجالس تشکیل میدهند، به اتفاق رییس ارکان حرب لشکر، سرهنگ آق اولی رستم و هنگامیکه نشستم تعجب کردم که مدعوین او فقط دو نفر انگلیسی بودند، میزبان آن دو نفر را معرفی کرد و گفت یکی سرپرسی لورین وزیرمختار انگلیس مقیم تهران، دیگری مستر هاوارد کاردار سفارت انگلیس است که از تهران به عزم گردش آمده اند، هاوارد فارسی را سلیس و بی غلط تکلم میکرد، پس از اندکی گفت و شنود، سرپرسی لورین گفت شنیده ام که قصد دارید به لرستان حمله کنید، گفتم بله، گفت حمله به لرستان بی نتیجه است و جز اینکه قشون تازه کار خود را به هلاکت برسانید کاری نمیتوانید بکنید.

گفتم: من نظامی هستم و امرافوق خود را اجرا میکنم.
گفت: میدانم ولی خواستم که شما مطلع باشید هیچ کس نتوانسته است لرستان را امن کند، شاید مصلحت هم نباشد که وضع فعلی لرستان بیشتر از این درهم ریخته شود.

گفتم: هیچ کاری نمیشود، جز آنکه ریشه نا امنی را از بیخ و بن برکنیم.
گفت: محال است، قدری مطالعه کنید که بعدها پشیمانی سودی ندارد و ممکن است حمله شما به لرستان موجب شود که ایلات و عشایر در سایر نقاط عصیان کنند.

گفتم: هرچه که بشود من این فداکاری را خواهم کرد.

موقع خداحافظی، سرپرسی لورین که ابتدای ملاقات بامن گرم گرفته بود، با سردی دست داد و از هم جدا شدیم».^{۲۳۳}

کلایو (Clive)، وزیرمختار بریتانیا که جانشین لورین شده بود، در تاریخ ۲۵ فوریه ۱۹۲۷ (۶ اسفند ۱۳۰۶) به چمبرلین وزیر امور خارجه وقت انگلستان گزارش میداد که: «... جنبش مهمی که من یقین دارم از شخص شاه سرچشمه میگیرد، برای الغای کاپیتولاسیون، تقلیل امتیازات خارجی و از بین بردن آخرین مزایای بیگانگان شروع شده است».^{۲۳۴}

گفتنی است که اشاره کلایو به مزایای بیگانگان بی مورد بود، چرا که در این زمان، بیگانه ای بجز دولت انگلستان صاحب امتیازاتی در ایران نبود، از اینرو نگرانی وزیرمختار نامبرده از دست دادن امتیازاتی بود که دولت مزبور در زمان قاجارها کسب کرده بود، وگرنه از نظر او و دولت انگلستان چه بهتر که هیچ کشوری بجز بریتانیا صاحب امتیازاتی در ایران نمیبود.

در کمیسیون حل اختلاف بین نمایندگان ایران و انگلیس که با حضور رضاخان نخست وزیر و لورین در ۲۷ بهمن ۱۳۰۲ تشکیل شده بود، رضاخان منکر خرید اسلحه و مهمات از دولت انگلستان شد و

^{۲۳۳} - توفان زندگی. ۲۰۲

^{۲۳۴} - زندگی سیاسی مصدق، نگارش دکتر فواد روحانی. ۱۴۸

افزود، اصولاً چنین معامله ای صورت نگرفته است و قضیه صرفاً تحویل رایگان مقداری تفنگ کهنه بوده است.

لورین، میگوید که: در طول سال گذشته مرتب از نمایندگان ایران دعوت کرده تا اسناد و مدارک این فروشها را بررسی کنند، ولی هیچکس وقعی نگذاشته است... اینک او در مقام نخست وزیری باید بتواند همه امور مربوط به انگلیس و ایران را بررسی کند.

رضاخان پاسخ میدهد: او خواستار این مقام نبود و دلش میخواست وزیر جنگ بماند، اکنون بامشکلاتی که پیشینیان او بوجود آورده اند نیز پردوش او است.

رضاخان، سپس دامنه بحث را به روابط کلی ایران و بریتانیا کشاند و از لورین پرسید که آیا تغییر اخیر حکومت انگلستان، تغییری در سیاست آن کشور نسبت به ایران بوجود آورده است، آیا سیاست انگلیس همان خواهد بود و موضوع بدهکاری ایران را همچنان به طرزی سرد و رسمی پیش مینهد و میکوشد چک و چانه بزند، یا اینکه بریتانیا حاضر است بنشیند و این مطالب را به طرزی دوستانه مطرح سازد. گوش دهد که ایرانیان هم چه میگویند؟

رضاخان، تأکید ورزید که ایران در خلال سه سال گذشته تغییر کرده است... او توانست به لورین بفهماند که ایران را باید در همه معاملات آتی مساوی و هم طراز خود بشمارد، و در دیداری با لورین در ۱۰ اسفند ۱۳۰۲ پس از آنکه بریتانیا درخواست رضاخان را پذیرفت و نیروهای خود را از بنادر خلیج فارس بیرون برد، رضاخان از همکاری لورین سپاسگزاری کرد و افزود: ایران میخواهد استقلال کامل او برسمیت شناخته شود».^{۲۳۵}

آن هنگام که رضاخان، هنوز به نخست وزیری منصوب نشده بود، لورین طی گزارش ۱۷ می ۱۹۲۳ (۲۷ اردیبهشت ۱۳۰۲) به کرزن مینویسد: «... ما حال رو در روی وزیر جنگ قرار گرفته ایم، اگر ما را مجبور به مخالفت کند، بی تردید آخر سر به زور پول او را شکست میدهیم و احتمالاً ایران را هم در این جریان درهم میشکنیم، رضاخان مخالف ناجوری خواهد بود [در حالیکه] میتواند دوست سودمندی باشد، وی بیش از آن میهن پرست است که آلت دست و فرمانبردار ما باشد، همانطور که فرمودید سعی خواهیم کرد گفتگوی رک و بی پرده ای با او بکنم».^{۲۳۶}

^{۲۳۵} - برآمدن رضاخان و... - ۳۳۰

^{۲۳۶} - همان - ۳۲۳-۳۲۴

آیا پذیرفتنی است با اینچنین برخوردها و ایستادگی های رضاخان در برابر دولتی قدرتمند که زمانی نه چندان دور در برابر پرسش عاجزانه نخست وزیر وقت (وثوق الدوله) او را حق شناس و پرسش او را فضولی در امور بریتانیا دانسته و به تحقیر از او یاد کرده بود، دولت مزبور را همچنان در پی رساندن رضاخان به سریر پادشاهی بدانیم!؟

تنها یک دشمنی ژرف و عنادگونه و یا ناآگاهی از آنچه که بوده است و همچنین عاملیت بیگانه میتواند با وجود همه این اسناد و مدارک، رضاشاه را همچنان دست نشانده و از عوامل دولت بریتانیا قلمداد کند.

در غائله جمهوری خواهی که در نیمه سال ۱۳۰۲ به اوج خود رسیده و اعتراض روحانیان و مخالفان برقراری رژیم جمهوری را برانگیخته بود، و سبب شده بود عده زیادی در برابر مجلس شورای ملی گردآمده بر علیه جمهوری شعارهای تند سر دهند و حضور رضاخان برای خواباندن آن بلوا و نا آرامی ها، منجر به برخوردهای تندر رضاخان با برخی از نمایندگان مجلس و اعتراض مؤتمن الملک رییس مجلس شده بود، رضا خان تصمیم به کناره گیری و خروج از ایران میگیرد، که پایا در میانی و استمالت عده ای از نمایندگان و رجال کشور، غائله ختم میشود و رضاخان با رأی اکثریت مجلس در مقام نخست وزیری ابقا میشود.

سلیمان بهبودی، که از نزدیک شاهد ماجرا بود، در اینباره چنین مینویسد: «... در این ایام روز بروز دامنه تحریکات افراد و دستجات بالامیگرفت و هر روز دسته و عده ای بنام و بهانه های مختلف جنجال به راه میانداختند و اکثر آنها هم از طرف دربار حمایت میشدند، [دربار قاجار] بالاخره در نتیجه این اغتشاشات و با اشکالاتی که شاه در اروپا و ولیعهد در تهران به کمک وکلای اقلیت فراهم آوردند، حضرت اشرف [منظور رضا هان در مقام نخست وزیری] مجبور به استعفا شدند، و بلافاصله شاه آقای مستوفی الممالک را به رییس الوزرای انتخاب و تلگرافی به مجلس اطلاع داد، ولی سروصدای مردم از تهران و ولایات بلند شد... عده ای از نمایندگان مجلس به منزل آمده مانع حرکت حضرت اشرف شدند، فرماندهان قشون تهدید به کودتا و عدم اطاعت از مرکز کردند و اوضاع مملکت بکلی متشنج شد.

حضرت اشرف بطور قطع تصمیم گرفته بودند از ایران خارج شوند، ابتدا به زیارت عتبات بروند و بعداً محل سکونت دائمی خود را انتخاب فرمایند، حتی دستور فرمودند "شیخ مهدی نجم آبادی" که همیشه کارهای رسمی و شرعی حضرت اشرف را انجام میداد، حاضر شد و وکالتنامه ای بنام سرهنگ کریم بوذرجمهری نوشت و حضرت اشرف امضاء فرمودند... بار و چمدانها هم بسته و آماده شد، اما همچنان عده زیادی از وکلا سرراه حضرت اشرف را گرفته بودند... پس از ساعتی مشیرالدوله و مؤتمن الملک و مستوفی الممالک به اتفاق

مُعاضدالسلطنه پیرنیا به جمع وکلا و مردم آمدند و جداً مانع حرکت و خروج حضرت اشرف از مملکت شدند، در آن لحظه معلوم نشد چه مذاکراتی بین حضرات انجام یافت که حضرت اشرف ساعتی تأمل فرمودند، اما بعداً معلوم شد مذاکرات بدین منظور بوده است که در مجلس تکلیف تعیین شود، حضرت اشرف قبول فرمودند که به رودهن بروند».^{۲۳۷}

سیروس غنی، مینویسد: «... احمدشاه تلگرافی از برادر خود خبر یافت که رضاخان استعفا کرده است، پس پیام زیر را با تلگراف برای رییس مجلس فرستاد: "نظریه اخبار تأسف آوری که از ایران رسیده و تحریکاتی که سردار سپه برضدامنیت عمومی میکند، ما اعتماد خود را از مشارالیه سلب نمودیم، لازم است اکثریت مجلس نسبت به شخص دیگری اظهار تمایل نماید تا فرمان صادر گردد".»

مؤتمن الملک، شب بعد تلگراف را در جلسه علنی مجلس خواند، در تلگراف دومی به مستوفی و مدرس، شاه پیشنهاد کرد مستوفی نخست وزیر جدید، حسن پیرنیا وزیر جنگ، سرلشکر عبدالله امیر طهماسبی فرمانده قوا و سرتیپ امان الله جهانبانی رییس ارکان حرب (جنگ) شوند. اما اکثر وکلای مجلس اعتنایی به تلگراف شاه و دستور او نکردند و با ۹۴ رأی موافق و ۶ رأی مخالف، به این دلیل که وجود رضاخان برای امنیت و سروسامان دادن به کشور ضروری است، به ابقاء او در مقام نخست وزیری رأی اعتماد دادند و مجلس هیأتی را از نمایندگان مجلس به رودهن اعزام کرد تا رضاخان را به تهران بیاورند و پس از ورود وی به تهران وکلای مجلس و رجال به دیدن او رفتند و انتصاب دوباره او را به وی تبریک گفتند».^{۲۳۸}

ملک الشعراى بهار، در کتاب «تاریخ مختصر احزاب سیاسى ایران»، از ده تن وکلای مجلس که به دیدار رضاخان رفته بودند، نام میبرد، امین الشریعه (ذوالقدر) - عمادالسلطنه (فاطمی) - سهام السلطان (بیات) - سیدالمحققین (دیبا) - سردار فاخر (حکمت) - حاج عزالممالک (اردلان) - **مصدق السلطنه** - آقا سید حسن کاشانی - ارباب کیخسرو - امیراعلم..^{۲۳۹}

آنچه که در کتاب خاطرات دکتر مصدق آمده است، او میخواهد نشان بدهد و وانمود کند که گویی ایشان از دخالت دولت بریتانیا در برپایی کودتا، از همان ابتدا بخوبی آگاهی داشته و از همین روال مخالفت با دولت کودتا، از والیگری فارس کناره گیری کرده بوده است، چون نمیخواسته است با دولتی که بخاطر تأمین منافع دولت خارجی بر سرکار

۲۳۷ - خاطرات سلیمان بهبودی. ۱۳۱-۱۳۲

۲۳۸ - برآمدن رضاخان و... - ۳۳۷-۳۳۸

۲۳۹ - تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران. دفتر دوم. ۷۶

آمده بود همکاری داشته باشد!! و... اما پرسش این است، ایشان با چنان اعتقاد و اطمینانی از دست اندر کار بودن دولت انگلستان در برپایی کودتا، و چنان ادعایی، چگونه حاضر شده بود پس از کودتا درک آینه مستوفی الممالک و مشیرالدوله با پذیرفتن مقام وزارت، در کنار کسی بنشیند (رضا خان) که بزعم او دست نشانده و از عوامل دولت بریتانیا بود، آنهم در کنار کسی که با دارا بودن مقام وزارت جنگ و فرماندهی کل قوا، به شهادت اسناد و مدارک مسلم، با اقتدار سخن آخر را در کابینه می‌گفته است؟! و طرفه اینکه پس از چندی، با چندن تن دیگر به "رود هن" می‌رود تا این عامل و دست نشانده بریتانیا را که از کار نخست وزیری کناره گرفته بوده است، دوباره بر سر قدرت بیاورد، تعبیر این کار چیست؟! و یا آیا نمیتوان بر این باور بود که مخالفت او با رضاخان از زمانی آغاز گردید که زمزمه انقراض سلسله قاجارها و پادشاهی رضاخان مطرح و همبستگی و تعصب نسبی عامل اصلی مخالفت او با رضاشاه بوده است و با اینهمه تشنه در رفتار و گفتار چگونه میتوان ایشان را از رأیی صایب برخوردار دانست و اتهامات او را بر علیه رضا شاه بی غرضانه تعبیر کرد؟ آیا او از دولت انگلستان دستور می‌گرفت؟

دکتر مصدق، در پیوند با کناره گیری اش از والیگری فارس مینویسد: «... و از مخابره این تلگراف [بسوی احمدشاه] دونظرداشتیم: یکی این بود که شاه به این جمله از تلگراف من «پیش آمدهای محتمل الوقوع» توجه کند و بداند که رفتنی است و بهمان مقاومت منفی که در مجلس ضیافت لندن راجع به قرارداد [۱۹۱۹] نمود اکتفا نکند و اگر می‌رود نام درخشانی از خود در تاریخ مملکت بگذارد!!!» دیگر اینکه تصور میشد حاج مخبرالسلطنه هدایت والی آذربایجان هم از احساسات مردم آن استان که از بدو مشروطه در هر مورد از ابراز وطن پرستی و فداکاری خودداری نکرده اند استفاده کند و بایک دولت ساخته و پرداخته سیاست خارجی موافقت ننماید و...».^{۲۴۰}

دکتر محمد مصدق، باستناد کدام مدرک مستند مدعی مقاومت منفی احمد شاه در مجلس ضیافت لندن راجع به قرارداد ۱۹۱۹ بود؟! ایشان از پادشاهی جانبداری میکرد و نگران نامش در تاریخ ایران و از دست دادن تاج و تختش بود که از دیدن خرابه های سیاه دهن و سروکله زدن بالرها بیزاری میجست! دل برای شاهی میسوزاند که کلم فروشی در سویس را بر پادشاهی در ایران ترجیح میداد! از آینده شاهی ابراز نگرانی میکرد که دل از دیدن مناظر ساحلی و زیبای نیس، و مونت کارلو، و عشرت طلبی در اروپا برنمیکنند! از شاهی دفاع میکرد که در برابر موافقت با صدور حکم حاکمان ولایات و ایالات، از آنان رشوه میستانند! شاهی که بادیدن مرگ گروه، گروه از مردم گرسنه بخاطر قحطی، حاضر نبود گندمهای احتکاری در انبارهای خود را به دولتی که

برای خرج روزانه اش ناگزیر به دریافت مساعده از دولت بیگانه بود، و باصطلاح آه در بساط خزانه اش نداشت، بدون توجه به شرایط اسفبار دولت و ملت به بهایی گران بفروشد، و با آنکه بهای گندم ها را به بهایی که خود میخواست است دریافت کرده بود، بجای تحویل گندم از بابت طلب قبلی اش از دولت، برداشت کرده بود! یعنی بی اعتنایی به مرگ مردم ندار و گرسنه. پادشاهی که هزینه سفر تفریحی خود به اروپا را، حتی وجهی را که بابت مراحه به یکی از صرافان تهران داده بود، از دولت مطالبه میکرد! شاهی که برای پشتیبانی از دولت و ثوق الدوله بمنظور از قوه بفعل در آوردن قرارداد ننگین ۱۹۱۹ ماهانه ۱۵ هزار تومان از دولت بریتانیا دریافت میکرد است! شاهی که برای خروج از مملکت، از دولت انگلستان اجازه میگرفته است! شاهی که از دولت بریتانیا میخواست تا تاووم پادشاهی قاجارها را پس از او تضمین کند! شاهی که برای دریافت نشان زانوبند از دولت تجاوزگر بریتانیا، به التماس افتاده بود و آن را افتخاری از برای خود بر میشمرد! شاهی که برخلاف نوشته دکتر مصدق، در ضیافت شام لرد کرزن وزیر امور خارجه بریتانیا، طی سخنرانی موافقت خود را با انعقاد قرارداد ۱۹۱۹ و سپاس خود را بخاطر (این کمک انسان دوستانه بریتانیا) اعلام داشته بود!؟ چگونه است که دکتر محمد مصدق [مصدق السلطنه] با همه گذشت بیش از چهل سال و انتشار اسناد محرمانه و بسیاری از خاطرات شاهدان؛ همچنان در کتاب خاطراتش که در سال ۱۳۴۲ نگارش شده است، از احمد شاه به دفاع برخاسته بود؟ آیا این چنین داوری برخاسته از نا آگاهی های او نسبت به رفتار و منش احمد شاه بود یا کینه و نفرتی که از رضاشاه و جانشین او داشت؟

دکتر مصدق، با توجه به مدارک تحصیلی اش در دانش حقوق و چند دوره وکالت مجلس و آگاهی از بند، بند قانون اساسی، چگونه افتخاری را از برای احمد شاه در مخالفتش با قرارداد ۱۹۱۹ در مجلس شام وزیر امور خارجه انگلستان (به فرض درستی آنچه را که ظاهراً ایشان باور داشتند) بر می شمارند که میدانسته اند قبول یا رد هرگونه قراردادی با دول بیگانه منحصراً از اختیارات مجلس بوده و از حدود اختیارات شاه مشروطه خارج و بلااثر است؟

آیا براستی میتوان بر این باور بود که دکتر مصدق با همه نزدیکی نسبی و اینکه یکی از رجال بانفوذ و نزدیک به دربار قاجار و از دولتمردان مطرح بوده است، از آنچه که در دربار و در کشورش میگذشته است، ناآگاه بوده است!؟

آیا دفاع و تمجید از رفتار و اعمال چنین پادشاهی است که تا آنجا پیش میرود که به محمد رضا شاه پهلوی توصیه میکرد تا در کار پادشاهی از احمد شاه، سرمشق بگیرد!! از روی نا آگاهی بود و یا آیا او از آنهمه رواج انتقاد و طعنه هایی که از سوی شاعران و نویسندگان

ورجال میهندوست ومردم کوچه وبازار ورشوه گیری های احمدشاه از حکام ایالات و ولایات وشایعه «احمدعلاف» در سطح جامعه بی خبر مانده بود وآیا احمدشاه، پادشاهی بود که میشد و یا بشود از او به پُشتیبانی برخاست؟ مصدق «حقوقدان!» یعنی اینها را درک نمیکرد؟؟ یا خودش را به کوچه علی چپ میزد تا نفرت خود را عیان کند؟!

مجلس شورای ملی، با پذیرفتن شروط رضاخان، برای ادامه خدمت در مقام نخست وزیری، طی تلگرافی رأی اعتماد و انتصاب مجدد رضا خان به ریاست وزراء را رسماً به احمدشاه اطلاع داد، احمدشاه که چاره ای جز موافقت نداشت تلگراف زیر را روز ۲۳ فروردین فرستاد: «با اینکه قانون اساسی به ماحق میداد که سلب اعتماد خودمان را از رییس الوزراء وقت بنماییم، معذک صلاح اندیشی مجلس شورای ملی را رد نکرده به ولیعهد امرشد اعلام دهد کابینه را تشکیل و معرفی نماید. شاه». ۲۴۱

سیروس غنی، به نقل از کتاب «داستان ادبیات و سرگذشت اجتماع» نوشته شاهرخ مسکوب مینویسد: «پس از کودتا گروهی از ایرانیان تحصیل کرده اروپا، وابسته به خانواده های اعیان در فروردین ماه ۱۳۰۰ انجمن ایران جوان را تشکیل دادند، مرامنامه انجمن شامل نکات زیربرای پیشرفت کشور بود، الغای کاپیتولاسیون، احداث راه آهن، استقلال گمرکی ایران، آزادی زنان، اعزام دانشجویان دختر و پسر به اروپا، وضع قانون جزا، محروم داشتن بیسوادان از حق رأی، تأسیس موزه ها و کتابخانه ها و تئاترها، اخذ واقتباس جنبه های مفید تمدن اروپا.

این نویسندگان و نشریه ها وسازمانها، همه یک چیز میگفتند: "ایران از زمان حمله اعراب در سراسیمه زوال بوده است، روسیه وانگلیس از سر طمع بعد این اضمحلال را دامن زدند، پس از صد سال سیر قهقرایی وتحقیر از جانب قدرتهای امپریالیستی، یگانه علاج، بیدارشدن مردم است وتقویت عواطف ومسلک ملی گرایی، میراث باستانی ایران را باید به ایرانیان یادآورشده، نتیجه منطقی این طرز تفکر وجوب دولت مقتدر مرکزی است.

این پیشنهادها مجموعه ای از علایق مشترک در میان روشنفکران پدیدآورد، اینها همه خواهان دولت مرکزی مقتدر و سپردن زمام امور بدست رهبری میهن پرست و امتحان شده بودند، همانگونه که تقی زاده بعدها گفت: «رهبر بزرگی [رضاخان] پیداشد و سرنوشت کشورش رابه دست گرفت [برای انجام] بسیاری از آرمانهایی [که] در صدر انقلاب مشروطه طلبیده شده بود».

در مورد راه بُرد، خط مشی و بهترین سیاستهای اجتماعی و اقتصادی و تحقق هدف مطلوب، اختلاف نظرهایی وجود داشت، ولی رضاخان، تنهارهبری بود که در افق دیده میشد و نامش بر سر زبانها بود، توده مردم بطور کلی از نظر هویت فرهنگی ملی گرا و مخالف روس و انگلیس بودند، ولی ملی گرایی آنها به مفهوم امروزی نبود، این تحول بعدها باتغییرات مهم سیاسی و اجتماعی که در زمان رضاشاه روی داد و بویژه گسترش طبقه متوسط جدید پیشه وران، پیش آمد.^{۲۴۲}

اسناد و مدارک تاریخی نیز گواه اند و جای کمترین انکار نیست که رضاشاه آن دولت مقتدری را رهبری میکرد که مورد انتظار ملت ایران بویژه روشنفکران و تحصیل کرده های آن ایام بود که به بیشتر خواسته های آنان که همانا از مطالبات میهن دوستان و آرمانهای صدرانقلاب مشروطه بود، با همه کمبودها و فقدان افراد تحصیل کرده و متخصص در حد لزوم، طی مدت کم (۱۶ سال) جامه عمل پوشاند.

اگرچه رضاشاه، به نوعی تسلط و اختیار دلسوزانه برای بیرون کشیدن جامعه ایرانی از آنهمه مذلت و خواری و عقب ماندگی به شرحی که پیش از این اشاره شده است، رفتار میکرد، اما مگر پیش از روی کار آمدن او در ایران دموکراسی وجود داشت که برخی باحسرت و افسوس از آن ایام یاد میکنند؟! مگر میشد در گستره کشوری که هرجای آن خانی و شیخی کوس لمن الملکی میزد و از دولت مرکزی متابعت نمیکرد و هریک از آنان، قانون خود درآوردی را در منطقه نفوذ و زیر سیطره خود اعمال میکرده و مسبب نا امنی و چپاول و کشتار بودند، و یا در کشوری که بیشتر مردم آن حتا از سواد خواندن و نوشتن محروم بوده اند، و یا نیمی از مردم سرزمینی که از حق رأی و برابری با مردان برخوردار نبوده اند، و یا پیروی از شریعت و احکام و رهنمودهای آن، فریضه و الزامی بوده است، دموکراسی برقرار کرد، با خواهش و تمنا؟ که حتا با برقراری مشروطه با همه کوششی که بسیاری از دست اندرکاران برای وضع قوانین دموکراتیک بکار بردند، موفق نبوده اند.

معنا و مفهوم دولت مقتدر مرکزی که همه بخاطر شرایط نامطلوب آن زمان در کشور، در آرزوی روی کار آمدن آن بودند، چیست و با اوضاع و احوال آن ایام چگونه دولتی میبایست برای تأمین این آرزو بر سر کار میبود؟

رضا شاه، بخاطر شرایط موجود و پیشبرد اهداف همه آنان که دل شان از ناپسامانیها و آشفتگی ها و دخالت پنهان و آشکار بیگانگان و عدم امنیت و استقلال و خطر ورشکستگی و سقوط کشور، پرخون بود،

برای از میان برداشتن آنهمه مشکلات و نابسامانیها، دموکراسی را در قالب چنان جامعه ای امکان پذیر نمیدید و این یک واقعیت و دیدگاهی ثاقب بود، چه شاهی مستند تراز روی آوری هم میهنان ما به آخوندها در سال ۱۳۵۷ و رأی نود و هشت در صدی [قلابی] به برپایی رژیم مذهبیه آنهم در نیمه دوم سده بیستم و افزایش چشمگیر تحصیلکردگان!؟

باهمه این حال برای رسیدن به دموکراسی موجبات آنرا با ترویج سواد آموزی برای همه حتا برای بانوان نیز که تا آن زمان بخاطر محدودیت های اجتماعی و ممانعت های مذهبی، از چنان موهبتی محروم بوده اند، فراهم ساخت و بتأسیس مدارس دولتی ابتدایی و دبیرستان (رایگان)، دانشسراها در مرکز استانها و دانشسرای عالی و دانشگاه تهران و اعزام دانشجو به خارج از کشور، و به حساب آوردن زنان در امور اداری و اجتماعی، که همواره نیمی از جمعیت کشور را تشکیل داده و میدهند و تشکیل کلاسهای سواد آموزی شبانه برای بزرگ سالان، در همه شهرها، و... در راه دستیابی هم میهنانش به دموکراسی در آینده، از هیچ کوششی فروگذار نکرده بود.

گیریم بزعم مخالفان رضاشاه، کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ بنا به طرح و خواسته دولت بریتانیا بوده است، در اینصورت کدام عزیز کرده ای مورد آنهمه بی مهری و مخالفت و کارشکنی قرار میگیرد که دولت کودتا به رهبری رضاخان از سوی دولت انگلستان قرار گرفت که به شرح آن پرداخته ایم؟! اگر چه هر انسان هوشیار و دلسوز و زیرکی که درد و عشق وطن دارد و بخواهد رهبری ملتش را برعهده بگیرد و در خدمت ملک و ملت اش باشد، از هر فرصت و کمکی چه داخلی و چه خارجی هوشیارانه بهره میگیرد، همانگونه که جورج واشنگتن، ژنرال دوگل، ژنرال فرانکو، لنین، مارشال تیتو، مانو تسه تونگ، نلسون ماندلا و پرنس سیهانوک و پادشاه ژاپن و بسیاری دیگر سود جستند، اما با همه این حال در یک جمع بندی و به گواهی اسناد و مدارکی که بخشی از آنها در این گفتار بگونه ای گذرا و کوتاه آمده است، نه تنها رضاخان با کمک دولت بریتانیا بر سرکار نیامد، سهل است که تا زمان رویداد کودتا، دولت نامبرده نه تنها کمترین پیش آگاهی از هدف رضاخان برای انجام کودتا نداشت، سهل است که چهره آشنایی نیز برای دولت مزبور نبود، و پس از رویداد کودتا، چنانکه دیدیم، دولت بریتانیا نه تنها از پرداخت مساعده ماهانه به دولت کودتا خودداری کرد، بلکه برای دریافت طلب خود از بابت پرداختهایی که به دولتهای پیش از کودتا انجام داده بود، باتوجه به شرایط بحرانی مالی ایران، به دولت کودتا فشار میآورد تا در واریز بدهی های پیشین اقدام کند، حتی وزیر مختار و وزیر امور خارجه آن کشور بارها از رضاخان به زشتی یاد کرده اند، که این رفتارها هیچگونه مناسبتی با آنچه که مخالفان رضا شاه در مورد برپایی کودتا عنوان میکنند، ندارد، بویژه زمانیکه میبینیم "هرمن نورمن" وزیر مختار بریتانیا که بزعم مخالفان، مجری برپایی کودتا بدستور دولت متبوع خود

بود، بجای تشویق، از کار برکنار و برای همیشه از ادامه خدمت دروزارت خارجه بریتانیا محروم و زمانیکه به لندن باز میگردد، وزیر امور خارجه بریتانیا از شدت عصبانیت از وزیرمختارش که نتوانسته بود جلوی بروز کودتا را بگیرد، با درخواست او برای دیدار با وی، امتناع میورزد و چنان نامه ای از سوزجگرش در پیوند با رویداد کودتا و بدگویی از وزیرمختار وقت بریتانیا، به سرپرسی لورین جانشین نورمن مینویسد و در مجلس اعیان با سر شکستگی ضمن بدگویی از کودتا چیان سوم اسفند، به ناکام ماندن نقشه استعماری و شکستش اعتراف میکند، طرفه اینکه پس از رویداد کودتا بود که نمایندگان سیاسی انگلستان (نورمن ولورین) دولت متبوع خود را از بیوگرافی و شخصیت رضاخان آگاه میساختند!

باتوجه به اینکه گزارشهای نمایندگان سیاسی بریتانیا در ایران به وزارتخانه متبوع خود، پس از گذشت مدت زمان دراز انتشار یافته است، آیا پیروان مکتب "دایی جان ناپلئون" و مخالفان رضاشاه میتوانند در میان گزارشهای آنچنانی که درباره بسیاری از دولتمردان و رجال ایران از جمله وثوق الدوله، نصرت الدوله، صارم الدوله، عین الدوله، فرمانفرما، قوام الدوله، سپهدار رشتی، سید ضیاءالدین طباطبایی و حتا احمدشاه و... مبادله شده است، سندی دایر بر وابستگی و عامل بودن رضاخان نسبت به دولت بریتانیا و عمال آن ارائه دهند؟

در اینجا بی مناسبت نخواهد بود که در پیوند با مطالب فوق به نوشته عظام الوزاره (حسن اعظام قدسی) از بلند پایگان وقت وزارت کشور در دوران گذشته در کتاب خاطراتش اشاره شود، او مینویسد: «یک روز رضاشاه علی سهیلی وزیر امور خارجه را احضار کرد و گفت: فوراً سفیر انگلیس برود و سفیر ایران بیاید، این دستور یعنی قطع رابطه، احضار سفیر ایران از لندن و اخراج سفیر انگلیس از ایران، رضاشاه شوخی نمیکرد».

علی سهیلی، که رسوم وزارت خارجه را خوب بلد بود میدانست که دلیل قطع رابطه باید به طرف گفته شود، با ترس و لرز از رضاشاه دلیل را پرسید، شاه با عصبانیت گفت: «مگر ندیدی که در شرفیابی عید پیراهن گلدار پوشیده بود؟» وقتی خبر بگوش سفیر رسید به التماس افتاد که آروز پیراهن اتو کرده سفید نداشته است و ناچار این پیراهن را که گل سفید روی متن سفید داشته است پوشیده و از اعلیحضرت بخواهد که زندگی سیاسی او را بخاطر این اشتباه از بین نبرد که با وساطت و استدعای سهیلی شاه پوزش سفیر را قبول کرد، مشروط بر اینکه سفیر با لباس رسمی سفارت خارجه حاضر شود و رسماً معذرت بخواهد، سفیر هم به همین ترتیب عمل کرد».

عظام الوزاره، درپایان این مطلب میافزاید: این همان سفارت خانه ای است که شاه ونخست وزیران ایران بدون اجازه آن آب نمیخوردند».

تا پیش از انتشار اسناد محرمانه وزارت خارجه انگلستان، چند نکته سبب شده بود تا مخالفان رضاشاه که برخی از آنان از نام وشهرت ونفوذکلام در اقصای جامعه برخوردار بوده اند، باغرض ویا تکیه برشایعات، موفق شوند نقطه نظر های خود را برای مردم ناآگاه به گُرسی بنشانند که آن نکات عبارت بوداز:

۱- گردآوری واسکان قزاقهای جان بدر برده از مهلکه جنگ با بلشویکها درگیلان و عازم تهران، دردهکده آقابابا، توسط نیروی نظامی انگلستان (نورپرفورث) به فرماندهی ژنرال آبرونساید، که رضا خان نیز که فرماندهی بخشی از آنان را برعهده داشت، ازجمله آنان بود.

۲- همراهی سید ضیاءالدین طباطبایی، انگلوفیل شناخته شده و وابسته به سفارت انگلیس با کودتاچیان بویژه احراز مقام نخست وزیری پس از پیروزی کودتا.

۳- روایتی که میرزایحیی دولت آبادی درکتابش آورده ودردهان ها نیز افتاده بودبه این شرح: «...چنانچه دریکی از جلسه های مشاوره خصوصی که درخانه دکتر محمد خان مصدق [السلطنه!] منعقد شده بود، ازوطن پرستی صحبت بمیان آمد، او [رضاخان] [به کنایه] گفت، مثلاً مرا انگلیسی هاسرکارآورده اند، اما وقتی آدمم بوطنم خدمت کردم...».^{۲۴۳}

درمورد بند یک ودو، بقدرکفایت وتاآنجا که تفهیم منظور شده باشد، در این سلسله گفتارروشنگری شده است، اگرچه اسنادومدارک به بیش از آنچه که به آنها اشاره گردید وجوددارد.

واما درمورد بندسوم، نخست اینکه به روایات درکارپژوهش تاریخ چندان اعتماد واعتباری نیست، که شنونده اغلب آنچه را که میشنود، به میل ودیدگاه خود، به تعبیر وتفسیر وپیرایش وآرایش آن میپردازد، بدین معنی که ازآن کم ویا مطلبی برآن میافزاید واین بستگی به میزان دل بستگی وپادشمنی ونفرت شنونده نسبت به شخص موردنظرویامیزان قدرت ضبط شنوده ها درحافظه اش دارد. باهمه این حال، گیریم آنچه را که میرزایحیی دولت آبادی نوشته، عین همان عباراتی باشد که اززبان رضاخان شنیده بوده است، دراینصورت پرسش

این خواهد بود که: مگر آنچه که رضاخان از بابت میهن پرستی خود از بابت بیگانه ستیزی و خدماتی که بدون دریافت کمترین کمک مالی و ملاحظه از دولتهای بیگانه بر پایه اسناد و آثار ملموس انجام داد، گواه صادق خدمات ارزنده او نیست؟

رضاشاه، طی مدتی قلیل آنچه که در توان داشت و تا آنجا که امکانات فراهم بود، در راه خدمت به میهن از جمله برقراری امنیت و بازسازی کشور و اعتلای نام ایران و زنده کردن روح ملی گرایی و بیدار کردن غروری که سالها خفته و فرو شکسته بود و بسیاری دیگر از کارهای پایه ای که به آنها اشاره کرده و خواهیم کرد، فروگذار نکرد که جملگی در سینه تاریخ ضبط و ثبت شده است و زدودنی نیست.

اگر بپذیریم که روی کار آمدن رضاشاه نه بخاطر جنم و جریزه و شجاعت و زیرکی او و مقتضیات و شرایط سیاسی و اجتماعی زمان و به گفته شاهرخ مسکوب «تقدیر تاریخی جامعه» بلکه آنچه را که پیرایه سازان به وی نسبت میدهند، به دستور و خواسته دولت بریتانیا بوده است، در چنین صورتی با همه نفرتی که اکثریت نزدیک به اتفاق مردم ایران به خاطر چندین دهه سلطه جویی و اعمال ناروا و مداخلات بیجا و غیرشرافتمندانه و تجزیه بخشی از خاک ایران توسط آن دولت، در زرفنای قلب خود دارند که بزودی و آسانی زدودنی نیست، جادار از بابت همین یک کار، یعنی روی کار آوردن رضا خان، از دولت نامبرده سپاسگزاری شود.

ولادمیر ایلیچ لنین، نخستین رهبر و دبیرکل رژیم کمونیستی روسیه که از محبوبیت ویژه ای نه تنها در روسیه بلکه نزد همه کمونیستهای جهان برخوردار بوده است، اگر کمک مؤثر ویلهم دوم، امپراتور آلمان و مارشال لودندرف، فرمانده نظامی آلمان در جبهه شرق در جنگ جهانی نخست نبود، لنین هرگز به آن جایگاه نمیرسید و همچنان در تبعید بسر میبرد.

لنین، به پاداش این کمک نه تنها روسیه را از ادامه جنگ با آلمان و بریدن از متفقین آن کشور در جنگ با آلمان بازداشت، بلکه بموجب معاهده «برست لیتوفسک» امتیازات ارضی زیادی را به زیان روسیه به آلمان بخشید که اگر آلمان در جنگ با متفقین پیروز شده بود، این اراضی در تصرف آلمان باقی میماند و آن دولت از امتیازات دیگری هم که از سوی لنین دریافت کرده بود بهره میجست.

دکتر محمدجواد شیخ الاسلامی، مینویسد: «... ژنرال لودندرف لنین را به این منظوریه روسیه برگردانیده بود که پس از رسیدن به مسند قدرت، کشورش را از میدان جنگ خارج و فکر اولیا نظامی آلمان را از ادامه جنگ در دو جبهه [جبهه خاور و باختر آلمان] آسوده سازد،

بیرون رفتن از صف متفقین و به پایان رسیدن جنگ در جبهه خاور، این مزیت عمده را از چشم آلمانیها داشت که در حدود یک میلیون تن از نیروهای مسلح آلمانی را برای شرکت در عملیات جبهه باختر [علیه فرانسه و انگلیس] آزاد میساخت.

در نظر مردی که آماده بود حتی سرزمین اوکراین، ایالات نفت خیز قفقاز، کشورهای ساحلی بالتیک (لیتونی - لیتوانی - استونی) همه را در بست در اختیار فاتحان آلمانی بگذارد، تسلط روسیه بر استانبول، بر بُغازهای بسفر و داردانل، یا بر شهرهای شمالی و مرکزی ایران که همگی در این تاریخ به کشورهای مستقل تعلق داشت و فقط پس از خاتمه جنگ قرار بود ضمیمه مُستملکات ارضی روسیه گردند، آن اندازه ارزش و اهمیت نداشت که مانع از انجام نقشه اصلی اش (استقرار رژیم کمونیستی در روسیه) گردد، اواز دست دادن این غنائم ارضی را که نتیجه اجتناب ناپذیر جدا شدن روسیه از متفقین و امضای پیمان صلح جداگانه با آلمان بود، ضایعه خاصی برای کشورش نمی‌شمرد.^{۲۴۴}

جای یاد آوری اینکه بنا بر قرار و مداری که در آغاز جنگ جهانی نخست بین متفقین (انگلستان، فرانسه و روسیه تزاری) بسته شده بود، مقرر شده بود پس از پایان جنگ و پیروزی متفقین در جنگ با متحدین (آلمان، اتریش و عثمانی) بخش بزرگی از شمال ایران، استانبول، بُغاز بسفر و داردانل، بخشهایی از شمال شرقی عثمانی (ترکیه) و سرزمینهایی در شرق اروپا به تصرف روسیه در آید، با همه این حال، مردم روسیه بویژه کمونیستها چه روسی و چه غیر روسی، از لنین با همه پشتیبانی‌های دولت‌های انگلیس و آلمان از بر سر کار آوردن او و از دست دادن آنهمه غنائم ارضی و حتا بخشی از خاک کشورش و بستن قرارداد حقارت بار با آلمان، و با آنهمه خونریزی‌ها و شقاوتها، با افتخار یاد کرده و در ستایش از او چه مبالغه‌ها که نکرده اند!

ژنرال شارل دوگل، رییس جمهور پیشین و محبوب فرانسه، که پس از شکست فرانسه از آلمان نازی در جنگ جهانی دوم، و فرار به خاک انگلستان، چندسالی در آن کشور زیر چتر حمایت همه جانبه دولت بریتانیا در آن کشور بسربرد، و کمکهای زیادی از دولت انگلستان و آمریکا بمنظور نجات کشورش از یوغ آلمان دریافت کرد و... و نهایتاً با کمک ارتش انگلستان و آمریکا وارد خاک فرانسه شد و به مقام ریاست جمهوری رسید و از آنچنان عزت و احترام نزد مردم کشورش برخوردار گردید که در تاریخ کم نظیر است، تا آنجا که به پاس احترام به او، بزرگترین فرودگاه هوایی فرانسه، بنامش نامیده شد و بسیاری یادواره‌های دیگر.

سر وینستون چرچیل، سیاستمدار معروف ونخست وزیر انگلستان در زمان جنگ جهانی دوم و پس از آن نیز، در کتاب خاطراتش در پیوند با ژنرال دوگل مینویسد: «... معهذا ما حداکثر کوشش خود را برای توسعه نفوذ و قدرت و حیثیت او (ژنرال دوگل) بکار بردیم... بعلاوه [او] فکرمیکرد که نباید روشی اختیار کند که [مردم] فرانسه تصور نمایند که او مزدور ما است، ولذا بالاینکه به انگلیس مهاجرت کرده بود و در هر زمینه محتاج کمک مابود، سعی کرده بود نسبت به مانند و خشن باشد، آری برای اینکه فرانسویان تصور نکنند او چون عروسک خیمه شب بازی در دست ما است... حتی یک روز این تاکتیک سیاسی را برای من به تفصیل شرح داد». ۲۴۰

با همه اینها، مردم فرانسه هیچگاه نگفتند و ننوشتند که دوگل را دولت‌های انگلستان و آمریکا برسر کار آورده اند.

ژنرال فرانسیسکو فرانکو، دیکتاتور معروف اسپانیا که در مراکش بسر میبرد، در سال ۱۹۳۶ با کمک مؤثر و همه جانبه آلمان نازی و ایتالیا فاشیست، و پس از جنگی دراز مدت (از ۱۹۳۶ تا ۱۹۳۹) توانست دولت سوسیالیست‌های متمایل به شوروی را براندازد و در آن کشور حکومت مطلقه و استبدادی برقرار سازد معذک نزد اسپانیایی‌ها از احترام و منزلت ویژه برخوردار است.

ویلیام شایرر، در کتاب ظهور و سقوط رایش سوم مینویسد: «... یکی از بازرگانان آلمانی ساکن مراکش... از جانب فرانکو حامل یک نامه فوری [بسوی هیتلر] بود، رهبر شورشیان اسپانیا به هواپیما و کمک‌های دیگر نیاز داشت، هیتلر پیدرنگ گورینگ و ژنرال فن بلومبرگ را... احضار کرد و در همان شب تصمیم گرفته شد که به شورشیان اسپانیا کمک شود... ایتالیا بین شصت تا هفتاد هزار سرباز و نیز مقادیر کثیری اسلحه و هواپیما به اسپانیا فرستاد... آلمانها بعداً



ژنرال فرانسیسکو فرانکو

برآورد کردند که در آن ماجرا نیم میلیارد مارک خرج کردند و گذشته از اعزام ژنرال، هواپیماها، تانکها، کارشناسان فنی، لژیون کُندور (condor legion) را نیز به اسپانیا فرستادند، لژیون کُندور یک واحد

هوایی بود که شهر گوئرنيکا (guernica) اسپانيا وساکنان غيرنظامی آن را از صفحه روزگار برانداخت...».^{۲۴۶}

با آنکه ژنرال نامبرده تا پایان حیاتش با روش دیکتاتوری بر اسپانیا حکم راند اما پس از مرگش با همه کمکهای مؤثر و کارساز دولتین آلمان و ایتالیا از او به جهت برسرکار آمدنش، در اسپانیا از وی با احترام ویژه یاد میشود. همو وصیت میکند پادشاه پیشین اسپانیا که تبعید شده بود جایگزین او پس از مرگش بشود.

جرج واشنگتن، اگر کمک همه جانبه و مؤثر دولت فرانسه نبود امکان پیروزی او بر نیروی نظامی انگلستان و بیرون راندن آن نیرو از خاک آمریکا به آسانی و بزودی امکان پذیر نبود، نام ژنرال «لافایت» که با تعدادی از افسران فرانسوی برای کمک به جرج واشنگتن و همزمان او از فرانسه آمده بود، به پاس احترام و قدرشناسی، بر روی بسیاری از شهرها و نهادهای ایالات متحده آمریکا، نهاده شده است، گفتنی است که مجسمه مشهور آزادی نیز که در جزیره مانهاتن در کنار ساحل آقیانوس اطلس نصب شده، هدایی دولت فرانسه بخاطر پیروزی استقلال طلبان آمریکا است.^{۲۴۷}

مقام و مرتبت جرج واشنگتن، نزد مردم آمریکا آنچنان است که هنوز هیچ رییس جمهوری در آمریکا نتوانسته است احترام و دوستی مردم این کشور را در حد نامبرده بخود جلب نماید، چه شهرها که بنام او نامگذاری نکردند، پایتخت، فرودگاه ها و نهادها و... که از شمار بیرون است، رایج ترین اسکناسها، مزیّن به تمثال او است.



مانو تسه تونگ، نخستین رهبر و دبیرکل حزب کمونیست چین و مؤسس رژیم کمونیستی در آن کشور - مارشال تیتو، رهبر یوگوسلاوی پیشین - فیدل کاسترو رهبر کوبا - پرنس سیهانوک در کامبوج و ابقای امپراتور ژاپن پس از پیروزی آمریکا بر آن کشور و در سالهای اخیر، "نلسن ماندلا" و بسیاری دیگر که با کمک دولتهای

بیگانه توانسته اند بر مخالفان و حکومتگران وقت پیروز شوند و به زمامداری برسند، اما میبینیم که هیچگاه هیچیک از آنان چون رضاشاه،

^{۲۴۶} - ظهور و سقوط رایش سوم. ۳۲۷

^{۲۴۷} - این مجسمه با تمام وجود نمادی ایرانی و الهام گرفته از «میترا» میباشد. بسیاری از نماد های این پیکرده مانند شعاع خورشید دور سر، مشعل در دست، و صورت همگی به پیکره میترا شبیه است. ویراستار

با همه خدمات آشکارش، مورد سرزنش و بی‌مهری و بدخواهی و دشمنی و پیرایه‌سازی مردم‌شان قرار نگرفتند، سهل است که به آنان مباحثات کردند و قدرشناختند و برصدر نشان‌دند، اما درمیهن ما حتی نسبت به آرامگاه و استخوانهای باقی مانده از پیکراونیز، رحم نشد! درحالی‌که ثابت شده است رضا خان دست‌نشانده دولتی بیگانه نبود.

باز برمیگردیم به گفته رضاخان در منزل دکتر محمد مصدق در هفته‌های نخستین رویداد کودتا به نقل از کتاب دولت آبادی، که گویا گفته بود **مرا انگلیسی‌ها آوردند...** که این گفته مسبوق به باور ذهنی اغلب هم‌میهنان ما است، و عبارت معروف **کار، کار انگلیسی‌هاست**، در زبان مردم ما از سالها پیش جاری و ساری بوده و هست (که سناریوی **جالب دایی جان ناپلئون**، نگارش ایرج پزشک‌زاد، نیز بر همین پایه و زمینه نوشته شده است) از این رو با توجه به دخالت نیروی نظامی بریتانیا (نورپرفورث) در امور قزاقها و عدم اعتراض دولت نالایق قاجار، طبیعی بود که رضاخان نیز چون دیگران عمل و دخالت فرمانده نیروی نامبرده را بنا بدستور دولت بریتانیا تلقی کند، و به ذهن او نرسد که ژنرال آیرونساید به ابتکار خود دست به گردآوری و اسکان قزاقهای برگشته از شمال ایران را، در دهکده آقابابا زده است و این توهم به ویژه از زمانی‌که سید ضیاء‌الدین عامل سفارت انگلیس در تهران، بنا به خواسته آن سفارت‌خانه، خود را به عنوان هوادار کودتاجیان در دهکده مهرآباد همراه آنان ساخت از برای رضاخان به یقین تبدیل میشود و از آنجا که هدف وسیله را برای رضاخان توجیه می‌کرده است، برای رسیدن به مقصود که سالها در انتظار آن بود، با زیرکی و با استفاده از این فرصت، سید ضیاء را بعنوان بازوی سیاسی کودتا پذیرا شد، تا بزعم خود در صورت خودداری از پذیرش او، با کار شکنی‌های دولت بریتانیا در انجام کودتا، روبرو نشود، و دیدیم به محض آنکه بر امور مسلط گردید و دریافت که دولت بریتانیا کمترین دستی‌در‌پیروی ایش در کودتا نداشته حتا با آن مخالف بوده و میباید، با همه جانبداری نورمن از سیدضیاء، وسایل برکناری او را چه زود فراهم ساخت و تازمانیکه اسناد و مکاتبات سری وزارت امور خارجه دولت انگلستان و یادواره‌های بسیاری از کسان منتشر نشده بود، حقایق آشکار نگردید.

اغلب ایرانیان در آن زمان بر این عقیده بودند که اگر انگلیسی‌ها مایل باشند، حتی ماه را نیز میتوانند از خرگاه فلک به روی زمین فرود آورند! از اینرو توهم رضاخان از دخالت دولت انگلیس در کار کودتا بر همین اساس و باور همگانی بود؟ یا آنکه مصدق را به تمسخر گرفته بود؟! اما دیدیم که نه تنها این مرد زیرک عامل برکناری سید ضیاء‌الدین گردید بلکه در برابر مداخلات ناروای دولت بریتانیا ایستادگی میکرد و به همین خاطر دولت نامبرده در فرصتی که در جنگ جهانی دوم بدست آورده بود، به بهانه‌ای از وی انتقام گرفت.

داریوش همایون، در کتاب نگاه از بیرون در اینباره چنین مینویسد: «... کینه انگلستان به رضا شاه بهتر از اظهار نظرهای مخالفان آن مرد میهن پرست ثابت کرد که تا چه اندازه [آنچه را که درباره خدمت به میهن در منزل مصدق ابراز کرده بود] راست گفته بوده است».^{۲۴۸}

یک قائد یا شاه یا رییس جمهوری یا هر زمامداری، ممکن است با دموکراسی میانه ای نداشته باشد، اما به خاطر خدمات و کارهای ارزنده و میهن پرستانه ای که در راستای پیشرفت و تعالی مردم کشورش انجام میدهد، باید قدر ببیند و درخور احترام باشد، رضا شاه برای سازندگی ایران در حال سقوط و ایجاد امنیت و برپایی نهادهای متمدنی و تعالی ایران که بستری برای آگاهی و دموکراسی در آینده بود، آمده بود و در مدت کوتاه شانزده سال به بسیاری از آرزوهای مردم با کمترین امکانات، جامه عمل پوشانید که برآستی جز معجزه نامی بر آن نمیتوان نهاد، مانند ژنرال فرانکو - آتاتورک - پترکیبر - فردریک دوم و امثال اینان، که در کمال استبداد مصدر خدمات گرانبهایی برای مردم کشورشان بوده اند، و مردم قدرشناس میهن شان از آنان به نیکی یاد کرده و میکنند، رضاشاه نیز اگرچه به خاطر شرایط و مقتضیات موجود، برای رسیدن به اهداف خود و مردمش، ناگزیر با شیوه سخت گیرانه ای حکومت میکرد، اما با همه این حال کارنامه خدماتش به ملک و ملت در پیشگاه تاریخ درخشان است، او در زمانی کوتاه و با همه در دسترس نبودن امکانات کافی، بسیاری از اهداف مشروطه و مردم ایران را از قوه بفعل در آورد، که در دیوان زمانه و تاریخ ضبط است و زودنی نیست.

انقلاب کبیر فرانسه، با آنهمه اعدام ها و کشتارها و مصادره ها، در حالیکه رهبران آن انقلاب مدعی برقراری دموکراسی و رعایت حقوق بشر بوده اند، نسبت به حذف فیزیکی یکدیگر به خاطر عدم تحمل نقطه نظرهای هم، درنگ نکردند، که چه سرها از میان شان به زیر گیوتین نرفت! با همه این حال، برای مردم فرانسه و روشنفکران و آزادیخواهان چون تابویی قابل تقدیس شده است، حال آنکه بر اساس بررسی بسیاری از پژوهشگران، فرانسه برای رسیدن به دموکراسی و رعایت حقوق بشر، به انقلابی آنچنان خونین و زیانبار، نیازمند نبود، همچنانکه در کشورهایمانند انگلستان - نروژ - سوئد - فنلاند - دانمارک - بلژیک - هلند - سوئیس - اتریش و چند کشور کوچکتر اروپایی، برای رسیدن به دموکراسی و رعایت حقوق بشر، نیاز به چنان انقلابی نشد، و دیدیم حاصل انقلاب فرانسه، برپایی رژیم دیکتاتوری ناپلئون بناپارت و جنگهای دراز مدت و پُر هزینه نفس گیر با دول اروپایی و برگشت رژیم پادشاهی به مدت بیش از چنددهه پس از زمان برپایی

انقلاب گردید و از آن پس دولت فرانسه هرگز به آن اقتدار و شکوه پیش از انقلاب باز نگشت.

اما درباره رضاشاه که در راه تلاش برای بسط دانش اندوزی رایگان از طریق برپایی دبستانها و دبیرستانها و دانشگاه و دانشسراها اعم از مقدماتی و عالی برای بانوان و مردان و کلاسهای سواد آموزی شبانه برای بزرگسالان و اعزام دانشجو به خارج و بسیاری از کارهای زیربنایی که زمینه ساز دستیابی به دموکراسی میباشد، ناگزیر به سروسامان بخشیدن ایران آشفته و نابسامان از طریق گوشمالی دادن و به اطاعت درآوردن خانها و شیوخ سرکش و چپاولگر و قلع و قمع راهزنان و باج بگیران سرگردنه ها و از میان برداشتن هرگونه عامل بازدارنده در این راه شده بود، چه قشقرقی از سوی مخالفان وی از هردسته و گروه براه افتاد که هنوز ادامه دارد!

گفتنی است که رضاشاه، هیچگاه مدعی برقراری دموکراسی و آزادی سیاسی در زمان خودش نبود، آنروز ها کسی از دموکراسی سخن نمیگفت؛ و به صراحت به وزیر دربارش (تیمورتاش) گفته بود "حزب یعنی من" اما مانیفست انقلابیون فرانسه غیر از گفته رضاشاه بود، آنان از رعایت حقوق بشر و دموکراسی دم میزدند، معذک کُشتار انقلابیون فرانسه حتی از جمله حذف یاران دیروزی شان، لرزه بر اندام هرانسان بشردوست میاندازد، یا شرح جنایات سران رژیم بلشویکی، یعنی رهبران کشور بهشت موعود بسیاری از کمونیستهای جهان، به نگارش کتابی بیش از چند صد صفحه نیاز خواهد بود که از تم این کتاب بیرون است، اما با چه احترام و ستایشی از آنان یاد شده و میشود!

سیروس غنی، مینویسد: «... فراموش نکنیم که دیکتاتوری!! رضاشاه در دوره پس از جنگ جهانی اول چیز غیر عادی نبود، در تمام آسیا یک دموکراسی برای نمونه پیدا نمیشد، و در شرق رود راین، تنها چکسلواکی بود که چیزی مشابه دموکراسی داشت، حتی در غرب راین هم کشورهای چو ایتالیا و اسپانیا و پرتغال، دارای حکومت دیکتاتوری بودند و میدانیم که خود آلمان هم حدود سیزده سال بعد به چه روزی افتاد، پاره ای نویسندگان اظهار نظر کرده اند که زمامداری رضاشاه حرکت بسوی دموکراسی را که انقلاب مشروطه پایه گذاشت سرعت داد، این استدلال یک نقص جدی دارد، دموکراسی در ایران با وجود پیدایش مشروطیت و بعدها تشکیل مجلس، هیچگاه ریشه نگرفت و همانطور که محقق دیگری گفته است، رضا شاه مانند بسیاری از ملیون بیشتر در فکر استقلال کشورش بود تا نگرانی آزادی [سیاسی] مردمش... مهمترین هدف رضاشاه بوجود آوردن دولتی مدرن بود، این مستلزم وارد کردن علوم و فنون غرب و اصول و موازین اداری و آموزشی و اقتصادی اروپایی بود، اطرافیان رضاشاه همه هم رأی بودند که برترین و فوری ترین کارها تغییر دادن ساختار تمامی نظام قضایی و تدوین قانونهای امروزی است،

بدین ترتیب اصلاح قوه قضایی واحداث هرچه زودتر راه آهن در سرلوحه کار دولت قرار گرفت».^{۲۴۹}

میگویند رضاشاه، مشروطه را تعطیل کرد، در برابر این مدعا، پرسش نخست این است که آیا پیش از روی کار آمدن رضاشاه، از سوی کدامین زمامداران و دست اندر کاران در کار مُلک و ملت، دوران قاجار به اصول و قوانین مشروطه، پای بندی نشان داده میشده است؟ دوم اینکه آیا قوانین مشروطه براسستی دربرگیرنده آنچه که از یک روند دموکراسی و آزادی و برابری و رعایت حقوق بشر در بستر جامعه حکایت دارد، همخوانی داشته است، که مخالفان رضاشاه در دفاع از آن کمر بسته اند؟ برای پاسخ به پرسش نخست از چند نویسنده و پژوهشگر تاریخ که بعضاً در آن ایام به ظاهر برقراری مشروطه، شاهد اوضاع و احوال کشور بوده اند، شاهد میآوریم.

میرزا یحیی دولت آبادی، مینویسد: «... واما آنچه یک شخص وطن دوست بیغرض در موضوع مشروطه میتواند بگوید این است که ما اگر چراغ وجدان خود را روشن کرده براسستی کلاه خویش را قاضی نماییم باید اعتراف کنیم که ما در مدت چندین سال آزادی و مشروطیت برای حسن اداره کردن کارهای خود لیاقتی بخرج ندادیم و نتوانستیم از آزادی و عنوان حکومت ملی استفاده نماییم، آزادیخواهان به جان یکدیگر افتادند و دزدان و شیادان مملکت، لباس مشروطه خواهی در بر کرده به میدان آمدند».^{۲۵۰}

داریوش همایون، در کتاب «امروز و فردا» مینویسد: «... تا رضاشاه رشته کارها را در دست نگرفت، مشروطه خواهان در بیشتر برنامه های خود ناکام مانده بودند... مجلس های مشروطه پس از مجلس اول، با حکومتهایی که گروه محدود و انحصاری وزیران شان هر سه چهار ماهی به شیوه بازی صندلیهای موزیکال، کرسی های وزارت را میان خود جابجا میکردند، بیشتر شاهد فروکش کردن شور انقلابی و هدر رفتن انرژی ملی و جاننشین شدن آرمان گرایی سالهای اول بایک "سینیسیم" [بی اعتقادی] فرساینده بودند... انقلاب مشروطه را صرفاً در پرتو درخشش مجلس اول و جوشش ملی ایران دیدن مانند آن است که اسلام را تنها از روی یکی دونسل صدر اسلام قضاوت کنیم، آغاز هر جنبشی پُر از شور و پویندگی است، عمده آن است که پویندگی و نوآوری نگهداشته شود و کم و کاستی های نظام و جامعه پیشین دوباره خود را تثبیت نکنند و یا جای خود را به کم و کاستی های تازه تر ندهند... شکست انقلاب مشروطه بعلت دیکتاتوری رضاخان نبود، اگر بتوان گفت رضا شاه دیکتاتور بود، دیکتاتوری رضاخان به علت شکست انقلاب

^{۲۴۹} - برآمدن رضاخان و... - ۴۱۶ - ۴۲۳ - ۴۲۴

^{۲۵۰} - حیات یحیی، دفتر چهارم. ۴۲۰ - بایستی افزود؛ در کشوری که سواد اجباری نبود دموکراسی قابل پیاده شدن نمیشود. ویراستار

مشروطه بود... انقلاب مشروطه در اوج پیروزی خود، در جریان مجلس دوم بود که شکست خورد... یکسال بعد خیابانهای پایتخت میدان زد و خورد های خونین هواداران دو فرقه اعتدالی و دموکرات شد، که مجلس را در میان خود دوپاره کرده بودند، یکسال پس از آن، استانه عرصه تاخت و تاز عشایر مسلح گردیدند که جلوی پرداخت مالیات ها را گرفتند، روستاها را غارت کردند و راه ها را بستند... در آن دوازده سال نیروهای نادانی و واپس گرایی و فرصت طلبی و بیگانه پرستی، چیزی از انقلاب باقی نگذاشتند، مردان انقلاب تنها سید محمد طباطبایی و ستار خان وثقه الاسلام نبودند، سید عبدالله بهبهانی و سران بختیاری و سپهدار [تنکابنی] نیز در میان شان بودند، آنکه در مجلس دوم را بست (در ۱۲۹۰ و پس از آنکه مجلس رأی به تمدید دوره خود داده بود) پیرم خان از قهرمانان انقلاب بود... کودتای ۱۲۹۹ هنگامی روی داد که جمهوری شوروی سوسیالیستی در رشت خود را آماده میکرد با ۱۵۰۰ جنگجوی چریک که از سوی ارتش سرخ تقویت میشدند، بسوی تهران سرازیر شود.. ارتشهای شوروی در شمال و انگلیس در جنوب از راه ها و شهرها نگهداری میکردند، ژاندارمری و نیروی قزاق شوریده بودند، عشایر در زدو خورد همیشگی بودند، حکومتها به سرعت یک کابینه برای هر سه ماه تغییر میکردند، اگر چنین نویسندگانی به آن زمان نام دموکراسی داده اند، چنین دموکراسی هایی دیکتاتوری را اجتناب ناپذیر میسازند... برای پادشاهی که تاپایان، از تحریکات انگلیسی ها در میان عشایر نآسوده بود و فعالیت های گروه های مارکسیست را به درستی به گشادن در های ایران بر روی شوروی تعبیر میکرد، با یادهای زنده ای که از سالهای پیش از کودتای ۱۲۹۹ و پس از آن داشت، و در فضای آکنده از بدگمانی بسر میبرد، گرد آوردن همه رشته های قدرت در دستهای خودش قابل فهم بود... رضاشاه چه از نظر خلق و چه از نظر پیشینه خود، مرد همراهی نبود، ولی در جبهه مخالف هم زمینه ای وجود نداشت، در میان آزادی خواهان، کمتر کسی انصاف و واقع گرایی آن را داشت که به رضاشاه دست کم امتیاز شایسته اورا بدهد و یکسره قلم سرخ بر کارنامه اونکشد، از آنسو هم کششی برای همراهی نکردند و رضاشاه را در باور خود استوار ساختند که با گروه منفی باف و وجاهت طلب سروکار دارد. به عنوان نشان دادن روحیه آشتی ناپذیری سران آزادیخواه، سخنانی مصدق در مجلس چهاردهم در مخالفت با اعتبارنامه سید ضیاءالدین طباطبایی به یاد آوردنی است، مصدق در آن سخنانی، پس از اشاره به اینکه: «دیکتاتور با پول ما به ضرر ما راه آهن کشید... و چون به کمیت عقیده داشت بر عده مدارس افزود... و سطح معلومات تنزل کرد...» افزود که: «اگر خیابانها اسفالت نمیبود چه میشد و اگر عمارت ها و مهمانخانه ها ساخته نمیشد به کجا ضرر میرسید؟ من میخواستم روی خاک و ظنم راه بروم و وطن را در تصرف دیگران نبینم، خانه ای به اختیار داشتن به از شهری که به دست دیگران است...» این نظر مصدق بود که مدعی همه چیز بود جز انصاف و درستی، اما در چشم رضاشاه و همفکرانش آن آزادی که سلب شد، به هرج و مرج

واشغال خارجی و از هم پاشیدگی کشور و حکومت‌های خودمختار و مستقل در استانها، پایان داده شد و همه آنان که میگفتند به زیر نفوذ خارجیان بودن نمایرزد دیدند به مراتب بهتر بود که جوانان درس بخوانند و مردم از بیماری نمیرند تا نمایندگان شان هرچه بخواهند کابینه را جابجا کنند، چنانکه پس از رضاشاه کردند... پیش از رضاشاه وزیران و استانداران چندان هم روی خاک وطن راه نمیرفتند، حتی برای رفتن به گوشه‌هایی از خاک وطن ناگزیر بودند از طریق خاک کشورهای بیگانه بروند، رضاشاه خدمتی بزرگتر از همه مخالفانش به میهن کرد... شاید نظر احمد کسروی که خود در اوایل پادشاهی رضاشاه به دلیل رای که بر ضد شاه و به سود گروهی از خرده مالکان صادر کرد و از مقام قضاوتش برکنار شد، مُنصفانه تر باشد، کسروی در سال ۱۳۲۱ رویکرد دو دلانه نسل خود را در برابر رضاشاه خلاصه کرد، او از پادشاه سرنگون شده برای متمرکز کردن دولت، آرام کردن عشایر، زیر انضباط در آوردن آخوندها، برداشتن حجاب از روی زنان، ممنوع کردن القاب اشرافی، سست کردن زیرپای فنودال‌ها، کوشش برای یگانه کردن مردم و تأسیس آموزشگاه‌های نوین و کارخانه‌ها ستایش میکند... کسروی در همان سال پس از آنکه دفاع گروهی از افسران شهریانی را که مُتهم به کشتن زندانیان سیاسی بودند برعهده گرفت، چنین نوشت: «روشنفکران جوان ما نمیتوانند دوران پادشاهی رضاشاه را بفهمند و در نتیجه نمیتوانند داوری کنند، زیرا آنها جوانتر از آن بودند که اوضاع هرج و مرج ویاس آوری را که مُستبدی بنام رضاشاه از آن برخاست بیاد بیاورند...»

داریوش همایون، سپس در دنباله مطالب آمده در بالا؛ زیر سرفصلی بنام "شکستهای پیشین دُمکراسی در ایران" موشکافانه به بیان مشکل جامعه ایران در جذب و پذیرفتن دُمکراسی میپردازد و مینویسد: «... ذکر دُمکراسی همه فضای فکری گروه‌های مخالف را در صحنه سیاسی ایران برداشته است، این سرسپردگی به حاکمیت مردم، هرچند از سوی پاره‌ای گرایشها و گروه‌ها بسیار نامحتمل، نشانه پیشرفتی در دگرگشت (تحوّل) سیاسی ایران است، ولی با آن باید به دیده احتیاط نگریست، مسأله صمیمیت داشتن و نداشتن نیست، مهمتر از آن مسأله برنامه‌ها و برخوردهای عملی برای دُمکراسی در سرزمینی است که خاک آن برای رُشد این گیاه تاکنون آمادگی نداشته است، از این نظر باید تجربه ملی ایرانیان را در هشت دهه سده بیستم با دید انتقادی نگریست و گوشه چشمی به کشورهای کم و بیش همانند ایران انداخت و درسهای لازم را گرفت، برای حاکمیت مردم باید کار کرد، اعلامیه دادن بس نیست، پُرشورترین دفاع‌ها از دُمکراسی اگر با تکرار روشها و کارکردها و با روحیه‌های پیشین همراه باشد، دُمکراسی را برقرار نخواهد کرد، دید انتقادی در اینجا اهمیت اساسی دارد، در بحث سیاست و تاریخ، امامزاده سازی و مقدّسات اندیشی را باید به کناری افکند... ما دیده ایم که چگونه میتوان با شعار آزادی، استقلال و

جمهوری، آغاز کرد و انقلاب شکوهمند!! با شرکت همه لایه های اجتماعی، با تظاهرات عمومی که تاریخ جهان کمتر بخود دیده، پراه انداخت و همه آرزوی آزادی و فرمانروایی قانون و حاکمیت مردم را در چندماه برپاد رفته یافت، دیده ایم که حتی پویایی انقلابی و تعهد پُردامنه عمومی برای پیشبرد دمکراسی بسنده نبوده است».^{۲۰۱}

همو سپس از کتاب خاطرات میرزا یحیی دولت آبادی چنین نقل میکند: «... انقلابات سیاسی اخیر سرمشق بزرگی به ما داد... زیرا دیدیم در این تغییر اساسی با فدا شدن جمعی از حساس ترین افراد مملکت یک قدم هم به جانب ترقی برنداشتیم، یک ریشه از ریشه های استبداد کنده نشد، بلکه زقوم [میگویند درختی است در جهنم با میوه های بسیار تلخ] استبداد که یکی از دوچشمه سیاه و تاریک جریان داشت در آنجا فرورفت و از هر چشمه با فشار سختی بانام قانون سردرآورد، دیدیم ریشه کهنی را کندید و به جای آن از طبقات پایین ملت شاخه گرفته غرس کردیم، همان خار و خس ها را بار آورد که از آن ریشه کهن بار آمده بود... باید اعتراف کنم که در مدت چندین سال آزادی و مشروطیت برای حسن اداره خود لیاقتی بخرج ندادیم و نتوانستیم از آزادی و عنوان حکومت ملی استفاده نماییم، آزادیخواهان بجان یکدیگر افتادند، دزدان و شیادان و.. لباس مشروطه خواهی در بر کرده به میدان آمدند و جا را برای وطن پرستان واقعی تنگ کردند».^{۲۰۲}

آیا براستی مردم ما نیاز به جاده و خیابانهای اسفالته و راه آهن و مهمانخانه سازی که از عوامل مهم جذب گردشگر خارجی است و مدرسه (از دبستان تا دانشگاه) نداشتند و یا شایسته داشتن چنین وسایل و امکانات نبودند، آیا با تأسیس مدارس سطح معلومات ایرانیان تنزل کرد؟! آیا لازمه استقلال و آزادی سواد و جاده و صنعت نیست؟! داوری درباره سخنان دکتر مصدق، رَجُل سیاسی نامدار در مجلس چهاردهم و همچنین در کتاب خاطراتش را با خدماتی که رضاشاه برای کشور و مردم ما انجام داده است، به خوانندگان واگذار میکنیم.

دکتر امیراصلان افشار، در کتاب خاطراتش در برابر پرسش آقای میرفطروس میگوید: « فراموش نکنیم که مایک سنت سالم پارلمانی دموکراتیک پایدار نداشتیم، برای اینکه اساساً جامعه ایران، یک جامعه فئودالی و عشیره نشین بود و هرایل و قبیلله ای قلمرو حکومتی خود را داشت و با اصطلاح ساز خودش را میزد، حتا در دموکرات ترین دوره های تاریخ معاصر ایران، میبینیم که هم قوام السلطنه و هم دکتر محمد مصدق و هم دکتر امینی با تعطیل کردن مجلس و گرفتن اختیارات فوق العاده و قانون گزاری، خواستند حکومت کنند».^{۲۰۳}

^{۲۰۱} - نگاه از بیرون. ۲۰۱ - ۲۰۲ - ۲۰۸.

^{۲۰۲} - همان. ۲۰۹ - ۲۱۰.

^{۲۰۳} - خاطرات دکتر امیراصلان افشار. ۵۴۳.

و اما پرسش دوم: باین شرح که: آیا قوانین مشروطه اصولاً در برگیرنده و یا زمینه ساز استقرار یک نظام دموکراتیک در ایران بود، که رضاشاه را متهم به تعطیل کردن آن میکنند؟

- آیا در قانون اساسی برای زنان که همواره نیمی از جمعیت کشور را تشکیل داده و میدهند، حق رای دادن و انتخاب شدن در مجالس قانونگزاری و یا حق برابری با مردان داده شده بود؟

- آیا هم میهنان پیرو سایر ادیان و مذاهب و آیین ها، برخوردار از حقوق برابر با شیعیان بوده اند؟

- آیا با توجه به هم میهنان پیرو سایر ادیان و مذاهب، تأکید در رسمی بودن طریقه مذهب شیعه دوازده امامی که پادشاه ایران موظف به پاسداری از آن شده بود، نقض غرض از آزادی و دموکراسی نیست؟

- آیا اصل یازدهم قانون اساسی که نمایندگان مجلس را در بدو کار از هر کیش و آیینی موظف، به ادای سوگند به قرآن میکند، از مصادیق دموکراسی بود؟ (در زمان پهلوی دوم تأکیدی بر این اصل نبود و نمایندگان مجلس از ادیان دیگر مجاز به سوگند به کتاب دینی خود بودند).

- آیا محروم داشتن هم میهنان پیرو سایر ادیان و مذاهب و آیین ها از مقامات کلیدی، از جمله وزارت و نخست وزیری و... از مصادیق دموکراسی و آزادی است؟

- آیا انطباق قوانین مصوبه مجلس شورای ملی، با شریعت و اصولاً با رعایت دستورالعمل و رهنمودهای شرعی، امکان برقراری رژیم دموکراتیک وجود دارد؟ - آیا قید به سلطنت رسیدن فرزند ذکور شاه، نادیده گرفتن حقوق انسانهایی با عنوان بانوان نیست؟

- آیا در رسمی و قانونی شدن مذهب شیعه جعفری در کشوری که دارای باورمندان ادیان و یا مذاهب دیگرند، نادیده گرفتن حقوق بخشی از افراد آن کشور نیست؟^{۲۰۴}

- آیا در کشوری ورشکسته و زهوار در رفته با نهادهای اقتصادی بدوی و با نود درصد مردم بیسواد و به همین مقدار روستایی و دامدار و چادر نشین و مُشتی شیوخ و خان گردنکش و حاکمان زور گو و مقتدر و ناتوانی و درماندگی دولت مرکزی و تسلط همه جانبه دودولت انگلیس و روسیه تزاری بر امور کشور، آیا میتوان بر این باور بود که با تدوین قوانینی زیر نام مشروطه، آزادی و دموکراسی در ایران پیش از کودتا برقرار بوده و رضاشاه آن را به تعطیلی کشانیده بود؟

تردیدی نیست که از برای برقراری دموکراسی در هر سرزمینی، باید زمینه آن فراهم شده باشد، و این زمینه جز از راه فرهنگ سازی با

^{۲۰۴} - بسیاری از یاد شده های بالا چه در دوران قاجار و بویژه در دوران پهلوی بکار گرفته نشده است. به همین دلیل دوران پهلوی بویژه پهلوی دوم دوران بسیار نزدیک به دموکراسی و سکولاریسم را پشت سر گذاشته است. ویراستار

توسعه مراکز آموزش و پرورش و روشنگریهای لازم و مؤثر وریشه کن شدن فقر و تنگدستی و فساد و برقراری امنیت و آرامش و یکسان بودن حقوق همه هم میهنان از هردین و مذهب و آیین و جنسیت و بسیاری از عوامل تأثیر گذار دیگر به دست نخواهد آمد.

اگرچه در شرایط آن ایام برقراری مشروطه با همه نقاط ضعف قانون اساسی؛ گامی به جلو و در خور تحسین کوشندگان آن بود، اما کدام دولت بر سر کار از زمان برپایی رژیم مشروطه و یا چه مقامی خود را موظف به رعایت بند های مفید همان قوانین میدانسته است و یا با اوضاع و شرایط اجتماعی و سیاسی آنروزها چگونه میشد در کشور ما از دموکراسی دم زد؟! مشروطه با توجه به آنچه که تاکنون در این کتاب آمده است، عملاً تعطیل بود و در چنان فضای سیاسی و اجتماعی بود که رضاخان ظهور کرد، به زبان ساده تر اینکه رضا خان مشروطه را تعطیل نکرد، بلکه تعطیلی مشروطه بود که رضاخان را بر سر کار آورد.

چگونه میتوان دم از استقلال و آزادی به مفهوم راستین کلمه حتا در روزهایی که در ایران رژیم مشروطه برقرار بود زد، که دولتهای بر سر کار و نمایندگان مجلس شورای ملی حتا جرأت اعتراض به دخالتهای بیجای نمایندگان دو دولت بیگانه در دو دهکده مجاور پایتخت را نداشتند و یا اگر گاهی هم اعتراضی و مخالفتی ابراز میشد، دولتهای انگلیس و روس کمترین توجه و اعتنایی به آن شکوه و شکایتها نمیکردند، و یا بدون کسب نظر و موافقت دولت ایران، اقدام به استقرار نیروی نظامی در شمال و جنوب و شرق ایران کرده و در امور داخلی آن بدون پروا دخالت میکردند و بنا به رأی و تصمیم خود حتا از زندانی و اعدام کردن اتباع ایرانی دریغ نمیورزیدند و پاسخگو هم نبودند، و همچنین در امور مالی ایران دخالت و نظارت داشتند و بر سر کار آمدن و یا برکناری دولت و دولت مردان ایرانی بسته به نظر و موافقت آن دو دولت بود و در تقسیم ایران بین خود قراردادهایی منعقد میکردند... با چنین وضع و شرایطی آیا میشود بر این باور بود که ایران حتا در زمان برقراری رژیم مشروطه، از استقلال برخوردار بوده است تا بتوان نشانه هایی از آزادی و دموکراسی در آن دید؟

اگرچه در زمان رضاشاه، کشور به گونه ای آتوریتز اداره میشد و جای کمترین انکار نیست، که در شرایط موجود آن روزها، برای بیرون کشیدن جامعه از آن همه مشکلات سیاسی و اجتماعی؛ چاره ای جز گزینش راهی که او برگزیده بود نبود، این رضا شاه بود که توانست در زمان کوتاه پادشاهی اش با گسترش آموزش و پرورش رایگان در کل جامعه از پسر و دختر با تأسیس مدارس از ابتدایی تا دانشگاهی، از پیر و جوان با تشکیل کلاسهای شبانه (اکابر) حتا آموزش در سربازخانه ها و تأسیس فرستنده رادیویی و ایجاد امنیت در سراسر کشور و احداث هزاران کیلومتر راه شوسه و راه آهن که صرف نظر از فراهم شدن زمینه و امکان دادوستد

بازرگانی در داخل و خارج از کشور، ارتباط هرچه بیشتر مردم نقاط دورافتاده را نیز برای آشنایی و مراوده با مردم سایر نقاط فراهم ساخت و انجام بسیاری دیگر از کارهای زیر بنایی که سیاهه آن در بخش پایانی این گفتار خواهد آمد، رضا شاه توانست به بسیاری از آرزوی مشروطه خواهان جامه عمل به پوشاند و زمینه را تا حدود امکانات مالی و زمانی از برای برقراری دموکراسی فراهم سازد، که متأسفانه در زمان کوتاه پادشاهی او که دگرگونی فرهنگی در جامعه ما نیاز به زمان دراز تروسازوکارهای بیشتری داشت، از برایش فراهم نگردید.

چگونه میتوان در غار زندگی کرد و یازندگی شبانی و کوچیدنی داشت و به دموکراسی رسید، چگونه میشود در یک سرزمین زهوادررفته و ورشکسته و ناامن و خان خانی و فقدان ارتباطات، در زمانی بسیار کوتاه دموکراسی برقرار کرد، چگونه میشود از طریق مکتب خانه ها و بدون داشتن افرادی با تحصیلات عالیه و تخصصی، جامعه عقب مانده را برای پذیرا شدن دموکراسی طی قلیل سالی آماده ساخت، چگونه میتوان با شیخ و خان از قانون و دموکراسی سخن گفت و آنان را به رعایت موازین دموکراسی وادار کرد؟

باید واقع بین بود، با پروبال خیال نمیتوان پرواز کرد، توقع و انتظار باید در حد امکانات و مقتضیات زمان و مکان باشد، برای تکامل هر چیزی گذشت زمان همراه با پی گیری و آموزش و روشنگری های لازم از عوامل اصلی میباشد که رضا شاه تا آنجا که شرایط و زمان کوتاه پادشاهی اش اجازه میداد از هیچ کوششی در این راه فرو گذار نکرد.

میرزا یحیی دولت آبادی، که خود شاهد اوضاع نکبت بار روزهای پیش از رویداد کودتا بوده است، در بخش پایانی کتابش به تاریخ دیماه ۱۳۱۴ مینویسد: «... در عین تاریکی ها که از زندگی روزمره خود گاهی میخوانند مرا فرو بگیرند، یک خاطره بزرگ آنها را از هم پاشیده مرا متوجه روشنائی و مسرت خاطر میاندازد، و آن این است که پیش از جنگ عمومی [جنگ جهانی نخست] و شکست قطعی حکومت ننگین تزاری، هرایرانی وطن پرست بغیر از اشخاص خوشبین و یابی خبر از اوضاع، روزگار زوال استقلال سیاسی و اقتصادی ایران را پیش بینی میکرد و امید به بقای این مملکت در تحت حکومت ایرانی نداشت، ولی پیش آمدها این ناامیدی را به امیدواری مبدل ساخت و اوضاع خارج و داخل به این ملت مهلت داد و فرصت بخشید که نفسی تازه کرده تجدید حیات نماید، اکنون ما داریم از آن فرصت استفاده میکنیم و هنوز چند سال به این مدت باقی است در این صورت که این فرصت هنوز بلکه هنوز ما داریم و از طرف دیگر چندین هزار دخترو پسر کشوری و لشکری داخل و خارج مشغول تحصیل اند و معارف سرچشمه ای است که خود بالطبع آبهای گل آلود را صاف و نواقص خویش را بذاته بر طرف میسازد

و میتوان بطور قطع گفت ایران از خطر زوال استقلال نجات یافت، ایران برای همه وقت مال ایرانی خواهد بود] به زبان ساده یعنی بابرآمدن رضاشاه] و این است آرزوی حقیقی هر ایرانی و وطن پرست و البته مشروط است به یک شرط و آن این است که ایرانی سه اصل مقدس نیاکان راپیروی کرده راستی و درستی درگفتار و کردار و پندار را شعار خود سازد و بداند هرچه هست در راستی است و چراغ دروغ فروغی ندارد». ۲۰۰

احمد کسروی، درباره رضاشاه، در کتابی با عنوان «سرنوشت ایران چه خواهد بود؟» که در سال ۱۹۴۵=۱۳۲۴ و زمان حضور نیروی نظامی روسیه شوروی در ایران و قدرت حزب توده انتشار یافته است مینویسد: «... سران حزب توده میگویند در زمان رضاشاه در ایران تنها نفوذ انگلیس جاری بوده، به گفته خودشان سیاست ایران یک طرفه بوده و اکنون باید دوطرفه باشد، به هر اندازه که انگلیس نفوذ دارد شوروی هم دارای نفوذ باشد، این چیزی است که در گفته ها و نوشته های خود تکرار کرده اند».

کسروی، این خواست را باطل و ناروا شمرده و نیز نفوذ دولت انگلیس در ایران را ناشی از سست نهادی و کوتاه اندیشی و فساد مردان سیاسی پیش از روی کار آمدن رضاشاه میدانند، اوبی آنکه از غوغای برخی پروا کند، در ادامه نوشته اش مینویسد: «... درباره کارهای کشور به ایرانیان خوش میافتد که به آلودگیهای توده



خود گردن نگذارند و هر کس خود را آراسته و پیراسته شمارد و همه گناه ها را به گردن انگلیسی ها بیندازند، این خود موضوعی است که این توده بیمار است، در یک کاری که اینهمه دستها از داخل ایران دخالت داشته، شما همه را فراموش کرده میگویید انگلیسی ها کرده اند، سران حزب توده در این زمینه مبالغه شان بیشتر است، مثلاً درباره رضاشاه عقیده دارند که جز آلتی در دست انگلیسی ها نبوده است و هرچه کرده به دلخواه آنها کرده، در حالیکه چنین نیست، همه میدانیم که رضا شاه لشکرکشی به خوزستان کرده و آن مخالف سیاست انگلیسی ها، بلکه مخالف میل آنها بود، انگلیسی ها با خزعل پیمان بسته بودند که بر طبق آن خزعل در تحت حمایت انگلیسی ها باشد، باین حال رضاشاه لشکر بر سر خزعل فرستاد و ترتیب او را بهم زد و دولت را در خوزستان دارای اقتدار گردانید، در آن قضیه سید حسن مدرس مخالف رضاشاه بود که چه در مجلس و چه در بیرون کارشکنی های بسیار کرده آشکارا به

خزعل حمایت نشان میداد، با این حال شما رضا شاه را آلت دست انگلیسی‌ها می‌شمارید و مدرس را یکی از قهرمانان ملت به حساب می‌آوردید؟ این است نمونه وارونه بودن حقایق در این کشور، شما از یک سو می‌گویید انگلیسی‌ها طرفدار ارتجاع اند و از یک سو رضاشاه را که کارهایش به ضد ارتجاع بوده آلت دست انگلیسی‌ها می‌خوانید، من نمیدانم این دوسخن باهم چگونه سازگار است؟! از روزیکه رضاشاه، از کارافتاد، راه این ارتجاع گشاده گردید، ایلات که به زیرانتظام آمده بودند، به حال اول بازگشتند، رخت و کلاه یکسان بهم خورد، هیکل‌ها به سخریه آورد و باره در خیابانها نمودار شد، سینه زنی، قمه زنی و این قبیل اعمال وحشیانه ماه محرم که ممنوع شده بود، دوباره آزاد گردید، زنها که از چادر بیرون آمده بودند آزادی یافتند که به آن بازگردند... میدانم که خواهند گفت از رضاشاه دفاع می‌کنم، از تاریخ ایران دفاع می‌کنم، و در این چندسال تاریخ هم لگدمال شد و راهش گم شد، من عادت نکرده‌ام سخنی را برخلاف حقیقت بشنوم و به دفاع قادر باشم و از خود خودداری نشان بدهم».

اللّهیار صالح، یکی از رجال سیاسی و از طرفداران دکتر مصدق و از پایه گذاران جبهه ملی و پیشگامان نهضت ملی شدن صنعت نفت و عضو هیأت خلع یداز شرکت نفت ایران و انگلیس، گفتاری دارد که در هفتگی نامه کیهان لندن به شماره ۶۹۳ مورخ ۱۶ بهمن ۱۳۷۶ (۱۹۹۷) به چاپ رسیده است، می‌گوید: «برخلاف آنچه که اغلب اشخاص در نتیجه بی اطلاعی اظهار میکنند و می‌گویند رضاشاه تابع انگلیسی‌ها بود، تا آنجا که من اطلاع دارم شاه فقید هر چند به گفته خود انگلیسی‌ها با کمک آنها بر سرکار آمد، ولی آن مرحوم در تمام مدت سلطنت خود، حتی پیش از آنکه به مقام سلطنت برسد، سعی داشت ایران را از اسارت استعمار انگلیس آزاد نماید و از جمله کارهایی که برای رسیدن به این مقصود انجام میداد، کوشش دایم در جلب علاقمندی آمریکا به سرمایه گذاری در ایران و بخصوص در امر استخراج نفت بود که اولین دفعه موضوع سرمایه گذاری آمریکاییان در استخراج نفت ایالات شرقی و شمالی و شمال غربی ایران بافضیه سقاخانه و قتل مآثر ایمبری منتفی گردید، واقعه دوم مذاکراتی بود که در زمان وزارت دارایی داور با کمپانی نفت ام ایرانیان اوایل کمپانی (am Iranian oil company) وابسته به شرکت نفت (sea board) انجام گرفت و منتهی به انعقاد قرارداد و تصویب آن از طرف مجلس شد، ولی این قرارداد هم به شرحی که توضیح داده میشود، به جایی نرسید. موقعی که مذاکرات راجع به این قرارداد با مستر کلاب و یک نفر آمریکایی دیگر که سابقاً وزیر مختار آمریکا در ایران بوده است انجام می‌گرفت، علاوه بر مرحوم داور، من و مرحوم نصرالله جهانگیر رییس اداره امتیازات و نفت وزارت مالیه، در این مذاکرات دخالت داشتیم و غیر از او و خود شاه فقید، احدی حتی معاون وزارت دارایی اطلاع پیدا نکرد و به راستی موضوع سری نگهداشتن این مذاکرات یکی از وقایع جالب و استثنایی این کشور بود

که با وجود مراقبت شدید، انگلیسی ها و سفارت انگلیس در تهران (با اینکه مذاکرات راجع به این امتیاز طول کشید) کاملاً بی اطلاع بودند و موقعی از موضوع مستحضر شدند که مرحوم داور قرارداد را بعد از کسب موافقت رضاشاه به مجلس شورای ملی تقدیم کرد و تقاضای تصویب فوری آنرا نمود. مرحوم نصرالله جهانگیر روزی که قرارداد به مجلس رفت و انگلیسی ها از آن باخبر شدند به اتاق من در وزارت دارایی آمد و گفت: "رییس شرکت نفت ایران و انگلیس امروز سراسیمه به اتاق من آمد و فوق العاده خشمناک بود از اینکه دولت ایران بدون کسب نظر و اطلاع انگلیسی ها به آمریکایی ها قرارداد نفت منعقد کرده است و با تغییر مُشت روی میز من زد و گفت ما نخواهیم گذاشت دیگران دکان در مقابل نفت ما باز نمایند، ظاهراً انگلیسی ها به تهدید خود عمل کردند، زیرا به فاصله کمی بعد از تصویب قرارداد در مجلس شورای ملی و موقعی که در تهران کمیانی "ام ایرانیین اویل" اداره آبرومندی باز کرده حتی مقداری ماشین آلات استخراج نفت به بندر شاه آورده بودند، ناگهان و بدون هیچ مقدمه نامه ای از کمپانی آمریکایی به وزارت دارایی رسید و به استناد اینکه معادن جدید نفت در نقاط دیگر بدست آمده که استخراج آنها با صرفه تر میباشد، یکی از مواد قرارداد را مُستمسک قرارداد و انصراف خود را از استفاده از این امتیاز به دولت ایران اعلام کردند که این عمل فوق العاده باعث ناراحتی شاه فقید گردید."^{۲۵۶}

اگرچه درباره چگونگی کودتا و روی کار آمدن رضاشاه به قدر لزوم و کفایت اشاراتی شده است و دولت انگلیس پس از رویداد سوم شهریور ۱۳۲۰ طی اعلامیه ای به شرحی که پیش از این به آن اشاره گردید، دخالت خود را در برپایی کودتا رسماً تکذیب کرده است، مع ذلک درباره این عبارت از نوشته اللهیار صالح که "شاه فقید هر چند به گفته خود انگلیسی ها با کمک آنها بر سر کار آمد...^{۲۵۶} یادآوری نکته ای را اگرچه مختصر ضرور میدانم که، چون رضاشاه دست انگلیسی ها را از ایران کوتاه کرده بود و در امور آموزشی و بازرگانی و عمرانی کشور به سایر دول اروپایی و آمریکایی توجه ویژه داشت، برای لکه دار کردن و تخفیف او به اشاعه این چنین اباطیلی پرداختند، اما زمانیکه او از کار کناره گرفت، به تکذیب آن گفته ها برآمدند و اسناد سری منتشر شده از سوی وزارت امور خارجه بریتانیا نیز (که به پاره ای از آنها تا آنجا که در گنجایش این کتاب بود اشاره شده) به روشنی حکایت از عدم دخالت و حتا عدم پیش آگاهی دولت نامبرده از رویداد کودتا بدست نیروی قزاق دارد.

^{۲۵۶} - توجه دارند دولت انگلیس انکار سرزمین و معادن ایران ارث تلق خودشان است با دولت ایران رفتار میکردند. محمد رضا شاه پهلوی همانند پدرش از این موضوع بسیار ناراحت بود و تنها در دوران ایشان از سال ۱۹۷۵ به اینسو ایران توانسته بود تسلط کامل به منابع نفت خود داشته باشد که شرکت های نفتی به پیروی از انگلیس در بیرون راندن شاهنشاه و آوردن خمینی همه تلاش خود را بکار بستند. ویراستار

مجله تایم، طی مقاله ای به تاریخ ۸ سپتامبر ۱۹۴۱ [۱۸] شهریور ۱۳۲۰] با اشاره به وضع درهم برهم ایران در زمان قاجاریه مینویسد: «... حکومت مرکزی قدرت نداشت، راه ها فقط برای قاطر و شترمناسب بود، خانها و قبایل محلی امنیت را سلب کرده بودند، قحطی حکمفرما بود، درچنین اوضاعی رضاشاه ابتدا به عنوان وزیر جنگ، سپس نخست وزیر و بعداً پادشاه، مانند خشم خدایان شمشیر خود را فرود آورد.



رضاشاه، ارتش را سروسامان داد، به غارتگری خاتمه بخشید، حق قضاوت و مداخله در امور سیاسی را از مَلاها گرفت، ازدواج کودکان را ممنوع ساخت، زنان را از زیر حجاب درآورد و وضع اجتماعی خانوادگی آنان را بهبود بخشید، مدارس و دانشگاه مدرن بوجود آورد، دستگاه دولتی برپا شد و ساختمانهای متناسب برای آنها ساخته شد، بطور خلاصه وی ایران زمین افتاده را روی پاهایش قرار داد، راه و راه آهن ساخت و بانک ملی تأسیس کرد، کاپیتولاسیون را از بین برد، وی یک ناسیونالیست بود و نام "پرشیا" را به ایران مُدَل کرد... کار رضاشاه در ایجاد ایران نوین از کار کمال آتاتورک دشوارتر بود، پیرامون کمال آتاتورک بسیاری از روشن فکران و کارشناسان تحصیل کرده اروپا دیده وجود داشتند، درحالیکه رضاشاه ایران نوین را از هیچ بوجود آورد.

هر قدر رضاشاه، مقتدرتر میشد نسبت به انگلیسی ها بدبینی بیشتری پیدامیکرد، بطوریکه به صورت شیر انگلیس پنجه انداخت و در سال ۱۹۳۱ (۱۳۱۰ هـ - خ) پرواز هواپیماهای امپریال ایرویز برفضای ایران را ممنوع ساخت... دو هفته پیش دونیروی که شاه هرگز نمیتوانست فکر کند باهم بسازند [روسیه و انگلستان] به هم نزدیک شدند و باهم ساختند و به آرزوهای او [رضاشاه] پایان دادند».

در شماره ۱۵ مورخ تابستان ۱۳۶۶ (۱۹۸۷) فصلنامه ره آورد، چاپ لوس آنجلس، مقاله ای به قلم "ابراهیم مهدوی" یکی از بلندپایگان رژیم پیشین درج شده بود، از آنجا که خود ناظر اوضاع و احوال ایران پیش و بعد از کودتا بوده است، از اینرو بخشی از آن را در این گفتار میآوریم، او مینویسد: «اگر مانسبت به رضاشاه باطرز تفکر فرنگی و دموکراسی یونانی نگاه کنیم، قضاوت مان معقول و منطقی نخواهد بود، زیرا حکومت و پیش آمدهای تاریخی و زندگانی ما غیر از این بوده است، ما باید مبنای قضاوت را بر زندگی خودمان و واقع بینی بگذاریم، بعد از انقلاب مشروطه، غیر از شخص رضاشاه، ملیون

وزماداران ما جانب منفی را اختیار کردند، چیزهایی را میخواستند که دسترسی به آنها غیرممکن بود، رضا شاه کشوری خراب و ویرانه و از هم پاشیده و عقب افتاده را تحویل گرفت و کشوری نسبتاً پیشرفته و آباد تحویل داد.

قضاوت راجع به اوضاع و احوال زندگی رضاشاه در شان مورخین و محققین است و آنچه که من مینویسم یادداشتهای پراکنده از زندگی شخصی و آنچه کم و بیش در طول زندگی خودم در پیش آمدهای سیاسی ناظر آن بوده ام، میباشد... دولت ایران اسمی بلا رسم بود و وقتی رضاشاه قدرت را بدست گرفت همه کارها را از صفر شروع کرد و در قدم اول با تشکیل ارتش منظم و ژاندارمری و پلیس در سراسر کشور، دست خوانین و راهزنان را کوتاه کرد، با اجرای قوانین مالیاتی و وصول انواع مالیات، بودجه را متعادل کرد، به تدریج با ایجاد دانشکده معقول و منقول و تشکیل اداره ثبت اسناد و سجل احوال و نظارت بر موقوفات، قدرت آخوندها را از میان برداشت، با معمول داشتن کت و شلوار، مردم ایران را به شکل واحد در آورد، القاب دروغین سلطنه و دوله را از بین برد و نام خانوادگی را معمول کرد، باراه های شوسه، شهرهای دور افتاده ایران را به یکدیگر متصل نمود که موجب بسط تجارت و رونق گرفتن صادرات و واردات شد، با گرفتن عوارض از قند و شکر موفق شد که شمال و جنوب ایران را بوسیله راه آهن به یکدیگر متصل کند، صنعت و هنر را تشویق کرد، به همت رضاشاه مدارای کارخانه های سیمان، پارچه بافی ها و قند و کارخانجات اسلحه سازی شدید و با اینکه سوادچندانی نداشت، برای دانش شوق و ذوق زیاد بکار میبرد، مدارس را دولتی کرد و بقدری در سراسر کشور مدرسه باز کرد که برای همه امکان آموختن و نوشتن فراهم بود، از خدمات بزرگ او تأسیس دانشگاه - دانشکده کشاورزی و دامپزشکی و دانشسرای عالی است، هر سال عده ای را بخرج دولت به اروپا میفرستاد... رضاشاه مدت بیست سال [۶۱ سال] بدون آنکه وامی از داخل و خارج بگیرد، بودجه کشور را متعادل نگاهداشت... اگر به همان رویه که رضاشاه پیش گرفته بود در صورتیکه به درآمد نفت هم دست نیافته بودیم دارای همه چیز بودیم».

توجه داشته باشیم که اینگونه نوشته ها درباره رضاشاه، چون در زمانی نگارش شده است که نه او و نه جانشین اش نه تنها در قید حیات نیستند، بلکه سلسله ایست ساقط شده، لذا نه شائبه تملق و چاپلوسی در آن هست و نه امید و انتظار پاداشی، از این رو میتواند روشنگر گوشه هایی از تاریکی ها باشد.

سیروس غنی، مینویسد: «... رضاشاه طرح جامع برنامه ریزی شده ای برای نوسازی ایران نداشت، ولی اصلاحات بسیاری را که به نظرش برای احیای کشور ضروری بود، به اجرا گذاشت، هنگام حمله روس و انگلیس، حکومت مرکزی قدرتمند، آزاد از دستکاری قدرتهای

خارجی، آزاد از هرگونه گردنکشی عشیره ها و نفوذ ناروای مذهبی، بر ایران فرمان میراند، حکومتی که ایران نظیرش را در ۱۴۰ سال گذشته تاریخ خود بچشم ندیده بود، ساختار مالی کشور استوار بود و گامهای نخست صنعتی شدن برداشته شده بود و نهادهایی بوجود آمده بود که پنجاه سال فقط حرفش زده شده بود، اما قدمی بسوی آن برداشته نشده بود. وجود مراکز متعدد قدرت، ویژگی دوران پیش از پهلوی بود، رضاشاه سرکردگان و گروه های قدیمی را از بین برد، نهاد های نوین بوجود آورد و شالوده فعالیت های فزاینده اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی دولت را ریخت، مکتب و مسلکی جدید، خاصه شکل تازه ملی گرایی پی افکند و در واقع دولت ملی امروزی ایران را بنیان نهاد، رضاشاه فیلسوف - شاه افلاطونی نبود ولی بی گمان پدر ایران نوین و معمار تاریخ قرن بیستم کشور مابود». ۲۰۷

دکتر عسکر حقوقی، از پژوهشگران تاریخ مینویسد: «... رضا شاه مردی که به مدرسه نرفته بود و دانشگاه ندیده ۲۰۸ و به اصول دموکراسی دنیای غرب آشنا نبوده است، مردی استثنایی ولی غیوربا خلق و خوی ویژه خود، بسیار وقت شناس، خشن، کم حرف و کم معاشرت باسری نترس و قلبی مالا مال از عشق به ایران و به فرمانروایی در آن، روش و منش فرمانروایی اش به دور از دموکراسی و تنها گرایش باطنی و سیری ناپذیرش به ایجاد امنیت به هر قیمتی که ممکن باشد آنهم بدون رعایت تشریفات معمول و متداول، بلکه باشتاب بیش از اندازه و تلاش خستگی ناپذیر، امنیت کامل در سراسر ایران را گره گشای بازسازی و نوسازی ایران میدانست... به پندار من، پادشاهی رضاشاه را نمیتوان تحت عناوین معمولی درسی، مانند اشکال سنتی حکومت، یعنی دموکراسی، جمهوری، حکومت فردی، حکومت استبدادی و نظایر آنها مطرح کرد... رضاشاه مردی مقتدر و پر جذبه و مصلح بود... رضا شاه مردی ملی و مردمی بود، از میان توده مردم برخاست و برای همین مردم دردمند و بینوا قیام کرد، مردی مترقی و سازنده بود و در راه نوسازی و بهسازی و بهروزی ایران و ایرانی لحظه ای فارغ نبود... مردم فلک زده ایران که از ظلم و ستم حکومت قاجار و فشارهای دو دولت استعمارگر انگلیس و روس بجان آمده بودند چون دیدند که رضاخان به شایستگی و نیروی اراده و همت والای خود، ایادی ویرانگر داخلی و خارجی را قلع و قمع نمود و ایران پریشان مشرف به نابودی حتمی را از لبه پرتگاه نجات داد، بی کمترین تردیدی زمام اختیار ایران را به کف باکفایت اومینهند و کشتی شکسته در حال غرق وطن را به اومیسپارند، و باورویقین دارند

۲۰۷ - برآمدن رضاخان و... - ۴۲۷ - ۴۲۸

۲۰۸ - این نکته لازم به یاد آوری است که پیش از برآمدن رضا شاه کسان دیگر هم به مدرسه نرفته دانشگاه ندیده بودند مدرسه و دانشگاه را رضا شاه برای بار نخست درست کرد. مدرسه ای نبود کسی سواد بیاموزد ولی رضا شاه بزرگ بیسواد نبود. سفرنامه های خواندنی ایشان گواه است. ویراستار

که فقط رضاخان قادر است آرامش و نظم را در ایران باز گرداند و کشور را در راه پیشرفت و تعالی قرار دهد».^{۲۰۹}

روزنامه رویال ایشیان سوسایتی، طی مقاله ای زیر عنوان «پانزده سال سلطنت رضا پهلوی» به تاریخ اکتبر ۱۹۴۱ (آبان ماه ۱۳۲۰) یعنی دوماه پس از کناره گیری رضاشاه از مقام سلطنت و خروجش از ایران، درباره اش نوشت: **بدون شک تاریخ آینده، زندگانی سیاسی و اجتماعی رضاشاه پهلوی را روزی قضاوت خواهد کرد** و اکنون نقل داستان زمامداری و خدماتی را که به ایرانیان انجام داده و اصلاحات اساسی که در زمان وی صورت گرفته است، برای خوانندگان خالی از فایده نیست، وضع ایران پیش از جنگ بین الملل اول تیره و تار و سراسر کشور را بدبختی و انحطاط اخلاقی فراگرفته بود، ضعف و فساد دستگاه مرکزی، عشایر را گستاخ نمود بطوریکه قوانین و انتظامات عمومی را هیچ رعایت نمیکردند، دولت مرکزی هیچگونه اراده و اختیاری نداشت، قدرت روسیه در استانهای شمالی بیش از پیش شده و در تمام شئون رخنه یافته بود، از طرف دیگر انگلستان برای جلوگیری از تهدید در جنوب ایران اقداماتی مینمود... بطور خلاصه رشته کارها از هم گسیخته شده و هیچ روزنه امیدی نمودار نبود... یکی از بزرگترین خدمات برجسته او برقراری نظم و امنیت عمومی و قانون و همدوش ساختن ایرانیان با کاروان تجدید بود... اگر از نظر بیطرفی بنگریم میبینیم که شاه سابق بواسطه حسن میهن دوستی خود اگر سیاست غلطی راهم بر حصول استقلال کامل ایران دنبال کرد نمیتوان او را سرزنش کرد... با سنجش عملیات شاه سابق باید اعتراف کرد که وی خدمات شایانی را در راه رستخیز و تجدید حیات ملی ایرانیان انجام داده است».^{۲۱۰}

سیروس غنی، مینویسد: «... حال که به گذشته میاندیشیم چنین مینماید که انقراض سلسله قاجار و پادشاهی رضاشاه کاملاً قابل پیش بینی بود، با این حال در اسفند ۱۲۹۹ پس از انجام کودتا، حتی تیز هوش ترین ناظران نیز نمیتوانستند پیشگویی کنند که رضاخان بزودی به تاج و تخت میرسد... به هر تقدیر قدرتها و گرایشهای مقاومت ناپذیری در اینجا بکار بود و روال پیشین را بی ربط میکرد، از جمله بیش از یک قرن خواری [کشیدن] از ممالک خارجی، ناکامی و عده های مشروطه، تجزیه کشور به مناطق نفوذ [بین دوکشور روسیه تزاری و انگلستان بر اساس قرار دادهای ۱۹۰۷ و ۱۹۱۵] جد و جهد در تحمیل قرارداد ۱۹۱۹ بر ملتی از پیا افتاده در چنگال نیروهای بیگانه به هنگام جنگ جهانی اول، جنبشهای جدایی طلب در چهار استان بزرگ و ثروتمند کشور، ترس از افتادن ایالتهای شمال به دست بلشویکها، پادشاهی عیاش، طماع و ضعیف النفس، ناتوانی سیاستمداران سنخ قدیم در انجام هرگونه اقدام مؤثر، بی اعتباری تدریجی این جمع و ناپدید شدن کلیه آثار نظم و امنیت،

^{۲۰۹} - فصلنامه رهاورد، شماره ۲۴ - رویه های ۱۴۶-۱۴۷

^{۲۱۰} - رستاخیز ایران. ۸۰۲ تا ۸۰۵

اینها همه، صحنه را آماده پیدایش رهبری پُرتوان و خودکامه کرد... تراکم این عوامل مردم را فرسوده کرده بود، استعداد رضاخان آن بود که دریافت مردم به شدت آرزومند حکومت مقتدر مرکزی اند، تابه بی نظمی خاتمه دهد، ملوک الطوائفی عشایر و وابستگی آنها را به خارجیان از بین برد و به جنگهای داخلی و جنبشهای جدایی طلب پایان بخشد».^{۲۶۱}

کشورایران و مردمش در آنچنان شرایط و روزگاری بسر میبردند که عارف قزوینی شاعر آزاده و پُر احساس سرود:

ایران بود آن چشمه صافی که کنونش
بگرفته لجن تاگلو وزیر زقن را
کو مرد دلیری که به بازوی توانا
بزداید از این چشمه، گل ولای و لجن را
اصلاح زنا اهل مخواستید که نبود
یک مرتبه شمشیرزنی، دایره زن را

و یا بانومستوره سلماسی سرود:

«ایرانیان که فر کیان آرزو کنند
باید نخست کاوه خود جستجو کنند
مردی بزرگ باید و عزمی بزرگتر
تا حل مشکلات به دستور او کنند
شد پاره پرده شرف از غیرت شما
سوزن بیاورید که زنها رفو کنند»

و یا فرخی یزدی:

«ای مرغ سحر بناله دورا دور
بیهوده مکن توخویشتن رانجور
زینسان که گرفت خواب غفلت مارا
بیدار نمیشویم تا نفخه صور»

و بسیاری دیگر از این دست اشعار از دیگر شاعران آن روزگاران که جملگی بیانگر اوضاع و شرایط اسفبار ایران، پیش از رویداد کودتا میباشد.

آری اینچنین بود، همه در آرزوی ظهور کاوه و به دنبال منجی و مردی بزرگ با عزمی بزرگتر و مقتدر بودند تا ایران و ایرانی را از گرداب نا بسامانیها و سقوط برهاند، اما پس از ظهور این منجی با عزم و اقتدار و استقرار امنیت و کوتاه شدن دست دولتهای بیگانه از مداخله در امور داخلی و بازیافتن حیثیت و اعتبار و دستیابی بیشتر به آنچه که پیش از

برآمدن رضاشاه از آرزوها بود، به تبع ذهن فراموشکار و یا غرض ورزی و دشمنی، نه تنها خدمات رضاشاه نادیده گرفته شد، بلکه چه تهمت ها و نارواها که نثارش نکردند!

علی میرفطروس، در تارنمای خود در نقد و بررسی نوشته دکتر هوشنگ صباحی، **زیر عنوان سیاست انگلیس و پادشاهی رضاشاه**، مینویسد: «ظهور رضاشاه، قدرت گیری و سپس حکومت بیست ساله [۱۶ ساله] وی، شاید مهم ترین مباحثه یا منازعه سیاسی در تاریخ هشتاد ساله اخیر ایران است به جرأت میتوان گفت که در تاریخ معاصر ایران، کمتر شخصیتی را بتوان یافت که اینهمه دشمنی و دشنام رانصیب خود کرده باشد، با توجه به اینکه **رضاشاه را به حق میتوان بنیانگذار ایران نوین** نامید، حجم عظیم این دشمنی و دشنام ها، شگفت انگیز و شوگر ف می نماید، این تنفر سیاسی، اساساً از سوی حزب توده و نیز از سوی برخی گروه های سیاسی - مذهبی انتشار یافت که با ظهور رضاشاه، پایگاه حزبی و جایگاه اجتماعی خود را از دست داده بودند، اینک پس از گذشت هشتاد سال و با فروپاشی دیوارهای سیاسی - ایدئولوژیک و فرونشستن غبارهای کینه و کدورت، **میتوان چهره رضا شاه را در آینه تاریخ روشنتر دید و داوری منصفانه ای درباره وی داشت.**

در آن زمان که ایران بین دوسنگ آسیاب قدرتهای روس و انگلیس، و بی کفایتی و فساد شاه قاجار و اکثر دولتمردان و رجال قاجار، هر روز خردتر و ضعیف تر شده بود، یک روز دولت روسیه فلان امتیاز را میگرفت و روز دیگر دولت انگلیس خواستار بهمان امتیاز و قرارداد بود، تقسیم ایران بین دو ابر قدرت روس و انگلیس (در سالهای ۱۹۰۷ و ۱۹۱۵) چیزی بنام ایران و ملت ایران باقی نگذاشته بود، انقلاب ۱۹۱۷ در روسیه و مسایل و مشکلات داخلی آن کشور، ایران را به حیاط خلوت یا مستعمره دولت انگلیس بدل کرده بود، بطوریکه در کنفرانس صلح پاریس (۱۹۱۹) برای اعاده استقلال و حفظ تمامیت ارضی ایران و در مخالفت با سلطه دولت انگلیس بر ایران، هیئت اعزامی ایران (محمد علی فروغی و مشاور الملک انصاری) را به کنفرانس مزبور راه ندادند، **وضع بگونه ای بود که به قول وزیر مختار انگلیس: ایران ملک متروکه ای بود که به حراج گذاشته شده بود و هر دولتی که پول بیشتری یا زور بیشتری داشت میتواند آن را تصاحب کند**، بی ثباتی های سیاسی و فقدان امنیت اجتماعی باعث شده بود تا هریک از سران ایلات و رجال سیاسی برای حفظ منافع و موقعیت خویش و مصون ماندن از تعرضات و تجاوزات رایج، خود را تحت الحمایه یکی از دو قدرت بزرگ (روس و انگلیس) قرار دهند، رجال صدیق و موجهی (مانند مشیرالدوله و مستوفی) نیز یا مجبور به مصالحه و مماشات بودند و یا اساساً از سرپرستی و مسئولیت دولت ها استعفا میدادند و سکوت میکردند، حد متوسط دوام کابینه ها در این دوران، دو - سه ماه بود (تنها

درده سال اول مشروطیت، ۳۶ بار کابینه عوض شد! این دوران تا ظهور رضاشاه را بدرستی میتوان **عصر سقوط کابینه ها**، نامید.

درچنان شرایطی، قدرت گیری رضاشاه، از یک طرف، ناشی از اوضاع آشفته ایران و ناتوانی دولتمردان قاجار بود، و از سوی دیگر، ناشی از حمایت اکثر رهبران سیاسی و روشنفکران ترقی خواه ایران از "شخصیتی مقتدر" بعبارت دیگر: حمایت های مردمی و خصوصاً پشتیبانی عموم رهبران و روشنفکران ترقی خواه عصر (مانند سید احمد کسروی، عارف قزوینی، محمودافشار، علی دشتی، محمدتقی بهار، کاظم زاده ایرانشهر، ابراهیم پورداوود، محمدعلی فروغی، علی اکبرسیاسی، ایرج میرزا، علی اکبرداور، سید حسن تقی زاده و سلیمان میرزا اسکندری (رهبر حزب سوسیالیست و پدر معنوی حزب توده) و تا مدتی نیز دکتر محمد مصدق، زمینه ساز قدرت گیری «سردار سپه» بودند، در این دوران، همه در انتظار یک شهسوار ناجی [منجی] بودند که آرامش و امنیت را برقرار کند... رضاخان، با هوشیاری سیاسی، استفاده مناسب از موقعیت ها و بهره برداری از نیروهای سنتی و مدرن جامعه، توانست عموم احزاب و نیروهای سیاسی را بسوی خود جلب کند.

پیروزی بلشویکها در روسیه (۱۹۱۷) دولت انگلیس را از گسترش وحشت سرخ، در جنبش های گیلان، آذربایجان و خراسان و... هراسان ساخت، این جنبش ها باعث ترس دولت انگلستان در بربراد رفتن مناطق نفوذ آن کشور، خصوصاً در مناطق نفت خیز جنوب گردیده بود و رضاخان با دور اندیشی و واقع بینی توانست از این رقابت های موجود در جهت هدفهای سیاسی خود استفاده کند.

پژوهشهای اخیر، زوایای تاریک چگونگی قدرت گیری رضاخان را آشکار میکنند و نشان میدهند که در کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ و روی کار آمدن رضاشاه، دولت انگلیس نه تنها نقشی نداشت، بلکه بسیاری از دولتمردان مهم انگلیس (مانند لرد کرزن وزیر امور خارجه انگلیس) از وقوع کودتای رضا خان دچار حیرت شده بودند و لذا نمیدانستند که رهبران کودتاچه میخواهند و یا چه هدفی را دنبال میکنند، درباره "عدم مداخله واقعی انگلیس در روی کار آمدن رضاشاه" «جان فوران» فهرست بلندی از نظرات محققان خارجی را ارائه داده است... «این پژوهشها، نظریه "انگلیسی بودن رضاشاه" را قاطعانه رد میکنند...».

برخی از تاریخ نگاران و نویسندگان ایرانی، بخاطر غرض ورزی و کینه جویی و یا به مصلحت شخصی و یا بنا به انجام وظیفی در برابر دریافت پاداشی که به آنان وعده داده شده بود و میشود، از اینکه حق را لباس باطل بپوشانند و باطل را حق جلوه دهند، ابایی نداشتند و ندارند، و در این راه حتا به مبتذل گویی میپردازند، بگونه مثال زمانیکه "ژوزف استالین" رهبر و دبیر کل حزب کمونیست شوروی،

میلیونها انسان بیگناه کشورش را از هستی ساقط میکرد و حتا از حذف فیزیکی همزمان ودوستان خود درزمان مبارزه با تزار، با گرفتن اعترافات دروغین زیر شکنجه های فوق طاقت آنان پروا نمیکرد و در نهایت قساوت و شقاوت حکم میراند "احسان طبری" از سران حزب توده ایران که از رضاشاه بخاطر برقراری حکومت دیکتاتوری انتقاد میکرد، چنین سرود:

چهره الهام بخش استالین
نوررحمت میفرستد بر زمین!

و یا وقتی نویسنده کتاب زندگی پرماجرای رضاشاه، [اسکندر دلدلم] دست به قلم میبرد تا درباره رضاشاه بنویسد، لطیفه های مبتذل رایج بین عوام را درراه پاچه خواری و کاسه لیبسی رهبر انقلاب اسلامی، به آن سردار بزرگ نسبت میدهد مینویسد: «موقعی که رضاخان کودتاکردودرتهران حاکم نظامی ومالک الرقاب همه شده بود، روزی بااعوان وانصارخود قدم میزد، تابلویی نظرش را جلب کرد که روی آن نوشته شده بود «پیراهن وزیرشلواری فروخته میشود» از یکی از اطرفیانش که کوره سوادى داشت خواست تا متن تابلو را برای او بخواند وچون ازمضمون تابلو مطلع شدگفت: عجب روز وزمانه ای شده، ما همه جور وزیری شنیده بودیم جز وزیر شلواری و...».^{۲۶۲}

در ذکاوت وشعور رضاشاه حتی به گواهی بسیاری از مخالفانش جای کمترین شک وتردیدى نیست، ضمناً به موجب مدارک واسناد بسیار و دست نیسته های او که در بسیاری از کتب تاریخ نگاران وخاطره نویسان آمده است، وعکسهایی که از او درحال خواندن مطالبی از پشت تریبون مجلس شورای ملی در دست میباشد جملگی اظهارات کسانی را که به بیسوادی او اشاره میکنند، رد میکند، رضا شاه اگرچه تحصیلات آکادمیک نداشت، اما خواندن ونوشتن را درخدمت نظام وپیش از رویداد کودتا آموخته بود. (چنددستخط وعکس سخنرانی اش درمجلس شورای ملی که از روی نوشته ای ادا میکرد، دربخش پایانی کتاب دیده میشود).

حسین مکی، نویسنده کتاب **دکتر مصدق ونطق های تاریخی او**، و تألیفات دیگر، که مطالب آنها بخاطر شهرت واعتباری که درروزهای خلع ید از شرکت نفت ایران وانگلیس، بخاطر همراهی وهمگامی بادکتر مصدق، بدست آورده بود، ومورداستناد برخی از نویسندگان قرارگرفته است، دربخش پایانی این کتاب مینویسد: «... البته خوانندگان گرامی پس از مطالعه نطقهای ایشان، آنچه را که نگارنده اظهار میکند تصدیق خواهند فرمود ومن یقین دارم که درهریک از ادوار تقنینیه اگر چندنفر مانند دکتر مصدق درمجلس میبود، کار مملکت ما دچار این بدبختی و سیه روزی نشده بود، امیدوارم روش زندگانی پر افتخار ایشان برای

^{۲۶۲} - زندگی پرماجرای رضاشاه، نگارش اسکندر دلدلم. ۶۱۵ - اینچنین نوشته هایی از روی کینه و نادانی است. مسلم چنین نبوده و اسکندر دلدلم ساخته است. ویراستار.

هموطنانم بهترین درس تقوی و پرهیزکاری باشد و آنها که میخواهند شخصیت ممتازی را احراز کنند بدانند که چه صفات و مشخصاتی باید داشته باشند تا به منظور برسند، "نام نیکی گر بماند زادمی - به کزو ماند سرای زرنگار".^{۲۶۳}

خوب است بدانید که این تاریخ نگار که ایرانیان را به تأسی از رفتار و منش پر افتخار و شخصیت والای دکتر مصدق، به منظور نجات ایران از سیاه روزی و بدبختی فرا خوانده بود، خود در آخر کار و در بحبوحه مبارزه ممدوحش با دولت انگلستان بر سر ملی شدن صنعت نفت، با همه ایمانی که بنا به نوشته کتابش نسبت به دکتر مصدق داشته است، در لحظات بحرانی و حساس نه تنها در کنارش قرار نگرفت و از او برید، بلکه در کنار مخالفان سرسخت اش ایستاد و خود واعظ غیر متعظ شد و نشان داد که از چه قماش تاریخ نگاران است! حال بیاندیشیم که از رهگذر نوشته ها و تعبیر و تفسیرهای اینچنین تاریخ نگاران و نویسندگان، چه ذهن ها از مطالب نادرست و غرض آلود و اغوا گرایانه آنان پر شده است!؟

مصطفی فاتح، مینویسد: «... رژیم بیست ساله، معاندین و مخالفین سرسختی داشت، که پس از سقوط اوسعی نموده اند رژیم مزبور را دست نشانده و مطیع و فرمانبردار بیگانگان جلوه دهند... خرده گیری و انتقاد وقتی که توأم با افسانه و اغراق و افراط شود ارزش حقیقی خود را از دست میدهد، و آنانیکه در عوض دلیل و برهان و سند، ناسزاگویی را پیشه خود قرار میدهند، از راه حقیقت منحرف شده و ارزش واقعی انتقادات بجا را هم از میان میبرند». ^{۲۶۴}

عبدالله مستوفی، مینویسد: «... در هر حال این عقاید عجیب و غریب نجسب در وقتی اظهار شده است که دشمنان خارجی مرحوم پهلوی، جامعه را بر ضد او تحریک میکرده اند و اشخاص خالی الذهن هم از این القات متأثر شده سعی میکرده اند که اعمال خوب پهلوی را هم که در آنها نشانه های باهری از قوت نفس و موقع شناسی و هوش فعال او موجود است، با این توجیها، تعبیر و تفسیر کرده، از بین ببرند، شاید اگر من هم در آن روزها چیزی مینوشتم، بیش و کم دنبال مطاعنی از همین قماش بر ضرر مرحوم پهلوی میگشتم، ولی امروز که انتشارات از بین رفته و حقایق را بهتر میتوان دید به همان دلایلی که در بالا به آنها اشاره شده است، دیگر راهی برای این تصورات باقی نیست و باید گفت که اقدام سردار سپه در کندن ریشه خزع و خاتمه دادن به این شیخوخیت محمره و بنی کعب و بنی طرف، که آلت دست خارجی و مایه خراب ماندن خوزستان زرخیز بود یکی از کارهای بسیار بسزای سردار سپه است و در این اقدام منتهای قوت نفس و شهامت را بخرج داده و روح تاریخی

^{۲۶۳} - دکتر مصدق و نطق های تاریخی او. ۲۷۰

^{۲۶۴} - ۵۰ سال نفت ایران. ۲۹۳

ایرانی را در مقابل خارجی ها تازه کرد... روسها در این تاریخ سردار سپه را کسی میدانستند که مانند لنین و استالین و سایر سران بلشویک، از میان توده بیرون آمده و بر ضد سلسله سلطنتی که هفتم شخص آن [احمدشاه] درپاریس به خرج ملت فقیر میچرد، مشغول کار شده و دارد پروبال کثیف و نمایندگان زشت بدعمل او را یکی، یکی درهم میشکند و بنابراین روسها در این روزها سردار سپه را دوست داشتند و حاجتی به این قماش تعبیه ها نداشتند که دولت انگلیس و سردار سپه، برای فریب دادن آنها کمدی حاکمی را که برادرش را به چوب میبست، که مردم از او بترسند، بازی کرده و هر روز انگلیس خود را عمداً زیر چوب سردار سپه بیندازد که روسها را فریب بدهد. اینهم یک نوع بدبختی است که اگر گاهی هم در جامعه ما کسانی پیدا شوند که بتوانند حرف حساب ایران را به همسایه های قوی بقبولانند و از اقدامات خود بر نفع جامعه نتیجه هم بگیرند بجای اینکه از آنها تشویق کنیم و به ضعیف النفس هایی که اکثریت دارند قوت قلب بخشیده و از آنها اشخاصی با شهامت بسازیم، برعکس عمل کرده عملیات این یک نفر را هم با توجیهات نجسب، نتیجه دستور خارجی دانسته و بدست خودمان سند و سابقه مداخله برای همسایه ها و ذلت تاریخی برای ملت ایران درست میکنیم و در ضمن حق مداخله را برای همسایه ها تصدیق مینماییم که خود آنها هم برای خود قائل نیستند، در صورتیکه تاریخ باید آئینه تمام نمای ملت بوده، خوب هرکس را خوب و زشت او را زشت بنماید و جامعه را به حقایق آشنا کرده غرور ملی را در افراد زیاد کند، نه اینکه تحت تأثیر انتشارات همسایه ها واقع شده و به طرز غیر مستقیم اسباب یأس جامعه شود و ریشه خدمتگزاری به ملت را بخشکاند... حالا دیگر موقع آن است که ملت به وطن پرستی ها و کارهای خوب او در ایام سلطنت اش پاداش بدهد... و ما قدر خدمت های او را به جامعه میدانیم و او را در بسیاری از قسمت ها خدمتگزار واقعی ملت ایران میشناسیم و بخصوص از رفتار ناسزاوار خارجی هانسبت به ایام اخیر دوران سلطنت و زندگیش، بسیار ناراضی میباشیم».^{۲۶۵}

سیروس غنی، مینویسد: «... هرگونه تلاش برای نوسازی کشور، در مدتی چنین کوتاه خواه ناخواه گران و موجب سختی معیشت بود، رضا شاه در کارهایش مسلماً بی امان بود و از اتباع خود انتظار فراوان داشت، ولی قاجارها قاطبه خلق را به فلاکت انداخته بودند، بدون آنکه پس از ۱۳۰ سال سلطنت چیزی در مقابل ارائه کنند، اروپا برای صنعتی شدن واحداث شبکه راه آهن و ارتش ملی خود، همین سختی ها و شاید مصیبت های شدیدتر را کشیده بود».^{۲۶۶}

علی میرفطروس، در مصاحبه ای گفت: «اصلاحات اجتماعی رضاشاه برای پی ریزی مهندسی اجتماعی، جهت خارج کردن ایران

^{۲۶۵} - شرح زندگانی من، دفتر سوم . ۶۴۶ تا ۶۴۸

^{۲۶۶} - برآمدن رضاخان و... - ۲۷۲-۲۷۳

از قرون وسطایی خویش، از برای مصدق جلوه ای نداشت... بیاد بیاوریم که رضاشاه باتمام مشکلات مالی و باتمام کارهای عمرانی و آبادی وزیربنایی و امنیت که انجام داده بود، دیناری از هیچ کشور خارجی نپذیرفت»^{۲۶۷}

در زمان شاهان قاجار، دست تکدی چند پادشاه اخیر آن سلسله و دولتهای برسرکار، همواره پیش دولتهای بیگانه دراز بود تا سروسات سفر عشرت بار آنان و درباریان به اروپا و یا حقوق و دستمزد نیروهای نظامی و کارکنان دولت باگرو نهادن منابع درآمدکشور فراهم شود.

با یک نگاه گذرا به صورت بدهی های ایران در زمان رویداد کودتا و به بهره های سنگینی که سیاهه آن در پایان این بخش نشان داده شده است، به یکی از رشته کارهای شایسته تقدیر اودرواریز و یا تصفیه این بدهی هاباتوجه به شرایط مالی دولت باآنهمه کارهای عمرانی و زیر بنایی و تشکیلاتی، پی خواهیم برد.

ژنرال سرپرسی سایکس، مینویسد: «... رضاخان سه هزار تن از قزاق های ایرانی را به تهران آورد و در فوریه ۱۹۲۱ میلادی به قسمی که نوشته شد تمام امور حکومت را در دست گرفت، یک افسر انگلیسی که در سال ۱۹۲۰ رضاخان را در قزوین دیده بود، این قسم او را تعریف نموده است «یکی از مبرزترین، خوش سیما ترین و مقبول ترین ایرانیانی بود که من تا آنوقت دیده بودم، بسیار خوشتن دار بود، ولی وقتی من تعارفش کردم که با وسیله موتوری خودم اطراف اردو را به او نشان بدهم شگفته شد و بیش از یک ساعت پیاپی از من سؤال میکرد و من متعجب بودم که چطور به این سرعت مشکل ترین مطالب و نکات را متوجه میشود، رضاخان، که به مقام وزارت جنگ منصوب شد قوت نفس عجیبی از خود نشان داد به اضافه، وی از مداخله بیگانگان بی اندازه رشک میبرد».^{۲۶۸}

سیروس غنی، مینویسد: «... پیرنیا استعفای خود را روز ۱۸ اردیبهشت [۱۳۰۲] تقدیم کرد، ولی شاه که در پاریس بود، قبول نکرد، شاه بلافاصله در صد دبرآمد بداند وزارت خارجه انگلیس چه کسی را برای جانشینی وی ترجیح میدهد، وزیر مختار ایران در لندن به امر شاه [قاجار] نزد "لنسلات آلیفنت" رییس بخش شرقی وزارت خارجه انگلیس رفت و گفت به دستور شاه به اطلاع میرساند که پیرنیا در آستانه استعفا است، اما او کسی را که دوست بریتانیا نباشد نخست وزیر نخواهد کرد، وزیر مختار ایران سپس میپرسد که نظر وزارت امور خارجه انگلستان

^{۲۶۷} - تارنمای علی میرفطروس.

^{۲۶۸} - تاریخ ایران، دفتر دوم . ۸۲۸-۸۲۹

در مورد نخست وزیری رضاخان چیست؟ آلیفت میگوید: "افسر نظامی کمتر سیاستمدار خوب میشود».

آنگاه پاره ای به غرض به تحریف تاریخ پرداخته، احمد شاه را شاهی آزاده، میهن دوست و مخالف سیاست انگلستان و رضا شاه را که حسرت دیدارش را برخلاف روال شاهان قاجار بردل وزیرمختار انگلیس (ریدر بولارد) گذاشته بود، به دست نشانده گی وگوش به فرمانی آن دولت متهم میکنند!

عباس میلانی، یکی از مخالفان دوران پهلوی، [چریک بوده] در گفتگویی با سیروس علی نژاد، برنامه ساز "BBC" میگوید: «بنظر من رضاشاه درایت شگفت انگیزی درمورد جنبه هایی از تجدّد داشت، یعنی خیلی از ارکان تجدّد را به تجربه میدانست، مثال متعددی در این زمینه وجود دارد، از مسأله فرستادن دانشجویان به خارج گرفته تا مسأله تأمین بودجه راه آهن از طریق مالیات».

رضاشاه، به راحتی میتواندست راه آهن را باپول نفت بسازد، ولی گفت ما اگر بخواهیم راه آهن بسازیم باید با مالیات بسازیم... به هرحال نگاه رضاشاه به تجدّد جالب بود، میدانست که تکنوکرات لازم دارد، میدانست فرستادن دانشجویان به خارج یکی از بهترین راه های استفاده از بودجه کشور است... جنبه های دیگر هم هست، درشوروی لنین میآید و میگوید سوسیالیسم یعنی برق، یعنی راه آهن، همه از او تعریف میکنند، ولی درایران رضاشاه آمد و گفت باید راه آهن بسازیم، برخی از رهبران ما از جمله دکتر مصدق گفتند نه! این نظر استعمار است! درحالیکه من اسنادی پیدا کرده ام که شکی بجامیگذازد که انگلستان با ساختن راه آهن در ایران مخالف بود و انگلیسی ها تمام سعی شان را کردند که رضاشاه راه آهن نسازد، بعد هم که دیدند نمیتوانند متقاعدش کنند، کوشیدند رضا شاه راه آهن را از سمت پاکستان [هندوستان پیش از سال ۱۹۴۸] بسازد، رضاشاه باز هم زیربار نرفت، ولی متجددین بجای اینکه از کار رضاشاه تعریف کنند، تمام این سالها گفته اند و هنوز هم میگویند که رضاخان این راه آهن را به دستور استعمار ساخت، رضاشاه این ایده های عجیب و غریب را داشت».

آنچه که از رهگذر اسناد و مدارک و شواهد ارائه شده (که اندکی است از بسیار) بدست آمده است، این است که برآمدن رضاشاه چیزی بجز یک ضرورت تاریخی همراه با موقع شناسی، تهوّر، میهن دوستی ژرف و جنّم اوبه ویژه بخت سپید مردم ما نبود، که او بادرک و محاسبه درست و به موقع، که امکانات و مقتضیات زمان ازبرایش فراهم آورده

بود و از سالها پیش در انتظار چنان فرصت و امکانات بود، سود جسته بود.^{۲۶۹}

مردان بزرگ تاریخ همواره در شرایط و مقتضیات موجود و همراه، ظهور کرده اند، دراهمیت شرایط و مقتضیات همراه و مساعد میتوان به ضرس قاطع گفت که اگر جنگ جهانی نخست برپا نمیشد و یا تزار سقوط نمیکرد و رژیم کمونیستی در روسیه برقرار نمیگردید، آنچنان شرایطی برای برآمدن رضاشاه فراهم نمیشد، حتی اگر به فرض، دولت انگلستان سعی در برآمدن رضاخان و یادگیری میکرد، چراکه رقیب زورمندش مجال چنین کاری را به آن دولت نمیداد، بویژه که نیروی قزاق در دست فرماندهان روسی بود و یابا توجه به قرارداد ۱۹۰۷ و ۱۹۱۵ فرصت و امکان چنان ظهوری نبود، مگر اینکه ایران دچار تجزیه میشد و روسیه تزاری بخش بزرگی از سرزمینهای شمالی ایران را به موجب قرارداد ۱۹۱۵ و موافقتنامه هایی که بین متفقین پس از پیروزی بر متحدین (آلمان - اطریش و عثمانی) بسته شده بود، ضمیمه خاک خود میکرد.

در بُحْبُوحه جنگ جهانی نخست، زمانی که تزار روسیه سقوط کرد، و رژیم کمونیستی در آن سرزمین برقرار گردید، و آنگاه که دولت مرکزی شوروی توانست بر استقلال طلبان قفقاز چیره شود و قوای ژنرالهای هوادار تزار را درهم بشکند، و نیروی نظامی بریتانیا (نورپرفورث) را از سرزمین قفقاز بیرون و تا پشت کوه های منجیل در خاک ایران به عقب براند، و چند عامل دیگر از جمله تهدید و اتمام حُجَّت (ultimatum) روسیه شوروی و بلشویکهای خودی (که بخش وسیعی از سرزمین گیلان را به اشغال خود در آورده بودند) به دولت بریتانیا، مبنی بر اینکه در صورت تداوم استقرار نیروهای نظامی آن دولت در ایران، بسوی پایتخت (تهران) پیشروی خواهند کرد و شرایط بحرانی و ضعف شدید دولت مرکزی ایران و همچنین تحمیل هزینه کمر شکن نخستین جنگ ویرانگر جهانی بر بریتانیا که تازه پایان یافته بود و فشار نمایندگان مجلس نمایندگان و لُردهای آن کشور به رعایت صرفه جویی در هزینه ها از جمله هزینه سنگین نگهداری نیروهای نظامی آن دولت در ایران که در سال متجاوز از سی میلیون پوند میگردید، و اعتراضات جهانی بویژه از سوی فرانسه و آمریکا و رسانه های خارجی از ماندگاری نیروهای مزبور در خاک ایران، آنهم پس از پایان یافتن جنگ جهانی، که مآلاً منجر به خروج تمامی نیروهای نظامی بریتانیا از خاک ایران گردید، و مخالفت ها و بیگانه ستیزی و بیداری حس ملی گرایی ایرانیان بجان آمده از دخالت های ناروای دولت بریتانیا طی سالها و بسیاری از عوامل دیگر، از جمله زمامداران نالایق و بعضاً وابسته به بیگانه و بی خیالی و اهمال شاه گریز پا که زندگی در اروپا را به زیستن

در وطن و در کنار هم میهنانش، ترجیح میداده است، از جمله پدیده‌ها و عواملی بودند که رضا خان درحالی‌که فرماندهی بیش از سه هزار قزاق از هر درجه و رتبه را برعهده داشت، توانست با عزمی راسخ از آنچه که از سالها پیش در سرداشت، از آنها بهره بگیرد و دست به کودتا بزند.

دولت انگلستان که با رویداد کودتا در برابر عمل انجام شده ای قرار گرفته بود، پس از یک سلسله کارشکنی‌ها و تحریک سران قبایل و عشایر به سرکشی و عدم اطاعت از دولت مرکزی و قطع پرداخت مساعده‌های ماهانه، به منظور به انقیاد کشیدن رضاخان و حتا سرنگونی او، و زشت‌گویی‌های وزیر مختار و وزیر امور خارجه بریتانیا از او و.. از آنجا که مقتضیات سیاسی و مالی بشرحی که گذشت مانع از مداخله مستقیم دولت نامبرده در امور داخلی ایران چون گذشته بود، ناگزیر گردید ظاهراً با رضاخان به سلوک و مماشات و گاه با تحمل، رفتار کند، بویژه از آن زمان که رضاشاه مانع از نفوذ و فعالیت کمونیست‌ها وابسته به کرملین در ایران شده بود، که این کار رضا شاه رفع خطر جدی از برای منابع نفتی جنوب ایران و هندوستان در حال آشوب نیز بود. بنابراین از دید دولت انگلستان، اقتضاء میکرد که ضمن تحمل رفتار خصمانه رضاخان، مودیان به نشر اکاذیب بر علیه او به پردازد.

ملک الشعراى بهار، مینویسد: «... معتقد شدم و درجریده نوبهار مکرر نوشتم که باید حکومت مقتدری بروی کار آید که قدری قوی تر و فعال تر و با جرأت دار تر باشد... باید جلوی هرج و مرج فکری و قلمی را گرفت، باید دولت مرکزی را قوت بخشید، باید مرکز ثقل برای کشور تشکیل داد، باید "ملت" را از چنگال دایه‌ها و ولله‌های جاهل و نادان و منفی‌باف، نجات داد، باید پارازیت‌ها را که من غیر استحقاق به اندام ملت چسبیده اند و خون او را می‌مکند، کنده دور انداخت... در این فکر من تنها نبودم، این فکر طبقه با فکر و آشنا به وضعیات آن روز بود، همه این را میخواستند، چاره‌ای هم نبود، ما خود بواسطه رقابت و عناد و کوتاه‌نظری رفقای خود، موفق به ایجاد چنین حکومتی نشدیم، ناچار و ثوق الدوله بروی کار آمد، او هم رفت و کودتا شد و رضاخان پهلوی پیداشد و من به این مرد تازه رسیده و شجاع و پرطاعت اعتقادی شدید پیدا کردم و این رباعی را در وزارت جنگ ایشان گفتم و به دفتر وزارتى فرستادم:

سردار سپه راست دلی روشن و صاف
چون آینه‌ای رفیع چون قلّه قاف
از او عمل است و از دگر مردان لاف

سردار سپه نمیتوان شد به گزاف» ۲۷۰

اما با آنهمه انتظار و آرزوهای مردم بویژه به نوشته بهار، «همه طبقه بافکرو آشنا به وضعیات آن روزها» زمانیکه همان دولت مورد انتظار که انگیزه "بهار" در سرودن چنان رباعی شده بود، برای برقراری امنیت و احداث راه به منظور ارتباط باخوزستان، با مقاومت خان های سرکش و یاغی و راهزنان لرستان مواجه گردید و عده زیادی از افراد نیروی نظامی که پیش از درگیری با یاغیان، از سوی آنان به خاک و خون افتادند و حتی وزیر راه (سرلشکر تهماسبی) نیز که برای سرکشی از نتایج کار جاده سازی با اتومبیل رهسپار خرم آباد بود، نتوانسته بود از آن مهلکه جان بدر ببرد، و از این رو چاره ای جز قلع و قمع اشراک و سرکشان آن سامان نمانده بود، همان کسان که در انتظار روی کار آمدن یک دولت مرکزی مقتدر بودند که بتواند گردن کشان و راهزنان را بر سر جای شان بنشانند و امنیت را در سراسر کشور برقرار سازد، لب به انتقاد و خرده گیری گشودند که چرا چند ده تن از یاغیان و راهزنان که نمیخواستند پای دولت مرکزی با احداث راه به قلمرو اقتدارشان باز شود، کشته شدند و حتی مأمور نظامی اجرای تأمین امنیت در آن منطقه را "قصاب" خواندند، اما راه چگونگی به اطاعت در آوردن خانهای سرکش و امکان ساخت راه ارتباطی باخوزستان و ایجاد امنیت را به طریقی غیر از آنچه که انجام گرفته بود، ارائه نمیدادند، زمانیکه به نوشته بهار، دست پارازیتها که من غیر استحقاق به اندام ملت چسبیده بودند و خون آن را میکیدند کنده و بدور انداخته شد، گفتند ظلم فاحشی بود که دولت در حق آنان روا داشت، هنگامیکه "جلوی هرج و مرج قلمی" گرفته شد، آه و وفغان بر آوردند که مشروطه تعطیل شد، حال به کدام مشروطه از قوه به فعل در آمده اشاره میکردند، معلوم نبود!؟ در حالیکه به گواهی تاریخ، بیدادگریها و ظلمی که در زمان برقراری مشروطه بر مردم حتا بر طبقه روشنفکر و منتقد تا پیش از رویداد کودتاروا میشد، نشانی و آثاری از اجرای قوانین دیده نمیشد. علی دشتی با یک انتقاد آبی از وثوق الدوله نخست وزیر مشروطه، بدون حکم دادگاه با پای پیاده تا قزوین برده میشود تا از آنجا به خارج از کشور تبعید گردد و لبهای فرخی یزدی شاعر، تنها به حکم حاکم یزد (ضیغم الدوله) در برابر انتقاد از او دوخته میشود، و بسیاری دیگر از منتقدان قرارداد ۱۹۱۹ به شهرهای دوردست تبعید میشوند و یا به زندان میافتند که اگر بجز این میبود و ملت حاکم بر سر نوشت خود بود، آنهمه آه و حسرتها در میان نبود و کودتایی صورت نمیگرفت.

و آنگاه که بساط شیخ خزعل دارنده نشان "ویکتوریا" از امپراتوری انگلستان و عامل آن دولت، برچیده شد، و سرزمین ثروتمند خوزستان از یوغ او که دستش به خون بسیاری از مردم آن سامان حتا برادر و بستگانش آغشته بود، خارج گردید، آنرا نوعی ساخت و پاخت صوری رضاخان با انگلستان نامیدند و سپس وقتی راه آهن سرتاسری کشیده شد، تا بخاطر انسداد راه ترانزیت از سوی روسیه، راهی برای امکان مبادلات بازرگانی به خارج از کشور گشوده شود و ایران از این

طریق به دریای آزاد دسترسی پیدا کند، آنرا بنا به دستور و خواست استعمار قلمداد کردند و بالاخره همه خدمات ارزنده آن سردار مقتدری که در آرزوی ظهورش بودند، بدست فراموشی سپرده شدویا به تهمت و ناسزا گویی بر علیه وی انجامید!

عبدالله مستوفی، مینویسد: «... ایرانیان باید ضجه ومویه و گریه زاری برای بی خانمان شدن، یابهنتر بگویم خانمان پیدا کردن الوار [لرها] را کنار گذاشته، و بجای آن هزار رحمت بر آن کسی که این خارآبادی را از سر راه خوزستان کنده است، بفرستند، و از تمام نواحی کشور بسمت خوزستان رو آورده، بزودی این ایالت زرخیز را آباد کنند، تاحق این خدمت بزرگ مرحوم رضاشاه پهلوی را به جامعه ادا کرده باشند، بخصوص که عبور خط آهن سرتاسری هم، راه آبادی را برای آنها سهل تر، و وسیله آنرا موجودتر کرده است».^{۲۷۱}

دکتر عبدالحسین زرکوب، مینویسد: «... ضعف دولت مرکزی در ایران که ناشی از اختلاف احزاب مشروطه و از دسته بندی های رجال حکومت بود، ایران را بشدت دچار بحران کرد، از آن گذشته هرج و مرج اداری و مالی مملکت که از صعوبت وصول مالیات پدید آمد نیز بر تهدید و تضییق ناشی از حضور قوای اجنبی در ایران افزوده شد... در مجلس هم که مجلس سوم محسوب میشد، زمینه برای روی کار آوردن دولتی قوی و کارآمد موجود نبود».^{۲۷۲}

میرزا یحیی دولت آبادی، ضمن شرح بی سروسامانی ایران و مردمش در ایام پیش از رویداد کودتا مینویسد: «... وهمه برمیگردد به نبودن یک مرد توانای دانا که قد علم نموده نه معلم طبابت، بلکه معلم جراحی که برای دریدن و دوختن و بیرون کردن خون فاسد از بدن مریض مُحْتَضِر...».^{۲۷۳}

آری اینچنین بود، همه بویژه نویسندگان، شاعران، روشنفکران تحصیل کردگان خارج از کشور و یادواره نویسان، ضمن شرح پریشانی و درماندگی مردم و نگرانی از سقوط و تجزیه کشور، در آرزوی ظهور یک سردار، یک مُنجی، یک معلم جراح و برپایی یک دولت مرکزی با اقتدار بودند، چنانکه عارف قزوینی پس از ظهور رضاخان بارقه امید را در وجود او میبیند و میسراید:

یاد سردار سپه زنده در ایران عارف
کشور روبه فنا را به بقا خواهد بُرد

^{۲۷۱} - شرح زندگانی من، دفتر سوم. ۶۳۳

^{۲۷۲} - روزگاران. ۸۲۹ - ۸۳۰

^{۲۷۳} - حیات یحیی، دفتر چهارم. ۷۹

و دیدیم آن سردار، آن مُنجی، آن معلم جراح در بحرانی ترین ایام کشور و مردمانش ظهور کرد، اما بجای قدردانی از زحمات و خدماتش، چه بُهتان ها و دشمنی ها که نثارش نکردند و به جای پاداش و قدردانی، جزا یافت، با همه این احوال خدمات ارزنده او از سینه تاریخ زدودنی نخواهد بود.

علی دشتی، مینویسد: «وقتی میبینم یک سرباز سوادکوهی که نه از خانواده هایی چون کامران میرزا یا ظل السلطان بیرون آمده و نه در مسکو تحصیل کرده، به درجه میرپنجی میرسد، باید فرض کرد که جوهر ذاتی و لیاقت شخصی داشته است. همه نظامی ها معتقد بودند که رضاخان نمونه انضباط و جدیت و سرمشق دقت و وجدان کار بود، از حیث نظم و پاکیزگی و وقت شناسی هم نمونه بود و در هر درجه ای مورد احترام مافوق خود قرار میگرفت، در مسیر زندگی سیاسی و اجتماعی خود مردی به وطن پرستی رضاشاه ندیدم، او سیاستمداری عاقل و خوشفکر و سازنده بود.»^{۲۷۴}

دکتر مصطفی الموتی، در مقدمه کتابش که پس از رویداد انقلاب! (شورش) اسلامی نگاشته شده است، مینویسد: «... برای خیلی ها بخصوص خارجی ها شگفت انگیز است مردی که درس نخوانده و مطالعه نکرده و پایش به اروپا و غرب و هیچ کشوردیگری (غیر از ترکیه) نرسیده بود، چگونه توانسته است برنامه های وسیع عمرانی را در پهنه ایران زمین به مرحله اجرا در آورد... با زور و قلدری و اراده فردی کشور را اداره میکرد، ولی در عین حال نمیتوان منکر وطن پرستی او و علاقه فوق العاده اش به استقرار نظم و امنیت و ترقی و تعالی کشور و رفاه و آسایش مردم شد... آنهاييکه معتقدند رضاشاه را انگلیسی ها روی کار آورده اند و او را به مقام سلطنت رسانیدند باید بیاد بیاورند در ایامی که این سرباز رشید و ساده در بین نظامی های ایران درخشید، انگلیسی ها نقش مهمی در کشور ما داشتند، و سالهای زیاد بود که روس و انگلیس در این کشور (سرنوشت ساز) بودند، اگر گفته شود رضا شاه (ساخته و پرداخته) انگلیسیها بود این دوران انصاف است... و خلاصه شاید بتوان گفت که جبر زمان همه را ب فکر انداخت که برای استقرار نظم و امنیت و از بین بردن ملوک الطوائفی از مرد مقتدری که در راه نیل به هدفهای خود گام برمیداشت حمایت کنند...»^{۲۷۵}

سرآنتونی پارسونز، آخرین سفیر بریتانیا در ایران، پیش از رویداد شورش اسلامی در بخش پایانی کتاب خاطراتش با عنوان "سخن آخر" در باره رضاشاه چنین مینویسد: «... زلزله سیاسی که در ایران بوقوع پیوست و چشم انداز کاملاً متفاوتی از ایران برجای نهاد، اگر از دو انقلاب بزرگ تاریخ معاصر اروپا، یعنی انقلاب فرانسه و انقلاب روسیه

^{۲۷۴} - ایران در عصر پهلوی، دفتر یکم، ۶۱

^{۲۷۵} - همان، ۴

وسیعتر و عظیم تر نبوده باشد با آنها برابری میکند، باوجود این من امروز بر این عقیده ام که از قرن شانزدهم به این طرف فقط یک انقلاب در ایران روی داده و آن انقلابی است که رضاشاه پهلوی در ایران به راه انداخت. معنی انقلاب از نظر من ویران ساختن زیربنای یک جامعه و ساختن بنای تازه ای بر روی آن است که بکلی باین پیشین متفاوت باشد. رضاشاه دقیقاً همین کار را انجام داد، او شکل و الگوی پیشین سیاسی - اجتماعی ایران را بکلی تغییر داد، او ارتش نوینی بامعیارهای اروپایی بوجود آورد... و نخستین گامها را در راه تبدیل بازار کهنه و اقتصاد سنتی ایران به یک اقتصاد مدرن و صنعتی برداشت، او با ارتش نوین خود گردنکشان و مدعیان خودمختاری را در میان اقلیت های قومی درهم کوبید، فنودال ها و عشایر سرکش را برجای خود نشاند و برای نخستین بار در تاریخ بعد از اسلام یک حکومت مرکزی مقتدر با تشکیلات و خدمات مشابه کشورهای اروپایی در ایران بوجود آورد...»^{۲۷۶}

با همه این اسناد و مدارک و شواهد موجود و مستند، به نوشته داریوش همایون در وبسایت خود (www.d-homayoun.org)^{۲۷۷} «در تاریخ همروزگار ایران هیچکس مانند رضاشاه ترور شخصیت نشده است. سه نسل روشنفکران و سرآمدان فرهنگی و کوشندگان سیاسی، بیشترشان، از چپ و مذهبی و ملی کوشیدند از او چهره ای زشت بنگارند. دست پروردگان نامستقیم او... نه کمتر از رقیبانش، بر خود فرض دانستند که پا بر هر واقعیتی نهاده، او را سرچشمه هر چه در ایران ناپسند می یافتند بشمارند. خدمت های او خیانت و میهن پرستی اش و وطن فروشی به قلم رفت. آنچه رانیز که نمیشد از پیشرفتهای دوران او انکار کردیدانادیده گرفتند و یاساخته دست بیگانگان و جبر تاریخ شمردند، دشمنانش را اگر چه ناسزاوارترین، به زیان او بالا بردند. به هزینه او از ترسوین پولدوست و مرتجعین دشمن آبادی و آزادی ایران و عوامل ثابت شده بیگانه، قهرمانان آزادی ساختند...».

دریغم آمد که به بخشی از مصاحبه دکتر علی میر فطروس با مسعود لقمان، بمناسبت انتشار چاپ دوم کتاب **آسیب شناسی یک شکست**، در رابطه با رضا شاه اشاره نکنم، او در پاسخ مسعود لقمان که پرسیده بود: «چنانکه در کتابتان هم آمده، شما در یک خانواده مصدقی [توده ای] بزرگ شده اید و زنده یاد پدرتان از دوستانان مصدق بود...»

میر فطروس، میگوید: بله، مرحوم پدرم (حاج سید محمد رضا میر فطروس) از دوستانان دکتر مصدق و از معتمدین معروف شهر بود و گاه، گاه، کارت تشکری را که مصدق (بخاطر کمک پدرم در خرید اوراق

^{۲۷۶} - غرور و سقوط، ۲۲۱

^{۲۷۷} - این تارنما پس از مرگ داریوش همایون دیگر در دسترس نیست.

قرضه دولتی) برای او فرستاده بود، یواشکی به رُخ مامیکشید. پدرم به رضاشاه ارادت فوق العاده ای داشت و وقتی میخواست که از مدارا و همبستگی ملی حرف بزند، به بیرون مغازه کتابفروشی اش اشاره میکرد و میگفت: «ببین پسر! روی مغازه ما «مسیو پطرس ارمنی» است که با «مادام پطرس» بزرگترین مغازه عرق فروشی شهر را دارد. سمت چپ مغازه ما هم آقای «عبدالله یوسفی» است که بهایی و نماینده شرکت پیپی کولاست. من هم که حاج سیدمحمدرضاهستم، ولی میبینی که چه روابط انسانی و خوبی باهم داریم و حتی دربانک ها، سفته وام های همدیگر را ضمانت میکنیم... این ها جزو دستاوردهای دوران رضاشاه است. رضاشاه ما را آدم کرده است...».

محمد نوری زاد، از حزب الهی های مؤمن در جریان انقلاب [شورش] اسلامی، در نوشته ای در وبسایت خود بتاريخ ۲۵ خرداد ماه ۱۳۹۴، درباره رضاشاه چنین مینویسد: «... من از قله امروز که به گذشته های پست و بلندسالیهای پیش از برآمدن رضاشاه مینگریم، میبینم عجب بلبشویی بوده در این سرزمین از هم دریده و عجب زحمت ها کشیده رضاشاه برای نظام بخشودن به انتظامات همه جانبه کشور!

آخوندها در این سالها تاتوانستند برسرپهلوی ها کوفته اند تابساط کشورخواری خودرابیارایند، اگر بتوان گفت! رضاشاه باهمه سوادى که نداشت، و باهمه تلخکامی هایی که درکارش میپیچید و باهمه نداری ها و تهی دستی ها که سفره سرانه کشور را به هیچ میفرد، بسیارفراتر از تراز متداول شخصیت های همطراز خوددرخشیده است، ما اسلام زده های این نظام اینجوری، که معمولاً به نبوغ دانشمندان و انسان های نابغه خیره میشویم و تحسین شان میکنیم، بسرعت ازخیره شدن به نبوغ رضاشاه درفراهم آوردن مقدرات اقتدار مرکزی ویکپارچه کردن کُنیت کشور روبرمیگردانیم ... با اطمینان میگویم: رضاشاه آن مردبی سواد، بقدرهمه عمر همه آخوندها در همه تاریخ، به رواج سواد و آگاهی در این سرزمین مدد رسانده است، خدمتی که رضاشاه به ایران و ایرانیان کرد، درسالهای پس ازیورش اسلامی در ناجوانمردانه ترین شکل ممکن به هیچ گرفته شد، بی آنکه آخوندها به رُخ بکشند که اگر تختی و بختی یافته اند، ازبرکت زحمت های آن مردبزرگ بوده است، وگرنه حتماً کشور به چندپارگی درافتاده بودومعلوم نبود ایران را درکجای این چندپارگی بایدمیجست».

بی مناسبت ندیدیم که در بخش پایانی این کتاب به مصاحبه خبرنگار دیلی تلگراف، با رضا شاه که در تاریخ ۱۴ شهریور ۱۳۰۹ صورت گرفته بود، اشاره ای داشته باشم، خبرنگار مزبور پیش از آنکه از مصاحبه اش با شاه بنویسد، به مقدمه میپردازد که به درج بخش کوتاهی از آن مصاحبه اکتفا میکنم، او مینویسد: «... حکومت ایران، یک حکومت خودمختار خیراندیشی است که به طرز بسیار عالی

و شایسته با احتیاجات مملکت خود وفق میدهد، و درطول زندگی یک نسل به اندازه ای کشور را به ترقی و تعالی سوق داده که معمولاً در مدت بیش از یک قرن صورت نمیگیرد، برای رهایی از مشکلات و نومیادی های پس از جنگ، یک مرد نیرومند و آهنین پنجه برای ایران ضرورت داشت... تمام کارها به کاخ سلطنتی مراجعه میشود و روی میز اعلیحضرت پُر از شکایات بازرگانی است که نمیتوانند نخ بخرند یا کسانی که در اتخاذ صنایع جدید باید تشویق شوند.

مسائل مربوط به مهاجرین، اوراق مربوط به نظام وظیفه یا گزارشهای کشاورزی تمام مورد رسیدگی قرار میگیرد و از وقتی که روسیه خودسرانه فراریان را در خاک همسایگان تعقیب میکند، تلگرافاتی راجع به حوادث آذربایجان، مقداری از وقت شاه را میگیرد، همچنین روی میز او پُر از نمونه های غلات و محصولات صنعتی و گزارشهایی از ادارات و یکدنیا مطالب و مشکل دیگر مربوط به زیرین وزمین لرزه و راه آهن و راه شوسه و گمرک میباشد! باتمام این تفصیلات، شاه متانت خود را از دست نمیدهد، و در برابر مشکلات مقاومت میکند، از شاه پرسیدم آیا به نظر او خطر بلشویسم ایران را تهدید میکند؟

اعلیحضرت در پاسخ من اظهار داشت: بهیچوجه، شما از همین جا پی ببرید که گروهی از ایرانیان به باکو و ایروان میروند و فقر و فلاکت روسیه را با وضع زندگی کشور خودشان مقایسه میکنند و چون مردم باهوش و عاقلی هستند هرگز چنان زندگانی را آرزو نمیکند، گذشته از این، ایرانی اصولاً مخالف خرابکاری است و به هیچوجه تمایلی نسبت به کمونیستها ندارد، ایرانی متعلقات و زندگانی مخصوص پشت دیوارهای باغ خود و طرز فکر مخصوص بخود را دوست دارد...

سپس از کشاورزی که مورد علاقه او است صحبت کردیم، شاه گفت: هم اکنون یک مدرسه فلاحتی داریم [دانشکده کشاورزی کرج] که در آنجا روشهای علمی جدید مورد تجربه قرار میگیرد و امیدوارم تا چند سال دیگر کارشناسان سیار ما به هر جاکه لازم باشد بروند و شاید مشاورین فلاحتی را به دهکده ها و بخشهای مهم نیز بفرستیم، تصمیم من این است که محصولات داخلی ما به اندازه ای برسد که نیازمندی های تمام ملت را برطرف کند...

از شاه پرسیدم آیا تصور میفرمایید که تربیت نونهالان کشور شما در اروپا کار خوبی باشد؟

شاه پاسخ داد البته برای جوانان بهتر بود در کشوری که باید در آن زندگی کنند و ترقیات آن خواه ناخواه بسته بوجود آنان است، پرورش یابند، ولی ما دستگاه و وسائل لازم در اختیار خود نداریم، مابه همه نوع کارشناسان فنی نیازمندیم و در عصر حاضر آنها باید در آموزشگاههای

اروپا تربیت شوند، امیدوارم جوانانی را که به فرانسه و ایتالیا میفرستیم بخوبی درک کنند که تمدن هر کشور مخصوص افراد آن سرزمین است و بهیچوجه نمیخواهیم ایرانیان به صورت نسخه بدل اروپاییان تربیت شوند، زیرا ما گذشته پر افتخار و آداب و سنن تاریخی از خود داریم و نظر من این است که بهترین افراد را از میان آنان بیرون بیاوریم و لازم نیست که این جوانان دارای افکار غربی یا شرقی محض باشند، زیرا هر کشوری برای تربیت و پرورش افراد خود روش مخصوصی دارد...

من فرصت را غنیمت شمرده از اصلاحات و ترقیات پنج سال گذشته به اعلیحضرت تبریک گفتم، آهی کشید و گفت: من همیشه ناراضی هستم زیرا کارهای بسیار باید انجام گیرد ولی من نمیتوانم به سرعت پیش بروم... ناگاه چشمش به پرونده های روی میز افتاد... شاه با اشاره به ساختمان بندرشاهپور چنین گفت: ایران باید یک بندر مخصوص بخود داشته باشد و مانمیتوانیم برای فروش محصولات خود همواره متکی به روس ها باشیم، راه شوسه جدید از تبریز تا خط آهن موصل وسیله ای بدست بازرگانان آذربایجان میدهد و امیدوارم خطی که شاید با همکاری ترکیه، تهران را به مغرب، همچنین به بندرگاهی کنار دریای سیاه یا بحر ابيض متوسط [مدیترانه] مربوط سازد، سر انجام به چشم ببینم... امیدوارم راه آهنی که طرح آن ریخته شد فقط مقدمه یک شبکه راه آهنی باشد که ایران بتواند بوسیله آن محصولات خود را به هر مقصدی که بخواهد برساند...».^{۲۷۸}

تردیدی نیست که در آینده ای نه چندان دور، تاریخ داوری خود را درباره رضاشاه بدور از هرگونه غش و کاستی ها، بهتر و روشن تر خواهد کرد، چراکه طلیعه این کار، از سوی برخی پژوهشگران حتا از طیف مخالفان چندی پیش او آشکار شده است و این از ویژگی تاریخ است.

حدیث نیک و بدمانوشته خواهد شد
زمانه را قلم و دفتری و دیوانی است

خدمت های رضاشاه

- ◀ فهرست اهم خدمت های رضا شاه بزرگ:
- ◀ ایجاد ارتش نوین و منجسم بدون بهره گیری از مستشاران خارجی
- ◀ لغای قضاوت کنسولی (کاپیتولاسیون).
- ◀ برانداختن حکومت های خودسر خان خانی.
- ◀ ایجاد امنیت در سراسر کشور با سرکوب یاغیان و راهزنان و اشرار و گردنکشان و باج بگیران.
- ◀ لغو امتیاز نشر اسکناس از سوی بانک بانک شاهنشاهی که در امتیاز دولت بریتانیا بود.
- ◀ لغو امتیاز بانک استقراضی روس.
- ◀ تأسیس بانک ملی و بانک سپه.
- ◀ منع روحانیت از مداخله در امور سیاسی دادگستری، وزارت خانه ها و ادارات.
- ◀ کشف حجاب. که امروز از خواسته های اکثر بانوان ما زیر سرنیزه حکومت اسلامی است.
- ◀ متحدالشکل کردن لباس تا مردم از وضعیت مندرس بیرون بیایند.
- ◀ اعزام دانشجویان به خارج برای کسب دانش در رشته های مختلف.
- ◀ راه سازی در سراسر خاک کشور و احداث سد ها پل و تونل.
- ◀ ایجاد صنایع جدید در حد ممکن و مقدور، به ویژه پارچه بافی و تشویق صاحبان صنایع و حرفه.
- ◀ تأسیس مدارس دولتی به جهت تحصیل رایگان در دبستانها و دبیرستانها و کلاسهای شبانه برای بزرگسالان بی سواد در شهرها.
- ◀ تأسیس هنرستان دختران.
- ◀ تأسیس دانشسراهای مقدماتی در مراکز استانها و دانشسرای عالی در تهران.
- ◀ ایجاد فرهنگستان به منظور پیرایش زبان پارسی از واژه های بیگانه در حد امکان.
- ◀ قانون نظام وظیفه اجباری.
- ◀ لغو القاب و عناوین.
- ◀ قانون انحصار و مالیات برق و دوشکروچای به منظور تأمین بودجه برای ساختمان راه آهن.
- ◀ تبدیل ماه های قمری به ماه های هجری خورشیدی.
- ◀ تشکیل نیروی هوایی.
- ◀ تشکیل نیروی دریایی.
- ◀ اصلاح تقویم (بموجب این قانون اسامی عربی و ترکی ماه های سال به نامهای باستانی تغییر یافت).
- ◀ قانون مقیاس ها و اوزان (بجای مثقال و سیر و نخود و چارک و من - گرم و کیلو و به جای وجب و ذرع و ... اندازه گیری متریک).
- ◀ احداث چندین کارخانه قند.

- ◀ احداث کارخانه اسلحه سازی در تهران و پارچین.
- ◀ برپایی کارخانه کنسرو سازی (ساردین و تن ماهی) در بندرعباس.
- ◀ تأسیس بی سیم و فرستنده رادیو.
- ◀ تأسیس دادگستری نوین.
- ◀ تأسیس دانشگاه.
- ◀ تأسیس بانک کشاورزی.
- ◀ تأسیس اداره ثبت احوال جهت صدور شناسنامه که تاپیش از آن، نام خانوادگی متداول نبود؛ و برای شناسایی هویت اشخاص تنها نام کوچک شخص و نام پدر و یا به خاطر شغلی و شهری که داشته خوانده میشده است.
- ◀ تأسیس بانک رهنی.
- ◀ اختیار ریال به جای قران.
- ◀ قانون حفظ آثار عتیقه.
- ◀ قانون تعلیمات اجباری.
- ◀ تأسیس ادارات ثبت اسناد و املاک.
- ◀ تأسیس دانشکده کشاورزی در کرج.
- ◀ قانون مختلسین از اموال دولتی.
- ◀ تدوین قانون مدنی.
- ◀ قانون محاکمه وزیران.
- ◀ قانون منع خرید و فروش برده.
- ◀ تشکیل داسراها و دادگاه های انتظامی قضات.
- ◀ قانون جزا.
- ◀ قانون تجارت.
- ◀ قانون توسعه معابر واحداث میادین در شهرها و اسفالت و یاسنگ کاری خیابانها.
- ◀ قانون مبارزه با قاچاق.
- ◀ قانون وکالت دادگستری.
- ◀ تأسیس بیمارستانها و درمانگاه ها و سازمان شیروخورشیدسرخ ایران و بنگاه حمایت مادران و نوزادان.
- ◀ احداث چندین بنای عظیم به منظور استقرار چند وزارتخانه با توجه به شئون آن وزارتخانه هاز جمله دادگستری - دارایی - امور خارجه - بانک ملی - شهربانی کل.
- ◀ ساختمان بندر شاهپور.
- ◀ ساختمان راه آهن سرتاسری و اقدام به توسعه شبکه راه آهن بدون دریافت وام از خارج، که در گفتار دوم این کتاب بگونه ای نسبتاً مشروح به آن پرداخته شده است.
- ◀ برپایی کارخانه تراورس سازی در شیرگاه مازندران.
- ◀ لغو قرارداد داری و تنظیم قرارداد جدید (۱۳۱۲ هـ - ش) که با همه مزایا و دست آورد آن نسبت به قرارداد داری، تمدید مدت امتیاز مورد انتقاد و اعتراض برخی قرار گرفت.

مخالفتان رضاشاه، از هر طیف و گروه که همواره به دنبال بهانه هایی به جهت تخفیف او بوده و میباشند، عمل او را در تمدید قرارداد داری، خیانت محض دانسته و میدانند، بدون آنکه کمترین اشاره ای به نکات قوت قرارداد کرده باشند، حال آنکه این تمدید با ملی شدن صنایع نفت در سال ۱۳۲۹ به رهبری دکتر مصدق، هیچگاه از قوه به فعل در نیامد، بنابراین ادامه اعتراض یا مخالفت با کاری که انجام نشده منتفی است و اما درباره نکات قوت قرارداد ۱۳۱۲ (۱۹۳۳) که دارای جنبه های مفیدی در جهت تأمین منافع بیشتر برای ایران بود، از جمله میتوان به پخش فرآورده های نفتی در سراسر کشور و احداث جایگاه های فروش نفت و بنزین که پیش از آن شرکت نفت ایران و انگلیس حاضر به انجام چنین کاری نبود و همچنین وادار کردن شرکت نامبرده جهت خانه سازی برای کارکنان ایرانی، تأسیس دانشکده فنی نفت برای آموزش جوانان داوطلب ایرانی در رشته های مختلف مورد نیاز صنعت نفت، ایجاد درمانگاه ها در مناطق نفت خیز از جمله در آبادان و خرمشهر و اهواز و مسجد سلیمان و... دریافت حق الامتیاز بیشتر، الزام شرکت نفت به اعزام دانشجوی فارغ التحصیل دانشکده فنی نفت از سوی آن شرکت به انگلستان، تحدید اراضی اکتشاف و استخراج مذکور در قرارداد داری، ایجاد آموزشگاه حرفه ای شبانه روزی در آبادان به منظور آموزش عملی جوانان به هدف تأمین کادر کارگران فنی لایق، میتوان اشاره کرد.

روزنامه واشنگتن پست (به نقل از هفتگی نامه خواندنیها مورخ ۸ اردیبهشت ماه ۱۹۲۴ (۱۹۴۵) در باره تحدید اراضی اکتشاف و استخراج نوشت: «منطقه امتیازی انگلستان برای استخراج نفت که سابقاً شامل تمام اراضی جنوب بود، در سال ۱۹۳۳ محدودتر شد و در نتیجه فشار دولت ایران مقرر گردید که مداری که از ۳۵ درجه شمال خط استوا عبور مینماید حد شمالی این منطقه باشد، روزنامه مزبور سپس چنین ادامه میدهد که: دولت انگلستان در ماه اوت ۱۹۴۱ [شهریور ماه ۱۳۲۰] با نیروی نظامی خود، این منطقه را اشغال کرد...».

این خبر میرساند مناطقی را که بموجب قرارداد ۱۹۳۳ از منطقه عملیاتی شرکت نفت مجزا شده بود، چون دولت انگلستان راضی به تحدید اراضی نبود، با رویداد سوم شهریور ۱۳۲۰ و تجاوز به خاک ایران و برکناری رضاشاه، با نادیده گرفتن قرارداد، ۱۹۳۳ اراضی مجزا شده را خودسرانه دوباره به مناطق زیر امتیاز خود در آورده بود و نیز به موجب ماده ۱۶ قرارداد ۱۹۳۳ شرکت نفت متعهد شده بود که باموافقت دولت ایران طرحی برای افزایش کارکنان ایرانی تنظیم و اجرا کند که با همه اکراه شرکت نفت از انجام آن، پیشرفتهایی در این باره انجام شد.

باعقد قرارداد جدید، درآمد دولت ایران روبه فزونی نهاد و به موجب قراردادی که در زمان قاجارها بین شرکت نفت و خوانین بختیاری بسته شده بود ۳۷,۳۲۰ سهم یک لیره ای به منظور حفاظت از چاه های

نفت و سایر تأسیسات شرکت نفت در خوزستان به آنان اختصاص یافته بود که هر سال سود آن را به نفع خود دریافت میکردند، رضاشاه دستور داد که سهام خان ها را دولت خریداری کند که این کار انجام شد و سهام مزبور به دولت واگذار گردید و منافع آن به خزانه واریز میگردد.

همانگونه که اشاره شد، تنها ایراد مخالفان قرارداد ۱۹۳۳ در برابر آنهمه امتیازاتی که مردم ایران از آنها برخوردار میشدند، تمدید قرارداد به مدت سی سال از پایان قرارداد داری در سال ۱۹۶۱ بود که براساس این قرارداد حق امتیاز شرکت نفت ایران و انگلیس میبایست در این سال به پایان میرسید که از دید یک تحلیلگر بیغرض اگرچه ظاهراً یک نقطه ضعف بشمار میآید ولی اینکه خیانت شمرده شود اگر روی کینه ورزی و اهداف سیاسی و مسلکی نباشد یقیناً بی انصافی است، بویژه آنکه نه تنها قرارداد ۱۹۳۳ که موعد آن در سال ۱۹۹۱ به پایان میرسید تا این زمان نپایید، بلکه حتی با ملی شدن صنایع نفت در سال ۱۹۵۰، تا انقضای موعد قرارداد داری یعنی تا سال ۱۹۶۱ نیز نپایید، بنابراین چون با ملی شدن نفت، تمدید قرارداد داری از قوه به فعل در نیامد، از اینرو برخلاف نظر مخالفان رضاشاه، ضرر و زیانی نیز عاید ملت و خزانه کشور نشد و خیانتی هم به زیان ملت صورت نگرفت.

حال بنگریم به ملی شدن صنایع نفت به دست دکتر محمد مصدق، که با ملی شدن این صنایع، ۴۶ شرکت تابعه را از دست دادیم که سود آنها کمتر از آنی نبود که شرکت نامبرده از بابت سهم ایران از محل فروش نفت ایران به دولت ایران میپرداخت، اما دکتر مصدق از سوی مخالفان رضاشاه، قهرمان ملی و میهن دوست قلمداد میشود!^{۲۷۹}

دکتر منوچهر فرمانفرمایان پسردایی دکتر مصدق، و کارشناس نفت که تحصیلات خود را در رشته کارشناسی نفت در دانشگاه بیرمنگام انگلستان به پایان برده و چندی ریاست اداره امتیازات نفت در وزارت دارایی را بر عهده داشته است، در این باره در کتابش زیر نام «از تهران تا کاراکاس»، متن مقاله ای را که در هفتگی نامه کیهان لندن منتشر کرده بود به این شرح ارائه میدهد: «جریده محترم کیهان لندن، در تاریخ ۲۵ آوریل ۱۹۹۶ مقاله ای در چهارستون از آقای فواد روحانی مشاور حقوقی شرکت نفت سابق انگلیس و ایران و پس از ملی شدن، مدیر امور حقوقی شرکت ملی نفت، در آن جریده محترم منتشر شد، نظریات خود را در زیر یادآور میشوم: لازم به توضیح است که آقای پرویز مینا مدیر سابق امور بین المللی شرکت نفت ایران نظریات اینجانب را در باره شرکتهای تابعه شرکت نفت انگلیس و ایران مبنی بر اینکه بیست درصد منافع این شرکتهای متعلق به دولت ایران بوده تأیید کرده اند و آقای روحانی مطالبی در رد گفته های ایشان گفته اند ولی آنچه آقای فواد روحانی گفته اند در

^{۲۷۹} - لیست این شرکت ها در این آدرس در وبسایت ۱۴۰۰ سال دیده میشود:

<https://1400years.com/PDF&Show/SherkathayeTabeehNaft.pdf>

حقیقت جواب به نوشته و اظهارات بنده در کتاب "از تهران تا کاراکاس" است، گفته ام و حال هم تکرار میکنم که مصدق با تهییج افکار عمومی نفت را ملی کرد، در صورتیکه از مفاد قرارداد نفت ۱۹۳۳ [که در زمان رضا شاه بسته شده بود] و اصولاً درباره اقتصاد نفت اطلاعی نداشت.

ولی مسأله مهمتر همان شرکتهای تابعه بودند که آقای روحانی آنها را ۵۹ نهاد قلمداد کرده اند، این شرکتهای عبارت بودند از: نفت عراق - کویت - قطر - شرکتهای کشتیرانی - تصفیه خانه های متعدد در اروپا و آمریکا و آسیا - دستگاه فروش - خطوط لوله - مراکز تحقیق و تجسس و لابراتوارها و غیره که همگی از سرمایه نفت ایران بوجود آمده بودند، در آن زمان هیچ راهی وجود نداشت که با مصدق و همراهانش مذاکره شود و اگر هم کسی جرأت میکرد که بگوید احتیاط کنیم، او را تکفیر میکردند.

درباره حقوق دولت ایران و شرکتهای تابعه باز متذکر میشوم که ما طبق قانون به بیست درصد از آن حق داشتیم و آن را به سبب ملی کردن نفت از دست دادیم. آقای [فواد] روحانی اصلاً مدعی هستند که ما حقی نداشتیم و برای اثبات نظر خودشان شرح کشفی نوشته اند و مثل یک وکیل دادگستری به هر عنوان که شده سعی میکنند متهم را تبرئه کنند و مینویسند که اگر در این باره باید مسئولیتی قایل شویم، آن مسئولیت متوجه رضاشاه خواهد بود نه دکتر مصدق.

برای رد نظریه آقای روحانی تنها کافی است به قرارداد ۱۹۳۳ نگاهی بیفکنیم و خوانندگان ملاحظه خواهند فرمود مفاد آن حاکی از چیست، در صفحه اول این قرارداد تحت عنوان تعاریف که عین آن در زیر درج میگردد چنین قید شده است: موافقت نامه بین دولت شاهنشاهی ایران و شرکت نفت انگلیس و ایران محدود، منعقد در تهران به تاریخ ۲۱ آوریل ۱۹۳۳.

مقدمه: به قصد برقرار کردن امتیاز جدیدی بجای امتیازی که در تاریخ ۱۹۰۱ به ویلیام دارسی داده شده بود، این امتیاز را دولت ایران اعطا و کمپانی نفت انگلیس و ایران محدود، آن را قبول مینماید.

بعضی اصطلاحات منجمله در این قرارداد قطع نظر از هر معنی دیگری که ممکن است در حال و یا در آتیه در موارد دیگر داشته باشد در این قرارداد مطابق تعاریفات قبل معنی خواهد داشت.

دولت، یعنی دولت شاهنشاهی ایران.
کمپانی، یعنی شرکت نفت انگلیس و ایران محدود و تمام شرکتهای تابعه آن (که جمله نمیتواند از این دقیقتر باشد).

در جای دیگر مقاله اش مینویسد: «... دیگرمدارک قطعی، تر از نامه های شرکت نفت انگلیس و ایران بود، در این مورد دو ترازنامه تهیه میشد، اول ترازنامه شرکت نفت و دوم ترازنامه شرکت نفت و شرکتهای تابعه، حقوق دولت ایران نیز از طریق ترازنامه قسمت دوم که consolidated نام داشت پرداخت میشد.

ایشان سپس در ریزنویس همین صفحه از مقاله اش مینویسد: خوانندگان عزیز ملاحظه میکنند که حتا انگلیسی ها ظاهراً منکر حقوق حقه ایران از منافع شرکتهای تابعه نیستند و این روحانی و روحانی نماها هستند که این حقوق را انکار میکنند.

آقای فرمانفرمایان در ادامه مقاله اش مینویسد: «... باز هم بنده سه روز بعد از ملی شدن در تأیید حق دولت ایران یک مقاله مفصل در کیهان چاپ کردم و نیز در روزنامه «داد» شرح مفصلی خطاب به آقای مصدق نوشتم که بیاید درباره شرکتهای تابعه فکری بکنید و آنها را از دست ندهید.

آقای فواد روحانی، از بین رفتن شرکتهای تابعه را به گردن رضا شاه میاندازد و دیواری کوتاه تر از دیوار او پیدا نمیکند و دیگران را بی اطلاع و مغرض میخواند، در صورتیکه این ضرر تنها از طریق ملی شدن نفت میتواند متوجه ایران شود، چون ملی کردن نفت فقط از طرف دولت و برای تأسیسات داخل ایران میسر بود... و هیچیک از هموطنان عزیز حاضر نشدند یک کلمه بابت حقوق حقه ایران حرف بزنند و اقلای جای مهوری برای ملت ایران در تاریخ بگذارند».^{۲۸۰}

با اینکه دکتر منوچهر فرمانفرمایان، از قاجارها و وابستگی خانوادگی بسیار نزدیک با دربار قاجار و محمد مصدق داشته و در کتابش «از تهران تا کاراکاس» در هر فرصت از رضاشاه به بدی یاد کرده است مع ذلک در آن مقاله درباره قرارداد ۱۹۳۳ در پیوند با شرکتهای تابعه چنین ادامه میدهد: «... اما خوانندگان باید بدانند که من سالهای متمادی در وزارت دارایی در سمتی رییس اداره امتیازات نفت خدمت کردم و به شما اطمینان میدهم رضاشاه قراردادی امضا کرد که تمام منافع ممکنه (منافی راکه در آن سالها میتوانستیم بگیریم و متداول بود) را برای دولت ایران در برداشت، چونکه شرکتهای تابعه، شرکت نفت ایران را به یک شرکت بین المللی تبدیل میکرد و بیخود نبود که دولتهای پی در پی در ایران آن را بیش از سی سال با خون جگر حفظ کردند و ما آن را ملی شدن لگدمال کردیم».^{۲۸۱}

^{۲۸۰} - جلد ۲ ص ۷۰ و ۷۱

^{۲۸۱} - جلد ۲ ص ۷۴ و ۷۵

ابراهیم صفایی، مینویسد: «در پنجم بهمن [۱۳۱۲]، فروغی [نخست وزیر] طی یک تلگرام درپاسخ داور [ریاست هیأت نماینده گی ایران جهت پاسخگویی به شکایت دولت انگلستان به مناسبت لغو یک جانبه قرارداد داری از سوی ایران به جامعه ملل درژنو] چنین گفت: «تلگراف بعرض رسید، در هیأت دولت هم مطرح شد. جواب از این قرار است:

۱. سعی عمده آقایان این باشد که اثبات کنید دولت انگلستان حق مداخله در این اختلاف را ندارد.
۲. اگر سعی شود امر در همین شورا به اصلاح تمام شود، بهتر است در خصوص اینکه «کدامن» می خواهد بداند پیشنهاد ما چیست؟ اگر پاسخ این موضوع برای رسیدن به نتیجه اصلاحی ضروری و مؤثر است، این نکات را به او بفرمایید:
۳. مشارکت دولت ایران در کل کمپانی و جمع شرکتهای فرعی از هر قبیل و معاف بودن حق امتیاز دولت ایران از هرگونه مالیات و عوارض.
۴. محدود شدن حوزه عمل کمپانی.
۵. موقوف شدن حق انحصار لوله کشی به طرف جنوب.
۶. پرداخت حق امتیاز بر اساس مقدار استخراج به این طریق که تا وقتی استخراج ارزشش میلیون تن تجاوز نکرده، یک میلیون و دویست هزار لیره طلا و اگر تجاوز کرد، در هر تن صدی شانزده از قیمت جهانی باید به ایران بدهند.
۷. کوشش در بالا بردن سطح استخراج.
۸. دولت ایران در هیأت مدیره یک نماینده داشته باشد، با اختیار مساوی با دیگر مدیران، به اضافه حق «وتو» در هنگام تغییر اساسنامه شرکت و مسایل غیر عادی.
۹. پرداخت مالیات از قرار چهار درصد در هر تن که استخراج میشود.
۱۰. تأمین نیاز کشور نسبت به نفت و متفرعات بایه های مناسب.
۱۱. تصفیه نفت حتی الامکان در داخله.
۱۲. پرداخت بدهی های گذشته و پرداخت مالیات از ۱۹۳۰...

فروغی سپس میافزاید که: در قرارداد جدید در آمد ایران افزایش یافت و حق الامتیاز ایران هر تن چهار شلینگ تعیین شد (ماده دهم) و نیز بیست درصد اضافه بر ۶۷۱,۲۵۰ لیره سود صاحبان سهام برای ایران منظور گردید و مقرّر شد حق الامتیاز سالانه ایران هرگز از هفتصد و پنجاه هزار لیره استرلینگ کمتر نباشد و در صورت تأخیر در پرداخت، شرکت سالانه برابر صدی پنج زیان دیرکرد به دولت ایران به پردازد (بند ب ماده دهم) و هم به دولت ایران حق داده شد در تمام جلسه های هیأت مدیره و کمیته های فرعی آن، یک نماینده داشته باشد... در این قرارداد حوزه امتیاز به یک پنجم کاهش یافت و به یکصد هزار میل مربع محدود شد (ماده دوم قرارداد) و برای تصفیه تمام دعاوی ایران شرکت پرداخت یک میلیون لیره استرلینگ را ظرف سی روز تعهد کرد (ماده ۲۳ قرار

داد) و نیز شرکت نفت تأمین احتیاجات داخلی ایران را به مواد نفتی و بنزین [که تا آن زمان کمترین اقدامی از سوی شرکت نفت ایران و انگلیس بعمل نیامده بود] تعهد کرد و برای نیازهای دولت بیست و پنج درصد تخفیف داده شد (ماده ۱۹ قرارداد)، در سالهای بعد فروشگاه های نفت و بنزین برپایه این تعهد در همه نقاط کشور ایجاد گردید و نیز شرکت تعهد نمود مستخدمین غیر فنی را تماماً از ایرانیان استخدام نماید و برای استخدام کارکنان فنی هم تا آنجا که ایرانیان واجد شرایط و دارای تخصص باشند، از اتباع ایران استخدام کند و برای آنکه شماری از جوانان با استعداد ایرانی علوم و فنون صنایع نفت را در انگلستان فراگیرند و کارشناس ایرانی تربیت شود، شرکت پرداخت سالی ده هزار لیره استرلینگ را به این منظور برعهده گرفت (ماده ۱۶ قرارداد) و مهمتر از همه متعهد شد که تمام دارایی شرکت در ایران از اراضی و کارخانه ها و ساختمانها و چاه ها و لوله ها و سدها دریایی و پلها و وسایل پخش آب و ماشینها و وسایل نقلیه و هرگونه تجهیزات و ادوات در پایان امتیاز (یا به هر نحوی که امتیاز پایان پذیرفته باشد) متعلق به دولت ایران خواهد بود (ماده بیستم قرارداد)». ^{۲۸۲}

در برابر امتیازاتی که دولت ایران بدست آورد (با حفظ منافع شرکتهای تابعه)، قرار داد نفت از زمان پایان یافتن امتیاز داری (سال ۱۹۶۱) بمدت سی سال تمدید گردید که با ملی شدن صنایع نفت در مارس ۱۹۵۱، حق الامتیاز مزبور حتی به زمان پایانی قرارداد داری نرسید، با همه این حال مخالفان رضاشاه بدون کمترین اشاره به امتیازات در خور اهمیتی که بدست آمده بود، همچنان رضاشاه را به خیانت متهم میکنند و دکتر مصدق را با همه از دست دادن منافع [۶۴ شرکت تابعه] ۵۹ شرکت تابعه میستایند!

در حالی که دکتر مصدق در کتاب خاطراتش در شرح چگونگی استعفایش از والیگری فارس به خاطر رویداد کودتای سوم اسفند ماه ۱۲۹۹ چنین مینویسد: «دولت ایران حق داشت ۱۶ درصد عایدات خالص شرکتهای اصلی و شرکتهای تابعه را بعنوان حق الامتیاز بخواهد...». ^{۲۸۳}

دانسته نیست در حالیکه از همان زمان نسبت به حقوق ایران از بابت شرکتهای تابعه آگاهی داشته است، به چه جهت در زمان ملی شدن صنایع نفت آنچه را که خود میدانسته و از سوی برخی کارشناسان نفت نیز تذکر داده میشده است، از سوی ایشان نادیده گرفته شده بود؟

آقای فرمانفرمایان، در جلد نخست کتابش که از آن نام برده ام در پیرامون از دست دادن منافع شرکتهای تابعه همچنان مینویسد:

^{۲۸۲} - اشتباه بزرگ ملی شدن نفت - ص ۳۸ - ۴۰ تا ۴۲

^{۲۸۳} - خاطرات مصدق ص ۱۳۷

«مصدق باشتاب به طرف تصویب آن میرفت [ملی شدن نفت] و منافع عظیمی که انگلیسی ها برای نفع خود در صورت ملی شدن پیش بینی کرده بودند از چشمش دور بود، مصدق نمیدید و نمیدانست که با یک قیام و قعود، هزاران میلیون ثروت این ملت برای کسب افتخارات موهوم بخشیده خواهد شد.»

من ... مقاله ای نسبتاً کوتاهی درباره شرکتهای تابعه و حقوق دولت ایران و از دست رفتن آنها برای «داد» [روزنامه] نوشتم و عمیدی نوری هم آن را تماماً چاپ کرد، امروز من به این مقاله دسترسی ندارم و تاریخ چاپش را هم فراموش کرده ام، ولی خاطرم هست که در آغاز ملی شدن نفت در «داد» چاپ شد، در آخر آن مقاله نوشته بودم که از آقای نخست وزیر خواهش میکنیم که درباره این شرکتهای فکری بکنند تا دست کم در قراردادهای آینده حقوق ایران را حفظ کنند، ممکن نیست که این ضرر جبران شود، شکی نیست که مصدق و همراهانش سرمست موفقیت بودند و فقط ملی کردن نفت کفایت میکرد که آنها در دنیایی که ساخته بودند برای مدت کوتاهی خود را در اوج خوشبختی احساس کنند و چشمانشان نور درخشان اطراف را از چراغ نفتی پر دود خود تشخیص ندهند.»^{۲۸۴}

همو باز در جای دیگر کتابش نوشته است: «اتفاقاً دکتر پرویز مینا قایم مقام سابق شرکت ملی نفت ایران ... مقاله ای در روزنامه کیهان لندن به تاریخ ۱۲ تیر ماه ۱۳۷۴ نوشت و تأیید کرد که شرکتهای تابعه جزو حقوق ایران بوده و انگلیسی ها بعد از چهار سال، کاری را به آسانی انجام دادند که در قرارداد داری و قرارداد ۱۹۳۳ نتوانسته بودند بکنند و این سرطان بزرگ خودشان را بایک قرص آسپرین منتفی کردند.»^{۲۸۵}

حال با از دست دادن منافع عظیم شرکتهای تابعه در راستای ملی شدن نفت و خودداری دکتر مصدق از رایزنی با کارشناسان باتجربه ایرانی که خوشبختانه تعدادشان کم نبود و اظهار نظر برخی از آنان از جمله دکتر فرمانفرمایان و پرویز مینا و مهندس فلاح و مصطفی فاتح و چند تنی دیگر وحتاً اشراف ایشان به حقوق ایران نسبت به شرکتهای تابعه از سالها پیش که جملگی میتواند ظاهراً از مصادیق خیانت باشد، آیا میتوان دهان و قلم مخالفان دکتر مصدق را در متهم ساختن ایشان به خیانت و ساخت و پاخت با دولت انگلستان بست و شکست؟ که دکتر مصدق با کینه ورزی از این عبارات بدون ارائه کمترین مدرک و سند استوار، بر علیه رضا شاه بارها و بارها استفاده و بسیاری از مردم ناآگاه میهن ما را نسبت به بخشی از تاریخ ما گمراه کرده است!

^{۲۸۴} جلد یک - ص ۴۶۶^{۲۸۵} - جلد ۲ ص ۶۸

از آنجا که اغلب ما مسایل گذشته را بامعیارهای زمان حال میسنجیم و به داوری میپردازیم، لذا اینگونه داوری ها نمیتواند خالی از بی انصافی و یا اشتباه بوده باشد، در شرایط و جو سیاسی آن ایام که دولت انگلستان در جنگ جهانی نخست با پیروزی بر آلمان و متحدانش در جایگاه کشوری ابر قدرت نشسته بود و به گفته مشهور آفتاب درسرزمینهایش غروب نمیکرد و دولت ایران از پشتیبانی هیچ دولتی برخوردار نبود، (برخلاف دکتر مصدق که از پشتیبانی آشکار و پنهان دولت آمریکا تا دوسه ماه پیش از سقوطش برخوردار بود) در افتادن یک کشور تازه جان گرفته و با بضاعت کم با آن امپراتوری، که از دوران پیش و احتیاط بدور بود، گرفتن همین امتیازات که به آنها اشاره شد و از دست ندادن منافع ۵۹ [۴۶] شرکت تابعه، خود کاری درخور اهمیت و سزاوار تحسین است.

مخالفان رضاشاه که در شمار آنان توده ای ها و برخی از اعضای جبهه ملی و عده ای دنباله روی آنان قرار دارند، آنقدر نوشتند و گفتند تا آنجا که بخشی از تاریخ معاصر ما آنچنان آلوده و آشفته شد و در ذهن باور بسیاری جا گرفت که در رد گفتارها و نوشته هایی آنچنانی، کمتر کسی از بیم تهمت و دشنام دست به قلم برده و میبرد.

بخش پنجم

پیوست ها

متن قرارداد ۳۱ آگوست ۱۹۰۷^{۲۸۶}

و

قرارداد ۲۰ مارس ۱۹۱۹

منعقد میان روسیه و انگلستان:

«مقدمه»

دولتین بریتانیا و روسیه، از آنجاکه حفظ استقلال و تمامیت ارضی ایران را مشترکاً بر عهده گرفته اند.

از آنجا که صمیمانه مایل به حفظ نظم و آرامش در سراسر خاک این کشور و استقرار دایمی مزایای یکسان بازرگانی و صنایع تمام ملتهای دیگر در این قسمت از جهان هستند.

از آنجاکه هر کدام از این دو دولت به دلایل جغرافیایی و اقتصادی، علاقه خاصی به حفظ نظم و آرامش در برخی ایالات ایران دارند که این ایالات همسایگان دورونزدیک روسیه یا بریتانیای کبیر (از سوی مرزهای افغانستان و بلوچستان) هستند.

نیز از آنجاکه هر دو دولت (بریتانیای کبیر و امپراتوری روسیه) مایل به احتراز از تمام علل و موجباتی هستند که ممکن است به برخورد مصالح ویژه آنها در ایالات مذکور فوق بیانجامد.

لذا در مواد و شرایط زیر میان خود توافق کردند:

ماده ۱- دولت بریتانیای کبیر تعهد میکند در مواردی که از قصر شیرین تا اصفهان و یزد و خاف امتداد مییابد و نهایتاً به نقطه ای واقع در محل تقاطع سرحدی روس و افغان میرسد، تقاضای هیچگونه امتیاز سیاسی و تجاری از قبیل امتیاز راه آهن، بانک، تلگراف، راه

^{۲۸۶} - متن کامل قرارداد ۱۹۰۷ را در سایت ۱۴۰۰ سال در آدرس زیر بخوانید

<https://1400years.com/Treaties/1907.pdf>

شوسه، حمل و نقل، بیمه، غیره برای خود، اتباع خود، یا اتباع دولتی ثالث ننماید و در عین حال با گرفته شدن اینگونه امتیازات از طرف دولت روسیه در منطقه مذکور هیچگونه مخالفتی، مستقیم یا غیرمستقیم ابراز ندارد*

ماده ۲- دولت روسیه به نوبه خود تعهد میکند که در منطقه واقع در ماوراء خطی که از سرحد افغانستان یعنی از قاذیک (واقع در شرق بیرجند) و بیرجند و کرمان امتداد مییابد و به بندرعباس ختم میگردد، تقاضای هیچگونه امتیاز سیاسی و تجاری از قبیل امتیاز راه آهن، بانک، تلگراف، راه شوسه، حمل و نقل، بیمه و غیره برای خود و اتباع خود، یا اتباع دولتی ثالث ننماید و در قبال گرفته شدن اینگونه امتیازات از طرف دولت انگلیس در منطقه مزبور هیچگونه مخالفتی، مستقیم یا غیرمستقیم نشان ندهد.**

ماده ۳- دولت روسیه قول میدهد که بدون توافق قبلی بابریتانیای کبیر، هیچگونه مخالفتی با اعطای امتیاز به اتباع انگلستان (به هر نوع و به هر نحو) در منطقه ای که میان مناطق نفوذ طرفین قرار گرفته است (منطقه بیطرف) ابراز ندارد.***

دولت بریتانیای کبیر به سهم خود قول میدهد که عین این حق را برای اتباع روسیه که طالب امتیازاتی در منطقه بیطرف هستند قایل گردد. هر نوع امتیازی که دولتین روسیه و انگلستان یا اتباع آنها در گذشته در مناطق ۱ و ۲ (مناطق نفوذ روس و انگلیس) داشته اند به قوت و اعتبار سابق خود باقی است.

در قرارداد ۱۹۰۷ انگلستان و روسیه دو ماده دیگر هم هست (مواد چهارم و پنجم) که مربوط به نحوه استهلاك مطالبات گذشته روسیه و انگلستان از ایران و تعیین تکلیف وثیقه هایی است که در مقابل آنها برداشته شده است.

در بوجوه جنگ جهانی نخست، در مقاله نامه ای که بین دو دولت روسیه و انگلستان رد و بدل گردید (که به قرارداد ۱۹۱۵ شهرت دارد) مقرر شده بود که پس از پایان جنگ و پیروزی بر متحدین (آلمان- عثمانی و اتریش) بخشی از سرزمینهای دولتهای مغلوب و حتا سرزمینهای دولتهای بیطرف در جنگ، به تصرف دو دولت نامبرده درآید.

در نامه ای که در تاریخ بیستم مارس ۱۹۱۵ (سند شماره ۳ مقاله نامه) از سوی وزیر امور خارجه روسیه به سفیر کبیر آن دولت در لندن (کنت بنکدورف) نوشته شده چنین آمده بود: «عالیجناب -- عطف به یادداشت مورخ دوازدهم مارس سفارت انگلیس، خواهشمندم

اظهار لطف فرموده مراتب حق شناسی عمیق دولت ما را از اینکه دولت بریتانیای کبیر حاضر شده است راه حل ارائه شده از جانب ما برای حل نهایی مسایل مربوط به قسطنطنیه و بغازها را بطور کامل و قطعی بپذیرد و رضایت خاطر ماراجلب کند، خدمت عالیجناب سر ادوارد گری وزیر خارجه بریتانیا تقدیم دارید.

تضمیناتی را که دولت بریتانیا برای حفظ منافع تجاری خود در این منطقه (شهر استانبول و بغازها) از ما خواسته باکمال میل و رضایت در اختیارشان قرار خواهیم داد.

دولت امپراتوری روسیه رضایت خود را به ملحق شدن منطقه بیطرف به منطقه نفوذ بریتانیا در ایران، رسماً اعلام میدارد، در عین حال جلب توجه دولت بریتانیا را به این نکته لازم میداند که بخشی از نواحی مجاور یزد و اصفهان که در گذشته جزیی از خاک این دو ایالت حساب میشده، باتوجه به منافع اختصاصی ما در آن نواحی، باید به عنوان سهم روسیه منظور شود. نیز قسمتی از منطقه بیطرف که در حال حاضر مرزهای روسیه و افغانستان را به طور غیرطبیعی از هم جدا نگاهداشته است باید به دولت روسیه واگذار گردد و دولت امپراتوری روسیه انتظار دارد که دولت انگلستان آزادی عمل وی را به طور کامل در منطقه نفوذ فعلی اش (منطقه اقتصادی روس تحت قرارداد ۱۹۰۷) برسمیت بشناسد و هر نوع نظام مالی و اقتصادی را که دولت امپراتوری روسیه در این منطقه به معرض اجرا بگذارد محترم بشمارد. ****

* ایالات و شهرهای مهم واقع در منطقه روس عبارت بودند از: تمام آذربایجان- خراسان- گرگان- مازندران- گیلان- اراک- قم- ساوه- یزد- نایین- اصفهان- بروجرد- تهران- قزوین- زنجان- همدان- کرمانشاه- کردستان و قصر شیرین.

** ایالات و شهرهای مهم واقع در منطقه نفوذ انگلیس عبارت بودند از: کرمان- سیستان- بلوچستان- چاه بهار و اطراف تنگه هرمز و بندر عباس.

*** ایالات و شهرهای مهم واقع در منطقه بیطرف عبارت بودند از: قاینات- خوزستان- فارس- بقیه لرستان- بختیاری- چهارمحال و بوشهر. **** مفهوم این امتیاز (به زبان ساده) این بود که روسیه حق دارد تمام شهرهای واقع در منطقه نفوذ اقتصادی اش را (که تحت قرارداد ۱۹۰۷ تعیین شده بود) پس از خاتمه جنگ عیناً مانند شهرهای قفقاز (پس از بسته شدن عهدنامه های گلستان و ترکمانچای) ضمیمه قلمرو پهناور خود سازد. (برگرفته و کوتاه شده از کتاب سیمای احمدشاه نگارش دکتر جواد شیخ الاسلامی).

متن قرارداد ۱۹۱۹ ۲۸۷

الف: قرارداد سیاسی و نظامی:

نظریه عوالم محبت و دوستی که از زمانهای گذشته میان دولتین ایران و انگلستان وجود داشته است، و با اعتقاد به اینکه منافع مشترک و اساسی طرفین ایجاب میکند که این دوستی در آینده استحکام یابد و رفاه و سعادت ایرانیان را به حداکثر افزایش دهد، لذا حکومت ایران از یک طرف و وزیرمختار اعلیحضرت پادشاه انگلستان در تهران (که بنام دولت متبوعش این قرارداد را امضاء میکند) از طرف دیگر، در مواد و شرایط زیر توافق کردند:

ماده ۱ - حکومت بریتانیای کبیر به صریحترین و مؤکدترین بیانی که ممکن است قولها و وعده هایی را که در گذشته باره داده است دایر بر اینکه استقلال و تمامیت ارضی ایران را محترم بشمارد، همه آن قولها و تعهدات را یکبار دیگر ضمن قرارداد کنونی، تأکید و ابرام میکند.

ماده ۲ - حکومت بریتانیای کبیر بر عهده میگیرد که به خرج دولت ایران هر عده مستشار و کارشناس که حضورشان در ایران، پس از شور و مذاکره لازم میان طرفین ضرور تشخیص داده شود، در اختیار حکومت ایران بگذارد تا اصلاحات لازم را در وزارتخانه ها و دوائر دولتی آغاز کنند. استخدام این مستشاران طبق کنتراتهایی دوجانبی که یک طرف آن حکومت ایران و طرف دیگرش مستشاران مورد نظر هستند صورت خواهد گرفت و در انجام وظایفی که عهده دار میشوند اختیارات لازم و مکفی به آنها داده خواهد شد. نحوه این اختیارات در همان پیمان نامه هایی که قرار است میان حکومت ایران و خود این مستشاران منعقد گردد، تعیین و تصریح خواهد شد.

ماده ۳ - حکومت انگلستان متعهد میشود، به هزینه دولت ایران، هر تعداد افسر و هر میزان اسلحه و مهمات (از نوع جدید) که به تشخیص کمیسیون مختلط نظامی برای نوسازی ارتش ایران لازم باشد در اختیار حکومت ایران قرار دهد، این کمیسیون مختلط که در آن افسران ایرانی و انگلیسی باسویه عضویت خواهند داشت، بی درنگ پس از امضای قرارداد فعلی تشکیل خواهد شد، حکومت ایران تشکیل چنین ارتش متحدالشکل را برای ایجاد نظم در داخله مملکت و حفظ تمامیت و امنیت مرزهایش لازم تشخیص میدهد.

۲۸۷ - متن کامل قرارداد ۱۹۱۹ را در سایت ۱۴۰۰ سال در آدرس زیر بخوانید:

<https://1400years.com/Treaties/1919.pdf>

ماده ۴- حکومت بریتانیای کبیر آماده است اعتبارات مالی لازم را برای اجرای اصلاحاتی که در مواد ۲ و ۳ این قرارداد پیش بینی شده است، بصورت وامی کلان در اختیار حکومت ایران بگذارد. وثیقه کافی برای بازپرداخت این وام را دولتین امضاء کننده قرارداد با مشورت همدیگر از محل درآمدهای گمرکی یا سایر منابع درآمد مالی که در اختیار دولت ایران هست، تأمین خواهند کرد، تاموقعی که مذاکرات مربوط به دریافت این وام تکمیل نشده است، حکومت بریتانیای کبیر قول میدهد که اعتبارات مالی لازم برای شروع اصلاحات مورد نظر را علی الحساب از محل همین وام بپردازد.

ماده ۵- حکومت بریتانیای کبیر که ضرورت اصلاح راه ها و سایر وسایل ارتباطی را در ایران، هم به منظور گسترش تجارت و هم به قصد جلوگیری از وقوع قحطی، کاملاً تشخیص میدهد، حاضر است با دولت ایران برای سرمایه گذاری در این زمینه همکاری کند، این همکاری شامل کمکهای لازم به دولت ایران برای ساختمان راه آهن، راه های شوسه، و سایر طرق مواصلاتی خواهد بود، سرمایه گذاری در اینگونه طرح ها همراه مشروط به بررسی قبلی آنها توسط کارشناسان صاحب نظر است که با موافقت دولت ایران عملی ترین، ضروری ترین، و سودآورترین طرح ها را برگزینند و اجرای آنها را توصیه کنند.

ماده ۶- دولتین امضاء کننده قرارداد موافقت کرده کمیسیونی مختلط، مرکب از کارشناسان هر دو کشور، برای بررسی و تجدیدنظر در تعرفه های گمرکی بیدرنگ تشکیل گردد، هدف این کمیسیون، نوسازی تشکیلات گمرک ایران و ریختن شالوده ای جدید برای این تشکیلات است که با منافع مشروع کشور و تأمین رفاه و آبادانی اش هماهنگ باشد.

ب : قرارداد مالی (مشهور به قرارداد دوم)

ماده ۱- حکومت انگلستان مبلغ دومیلیون لیره استرلینگ به عنوان وام به دولت ایران میپردازد که صرف اصلاحات منظور در قرارداد اصلی گردد. این وام در اقساط و تاریخهای معین که جزئیات آن را خود حکومت ایران پس از مشاوره با مستشار دارایی انگلیسی تعیین خواهد کرد، پرداخت خواهد شد. مستشار مزبور که استخدامش در ماده ۲ قرارداد اصلی پیش بینی شده است، پس از اینکه وظایف خود را در تهران تحویل گرفت، نحوه دریافت

ت این وام و محل مصرف آن را به دولت ایران پیشنهاد خواهد کرد.

ماده ۲- حکومت ایران بر عهده میگیرد که بهره این وام را ماه به ماه به مأخذ سالانه ۷٪ پرداخت کند، هر آن مبلغی که تحت ماده یک این قرارداد تابستم مارس ۱۹۲۰ به دولت ایران پرداخت شود، مشمول بهره ۷٪ خواهد بود، از آن تاریخ به بعد، دولت ایران باز پرداخت وام

خود را چنان تقسیط خواهد کرد که اصل مبلغ وام و بهره سالیانه آن (۷٪) کلاً در عرض بیست سال بعدی مستهلک گردد.

ماده ۳- کلیه درآمدها و عواید گمرکی کشور که طبق قرارداد مورخ هشتم مه ۱۹۱۱ برای بازپرداخت وام قبلی ایران به دولت انگلیس (به میزان ۱,۲۵۰,۰۰۰ لیره استرلینگ) تخصیص داده شده است از این تاریخ به بعد، به عنوان محل تأدیه وام کنونی تلقی خواهد شد و تمام شرایط مندرج در قرارداد فوق (قرارداد ۱۹۱۱) به قوت خود باقی خواهد ماند.

بازپرداخت وام کنونی از محل درآمدهای مذکور در این ماده، بر تمام بدهی های دیگر دولت ایران، بجز وام ۱۹۱۱ و وامهایی که در آتیه ممکن است از طرف حکومت انگلستان به حکومت ایران پرداخت گردد، تقدّم خواهد داشت، در صورتیکه درآمدهای مذکور در این ماده برای بازپرداخت اقساط وام کنونی کافی نباشد، حکومت ایران برعهده میگیرد که کمبود آن را از محل درآمدهای دیگر تأمین کند و در صورت لزوم درآمدهای گمرکی تمام نقاط دیگر ایران را که تحت اختیارش هست، با رعایت تمام قیود و شرایطی که در قرارداد ۱۹۱۱ تصریح شده، به بازپرداخت وام کنونی و دیگر وامهایی که ممکن است در آینده دریافت کند، اختصاص دهد.

ماده ۴- حکومت ایران حق دارد وام کنونی را هر موقع که مایل بود از محل اعتبار وامهای جدیدی که ممکن است از انگلستان بگیرد، مستهلک سازد.

همانگونه که یک حسابدار آشنا میتواند درک کند، دولت انگلستان تمام درآمد های گمرک و انحصار های ایران را در کنترل داشته همان پول را به دولت ایران قرض میداده بهره آنرا هم میگرفته و هم استعمارش جاری بوده هم کنترل و هم درآمدش هزینه های دیگرشان را میداده.

صورت بدهی خارجی ایران پیش از رویداد سوم اسفند، ۱۲۹۹

توضیح اینکه بدهی های مزبور غیر از دو میلیون لیره است که دولت انگلستان طبق قرارداد ۱۹۱۹ تعهد پرداخت آن را کرده بود. (برگرفته از کتاب کروئولوژی تاریخ ایران نگارش دکتر بهاءالدین پزارگاد).

شرح بدهی های خارجی	نرخ بهره	مبلغ اصلی	نام ارز	مبلغ پس افتاده
از روس سال ۱۹۰۰ و ۱۹۰۲	۵٪	۳۲,۵۰۰,۰۰۰	روبل	۳۱,۲۲۳,۱۷۰
از روس سال ۱۹۱۱	۷٪	۶۰,۰۰۰,۰۰۰	روبل	۳۱,۵۲۴,۵۰۱
از حکومت هندوستان	۵٪	۳۱۴,۲۸۱	لیره	۱۸۰,۴۲۱
از بانک شاهی سال ۱۹۱۱	۵٪	۱,۲۵۰,۰۰۰	لیره	۱,۲۲۳,۰۶۱
از انگلیس سال ۱۹۱۲ و ۱۹۱۴	۷٪	۴۹۰,۰۰۰	لیره	۴۹۰,۰۰۰
از روسیه	؟	۱,۸۹۱,۵۰۰	روبل	۱,۵۷۶,۲۵۰
از انگلیس سال ۱۹۱۵ و ۱۹۱۷	؟	۸۱۷,۰۰۰	لیره	۸۱۷,۰۰۰
از انگلیس	؟	۱,۰۰۰,۰۰۰	ریال	۱,۰۰۰,۰۰۰
از انگلیس سال ۱۹۱۸	؟	۹,۲۵۰,۰۰۰	ریال	۹,۲۵۰,۰۰۰

باتوجه به ارزش پول درزمانهای دریافت قرضه، به روشنی میتوان به وخامت اوضاع مالی و ورشکستگی دولت ایران دوران قاجار و ژرفی فاجعه پیش از رویداد کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ پی بُرد.

گفتار دوم

بخش ششم:

تاریخچه راه آهن سرتاسری ایران، پیش از روی کار آمدن رضاشاه

احداث راه آهن در ایران از سالها پیش از روی کار آمدن رضاشاه، یعنی از نیمه دوم سده نوزدهم میلادی و در نیمه دوم پادشاهی ناصرالدین شاه قاجار مطرح و مورد توجه روشنفکران آن عصر و کسانی که در آرزوی پیشرفت و تعالی ایران و مردمش بودند، قرار گرفته بود، حتا در میان رجال و درباریان قاجار کم نبودند کسانی که نسبت به تأسیس راه آهن نظر موافق داشتند و برای دسترسی به آن گامهایی نیز برداشته بودند، بویژه جوانانی که برای تحصیل دانش به اروپا رفته و برگشته و به مزایای راه آهن پی برده بودند، داشتن این وسیله ارتباطی را یکی از عوامل مهم و مؤثر در پیشرفت و ترقی به ویژه در اقتصاد کشور میدیدند، با همه این احوال، این آرزو و خواسته به جهاتی که به آن خواهیم پرداخت در عهد شاهان قاجار تحقق نیافت.

لرد ناتانیل کرزن، در کتابش زیر نام "ایران و مسأله ایران" مینویسد: «... وقتی که من در تهران به ملاقات امین السلطان بزرگترین وزیر ناصرالدین شاه رفتم، او به من چنین گفت: در سفر اخیر که راه آهن های فرنگ را دیدم و بعد از رشت به تهران آمدم، در میان راه برای بدبختی ایران زار، زار گریستم و دانستم که تا ایران راه آهن پیدا نکند هیچ ندارد.

اتفاقاً خود ناصرالدین-ایلخانی صحرانورد قایمات-رکن الدوله برادر شاه والی خراسان و هریک از محترمین ایران را که ملاقات نمودم، با امین السلطان هم ناله بودند و از نبودن راه آهن در ایران زار، زار میگریستند.

حال ببینیم که آیا جزگریه کاردیگری هم برای راه آهن ایران انجام مییابد و این رجال پولدار زوردار قدمی در انجام این منظور برداشته اند یا برنداشته اند، قطعاً برداشته اند، زیرا نمی توانند قدمی بردارند، پاره ای تصور میکنند که چون راه آهن ایران باید از دل کوه های بلند و دره های عمیق و رودهای پرآب بگذرد، ناچار عملی کردن آن محال است، و یالاقل بسیار مشکل میباشد و انجام آن هزینه و وقت زیادی میخواهد، البته مشکلات نامبرده قابل انکار نیست، ولی ترقی علم هندسه و تخصص علمای مربوط بقدری توسعه یافته که کوه های آلپ و هیمالایا و دره های آبنین و امثال آنها بخوبی مسطح گشته و از مدتی پیش راه آهن در آنها

کار میکند، پس چه شده است که موضوع راه آهن ایران این قسم راکد مانده و بقول مشهور در طلسم افتاده است؟ علت عمده اش اینکه طرح نقشه راه آهن و انجام ساختمان آن بدست مهندسیها و کارشناسان نبوده بلکه باید در سفارتخانه های بیگانه و ادارات سیاسی لندن و پیتزبورگ اجرا گردد و مادام که آن دو دولت تصمیمی نگرفته اند راه آهن ایران عملی نخواهد شد، چه بسا کمپانیها و میلیونها و کارشناسان خارجی که به قصد ساختن راه آهن، عازم تهران گشته و یانمایندگان خود را به آن شهر فرستاده اند و بعد از آنکه درباریان پول دوست دروغگوی شاه جیب آنانرا خالی کرده اند، بآنان گفته اند معذرت میخوایم کاراز دست ما خارج است».^{۲۸۸}

همودر جای دیگر کتابش مینویسد: «... هر فردی وجودی در ایران از شخص همایونی و دیگران اعتراف مینمایند که به اهمیت ایجاد و توسعه راه آهن در ایران واقف و نسبت به این کار علاقمند میباشند، ولی ایشان در جواب هر سئوالی مربوط به آن، پیوسته عبارتی مبهم پیش میکشند و میگویند "این کار موانعی دارد" [منظور امین السلطان صدراعظم ناصرالدین شاه است] بمن اطمینان میداد که ایجاد راه آهن یگانه وسیله ایست که ایران دین خود را به مناسبت قدروسپاسی که بواسطه استقبال و مهمان نوازی از شاه به عمل آورده اند، نسبت به اروپا ادا کند».^{۲۸۹}

لرد کرزن، همچنین می نویسد: «... آغاز تقاضای راه آهن ایران از سال ۱۸۶۵ می باشد که هر چند یکبار فرانسویها، اتریشیها، آلمانیها، آمریکایی ها، بلژیکی ها، ایتالیایی ها و در پاره ای مواقع خود روسها و انگلیسی ها به قصد تحصیل امتیاز کشیدن راه آهن، به ایران میآمدند، اما نتوانسته اند طلسم آنرا بشکنند، مهمترین این اقدامات در سال ۱۸۷۳ بود که بارون رویتز انگلیسی امتیازات مهمی از دولت ایران بدست آورد که از جمله این امتیازات، احداث راه آهن بود که بایستی از دریای مازندران تا خلیج فارس امتداد یابد و مدت این امتیاز هفتاد سال بود... بارون رویتز به محض امضای قرارداد شروع به نقشه برداری و خاک ریزی کرد اما همان موقع ناصرالدین شاه در اروپا بود و هنگام عبور از روسیه چنان مورد خشم و تهدید دربار پیتزبورگ واقع گردید که فوری امتیاز رویتز را لغو کرد و نقشه راه آهن ایران را به امر روسها برهم زد.

دو سال بعد از آن، ژنرال یا بهتر بگوییم «بارون فالخن هاگن»، افسر و مهندس بازنشسته روسی که راه آهن گرجستان را ساخته بود به تحریک روسها به تهران آمد و برای راه آهن جلفا-تفلیس مذاکراتی کرد، اما به جایی نرسید... در سال ۱۸۷۸ یک ارمنی تبعه فرانسه ساکن استانبول بنام "نون" به نمایندگی یک شرکت پارسی به تهران آمد و

^{۲۸۸} - ایران و مسأله ایران، ترجمه علی جواهرکلام، ۲۴۶

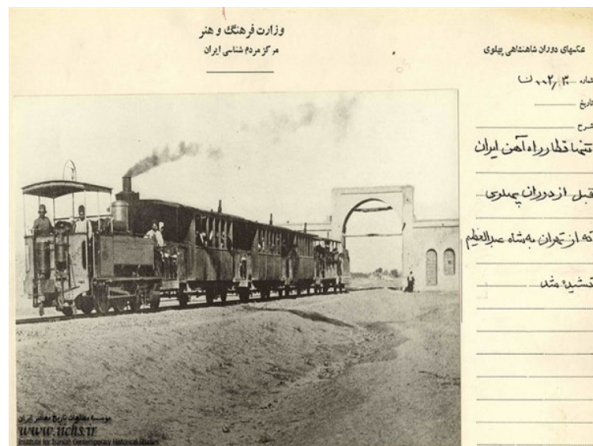
^{۲۸۹} - ایران و قضیه ایران، ترجمه وحید مازندرانی، جلد یکم، ۷۷۹

برای راه آهن رشت-تهران-بوشهر مذاکراتی نمود که البته آنهم بجایی نرسید.

در سال ۱۸۸۰ مستر وینستون وزیر مختار و مأمور مقیم اتازونی در تهران، به فکر تحصیل امتیازی برای راه آهن تهران- بوشهر افتاد، ولی پس از شنیدن حرفهای پوچ درباریان شاه و دیپلماتهای بیشعور تهران مایوس گشت.

در سال ۱۸۸۱ انگلیسی ها خواستند از کنار کارون تا تهران [راه آهن] احداث کنند و باشاه [فاجار] و صدراعظم و سیاستمداران کله پوک ایران وارد مذاکره گشتند ولی به هیچ نتیجه ای نرسیدند فقط این مذاکرات سبب گشت که رجال و شاه ایران بیشتر خود را به روس چسبانیده چند مناتی از آنان دریافت کنند.

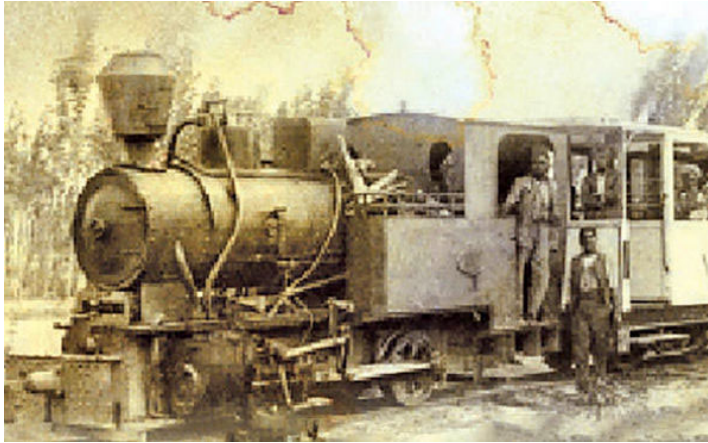
در سال ۱۸۸۵ «مسیو بوآتال» فرانسوی بازحمات زیاد امتیازات بسیاری از قبله عالم گرفت که از آن جمله ساختن راه آهن ایران بود، محتاج به توضیح نیست که تیر بوآتال هم در قسمت راه آهن به سنگ خورد و از این کار خطرناک منصرف شد، فقط امتیاز برق و گاز تهران را که قبلا گرفته بود عملی ساخت و چندی بعد امتیاز راه آهن تهران-شاه عبدالعظیم را به یک کمپانی بلژیکی واگذار کرد.



کمپانی بلژیکی مزبور بنام «سوسایته آنونیم» امتیاز راه آهن تهران-شاه عبدالعظیم را از بوآتال گرفته و مشغول ساختمان آن شد، لوازم کار را با زحمت زیاد و هزینه بسیار از بلژیک و فرانسه و روسیه وارد کرد و در ماه ژوئیه ۱۸۸۸ ناصرالدین شاه راه آهن مزبور را افتتاح کرد.

همان کمپانی در سال ۱۸۸۹ از مسیو بوآتال امتیاز تراموای اسبی را خریداری و مشغول آن گردید، خط تراموای تمام تهران پنج مایل میشود... کمپانی بلژیکی بعد از این موفقیت به طمع افتاد که راه آهن تهران- شاه عبدالعظیم را تا شهر قم امتداد دهد و البته مبالغ زیادی به اعیان و اشراف پول پرست تقدیم کرد، با وجود این، کوششهای کمپانی بهدر رفت، راه آهن در همان حضرت عبدالعظیم متوقف ماند... به هر حال

اکنون که پایان قرن نوزدهم است، یک ایستگاه راه آهن محقری بنام ایستگاه تهران-حضرت عبدالعظیم در بخش جنوب تهران دیده میشود... در این ضمن که کمپانیها و اشخاص خارجی دسته دسته برای تحصیل امتیاز راه آهن به ایران روی میآوردند و دست خالی بر میگشتند، یکی از بازرگانان و مردان نیمه رسمی ایران توانست چندمایل راه آهن شمال را بدست آورد. [این بازرگان حاج محمدحسن امین الضرب بود که راه آهنی به درازای ۱۸ کیلومتر از محمودآباد تا شهر آمل به هزینه بسیار سنگین و شخصی اش کشید که بخاطر مشکلات چندان دوام نیاورد].



در سال ۱۸۹۰ «بالاسکوسکی» متصدی راه آهن قفقاز موفق شد امتیاز خط آهن غازیان تا رشت را تحصیل کند، غازیان بندر کوچکی است که در کنار مرداب انزلی و نزدیکی شهر رشت میباشد، پس از آن «پولیاکوف» کنسول افتخاری ایران در «اودسا» که خود تبعه روس بود، برای تحصیل امتیاز راه آهن از جلفا تا تهران و از تهران تا مَحْمَره [خرمشهر] به دست و پا افتاد و البته حرف او هم مثل حرف دیگران به جایی نرسید و پس از مذاکرات و وعده های پوچ امتیاز راه آهن، به تحصیل امتیاز بانک استقراضی روس مبدل شد که برابر بانک شاهنشاهی انگلیس در ایران رقابت کند...

لرد کرزن پس از نگارش این مطالب در کتابش، چنین ادامه میدهد: «... اینک باید پرسید که چرا انجام راه آهن ایران عملی نگردید؟ اگرچه قبلاً پاسخ این پرسش داده شد، ولی باز تکرار میشود که اولاً آخوندها و مردان مرتجع ایران با احداث راه آهن ایران موافقت ندارند، چه که میترسند پس از پیداشدن راه آهن و ارتباط باتمدن اروپا نفوذ و استیلای کنونی آنان برهم بخورد و اقتدار بی منتهای آنان در میان توده گمگشته ایران پایان یابد، دیگر آنکه سرمایه داران حتی ماجراجویان اروپا جرأت نمیکند در کشور هرج و مرج ایران سرمایه بیاورند، چه که شاه دولت ایران هم حاضر نیست حفظ حقوق و سرمایه آنانرا ضمانت نماید، دلیل سوم آنکه از نظر اقتصادی ساختمان راه آهن ایران هزینه بسیار و سود کمی خواهد داشت، آهن و سایر فلزات در ایران نیست، حتی چوب لازم بقدر کفایت در غالب نقاط ایران یافت نمیشود،

متخصص و کارشناس که ابدأ وجود ندارد، خلاصه اینکه بانبودن راه شوسه در ایران وعدم وسایل باربری ومصالح ومواد ساختمانی همه چیز راه آهن ایران را باید از خارج وارد کرد و هزینه گزافی مصرف نمود تازه درآمد آن بسیار ناچیز میباشد، بدتر از همه روسها که دارای نفوذ و اقتدار بسیاری در ایران هستند، با هرگونه ترقی واصلاح آن کشور مخالف اند و فقط راه آهنی را که بامنافع آنان مخالفتی نداشته باشد موافقت میکنند، به این قسم که میخواهند از مرزهای خراسان و گیلان و آذربایجان تا تهران راه آهن بکشند و کلیه امور راه آهن را در دست خود نگهدارند.

در سال ۱۸۸۸ میلادی دولت انگلیس امتیازی راجع به کشتیرانی کارون از ایران گرفت که نه تنها انگلیسی ها بلکه هر دولت دیگر میتواند در روی کارون کشتیرانی کند، اماروسها به مجرد شنیدن این خبر، وزیر مختار خود «پرنس دالگورکی» مقیم تهران را مأمور نمودند که به عادت معهود، شاه ایران را لای منگنه بگذارد، وزیر مختار روس نخستین چیزی که در مقابل این گناه بزرگ از شاه خواست آنکه دولت ایران تعهد نماید لااقل تا مدت پنجسال امتیاز راه آهن ایران را بدون اطلاع وموافقت روسها به هیچکس ندهد، شاه [قاجار] بیچاره ناچار این تعهد را پذیرفت...».^{۲۹۰}

بی مناسبت نخواهد بود که پیش از پرداختن به بقیه مطالبی که باید در این بخش از کتاب آورده شود، به چند نکته از مطالب ضد و نقیضی که گرزُن در کتابش آورده است، اشاره هایی داشته باشم.

گویا زمانیکه کرزن از قوه به فعل در نیامدن احداث راه آهن در ایران را متوجه شاه ودولتمردان رشوه خوار و پول پرست ونالایق ایران میکرد (که اغلب آلوده به این صفت ها بوده اند و جای کمترین تردیدی نیست) یادش رفته بود که در بخش دیگر کتابش به روشنی دخالت دولتهای روسیه وانگلیس را عامل اصلی بر شمرده است، که اگر دولتمردی میهن دوست وبرکنار از رشوه دادن ورشوه گرفتن بر سر کار میبود، با فشار ودسیسه همین دودولت از کار برکنار ومحتماً قصد جانش نیز میشده است.

تاریخ، رویدادهایی از این دست را در سالهای پادشاهی قاجارها از یاد نبرده است، برکناری و قتل "میرزا ابوالقاسم فراهانی" و "میرزاتقی خان امیرکبیر" به خواست وتوطئه دولت انگلستان و کشتن و بدار آویختن آزادیخواهانی چون ثقة الاسلام وتنی چند دیگر در تبریز ورشت بدست نیروی نظامی روسیه تزاری، به توپ بستن مجلس شورای ملی اگرچه ظاهراً به دستور شاه وقت، ولی بنا به خواست وفشار دولت روسیه تزاری، همچنین معاهده ۱۹۰۷ و ۱۹۱۵ که بدون اطلاع دولت ومردم ایران، بین دو دولت نامبرده بسته شده بود، مانع انجام

هرگونه برنامه در جهت پیشرفت و تعالی شده بود که جملگی مبین دخالت‌های گستاخانه و بی‌شرمانه دودولت روسیه و انگلستان درامور داخلی ایران و گواه صادق بر بی‌کفایتی و آلودگی وضع دربار و بسیاری از رجال و دولتمردان عهد قاجار طی سالها بوده است.

پادشاهان قاجار (جز آقا محمدخان) و دولتمردانش بخاطری کفایتی در برابر دو همسایه قدرتمند و زورگو، قادر به عرض اندام نبودند و اگر گاهی با دریافت رشوه امتیازی به شرکتی خارجی واگذار میگردید، بلافاصله بخاطر مخالفت آن دودولت لغو میشده است و یا اگر امتیازی به یکی از دودولت مزبور داده میشد، آن دیگری خواهان امتیاز دیگری بود و حاصل جملگی آنها، زیان و اسارت مردم میهن ما بود و اگر کسی از هم میهنان ما اقدام به برپایی تأسیساتی میکرد که با منافع بازرگانی هریک از آن دودولت در تعارض میبود به ترتیبی یا مؤسس آنها را از سر راه برمیداشتند و یا موجبات تعطیلی کارخانه اش را فراهم میکردند.

میرزا علیخان امین الدوله، که اقدام به تأسیس کارخانه قند در کهریزک کرده بود چون به صادرات قند روسیه به ایران لطمه میزد، به تحریک روسها آخوندی بنام ملا علی کنی که به حرام بودن محصول آن کارخانه فتوا داده بود، ناچار به تعطیل آن کارخانه شد، و یاصنع الدوله نخستین رییس مجلس شورای ملی که دست به تأسیس کارخانه ریسمان بافی زده بود، بدست یکی از عوامل روسیه ترور گردید، چونکه محصولات این کارخانه بر واردات ریسمان از روسیه اثر میگذاشت و...

گفتنی است که نگارنده کتاب «ایران و مسأله ایران» سالها بعد از نگارش کتاب مزبور، زمانی که به وزارت امور خارجه بریتانیا رسید، با دادن رشوه به چندتن از دولتمردان عهد قاجار، اصرار در بستن قراردادی ننگین زیر عنوان قرارداد «۱۹۱۹» را داشته است که با مخالفت میهن پرستان ایرانی و تاحدودی مخالفت تلویحی دولت های فرانسه و آمریکا و روسیه شوروی مواجه گردید، و بالاخره با ظهور رضاخان مغلغی شد که در صورت تصویب آن، ایران در عداد یکی از اقمار امپراتوری بریتانیا در میآمده است.

تناقض در مطالب کتاب لرد کرزن در پیوند با برپایی راه آهن در عهد قاجارها بسیار است، او در حالیکه بی کفایتی و رشوه خواری دولتمردان و رجال قاجار و هزینه زیاد و شرایط طبیعی و فقدان چوب و آهن و راه و مخالفت روحانیان و عدم استقبال سرمایه گذاران خارجی و فقدان متخصص و کارشناس را از عوامل کشیده نشده خطوط راه آهن میداند، از سویی دیگر مینویسد: «چه شده است که موضوع راه آهن این قسم راکد مانده و به قول مشهور در طلسم افتاده است؟ و آنگاه به روشنی پاسخ میدهد که: علت عمده اش اینک طرح نقشه راه آهن و انجام ساختمان آن بدست مهندس ها و کارشناسان نبوده بلکه باید در سفارت خانه های بیگانه و ادارات سیاسی لندن و پیترزبورگ اجرا گردد و مادام که آن دودولت تصمیمی نگرفته اند راه آهن ایران عملی نخواهد شد و یا

در عین حال از کمپانیهای بسیاری نام میبرد که یکی بعد از دیگری به ایران میآمده اند و با دادن رشوه به رجال ایران در تلاش برای کسب امتیاز احداث راه آهن بوده اند!

اگرچه اغلب آخوند جماعت با علم و تکنیک جدید سرناسازگاری داشته و دارد اما در آن سالها (پیش از روی کار آمدن رضا شاه) که آخوندها از قدرت فایقه در کشور برخوردار بوده اند، دیده نشده است که نسبت به احداث راه آهن به مخالفت برخاسته باشند، بویژه اگر این راه به بقاع متبرکه شیعیان مانند قم و مشهد و یاشهرهای دارای حوزه تعلیمات دینی منتهی میگردید که سبب ازدیاد زایرین و درآمد بیشتر برای روحانیان میشده است، حتا در زمانیکه بین النهرین زیر تسلط دولت مذهبی عثمانی بوده است، با توجه به مراکز مذهبی مانند شهرهای نجف - کربلا - سامره - کاظمین و... با بودن مجتهدان بانفوذ و صاحب نام، نسبت به احداث راه آهن سرتاسری اروپا به آن سرزمین، بانگ مخالفتی از سوی مجتهدی برنخاست و در ایران نیز نسبت به احداث راه آهن تهران - شاه عبدالعظیم صدای اعتراضی از سوی آخوندی شنیده نشد، همچنین در مورد راه آهن جلفا به تبریز و فریدون کنار به امل...

عواملی که سبب از قوه به فعل در نیامدن برپایی راه آهن در عهد قاجارها گردید، چیزی بجز بی کفایتی شاهان و درباریان و رجال و دولتمردان قاجار و بعضاً سر سپرده و دخالتهای آمرانه دو دولت روسیه و انگلیس در امور داخلی میهن ما نبود.

میرزا یوسف خان مستشار الدوله، یکی از معدود رجال روشنفکر و خوشنام عهد قاجارها و نویسنده کتاب معروف (یک کلمه) که بارها مورد غضب ناصرالدین شاه قرار گرفته و زندانی شده بود، در سال ۱۲۹۷ هـ.ق، (۱۸۸۰ میلادی = ۲۴۱۹ ایرانی) در ارائه طرح احداث راه آهن تهران - مشهد، به ناصرالدین شاه، ضمن برشماری فوایدی که از ساختن این خط بدست میآمده است، برای رفع نگرانی و یا بهانه شاه از بابت روحانیان، گواهی چندتن از مجتهدان و مدرسان علوم دینی مشهد در لزوم برپایی راه آهن تهران - مشهد رابه استحضار شاه میرساند، تا موافقت او را برای اجرای طرح مزبور کسب کند، اما از آنجا که بامخالفت دولت بیگانه مواجه میشد، با احداث آن موافقت نمیکند».^{۲۹۱}

میرزا محمود علامیر (احتشام السلطنه)، در کتاب خاطراتش در رابطه با لغو قرارداد «رویترز» مینویسد: «سرانجام سروکله «بارون جولوس رویترز»، پیدا شد... میرزا ملکم خان که در سایه حمایت مشیرالدوله به ایران آمده بود و عنوان مشاور و معاون صدراعظم را داشت، عامل بندوبست امتیازنامه گردید.



پس از امضای امتیازنامه، ناصرالدین شاه به تشویق و ترغیب صدراعظم، عازم سفر به اروپا شد، [نخستین سفر ناصرالدین به اروپا] ولی در مراجعت به ایران ناچار به عزل صدراعظم شد... در بازگشت اولاً به تحریک شاهزادگان و رجال واعیان پایتخت که اتحادی بر ضد سپهسالار و به مخالفت با اصلاحات اداری و مملکتی او تشکیل داده بودند، شاه را به محض اینکه قدم به ایران گذارد، به سختی تهدید کردند و صریحاً به او فهماندند که تخت و تاجش به مخاطره افتاده است، مگر آنکه از حاج میرزا حسین خان سپهسالار مشیرالدوله چشم پیوشد، در نتیجه شاه ناگزیر شد سپهسالار را در رشت معزول و مقیم سازد و تمام کاسه و کوزه خیانت اعطای امتیازنامه به بارون جولوس رویترز را به سر او بشکند، جالب اینکه در خیل توطئه گران پایتخت بر ضد سپهسالار، نام تمام کسانی که امتیازنامه رویترز را بررسی و تنظیم و مهر و امضا کرده و از پولهایی که ایادی رویترز در تهران تقسیم کردند و سهم کلان برده بودند دیده میشود...

ثانیاً ناصرالدین شاه پس از ورود به پایتخت و فرونشاندن سر و صدا و برهم زدن توطئه بر ضد سپهسالار و احضار نامبرده به تهران و واگذاری مجدد مسند صدارت خارجه به وی، او را مأمور الغای امتیازنامه رویترز کرد و سپهسالار این مأموریت را انجام داد. سپس درباره چگونگی لغو امتیازنامه رویترز به مطالبی میپردازد که در هیچ نوشته ای به آن اشاره نشده است، اما از آنجا که نامبرده بخاطر وابستگی به قاجار و دربار و اینکه از جمله مردان سیاسی نزدیک به کانون سیاست بازیهای آن ایام بوده و سالها مشاغل مهم سیاسی از جمله ریاست مجلس شورای ملی را بر عهده داشته و از رجال صریح اللهجه و باشهامت بوده است، نوشته وی میتواند بیانگر واقعیتی بوده باشد از این روی مناسب نخواهد بود به بخشی از آن اشاره شود.

او همچنین مینویسد: «... برخلاف مشهور و آنچه که در اکثر مآخذ تاریخی ما آمده، عامل واقعی و مؤثر در الغای امتیازنامه کذایی بارون جولوس رویترز، خود انگلیسی ها بودند و اظهارات امپراطور روس به ناصرالدین شاه و مذاکرات وزیر خارجه او با شاه و سپهسالار صدراعظم هم اگر واقعیت داشته است، مسلماً چنان نبوده که عامل لغو امتیازنامه باشد، کسانی که ابطال امتیازنامه رویترز را نتیجه

فشار دولت روسیه نوشته اند بدون استثنا پنداشته اند که این امتیازنامه به دولت انگلیس و یا به توصیه و فشار آن دولت اعطا شده بود... شاید عموم خوانندگان ندانند که نخستین و تندترین انتقاد و عکس العمل بر ضد امتیازنامه بارون رویترز، از سوی «جرج ناتانیل کرزن» سیاستمدار معروف و کارشناس و استاد استعمار و شگرد های آن به عمل آمد که بعداً از جمله مشاغل مهمی که داشت فرمانداری کل و نایب السلطنه هندوستان (۱۹۰۵-۱۸۹۸) و وزیر امور خارجه انگلستان و عاقد قرارداد ۱۹۱۹ بود که درباره امتیازنامه رویترز نوشت: تاریخ نظیر چنین امتیازنامه و قرارداد اسارت آوری را که تمام منابع و معادن ثروت در زیر زمین و روی زمین یک مملکت پهناور نظیر ایران، به بیگانه ای واگذار شده باشد بیاد ندارد».

بارون رویترز، به هر حیلّه متشبّث شد و به هردری زد، اما وزارت خارجه انگلیس به بهانه اینکه از دخالت در امور کشور مستقلی که دوست امپراطوری انگلیس است معذور میباشد، حاضر نشد از امتیازنامه حمایت کند و اثرات آید نماید تا سهام شرکت های متعددی که رویترز تصمیم به تأسیس و فروش سهام آنها را داشت برای بهره برداری از معادن- منابع نفت- آب- جنگلها- ساختمان راه آهن و سایر حقوقی که در امتیازنامه ذکر شده بود ایجاد کند، از معرفی و توصیه او به محافل مالی و تجاری، وزارت خارجه لندن عذرخواست، البته بعد از الغای امتیازنامه و رفع نگرانی انگلیسی ها از تردیدهایی که نسبت به بقای امتیازنامه در دست او داشتند مطابق معمول سفارت انگلیس در تهران از شکایت رویترز و دعاوی او از باب خسارات وارده و هزینه هایی که نموده و مطالبه و جوهریکه به عناوین مختلف در داخل و خارج پرداخته و حتی عدم النفع او و بی اعتباری دلایلی که ایران بهانه الغای امتیازنامه ساخته پا به پای رویترز شکایت کردند...

مخالفت دولت انگلستان با امتیازنامه رویترز اصولاً به این علت بود که رویترز یهودی آلمانی الاصل و اوانتوریّه نی بود که پس از خروج از آلمان، تقریباً به تمام ممالک اروپا حتی یونان سرکشیده و در همه جا دست به کاریک سلسله معاملات و اقداماتی شد که از هیچیک نتیجه مطلوبی حاصل نشد و پس از چندی بساط خود را به کشور دیگر منتقل ساخته بود، و از چند سال قبل به لندن آمده و تشکیلات "خبرگزاری رویترز" را دایر کرد و به دنبال شکارهای دندان گیرتری میگشت، با این سابقه وقتی امتیازنامه کذایی را با آن سهولت تحصیل کرد با توجه به اینکه میتوانست بیش از ده شرکت علیحده و مهم برای امور متعدد و متنوعی که انحصار و امتیاز آن به او واگذار شده بود، تشکیل دهد، انگلیسی ها نگران شدند که مبادا سهام این شرکت بدست رقبای آنها بخصوص آلمانها و در مرحله بعدی فرانسویها بیفتد و بعدها معلوم شد که

حساب شان چندان بی پایه هم نبوده زیرا رویترز علاوه از سرمایه داران آلمانی و اتریشی، حتی به روسها هم مراجعه کرده بود...».^{۲۹۲}

لرد کرزن، در کتابش درباره امتیازنامه رویترز نوشته است: «... سپس نوبت قرارداد فتنه انگیز رویترز فراسید که به راستی نفس در سینه اروپاییان حبس کرد، چون کلیه منابع ایران را به مدت هفتاد سال در بست به دست خارجی ها داد و از جمله مواد این قرارداد کلان انحصاری که شرحش را سابقاً بیان کردم یکی هم ساختمان راه آهن از کرانه بحر خزر تا ساحل خلیج فارس و بعلاوه حق انحصاری ساختن خطوط سرتاسری بود...».^{۲۹۳}

ابراز چنین مطالبی از سوی کرزن، همانگونه که محمود علامیر، نوشته است، میتواند مبین مراتب نگرانی و مخالفت دولت انگلستان از عقد چنین قراردادی بوده باشد.

محمود علامیر (احتشام السلطنه)، در بخش دیگر کتاب خاطراتش مینویسد: «... موضوع دیگری از آن سالها بخاطر آمدن آن برای ثبت در تاریخ لازم است، بعد از اینکه امین الدوله از صدارت معزول شد و مظفرالدین شاه مجدداً میرزا علی اصغر خان اتابک را که در مقام تبعید بود به تهران فراخواند و رییس الوزرا نمود، روزی در ضمن گفتگو با او یادآوری کردم که امتیاز راه آهن را که روسها از زمان ناصرالدین شاه به دست آورده و به خود منحصر کرده اند، بدون اینکه خودشان از امتیاز بهره برداری کنند و یک ذرع خط آهن بکشند، در رأس موعده و انقضای مدت آنرا تجدید و تمدید مینمایند، جناب عالی خوب میدانید که مقصود روسها از تمدید و در دست داشتن امتیازنامه مزبور صرفاً نکشیدن خط آهن و ممانعت از واگذاری این امتیاز به دول دیگر توسط دولت ایران میباشد، فلذا اکنون که چند ماه بیشتر به مدت تمدید شده اخیر امتیازنامه نمانده، خوب است از تجدید و موافقت با تمدید آن خودداری فرمایید.

امین السلطان، گفت، فردا بیایید تا در این زمینه گفتگو کنیم، روز بعد برای ملاقات صدراعظم که به ملاحظه فصل در رکاب پادشاه به بیلاق شهرستانک رفته بود، به اتفاق وزیر خارجه رفتیم، من و مرحوم مشیرالدوله را احضار کرد و با اشاره به اظهارات دیروز من گفت: در فلان سنه سفیر روس «پرنس دالگورکی»، حضور شاه در قصر نیاوران (صاحبقرانیه) رفت، بعد از قدری مذاکرات به بهانه ای شاه مرا از اتاق برای انجام فرمانی بیرون فرستاد، بعد از مراجعت سفیر روس از حضور شاه، شاه به من گفت: میدانی سفیر روس چه از من میخواست؟ عرض کردم خیر، فرمود سفیر روس از طرف دولت متبوعه خودش امتیاز و انحصار راه آهن را میخواهد، منم چون اصرار کرد قبول کردم و قول دادم و تو قرارنامه را بنویس و امضا کن، من خیلی تحاشی کردم ولی شاه فرمود چون قول داده ام غیر ممکن است، روز بعد سفیر روس را

^{۲۹۲} - خاطرات احتشام السلطنه. ۳۷۸ تا ۳۸۲

^{۲۹۳} - ایران و قضیه ایران، دفتر یکم. ۷۸۱

ملاقات کردم، او به من گفت؛ محرمانه به شما میگویم که برحسب اصرار شاه بود که دولت روس از دولت ایران در خواست امتیاز راه آهن کرد برای اینکه دست سایدول را کوتاه سازد، تا این راه آهن کشیده نشود و گفت: ابدأ تقصیرندارم و مسبب اعطای این امتیاز نبودم و آنچه برای شما گفتم عین اظهارات سفیر روس است.

امین السلطان، در آن جلسه خیلی دربرانت خودسعی و استدلال کرد و البته ما (یعنی مشیرالدوله و من) هم باور کردیم چندی بعد که آخرین مهلت امتیاز نامه انحصار احداث راه آهن در شرف انقضای بود و من دیگر از وزارت خارجه مستعفی و در حکومت لرستان بودم، روسها مجدداً تمدید مدت امتیاز نامه خط آهن را درخواست کردند و امین السلطان تقاضای ایشان را رد کرد ولی بالفعل اجابت کرد، با این توضیح که: امتیاز نامه سابق تجدید یا تمدید نشد، لکن امین السلطان به عنوان صدر اعظم و نماینده دولت، کتباً به دولت روسیه تعهد سپرد که: اگر دولتهای بیگانه بخواهند در ایران راه آهن بسازند، دولت روسیه حق تقدم داشته و دولت ایران باید در شرایط مساوی احداث خط آهن را به روسها واگذار نماید».

محمود علامیر، در ادامه مطالب فوق افزود: «...فکرایجاد راه آهن در ایران از سد و اندی سال قبل و پیش از آنکه کانال سوئز باز شود، توجه محافل سیاسی و تجاری پایتخت های بزرگ اروپا بخصوص لندن و پترزبورگ و کشورهای اروپای مرکزی را بخود مشغول کرده بود، در سالهای بعد هنگامیکه آلمانها اجازه احداث راه آهن در خاک عثمانی بطوریکه اروپا را به اسلامبول-بغداد-بصره-خلیج فارس متصل سازد را بدست آوردند، به این خیال افتادند که همین مسیر را از آذربایجان غربی یا کرمانشاه (یعنی از ارز روم - یا - بغداد) داخل ایران ساخته بیکی از بنادر جنوبی ایران متصل کنند، از سال ۱۲۸۴ هـ.ق (۱۸۶۷ = ۲۴۰۶) که شیخ محسن خان معین الممالک (مشیرالدوله) وزیر مختار ایران در لندن شد و مدت هفت سال تا عقد قرارداد معروف بارون جولوس رویترز در سال ۱۲۹۰ هـ.ق، (۱۸۷۳ = ۲۴۱۲) بیشتر از ده فقره پیشنهاد گوناگون برای ایجاد راه آهن در مسیرهای مختلف در خاک ایران به تهران فرستاد... شخصی بنام ساوالاخان که شیخ محسن خان او را دلال و آوانتوریه خوانده است، از جانب پادشاه و دولت ایران مأموریت داشته است که در اروپا موافقت و توجه دولتها و کمپانیهای فرنگ را به تحصیل امتیاز و بهره برداری از معادن ایران جلب کند... قبل از پیدا شدن بارون رویترز و اعطای امتیاز نامه کذایی به او، آخرین پیشنهاد محسن خان به تهران، طرح یک کمپانی آلمانی برای اتصال راه آهن اروپا- روسیه به شمال ایران و ایجاد راه آهن سراسری و ایجاد خطوط فرعی (شرقی- غربی) به خط اصلی با سرمایه اولیه کمپانی بود که به صورت اعتبار با نرخ پنج درصد (با حفظ مشارکت در راه آهن) به ایران، اعطای میشد و اصل و فرع هزینه از درآمد راه آهن و دیگر منابع از قبیل انحصار توتون و تنباکو، عوارض مشروبات الکلی، بهره برداری از معادن، مستهلک

میگردید که این پیشنهاد هم بجایی نرسید، و بدین لحاظ مسئله احداث راه آهن ایران یکی از کلافهای سردرگم وزارتخانه های امور خارجه و امور هندوستان در لندن و حکومت انگلیس در دهلی بود.^{۲۹۴}

دکتر بهالدین پازارگاد، در کتاب "کرونولوژی تاریخ ایران" در پیوند با لغو امتیازنامه رویترز مینویسد: «امتیازاتی عظیم در این سال (۱۸۷۲-م) از طرف شاه [ناصرالدین شاه] بوسیله میرزا حسین خان صدراعظم به بارون دورویترز، تبعه انگلیس داده شد که شامل انواع فعالیت های اقتصادی و هم ایجاد راه آهن و استخراج معادن و تأسیس بانک ملی بوده همه چیز را در برمیگرفت، و در برابر آن حقوق گمرکی راکه عملاً تنه منبع عایدی ایران بود، به گرو میبرد.

در این هنگام شاه عازم سفر اول خود به اروپا بود و در روسیه احساس رنجش و انزجار از طرف دولت روسیه به این امتیاز نمود و هم اینکه احساسات مردم ایران بر ضد دادن امتیازات و اختیارات وسیع به یک بیگانه برانگیخته، شد و عملی هم شناخته نشد و شاه ناگزیر شد به مجرد مراجعت به تهران، آنرا لغو نماید.^{۲۹۵}

ژنرال سرپرسی سایکس، در کتابش زیر نام «تاریخ ایران»، نوشته است: «... در نسلهای اخیر [سالهای پایانی سده نوزدهم] به کرات مسأله ساختن راه آهن در ایران مورد توجه قرار گرفته بود، و ما قبلاً اشاره ای به رویترز نمودیم که میخواست در سال ۱۸۷۲ امتیاز ساختن راه آهن ایران را بگیرد، سالهای درازی ایران شکارگاه صیادان امتیاز بود، گرچه صیدی به دام نمیآوردند و تنها موفقیتی که به دستشان افتاد همان ساختن راه آهنی به طول چهارمیل از تهران تا بقعه مبارکه شاهزاده عبدالعظیم بود، در سال ۱۹۱۲ اصولاً اوضاع تغییر کرد، چه جای امتیاز خواهانیکه به خاطر منافع شخصی طالب موافقت بودند، دولتین بریتانیا و روس در صحنه حاضر شدند.^{۲۹۶}

محمدحسن اعتمادالسلطنه، وزیر نگارشات ناصرالدین شاه، در کتاب خاطراتش نوشته است: «... سه شنبه ۵ شعبان ۱۳۰۳ (۹ می ۱۸۸۶) معاهده راه آهن که با ایلچی ینگه دنیابسته بودند و مشیرالدوله [میرزا یحیی] وزیر خارجه میخواست صد هزار تومان مداخل کند، پنجاه هزار تومان آنرا به امین السلطان وعده داده بود، بهم خورد و باطل شد، خیلی باید از این فقره وزیر خارجه دلتنگ باشد که ضرر بزرگی به او خورد.

دوشنبه نوزدهم محرم ۱۳۰۴ (۱۸ اکتبر ۱۸۸۶) این روزها در خانه نایب السلطنه حسب الامر مجلسی منعقد میشود از امین السلطان،

^{۲۹۴} - خاطرات احتشام السلطنه. ۳۷۱ - ۳۷۷ - ۳۷۸ - ۳۸۳

^{۲۹۵} - کرونولوژی تاریخ ایران. ۳۸۲

^{۲۹۶} - تاریخ ایران، دفتر دوم. ۸۰۴

مسیر از دلخواه آنها بگذرد و منافع تجاری و سوق الجیشی آنها را برآورد و با هر مسیری دیگر سرسختانه مخالفت میورزیدند».^{۲۹۹}

در ماده ۵ قرارداد تحمیلی ۱۹۱۹ آمده است: «حکومت بریتانیای کبیر که ضرورت اصلاح راه هاوسایروسایل ارتباطی را در ایران هم به منظور گسترش تجارت و هم به قصد جلوگیری از وقوع قحطی، کاملاً تشخیص میدهد، حاضر است با دولت ایران برای سرمایه گذاری در این زمینه همکاری کند، این همکاری شامل کمکهای لازم به دولت ایران برای ساختمان راه آهن، راه های شوسه وسایر طرق موصلاتی خواهد بود».

حاج مهدیقلی هدایت (مُخبرالسلطنه)، در کتاب خاطراتش زیر عنوان «خاطرات و خطرات»، مینویسد: «از اوایل سلطنت ناصرالدین شاه، یکی از آرزوها ساختن راه آهن بود که شریان ترقی اقتصادیات است، همیشه نقشه این بوده است که به سرمایه اجنبی این کار صورت بگیرد و همواره رقابت سیاست مانع بوده است، تا اینکه مرحوم صنیع الدوله پیشنهاد قندوچای رابه مجلس برد، روس وانگلیس مخالفت کردند و عهدنامه ترکمانچای را بهانه که قند [و چای نیز] متاع خارجی و تحمیل عوارض جدید مخالف صد پنج مقید در عهد نامه است».^{۳۰۰}

صنیع الدوله، که به مدت هفت سال در آلمان تحصیل کرده بود، پس از بازگشت به ایران عهده دار مشاغل متعددی از جمله ریاست نخستین دوره مجلس شورای ملی گردید که در سال ۱۳۲۵ هـ ق (۱۹۰۷) از آن کناره گیری کرد و به امور دیگر از جمله احداث کارخانه ریسمان ریزی و سرب ریزی پرداخت، او در کتابی زیر نام «نجات ایران»، برپایی خط آهن در ایران رابه سرمایه داخلی بایستن مالیات بر قند و شکر پیشنهاد کرد که بامخالفت دولتین روس وانگلیس مواجه شد، نامبرده در این کتاب که در سال ۱۳۰۱ هـ ق (۱۸۸۳) و در زمان ناصرالدین شاه (۱۸۹۶-۱۸۴۸) انتشار یافته است، مسیر آنرا به شرح زیر پیشنهاد کرده بود:

- ۱- راه آهن تهران - مشهد همچنین راه فرعی شاهرودبه گرگان.
- ۲- تهران-اهواز از طریق قم-سلطان آباد [اراک] - بروجرد-خرم آباد-دزفول-شوشتر و اهواز.
- ۳- تهران- جلفا از طریق قزوین- زنجان-میانه-تبریز -مرند-جلفا.

^{۲۹۹} - برآمدن رضا خان و برافتادن قاجار. ۴۱۷

^{۳۰۰} - خاطرات و خطرات. ۳۷۴ - بیافزاید، نخستین راه آهن در دنیا در «لییدس» یورکشایر انگلستان و در سال ۱۷۵۸ ساخته شد که از گونه ای ریل چوبی استفاده میکرد و در سال ۱۷۹۹ به ریل آهنگی تبدیل شده است. نخستین راه آهن در آمریکا در سال ۱۸۲۷ در بالتیمور و اوهایو و در سال ۱۸۳۷ بین سنت پیترزبورگ و تسارسکوی در روسیه ساخته شده. ۱۰۰ سال پس از استفاده از راه آهن در سال های ۱۹۰۷-۱۹۱۹ انگلیسی ها و روس ها مانع از آمدن راه آهن به کشور ما میشدند. ویراستار

همچنین راه فرعی مرند به خوی و آواجیک در ترکیه که از طریق ارزروم- ترابوزان- ملاطیه- قیصریه- آنکارا به ازمیر و استانبول به کنار دریای مرمره متصل میشد، ولی مشکلات مالی بویژه کار شکنی های دو دولت روس و انگلیس مانع از انجام آن شد.^{۳۰۱}

بخش هفتم:

تاریخچه برپایی راه آهن ایران پس از رویداد سوم

اسفند ۱۲۹۹ = ۱۹۲۰ = ۲۴۵۹

آنچه که درباره ساختمان راه آهن در میهن ما و مشکلات بر سر راه تحقق آن تا پایان دوره قاجار در بخش نخست این گفتار آورده شده است، اندک نوشته ای بود از کلان داستانی حکایتگر نابسامانها و مشکلاتی که بخاطر ناآگاهی ها، خیانت ها، رشوه خواریها و فساد و پوسیدگی اغلب درباریان و رجال دوران قاجار و بی خیالی و بی غرضگی شاهان آن سلسله در برابر اعمال نفوذ دو دولت استعمارگر روسیه و انگلیس که هر آنچه را که از شاه [قاجار] و دولت مردان طلب میکردند، بدست میآوردند، مگر در مواردی که بسبب رقابت آن دو دولت در کسب امتیازات، کاری به سود طرف دیگر انجام نمیشده است، در چنین شرایطی ایران و ایرانی دچار آنچنان روزگارتیره ای شده بودند که غم ژرفی بر قلب هر ایرانی پاک نهاد و میهن دوست مینشانید، اشعار و مقالات بسیاری که در آن ایام از سوی برخی میهن دوستان انتشار مییافت به روشنی مبین عمق فاجعه ای بود که میهن و مردم مابه آن گرفتار آمده بودند، روزنه امید و راه نجاتی هم به نظر نمیرسید، کار و روزگار دولتهای پیش از رویداد کودتای سوم اسفند (۱۹۲۰) ۱۲۹۹ به جایی رسیده بود که حقوق نیروی نظامی و کارکنان دولت و سایر هزینه های دولتی را هر ماه دولت انگلستان میپرداخته است، خزانه خالی و منابع درآمد دولت جملگی در گرو وامهایی بود که از دولت نامبرده دریافت شده بود، که در گفتار نخست تا آنجا که روشنگری شده باشد، اشاراتی شده است.

اما این معضل و گره کوری یعنی برپایی خط آهن سرتاسری، به دست رضاشاه، حل و گشوده شد، آنهم بدون دریافت وام از منابع خارجی و همچنین دوران نظر و خواسته انگلستان، که از جمله خدمات پُر شمارو قابل تحسین رضا شاه، برپایی همین راهی است که از سوی دکتر مصدق و چند تنی دیگر به خیانت و خدمت به دولت انگلستان تعبیر شد و یا کاری بیهوده و غیر ضروری قلمداد گردید، از اینرو بی مناسبت ندیدم در این کتاب، ضمن پرداختن به ماجرای برپایی راه آهن در ایران، نسبت به رد اتهامات نادرست و غیر منصفانه یا از نگاه خوشبینانه، ناآگاهانه دکتر مصدق و همچنین دیدگاه دیگر مخالفان پردازم.

در تاریخ دوم اسفندماه ۱۳۰۵ (۲۴۶۵ = ۱۹۲۶) و در آغاز پادشاهی رضا شاه و در زمان نخست وزیر میرزا حسن خان مستوفی (مستوفی الممالک) هنگامی که لایحه ساختن راه آهن سرتاسری بنا به دستور رضاشاه، از سوی مهدیقلی هدایت (مخبر السلطنه) وزیر فوائد عامه کابینه به مجلس شورای ملی (دوره پنجم) برده شد تا به شور و

بررسی و تصویب پرسد، دکتر محمد مصدق یکی از نمایندگان مجلس و از رجال مشهور، با لایحه مزبور به سختی به مخالفت برخاست و از آن به عنوان کاری غیر ضروری و غیر انتفاعی و تحمیلی بر مردم ایران و حتا خیانت به کشور، یاد کرد که بعدها این گفته، بهانه و دست آویزی برای مخالفان رضا شاه و نا آگاهانی که نوشته و گفته دیگران را تکرار کرده و میکنند گردید، تا برپایی آن را بنابه دستور و خواست دولت بریتانیا تبلیغ کنند و در ذهن باوردیگران بنشانند.

اینک پس از گذشت بیش از هشت دهه از تاریخ تصویب قانون برپایی راه آهن سرتاسری و انجام آن به همت رضاشاه، و انتشار اسناد و مدارک سری و همچنین یادواره هایی که سالها در پرده و دور از دسترس بوده است، میتوان بسادگی به یک داوری دوازده گانه به چگونگی و چرایی برپایی خط راه آهن مزبور و روشنگری در پیرامون اتهامی که در پیوند با برپایی این راه به رضاشاه وارد کرده و میکنند رسید و سره را از ناسره باز شناخت و آثار مستندی بدور از روایت انحصاری تاریخ میتوان ارائه نمود که هر آنچه که به جهت روشنگری گفته و نوشته شود، دینی است که به تاریخ ایران ادا خواهد شد.

دکتر نصرالله سیف پور فاطمی (برادر حسین فاطمی وزیر امور خارجه ایران در زمان نخست وزیری دکتر مصدق)، مینویسد: «... حسین علا مأمور سفارت ایران در واشنگتن با موافقت دولت ایران [در زمان نخست وزیری قوام] در سال ۱۹۲۲=۲۴۶۱ (۱۳۰۱ هـ - خ) یادداشتی به شرح زیر به وزارت خارجه آمریکا میدهد: دولت ایران برای تشکیل کشوری و لشکری و عمران و آبادی ایران نوین، احتیاج به کمکهای زیر دارد:

۱ - عده ای مستشار کار آزموده ولایق در امور مالی و بانکی و اقتصادی و صنعتی و کشاورزی.

۲ - عده ای افسر ارشد با اطلاع برای ایجاد قشون متحدالشکل ژاندارمری و شهربانی.

۳ - حضور شرکتهای آمریکایی برای کمک مالی به ساختمان خط آهن و استخراج نفت شمال و تأسیس بانک ملی و صنعتی، حکومت ایران برای اطمینان سرمایه داران حاضر است همه گونه تضمین مالی داده و در سرمایه گذاری شرکت کرده و امتیاز نشر اسکناس بانک شاهنشاهی (انگلیسی) را لغو کرده و آنرا به بانک ملی ایران بدهد.

۴ - ایران برای احداث راه آهن، که خط عراق را به خلیج فارس و هندوستان متصل کند، حاضر است که با شرکتهای آمریکایی همکاری و شرکت کامل نموده و برای این مقصود از وام داخلی و خارجی استفاده بکند.

۵- برای احیای خوزستان، حکومت ایران احتیاج به مهندسين سد سازی بر روی رودکارون دارد و ساختن این سدواحيای زراعت و امنيت خوزستان سرلوحه برنامه دولت است.

۶- ایران از حيث معادن مس - فیروزه و ذغال سنگ و آهن و سنگ مرمر بسیار غنی است و این معادن تا به امروز دست نخورده، حکومت در نظر دارد که با شرکت سرمایه داران آمریکایی هرچه زودتر از این گنجهای پر بها استفاده کند.^{۳۰۲}

تنها پاسخی که چندی بعد به درخواست دولت ایران داده شد، این بود که با کمک وزارت امور خارجه آمریکا، دو کمپانی نفتی آمریکایی بنامهای "استاندارد اویل نیوجرسی و سینکلر، به ایران آمدند تا امتیازاتی از ایران برای استخراج نفت شمال را دریافت کنند، که آنها بخاطر کار شکنی های دولت انگلستان، ابتدا شرکت استاندارد اویل نیوجرسی با زد و بند با شرکت نفت ایران و انگلیس از دریافت امتیاز منصرف شد و سینکلر نیز به سبب رویداد سقاخانه بازارچه آقا شیخ هادی و کشته شدن «ماژر ایمبری»^{۳۰۳} در زمان نخست وزیری رضا خان سردار سپه، به نتیجه ای نرسید، سهل است که تاوان کشته شدن ایمبری نیز از خزانه فقیر دولت پرداخت شد.

دکتر سیف پور فاطمی، در جای دیگر مقاله اش میافزاید که: «... متعاقب این یادداشت، با کمک چارلز هیوز، وزیر امور خارجه آمریکا دو کمپانی آمریکایی استاندارد اویل نیوجرسی و کمپانی سینکلر، عازم ایران شده و برای استخراج نفت شمال و امی به مبلغ یک میلیون دلار با دولت، داخل مذاکره میشوند، مجلس شورای ملی و دولت ایران با عجله مشغول مذاکره و مطالعه و تصویب قرارداد نفت با شرکت استاندارد اویل شد، ولی همینکه کار به مرحله عمل رسید گربه رقصانی انگلیسها و روسها شروع شد.

انگلیسها مدعی بودند که کابینه سپهدار [سپهسالار تنکابنی] در موقع جنگ با یکنفر روس به اسم «خوشتاریا» قراردادی برای امتیاز نفت شمال امضا کرده است و پس از انقلاب روسیه خوشتاریا به لندن فرار کرده است و قرارداد را به مبلغ یک میلیون لیره به شرکت نفت ایران و انگلیس فروخته است.

دولت ایران در پاسخ مدعی بود که اولاً قرارداد قلابی و نوشته ای تحت فشار سر نیزه روسها فقط به امضای سپهدار تسلیم خوشتاریا شده نه به تصویب هیئت دولت رسیده و نه مجلسی بود که رد یا قبول آنرا اعلام دارد، بعلاوه حکومت صمصام السلطنه رسماً بطلان قرارداد را اعلام کرده است و دولت انقلابی روس هم طبق قرارداد ۱۹۲۱ از کلیه

^{۳۰۲} - فصلنامه ره آورد، شماره های ۱۳ - ۱۴ رویه: ۲۱۶

^{۳۰۳} - (MAJOR ROBERT WHITNEY IMBRIE) نایب کنسول سفارت آمریکا در ایران، و خبرنگار عکاس مجله "جنوگرافیک ملی"

امتیازات و قراردادهایی که به زور سر نیزه حکومت تزاری از ایران گرفته شده بود، صرفنظر و به ملت ایران واگذار کرده است. روسها میگفتند که قرارداد خوشتاریا قلابی و بی اساس بود و ما هم از کلیه امتیازات سابق صرفنظر کردیم، ولی اجازه نمیدهیم که آمریکا و انگلیس در شمال ایران مرکزی برضد انقلاب ما درست کنند، شمال ایران حریم امنیت ما است، ولی حکومتهای بعد از کودتا به فشار روس و انگلیس زیاد واقعی ننهادند و مذاکرات خود را با کمپانیهای آمریکایی ادامه دادند، انگلیسی ها که در تهران باناکامی روبرو شدند، در نتیجه یک سلسله مکاتبه سیاسی بین لرد کرزن، وزیر امور خارجه انگلستان و بنیان گذار قرارداد ۱۹۱۹ (۲۴۵۸) و هیوز، وزیر امور خارجه آمریکا شروع شد، آمریکاییها در این قسمت سخت توی دهان انگلیس ها زدند و هیوز-کرزن را متهم کرد به اینکه با ایران معامله مستعمراتی در پیش گرفته و سعی دارد که ملت ایران را از آزادی محروم نماید، وقتی تیرگرزن هم به هدف نخورد، «سرجان کدمن» رییس شرکت نفت ایران و انگلیس را به واشنگتن فرستاد و او هم در آنجا از درمسالمت و تطمیع شرکت استاندارد برآمد و برحسب پیشنهاد کدمن، شرکتهای نفت آمریکا در یک چهارم نفت عراق شرکت جستند، به شرط آنکه نصف امتیاز نفت شمال ایران را به شرکت نفت ایران و انگلیس واگذار کنند، این پیشنهاد را استاندارد اوایل قبول کرد ولی ایران شدیداً مخالفت کرد و آن را مخالف صریح مواد قرارداد دانسته و الغای قرارداد امتیاز [را] بر قبول چنین شرطی ترجیح داد، استاندارد اوایل هم که در نفت عراق شرکت کرده و انگلیسی ها قول به اوداده بودند که از نفت عربستان سعودی و شیخ نشینها هم به آمریکا سهمی بدهند از ادامه کار در ایران منصرف شد.

شرکت سینکالر، که رقیب شرکتهای عضو کارتل و از نمذ نفت خاورمیانه کلاهی نصیب اش نشده بود، با تشویق هوور، وزیر بازرگانی آمریکا پا به میدان نهاد و یک قرارداد بسیار عادلانه با ایران منعقد ساخت و نماینده ای بنام سوپر، به تهران فرستاد که تشکیلات شرکت را مرتب کرده شروع به نقشه برداری از مناطق نفت خیز شمال بنماید، در همین موقع بود که سفاخانه برای شرکت نفت ایران و انگلیس و طرفداران سردار سپه، شروع به معجزه کرد.

در اینجا قسمتی از گزارشات «والیس موری»، کاردار سفارت [آمریکا] را با واشنگتن در تاریخ ۲۴-۲۵-۲۸ و ۲۹ ژوئیه ۱۹۲۴ و جواب وزارت خارجه و مذاکرات با سردار سپه [تخت وزیر] و فروغی [وزیر مالیه] بیان شده است نقل میکنم (اصل این اسناد در آرشیو ملی آمریکا است):

۱- گزارشهای رسیده به سفارت حاکی است که آنتریک و دسیسه شرکت نفت ایران و انگلیس باعث قتل ایمبری، بوده است، طبق اطلاعات عمومی جمعیتی که به ایمبری، حمله کردند، او را بجای سوپر، نماینده شرکت نفت سینکلردر تهران گرفته و قصدشان کشتن او بوده است،

روسها علناً انگلیس هارامتهم به این قتل و روزنامه های ایران هم حمله بسیار شدیدی برضدانگلیس آغازکردند. سفارت انگلیس در تهران از لحن روزنامه ها بسیار خشمگین شده و از رییس الوزرا [رضاخان] خواسته است هرچه زودتر به این حملات پایان بدهد، رییس الوزرا پیشنهاد کرد که به اتفاق سفارت انگلیس به اتهامات و کشف حقیقت قضیه رسیدگی شود، ولی انگلیسی ها از قبول پیشنهاد سر باز زدند.

۲- سفارت انگلیس در تهران از حمله شدید روزنامه ها بسیار خشمگین شده و پروتست شدیدی به دولت ایران کرده است که چرا روزنامه ها، انگلستان را مسبب قتل ایمری میدانند، آنها جداً ناراضی و از سردار سپه خواسته اند که جلوی قلم روزنامه نویسهار بگیرد ولی هنوز از تحقیقات خبری نیست با آنکه انگلیسی ها علاقه دارند دهان مخالفان را ببندند از همکاری در کشف حقیقت جداً خودداری کرده اند.^{۳۰۴}

از آنجا که غرض از پژوهش تاریخ بویژه از نوع تحلیلی آن، روشننگری به منظور آگاهی و تنبّه و عبرت گیری و تأسی نسلهای حاضر و آینده از شخصیت های سیاسی و تاریخی لایق و خدمتگزار ملّک و ملت است، بنابراین درباره برخی مطالب مقاله دکتر سیف پور فاطمی، که نشانه هایی از غرض و تناقض گویی در آن دیده میشود، ناگزیر به ادای توضیحاتی میباشم.

نامبرده آنجا که از ایستادگی دولت ایران در برابر توقعات روس و انگلیس مینویسد (که این چنین بوده است) چون دلش از رضا شاه، چرکین بود، از ایشان درباره این کارشجاعانه و ستایش برانگیز یعنی وقع نهادن به فشار دولّتین و ادامه مذاکره با کمپانیهای آمریکایی، نامی نمیبرد، حال آنکه هر کسی که به تاریخ کودتا و رویدادهای پس از آن آشنا بوده باشد، به ضرس قاطع میداند که دولتهای روی کار آمده بعد از کودتا قادر به انجام کاری که برخلاف نظر و خواسته رضاخان میبود، نبودند، بویژه در این ایام که سیف پور فاطمی، از آن یاد میکند، رضا خان خود در رأس دولت یعنی نخست وزیر بود.

در گزارش والیس موری، نیز که از رضاخان، تنها با ذکر عنوان سردار سپه اشاره شده نه با عنوان نخست وزیر (به فرض اینکه در گزارش مزبور اینچنین آمده و درست ترجمه شده باشد) چون همه مندرجات گزارش والیس موری، در دسترس خوانندگان مقاله ایشان قرار داده نشده است تا بدانند که این سردار سپه در چه مقام و منصب کلیدی در دولت بود که در گزارش نماینده سیاسی آمریکا از او بجای عنوان نخست وزیر، تنها با عنوان سردار سپه یاد شده است، لذا این از وظایف تاریخ نگار است که برای روشننگری و آگاهی نسل حاضر و آینده در پانویس و یا در پیرانتز نام و شغل شخص تاریخساز (رضاخان) را در کنار

لقب او (سردار سپه) در زمان رویداد قتل ایلمبری متذکر شود، تا خوانندگان نا آگاه تصور نکنند که سردار سپه نخست وزیر زمان حادثه مورد نظر، دوشخصیت متفاوت از هم بوده اند؟^{۳۰۵}

۳۰۵ - رابرت ایلمبری چرا در تهران بود؟ او یک دیپلمات حرفه ای نبود. او یک جاسوس ماجراجو بود. او از دنبال کردن قانون ووکالت در بالتیمور خسته شده بود و با گروهی که در سال ۱۹۱۱ برای ماجراجویی به کنگو میرفت همراه شد. در سال ۱۹۱۴ جنگ های اروپا آغاز شده بود داوطلب به ارتش فرانسه پیوست. در دوران جنگ راننده آمبولانس بود و در سال ۱۹۱۸ ماجرا جویی های خود را منتشر کرد. در سال ۱۹۱۷ وارد وزارت خارجه آمریکا شد و به عنوان سرکنسول ویژه به پتروگراد فرستاده شد. در آنجا بارها با بولشویک ها درگیری پیدا کرد. روسها او را بیرون کردند. به فنلاند منتقل شد در آنجا جاسوسی روسیه کومونیست را دنبال میکرد. در ژوئن ۱۹۲۰ به استانبول رفت و در ارتش سفید کریمه همراه «رانگل» میجنگید که در پی شکست به آمریکا برگشت. در ترکیه با آلن دالس که در آن زمان معاون آدمیرال مارک بریستول بود آشنا شد. وقتی دالس در وزارت امور خارجه قرار گرفت ایلمبری را به آنکارا مامور کرد. او با خاندان کمالی تلاش کرد تا امتیاز نفت آنتولی را بدست آورد در اکتبر سال ۱۹۲۴ آنگونه که مجله ناشنال جغرافی مینویسد به موارد جاسوسی و کسب امتیاز نفت ادامه میداد.

دالس در یادداشت های خود که در سال ۱۹۲۳ منتشر کرده است مینویسد میدانستم ریسک و خطر بزرگی است ولی او را به ایران فرستادم.

ایلمبری نخست برای مسایل جاسوسی قرار بود به تبریز برود که باز هم به روسیه نزدیک باشد. پیش از رفتن به تبریز کنسول ژنرال «برنارد گوتیب» مرخصی میگیرد و ایلمبری جای او را میگیرد. او در این پست است که با مسئله نفت شمال درگیر میشود.

اما دالس در مورد ماجرای نفت چیزی مینویسد و برای اینکه مسئله جاسوسی رابرت ایلمبری فاش نشود مسئله بهایی گری و پژوهش در آن را پیش میکشد. چرا ایلمبری به سقا خانه رفته بود؟ او مینویسد: با برخی از بهایی ها که میخواستند به آمریکا نزدیک بشوند نزدیک شده بود. دکتر سوسن مودی و پرستاری که با او کار میکرد بنام الیزابت سنیوارت به همراه یک نویسنده و عکاس آزاد در پی پژوهش در باره آیین بهایی میشوند. میدانستند که وضع سیاسی و اجتماعی ایران آن زمان چیست. ماه محرم در پیش بود مردم نمیتوانستند بیگانه هارا در کنار بناهای مقدس خود ببینند.

اما روزنامه «رینو ایونین گازت» ۱۹ جولای ۱۹۲۴ (۲۴۶۳) که نگاره آنرا در بالا میبینید در باره مرگ مشکوک رابرت ایلمبری هم موضوع را مذهبی قلمداد میکند اما او به منظور نفت در تهران بوده و قاتلین با سفارت انگلیس در ارتباط بوده اند. رضا خان بین سال ۱۹۲۳ تا ۱۹۲۴ نخست وزیر ایران بوده است. قتل ایلمبری در همان سال نخست وزیری رضا خان روی داده است و رویه روزنامه سند اثبات این مدعا است. ویراستار

Reno Evening Gazette

RENO, NEVADA, SATURDAY, JULY 19, 1924

TWELVE PAGES

MOB BEATS AND KICKS AMERICAN CONSUL TO DEATH

U. S. Teheran Agent Is Slain and Companion Badly Injured

STATE COMMITTEE SELECTED BY DEMOCRATS

DIVISION OF WATER IS PRACTICALLY AGREED TO BY RANGERS

SOUTH AMERICA AT WAR

NAMES SUBMITTED TO M'KNIGHT BY ORGANIZATIONS OF COUNTIES

RELIGIOUS ZEALOTS SLAY OFFICIAL OF AMERICA IN PERSIA

THEY GET WHISKERS FROM OCEAN FLOOR TO SEND TO JAPAN

DAWES PLAN LIKED IN AMERICA SAYS C. E. HUGHES IN ENGLAND

Pumping Enterprise Awaits Only Action of Settlers On Newlands Project

Attorney General Webb of California Consents to Taking of Water

SEEN IN RIO DE JANEIRO

UPRISING IN BRAZIL MAY BE START

PHOTOGRAPH OF ONE OF THE STRONGEST STREETS IN THE CITY THAT IS THE CENTER OF THE UPRISING IN BRAZIL

CONVENTION OF THE DEMOCRATIC PARTY HELD AT RENO

Executive Committee to Be Announced at Early Date Says Chairman

Widow Sends Brief Word of Death to Washington and It Is Confirmed

WASHINGTON, July 19.—(AP)——The death of the American consul in Teheran, Persia, was confirmed today by the State Department.

WHEELER ACCEPTS 2D PLACE WITH LA FOLLETTE

WASHINGTON, July 19.—(AP)——Senator Wheeler today accepted second place in the race for the Democratic nomination for the Senate in California.

CONCESSIONS TO FRANCE ARE MADE AT CONFERENCE TODAY FOR SEPARATE ACTION

PORTSMOUTH, England, July 19.—(AP)——The British government today announced that it had agreed to a separate action with France in the case of the German submarine fleet.

و یا آیا در زمان نخست وزیری رضا خان که با داشتن سمت فرماندهی نیروهای نظامی و رأی اکثریت نمایندگان مجلس، دارای قوه فایقه در کشور بود، اگر او عامل و دست نشاندۀ دولت انگلستان میبود کسی از روزنامه نگاران را یارای انتشار چنان مقالات تند و تیز بر علیه دولت نامبرده میبود و چگونه بود که با همه اعتراضات شدید سفارت انگلیس، جلوی حملات تند روزنامه نگارها گرفته نشد؟

جای تردید نیست که طفره رفتن آقای سیف پور فاطمی از ذکر نام رضاخان و خدماتش، بخاطر مقالاتی است که طی آنها رضا شاه، را بارها دست نشاندۀ و عامل دولت بریتانیا قلمداد کرده بود، از اینرو نخواستۀ است این بخش از نوشته اش که حکایتگر ایستادگی رضا خان نخست وزیر در برابر خواست و دسیسه های انگلیس بود، با مندرجات مقالاتش در پیوند با آنچه که درباره رضاشاه بافته و گفته بوده است، در تعارض بوده باشد.

این عبارت که در مقاله اش آمده است: «... و در همین موقع بود که سقاخانه برای شرکت نفت و طرفداران سردار سپه شروع به معجزه کرد...» به روشنی دل چرکینی وی را از رضاشاه آشکار میسازد!

این چگونه تعبیری است که سیف پور فاطمی، در مقام یک پژوهشگر، رویداد سقاخانه را با آنهمه تلاش رضاخان سردار سپه در مقام نخست وزیری برای بستن چنان قراردادی، معجزه ای به نفع طرفداران سردار سپه بنویسد؟! نامبرده ضمناً زیرکانه و تعدماً در عباراتی که بکار برده است، اشاره به نام مسنول دولت نمیکند که همانا در این زمان کسی جز رضاخان نبود، اما چون در همین سلسله نوشته ها ایستادگی دولت وقت ایران در برابر خواسته های روسیه و انگلستان را ناگزیر آنهم بگونه تلویحی ستوده است، از این رو اگر نامی از رضاخان، میبرد به هدفش که ارج نهادن به کار ایشان که در رأس دولت قرار داشت بوده است، نمیرسید، او نمیخواست تحسین خوانندگان مقاله اش را نسبت به رضا خان، برانگیزاند، بنابراین در واقعه سقاخانه بازیکی ویژه از او تنها با اشاره به لقب او یعنی سردار سپه یاد کرد تا خواننده نا آگاه به تاریخ آن ایام، گمان برد که دولت جدا از سردار سپه بوده است بدین

معنی که دولت در جهت تأمین منافع ایران و ایرانی بود و سردار سپه چون سر به بالین دولت انگلستان داشت، با ایجاد مشکلات بر سر راه دولت از جمله واقعه سقاخانه، را بر علیه دولت براه انداخت تا این کار سرانجام نگردد! * [زیرنویس برگ های پیش را ببینید. ویراستار]

اگر رضاخان، دست نشانده و عامل دولت بریتانیا بود از ابتدا به دنبال دعوت از کمپانیهای نفتی و غیر نفتی آمریکایی نمیرفت، آنگاه چه کسی را یارای ایستادگی و مخالفت با او بود، به زبانی دیگر نیازی به این بازیها و برپایی آشوبی در سقاخانه نبود، مگر نه اینکه گفته میشود رضا خان سردار سپه، نخست وزیر و سپس شاه، دیکتاتور بوده است؟

جای تأسف است که برخی از تاریخ نویسان و وقایع نگاران و نویسندگان میهن ما این چنین اند و چه ذهن هایی که از اینگونه نوشته ها و گفته های غرض آلود از نادرستی ها پر شده است.

سرریدر بولارد (sir reader William bullard)، وزیرمختار انگلستان در ایران، که از رضاشاه به شدت متنفر بود و از ایرانیان به تحقیر روزشتی یاد کرده است، در کتاب خاطراتش در صفحه ۱۲۶ از قول سیف پور فاطمی، چنین یاد میکند: «مدارس آمریکایی که «سیف پور فاطمی» آنها را ستوده است، و مدارس انگلیسی که او در یکی از آنها تحصیل کرده، در سال [۱۹۴۰=۱۳۱۹] در یک هیجان ملی گرایی به وسیله رضاشاه تعطیل شد». میبینیم که تأکید آقای سیف پور فاطمی، به انگلیسی بودن رضا شاه، نعل وارونه ای بود که در برانت خود از وابستگی ارانه میداد.

بگذریم از اینکه هم صحبتی وی با وزیرمختار نامبرده با توجه به تنفر و بد دهنی های بولارد، از رضاشاه و ایرانیان، از وجه ویژه ای از اعتماد وی نسبت به سیف پور فاطمی، حکایت دارد، اما آیا بستن در یک نهاد بیگانه با توجه به پیشینه استعماری دولت وابسته به آن، بویژه طی سالها اعمال و رفتار مداخله جویانه اش در امور داخلی ایران که در هر لباسی از جمله لباس فرهنگ و دانش پروری هدفی جز شستشوی مغزی نوجوانان ایرانی را نداشته است، جای افسوس و آه داشت، آنهم نزد بیگانه ای بد طینت؟! و انگهی به کدام نوشته آقای سیف پور فاطمی، باید باور داشت اینکه رضاشاه دست نشانده و عامل بریتانیا بود یا مخالف فعالیت آن دولت تحت هر عنوان و بهانه ای؟ وانگهی با بازگشت دانش آموختگان در رشته های گوناگون از چند کشور اروپایی به میهن و گسترش کانونهای دانش اندوزی در ایران، نیازی به چنین نهادهای بیگانه در ایران نبود که این خود نشان از اوج میهن دوستی و وسواس رضا شاه در پیوند با تجربیات تلخ او از مداخلات بیگانه به ویژه دولت استعماری بریتانیا در امور ایران دارد.

اگر چه در فصل نخست این کتاب درباره دسایس دولت انگلستان پس از رویداد کودتای سوم اسفندماه ۱۲۹۹ تا آن حد که روشنگر بوده

باشد، اشاراتی شده است، باهمه این حال زاید و بی مناسبت نخواهد بود که در این فصل نیز به دیگر دسایس آن دولت بر علیه رضاخان و سپس رضا شاه که مخالفانش او را دست نشانده و عامل دولت نامبرده قلمداد کرده و میکنند پردازم تا به داوری درست و به دور از روایات انحصاری درباره این چهره تاریخی برسیم.

سیروس غنی، مینویسد: «... موضوع در دسردار دیگر که لورین (وزیر مختار انگستان که ده ماه پس از رویداد کودتا به این سمت برگزیده شده بود) میگفت، تبعیض بر ضد شرکتهای انگلیسی است، گامهای اولیه ای بود که حکومت ایران برای احداث شبکه راه آهن برداشت، دو شرکت ساختمانی و مهندسی آمریکایی مشارکتی برای اجرای طرح راه آهن تشکیل دادند و به تهران دعوت شدند، دولت ایران برای طرح پولی نداشت، ولی امیدوار بود شرکت نفت سینکلر ده میلیون دلار در ازای گرفتن امتیاز نفت شمال در اختیارش بگذارد، و این پولها به مصرف پروژه راه آهن برسد، نمایندگان مشارکت (دراوسط دیمه ۱۳۰۲ [در زمان نخست وزیری رضا خان] به تهران آمدند.

وزارت خارجه انگلیس که خبردار شد، بلافاصله مراتب را به شرکت انگلیسی سن-دیکای راه آهن ایران (Ulen and company and stonwebstar) که حدودیازده سال پیش که یک بررسی جزئی و مقدماتی در این زمینه کرده بود، اطلاع داد، شرکت انگلیسی ادعا کرد که حق احداث شبکه راه آهن در ایران به آنها اعطا شده و این حق هنوز معتبر است و قرارداد این کار نمیتواند به شخص دیگری داده شود.

وزارت خارجه انگلیس به فرستادگان خود در واشنگتن و تهران دستور داد اصرار ورزند که شرکت انگلیسی صاحب این حق است و توضیح دهند که شرکت مزبور حاضر است درباره برنامه راه آهن با شرکتهای معتبر آمریکایی وارد مذاکره شود، وکیل مشارکت آمریکایی به دولت اطلاع داد که پس از مطالعه دعاوی بریتانیائی که گرفته که شرکت انگلیسی دارای هیچگونه حق قانونی یا حقوق خاص نیست... دولت ایران بنابراین آزاد است با هر که بخواهد پیمان ببندد، آمریکاییها توافق کردند که به بررسی امکانات پردازند و برای برآوردی از هزینه احداث خطی از سلطانیه به تهران و انشعابی به شمال در کرانه جنوب شرقی دریای خزر [بخوانید مازندران] و سپس به سوی جنوب به محمره (خرمشهر) تهیه کنند، و این نخستین گام جدی در جهت شبکه راه آهن در ایران بود».^{۳۰۶}

در تاریخ ۲۳ خرداد ۱۳۰۲ مجلس شورای ملی قانونی تصویب کرد که متضمن شرایطی برای اعطای امتیاز نفت شمال به یک شرکت معتبر و مستقل آمریکایی بود، که بموجب یکی از مواد آن صاحب امتیاز

میبایست لااقل ده میلیون دلار به دولت ایران به عنوان وام بپردازد و این امتیاز نباید به هیچ دولت یا شرکت خارجی به هیچ قسم و ترتیبی منتقل شود و باید منحصراً در دست آمریکاییان باشد و حوزه های امتیاز نیز محدود به خراسان و مازندران و گرگان شده بود، علت گنجاندن این شرط در قرارداد بدان جهت بود که دولت ایران اطلاع یافته بود که شرکت نفت ایران و انگلیس در نظر دارد از طریق مشارکت با شرکت نفتی استاندارد اوپل نیوجرسی، دستی در امتیاز مزبور داشته باشد و آن قانون در جلسه ۳۰ آبان ۱۳۰۲ مجلس شورای ملی بتصویب رسید.

دولت انگلستان با این قرارداد موافق نبود، بنابراین از طریق عوامل اش کوشش فراوان بکار برد تا قانون مزبور به تصویب نرسد، اما مذاکرات با نمایندگان شرکت آمریکایی سینکدر در آذر ماه ۱۳۰۲ در زمان نخست وزیری رضا خان سردار سپه، آغاز گردید.

مصطفی فاتح، مینویسد: «... در موقع امضای سینکدر، مجلس جشنی در تهران برپا شد، نخست وزیر وقت [رضاخان] ضمن نطقی که در آن مجلس ایراد کرد به کاردار سفارت آمریکا چنین گفت: من این موقع را یکی از بهترین مواقع تاریخ ایران میدانم، ما میخواستیم سُلطه اقتصادی انگلیس و روس را از بین ببریم و امضای این امتیاز بایک شرکت آمریکایی مقدمه روابط مستحکم تری بین آمریکا و ایران خواهد بود.

گره کوری که به همتِ رضاشاه گشوده شد

در ماه آوریل ۱۹۲۴ [فروردین ۱۳۰۳] دولت لایحه ای به مجلس تقدیم کرد و تقاضای تصویب امتیازی را که امضا کرده بود، نمود، دولت انگلستان پس از اعتراض شدید به دولت ایران، در لندن و نیویورک اعلامیه ای صادر کرد و اظهار داشت که به واگذاری حق الامتیاز دولت ایران از نفت جنوب به عنوان وثیقه برای وام ده میلیون دلار مقرر در امتیاز سینکالر رضایت نخواهد داد، و اضافه کرد تا قضیه "خوشتاریا" و سایر دعاوی انگلستان حل نشود، به اعتراض خود باقی خواهد بود.

دولت ایران هم توجهی به این اعتراضات نکرد و کمیسیون مجلس لایحه دولت را تصویب و گزارش آن را برای بحث و تصویب تقدیم مجلس کرد.^{۳۰۷}

دولت انگلستان از پای ننشست، باید حادثه ای روی میداد تا شرکت سینکالر از میدان بدر رود و از امتیاز صرف نظر کند، تا خیال دولت نامبرده از جانب رقیب آسوده شود، و آن به قولی، قتل «سوپر»، نماینده شرکت سینکالر در تهران بود، اما بخاطر اشتباهی که رخ داد مازور ایمبری، به قتل رسید و با قتل او شرکت سینکالر به بهانه اوضاع نامساعد ایران از دریافت امتیاز و پرداخت ده میلیون دلار وام درخواستی دولت ایران جهت انجام پروژه راه آهن، منصرف گردید.



سیروس غنی، مینویسد: «حادثه ای که آرامش ظاهری پایتخت را بهم ریخت و پی آمدهای

بسیار مهمی برای رضاخان داشت... قتل نایب کنسول آمریکا رابرت ایمبری، بود، به ریشه حادثه برمیگشت به اواسط خرداد ۱۳۰۳ که در شهر شایع شد سقاخانه ای در مرکز شهر تهران قدرت شفا بخشی بیماران را دارد، مردی شل و لنگ که از آن آب خورده بود ظاهراً شفا یافته بود، مرد بی ایمانی که میگفتند بهایی است، نابینا شده بود، چون به گدای سقاخانه صدقه نداده بود، طولی نکشید که خیل افراد علیل و شل و کور به سوی سقاخانه براه افتادند، و بسیاری از راه دور آمده بودند، بعضی را با تخت روان حمل میکردند.



در ۲۷ تیر ۱۳۰۳ مازور ایمبری که حدود چهار ماه پیش وارد تهران شده بود، همراه یکی از آشنایان خود «ملوین سیمور*» به دیدن سقاخانه رفت، سیمور حفارچاه های نفت بود... نزدیک ده صبح این دو به سقاخانه آشیخ هادی رسیدند و مقداری عکس گرفتند، مردم اعتراض کردند چون هم زنها در آنجا حضور داشتند و هم رفتن غیرمسلمان به اماکن مقدس کفر است، سپس افرادی در آن میان

فریاد زدند اینها بهایی اند، آمده اندآب سقاخانه را زهرآلود کنند، حرکات تهدیدآمیزی از جانب جمعیت شروع شد و ایمبری و سیمور به کالسکه خود برگشتند و کالسکه چی کوشید هرچه زودتر بگریزد... عده ای کالسکه را متوقف کردند، ایمبری و سیمور، کتک مفصلی خوردند و به شدت زخمی شدند، بالاخره پلیس رسید و دو آمریکایی را به بیمارستان نظامیه در آن حوالی بردند، انبوه جمعیت اینک از هزارتن تجاوز میکرد، در پی مردی که عبا و عمامه داشت وارد بیمارستان شدند و جوان شانزده ساله ای ایمبری را با سنگ کُشت... چارلز اوانز هیوز وزیر امور خارجه آمریکا، یادداشت شدیدالحنی برای دولت ایران فرستاد و خواسته بود قاتلان ایمبری به مجازات برسند، به همسر بیوه او غرامت پرداخت شود و ایران هزینه اعزام یک فروند رزمناو را به خلیج فارس برای حمل جنازه به ایالات متحده به عهده بگیرد و تهدید ضمنی شده بود که چنانچه این خواسته ها انجام نشود آمریکا قطع رابطه خواهد کرد.

برای رضاخان در این هنگام روابط بازرگانی با ممالک اروپایی و امیدواری به سرمایه گذاری آمریکا در ایران بی اندازه مهم بود... وزارت امور خارجه ایران رسماً از دولت آمریکا پوزش خواست و بی چون و چرا توافق کرد که غرامت و هزینه های مورد تقاضا را بپردازد... قتل ایمبری و بلوای مردم بدترین اثر را در جامعه مالی نیویورک نهاد و گفته شد که ایران کشوری است که خدا فراموشش کرده است، چون هیچ اثری از ثبات و نظم در آنجا نیست، سینکلر در ۱۹۲۵ از امتیاز چشم پوشید».^{۳۰۸}

آیا با چنین رویداد ناگواری که به تبه شدن امید و انتظار رضا خان از بستن قرارداد نفتی با شرکتی غیر از شرکتهای انگلیسی و دریافت وام از شرکت سینکلر برای انجام پروژه راه آهن انجامید و به اعتبار و آبرو و شهرتش لطمه زد، میتوان بنابه نوشته "سیف پور فاطمی"

پذیرفت که رویداد سقاخانه برای طرفداران سردار سپه (بخوانید برای رضا خان) معجزه آفریده بود!^{۳۰۹}

لرد کرزن به سفیر خود در واشنگتن نوشت: «تنها چیزیکه مرا نگران میسازد پیش قسطی است که استاندارد متقاضی دریافت امتیاز استخراج و بهره برداری نفت شمال میخواهد به حکومت ایران بپردازد، این دولت را سرکش تر از همیشه میکند، بنابراین بهتر است که استاندارد و شرکت نفت ایران وانگلیس وام رابه اتفاق بدهند».^{۳۰۹}

دکتر مهدی بهار، درباره این رویداد مینویسد: «...چنانکه هارولد اسپنسر Harold spencer یکی از مأموران زیردست انتلیجنس سرویس که سالیان دراز در شرق نزدیک فعالیت داشته، میگوید که کنسولیار آمریکا در تهران، میجر روبرت ایمبری بدست یک‌عده از جیره خواران شرکت نفت به این جرم کشته شد که میخواست امتیاز نفت شمال را برای شرکت آمریکایی سینکلر بدست آورد».^{۳۱۰}

بگذارید به نوشته دیگری از میان نوشته های بسیار که در پیرامون معجزه سقاخانه آشیخ هادی نوشته شده اشاره کنم. سید مهدی فرخ (معتصم السلطنه) در کتاب خاطراتش زیر نام «خاطرات سیاسی فرخ»، مینویسد: «... مردم تهران شب خوابیده و صبح از خواب بیدار شدند و شنیدند که ناگهان در شهر شایع شده است سقاخانه آشیخ هاد معجزه کرده و کوری را شفا داده است... ماژور ایمبری گویایکی از نویسندگان خوب مجله جغرافیایی ملی آمریکا نیز بود، این مرد وقتی مأمور تهران شد بنابه تقاضای مجله مزبور تصمیم گرفته بود که از آثار تاریخی و مراسم مذهبی ایرانیان گاه بگاه عکسهایی تهیه کرده برای مجله بفرستد، درست هنگامیکه هیاهوی معجزات سقاخانه آشیخ هادی در اوج بود، سروکله یکنفر از اتباع آمریکایی که کارمند نفت جنوب بود، در کنسولگری آمریکا پیدا میشود، اسم این مرد «بالوین سیمور»^{۳۱۱} بود و ظاهراً او از طرف مقامات کمپانی نفت جنوب به دلایلی که هنوز هم روشن نیست، محکوم شده بود، و طبق رسوم زمان میبایست دوران محکومیت خویش را در قونسولگری آمریکا میگذرانید و بدین ترتیب چیزی نمیگذرد که بین ماژور ایمبری و این محکوم مرموز آشنایی و بعد دوستی ایجاد میگردد و این دوستی بجایی میرسد که آن روزشوم آنها تصمیم میگیرند از مراسم سقا خانه آشیخ هادی عکس برداری کنند... بمحض اینکه ایمبری سه پایه را به زمین گذاشته و دوربین را روی آن میگذارد با اعتراض جمعیت روبرو میشود که شما حق ندارید از زنان مسلمان عکس برداری کنید... در گفتگوی ایمبری با مردم ناگهان موتور سواری از راه میرسد و فریاد میکشد، اینها همان

^{۳۰۹} - همان. ۲۵۷

^{۳۱۰} - میراث خوار استعمار. ۵۲۲

^{۳۱۱} - Seymour از اتباع آمریکا بود که مدت هادر شرکت نفت ایران وانگلیس در جنوب کار میکرد و ظاهراً بواسطه محکومیتی که پیدا کرده بود از آن شرکت برکنار و در کنسولگری آمریکادر ایران خدمت میکرد است.

بهایایی هایی هستند که آب سقاخانه را مسموم کرده اند، صدای دیگری تردید را از میان میبرد، چرا معطلید، یاالله بزنید بابی های ضداسلام را... دولت با امکاناتی که داشت به تحقیق برخاست و سرنخ ماجرا را در شرکت نفت ایران و انگلیس بدست آورد، جای تأمل است که در زمان این حادثه، دولت سردار سپه مشغول مذاکراتی درباره ایجاد راه آهن با کمپانی یولن آمریکا و گفتگوی دیگری درباره شرایط قرارداد نفت شمال با کمپانی سینکلر بود.^{۳۱۲}

در برابر این همه مشکلات و کارشکنی ها و دسیسه هایی که بر سر راه دریافت وام جهت بازسازی کشور و ساختمان راه آهن وجود داشت، برای رضاشاه راهی جز بهره گیری از منابع داخلی یعنی وضع مالیات غیرمستقیم بر قند و شکر و چای به جهت تحقق آرزوی چندین و چند ساله ایرانیان نمانده بود و سرانجام با همه مخالفت های داخلی، که به آن خواهم پرداخت، راه آهن سرتاسری ایران به درازای ۱۳۹۴ کیلومتر از منتهالیه جنوب غربی ایران در خلیج فارس تا جنوب شرقی دریای مازندران ساخته شد که در چهارم شهریور ۱۳۱۷، (۱۹۳۸) شش ماه زودتر از زمان مقرر در ایستگاهی که بنام «فوزیه» نامگذاری شده بود، بخش شمالی و جنوبی آن بهم متصل گردید.

مصطفی فاتح، مینویسد: «...همینکه قضیه مشارکت دوشرکت... [استاندارد اوایل نیوجرسی و شرکت نفت ایران و انگلیس] درباره نفت شمال علنی شد، سفیر ایران در واشنگتن یادداشتی تسلیم وزارت خارجه آمریکا کرد و در آن اظهار داشت که دولت ایران به هیچوجه راضی نخواهد شد که شرکت نفت ایران و انگلیس در امتیاز نفت شمال دخالتی نماید... دولت ایران نه تنها با قرارداد فوق مخالفت کرد بلکه مذاکراتی هم که همان وقت برای تحصیل قرضه ای از بانک «مورگان» آمریکایی در جریان بود و قرضه مزبور وابستگی به امتیاز استاندارد داشت، قطع نمود... چون شرکت استاندارد اوایل با قراردادیکه با شرکت نفت ایران و انگلیس منعقد کرده بود مشمول این قانون نمیگردید، مذاکرات با نمایندگان سینکلر شروع و در آذر ماه ۱۳۰۲ امتیاز پنج ایالت شمالی به استثنای گیلان به شرکت سینکلر واگذار گردید.^{۳۱۳}

درباره ماجرای سقاخانه آقا شیخ هادی چندتنی نیز از تاریخ نگاران و نویسندگان و یادواره نویسان مطالبی نوشته اند که بی مناسبت نخواهد بود این ماجرا را از دریچه چشم آنان نیز ببینیم تا به یک داوری درست برسیم.

میرزایحیی دولت آبادی، در کتاب خاطراتش زیر نام «حیات یحیی»، پس از شرح چگونگی به قتل رسیدن ماژور ایمبری، پرسشهایی را به این شرح مطرح میکند: «اینکه ایمبری به صرافت طبع خود به این کار اقدام کرده یا از طرف دیگری تشویق شده است و بر فرض دوم،

^{۳۱۲} - ۵۰ سال نفت ایران. ۳۳۵ - ۳۳۶ - ۳۳۸ - ۳۳۹

^{۳۱۳} - ۵۰ سال نفت ایران. ۳۳۵ - ۳۳۶ - ۳۳۸ - ۳۳۹

آیا این قضیه نابهنگام بادلتنگی هایی که بودن مستخدمین آمریکایی در رأس مالیه ماست ارتباطی داردیانه و اینکه سیاست خارجی دیگر میکوشد آمریکاییان را از خیال قرض دادن مبلغ هنگفتی به ایران برای اصلاحات اساسی که در نظر است، بازدارند ربطی داردیانه؟»^{۳۱۴}.

با وجود اینهمه مشکلات و کارشکنی ها و دسیسه هایی که بر سر راه دریافت وام جهت بازسازی کشور و ساختمان راه آهن وجود داشت، راه آهن سرتاسری ایران به درازای ۱۳۹۴ کیلومتر از منتهالیه جنوب غربی ایران در خلیج فارس (بندر نوساز شاپور) تا جنوب شرقی دریای مازندران (بندر شاه) ساخته شد.

این خط که کلنگ ساختمان آن در ۲۳ مهر ماه ۱۳۰۶ بدست رضا شاه در تهران بر زمین زده شده بود، در مسیر خود از روی ۴۱۹۰ پل بزرگ و کوچک و از ۲۲۴ تونل که درازای یکی از آنها در جنوب بنام «تنگ چهارآبدیز» متجاوز از دو ونیم کیلومتر است، مهمترین پل های این خط سرتاسری، پل «ورسک» در شمال و پل «کارون» در جنوب است که از شاهکارهای مهندسی بشمار میروند. که باگذشت بیش از ۸۰ سال همچنان استوار برجا مانده اند. همچنین دیگر تونلها و پلها.

سیروس غنی، مینویسد: «راه آهن سرتاسری ایران پایدارترین یادگار سیاست صنعتی رضاشاه است که در زمان خودیکی از شگفت انگیزترین نمونه های راه آهن سازی در جهان بود».^{۳۱۵}

پس از به پایان رسیدن ساختمان راه آهن شمال به جنوب، بدون درنگ پروژه گسترده دیگری جهت ایجاد خطوط دیگر راه های آهن به شرح زیر طراحی شد و آغاز گردید، تا به صورت شبکه، شهرها و مراکز عمده صنعتی و بازرگانی کشور را بهم متصل کند، این خطوط عبارت بودند از:

۱- خط تهران - تبریز به مرز ترکیه که در مرحله نخست، خط تهران قزوین که جزیی از این خط سرتاسری بود در تاریخ ۱۷ اسفند ۱۳۱۸ گشایش یافت و در تاریخ ۱۲ مهر ماه ۱۳۱۹ خط مزبور تا زنجان به بهره برداری رسید و کار ادامه ساختمان این خط بخاطر رویداد سوم شهریور ۱۳۲۰ متوقف شد.

۲- گشایش خط راه آهن تهران تا سمنان که جزیی از راه آهن تهران - مشهد بود که ادامه این خط تا مشهد نیز با وقایع سوم شهریور میسر نشد.

۳- گشایش راه آهن شاهرود به گرگان در تاریخ ۱۰ آبان ۱۳۱۸.

^{۳۱۴} - حیات یحیی - دفتر ۴. ۲۶۵ - ۲۶۶ + سایه ای از سردار - نگارش سیاوش بشیری. ۲۷۰

تا ۲۷۲

^{۳۱۵} - برآمدن رضاخان و... ۴۱۰

۴. پروژه خط سرتاسری تهران - اصفهان یزد - کرمان - بندرعباس نیز بدلیل تجاوزنیروی نظامی دو دولت روسیه شوروی وانگلستان در سوم شهریور ۱۳۲۰ که تسطیح آن تا انارک (اصفهان) رسیده بود، ناتمام ماند.

بنابراین میبینیم که قصد رضاشاه، تنها ساختن راه آهن سرتاسری شمال به جنوب نبود، و علت تقدّم ساختمان این راه، با تجربه تلخی که با مسدود شدن راه ترانزیت ازسوی شوروی بدست آمده بود، راه یابی به دریای آزاد جهت واردات و صادرات کالا، بدون برخورد به موانع احتمالی در راه ترانزیت ازسوی همسایگان، مورد توجه ایشان بوده است.

با توجه به بی تابیها و شتابی که رضاشاه برای نوسازی و پیشرفت و ترقی کشور داشت اگر بودجه لازم را برای احداث شبکه میداشت، یقیناً همزمان با ساختمان راه آهن سرتاسری به ساختن آن اقدام میکرد و پیش از اشغال ایران توسط نیروهای بیگانه، کار ساختمان شبکه نیز به پایان میرسید، اما با رویداد نامیمون سوم شهریور ۱۳۲۰ مجال تحقق این آرزو را نیافت.

در کتاب خاطرات رضاشاه، که در سال ۱۳۰۵ انتشار یافته است، آمده است: «... امتداد خط آهن ایران و متصل ساختن بحر خزر [دریای مازندران] به خلیج فارس و دریای آزاد جزو آمال و آرزوهای قطعی من است، آیا ممکن است که خط آهن باپول خودایران وبدون استقراض خارجی و در تحت نظر مستقیم خود من تأسیس شود و آیا ممکن است مملکت پهناوری مثل ایران از ننگ نداشتن راه آهن خلاص شود؟».

دکتر عبدالحسین زرکوب، مینویسد: «... [رضاشاه] ایجاد یک راه آهن سرتاسری راهم که میبایست تدریجاً با گسترش شبکه هایش، تمام نواحی دور افتاده را بهم مربوط نماید، یک امر ضروری برای تجدید حیات اقتصادی کشور تلقی میکرد و در حالیکه دست زدن به چنان امر پر خطری به نظر بیشتر اطرافیان غیر ممکن بود، طرح آنرا تدارک دید و از طریق مالیات قند و شکر [وچای] که در واقع مخارج این اقدام را سر شکن میکرد، خلیج فارس را به دریای خزر (مازندران) متصل کرد - با ایجاد ده هاپل وتونل که برای چنین کاری ضرورت داشت، اما این اقدام در نظر منتقدانش که دکتر محمد مصدق از آن جمله بود، بصورت یک کوشش سیاسی به نفع انگلیسی ها تصویر شد، که گویی میبایست امکان یک لشکرکشی احتمالی بریتانیا را به روسیه تأمین کند، به عقیده این منتقدان راه آهن سرتاسری ایران میبایست صورت شرقی - غربی

میداشت تا ایران را از یکسو به هند و دریای جنوب و از سوی دیگر به اروپا وصل کند». ۳۱۶

روز نهم خرداد ماه ۱۳۰۴ لایحه انحصار قند و شکر و چای به منظور تأمین هزینه برپایی راه آهن با سرمایه داخلی از سوی دولت وقت به مجلس شورای ملی (دوره پنجم) تقدیم شد و به تصویب رسید، در برابر این قانون، مقرر گردید از هر سه کیلو قند و شکر که وارد ایران میشود و یا در داخله تهیه میگردد، دو ریال و از هر سه کیلو چای شش ریال مالیات دریافت و در صورت عدم تکافو، بقیه هزینه احداث از محل بودجه همگانی کشور تأمین شود.

در بیستم بهمن ۱۳۰۴ زمانی که احمدشاه از پادشاهی برکنار شد و رضاخان سردار سپه موقتاً عهده دار حکومت گردید، لایحه اجازه نقشه برداری ساختمان راه آهن در مجلس شورای ملی به تصویب رسید و برای انجام این کار به توصیه «میلیسپو» خزانه دار کل ایران «مهندس پولند» آمریکایی با یازده تن مهندس و کارشناس به استخدام دولت ایران درآمدند تا به کار نقشه برداری و تعیین مسیر بپردازند.

در همین زمان اداره راه آهن تأسیس شد و مقرر گردید راه آهن سرتاسری از بندر گز در جنوب شرقی دریای مازندران به تهران و از تهران با گذر از قم، اراک، خرم آباد، اندیمشک و اهواز به محلی در خور موسی که بندر شاهپور نامیده شد و از اهواز به خرمشهر کشیده شود.

رضاخان، بمحض رسیدن به مقام سلطنت، پس از شروع کارهای مقدماتی، وزیر فواید عامه «حاج مهدیقلی خان هدایت - مخبر السلطنه» و میرزایانس معاون دکتر میلیسپو و مهندس پولند را احضار و به آنان تأکید کرد که منبعدمه هفته روزهای سه شنبه کمیسیونی راجع به احداث راه آهن در دربار و با مشارکت دکتر میلیسپو، مهندس پولند رییس راه آهن، مسیو فارنن متخصص ذوب آهن و چندتن دیگر از متخصصین خارجی با حضور تیمورتاش وزیر دربار پهلوی تشکیل گردد.

رضا شاه، همچنین مسیو فارنن، را مأمور کرده بود تا گزارش مفصّلی از میزان مصرف آهن و تعیین دخل و خرج کارخانه و اینکه آیا وارد کردن کارخانه ذوب آهن برای ایران مقرون به صرفه است یا خیر، تهیه کند، پس از یک سری مطالعات و بررسی در تاریخ دوم اسفند ماه ۱۳۰۵ و در نخستین سال بر تخت نشستن رضاشاه، لایحه احداث راه آهن سرتاسری از سوی مهدیقلی هدایت وزیر فواید عامه تقدیم مجلس شورای ملی (دوره پنجم) شد و بتصویب رسید.

سیروس غنی، مینویسد: «... پس از بررسیهای متعدد مهندسان مشاور آمریکایی، تصمیم گرفته شد که مرحله نخست راه آهن در جهت

۳۱۶ - روزگاران. ۸۶۹ - بیافزاید؛ هردو سوی چنین راه آهنی عراق و هندوستان را که هردو مستعمره و در کنترل انگلستان بودند را فراهم میکرد و انگلیس قادر میشد کالهای هندی خود را به آسانی به اروپا برساند و از دریا پرهیز بکند ولی شهرهایی از ایران را در خود نمیداشت. ویراستار

کلی شمال شرقی به جنوب غربی از دریای خزر به خلیج فارس احداث گردد... بحث پیوسته برسر این بود که مخارج راه آهن از کجا تأمین شود، پاره ای استدلال میکردند که اجرای هیچ طرح بزرگ زیربنایی بدون سرمایه خارجی ممکن نیست، گروهی دیگر سرمایه خارجی را قبول داشتند ولی میگفتند که تاریخچه وام گیری قاجاریه در گذشته، که صرفاً برای مصارف شخصی بود و مستلزم گروگذاری عواید کشور به عنوان وثیقه، خواه ناخواه اخذ هرگونه وام خارجی را نفرت انگیز ساخته است و این عمل در آغاز زمامداری دودمانی تازه با آنهمه چشم انتظاری، فاجعه بار میآورد... تأمین وجه از منابع داخلی نیز آسان نبود، بستن نوعی مالیات مستقیم هنوز زود به نظر میرسید و در صورت محاسبه نیز جمع آوری آن دشوار بود، تنها چاره کار، مالیاتی غیرمستقیم به مصرف عمومی غذایی بود، مجلس مدتی پیش یعنی در خرداد ماه ۱۳۰۴ انحصر واردات و صادرات چای و قند و شکر را به دولت داده بود، اخذ مبلغی عوارض اضافی از اینگونه واردات پول لازم را فراهم میساخت، قند و شکر هنوز در ایران تولید نمیشد و مصرف چای در مملکت بیشتر از محصول داخلی بود، پروژه راه آهن به هزینه تقریباً ۱۲۵ میلیون دلار در شهریور ۱۳۱۷ تکمیل گردید».^{۳۱۷}

مهدیقلی هدایت، در کتاب خاطراتش زیر نام «خاطرات و خطرات»، نوشته است: «...پولند آمریکایی به دلالت میلیسپو برای تدارک نقشه خط آهن استخدام شده است، چند نفر مهندس و کارمند زیر دست او کار میکنند».^{۳۱۸}

همو در جای دیگر کتابش مینویسد: «...رضا خان رییس الوزرا پس از سه سال کشمکش و توسل‌ات گوناگون و خستگی اهالی از اوضاع بوقلمون، تخت سلطنت را تصرف کرد، آرزوها درسینه‌ها انباشته و نهال امید در دلها کاشته، انتظار می‌رود درخت آمال ازهار افکار سی ساله ببار بیاورد».^{۳۱۹}

در فرهنگ معین، آمده است: «در اسفند ۱۳۰۵ قانون راه آهن سرتاسری ایران بتصویب مجلس شورای ملی رسید، بموجب این قانون مخارج ساختمان راه آهن از محل عوارض قند و شکر و چای تأمین گردید... در مهر ماه ۱۳۰۶ نخستین کلنگ احداث راه آهن توسط رضا شاه پهلوی در تهران بزمین زده شد و همان موقع ساختمان راه آهن از مرکز و شمال و جنوب آغاز گردید، در آخر بهمن ۱۳۱۵ راه آهن شمال به تهران رسید و نخستین قطار از بندر شاه وارد تهران شد، در شهریور ۱۳۱۷ آخرین پیچ و مهره راه آهن سرتاسری در ایستگاه فوزیه بدست رضا شاه محکم گردید».

^{۳۱۷} - برآمدن رضاخان و... ۴۱۷-۴۱۸

^{۳۱۸} - خاطرات و خطرات. ۳۷۴

^{۳۱۹} - خاطرات و خطرات. ۳۷۰

دکتر مصطفی الموتی، در کتاب «ایران در عصر پهلوی، دفتر ۱»، مینویسد: «رضاشاه اولین کُننگ ساختمان راه آهن را در خارج از دروازه گمرک بزمین زد و مؤتمن الملک رییس مجلس شورای ملی از این اقدام تشکر کرد». ۳۲۰

مهدیقلی هدایت، باز در اینباره در کتاب خاطراتش نوشت: «...خط مسیر راه آهن را از بندرگز تشخیص داده اند و کُننگ اول در تهران بیرون دروازه محمدیه در ۲۳ مهر ماه ۱۳۰۶ بدست شاه زده شد، در این موقع من وزارت فواید عامه را باریاست وزیراً داشتم و کُننگ نقره ای را که تدارک شده بود، در باد و طوفان که اتفاقاً آن روز برخاست، بدست شاه دادم و پس از زدن کُننگ، شاه دست قدردانی بمن داد... جشن شایان بود، وزیراً، سفرا، اعیان و اشراف، تجار و طبقات خلق جمع بودند، خیمه ها به مراتب برپا و لوازم پذیرایی بجا، بادی سر کرد که اوضاع را سخت برهم زد، در همان غوغای هوا کُننگ اول زده شد». ۳۲۱

دکتر به‌الدین بازارگاد، مینویسد: «...برای ساختمان این اولین راه آهن ایران، مالیاتی به تصویب مجلس برقندوشکر [وچای] مصرف داخله مقرر گردید و بدون لزوم اخذوام از بیگانگان یا شرکت دادن خارجیان، ساختمان این راه که خلیج فارس را از بندر شاهپور و خرمشهر به تهران و به بندر شاه (بندرگز) در ساحل شرقی دریای خزر اتصال میداد، آغاز گردید و در ۴ شهریور ۱۳۱۷ پایان یافت». ۳۲۲

سیروس غنی مینویسد: «...رضاشاه راه آهن خود را برمحوری طرح ریخت که حتی المقدور به کشورهای بیگانه سود نرساند، فاصله بین دو ریل خطوط راه آهن اتحاد جماهیر شوروی نسبتاً پهن (۱۵۲۴ میلی متر) و مال عراق باریکتر بود و برای راه آهن ایران، فاصله، معیار بین الملل در نظر گرفته شده بود». ۳۲۳

همانگونه که پیش از این به کوتاهی اشاره شد، مسأله دیگری که سبب دغدغه خاطر و شتاب بیشتر رضاشاه، در احداث هرچه زودتر راه آهن سرتاسری شده بود، بسته شدن راه داد و ستد کالاهای صادراتی و وارداتی ایران به روسیه و اروپا توسط دولت شوروی و بالعکس بود. سالهای درازی بود که بازرگانان ایران بویژه در بخش شمالی کشور، به خاطر نبودن امکانات ارتباطی به دریای آزاد و نا امنی راه ها، فرآورده های دستی و کشاورزی و دامی خود را از راه زمینی و یا دریای مازندران به روسیه و یا از طریق خاک آن کشور به اروپا صادر و یا کالاهای مورد نیاز کشور را از همین طریق وارد میکردند.

۳۲۰ - ایران در عصر پهلوی، نگارش دکتر مصطفی الموتی - دفتر یکم، ۲۷

۳۲۱ - خاطرات و خطرات، ۳۷۴

۳۲۲ - کرونولوژی تاریخ ایران، ۲۳۰-۲۳۱

۳۲۳ - برآمدن رضا خان و... ۴۸۵

پس از آنکه دولت کمونیستی روسیه بر سراسر سرزمین قفقاز و ترکمنستان مسلط گردید، پیش از آنکه کار ساختمان راه آهن سرتاسری آغاز شود، دولت نامبرده بمنظور گردن نهادن دولت ایران به خواسته ها و مطامع اش پس از درباغ سبزی که در روزهای نخستین بر سر کار آمدنش نشان داده بود، راه ترانزیت به داخل خاک آن کشور را بست و با ضبط و مصادره کالاهای صادراتی و وارداتی بازرگانان ایرانی در خاک خود، بسیاری از بازرگانان و کشاورزان ایرانی دچار بحران مالی و ورشکستگی شدند و حتا برخی از آنان از هستی ساقط گردیدند.

برای بیرون رفت از این محصه و امکان مبادلات بازرگانی بدون برخورد با مشکلات و دردهای احتمالی با سایر کشورهای همسایه، بویژه واردات وسایل لازم برای ساختمان خط آهن از اروپا و آمریکا و... راهی بی دردسرتتر از راه به دریای آزاد نبود، وقایع سالهای بعد نظر صائب رضاشاه را تأیید کرد.

سیروس غنی، در این باره نوشته است: «روابط با شوروی از مدتی پیش رو به وخامت رفته بود... اتحاد شوروی یگانه راهی بود که کالای خریداری شده از اروپا میتواندست به مقصد ایران برسد، دولت شوروی کارها را به تعویق میانداخت و حتی منکر حق عبور [به موجب قرارداد ۱۹۲۱] بود، در نتیجه برنامه های ایران برای کارخانه نوب آهن و نیز مرحله دوم راه آهن سرتاسری متوقف ماند». ^{۳۲۴}

بایسته شدن راه ترانزیت از طریق خاک روسیه، دولت نامبرده برای در فشار قرار دادن هرچه بیشتر ایران از فروش مواد نفتی مورد نیاز ایران نیز خودداری کرد، سالها بود که مواد نفتی مورد نیاز ایران در اغلب نقاط، که در آن ایام بیشتر مصرف خانگی برای روشن کردن چراغها داشت توسط شرکت روسی بنام «پرسازنفت» از روسیه وارد ایران میشد، و شرکت نفت ایران و انگلیس تا پیش از قرارداد ۱۹۳۳ (۱۳۱۲ هـ - خ) فقط در خوزستان و بنادر جنوب نفت مورد نیاز اهالی را فراهم میکرد است و کمترین اقدامی برای توزیع نفت در گستره ایران نمیکرد، از اینرو شرایط سخت و نگران کننده ای بوجود آمده بود.

رضاشاه، طی مصاحبه ای با خبرنگار دیلی تلگراف، در تاریخ ۱۵ سپتامبر ۱۹۳۰ = ۲۴۶۹ (۱۴ شهریور ۱۳۰۹) گفت: «ایران باید یک بندر مخصوص بخود داشته باشد و ما نمیتوانیم برای فروش محصولات خود همواره متکی به روسها باشیم، راه شوسه جدید از تبریز تا خط آهن موصل وسیله ای بدست بازرگانان آذربایجان میدهد و امیدوارم خطی که شاید با همکاری ترکیه، تهران رابه مغرب و همچنین بندرگاهی کنار دریای سیاه یا بحر ابيض [مدیترانه] مربوط سازد، سرانجام به چشم ببینیم. ما راهی به اروپا میخواهیم و امیدواریم راه آهنی که طرح آن ریخته شده فقط مقدمه یک شبکه راه آهنی باشد که ایران

بتواند بوسیله آن محصولات خود را به هر مقصدی که بخواهد برساند». ۳۲۵

روزنامه یورکشایر پست، در ۱۹ اکتبر ۱۹۲۷ (۲۶ مهر ماه ۱۳۰۶) نوشت: «...قطع نخستین نواریک علت سیاسی جالبی دارد، زیرا امکان داشت که ساختمان قطعه جنوبی تامدّت زمانی به تأخیر بیفتد... پس از آنکه اولیای مسکو در بهار ۱۹۲۶ [بهار ۱۳۰۵] تجارت با روسیه را منع نمودند، ایران با شتاب هرچه تمامتر و سایل شروع به کار را تدارک نمود». ۳۲۶

روزنامه تایمس عراق، طی مقاله ای در تاریخ ۱۸ اوت ۱۹۲۳ (۲۶=۲۴۶۲ مرداد ۱۳۰۲) نوشت: «پس از قطع مذاکرات بازرگانی بین روسیه و ایران، تجار ایرانی درمرزهای ایران موردبدرفتاری روسهاواقع شده و همه روز شکایاتی از آنان به مرکز میرسدکه اگر دولت توجّه فوری ننماید بسیاری از آنان ورشکست میشوند». ۳۲۷

درگزارش خبرنگارمورنینگ پست، بتاريخ ۴ اوت ۱۹۲۷ (۱۲ مرداد ۱۳۰۶) آمده است: «دولت شوروی در فوریه ۱۹۲۶ [بهمن ۱۳۰۵] ورود صادرات ایران رابه کشورخود منع نمود... منظور حقیقی دولت شوروی این بودکه ضربت کُشنده ای به تجارت شمال ایران که به بازار روسیه بستگی زیاد دارد، واردسازدودر اجرای این سیاست تا اندازه ای کامیاب گردید زیرا در نتیجه همین سیاست بسیاری ازبازرگانان و ملاکین استانهای شمالی ورشکست شدند...». ۳۲۸

نشریه مورنینگ نیوز پست، در ۱۹ سپتامبر ۱۹۲۴ (۲۸ شهریور ۱۳۱۳) با حسین علا، وزیر مختار ایران در انگلستان مصاحبه ای انجام داد، دراین مصاحبه دربرابرپرسش خبرنگار رسانه مزبور در پیرامون مسأله روسیه گفت: «...انقلاب روسیه برای ما ایرانیان یک رحمت الهی بود، از نظرسیاست البته بلشویکها از حقوقی که در زمان تزارها برای روسیه تأمین شده بودچشم پوشیدند، اما از لحاظ بازرگانی واقتصاد، سیستم تجارت شوروی و منع ورود محصولات ایران به خاک آنها در حقیقت لطمه شدیدی به بازرگانان ایرانی وارد ساخت و معاملات خصوصی ایرانیان را ازبین برد، اکنون بیشتر در نتیجه اشکالات ناشی ازوابستگی ایران به بازارهای شمالی یعنی روسیه، به فکرآن هستیم که بازارهای جدیدی جهت صادرات ایران بدست آوریم، بطوریکه اطلاع دارید هنگام مسافرت اخیرشاه به ترکیه که اکنون دوستانه ترین روابط را با آن کشورداریم، طرح هایی برای راه های جدید تجارتي از ترکیه و بندر ترابوزان در ساحل دریای سیاه مورد بحث و بررسی قرارگرفت، چنانکه امیدواریم نه فقط بوسیله جاده

۳۲۵ - رستاخیز ایران، نگارش فتح الله نوری اسفندیاری. ۴۸۹-۴۹۰

۳۲۶ - رستاخیز ایران، نگارش فتح الله نوری اسفندیاری. ۳۸۹

۳۲۷ - رستاخیز ایران، نگارش فتح الله نوری اسفندیاری. ۳۸

۳۲۸ - رستاخیز ایران، نگارش فتح الله نوری اسفندیاری. ۳۷۳

رواندوز از کشور عراق به مدیترانه، بلکه باتکمیل راه آهن سرتاسری از شمال به جنوب راه های صادراتی دیگری نیز برای ما فراهم گردد».^{۳۲۹}

روزنامه یورکشایرپست، در ۱۹ اکتبر ۱۹۲۷ (۲۶ مهر ۱۳۱۶) نوشت: «زماداران کرملین بخصوص دروقتی که چرونس (پول کاغذی واسکناس رایج در روسیه) با پشتوانه طلا در حال سقوط بود سراسیمه شدند و در نتیجه در اوایل سال ۱۹۲۶ (۱۳۱۵) مرزهای شوروی بر روی تجارت ایران بسته شد و بسیاری از تجار و رشکست گردیدند، ولی آنها موقع بدی را انتخاب کردند زیرا رضاشاه که در ماه دسامبر ۱۹۲۵ (آذر ۱۳۱۴) به مقام سلطنت رسید، به روزگاری اعتنایی به وسایل نقلیه در ایران پایان داد، پس از آنکه اولیا مسکو در بهار ۱۹۲۶ [بهار ۱۳۱۵] تجارت ایران را با روسیه شوروی منع نمودند، ایران باشتاب هرچه تمامتر وسایل شروع به کار را تدارک دید.

برای عملی شدن نقشه ساختمان راه آهن و اتصال تهران از شمال به بحر خزر و از جنوب به آبهای خلیج فارس چه از جانب مردم و چه از جانب مقامات رسمی فشار وارد میشد و قسمت اخیر این طرح بود که مسکو را به وحشت انداخت. آغاز ساختمان راه آهن جنوب یعنی پیدا کردن یک راه خروج برای شمال ایران و در نتیجه یک راه دخول برای اجناس غیر از کالاهای شوروی، شاهد تبلیغات شدید علیه محصولات شوروی در شمال ایران گردید».^{۳۳۰}

تایمز لندن در تاریخ ۸ ژوئن ۱۹۲۶ (۱۷ خرداد ۱۳۱۵) نوشت: «... دولت روسیه با جلوگیری از ورود برنج شهرستانهای شمالی ایران واقع در کنار بحر خزر، لطمه شدید دیگری به مصالح کشاورزی مردم آن سامان وارد نموده است و اکنون خسارات بازرگانان، استانهای گیلان و مازندران را به تباهی و ویرانی تهدید میکند».^{۳۳۱}

عبدالرحمن فرامرزی، در کتاب خاطراتش مینویسد: «... و علت اینکه رضاشاه پهلوی، ب فکر افتاد که به هر قیمتی هست راه آهن سرتاسری بکشد این بود که دید ایران از طرف دریای قزوین یا بحر خزر نمیتواند به دنیا متصل باشد و ناچار باید ایران را از نقاط دیگر، به دنیا متصل ساخت... بعضی از مواد این قرارداد [قرارداد ۱۹۲۱ بین ایران و شوروی] را که دولت اتحاد جماهیر شوروی فراموش کرده، تاکنون نویسندگان ایرانی تذکر داده اند و دولت نیز در پاسخ یادداشت به بعضی از آنها اشاره کرده است. بعضی از آنها را تاکنون کسی متذکر نشده و از آن جمله فصل بیستم راجع به حق ترانزیت است که ابداً دولت اتحاد جماهیر

^{۳۲۹} - رستاخیز ایران، نگارش فتح الله نوری اسفندیاری. ۷۰۲

^{۳۳۰} - رستاخیز ایران، نگارش فتح الله نوری اسفندیاری. ۳۸۵-۳۸۹

^{۳۳۱} - رستاخیز ایران، نگارش فتح الله نوری اسفندیاری. ۳۰۲

شوروی بروی خودنیاورده و هرچه دولت کوشید آنهار امتقاعد سازدموفق نشد». ۳۳۲

سرپرسی لورین، در کتاب خاطراتش مینویسد: «...روسها پس از به سلطنت رسیدن رضا شاه رویه شدیدتری رانسبت به ایران درپیش گرفتند تا بتوانند نفوذ خودرادراین کشورافزایش دهند، واردات روسیه از ایران را قطع کردندوجلوی صادرات فراورده های نفتی به شمال را گرفتند». ۳۳۳

روزنامه منچستر گاردین، در تاریخ ۵ می ۱۹۲۷ (۱۴ اردیبهشت ۱۳۱۶) نوشت: «...نکته بسیارمهم درروابط باروسیه مسأله ترانزیت ازراه باطوم است که تصور نمیرود به این زودی روشن گردد، گویا روسهامانند دوره سلطنت تزار مایل نیستند برای ایران حق ترانزیت آزاد به اروپا و از اروپا به ایران قایل شوند، دولت ایران به خوبی تشخیص داده که برای تضمین استقلال و آزادی کشور بجز ارتباط استانهای شمالی ایران با خلیج فارس بوسیله راه آهن چاره دیگری ندارد و از اینرو در اجرای این نقشه سعی وکوشش میکندوساختمان راه آهن از بندرگز واقع درکرانه دریای خزر به محمره دریک وقت از هر دو طرف شروع میشود، ریلهای جنوب ازخارج تهیه میگردد و برای قسمت شمال شاید ریل را درداخل کشورفراهم نمایند، زیرا مصمم است [منظوررضا شاه است] یک کارخانه ذوب آهن در نزدیکی دریای خزر نصب نماید، مهندسین آمریکایی به تهران وارد شدند و به همراهی مهندسین ایرانی بکارمشغول گردیده اند، فعلا جلب سرمایه های خارجی برای ساختمان راه آهن صحبتی درمیان نیست، زیرا عوارض قندوچای که بصورت انحصار دولتی درآمده، هزینه این عمل راتأمین مینماید». ۳۳۴

مورنینگ پست، در ۳ اگوست ۱۹۲۶ (۱۱ امرداد ۱۳۱۵) زیر عنوان «تهدیدشوروی به ایران» نوشت: «تصمیم روسیه شوروی از ماه گذشته برای جلوگیری ازورودکالای ایرانی به ایالات قفقازنتایج شوم ووخیمی برای ایران تولیدنموده است، سیاست فشار بر ایران در حقیقت پس از رد قرارداد شیلات درمجلس شورای ملی، ازطرف روس ها به موقع اجراءآمد... چندی پیش برنامه وسیعی راکه شاه جدید و مستشارانش برای تسریع ساختمان جاده های موتوررو و راه آهن تهیه نموده اند، اکنون معلوم میشود در صورت اجرای این برنامه زیر نظر هیئت مالی آمریکایی به ریاست دکتر میلیسپو، اجرا خواهد شد و گویا سرمهندس راه آهن ازکشورهای آمریکا، آلمان، وسویس (بمناسبت

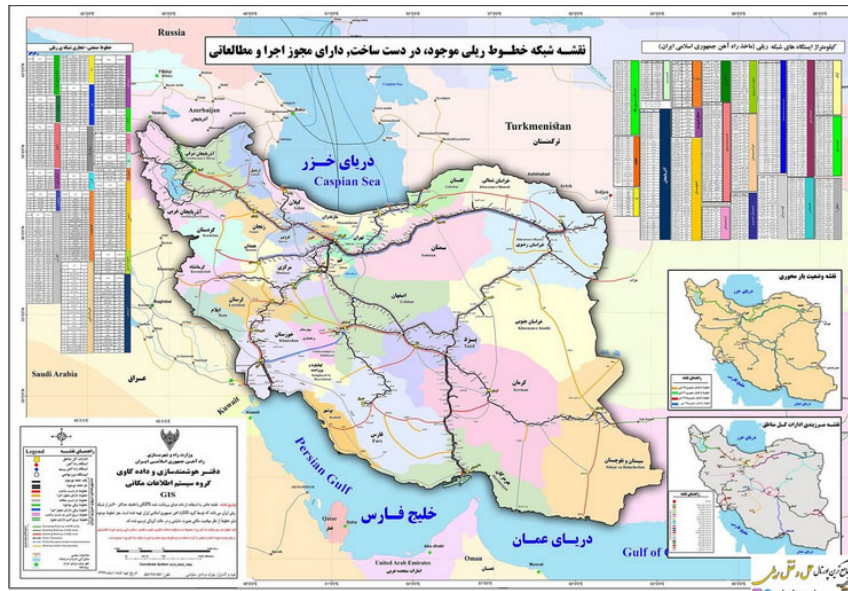
۳۳۲ - خاطرات عبدالرحمن فرامرزی، ۲۶۷

۳۳۳ - شیخ خزعل وپادشاهی رضاخان، ۱۲۹-۱۳۰

۳۳۴ - رستاخیزایران، ۳۵۷

تخصص مهندسين فنی این کشورها در راه آهن های کوهستانی) و چند نفری هم از فرانسه انتخاب خواهند شد». ۳۳۰

درچنين شرايطی بودکه لزوم احداث راه آهنی که به دریای آزاد مرتبط بوده باشد، بخوبی احساس میشد و رضاشاه با دوراندیشی و توجه به مصالح و منافع کشور، باشتاب و وسواسی ویژه سرانجام این کار شگرف را در شهریور ۱۳۱۷ به پایان برد و طلسمی که لردگرنز از آن یاد میکرد، بدست رضاشاه شکسته شد.



بخش هشتم:

نظر مخالفان و منتقدان نسبت به برپایی راه آهن سرتاسری

در تاریخ دوم اسفند ماه ۱۳۰۵ و در نخستین سال سلطنت رضا شاه، هنگامیکه لایحه احداث راه آهن سرتاسری از سوی مهدیقلی هدایت وزیر فواید عامه در کابینه میرزا حسن خان مستوفی (مستوفی الممالک) به مجلس شورای ملی (دوره پنجم) تقدیم شد، تنی چند از وکلای مجلس و برخی از نویسندگان هریک به دلایلی با برپایی چنین خطی به مخالفت برخاستند و آن را غیر ضروری و غیر انتفاعی و تحمیلی بر اقشار جامعه و حتا خیانت برشمردند، که از میان آنان دکتر محمد مصدق یکی از مردان سیاسی و نماینده مجلس، نام آورتر و پیش تازتر بود.

دکتر مصدق، در آن مجلس به عنوان مخالف با لایحه مزبور از جمله گفت: «... بنده افتخار راه آهن ایران را به این دولت مربوط میدانم، نه به دولتهاییکه بعد میآیند، افتخار راه آهن را مربوط به آن مقام عالی میدانم که از روز اول لایحه راه آهن را به مجلس شورای ملی آورد. البته در بادی امر هیچکس نمیتواند بگوید که راه آهن بد است یا اینکه در فوریت آن یک حرفهایی زده شود، بجهت اینکه راه آهن یک چیز مفیدی است برای مملکت که هر قدر در فوریت اش تسریع شود برای مملکت بیشتر منفعت دارد و این مسئله محل تردید نیست... ایجاد راه آهن خوب است ولی دو راه دارد، اگر ما از راه صحیح برویم به بهشت وارد میشویم و اگر از راه غلط برویم داخل جهنم میشویم...»

نامبرده سپس در جلسه ۲۹ فروردین ماه ۱۳۰۶ در ادامه سخنان جلسه پیش خود در پیرامون لایحه مورد نظر چنین گفت: «... برای راه آهن دو شرط لازم است، هر مملکتی که بخواهد راه آهن بسازد باید دو شرط موجود باشد، اول، استعداد ساختن راه آهن است، شرط دوم، احتیاجات است، در باب استعداد ساختن راه آهن در مملکت ما از نقطه نظر موازنه تجارتي اگر به ضرر ما نباشد به نفع مانست... عایدات ما کلیتاً محدود است و اگر ما خواستیم یک پولی را در محلی خرج کنیم که فایده فوری نخواهیم از آن ببریم قهراً ضرر زیاد متوجه ما میشود... دوم احتیاج است، اگر یک کسی میخواهد خانه ای بخرد اول فکر میکند که من قدرت و استطاعت خرید خانه دارم یا ندارم، بعد هم البته نگاه میکند بقدر احتیاج خودش خانه میسازد... راه آهن که در مملکت ما کشیده میشود به نظر بنده این خطی که هست از نظر تجارت داخلی و احتیاجات داخلی است، زیرا که معقول نیست که مملکت اروپا مال التجاره خودش را از راه روسیه بیاورد به بندر جزم هم ببرد هندوستان که بگوییم راه آهن ما رابط اروپا

و هندوستان است، این معقول نیست که ممالک اروپا با مخارج و کرایه ارزانی که در دریا داده میشود، مال التجاره را از راه روسیه بیاورند و از آنجا ببرند به محمره... اگر بخواهند همچوکاری بکنند، ممالک اروپا خیلی صرفه برای شان بیشتر است که از راه مدیترانه بیاورند به بغداد و از راه بغداد ببرند هندوستان، پس راه آهن ما اثر بین المللی ندارد... اگر شما از عایدات قند بخواهید بسازید بنده موافقم به جهت اینکه میگویم یک چیزی پیدا میکنیم و برای یک چیزی خرج میکنیم... اما راه آهن هر مملکتی که احتیاجاتش بیشتر است فایده دارد و هر جایی که جمعیتش کمتر است بالنتیجه فایده اش کمتر است، ما الآن یک وسایل موجودی داریم و احتیاج به چیزهای دیگری داریم و هیچ محتاج نیستیم که پنجاه سال دیگر راه آهن بیاید در مملکت و مردم ما عادت بدهد به مسافرت و خرید و فروش مال التجاره، ما چرا الآن از این پولی که حاضر است استفاده نکنیم؟... آن احتیاج موجود به عقیده بنده قند است، ما در سال ۲۲ میلیون قند میخریم و چهارده میلیون پول حالا موجود داریم... اگر ما این چهارده میلیون موجودی را خرج کارخانه قند در نقاط مختلفه بکنیم هم قند ارزانتر میشود و هم مامستغنی از فرستادن پول به خارجه میشویم...»

همچنین در جلسه مورخ ۹ اردیبهشت ۱۳۰۶ (۲۴۶۶) در ادامه مخالفتش بالایحه برپایی راه آهن سرتاسری گفت: «... به نظر بنده اگر ما بخواهیم در این مملکت راه های شوسه مان را درست کنیم، ماضرر نمیکنیم... پس اگر ما یک مقداری پول برای کامیون و بنزین به خارج بدهیم از آن طرف چون صادرات بواسطه کمی کرایه ارزان شده و خریدارش بیشتر است فایده میبریم... در صورتیکه اگر با ۴۵ میلیون تمام راه های ایران را شوسه بکنیم و در ظرف ده سال هم این کار را بکنیم هر سال ۴/۵ میلیون میشود و بالاخره تمام راه های ماشوسه میشود و تمام خرج هم در خود ایران میشود، در صورتیکه اگر بخواهیم راه آهن بکشیم هر چه خرج بشود نفعش به خارج خواهد رفت و از مملکت بیرون میرود... امروز کامیون و اتوموبیل در این مملکت هست و اگر کسی از افراد مردم بخواهد کامیون برای خودش بخرد شاید چهار هزار تومان برایش خرج داشته باشد ولی وقتی که دولت یا شرکت های خارجی بخواهند این کار را بکنند شاید با دو هزار تومان بتوانند بخرند پس این صرفه جویی باعث میشود که واردات مملکت کم شود و همچنین اگر دولت خودش سرویس کامیون ها را اداره کند مخارج عمومی کمتر میشود... همانطور که عرض کردم، با راه آهن کاملاً موافقم با این خط هم به هیچوجه مخالفتی ندارم و نظر دولت را خیلی خوب میدانم، صلاح مملکت را هم دولت هیچوقت از دست نمیدهد... بنده با راه آهن مخالف نیستم به جهت اینکه راه آهن حقیقت و واقعش یک چیزی است که در هر جایی که رفته باعث آبادی شده و اسباب ازدیاد و اقتصادیات است، ولی با موقعش و طرز خرجش مخالفم... حالا اگر بخواهیم راه آهن مان را به مسافران اروپایی و مال التجاره آنها کرایه بدهیم باید طوری باشد که از غرب به

شرق برود، اگر ما یک راه آهنی درست کنیم که غرب را به شرق متصل کند و مال التجاره اروپا را به آسیا برساند فایده برای ما خواهد داشت... ما چرا از این وجه موجودی عواید انحصار قند و چای استفاده نمی‌کنیم، بنده معتقدم کامیون در راه بیاندازیم اگر بگویند برای بنزین و سایر مصارف آن زیاد به خارج می‌رود، خواه گفت برای راه آهن هم بیشتر از این مبلغ به خارج خواهد رفت و اگر کامیون‌هایی که با بخار حرکت می‌کنند و سوختش هم کمتر است و اختراع جدید است وارد کنیم فوق العاده بیشتر از راه آهن استفاده خواهیم کرد... با این عدم احتیاج و نبودن آدم برای مسافرت با راه آهن چه خواهیم کرد، به هر حال مایک ملت فقیری هستیم اگر پول خود را برای یک کارهای آبی خرج نکنیم پیش نخواهیم برد، و راه آهن هم نیمه کاره خواهد ماند...»

وی در جلسه ۲۳۲ تاریخ ۲۸ فروردین ۱۳۰۷ (صورت مجلس شماره ۱۹۷) برپایی این خط را خیانت و برخلاف مصالح مملکت دانست... و آنگاه در هفتاد و پنجمین جلسه دوره چهاردهم مجلس شورای ملی بتاريخ یکشنبه ۷ آبان ماه ۱۳۲۳ طی نطقی گفت: «... هرگاه به عواید نفت جنوب رجوع کنند معلوم خواهد شد که عواید مزبور به مصرف راه آهن که به تمام معنی استراتژیک و برای ماسرتاپا ضرراست که قبل از احداث آن، بارها نظریات خود را در مجلس شورای ملی گفتم... و همچنین به مصرف خرید اسلحه و مهماتی که ایران به آن احتیاج نداشت رسید زیرا ما با دول مجاور خیال جنگ نداشتیم که محتاج به آن قدر مهمات شویم و اگر آن مهمات برای ما بود پس چه شد که در شهریور ۱۳۲۰ از دست ما رفت؟^{۳۳۶}

دکتر مصدق همچنین در کتابش زیر نام خاطرات و تألمات، در پاسخ به نوشته محمد رضا شاه، در کتاب مأموریت برای وطن، این چنین مینویسد: «... و اما در خصوص راه آهن - مدت سه سال یعنی از ۱۳۰۴ تا ۱۳۰۶ هروقت راجع به این راه در مجلس صحبتی میشد و یا لایحه ای جزء دستور قرار می‌گرفت، من با آن مخالفت کرده ام چونکه خط خرمشهر - بندر شاه خطی است کاملاً سوق الجیشی و در یکی از جلسات حتی خود را برای هر پیش آمدی حاضر کرده گفتم هر کس به این لایحه رأی بدهد خیانتی است که به وطن خود نموده است... در بادی امر نظریاتم این بود راه آهنی که ترانزیت بین المللی ندارد نه فقط در ایران بلکه در بسیاری از ممالک دیگر که عده ساکنین آن کم است و اجتماع فشرده ندارد، مفید نیست و احتیاجات کشور را میتوان بوسیله سرویسهای منظم باربری تأمین کرد... ساختن راه آهن در این خط هیچ دلیلی نداشت جز اینکه میخواستند از آن استفاده سوق الجیشی کنند و دولت انگلیس هم در هر سال مقدار زیادی آهن به ایران بفروشد و از این

^{۳۳۶} - دکتر مصدق و نطق های تاریخی او، گردآورنده حسین مکی. ۱۲۵ تا ۱۴۹ - بیافزاید، تمام سخنرانی های مصدق در باره راه آهن بر این بود که خط مورد نظر انگلیس از باختر به خاور کشیده شود. و گرنه با ساخت راه آهن مخالف نبود. در کلیه سخنرانی ها عدم استعداد وی در مورد اقتصاد بخوبی دیده میشود. نشان میدهد چقدر در درک مسایل اقتصادی و بازرگانی ضعیف است. ویراستار

راه پولی که دولت از معادن نفت میبرد وارد انگلیس کند و علت سرنگرفتن ذوب آهن در این مملکت همین منافع متعارفه انگلیس بود و از عواید کارخانه های قندهم میتوانستند خط راه آهن بین المللی را احداث کنند که باز عرض میکنم هرچه کرده اند خیانت است و خیانت...»^{۳۳۷}

مهدیقلی هدایت، در رابطه با سخنان دکتر مصدق در مجلس پنجم، در کتاب خاطراتش نوشت: «اول اسفند ۱۳۰۵ من پیشنهاد راه آهن را به مجلس بردم من الغرایب، مصدق السلطنه مخالف شد که در عوض، قند سازی باید دایر کرد، راه آهن منافع مادی مستقیم ندارد، گفتم از راه آهن منافع مادی مستقیم منظور نیست، منافع غیرمستقیم راه آهن بسیار زیاد است، نظمیّه یا نظام هم منافع مادی ندارند ضروری مملکت اند، قند هم بجای خود تدارک خواهد شد و اثبات شی نفی ما عدا نمیکند»^{۳۳۸}

میرزایحیی دولت آبادی، مینویسد: «...راه آهن که محل خرج آن مالیات قندوچای معین شده بود به حسن اهتمام شاه پهلوی از جنوب و شمال شروع شده رو به تهران میآید، اینکه آیا انتخاب این دو مرکز شروع، کاملاً مطابق مصالح اقتصادی مملکت بوده است و یا اینکه مصالح اقتصادی و سیاسی بیگانگان در آن دخالت داشته است یا نه و اینکه در شروع به این کار با نبودن اطلاع کافی در نزد کارکنان مملکت و نقصان امانت ها، آیا صرفه جویی کردن و خرج دوباره نکردن رعایت شده است یا نه و بالاخره اینکه راه آهن بزودی میتواند خرج و دخل کندیانه؟ مسایل علمی و اقتصادی است که از موضوع تاریخ نویسی خارج است، چیزیکه مسلم است این است که یک قسمت از این راه که در جنوب مملکت بکار اداره نفت ایران و انگلیس میخورد و کمپانی نفت سالها بود در صد ساختن آن بوده است، اکنون به پول و سعی ایرانی ساخته شده به او منفعت میرساند و بهر صورت راه آهن آباد کننده مملکت، ایجاد کننده مسافر و مال التجاره است و کوشش پادشاه پهلوی در ایجاد آن قابل بسی تمجید است»^{۳۳۹}

عباس اقبال آشتیانی طی نوشتاری در روزنامه شفق سرخ، به شماره ۱۳۰۲ از جمله مینویسد: «... بزرگترین و مهمترین راه های آینده ایران دو راه است:

نخستین راه - راه بغداد به همدان و قزوین و انزلی.

دومین راه - تبریز - تهران - مشهد که راه کاروانی قدیم چین به آن متصل میشد [معروف به جاده ابریشم].

راه بغداد - انزلی که از طریق بغداد به خط آهن معروف بغداد - اسلامبول وصل میشود، که اگر راه آهن در آن کشیده شود در میان طرق ارتباطیه عالم اهمیت خاصی را دارا خواهد بود و راه تبریز - تهران - مشهد که

۳۳۷ - خاطرات و تآلمات. ۳۴۹ تا ۳۵۲

۳۳۸ - خاطرات و خطرات. ۳۷۲

۳۳۹ - حیات یحیی، دفتر چهارم. ۴۲۱

اروپا را به آسیای مرکزی مربوط میسازد، به هر حال خط آهنی که به لحاظ کسب عایدات بیشتر و ترقی کشور ایران مفیدتر بود خط بین شرق و غرب بودند شمال به جنوب، حال آنکه منافع استعماری دولت انگلستان برای حفظ هندوستان از خطرات محتمل و به منظور استفاده از خط آهن در حمله احتمالی به خاک شوروی ایجاب میکرد که خط آهن ایران شمالی - جنوبی کشیده شود، نه غربی شرقی».

سر ریدر بولارد، در کتاب خاطراتش آنجا که به رخدادهای ششم اوت ۱۹۴۱ (۱۵ مرداد ۱۳۲۰) میپردازد این چنین مینویسد: «...شاه چند سال پیش یک برنامه توسعه صنعتی را شروع کرد، بدون توجه به مشکلاتی که این کار برای مردم فراهم میکند، راه آهن خلیج فارس به ساحل مازندران حدود پنجاه میلیون پوند تمام شد ساختن آن تقریباً ۹ سال طول کشید و تمام هزینه آن از درآمد جاری تأمین گردید، اینکه آیا طرحی شامل جاده ها و حمل و نقل موتوری نمیتوانست برای مملکت بهتر باشد عمیقاً جای تردید است، ولی در این باره با هیچکس مشورت نشد».^{۳۴۰}

[چقدر با دیدگاه دکتر مصدق، همخوانی دارد!]

این یادداشت که چند روزی پیش از سوم شهریور ۱۳۲۰ نگاشته شده است، به روشنی مبین عدم رضایت دولت بریتانیا از زبان نماینده سیاسی اش درباره احداث راه آهن سرتاسری شمال به جنوب بوده است که انجام آن برخلاف میل و خواسته آن دولت صورت گرفته بود، ضمناً برخلاف نوشته نامبرده، با چند شرکت آمریکایی و کارشناسان خارجی به شرحی که در بخش گذشته آمده است مشورت شده بود، شاید به نظر وی آن مشورتی قابل قبول بوده است که رضا شاه، مانند اسلاف خود بامسنول سفارت انگلستان به مشورت میپرداخت، همچنین آمار و ارقام نشان میدهد که همزمان با احداث راه آهن و توسعه تدریجی آن، ساخت و مرمت جاده هانیز در سراسر کشور انجام میشده است، به گونه ای که در همین زمان بیش از ۲۶ هزار کیلومتر راه شوسه با استاندارد جهانی ساخته شده بوده است که در بخش پنجم بآن اشاره خواهد شد. اما نامبرده از روی کینه ورزی و بدخواهی به روی خود نمیآورد تا به خواننده کتابش القا کند که رضا شاه فقط به ساختن راه آهن پر هزینه سرتاسری پرداخته است. اگرچه نظر نماینده سیاسی دولت انگلستان از مصادیق بارز عدم رضایت دولت نامبرده از احداث خط آهن شمال به جنوب است، مع ذلک بمنظور روشننگری هرچه بیشتر، در بخش آینده به بررسی این نظرها و انتقادات خواهیم پرداخت.

^{۳۴۰} - خاطرات سر ریدر بولارد. ۱۰۷ - بیافزاید: استهلاك و هزینه زیاد راه زمینی و ترافیک جاده ای در برابر راه آهن با هم قابل مقایسه نیست. بویژه امروز در دنیای پر تلام انرژئ و قطار های برقی و انرژئ خورشیدی و میزان باری که در یک سفر با قطار قابل حمل است و با کامیون های بسیار بزرگ ۵۳ فوتی هم قابل ترابری نیست، نمیتواند قابل مقایسه باشد. در کشورهای اروپا و آمریکا که موضوع تونل مطرح نیست یا تونل ها با بلندی زیاد ساخته شده اند هر واگن باری سر باز دو کانتینر را بالای هم و واگن های بسیار زیادی بهم وصل میشوند. ویراستار

سرآرنولد ویلسن، در گزارش مورخ ۲۵ سپتامبر ۱۹۱۳ (۳ مهر ماه ۱۲۹۲) به سفارت انگلیس در تهران مینویسد: «...نظر آنها [بختیاریها] این بود در جنوب غربی ایران کشیدن راه آهن و عبور آن از میان لرستان سبب خواهد شد:



اول: قدرت دولت مرکزی در آنجا زیاد خواهد شد و برای آنجاها مالیات وضع خواهند کرد و پول آنرا در جای دیگر به مصرف میرسانند، مخصوصاً در پایتخت بادست کسانی که علاقه ای به منافع و سعادت مردم جنوب غربی ایران ندارند. [دلسوزی نماینده دولتی استعمارگر از برای بخشی از مردم ما!].

دوم: این کار باعث خواهد شد دروسها نفوذ خودشان را و اگر لازم شود فشار نظامی خودشان را به ایران وارد آورند مستقیماً به طرف خلیج فارس. [که دیدیم دیدگاهی پوچ اما مغرضانه بود].

سوم: بدینوسیله امنیت زمینهای نفت خیز ایران را به خطر اندازد. و آنگاه چنین ادامه میدهد که او [سردار اکرم یکی از خوانین بزرگ لرستان در زمان گزارش مأمور نامبرده] هنوز در موضوع راه آهن در حال نگرانی است، راه آهن را برای خود و ایل خود موثر میدانند و آن ترس دارد، در ضمن پیوسته به شیخ خزعل شیخ محمره اشاره میکرد... بعد از کمی صحبت موضوع دیگر پیش آمد و اشاره محبت آمیز به کاپیتان لوریمر (capitain lorimer) کرده گفت اولین بار او بود راه ترقی را برای من نشان داد و تأیید کرد حاضر بود خودم را برای کمک کردن به هیئت مهندسی بریتانیایی [مأموران اعزامی در پیوند با قرارداد ۱۹۱۹] خوب تمیز داد و فهمیدم محسنات راه ها و راه آهن چیست، ضرر روزیان آنها کدام است، راه آهن شهرنشین ها را قوی خواهد ساخت و دسته کارمندان را مسلط خواهد کرد، که من و ایل مرا غارت کنند... روزنامه ها مینویسند

راه آهن و راه ها ایجاد امنیت میکند، اما این امنیت برای ملاکین و تجار است نه برای عموم مردم که بایندهای آهنین، آنها را اسیر کرده اند، در اینصورت چه امنیتی میتوانم به آنها بدهم؟»^{۳۴۱} [تحریر و تشویق برخی از خاتنها در ایجاد شورش بر علیه دولت مرکزی، به خاطر نگرانی از زمینهای نفت خیز ایران!]

فایننشال تایمز طی مقاله ای به تاریخ ۱۵ فوریه ۱۹۳۴ (۲۶ بهمن ۱۳۱۲) زیر عنوان «خطر ساختمان راه آهن برای عمران اقتصادی» نوشت: «یکی از خطرهای عمرانی اقتصادی ایران ناشی از تصمیم شاه راجع به ساختمان یک راه آهن ملی است، که به عقیده کاپیتان تودی [انگلیسی] چنین نقشه ای هرگز دخل و خرج نخواهد کرد... دو مشکل مهم کنونی ایران یکی پول و دیگری موازنه تجارت است».^{۳۴۲}

آنچه که از نوشته ها و گفته های مخالفان و منتقدان برپایی راه آهن سرتاسری بر میآید این است که: شماری از آنان احداث راه آهن سرتاسری را کاری پر هزینه و غیر ضروری و خیانت قلمداد میکردند و برخی آن را بنا به خواسته و دستور دولت انگلستان بر شمردند و می شمارند که گویا از عالم غیب دریافته بودند در یک جنگ جهانی دیگر که سالها بعد بین آلمان نازی و شوروی، صورت میگرفت، آن دولت توانسته باشد از این راه به کمک دولت روسیه شوروی بشتابد و مهمات و لوازم جنگی و آذوقه مورد نیاز آن کشور را به روسیه برساند! عده ای دیگر نیز گفتند و نوشتند که احداث این راه بکار شرکت نفت ایران و انگلیس میخورد که شرکت مزبور سالها در صدد ساختن آن بوده است، ولی اکنون به پول وسیعی ایرانی ساخته شده و به شرکت نامبرده (یعنی دولت انگلستان) منفعت میرساند. بعضی دیگر بر این باور بوده و میباشند که اگر راه آهن سرتاسری ایران نبود، ارتش انگلستان و روسیه شوروی به خاک ایران تجاوز نمیکردند. و بالاخره جمعی دیگر غرض از برپایی راه مزبور را بنا به خواست و دستور دولت انگلستان به منظور لشکرکشی بر علیه روسیه شوروی قلمداد کرده و میکنند، که یکایک این انتقادات و باور ها را در گفتارهای بعدی مورد بررسی قرار میدهم.

^{۳۴۱} - تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در قرن نوزدهم. ۱۳۵۴-۱۳۵۵

^{۳۴۲} - رستاخیز ایران. ۶۵۲ - بیافزاید: هم مسئله پول و هم مسئله موازنه تجارت و هم مسئله اقتصادی و هم مسئله نظامی و نفت در دوران رضا شاه بزرگ همزمان به خوشی حل شد. ویراستار



گذر راه آهن در کنار سواد کوه - مازندران

بخش نهم:

بررسی درباره مخالفت ها و انتقادها

بدیهی است سخنان مردی چون دکتر مصدق، باتوجه به اینکه عمری را به کارسیاست گذرانیده و از رجال سرشناس بوده و وجهه ای بین طیفی از مردم ما کسب کرده بوده است و هوادارانی داشته و دارد، اثرگذار بوده و هست و به دل آنان نشسته و مینشیند، و اغلب به دنبال آن نیستند که به کندوکاو درباره سخنان وی به پردازند، چراکه مَهردوستی و شیفستگی آنچنان در زرفنای قلب شان نقش بسته که اندک تصوّر اشتباهی از سوی او را باور ندارند.

تکلیف مخالفان سنتی و مکتبی (ایدئولوژیستها) رضاشاه، نیز کاملاً روشن است که با هیچ دلیل و سند و مدرک، حاضر به عدول از آنچه که ابراز میدارند، نخواهند بود، حتّاً اگر به آنچه که میگویند خود نیز باطناً بآن باورمند نبوده باشند، چراکه به مصداق «هدف وسیله را توجیه میکند» هدف شان مخالفت و سیاه نمایی نسبت به همه کارهای او خود او بوده و هست.

از آنجا که دکتر مصدق، شاخص ترین و نخستین کس از مخالفان ساختمان راه آهن سرتاسری شمال به جنوب بود، به منظور بررسی درباره سخنان مخالفت آمیز ایشان، ابتدا مروری به چکیده آنچه که وی در این مورد گفته و نوشته، و پیش از این به آنها اشاره شده است، کرده و سپس به بررسی انتقادات ایشان میپردازم.

چکیده سخنان و نوشته های دکتر مصدق در مجلس شورای ملی و در کتاب خاطراتش، عبارت است از: اگرچه راه آهن وسیله ارتباطی خوبی است و موجب ترقی و پیشرفت است و من با این خط (منظور ایشان خط آهن شمال به جنوب بود) بهیچوجه مخالفتی ندارم، هر قدر در فوریتش تسریع شود برای مملکت مفید است، اما بجای احداث این خط بهتر است از عواید قندوچای که موجود داریم، چند کارخانه قند احداث شود و یا اگر قرار است خط آهنی کشیده شود، بهتر است این خط از غرب به شرق باشد و یا آنکه به جای ساختمان راه آهن، به جاده سازی پرداخته شود.

با همه مزایایی که دکتر مصدق، از برای خط آهن بر میشمرد در جای دیگر از سخنانش میگوید: ...هیچ محتاج نیستیم تا پنجاه سال دیگر راه آهن بیاید در مملکت ما و مردم را عادت بدهد به مسافرت و خرید و فروش مال التجاره - بجای این خط بهتر است دولت به جاده سازی و مرمت و تسطیح جاده های موجود اقدام کند.

با آنکه دکتر مصدق، به خاطر موقعیت سیاسی و مناصبی که همواره دارا بوده و این زمان نیز از نمایندگان مطرح مجلس بوده است،

چگونه بود که از اقداماتی که رضاشاه از زمان نخست وزیری اش در کار جاده سازی و مرمت جاده ها میکوشیده است، غافل مانده بود؟! ضمناً اگر بنا بر باور ایشان ایران تا پنجاه سال دیگر نیاز به احداث راه آهن نداشت و او به راستی بر این عقیده استوار بود، اصولاً نمیبایست پیشنهاد خطی از غرب به شرق را میداد که این دوگفته با هم همخوانی ندارند.

نه تنها امروز، بلکه سالهاست که هر انسان بالغ هم میداند و میدانسته است که یکی از عوامل مهم رشد و رونق اقتصاد و فرهنگ در هر کشور، گردشگری داخلی بخاطر گردش پول و ارتباطات مردمی در کشور است که از سوی بسیاری از دولت‌ها جهت تأمین وسایل و شرایط مساعد گردشگری، کوششهای زیادی صورت میگیرد و میگرفته است، شگفت اینکه دکتر مصدق با آنکه از سالهای پیش به امور اقتصادی اشتغال داشته، توصیه میکرده است: «تا پنجاه سال دیگر خط آهن در کشور ما کشیده نشود تا مردم را عادت ندهند به مسافرت و خرید و فروش مال التجاره و...!»

همچنین میگوید: «بهتر است بجای خط آهن سرتاسری شمال به جنوب، خطی از غرب به شرق ایران کشیده شود، تا بغداد را که باراه آهن اروپا مرتبط است به هندوستان متصل کند و از این راه ایران به اروپا راه داشته باشد و عایدات کافی و لازم نصیب دولت ایران بشود، باراه آهن کاملاً موافق با این خط هم به هیچوجه مخالفتی ندارم و نظر دولت را خیلی خوب میدانم صلاح مملکت را هم دولت هیچوقت از دست نمیدهد». با همه این حال برپایی این خط را خیانت به کشور قلمداد میکند!^{۳۴۳}

سالها بعد در کتاب خاطراتش (خاطرات و تألمات)، آورده است: «... ساختن راه آهن در این خط هیچ دلیلی نداشت جز اینکه میخواستند از آن استفاده سوق الجیشی کنند و دولت انگلیس هم در هر سال مقدار زیادی آهن به ایران بفروشد و از این راه پولی که دولت از معادن نفت میبرد وارد انگلیس کند و علت سرنگرفتن ذوب آهن در این مملکت همین منافع متعارفه انگلیس بود از عواید کارخانه های قند هم میتوانستند خط راه آهن بین الملل را احداث کنند [یعنی خطی که بغداد را به هندوستان متصل کند].»

زمانیکه ایشان در کتاب خاطراتش اینچنین نوشت، یقیناً از یاد برده بود که توصیه اش به دولت وقت، برپایی خطی از غرب به شرق بوده است که در اینصورت آیا با پذیرفته شدن پیشنهاد ایشان، دایر بر

^{۳۴۳} - هندوستان که مستعمره انگلستان بوده در ۱۶ آوریل سال ۱۸۵۳ نخستین راه آهن را بین بوری پاندر (بومبای) و تین کشیده است. ۳۴ کیلومتر درازا داشته. هندوستان از لحاظ راه آهن غنی است. نخستین راه آهن عراق که تحت سلطه انگلستان بود در سال ۱۹۱۴ به درازای ۱۲۰ کیلومتر بین بغداد و سامره کشیده شده است. راه آهن عراق در دوران عثمانی کشیده شده بود ولی پس از حکومت استعماری انگلیس در پی تقسیم سرزمین های عثمانی در سال ۱۹۱۸ پس از جنگ اول جهانی، انگلیس میخواست سرزمین های تحت اشغال خود را با راه آهن باختر به خاور ایران بهم بچسباند و خلیج پارس را زیر خط راه آهن سرتاسری جزو مستعمره های خود در آورد که با آمدن رضا شاه موفق نمیشود. ولی کسانی مانند مصدق و همفکرانش نمیخواهند به این مهم توجه داشته باشند. ویراستار

کشیده شدن راه آهن از غرب به شرق، خرید آهن از دولت انگلستان منتفی میگردید!؟

بدون آنکه خواسته باشم کمترین تهمتی به دکتر مصدق زده باشم باید متذکر شوم که خط غرب به شرق خطی بود که مورد توجه و خواست دولت انگلستان بود و دکتر مصدق، خطی را پیشنهاد میکرد که دولت انگلستان نسبت به برپایی آن چشم دوخته بود، که بگونه مشروح به آن اشاره خواهم کرد.

دکتر مصدق، میگفت به جای ساختن راه آهن جاده سازی شود، (که در حال انجام بود)، اما آیا از طریق جاده سازی های داخلی، مشکل صادرات و واردات کشور ما به خارج و از خارج به کشور حل میشد، از کدام طریق، از طریق خاک شوروی که مسدود شده بود؟ جای شگفتی است که دکتر مصدق، با اینکه در متن مسائل کشور و رویدادها بود، گویی خبر از مسدود شدن راه ترانزیت به اروپا و ورشکستگی بسیاری از بازرگانان و آه و ناله های آنان نداشت! وانگهی مگر طرفهای دادوستد بازرگانی ایران فقط اروپا بود؟ ضمناً راه آهن کشورهایی چون ژاپن و هندوستان و اسرالیای و اندونزی و بسیاری دیگر از کشورها که وصل به خط راه آهن اروپا نیستند، معطل مانده اند؟! با مأموران نظامی و سیاسی انگلستان به هنگام والیگری فارس، آنهمه نزدیک بودن و رضایت خاطر آنان را جلب کردن، چه جای اینهمه مخالفت آنهم به تکرار و اصرار با آن دولت است؟ یکاش ایشان در مخالفت با دولت انگلستان منافع عظیم ۵۹ شرکت وابسته به شرکت نفت ایران و انگلیس را با ملی کردن صنایع نفت از دست نمیداد و همانگونه که پیش از این اشاره کرده ام، خود به این شرکتهای تابعه آگاه بوده است.

پس از شهریور ۱۳۲۰ طی نطقی در دوره چهاردهم مجلس گفت: «... عواید نفت تماماً به مصرف راه آهن و خرید اسلحه و مهماتی رسید که ایران به آن نیاز نداشت، زیرا با دول مجاور خیال جنگ نداشتیم که محتاج آنقدر مهمات شویم و اگر آن مهمات از برای ما بود پس چه شد که در شهریور ۱۳۲۰ از دست مارفت؟ و سپس در کتاب خاطراتش آورده است: «... ساختن راه آهن در این خط هیچ دلیلی نداشت جز اینکه میخواستند از آن استفاده سوق الجیشی کنند».

دکتر مصدق در سخنرانیهایش در سالهای ۱۳۰۵ و ۱۳۰۶ در مجلس شورای ملی، بشرحی که در کتابی زیر نام «دکتر مصدق و نطقهای تاریخی او - تألیف حسین مکی»، آمده است و به بخشی از آن اشاره کرده ایم، کمترین اشاره ای به سوق الجیشی و سیاسی بودن خط آهن شمال به جنوب، نکرده بود، سهل است که در سخنرانی نهم اردیبهشت ۱۳۰۶ در مجلس شورای ملی در پاسخ به مهدیقلی هدایت وزیر فواید عامه که گفته بود: «اگر راه آهن بد بود چرا در جاهای دیگر کشیده اند، مثلاً در روسیه، رفته تا شرق اقصی راه آهن کشیده...»، گفته بود: «ما نباید وضعیت ایران را با روسیه مقایسه کنیم و در اینجا جای قیاس نیست،

دولت روسیه نظریات سیاسی داشت، نظریات نظامی داشت... این نظریات بود که او را وادار به کشیدن راه آهن کرد، ما که امروز نظر سیاسی و نظامی نداریم فقط از نقطه نظر اقتصادی می‌خواهیم راه آهن بکشیم...»^{۳۴۴}

دکتر محمد مصدق با ابراز این عبارات نشان داد که در آن موقع معتقد به سیاسی و سوق الجیشی بودن راه آهن سرتاسری مورد نظر نبود، اما پس از شهریور ۱۳۲۰ و بعد از بهره گیری متفقین از راه آهن سرتاسری ایران، به این باور و نتیجه رسیده بود!

جای یاد آوری است که ایشان تا پیش از رویداد سوم شهریورماه ۱۳۲۰ هیچگاه کمترین اشاره ای به سوق الجیشی بودن خط آهن سرتاسری نکرده بود، اما زمانی که در پی اشتباه خودش و راه پیدا کردن انگلیس و آمریکا برای استفاده از این خط برای ترانزیت سلاح ها و لوازم مورد نیاز شوروی در جنگ با آلمان استفاده شد، میگوید این خط سوق الجیشی بود! که اگر هدف رضا شاه از احداث این خط تماماً و عामداً بهره بردن دولت انگلستان در جنگی بود که پانزده سال بعد آغاز میشد و هنوز نامی از هیتلر و حزب نازی نبود، چه جای مخالفت با درخواست انگلستان برای ورود نیروی نظامی اش به ایران و استفاده از راه آهن و ازدست دادن تاج و تخت بود؟! برآستی آدم میماند که اینهمه سخنان بظاهر ضد انگلیسی گفتن، ولی در اصل بویژه بر علیه رضاشاه، که اغلب تاریخنگاران و پژوهشگران به میهن دوستی و خدمات بسیار ارزنده اش به ایران و ایرانیان تصدیق و تأکید دارند، از برای چیست؟

ایشان در عین حالیکه برپایی راه آهن سرتاسری شمال به جنوب را غیر انتفاعی و غیر ضروری و خیانت بار و پر ضرر و در راه سیاسی و سوق الجیشی قلمداد میکند، در جایی دیگر نظر دولت را برای انجام آن کار، خوب میدانند و به مصلحت اندیشی آن اعتراف میکنند و میگویند که با این خط بهیچوجه مخالف نیست!

اما آنچه که درباره از سرنگرفتن برپایی کارخانه ذوب آهن میگوید، و به کنایه به منافع دولت انگلیس اشاره میکند، مفهوم عبارتی را که بکار برده چنین است که گویا رضاشاه بنابه خواست و دستور انگلستان نسبت به سفارش و خرید کارخانه مزبور تعلل کرده بود، حال آنکه اسناد و مدارک تاریخی گواهی میدهد که رضاشاه، پیش از آغاز بکار برپایی راه آهن به مسیو فارنرین آمریکایی، متخصص ذوب آهن دستور داده بود درباره ایجاد کارخانه ذوب آهن و دخل و خرج آن تحقیق و به او گزارش دهد و در نتیجه تأسیس کارخانه را در کرج مناسب دانسته و نسبت به سفارش خرید آن از کشور آلمان اقدام و بخشی از زیرسازی آن زیر نظر کارشناسان آلمانی انجام شد که تا سالها این زیرسازی بتونی

^{۳۴۴} - دکتر مصدق و نطقهای تاریخی او - تألیف حسین مکی

در حومه شهرستان کرج باقی بود و نگارنده آن آثار را از نزدیک دیده است، وقوع جنگ جهانی دوم و حمله ناگهانی آلمان به روسیه، محموله محتوی اجزاء کارخانه مزبور، به ایران نرسید.



سرریدربولارد، در کتاب خاطراتش مینویسد: «...چشم و چراغ شاه یک کارخانه عظیم ذوب آهن است، که نزدیک کرج - در فاصله سی میلی تهران ساخته میشود، و اینکه آیا این طرح اقتصادی خواهد بود، بی اندازه تردید وجود دارد، به هر حال تا چند سال دیگر به پایان نخواهد رسید، اینک حدود شست نفر آلمانی یا بیشتر روی آن کار میکنند و عده بیشتری قرار است بیایند.»^{۳۴۵}

حال دولت وقت انگلستان چه نقشی در به سر و سامان نرسیدن کارخانه مزبور داشته است، دانسته نیست و یا اگر رضاشاه در راه بنویست و تأمین نظرگاه انگلستان بود، آیا سفارش خرید آنرا به آلمان میداد و برپایی آنرا به آلمانیها واگذار میکرد؟ گفتنی است اینکه تأسیسات پایه ای کارخانه ذوب آهن فاصله چندانی با ملک آقای مصدق در احمدآباد نداشته است، آیا میتوان بر این باور بود که دکتر مصدق، از آنچه که در نزدیک های ملکش صورت میگرفت بی خبر بود؟!^{۳۴۶}

^{۳۴۵} - خاطرات سرریدربولارد. ۱۰۸

^{۳۴۶} - نخستین کارخانه ذوب آهن ایران در دوران رضا شاه پهلوی در کرج، بلوار ذوب آهن، منطقه شیخ آباد، ضلع جنوبی میدان استاندارد واقع شده و این اثر در تاریخ ۳ خرداد ۱۳۸۶ با شماره ثبت ۱۹۱۷۱ به عنوان یکی از آثار ملی ایران به ثبت رسیده است. بر کاشی کاری سردر این کارخانه تاریخ تأسیس ۱۳۲۹ ادر زمینی به مساحت ۲۸ هزار مترمربع ثبت شده است. در آبان ماه ۱۳۱۶ ه.ش (اوایل نوامبر ۱۹۳۷ م) قراردادی بین دولت ایران و کنسرسیوم دمگ - کروب از آلمان برای احداث یک واحد فولادسازی به ظرفیتی حدود ۱۰۰ هزار تن فولاد در سال (معادل ۳۰۰ تن در روز) در کرج واقع در ۴۰ کیلومتری شمال غرب تهران امضاء و تأسیسات آن بین سالهای ۱۳۱۸ و ۱۳۱۹ ه.ش (۱۹۳۶ و ۱۹۴۰ م) بنا شد. روند تأسیس این کارخانه با آغاز جنگ دوم جهانی متوقف شد و هرگز شروع به کار نکرد. در دوره های زمانی متفاوت، به دلایل مختلف و توسط نهادهای مختلف تأسیسات و تجهیزات آن به مکانهای دیگری منتقل شد. هم اکنون علیرغم ثبت شدن نام آن در فهرست آثار ملی ایران، توجه شایسته ای به آن نمی شود و در معرض خطر تخریب قرار دارد. ویراستار

این چنین بی خبری از آنچه که در پیرامونش میگذشته است، و اینهمه تناقض گویی از یک رجل سیاسی که از رجال مطرح و سالها در امر سیاست و اقتصاد بوده و زمان درازی در اروپا به تحصیل دانش پرداخته و به دریافت دانشنامه دکترا (!!) نایل آمده بود، از نظریک تحلیگر آزاده و بیطرف، جز تمسک ایشان به بهانه هایی که مبین مخالفت صرف وی با رضاشاه بوده است نه اصولاً نقدی و مخالفتی بر پایه منطق و حقایق، به چیز دیگر تعبیر نمیشود.

آیا دکتر مصدق، در همان زمان که در دوره مجلس پنجم در سالهای ۱۳۰۵ و ۱۳۰۶ به ایراد چنان سخنانی میپرداخت، از بسته شدن راه ترانزیت ایران به روسیه بی خبر مانده بود و یا چه دلیلی داشت که در آینده دولت عراق در صورت کشیده شدن راه آهن از غرب به شرق، به بهانه هایی، چنین کاری را که دولت روسیه شوروی با ایران کرد، نکند؟ کودتای ۱۹۵۸ در کشور عراق و یا جنگ جهانی دوم و یا تجزیه هندوستان و چندین بار جنگ بین هند و پاکستان و یا سالها بعد، جنگ هشت ساله ایران و عراق و وو، بدون تردید هر یک از این رویدادها از عوامل مسدود کننده راه ترانزیت غرب به شرق ایران به شمار میآمدند.

با وجودیکه در قرارداد ۱۹۲۱ به موجب ماده بیستم حق ترانزیت و عبور و مرور کالا از ایران و روسیه به اروپا منظور و قید شده بود، معذک دولت روسیه شوروی بدون کمترین اعتنایی به قرارداد مزبور، مرز خود با ایران را بست.

از نظر مصلحت اندیشی و آینده نگری، ایران نیاز به بندر آزاد داشت تا بدون دغدغه خاطر از سوی همسایگان به کار صادرات و واردات کشور لطمه ای وارد نشود، و رضاشاه، به این نکته بخوبی پی برده بود. آیا میتوان بر این باور بود که دکتر مصدق، از بسته شدن راه ترانزیت ایران به روسیه و ورشکستگی بسیاری از بازرگانان و مال باختگان و به افلاس کشیده شدن بسیاری از کشاورزان بی خبر مانده بوده است؟!

سلیمان بهبودی، در کتاب خاطراتش نوشت: «دهستانی، نماینده مجلس از ساوجبلاغ (در زمان رضاشاه) نقل میکرد: «... روزی که راه آهن از شهر یاروساوجبلاغ به حرکت درآمده بود، من ده بودم و در این بین دیدم آقای مصدق السلطنه، با خوشحالی به سراغ من آمد و میگفت: آقای دهستانی میبینی راه آهن از ده ما [ده احمدآباد ملکی دکتر مصدق] عبور میکند، واقعاً باعث اش را خدا عمر بدهد، الحمدلله زنده ماندیم و دیدیم در مملکت خودمان راه آهن داریم... سپس به دنبال این مطلب میافزاید: من فکر کردم اگر بشود در موقع شرفیابی بهانه کنم و حرفی از مصدق السلطنه، بزنم شاید رفع ناراحتی بشود. تصادفاً یک ماه بعد در شرفیابی که از وضع محصول کشاورزی پرسش فرمودند، موضوع راه آهن نظرم آمد، فکر کردم موقع خوبی است، بمحض شروع به صحبت، فریاد زدند: این شخص مخالف راه آهن است، دروغ گفته،

مگر ممکن است این شخص حرف راست بزند! ومن سکوت کردم». ۳۴۷

جای یادآوری است که مخالفت و انتقاد از اعمال و گفتار و نوشته های دیگران نه تنها جای کمترین اعتراض و ایرادی نمیتواند باشد، بلکه چنین روندی درپویایی هر جامعه برای دستیابی به پیشرفت و تعالی و استقرار دموکراسی از ضروری ترین نیازهاست، از اینرو بحث برسر این نیست که دکتر مصدق، نسبت به رضاشاه مخالفت ها و انتقاد هایی داشته است، بلکه بحث برسر این است که انتقاد یا مخالفت، اصولی و مستدل و منطقی و بدور از شانبه و تناقض گویی و پریشان گویی باشد، متأسفانه گفتار و نوشتار دکتر مصدق، درباره راه آهن سرتاسری شمال به جنوب، از چنین انتقاد و یا مخالفت سازنده ای، خالی است.

با توجه به اینکه کلنگ ساختمان راه آهن سرتاسری شمال به جنوب در مهر ماه ۱۳۰۷ بر زمین زده شد، کار احداث راه آهن در ایران بنابر توصیه دکتر مصدق با احتساب ۵۰ سال، میبایست در سال ۱۳۵۷ آغاز میشد، که در چنین صورتی صرف نظر از افزایش بهای مصالح و لوازم و دستمزد و نرخ بسیار بالای قراردادها بخاطر تورم غیر متعارف در سالهای سازندگی و عمرانی، که با شرایط سال ۱۳۰۷ تفاوت ماهوی داشت، و رویداد شورش (انقلاب) اسلامی در ایران و سپس ۸ سال جنگ ایران و عراق و چندسالی دیگر بازسازی و ترمیم خرابیها و ویرانیها و رفع سایر مشکلات ناشی از جنگ، رقم مالی از برای انجام چنان کارشگرف و پرهزینه نبود.

از یاد نبریم که پس از پایان یافتن جنگ عراق با ایران، رویداد دو بار جنگ آمریکا و متحدانش با عراق و یادشمنی بین دو سران حزب بعث حاکم در عراق و سوریه و سالها قطع روابط سیاسی و اقتصادی بین آن دو کشور و یا چندبار جنگ بین هند و پاکستان نیز از جمله عواملی بود که میتواند موانعی بر سر راه ارتباطی خط آهن غرب به شرق قرار گیرد.

گفتنی است که دولت ایران تا تیرماه سال ۱۳۰۸ دولت نوپای عراق را که از تجزیه امپراتوری عثمانی پس از جنگ جهانی نخست با نقشه و اهداف سیاسی دولت انگلستان شکل گرفته و سالها تحت سرپرستی و قیمومیت آن دولت بوده است، به رسمیت نشناخته و روابط دیپلماتیک برقرار نکرده بود، که با توجه به تاریخ تقدیم لایحه برپایی راه آهن به مجلس شورای ملی (در سال ۱۳۰۵) و یا اشتاب و التهایی که رضا شاه در ساختن این راه از خود نشان میداد و نیاز مبرم کشور به بندر آزاد، و سایر مشکلات و موانعی که به آنها اشاره شده است، احداث راه آهن سرتاسری ضروری بود، و تصمیم رضاشاه و مشاورانش در این باره ستودنی است.

از آنجا که بارها دیده شده است روابط گرم دوکشوردوست و هم پیمان بایک چرخش سیاسی که در یکی از آن دوکشوردوست داده است (از قبیل تغییر زمامداران یا کودتا و یا رویداد انقلاب) دچار گسیختگی و گاه دشمنی و حتی درگیری نظامی شده است، احداث راه آهن سرتاسری بخاطر رهانیدن کشورما از این گرفتاریها و در دسرها با توجه به تجربه تلخ مسدود شدن راه ترانزیت از سوی روسیه شوروی و نیاز ایران در مرحله نخست به بندر آزاد، کاری درست و به قاعده بود.

ضمناً نباید از نظردورداشت که در زمان احداث راه آهن سرتاسری شمال به جنوب، اروپا همه دنیا نبود، تا کشورما بابرپایی راه آهن غرب به شرق، برای مبادلات بازرگانی تنهابه اروپامنتگی باشد، ایران برای حفظ استقلال خود و دوراز هرگونه دغدغه ازسوی همسایگان، باید به دریای آزاد راه میداشت. همانگونه که پیش از این نیز اشاره شد، مگر راه آهن کشورهای چون ژاپن - استرالیا - ویا آمریکا و کانادا و هندوستان و... به راه آهن اروپا متصل بود و یا هست و یا مگر طرفهای تجاری مافقط چندکشوراروپایی بوده ومیباشند؟

نشریه مورنینگ پست در ۲۱ مارس ۱۹۳۴ (یکم فروردین ۱۳۱۳) در رابطه با راه آهن سرتاسری ایران نوشت: «... علاوه بر این، خط مذکور با زرخیزترین ناحیه ایران یعنی استانهای گیلان و مازندران اتصال مییابد و اگر راه آهن از غرب به شرق کشیده میشد بواسطه عبور از صحراهای پهناور و اشکال یافتن آب و تدارکات، مبالغ هنگفتی بر هزینه آن افزوده میشد، شاید از نظر دادوستد بین المللی چنین راهی بهتر بود ولی بطور یقین برای ایران مورد استفاده مهمی قرار نمیگرفت».^{۳۴۸}

سیروس غنی، مینویسد: «... ملاحظیات سیاسی و نظامی بیش از همه، ذهن رضاشاه را مشغول داشته بود، باید از هرگونه خط شمال به جنوب و شرق به غرب اجتناب کرد، خط آهن در ضمن باید از مرزهای هند و عراق و جمهوریهای آسیای میانه و نیز از شبکه راه آهن بریتانیا در عراق و هند فاصله بگیرد و همچنین تصمیم گرفته شد که به استثنای پایتخت به هیچ شهر بزرگ نرود و بیشتر از مناطق ایلات عمده چادر نشین بگذرد که تسلط بر آنها برای حکومت مرکزی اهمیت شایانی دارد. خط آهن ایران به هر حال طرحی صرفاً برای حمل و نقل و ارتباط نبود تا فقط بر مبنای اقتصادی توجیه شود، نوعی ابراز استقلال نیز بود، وسیله اعاده اعتماد از دست رفته ملت بود، راه آهن سرتاسری ایران پایدارترین یادگار سیاست صنعتی رضاشاه است و در زمان خود یکی از شگفت انگیزترین نمونه های راه آهن سازی در جهان بود».^{۳۴۹}

^{۳۴۸} - رستاخیز ایران. ۶۵۹

^{۳۴۹} - برآمدن رضاخان و... ۴۱۸ - ۴۱۹



در مورد برپایی سرویسهای تعمیر وسایل باربری در سراسر کشور از سوی دولت که دکتر مصدق به آن اشاره کرده بود، اگرچه حتا پیش از آغاز ساختمان راه آهن، ساخت جاده هایی بر اساس استاندارد جهانی که شرح آن خواهد آمد، اما باید در نظر داشت که باتوجه به شرایط جغرافیایی کشور پهناور ایران و جمعیت کم آن در آن ایام که برپایه سرشماری سال ۱۳۱۹ پانزده میلیون و اندی و یقیناً در زمان آغاز بکار ساختمان راه آهن بسیار کمتر از این شمار بوده است، و نیاز به احداث جایگاههای فروش بنزین و سایر مواد نفتی در طول جاده ها و تهیه و راه اندازی کامیونهای ویژه حمل بنزین و سایر مواد نفتی و تأمین کادر رانندگی و پایگاه های سرویس کامیونها و تعلیم افراد به منظور تعمیر انواع وسایل نقلیه و در دسترس نهادن لوازم یدکی انواع وسایل باربری در تعمیرگاه های سراسر کشور، کارچندان ساده و عملی و کم هزینه برای دولت نبود و این کار میبایست به مرور و همگام با پیشرفت کشور در کار عمران و آبادانی و در دسترس بودن سایر تسهیلات، از سوی بخشهای خصوصی و افرادی کارآموزته در سراسر کشور انجام میشد، که به مرور انجام شد، و انگهی به تجربه رسیده است که اصولاً دخالت دولت در این قبیل کارها به صرفه و صلاح نبوده و نیست.

گفتنی است که تا پیش از سال ۱۳۱۲ (۱۹۳۳ م = ۲۴۷۲) شرکت نفت ایران و انگلیس هیچ اقدامی جهت تأسیس جایگاه های فروش نفت و بنزین، جز در محدوده ای از جنوب کشور بعمل نیاورده بود. یکی از مواد قرارداد سال ۱۳۱۲ (۲۴۷۲) و ادار کردن شرکت نامبرده به تأسیس جایگاه هایی در گستره کشور برای فروش بنزین و نفت و گاز و نیل بود، و ایران تا این تاریخ جایگاهی ویژه برای تأمین سوخت وسایل نقلیه در هیچیک از نقاط کشور نداشت که پیش از این بگونه ای مشروح به مشکلات و رفع آن با قرارداد ۱۳۱۲ اشاره شده است.

بسیاری از مسایل تا آنجا که به صورت تئوری بیان میشود، بنظر بسیار ساده و عملی مینماید، اما زمانی که خواسته شود از قوه بفعل درآیند آنگاه مشکلات کار آشکار میگردد، بویژه در کشور ما در آن سالهای بحرانی و بی خبری!

مصطفی فاتح، مینویسد: «...در آن ایام وضع پخش مواد نفتی چنان بود که فقط درخوزستان وبنادرجنوب نفت وبنزین ایران بفروش میرسید ودرتهران واصفهان وهمدان وقزوین وکرمانشاه مقدار کمی بنزین مظروف فروخته میشد که آنراهم از راه عراق [بخاطر نبودن جاده از طریق لرستان به آبادان] به شهرهای مرکزی وغربی ایران حمل میکردند... ولی مقدار عمده فروش نفت وبنزینی که در آن زمان در سراسر ایران فروخته میشد از روسیه وارد میگشت وچون وسایل لازم در دسترس نبود استفاده از نفت سوخت وگازوایل وسایر مواد نفتی هم به آسانی مقدور نبود».^{۳۰۰}

[بهترین جایگاه برای دیدن این زیبایی از پل ورسک و سه خط طلا، جاده فیروزکوه به حساب میآید. باید ماشین خود را در جای مناسب پارک کرده و نظاره گر زیبایی و عظمت این اثر زیبا شوید. شاهکار ساخت راه آهن با دست خالی با بیل و کلنگ تنها از رضا شاه بر میآید. کتاب را بچرخانید.. ویراستار]



ژنرال سرپرسی سایکس، آنجا که از جاده های ایران پیش از اقدام رضاشاه برای جاده سازی اشاره میکند مینویسد: «...ولی بطور کلی وسایط موتوری در ایران فقط برای مسافرت مردم و حمل پست و بارهای سنگین وزن بهادر و گران میتواند بکار رود، اغلب جاده ها برای حمل و نقل سنگین مناسب نیست یا اگر هم باشد زود خراب میشود، بعلاوه مقدار بنزین و سوخت لازم که برای این منظور بایستی به داخل کشور حمل و در آنجا ذخیره شود، این نقشه را معوق خواهد ساخت و مانع از بهره دادن این طرح میشود، محاسبه ساده ای از وزن بنزین مصرفی در هر میل راه پیمایی برای [اثبات] این مدعا کافی است، اشکال تعمیر که رقم بزرگی خواهد بود و تهیه رانندگان نیز از موانع بزرگ این امر است...»^{۳۰۱}

دکتر مصدق، پیشنهاد جالبی را به دولت برای خرید کامیونهای که با بخار آب کار میکرده به مجلس ارائه داد، اما آیا از چنین کامیونهایی در کشوری یا کشورهایی استفاده میشود است و برای اینکه در مخازن ویژه آن کامیونها آب به بخار تبدیل شود، سوخت آن چگونه سوختی و تهیه آن چگونه میسر میبود؟ ایکاش نامبرده با تحقیقات بیشتر، بگونه ای روشن تریه طرح موضوع و راهنمایی میپرداخت!

جای یاد آوری است که ایشان با همه مزیت هایی که از برای ساختن راه های شوسه نسبت به راه آهن در دوره های پنجم و ششم مجلس بر میشمرد، زمانیکه جاده اسفالت خرمشهر - تهران - بندرپهلوی در عهد محمدرضاشاه در دست ساختمان بود، در کتاب خاطراتش ضمن تکرار مطالبی که در مجلس دوره پنجم از بابت بیمورد بودن ساختمان راه آهن سرتاسری بیان کرده بود، مینویسد: «...کما اینکه این راه اسفالت خرمشهر - بندرپهلوی که ۱۱۰۰ کیلومتر طول آن است و سازمان برنامه آنرا میسازد در حکم این راه سرتاسری است [منظور راه آهن سرتاسری است، راهی که ساخت آنرا خیانت میشمرد] قرارداد، بلکه هم بدتر است»!^{۳۰۲}

بسیاری از انسانها در برابر آنچه که میشوند و یا میخوانند به دنبال تحقیق و بررسی درستی یا نادرستی نوشتارها و گفتار هانمیروند، بویژه اگر نویسنده و یا گوینده از نام و شهرتی برخوردار باشد، نوشته ها و گفته های او را یک واقعیت و بدور از هرگونه اشتباه و شائبه پنداشته و به ذهن خود میسپارند و بایاز گو کردن مکرر آن در رسانه ها و یا در جلسات خصوصی و یا همگانی، آنرا به صورت یک سند مسلم و غیر قابل انکار در اذهان مینشانند، و آن نوشته ها و گفته ها به تدریج در اذهان عمومی جا میافتد، شاهد این مدعا همین گفته ها و نوشته های ضد و نقیض دکتر مصدق، است که به آنها اشاره کرده ایم، و این چنین بود و هست که بسیاری از نویسندگان و تاریخ نگاران از گفته ها و نوشته های آن زنده

^{۳۰۱} - تاریخ ایران، دفتر دوم، ۸۰۷-۸۰۸

^{۳۰۲} - خاطرات و تالمات، ۳۵۰

یاد پس از شهریور ۱۳۲۰ سود جسته و هدف از برپایی راه آهن سرتاسری رایک کوشش سیاسی و سوق الجیشی و بنا به خواسته و دستور بریتانیا تبلیغ کرده و میکنند که در این راه خوشه چینی های مؤثر حزب کمونیست توده ایران در اشاعه اینگونه آشفته گویی ها نسبت به تاریخ میهن ما را نباید نادیده گرفت.

سالها بعد، دکتر مصدق، در پاسخ به برخی مطالب که محمد رضا شاه در کتاب «مأموریت برای وطنم» بر علیه وی نگاشته بود، در کتاب خاطراتش چنین پاسخ میدهد: «... و اما در خصوص راه آهن مدت سه سال یعنی از ۱۳۰۴ تا ۱۳۰۶ هروقت راجع به این راه در مجلس صحبت میشد و یا لایحه ای جزء دستور قرار میگرفت، من با آن مخالفت کرده ام، چونکه خط خرمشهر - بندر شاه خطی است کاملاً سوق الجیشی...».

سپس در تفسیر واژه سوق الجیشی، در زیر نویس همان صفحه از کتابش چنین نوشته: «سوق الجیشی از این جهت که از این خط بسیار کم عبور میشود و احتیاج به باربری هم کم است و راه آهنی که از هر حیث مورد احتیاج نباشد سودی ندارد که دولت از آن استفاده کند».^{۳۰۳}

دکتر مصدق، کسی نبود که معنی درست و واقعی واژه «سوق الجیشی» را ندانسته باشد و نداند که از این واژه چه برداشتی خواهد شد، شاید در سالهای پایانی عمر خواسته بود آنچه را که از این واژه بمعنای واقعی آن برداشت شده و در ذهن ها نقش بسته بود، پاک کند و یا خود احساس کرده بود که در مخالفت، از واژه مناسبی بهره نگرفته است، وگرنه چنین تفسیری از این واژه که کمترین ربط و همخوانی با معنای درست آن ندارد، چه لزومی داشت؟

به هر تقدیر بکارگیری این واژه از سوی دکتر مصدق که آنرا با کار سیاسی در رابطه باراه آهن نیز در آمیخته بود، تیری بود که از کمان رها شده بود و مخالفان و منتقدان متناسب با ذهن خود مکتبی که به آن وابسته بوده هستند، آنچه را که میخواسته اند و میخواهند، از این دو واژه (سوق الجیشی و سیاسی) در پیوند با برپایی راه آهن سرتاسری شمال به جنوب، بر علیه رضا شاه، تبلیغ کردند و میکنند.

دکتر محمد مصدق، در جای دیگر کتابش مینویسد: «... بفرمایید از بندر شاه چه مال التجاره ای برای شرق و یا از خرمشهر چه مال التجاره ای برای اتحاد جماهیر شوروی حمل میشود که از آن بتوانند استفاده کنند؟».^{۳۰۴}

اگر بنا به توصیه ایشان، ایران تا ۵۰ سال دیگر نیازی به راه آهن نداشت و یا اگر قرار بود داشته باشد، میبایست از غرب به شرق میبود، آنگاه از ایران چگونه میتوانستند مال التجاره ای را جز از راه شوسه

^{۳۰۳} - دکتر مصدق و نطق های تاریخی او. ۱۴۲-۱۴۳

^{۳۰۴} - خاطرات و تاملات. ۳۴۹-۳۵۰

و یا هوایی به روسیه شوروی صادر و یا از آن کشور وارد کنند، و یا اگر از خرمشهر نمیتوان از طریق راه آهن سرتاسری شمال به جنوب، مال التجاره ای رابه روسیه حمل کرد، چگونه است که در دوره چهاردهم مجلس، این خط ازسوی ایشان سیاسی و سوق الجیشی خوانده شده بوده است؟! این گسیختگی افکار ازسوی ایشان و دیگر مخالفان و منتقدان، روشنگر چه مسأله ای جز ابراز مخالفت صرف بارضاشاه میتواند باشد، که حتا کارهای بایسته و شایسته اش را هم به زیر پرسش برده و میبرند؟! گویی هنوز (سال ۱۳۴۲ زمان نگارش کتابش) ازبسته بودن راه ترانزیت ایران به روسیه در سال ۱۳۰۵ آگاه نشده بود!

همانگونه که ایرانیان طی سالها، صادرات و واردات خود را با روسیه از طریق زمینی و یادرایی انجام میداده اند، اگر مشکل مسدود شدن راه ترانزیت ازسوی روسیه در میان نمیبود، همچنان از همین راه ها استفاده میشده است، ضمناً همانگونه که پیش از این اشاره شد، برنامه ساختمان راه آهن در ایران، تنها منحصر به راه آهن سرتاسری مزبور نبود، بلکه از سال ۱۳۱۸ به محض به پایان رسیدن خط آهن سرتاسری، اقداماتی در جهت توسعه شبکه راه آهن نیز صورت گرفته بود، که از جمله اتصال راه آهن سرتاسری شمال به جنوب، به تبریز و جلفا (مرز روسیه) بود که اگر ایران در شهریور ۱۳۲۰ به اشغال نظامی روسیه و انگلیس در نیامده بود، طی چند سال شبکه راه آهن ایران تکمیل و بهره برداری میشد و این شبکه سازی کار محرمانه ای نبود که از دید دکتر مصدق و دیگران پنهان مانده باشد.

شگفتا که دکتر مصدق، با اینکه از اقداماتی که پیش از شهریور ۱۳۲۰ نسبت به احداث شبکه راه آهن و توسعه آن به شرحی که گذشت، صورت گرفته بود و از این حیث دغدغه خاطر ایشان در امر داد و ستد کالا با روسیه مرتفع میگردد، چه پیش از شهریور کذا و چه پس از آن کمترین اشاره ای به مصداق «عیب می جمله چو گفتی، هنرش نیز بگو»، نکرد، همچنین زمانی صحبت از مبادلات بازرگانی با روسیه میکرد که آن کشور مرزهای خود را به روی ایران بسته بود و در نتیجه بسیاری از بازرگانان و کشاورزان ایرانی به ویژه در سراسر استانهای شمالی کشور به بحران مالی و ورشکستگی دچار شده بودند، که همین امر یکی از علل و انگیزه رضاشاه در برپایی راه آهن سرتاسری شمال به جنوب به منظور دستیابی به دریای آزاد بود.

اما اینکه گفته و یا نوشته شده و میشود که رضاشاه بدستور و خواست دولت بریتانیا اقدام به برپایی خط آهن سرتاسری کرده است، تا در جنگ جهانی دیگری که در آینده ای نامعلوم به وقوع میپیوست، بتواند از این راه جهت کمک به روسیه شوروی، مهمات و لوازم مورد نیاز آن دولت در جنگ با آلمان نازی را به آن دولت برساند، گفته و یا نوشته ای بسیار سست و بدور از منطق، و بی بنیاد است.

بدون تردید اینچنین نظری و یا باوری پس از شهریور ۱۳۲۰ و پس از تجاوزنیروهای نظامی شوروی وانگلستان به خاک ایران و بهره برداری از راه آهن سرتاسری ابداع و ابراز شده است، وگرنه چه کسی میتواندست از سالهای دورچنین رویدادی یعنی جنگ بین آلمان از پای درآمده درجنگ جهانی نخست با روسیه شوروی را، پیش بینی کند که حتی به وهم وخیال کسی ازجمله سیاست مداران باتجربه وکهنه کار نیز نمیگنجید، فراموش نکنیم که لایحه احداث راه آهن دراسفند ماه ۱۳۰۵ به مجلس ارائه و جنگ بین آلمان و روسیه در تیرماه ۱۳۲۰ آغاز گردید، بنابراین چنان تفسیر یا برداشتی باتوجه به فاصله زمانهای یاد شده از نظر هرانسان بانددک منطق وخردی، گفته ونوشته مهملی بیش نیست.

سازندگان چنین مطلبی پوچ و بی محتوا، تعمداً شرایط سیاسی آن روزگاران را به یاد نمیآورند و یا براستی ناآگاهند، اسناد ومدارک رویدادهای آن ایام به روشنی گواه است که دولت انگلستان پس از برقراری رژیم کمونیستی در روسیه چندسالی نه تنها آن رژیم را به رسمیت نشناخته بود، بلکه با اعزام نیروی نظامی به خاک آن کشور، از مخالفان دولت تازه برسرکارآمده در روسیه، سهل است که از استقلال طلبان قفقاز نیز پشتیبانی به عمل آورده وتامدتی نیروی نظامی آن دولت در قفقاز مستقر بود.

از یاد نبریم که دولت اتحاد جماهیر شوروی در طول ایامی که آلمان نازی در حال جنگ با انگلستان بود، با آن دولت هم پیمان شد، تا آنجا که به شراکت هم و در یک زمان به کشور لهستان حمله بردند و آن سرزمین به دو قطعه بین آن دو کشور تقسیم شد و دولت کمونیستی شوروی با دریافت چراغ سبز از سوی آلمان نازی، سرزمینهای لیتونی - استونی - لیتوانی و فنلاند را به تصرف خود درآورد، سهل است با ارسال مواد نفتی و خواربار به آلمان، به آن دولت در حال جنگ با فرانسه وانگلستان یاری میرسانیده است و اگر دولت آلمان به خاطر محاسبه نادرست به روسیه حمله نمیکرد، دانسته نیست آنگاه تعبیر وتفسیر این دسته از توجیه گران در باره روابط رضاشاه و دولت بریتانیا در رابطه با احداث راه آهن سرتاسری چگونه میبود؟

چرچیل، درباره کمک روسیه به آلمان مینویسد: «... روسیه شوروی در نتیجه پیمانی که با آلمان نازی منعقد کرده بود، متحد هیتلر شده بود و با ارسال مواد اولیه به آلمان کمک مؤثری به هیتلر میکرد...».^{۳۰۰}

اگر رضاشاه، تابع دستورات دولت بریتانیا بود، آن دولت چه نیازی به تحمل هزینه سنگین لشکرکشی به ایران را آنهم در آن شرایط سخت و بحرانی مالی که در جنگ با آلمان متحمل و سبب شده بود از دولت

^{۳۰۰} - خاطرات جنگ جهانی دوم، دفتر دوم. ۱۲۷

آمریکا زیر نام «وام و اجاره» کمک مالی دریافت کند داشت که سالها به خاطر این بدهی کلان و واریزان زیر فشار بوده است؟ بایک دستور، همانگونه که به زعم مخالفان، رضاشاه را وادار به ساختن راه آهن مزبور با تحمل هزینه سنگین کرده بود از او میخواست تا در لباس یک کشور متفق راه را برای ارسال مَهْمَات و لوازم مورد نیاز روسیه شوروی باز کند، تا با نظارت عده معدودی از کارشناسان امنیتی و ترابری خود و نیروی نظامی ایران، ضمن اخراج تمامی آلمانیها از ایران، کمکهای ضروری به کشور شوراها ارسال شود، و به این ترتیب، هم عامل وفادار و گوش به فرمانش همچنان بر سرکار میبود و هم خود متحمل هزینه لشکر کشی نمیشد و هم از این کار پای روسیه را به ایران باز نمیکرد که چند سالی بعد عوامل ایرانی اش موی دماغش در صنعت نفت و راه اندازی اعتصابات دامنه دار و گاه خونبار کارگری به رهبری حزب کمونیست توده در آن صنعت شوند، که شدند.

آنان که برپایی راه آهن سرتاسری ایران را بنا به خواست و دستور دولت بریتانیا قلمداد میکنند، به گونه ای اعجاب انگیز از برای زمامداران آن کشور قدرت پیش بینی و هوش و ذکاوتی فوق العاده قایل اند، که اگر اینچنین بوده باشد، چگونه بوده است که از به قدرت رسیدن عقل باخته ای بنام آدولف هیتلر، که جهانی را از سرجنون به خاک و خون کشید، با آنهمه سخنرانیهای نژادپرستانه و جنگ طلبانه اش و با نگارش کتابی زیر نام «نبرد من» که پیش از رسیدن به قدرت و زمامداری ابراز میکرده است، غافل مانده بودند؟ رویدادهایی که در برابر نوک بینی شان در خاک آلمان و در سالهای پایانی دهه دوم و نیمه نخست دهه سوم سده بیستم صورت میگرفت و روز به روز برگسترش دامنه زیاده خواهی ها و جنگ طلبی ها و شعارهای تند نژادپرستانه اش افزوده میشد، سهل است که پس از رسیدن به مقام صدارت با اعلام سربازگیری برای برپایی نیروی نظامی در سال ۱۹۳۵ و سپس اشغال منطقه راین، در سال ۱۹۳۶ و تصرف ناحیه سودت، در همان سال که برخلاف نص صریح قرارداد صلح با متفقین پس از شکست در سال ۱۹۱۸ (پایان جنگ جهانی نخست) انجام داده بود، پی به نیت و اهداف سیاه دلانه هیتلر نبرده بودند، حال آنکه با استناد به قرارداد صلح پاریس میتوانستند در شرایط آنروزهای آلمان، هیتلر را در همان گام نخست بر سر جایش بنشانند، ماجرا جویی را که با گفتار و رفتار او به روشنی نشان میداد که به دنبال برپایی فتنه بزرگی است تا بسیاری از مردم بیگناه را به خاک و خون بکشاند و در بدری و ویرانیهای عظیمی را موجب شود که حتی دولت و مردم انگلستان از آن برکنار نماندند.

با آن چنان اوضاعی که در آلمان نازی روی میداد، زمامداران مستقر در داوونینگ استریت، همچنان در خواب غفلت و عدم درک درست از آنچه که به روشنی در نزدیکی خاک کشورشان میگذاشت، بسر میبردند و چشم شان بر ضرورت یک اقدام پیش گیرانه بسته بود، طرفه اینکه تاملتی به تجاوزات هیتلر به کشورهای پیرامونش به دیده اغماض

مینگریستند، تاجاییکه اتریش در سال ۱۹۳۸ و چکسلواکی در سال ۱۹۳۹ بجهت عدم درک و پیش بینی عاقبت زیاده خواهی های هیتلر، از سوی زمامداران کورذهن بریتانیا، ضمیمه خاک آلمان شد و زمانی از خواب غفلت بیدار شدند که آلمان با حمله نظامی مشترک با روسیه شوروی، نیمی از خاک لهستان را هم به کام خود کشید بود و آنگاه ناگزیر جنگی را با آلمان نازی آغاز کردند که به فاصله کمتر از چهل روز، فرانسه و بلژیک و هلند نیز زیر چکمه های سربازان ارتش نازی لگدمال و قوای بریتانیای کبیر در بندر «دونکرک» در شمال فرانسه، با وضع اسفبار و حقارت باری، با دادن تلفات بسیار به دریا ریخته شد و بالاخره جنگی براه افتاد که کشته شدن و آوارگی میلیونها انسانها و ویرانیها و نابسامانیهای بسیار در برداشت و دولت و مردم انگلستان نیز از آن برکنار نمادند و سالهدارپی ترمیم خرابیها و واریز بدهی های سنگین و کمر شکن بودند، و دولت انگلیس از مقام ابرقدرتی که بویژه پس از جنگ جهانی نخست کسب کرده بود، به قدرتی درجه دوم سقوط کرد.

سر وینستون چرچیل، سیاستمدار مشهور انگلستان و نخست وزیر آن کشور در زمان جنگ جهانی دوم، که به مغز متفکر و سیاستمداری لایق و میرز معروف است، در کتاب خاطراتش زیر نام «جنگ جهانی دوم» مینویسد: «... ما نمیتوانیم اکنون شرح بدهیم که اگر دولت مقتدر آلمان و روسیه با میلیونها سرباز خود برای تقسیم بالکان - ترکیه - ایران و خاور میانه بالاخره هند، اتحاد نظامی منعقد میکردند، چه حوادثی روی میداد... چه کسی میتواندست حوادث آینده را پیش بینی کند، البته اگر ما از مطالبی که در این فصل ذکر می‌آید مطلع بودیم، احساس راحتی فوق العاده میکردیم، فکر ما همیشه متوجه احتمال اتحاد بین آلمان شوروی و ژاپن علیه ما بود و نگرانی عجیبی برای ما ایجاد نموده بود».^{۳۰۶}

ویلیام شایرر^{۳۰۷} در کتاب «ظهور و سقوط رایش سوم» در پیرامون الحاق اتریش به خاک آلمان در سال ۱۹۳۸ نوشت: «... انگلیس چه کرد، در این لحظه خطیر بریتانیای کبیر و فرانسه و جامعه ملل برای جلوگیری از تجاوز آلمان به یک کشور صلح جوی همسایه چه روشی اتخاذ کرده بودند؟ هیچ! اندکی بعد، دودموکراسی بزرگ غربی [انگلستان و فرانسه] و جامعه ملل فرصت بهتری برای متوقف کردن هیتلر داشتند، از این کار خودداری کردند... روز ۱۷ مارس [۱۹۳۸] دولت شوروی پیشنهاد کرد که همه دولتهای عضو جامعه ملل و غیر آن، کنفرانسی تشکیل بدهند و مسایل را بررسی کنند

^{۳۰۶} - خاطرات جنگ جهانی دوم، دفتر یکم و دوم، ۲۳۹-۲۴۰-۲۴۳

^{۳۰۷} - ویلیام شایرر مورخ و روزنامه نگاری که در نخستین نیمه دوران زودگذر رایش سوم در آلمان زندگی و کار میکرده است و مستقیماً ناظر عملیات هیتلر برای تحکیم موقعیت خود بیست نفوذ دیکتاتوری اش بوده است، بنابراین آنچه که در مقدمه کتابش آورده است، توانسته بود پس از پایان جنگ به محرمانه ترین اسناد دولت و تمام شعبات آن از جمله وزارت خارجه، ارتش نیروی دریایی، حزب ناسیونال سوسیالیست و پلیس مخفی هانریش همیملر، دست یابد، او همچنین مینویسد که: به گمان من هرگز پیش از آن چنین گنجینه ای بدست مورخان نیفتاده بود.

تادارآینده آلمان دست به تجاوز و تعدی نزند، چمبرلن [نخست وزیر وقت انگلستان] بر هر کنفرانسی از این گونه، با بی اعتنایی مینگریست، و در ۲۴ مارس [۱۹۳۸] در مجلس عوام آشکارا آنرا رد کرد... او [منظور هیتلر است] اکنون میدانست که وقتی به قربانی آتی خود حمله برَد، انگلیس باز دست روی دست خواهد گذاشت... دولت روسیه روز پس از اشغال چکسلواکی از طرف نازیها، در ۱۵ مارس ۱۹۳۹ پیشنهاد کرد که کنفرانسی از شش دولت برای بحث درباره جلوگیری از تجاوز بیشتر آلمان تشکیل شود و چمبرلین آن را به عنوان «نارس بودن» رد کرد، این قضیه در ۱۸ مارس اتفاق افتاد... لرد هالیفاکس [وزیر امور خارجه وقت انگلستان] در توضیحی که روز ۱۹ مارس به ایوان مایسکی (ivan maisky)، سفیر شوروی در لندن درباره رد شدن پیشنهاد شوروی برای تشکیل کنفرانس داد، آنرا "غیر قابل قبول" اعلام کرد... این جواب ناهموار، روسها را در مذاکرات بعدی با انگلیسی ها و فرانسوی ها ترشو ساخت و مایسکی بعداً به روبرت بوتبی (Robert Boothby) یکی از اعضای محافظه کار پارلمان گفت: رد کردن پیشنهاد روسیه یک ضربه خرد کننده ای دیگر به سیاست امنیت جمعی بود...»^{۳۰۸}

چرچیل، در کتابش پس از شرح مشکلات و تنگناهایی که پس از سقوط فرانسه گریبانگیر دولت انگلستان شده بود، مینویسد: «... آیا در این شرایط مردم جهان حق نداشتند که تصور کنند ناقوس مرگ انگلیس نواخته شده...»^{۳۰۹}

با چنین بی خیالی و عدم دوراندیشی که از سوی زمامداران انگلستان نسبت به وقایعی که در آلمان در سالهای پیش از آغاز جنگ جهانی دوم میگذشت و رد پیشنهاد دولت روسیه شوروی برای تشکیل اتحادیه ای بر علیه آلمان نازی که میتواند مانع از زیاده خواهی هیتلر و جنگ ویرانگر جهانی دوم شود، آیا جایی برای پذیرفتن اظهارات آنان که رضا شاه را به تباری بابریتانیا برای ساختن راه آهن سرتاسری به منظور رساندن مهمات و لوازم مورد نیاز روسیه در جنگ با آلمان، آنهم جنگی که پانزده سال بعد روی میداد، مُتهم میکنند، باقی میماند؟! برآستی که به دیوانگی ماند این داوری!

مخالفت و بی اعتنایی آن دولت نسبت به پیشنهاد روسیه شوروی، سبب گردید که دولت آلمان از بی خیالی زمامداران انگلیس برای انصراف دولت شوروی از پی گیری تشکیل چنان اتحادیه ای با چند دولت اروپایی

از جمله فرانسه و انگلستان، سودجویی کرده دست دوستی به سوی روسیه دراز کند. دولت انگلستان با این تدبیر نابخردانه نه تنها روسیه را به دامان آلمان نازی انداخت بلکه موجب گردید که دوستی

^{۳۰۸} - ظهور و سقوط رایش سوم. ۳۸۰-۳۸۳-۳۹۱-۵۲۰

^{۳۰۹} - خاطرات جنگ جهانی دوم، دفتر یکم. ۲۳۵

آلمان و شوروی، منجر به حمله مشترک این دودولت به لهستان گردد، حمله ای که سبب شعله ور شدن جنگ جهانی دوم شد، و اعلان جنگ دولتین فرانسه و انگلیس به آلمان در اعتراض به تجاوز آن دولت به خاک لهستان، ضمناً نوعی اعلان جنگ اعلام نشده و تلویحی به دولت شوروی نیز بود.

ویلیام شایرر، در جای دیگر کتابش نوشته است: «... استالین [دبیرکل حزب کمونیست و رهبر روسیه شوروی] در دیداری با فن ریبن تروپ [وزیر امور خارجه وقت آلمان نازی] گفته بود اگر انگلستان بر جهان تسلط یافته است به سبب حماقت سایر کشورها است که فریب تهدیدهای تو خالی آنها را خورده اند... و در جای دیگر کتابش مینویسد: «... هیچیک از سیاستمداران و حتی دیکتاتورها نمیتوانند مسیر وقایع را تا انجام کار پیشبینی کنند، همانگونه که چرچیل استدلال کرده است...».^{۳۶۰}

اتحاد روسیه شوروی با آلمان نازی، حمله ناگهانی ارتش آلمان به خاک روسیه، علیرغم پیمان عدم تعرض به خاک یکدیگر، تساهل و مماشات دولتهای انگلیس و فرانسه دو کشور فاتح در جنگ جهانی نخست در برابر زیاده خواهی های هیتلر پیشوای آلمان نازی، همه و همه به روشنی حکایتگر عجز انسانها در پیش بینی نسبت به بروز وقایع و سیر رویدادهای آینده است.

سالهاست که بسیاری از مردم میهن ماندانسته به سود زمامداران بریتانیایی تبلیغ میکنند و بخاطر پیروزیها و امتیازاتی که آن کشور با تزویر و فریبکاری از طریق مُشتی زمامداری مایه ورشوه خوار و فارغ از درد و مهر وطن، در کشور ما و بسیاری دیگر از کشورهای عقب مانده طی سالها بدست آورده بود، برای زمامداران آن کشور، شأن و مرتبتی والا و فرا انسانی در سیاستمداری و ذکاوت قایل شده و گمان برده و میبرند که آنان از مزایای عقل کل برخوردارند، تا آنجاکه به سبب تکرار در نوشته ها و گفته ها، جمله معروف «این کار، زیر سر انگلیسی ها است» ورد زبان بسیاری از ایرانیان شده است که زیان روانی و حیثیتی آن بر اهل نظر پوشیده نیست، تا آنجا که سبب خلق نمایشنامه طنزی با عنوان «دایی جان ناپلئون» شد، که به قلم ایرج پزشکزاد، دیپلمات و نویسنده مشهور میهن ما در نهایت ظرافت و نکته سنجی و توانایی به رشته نگارش در آمده و مصداق بارزی است از باور نادرست پاره ای از مردم میهن ما. کافی است نگاهی کوتاه به خساراتیکه تنها طی دو هفته در ابتدای آغاز جنگ فقط به نیروی هوایی انگلستان وارد شده بود، داشته باشیم، تا به میزان هوش و ذکاوت زمامداران انگلستان بهتر پی برده باشیم.

ویلیام شایرر، با دستیابی و بهره گیری از اسناد و مدارک سری آلمان پس از شکست آن دولت در جنگ جهانی دوم، مینویسد: «... در

دو هفته، میان ۲۳ اوت و ۶ سپتامبر [۱۹۴۰] ۴۶۶ جنگنده انگلیسی منهدم شد یا به سختی آسیب دید... بعلاوه نیروی هوایی بریتانیا ۱۰۳ خلبان کشته و ۱۲۸ تن زخمی داده بود، و این یک چهارم تمام هوا نوردان انگلستان را بالغ میشد... چنانچه چرچیل بعداً نوشت: «کفه ترازو به زیان فرماندهی نیروی جنگنده انگلستان پایین رفته بود و اضطراب فراوانی حکمفرما بود که اگر چند هفته دیگر این وضع ادامه مییافت بریتانیا دیگر دارای سازمان دفاعی متشکل برای جنگهای هوایی نمیبود و تجاوز به خاک آن کشور مسلماً به موفقیت میانجامید... و در جای دیگر کتابش افزوده است: استالین در اواخر ژوئیه ۱۹۳۹ مطمئن شده بود که فرانسه و بریتانیا نه تنها خواستاریک قرارداد الزام آورنیستند، بلکه هدف دولت چمبرلین در بریتانیا ترغیب هیتلر به جنگ در شرق اروپا است، [منظور جنگ با روسیه است]... رد پیشنهادهای شوروی از طرف چمبرلین پس از آشلوس [واژه قراردادی برای الحاق اتریش به خاک آلمان] و بعد از اشغال چکسلواکی بوسیله نازی ها، موافقت چمبرلین با هیتلر در کنفرانس مونیخ که روسیه را در آن مستثنی ساخته بودند، درنگها و تردیدهای چمبرلین در مذاکره برای تشکیل اتحادیه ای بر علیه آلمان در همان هنگام که تابستان ۱۹۳۹ سپری میشد تقریباً برای هر کس، جز چمبرلین یک موضوع آشکار بود، و آن اینکه ورشکستگی دیپلماسی انگلیس و فرانسه که با حرکت آلمان مرددتر و متزلزل تر میشد، اکنون به حد کمال رسیده بود، وقتی هیتلر با اعلام نظام وظیفه در سال ۱۹۳۵ با آنها به معارضه برخاست، وقتی که راین لند، را در ۱۹۳۶ اشغال کرد، هنگامیکه اتریش را در ۱۹۳۸ گرفت و در همان سال سودت، را ادعا و تصاحب کرد، و موقعی که بقیه چکسلواکی را در مارس ۱۹۳۹ به چنگ آورد، دولتهای باختری اگر روسیه را در کنار خود میداشتند، هنوز ممکن بود آلمان را از جنگ منصرف کنند و یا اگر در این راه توفیق نمییافتند میتوانستند آن را در یک کشمکش مسلحانه بخوبی شکست دهند، اما این آخرین فرصت رانیز از دست دادند، حال آنکه آنها در بدترین موقع و بدترین کیفیت ممکن، هنگام حمله به لهستان، ناچار به یاری برخاستند...».^{۳۶۱}

دانسته نیست آن دسته از تحلیلگران میهن ما که برپایی راه آهن سرتاسری را بدستور دولت بریتانیا قلمداد میکنند با کدام منطق و استدلال و سند به چنین اظهار نظری میپردازند که زمامداران وقت بریتانیا در پانزده سال پیش از آغاز جنگ جهانی دوم، رضاشاه را وادار به برپایی راه آهن سرتاسری کرده بودند تا در جنگ آلمان نازی با شوروی، از طریق راه آهن مزبور به کمک آن دولت بشتابند، آنهم در زمانی که نه از تاک نشان بود و نه از تاک نشان، یعنی هنوز نه حزبی بنام نازی، مطرح بود و نه کسی هیتلر را میشناخت، و مردم آلمان هنوز از ویرانگری های جنگ و مشکلات آن کمر راست نکرده بودند، به گفته شاعر بزرگ ما به راستی که «به دیوانگی ماند این داوری». بدیهی است که پیش بینی

رویدادهای آینده آنهم به بویژه ازسالیهای دور برای هیچکس امکان پذیر نبوده و نیست اگر میبود بدون تردید زمامداران وقت بریتانیا از آن سود میجستند و با پیشنهاد روسیه برای برپایی اتحادیه مورد اشاره موافقت میکردند.

از اینها که بگذریم این منتقدان، از دکتر مصدق گرفته تا دیگران، بخود زحمت ندادند تا نگاهی به قرارداد ۱۹۱۹ بیاندازند که متن آن را در گفتار پیش آورده ام، در این قرارداد بروشنی دیده میشود که خواست دولت انگلستان خط آهنی بود که بغداد را به زاهدان و هندوستان وصل کند، نه خطی که شمال به جنوب باشد.

عبدالله مستوفی، در کتاب خاطراتش مینویسد: «... ما چرا باید اینقدر روس و انگلیس را برخلاف حق و واقع، درکشور خود مقتدر و نامود کنیم که بدون اراده ما میتوانند هرکس را که میخواهند بر ماتحمیل کنند؟ و اینقدر اصرار در این امر بورزیم و اینقدر از راه های دور دلیل برای این قدرت مجهول آنها بتراشیم؟...»

انگلیسی ها که امروز جلوی چشم شان، هند عزیزشان دارد آزاد میشود هیچ میتواند از این پیش آمد جلوگیری کنند؟ و یا وقتی که ما قرارداد ۱۲۹۸ هـ - خ [۱۹۱۹ - م] را نخواستیم انگلیس چاره ای جز فراموش کردن آن داشت؟ من خیلی از صاحبان این عقیده عذر میخواهم که اینقدر رُک و راست برضد عقیده آنها قلمفرسایی میکنم، ولی چون راجع به حیثیت ملی است درخور عفو میباشد». ^{۳۶۲}

ژنرال شارل دوگل، رییس جمهوری وقت فرانسه و رییس دولت موقت فرانسه آزاد در خارج ازکشور پس از اشغال فرانسه ازسوی ارتش



آلمان، مینویسد: «...در ماه مارس سال ۱۹۳۵ گورینگ [فرمانده نیروی هوایی آلمان نازی و یکی از دستیاران بسیار نزدیک به هیتلر] اعلام نموده که رایش آلمان در شرف ایجاد یک ارتش هوایی مقتدر میباشد که گذشته از تعداد کثیری هواپیماهای شکاری، دارای طیارات بمباران و نیروی هوایی قدرتمندی برای حمله خواهد بود، ضمناً باید گفته شود با اینکه این اقدامات نقض فاحش پیمانهای موجود بشمار میرفت، دنیای آزاد فقط در برابر آن به اعتراضات افلاطونی مجمع اتفاق ملل اکتفا نمود... پیمان ورسای [پیمان صلحی بود که بین انگلستان و فرانسه در محل ورسای در پاریس با آلمان پس از پایان جنگ جهانی نخست بسته شده بود] ورود به ساحل چپ [رود] رن را برای دستجات ارتش رایش ممنوع ساخته بود و به اضافه موافقت نامه «لوکارنو» نیز ناحیه مزبور را بیطرف اعلام کرده بود، از آنجاییکه آلمان زیرامضای خود زده بود ما از لحاظ حقوقی صرف، حق داشتیم آن ناحیه را مجدداً اشغال کنیم... و چون متفقین مایعنی لهستانها و چک ها و بلژیکی ها آماده برای مساعدت با ما بودند و انگلیسیان نیز قبلاً قبول تعهد کرده بودند، هیتلر بلاشک عقب مینشست زیرا که در آغاز کوششهای تسلیحاتی خویش بود و هنوز قادر نبود با یک کشمکش همه گیر و پرورش و دوا همه در آفتد... در این زمان دینامیزم آلمان در اروپا گسترش مییافت و کوری رژیم که در برابر یک آلمان آماده جهش و حمله، بازیهای احمقانه خویش را تعقیب میکرد و ابلهی ساده لوحانیکه هزیمت مونیخ را تحسین میکردند و اقعاً یک چشم پوشی عمیق از منافع ملی چیز دیگر نبود... باید گفت که بعضی محافل استالین را دشمن میشمردند، نه هیتلر را، همت شان بیشتر یافتن و سالی بود که با کمک رساندن به فنلاند [در حال جنگ با روسیه] و یا بمباران باکو و یا پیاده کردن نیرو در استانبول، به روسیه ضربه وارد آورند و کمتر در اندیشه طرز مقابله با رایش آلمان بودند». ۳۶۳

نوشته ژنرال دوگل، نیز به روشنی بیانگر این نکته است که دولت انگلستان و فرانسه سردوستی و نزدیکی با روسیه را نداشتند، چرا که نفوذ و گسترش کمونیزم در اروپا را که با سیستم سرمایه داری سر سازش نداشت، خطر جدی از برای منافع خود میدیدند، و اگر دولت آلمان به جای جنگیدن در غرب، با روسیه در جنگ میشد، چه بسا که شادمان میشدند و اسناد و مدارک بسیاری نشان میدهد که نادیده گرفتن زیاده خواهی های هیتلر از سوی دولت انگلستان در مراحل اولیه به همین هدف و منظور بوده است، که از جمله آنها میتوان از عدم استقبال دولت انگلستان نسبت به پیشنهاد روسیه برای تشکیل اتحادیه ای که قبلاً به آن اشاره شده است و همچنین تساهل و چشم پوشی از تجاوزات آلمان به چند کشور همسایه تا پیش از حمله ارتش آلمان به لهستان و.. که از نشانه های بارز دشمنی باطنی انگلستان با شوروی بوده است، یاد کرد.

به فرض که رضاشاه، به زعم مخالفانش، بنا به خواسته دولت انگلستان، ناگزیر به ساختن راه آهن سرتاسری مزبور به منظور کمک رسانی به شوروی در جنگی که زمان وقوع آن نامعلوم بود، چه مسیری برای کمک رسانی به روسیه بهتر از خط آهن بندرعباس - تهران - تبریز و جلفا بود؟ که برای پهلوگرفتن کشتی ها و تخلیه بار مناسب تر و کشتی های حامل مهمات و لوازم روسیه، بجای عبور از تنگه هرمز که مسدود شدن آن بامباران هوایی دشمن (همانگونه که بمباران بحرین توسط هواپیماهای جنگی ایتالیا صورت گرفته بود) وجود داشت، و پیمودن چند صد کیلومتر در خلیج فارس برای پهلوگرفتن در کنار اسکله های بندر شاهپور، محموله ها را در بندرعباس تخلیه میکردند، حسن دیگر این کار در این بود که بجای تخلیه بار در بندر شاه و انتقال محموله ها از واگن ها به کشتی های روسی و سپس پیاده کردن آنها از کشتی ها در بندر باکو و یا دیگر بنادر روسیه در آنسوی دریای مازندران، محموله ها پس از تخلیه در بندرعباس و انتقال به واگن های راه آهن، مستقیماً در شهر مرزی جلفا تحویل دولت شوروی میشد که از نظر سرعت در کار در بوجوه جنگ ضرورت حیاتی داشت و از حمل محموله ها از بندر شاهپور به بندر شاه و... ارجح و مناسب تر بود.

ناگفته نماند که بندرعباس بخاطر شرایط ویژه اش از نظر کارشناسان، از مزیت و موقعیت بهتر و مناسب تری نسبت به بندر نوساز شاپور در خورموسی برخوردار بود و ضمناً دولت انگلستان نیز از لحاظ صرفه جویی در هزینه و وقت، بهره مند میشد.

آیا از نظر دولت وقت انگلستان که به باور پاره ای از هم میهنان ما از نکاو و تدبیر برخوردار بوده و هست، راه بندرعباس به جلفا مناسب تر و ارجح برای انجام منظورشان نبود؟ برای پاسخ به این پرسش به چند گزارش مأموران اعزامی دولت انگلستان به ایران به منظور بررسی و نقشه برداری برای احداث راه آهن، اشاره میکنیم.

ژنرال سرپرسی سایکس مینویسد: «...شکی نیست که اگر راه آهن به داخله ایران کشیده شود، بندران، بندرعباس خواهد بود، مطالعه یک خط آهن هم که از ناحیه رودبار و گردنه کم ارتفاع "گیسو" گذشته و به "ریگان"، بم و کرمان برسد، چندین سال قبل توسط من پیشنهاد و در نتیجه نقشه برداری شد. [توسط مأموران انگلیسی و پیش از کودتای ۱۲۹۹]». ۳۶۴

سرآرنولد ویلسون (تالیوت)، افسر مأمور نقشه برداری اعزامی دولت انگلستان که قبلاً از وی نام برده شده است در کتابش مینویسد: «...گزارشهای من نشان میدهد که مسیر راه آهن بین بوشهر به شیراز عملی است، شیب آن از یک درصد تجاوز نمیکند، احتیاج به تونل ندارد،

اما برای تجارت، راه بندرعباس به این راه برتری دارد و در مخارج هم در هر میل تفاوت نخواهد داشت».^{۳۶۵}

ممکن است گفته شود چون درازای مسیر بندرعباس تا تهران ۴۰۰ کیلومتر بیش از مسیر بندر شاهپور به تهران میباشد از اینرو از نظر هزینه احداث، از مزیت کمتری برای دولت ایران برخوردار بوده است و... مگر مخالفان و منتقدان احداث راه آهن سرتاسری شمال به جنوب نمیگویند که برپایی این راه بنابه خواست و دستور دولت بریتانیا بود، مگر نمیگویند که رضاشاه دست نشانده و عامل دولت نامبرده بود؟ برای یک عامل و نوکر بیگانه، مهم انجام خواسته آن بیگانه است نه رعایت مصالح کشورش و مردم آن، وانگهی از آنجا که از رضا شاه با عنوان شاهی اتوریتر نام میبرند (که چنین نیز بود) اگر به عوض راه آهن بندر شاه به بندر شاهپور، به احداث راه آهن بندرعباس به تهران - تبریز - جلفا میپرداخت، چه عاملی ممکن بود که او را از این کار بازدارد؟

رضاشاه در حال محکم کردن آخرین پیچ مسیر



اگرچه در برنامه برپایی راه آهن سرتاسری، همانگونه که پیش از این اشاره شد، ساختمان شبکه و توسعه آن، گنجانیده شده بود، و مقرر بود پس از اتمام خط آهن سرتاسری بندر شاه به بندر شاهپور که

^{۳۶۵} - تاریخ روابط ایران و انگلیس در قرن نوزدهم. ۲۳۴۴-۲۳۴۵

از جهات چندی در اولویت قرار داشت، اقدام شود وحتا مقداری از زیرسازی و تسطیح این شبکه صورت پذیرفته بود، اما تجاوزهای نظامی روسیه و انگلیس در شهریور ۱۳۲۰ به خاک ایران، ادامه این کار در زمان رضاشاه میسر نگردید. مخالفان رضاشاه با اینکه میدیدند با پایان یافتن خط آهن سراسری، مسیرهایی از شبکه سازی راه آهن انجام شده و در حال پیشرفت بوده است، چون هدف مخالفت با رضا شاه و سیاه نمایی کارهای او بود، به تبلیغاتی آنچنانی پرداختند تا مردم نا آگاه ما را اغوا کنند که شوربختانه تا حدود زیادی موفق شدند.

نوشته بودیم که برخی دیگر بر این باورند که اگر راه آهن سرتاسری نبود، دولتهای انگلستان و شوروی بخاک ایران تجاوز نمیکردند، که باور درستی نیست.

سیروس غنی، از قول «پاتریک کلاوسون» (PATRICK CLAWSON) رییس انستیتوی مطالعات و تحقیقات فرهنگی در تهران مینویسد: «اگر راه آهن نمیبود، انگلیسی ها و شوروی ها انگیزه بسیار کمتری برای حمله به ایران در ۱۹۴۱ میداشتند».^{۳۶۶}

اینچنین نظریه ای نیز از سوی "ژنرال کاستلو" (G. COSTLOW) مسئول امور مالی سپاه هشتم انگلستان در خاورمیانه ابراز شده بود، که بعدها اینچنین اظهار نظرهای نادرست از سوی پاره ای از مخالفان رضاشاه در برپایی راه مورد نظریه تکرار در تکرار ابراز شد.^{۳۶۷}

در باره اینچنین دیدگاه، دفتر رویدادهای آن ایام را بگونه ای گذرا ورق میزنیم تا به نتیجه درست و بدور از شائبه برسیم. در جنگ جهانی نخست تا آنجاکه به کشور ما مربوط میشده است، بگواهی منابع گوناگون، نیروهای نظامی انگلیس (متحد روسیه تزاری پیش از سقوط تزار) و روسیه تزاری و عثمانی با نبودن راه آهن وحتا با همه خرابیها و استنادار نبودن جاده های ایران، از این سوی به آن سوی کشور ما میتاختند و نفرات نظامی و سلاح های جنگی را با اسب و گاری و زره پوشها و اتوموبیلهای ویژه حمل نقل به هرسوکه میخواستند میبردند و سرزمین ما را جولانگاه نیروی نظامی خود ساخته بودند، سهل است که دولت انگلستان پس از سقوط تزار برای کمک به ژنرالهای هوادار تزار (دنیکن - ورناندل وکلچاک) و استقلال طلبان قفقاز، از همان جاده های ابتدایی و گاه مال رو بهره میگرفت.

ژنرال سرپرسی سایکس، مینویسد: «... من در اینجا مناسب میدانم که توجه خود را به مطبوعات و تبلیغات خودی به پشتیبانی از حمل و نقل مال التجاره بوسیله بارکش های موتور در داخل ایران نموده بودند، معطوف بدارم، در زمان جنگ [جهانی نخست] مقامات نظامی به

^{۳۶۶} - برآمدن رضاخان و... ۴۸۶

^{۳۶۷} - زندگی پرماجرای رضاشاه، نوشته اسکندر دلدلم. ۷۰۴

علت لزوم فوری، نه به لحاظ بازرگانی، مایحتاج خود را با وسایل موتوری در داخل ایران حمل و نقل مینمودند...»^{۳۶۸}.

سالها بعد در زمان رضاشاه که جاده های شوسه با استانداردهای جهانی ساخته شده بود، تردیدی نبود که بخاطر شرایط حاد و ویژه ای که دولتین روس و انگلیس با آن دست به گریبان بودند و با توجه به لزوم کمک رسانی به روسیه شوروی، حتا در صورت نبود راه آهن سرتاسری، از جاده های ایران همانگونه که در جنگ جهانی نخست، بهره گرفتند، استفاده میکردند.

نگارنده در روزهای اشغال میهن مان، شاهد بوده است که با وجود راه آهن سرتاسری، از طریق جاده های منتهی به خاک روسیه، با کامیونهایی بصورت زنجیره ای نیز، سلاح و مهمات و لوازم ضروری به روسیه حمل میشده است. حجم کمکهای ارسالی به روسیه بحدی بود که راه آهن ایران پاسخگوی حمل آنها نبود و ناگزیر از کامیونها نیز به صورت کاروان بنام «کاموا» و یا توسط شرکتی بنام «یو-کی - سی» مستقر در خاک عراق، بهره گیری میشد، که از غرب ایران (از طریق بصره و خانقین در خاک عراق و قصر شیرین و کرمانشاه و همدان و قزوین و رشت و آستارا و یاهمدان و زنجان و تبریز و جلفا) و یا از طریق جنوب غربی ایران (خرمشهر یا بندر شاهپور راهواز - اندیمشک - خرم آباد - بروجرد و همدان) و یا از شرق از طریق جاده زاهدان - مشهد - قوچان و باجگیران) به سوی روسیه ارسال میشده است.

باقر عاملی مینویسد: «دولت انگلستان محموله هارا نه تنها از طریق بندر شاهپور یا خرمشهر، بلکه از طریق بصره در خاک عراق نیز پیاده میکرد و توسط شرکت یو-کی - سی - سی از طریق خانقین و خسروی به شوروی میرساند».^{۳۶۹}

سر ریدر بولارد، در یادداشت روز ۲۱ اکتبر ۱۹۴۱ (۲۹ مهر ماه ۱۳۲۰) مینویسد: «من معتقدم شیوه آسوده برای مادر جهت توسعه راه های سرتاسری برای حمل و نقل کالا بین ایران و روسیه میتواند ملزم کردن دولت ایران به استخدام [کنسرسیوم] کامپساکس، به هزینه ما باشد، این امر در حال اجرا است و به گمان من، این شرکت بدون آنکه گروهی از افسران انگلیسی و درجه داران، کارگران محلی را سرپرستی کند جاده های خوبی تحویل ما خواهد داد».^{۳۷۰}

نوشته نماینده سیاسی انگلستان در ایران مبین آن است که بخاطر لزوم کمک رسانی به روسیه نه تنها راه آهن بلکه حتی اگر در ایران جاده شوسه وجود نداشت دولت انگلستان و سپس دولت آمریکا با هزینه خود میساختند.

^{۳۶۸} - تاریخ ایران، دفتر دوم، ۸۰۷-۸۰۸

^{۳۶۹} - رضاشاه و قشون متحدالشکل، ۷۵۴

^{۳۷۰} - خاطرات سر ریدر بولارد، ۱۳۹

جاده ایکه خوزستان را به تهران وصل میکند، تا سالها آثار اسفالت سردی که آمریکاییان بر روی آن ریخته بودند، باقی بود و یا تسطیح و مرمت جاده زاهدان به مشهد و باجگیران و دیگر جاده های محل تردد کامیونهای حامل بار به مقصد روسیه، از مصادیق بارز بطلان گفته های گروهی است که بر این باورند اگر راه آهن سرتاسری در ایران نمیبود، ایران از سوی نیروی نظامی دولتهای روس و انگلیس اشغال نمیشد، اما از ارائه راهی که میبایست کمکهای لازم از سوی انگلستان و آمریکا به روسیه ارسال میشده است، ظفره میروند.^{۳۷۱}

^{۳۷۱} - خاطرات سرریدر بولارد. ۱۳۹

چرا ایران برای کمک رسانی به روسیه انتخاب شده بود؟

پیمان دوستی و عدم تجاوز بین دودولت شوروی و آلمان نازی بخاطر روح ماجراجویی و زیاده خواهی و روان پریشی صدراعظم آلمان و غرور کاذبی که پس از چند پیروزی سریع و دلخواه به اودست داده بود، در تاریخ ۲۲ ژوئن ۱۹۴۱ (۹ تیر ۱۳۲۰) با حمله ناگهانی ارتش آلمان به روسیه از هم گسست و دولت انگلستان که زیربمبارانهای مداوم و نفس گیر نیروی هوایی آلمان و غرق بسیاری از کشتی های باربری و نیروی دریایی اش در دریای شمال و اقیانوس اطلس و شکست و عقب نشینی مفتضحانه اش در برابر ارتش آلمان در خاک فرانسه، و از بین رفتن بخش اعظمی از نیروی هوایی اش، به تنگی نفس افتاده بود، پس از آنهمه غفلت و ندانم کاری و تساهل نسبت به زیاده خواهی های هیتلر و مماشات با او و خیال خام درسرپروراندن، به امید اینکه دولت آلمان نازی پس از قدرت گرفتن، رژیم شوروی را از پای درآورد، و از دست دادن بهترین فرصت هابرای فروخواباندن فتنه نازیها، اینک موقع رابرای دوستی و انعقاد پیمانی همه جانبه با دولت شوروی مغتنم میبندد و با همه دشمنی های پیشین، چه در کمک رسانی به استقلال طلبان قفقاز و چه به ژنرالهای هوادار تزار پس از رویداد انقلاب بلشویکی در روسیه، به این امیدبا کمکی که به روسیه خواهد کرد، با افزایش قدرت نظامی روسیه و درگیری و اشتغال هرچه بیشتر قوای آلمان در جبهه گسترده شرق، فشار آلمان بر انگلستان کاهش خواهد یافت، برای عقد این پیمان که برای انگلستان جنبه حیاتی داشت گام پیش مینهد، کاری را که میبایست در سال ۱۹۳۹ و حتی پیش از آن انجام میداده است.

دولت انگلستان با همه تنگناهایی که در زمینه تهیه و تدارک مهمات و لوازم مورد نیاز خود داشت، با کمک هایی که بر اساس وام و اجاره از دولت آمریکا دریافت میکرد، تأییدش از ورود آمریکا به جنگ، با تحمل تلفات سنگین، عامل کمک رسانی به دولت شوروی شد.

پیشروی برق آسای ارتش آلمان در خاک روسیه که در اندک زمان تا دروازه های شهر لنین گراد (پیترزبورگ پیشین و کنونی) و مسکو پایتخت شوروی و استالین گراد در کنار رود ولگا، پیش رفته بود و دولت شوروی خود را به تنهایی حریف میدان جنگ بانیروی مدرن و مکانیزه و ورزیده آلمان نمیدید، ناچار پیشنهاد دولت انگلستان رابرای بستن پیمان دوستی پذیرفت که چندی بعد دولت آمریکا نیز به این دودولت پیوست.

پیش از آنکه دولت آمریکا وارد جنگ شود، دولت انگلستان برای مدتی نه چندان طولانی، در برابر نیروی دریایی آلمان که سراسر دریای شمال و بخشی از اقیانوس اطلس را جولانگاه خود ساخته بود با کشتی های

بازرگانی وبا پشتیبانی ناوهای جنگی با جنگ وگریز که گاه باتلفات سنگین همراه بود، کمکهایی را که از آمریکادریافت میکرده است، از طریق دریای شمال و اقیانوس منجمدشمالی، به بندر روسی آرخانگل، در شمال آن کشور میرساند، ولی تداوم این کار به جهاتی بسیار دشوار و گاه غیرممکن بود.

وینستون چرچیل، در کتاب خاطراتش زیر سر فصلی با عنوان «خطر در اقیانوس» به مشکلات کمک رسانی به روسیه از طریق دریای شمال و تلفات عظیم ناوگان بازرگانی و جنگی انگلستان اشاره میکند و آماری از کشتی های غرق شده ارائه و مشکل کمک رسانی از طریق دریای شمال را شرح میدهد، و اشاره میکند که مشکل دیگر کمک رسانی به خاطر یخبندان بودن بندر آرخانگل در بیشتر ایام سال بود که عبور و مرور و لنگر انداختن کشتی هادر آن بندر را دشوار و غیرممکن میساخته و کار کمک رسانی از این طریق که جنبه حیاتی برای هردو کشور داشته اغلب بادشواری روبرو میشده است... در پایان ماه سپتامبر ۱۹۴۰ [مهر ماه ۱۳۱۹] پنج ناو جنگی آلمان موفق شده بود که ۳۶ ناو تجارتي انگلیسی به ظرفیت ۲۳۵,۰۰۰ تن را غرق کند، درشش ماهه سال ۱۹۴۰ بر بحریه تجارتي ماضریات بزرگی وارد آمد... در وزارت دریاداری آنهاييکه از موضوع عمیقاً اطلاع داشتند، نگرانی شدیدی در قلب خود احساس میکردند... در آخرین روزهای ماه اکتبر [۱۹۴۰] رزمناو زره دار "شیر" که قبلاً صدماتی دیده بود، تعمیر شد و آماده نبرد گشت، این رزمناو در ۲۷ اکتبر آلمان را ترک کرد و پس از عبور از سواحل دانمارک و شمال ایسلند، وارد اقیانوس اطلس گشت، یکماه بعد رزمناو سنگین "هیپر" که مسلح به توپهای ۲۰۳ میلیمتری بود، به دنبال او وارد اقیانوس اطلس شد، مأموریت زره دار "شیر" آن بود که به کاروانهای دریایی شمال و اقیانوس اطلس حمله برد، این کاروانها بدون اسکورت رزمناو حرکت میکردند زیرا مامجور بودیم که رزمناوهارا به مدیترانه منتقل کنیم... در مدت پنج ماه این رزمناو زره دار موفق شده بود ۱۵ کشتی انگلیسی را به ظرفیت ۹۹ هزار تن غرق کند یا اسیر سازد... بطور کلی مادر این قضیه ناوهای به ظرفیت ۴۷ هزار تن و ۲۰۶ ملوان و افسر از دست دادیم...».^{۳۷۲}

ویلیام شایرر، مینویسد: «... زیر دریایی های آلمانی طی یکماه در اقیانوس اطلس و دریای شمال ۷۰۰ هزار تن کشتی انگلیسی را غرق کردند و این مقدار بیش از آن بود که کارخانه های کشتی سازی آمریکا و کانادا و اسکاتلند بتوانند جایش را پر کنند...».^{۳۷۳}

دکتر مهدی بهار، در کتابی زیر نام «میراث خوار استعمار» نوشته است: «... در این هنگام که نیروی هوایی آلمان جزیره بریتانیا را بطور سهمنگی میکوبید، دولت انگلیس چاره ای نداشت جز آنکه دست

^{۳۷۲} - خاطرات جنگ جهانی دوم، دفتر دوم، ۲۴۵-۲۴۶

^{۳۷۳} - ظهور و سقوط رایش سوم، ۸۳۹

کمک به آسوی اقیانوس اطلس، بسوی غول عظیم صناعت یانکی دراز کند، این غول عظیم زیربال انگلیسیها را گرفت و پیکرمجروح انگلیس را از زمین بلند کرد، اما در برابر، امتیازاتی طلبید و نازشستهایی خواست و جمیع خواستهای خود را ضمن منشور آتلانتیک به امضاریس دولت بریتانیا رسانید...»^{۳۷۴}.

وینستون چرچیل، مینویسد: «...مابین وضع رابانگرانی تمام مشاهده میگردیم، مامیدانستیم که رزمناوهای بسیاری در اقیانوس اطلس مترصد حمله به ناوهای تجارتي ما هستند... با وجود زیردریایی ها و کشتی های جنگی دشمن در اقیانوسها، موجودیت ما به خطر افتاده بود و دائماً خطوط ارتباطی مابا خارج از جزایر بریتانیا، حتی در نزدیکی سواحل انگلیس مورد تهدید بود... احساس نگرانی می کردم... در هفته ای که به روز ۲۲ سپتامبر [۱۹۴۰] ختم میشد، بزرگترین خسارات بر ما وارد شد، رقم خساراتیکه در این موقع بر ما وارد آمد، نسبت به خساراتیکه در همان تاریخ در سال ۱۹۱۷ وارد آمده بود، غیر قابل مقایسه بود، تا آن روز چنین خساراتی بر بحریه تجارتي بریتانیا وارد نشده بود، ۲۶ کشتی به ظرفیت ۱۶۰ هزار تن غرق شدند... کشتی های جنگی آلمانی که خود را به صورت کشتی های تجارتي در آورده بودند و همچنین زیردریایی های دشمن ۲۴ کشتی تجارتي ما غرق کردند، این حملات بویژه از زمانی بیشتر و بیشتر شد که آلمان با تصرف نروژ و فنلاند به راحتی میتواند تردد کشتی های حامل مهمات و لوازم مورد لزوم شوروی به سوی آرخانگل را مسدود کند...»^{۳۷۵}.

کمک رسانی به دولت شوروی نه تنها برای این دولت، بلکه برای دولت انگلستان نیز جنبه حیاتی داشت، اما با چنان شرایطی که در کمک رسانی به دولت شوروی از طریق دریای شمال و اقیانوس منجمد شمالی و بندر آرخانگل بخاطر حضور نیروی دریایی قدرتمند آلمان بویژه پس از اشغال نظامی دو کشور نروژ و فنلاند در آن آبراه وجود داشت، طبیعی بود که دولت شوروی و انگلستان در صدیافتن راهی امن بودند، تا با کمترین برخورد باناگان جنگی آلمان، تجهیزات جنگی و سایر وسایل مورد لزوم شوروی، به مقصد برسد، و در شرایط آن روز هیچ راه امن و مناسب تری جز از طریق ایران جهت کمک رسانی به شوروی وجود نداشت، چه در ایران خط آهن سرتاسری برپا میبود و چه نمیبود.

دکتر جلال عبده، (دادستان دیوان کشور در دوران پهلوی و نماینده مجلس و نماینده دایم ایران در سازمان ملل و فرماندار موقت در گینه نو) مینویسد: «...شایع بود که انگلیس و شوروی در نظر دارند به اشغال سرزمین ایران بپردازند تا بتوانند از طریق این کشور با استفاده از راه ها و راه آهن، تجهیزات و سازو برگ لازم را به دولت شوروی برسانند، زیرا ارسال مهمات به بندر مورمانسک، با گذشتن از آبهای

^{۳۷۴} - میراث خوار استعمار. ۵۵۹

^{۳۷۵} - خاطرات جنگ جهانی دوم، دفتر دوم. ۲۴۵-۲۴۶

سیاح و چه متخصص و چه تحت عنوان دیگر، در هر کشوری که در ایام بحرانی باشند فوق العاده برای آن کشور خطرناک هستند، بدین لحاظ ما توجه دولت ایران رامعطوف به این نکته کرده ایم که این عده زیادی آلمانی در آن کشور برای خود ایران خطرناک است، امیدوارم که دولت ایران این خطاری را که ما باکمال دوستی و صمیمیت [!] بان کرده ایم مورد توجه قرار داده و اقدامات لازمه را برای مقابله با این وضع بنماید.»

در ماه های تیر و امرداد ۱۳۲۰ دولتین روس و انگلیس تذکاریه هایی به دولت ایران تسلیم داشتند که اخراج قسمت عمده ای از آلمانیهای مقیم ایران رادرخواست میکرد، در پاسخ این تذکاریه ها، دولت ایران اطمینانهای کافی در مراقبت نسبت به رفتار کلیه اتباع بیگانه و عدم امکان بروز مخاطراتی از عده محدودی آلمانی که در خاک ایران مشغول کارهای معینی بودند، داده شد و برای مزید اطمینان دولتین مزبور اقدامات مقتضی برای کاستن عده زیادی از آلمانیها بعمل آمد ولی دولتین مزبور قانع نشده و در سوم شهریور ۱۳۲۰ به ایران هجوم آوردند.^{۳۷۸}

سر ریدر بولارد، در کتابی زیر نام «بریتانیا و خاورمیانه» مینویسد: «بسیاری از ایرانیان و بعضی از نویسندگان خارجی مدعی شده اند که بهر صورت متفقین میتوانند بدون اشغال ایران نیز به هدف خود (که حمل مهمات به روسیه بود) نایل گردند، تنها راه دیگر غیر از اشغال ایران این بود که ما ایران را تهدید به اشغال میکردیم تا به مقصود برسیم، لکن تهدید مزبور رجحان اخلاقی به اشغال نداشت، بلکه تأثیر کمتری هم در برداشت، ارسال مقادیر زیاد کالاهای مهمات از طریق ایران به روسیه فقط با کنترل و سایل ارتباطیه ایران و حفاظت و سایل مزبور توسط ارتش متفقین و برقراری یک سرویس ضد جاسوسی نیرومندی که قادر به متوقف ساختن فعالیت های عمال آلمان باشد مقدور بود.»^{۳۷۹}

همچنین در کتاب خاطراتش مینویسد: «...سرازیر شدن سیل کارشناسان آلمانی و گسترش سریع تجارت با آلمان، حضور کثیری جاسوس آلمانی، امضای قراردادهایی در پی نظامی و اقتصادی با آلمان، موجب نگرانی متفقین شد... در این زمان کشور آلمان موقعیت بسیار ممتازی در ایران داشت، آلمانها در کلیه محافل و مجالس تهران شاخص بودند، قهوه خانه های ایران مرکز تبلیغات آنها بود، آلمانها بخش بزرگ صادرات و واردات ایران رادر دست داشتند، روز نامه های ایران تمایل و دل بستگی زیادی به آلمانها و فتوحات هیتلر داشتند، این احساس ایرانیها بدلیل ستایش آنها از مرد قدرتمندی چون هیتلر است و این ملت هیتلر را قهرمان افسانه ای شاهنامه میپندارند* و ما از سال ۱۹۴۰ [۱۳۱۹] به رضاشاه هشدار داده بودیم که آلمانها تمام مشاغل کلیدی را در دست دارند، رادیو، راه آهن، صنایع نظامی و غیره، اما رضاشاه جواب میداد که همه آنها زیر نظر هستند، هشت کشتی دول محور [آلمان و ایتالیا و ژاپن]

۳۷۸- همان. ۴۶۲

۳۷۹- ۵۰ سال نفت ایران. ۴۶۴

در بندر شاهپور لنگر انداخته که حداقل یکی از آنها حامل مواد منفجره بود که ما را نگران می‌کرد که شاید دهانه شط العرب را تخریب نمایند و جریان نفت متوقف شود، علیرغم هشدار ما، رضاشاه زیر بار بازرسی این کشتی‌ها نرفت، تاروزیکه ارتش انگلیس وارد ایران شد و آن کشتی منفجر شد، از ژانویه ۱۹۴۱ به ما گزارش میدادند که افزایش روزافزونی در ورود انواع کارشناسان آلمانی به ایران مشاهده میشود، اینها افسران ارتش آلمان هستند».^{۳۸۰}

همو در گزارش مورخ ۲۸ ژوئیه ۱۹۴۱ (۶ مرداد ۱۳۲۰) به وزارت خارجه انگلستان نوشت: «نخست وزیر در ۲۷ ژوئیه بمن اطلاع داد که روانه کردن چهارپنجم آلمانی‌ها مغایر معاهده آنها با آلمان‌ها و سیاست بی طرفی شان خواهد بود... درخواست یک چنین چیزی با حق حاکمیت آنها مغایرت دارد... من با جدیت تمام درباره امکان یک کودتا، خرابکاری و مانند آن با نخست وزیر صحبت کردم و بخصوص بار دیگر اسامی سه تن آلمانی خطرناک را متذکر شدم... با اطلاع نخست وزیر رسانیدم که میزان تعیین شده نمیتواند رضایت خاطر حکومت اعلیحضرت [انگلستان] را جلب کند، قضیه فوریت دارد و باید طی چند هفته حل و فصل شود نه طی سالها، هر دلیلی آوردم اما بی فایده بود، ما (سفیر شوروی و من) موافق هستیم که اعمال تحریم اقتصادی احتمالاً موجب اخراج قطعی گروه زیادی از آلمانها نخواهد شد».^{۳۸۱}

توجیه بولارد، منصفانه و درست نیست، ذوق و شوق ایرانیان که نگارنده خود در آن روزها شاهد بوده است، نه بخاطر جانبداری صرف از دیکتاتور آلمان نازی بود، بلکه بخاطر تنفر شدیدی بود که طی سالها از اعمال استعمارگرانه و مداخلات ناروای زمامداران انگلستان در ایران، در اعماق قلب خود داشته اند، ایرانیان هنوز جدایی بخشی از خاک سرزمین شان از سوی انگلستان و انعقاد قراردادهای ایران بر باد ده ۱۹۰۷ و ۱۹۱۵ آن دولت با روسیه تزاری را از یاد نبرده بودند، حال که کسی پیدا شده بود و توانسته بود دماغ این دولت استعمارگر و سلطه جو را بخاک بمالد، طبیعی بود که موجب خوشحالی ایرانیان میهن دوست و جانبداری از دولت آلمان شده بود، و اینچنین بود که خشم نماینده سیاسی دولت بریتانیا که به بدخواهی ایرانیان شهره مییافت، برانگیخته شده و به تعبیر ناروا پرداخته است، غافل از اینکه ایرانیان هیچگاه شخصیت های اسطوره ای و حقیقی خارجی را هم طراز با قهرمانان شاهنامه نمیدانند.

از آنجا که ارسال کمکهای ضروری به روسیه از طریق دریای شمال بنا بر دلایلی که به آنها اشاره شده است بسیار مشکل و پرهزینه و پر تلفات بود و از سویی دیگر دولت ژاپن، متحد آلمان بر اقیانوس آرام مسلط و ناوگان نیرومند آن مراقب رفت و آمد کشتی های بازرگانی به

^{۳۸۰} - فصلنامه ره آورد، شماره ۲۷ - رویه های: ۱۲۳-۱۲۴

^{۳۸۱} - خاطرات سرریدر بولارد، ۱۰۶

سوی بنادر سیبری (ولادی وستوک - مورمانسک ووو) بود و از این راه نیز کمک رسانی به روسیه با اشکال و تلفات فراوان همراه بود، همچنین نگرانیهای انگلستان از بابت خرابکاری های عوامل آلمان در پالایشگاه آبادان و کرمانشاه و چاه های نفت و لوله های انتقال نفت و عدم موافقت رضا شاه در برابر درخواستهای دودولت روسیه و انگلستان در مورد اخراج کلیه اتباع آلمانی که در سمت کارشناس و مهندس و... در نهادهای صنعتی و علمی و ترابری و... بموجب قراردادهایی مشغول بکار بوده اند، همه و همه از عوامل و بهانه هایی بود تا ایران را به جهت ارسال مهمات و لوازم مورد نیاز شوروی در جنگ با آلمان، به اشغال خود در آورند.

در چنان شرایط حساس و بحرانی از برای آن دودولت، راهی بجز اشغال ایران نمانده بود، چه راه آهن سرتاسری میبود و چه نمیبود، بویژه از زمانی که چاه های نفت بحرین از سوی هواپیماهای ایتالیایی بمباران شد و منابع نفت برمه و اندونزی به تصرف ارتش ژاپن در آمده بود و از سویی دیگر نفت مصر فی آمریکا به مقدار معتنا بیهی از خارج تأمین میشده است و از اینرو نمیتوانست کمک مؤثری در تأمین نیازمندیهای نفتی متفقین بوده باشد، که اگر نیازمندی شدید شوروی به مواد نفتی را نیز پس از تصرف چاه های نفت کروزنی و مایکوب در ایالت چین، از سوی ارتش آلمان نازی که بخش نسبتاً عمده ای از نفت مورد نیاز شوروی را تأمین میکرده است در نظر بگیریم، اهمیت مراقبت از منابع نفتی ایران از نظر متفقین و عمق نگرانیهای انگلستان از این بابت قابل فهم و درک است، ضمناً باید در نظر داشته باشیم که منابع نفتی جهان در زمان جنگ جهانی دوم در چنان وسعتی نبود که بعد از پایان جنگ مزبور یکی پس از دیگری کشف و بهره برداری شده و میشود.

مصطفی فاتح، مینویسد: «... تردیدی نیست که هجوم ارتش متفقین به ایران در سوم شهریور ۱۳۲۰ در درجه اول برای این بود که راهی برای رساندن مهمات جنگی به روسیه بدست آورند، ولی ضمناً نمیتوان انکار کرد که حفظ صنعت نفت ایران برای متفقین هم نقش عمده ای را در این تهاجم داشته است... همه میدانند که جنگ اخیر نبرد مکانیزه ای بود که عامل اصلی آن نفت بود و نفت ایران در نبردهای خاور میانه، خاور دور، مدیترانه، روسیه و آفریقا نقش بزرگی را به عهده داشت و پیروزی متفقین بسیار، بسیار مدیون و مرهون آن بود... آنچه را من شاهد و ناظر بوده ام این است که بدون نفت ایران، کامیابی برای متفقین به سهولت انجام نمیگرفت».^{۳۸۲}

ال ول ساتن (EL WELL SUTTON) نویسنده کتاب «نفت ایران» مینویسد: «به این ترتیب صنعتی آغاز شد که در طی دو جنگ،

نیروی دریایی انگلستان را نجات داد، ولی برای ایران زحمتی ایجاد کرد که از مجموع مزاحمت های سیاسی دول عظیم، بیشتر بود». ۳۸۳

ویلیام شایرر، مینویسد: «...دستورتوگو [نخست وزیر ژاپن] به اشیما [سفیر کبیر ژاپن در آلمان] در آن شنبه شوم ۶ دسامبر ۱۹۴۱ [یعنی روز پیش از حمله ژاپن به پایگاه دریایی آمریکا در «پرل هاربر» در هاوایی] کیفیت دیپلوماسی ژاپن بارایش سوم را در آخرین لحظه حساس روشن میسازد، این پیام که به توسط کاشفان رمز زبردست آمریکا کشف شد، به این شرح است: "مفصلاً به ایشان [دولت آلمان] توضیح دهید که تجهیزات و وسایلی که از آمریکا به روسیه حمل میشود... در صورتیکه ما جنگ را با ایالات متحده آغاز کنیم، تمام ناوهای آن کشور را که به روسیه رهسپارند، تصرف خواهیم کرد، لطفاً بکوشید با آنها تفاهم یابید". ۳۸۴

اگرچه در چنان شرایطی برای متفقین راهی جز اشغال ایران باقی نمانده بود، اما برای رضاشاه نیز ورود ارتش بیگانه به خاک ایران و کنترل وسایل و راه های ارتباطی و حفاظت آنها توسط ارتش متفقین، قابل پذیرش نبود، از نظر او ارسال محموله ها به روسیه با نظارت و مراقبت نیروی نظامی و امنیتی ایران پذیرفتنی بود، بویژه که از این بابت مبلغ قابل توجهی حق ترانزیت دریافت میشده است، اما با همه اطمینانی که شاه به آن دو دولت داده بود، ظاهراً موجب رفع نگرانی های آنها از وجود آلمانیها در ایران نگردید و بالاخره سفیران آن دو دولت (سر ریدر بولارد و اسمیرنف) برخلاف عرف و بدون رعایت اصول دیپلماتیک در ساعت چهار وپانزده دقیقه بامداد روز سوم شهریور ۱۳۲۰ با مراجعه به خانه نخست وزیر (علی منصور) آغاز هجوم نیروی نظامی خود را به خاک ایران از طریق سراسر شمال و جنوب غربی و غرب ایران اعلام کردند و همزمان هواپیماهای آن دو دولت به بمباران مناطقی از ایران از جمله غرق ناوهای ایرانی در جنوب پرداختند.

تردیدی نیست که اگر حتی یک نفر آلمانی در ایران نمیبود، به بهانه های دیگری دست به تجاوز به خاک ایران میزدند، چون ارسال مہمات جنگی و لوازم ضروری به روسیه مطرح بود و ایران مناسب ترین راه برای تحقق منظور آن دو دولت بود.

سپهد امیر احمدی، در کتاب خاطراتش نوشت: «... اول شهریور ۱۳۲۰ که روس و انگلیس آخرین جواب یأس راشنیده و آماده برای حمله به ایران بودند، سفرای خود را به منزل علی منصور نخست وزیر فرستادند و گفتند: چون کمک به روسیه برای ماجنبه حیاتی دارد، ناگزیریم که قشون به ایران بیاوریم و این کار را خواهیم کرد، منصور با عجله به دربار رفت و جریان را به شاه عرضه داشت، رضاشاه روی غروری که داشت به منصور متغیر شد که چرایی از شنیدن این التیماوم

۳۸۳ - زندگی نامه مصدق، نگارش دکتر فواد روحانی. ۱۳۹

۳۸۴ - ظهور و سقوط رایش سوم. ۹۵۵

سفیر روس و انگلیس را از پنجره اتاقت به بیرون پرتاب نکردی و قدری پرخاش کرد و منصور بازگشت و عین جریان را گفت و آتش اختلاف بیشتر روشن شد...».^{۳۸۵}

سر ریدر بولارد، در گزارش ۲۵ اوت ۱۹۴۱ (۳ شهریور ۱۳۲۰) به وزارت امور خارجه انگلستان نوشت: «ساعت ده صبح امروز سفیر کبیر شوروی و خود من به درخواست شاه به حضور رسیدیم، او از ما خواست راجع به مدارکی که امروز صبح داده بودیم توضیح دهیم [منظور اعلان جنگ توسط علی منصور] و دلیل حمله به مرزهای شمالی و جنوبی را جویا شد، شاه گفت: آیا علت حمله این بود که چون آلمان سراسر اروپا را فتح کرده است بریتانیای کبیر و اتحاد جماهیر شوروی میبایست ایران را تصرف کنند و...؟!». ^{۳۸۶}

آیا این همان رضاشاهی بود که راه آهن سرتاسری را بنابه خواست دولت بریتانیا برپا داشته بود؟ اگر اینچنین بود، مقاومت و مخالفت او از ورود ارتش آن دودولت چه مورد و مفهومی داشت، و چه نیازی به دیدار شبانگاهی دو سفیر نامبرده بانخست وزیر ایران بود و چگونه بود که رضاشاه چند ساعت پس از یورش نیروی نظامی دولتهای مزبور به داخل مرز ایران بجای خوش آمد گویی، آنگونه کنایه آمیز و از سر درد، بانمایندگان سیاسی شوروی و انگلستان، صحبت میکرد و باز چگونه بود که در برابر آن خدمت بزرگ و حیاتی برای دولت انگلستان (به زعم مخالفان) به جای پاداش، جزایافت و...؟!؟

اشتباه نشود، آنچه را که در پیرامون شرایط بحرانی دولتهای انگلیس و شوروی و ضرورت ارسال مهمات جنگی و لوازم مورد نیاز شوروی از خاک ایران آورده ام، صرفاً به منظور ارائه شواهد و مدارکی در رد اتهاماتی است که در پیوند با برپایی راه آهن سرتاسری ایران و چرایی و چگونگی آن، به دور از انصاف به رضاشاه وارد شده و میشود، و گرنه از دریچه چشم هرایرانی میهن دوست و یاهرانسان صلحجو، هیچ بهانه ای تجاوز به کشور بی طرف و صلحجویی را توجیه نمیکند و با هیچیک از قوانین بین الملل و عرف و اخلاق نمیخوانند، تا آنجا که سر ریدر بولارد، تهدید ایران را رجحان اخلاقی نسبت به حمله به ایران نمیداند و با این عبارت تلویحاً اعتراف میکند که متفقین در تجاوز به خاک ایران مرتکب بد اخلاقی شده اند.

اگرچه دولتهای شوروی و انگلستان همانگونه که نوشته ایم در شرایط بحرانی بسر میبردند و با مرگ و زندگی دست به گریبان بودند، اما چرا تاوان ندانم کاری ها و زدوبندها و غفلت های سیاسی شان را میبایست مردم صلحجو و بی طرف ایران میپرداخت، چگونه بود که تجاوز آلمان نازی به سایر کشورها از نظر همین کشورهای متجاوز به خاک ایران، تقبیح میشد اما با کشور مردم ما همان کاری را کردند که

^{۳۸۵} - توفان زندگی. ۴۲۰

^{۳۸۶} - خاطرات بولارد. ۱۱۲-۱۱۳

آلمانها و ایتالیایی ها و ژاپنی ها به بهانه های پوچ نسبت به کشورهای دیگر!؟ تا آنجا که به خاطر تجاوز ارتش آلمان به لهستان، دولت انگلیس به عنوان اعتراض به این کار غیر عرف و قوانین اخلاقی و بین المللی، تن به جنگی با دولت آلمان داد که پس از پایان جنگ اگرچه پیروز شده بود، اما این انگلستان دیگر آن کشوری پیش از جنگ نبود.

تردیدی نیست که فشار دولتی نامبرده بر ایران برای اخراج آلمانیها، دخالت بیجا در امور داخلی کشوری مستقل و بی طرف و برخلاف منشور جامعه ملل بود و به همین خاطر، تجاوز به خاک ایران در همان زمان از سوی بسیاری از مجامع سیاسی و حقوقی کشورها مورد تقبیح و اعتراض قرار گرفت و دولتی مزبور جهت اسكات معترضین، با ایران به عنوان یک کشوردوست و هم پیمان، به عقد پیمانهای دست زدند و متقبل پرداخت هزینه حمل و نقل محموله های ارسالی به روسیه پس از پایان جنگ شدند.

مصطفی فاتح، درباره تجاوز به دور از عرف و اخلاق و منشور اتفاق ملل دو دولت مزبور به ایران مینویسد: «... پس از هجوم به ایران، افکار عمومی جهان سخت بر آشفته گشت و جهان آزاد این کار را شدیداً تقبیح و سرزنش کرد، شش روز پس از اشغال ایران، مستر ایدن وزیر امور خارجه آن وقت انگلستان ناچار شد در شهر کاونتری (coventry) نطق مفصلی ایراد نماید تا افکار عامه را تسکین دهد».^{۳۸۷}

همو در جای دیگر کتابش نوشته است: «... اشغال کشور کوچک و بی طرف ایران نه تنها احساسات آزاد مردان جهان را برانگیخت و انتقادات آنها را چنانکه از جراید وقت مشهود است تشدید کرد، بلکه چیزی نگذشت که نگرانیهایی را هم برای اولیای دوربین و مال اندیش انگلستان [!!] فراهم ساخت، دوهفته از هجوم به ایران نگذشته بود که لندن نگران شد و دریافت که اشغال ایران به نحویکه انجام شده ممکن است روسهارا به طمع بیاندازد، تاپس از جنگ، ایران را رها نسازند و در دسر بسیار فراهم سازند، [که چنین نیز شد] این بود که چرچیل و دیگر سیاستمداران خطر را زود درک کرده و شروع به اقداماتی نمودند، که اولاً رنگ اشغال ایران را که تأثیر بدی در جهان آزاد کرده بود، تبدیل به پیمان اتحاد کنند تا موجب تسکین افکار عمومی گردد و ثانیاً عهد و پیمانی در میان بیاورند که روسهارا متعهد به خروج از ایران سازند».^{۳۸۸}

این هم نمونه ای دیگر از عدم تدبیر و ذکاوت و توان پیش بینی زمامداران انگلیسی از جمله چرچیل نخست وزیر وقت انگلستان که به سیاستمداری برجسته و باکفایت مشهور شده است، اگر قدرت پیش بینی و تدبیری که برخی از نویسندگان و تاریخ نگاران میهن ما از برای زمامداران انگلستان قایل بوده و هستند، در آنان وجود میداشت، به گفته

^{۳۸۷} - ۵۰ سال نفت ایران. ۴۶۴

^{۳۸۸} - همان. ۴۶۵

مشهور "گز نکرده پاره نمیکردند" کاری که حتی افکار عمومی مردم انگلستان آنرا تقبیح کرده بود که مانند راهزنان، شبانه وبدون صدور اعلامیه ای از قبل، بامشارکت ابرقدرتی دیگرهمزمان به خاک ایران تجاوز کند، آنها درشرایطی که دربرابرکشور تازه جان گرفته ایران نیازی به یارگیری نبود که سپس پشیمانی ازدخالت دادن آن دولت حاصل کند، کجای این کار دولت بریتانیای کبیر ذکاوتمندانه ومدبرانه بود؟! طرفه اینکه دولت شوروی درابتداتمایلی جهت حمله به ایران را نداشته است.

سیروس غنی، با استنادبه مکاتبات وزارت امورخارجه انگلستان باسفیر کبیرآن کشوردرروسیه مینویسد: «...شوروی هاکه درجبهه های دیگر سخت درفشار بودند [برای هجوم به ایران] سخت اکراه داشتند وگفتندکه اگر ایران اجازه دهد موادجنگی ارسالی ایالات متحده ازخاک آن کشوربگذرد وبه جماهیرشوروی برسد، دیگرشکایتی ندارند، تا ۱۹ ژوئیه یعنی حدودیکماه بعد شوروی ها هنوز با عملیات نظامی مخالف بودند و فکرمیکردند فشار اقتصادی مشترک شوروی و انگلیس بر ایران کافی است وایران ناچاراست به خواستههای آنها تن در دهد، ولی شورویها سرانجام در ۲۲ ژوئیه رضایت دادند و دو طرف تا ۷ اوت جزئیات نقشه حمله را پذیرفتند».^{۳۸۹}

ورود ارتش شوروی به ایران وزمینة مساعدی که برای فعالیت کمونیست های ایرانی فراهم شده بود وپشتیبانی آشکار و نهان روسیه شوروی ازرهبران حزب کمونیست توده، مشکلات فراوانی ازبرای دولت انگلستان ازبابت تأسیسات شرکت نفت ایران وانگلیس فراهم کرد و از حق نگذیریم که اعتراضات واعتصاباتى که حزب کمونیست توده انجام میداده است، صرفنظر از مقاصدسیاسی رهبران آن حزب درجهت منافع دولت بیگانه، یکی ازعوامل مؤثر دربه هیجان آوردن وخیزش مردم درجهت استیفای حقوق خودبا ملی شدن صنعت نفت بود، وقایع خونین سال ۱۳۲۵ در آبادان وبرخی ازمناطق بهره برداری شرکت نامبرده وهمچنین تداوم اعتراضات تا زمان ملی شدن صنعت نفت، همه و همه گواه صادقی است از ضعف بینش وذکاوت زمامداران انگلستان که به نادرستی به آن مزایا مشهورشده اند واین چیزی به جزکینه ورزی و دشمنی انگلستان با رضاشاه نبود که در غیر این صورت اگرآز راه دوستی وعقلانی ومدارا و بدور از القانات وزیر مختارش که بارضاشاه بر سر کین و بدخواهی بود، به مذاکره مینشست، از آنجا که با حمل و نقل تجهیزات ومهمات وسایر لوازم مورد نیاز شوروی، مبالغ جالب توجهی نصیب خزانه ایران میشد که رضاشاه به آن درآمد در جهت عمران وآبادی کشور نیاز مبرم داشت، آن کار به نحو رضایت طرفین حل وفصل میشد.

آنانی که میپنداشتند برپایی راه آهن شمال به جنوب، به کار شرکت نفت ایران و انگلیس میخورد

اما آنان که براین باور بوده و یاهستند که برپایی راه آهن سرتاسری شمال به جنوب بکار شرکت نفت ایران و انگلیس (بخوانید دولت انگلیس) میخورده و شرکت مزبور سالها درصدد ساختن آن بوده است ولی اکنون به پول وسیعی ایرانی ساخته شده و به شرکت منفعت میرساند (که میرزا یحیی دولت آبادی از زمره این منتقدان بود) این گروه نه در زمان برپایی راه آهن سرتاسری و نه پس از آن، آگاهی درستی از آنچه که میگذشت نداشتند و یا میخواستند اند سخنی بر علیه رضاشاه گفته باشند.

همانگونه که پیش از این نوشته ام شرکت نفت ایران و انگلیس تا پیش از قرارداد سال ۱۹۳۳ (۱۳۱۲ برابر با ۲۴۷۲) برای توزیع و فروش نفت در اغلب نقاط ایران کمترین اقدامی بعمل نیاورده بود، و نفت و بنزین مورد نیاز ایران توسط شرکتی روسی بنام «پرساز نفت» از روسیه وارد میشد، بنابراین شرکت نفت نه تنها نیازی برای برپایی چنان خط آهنی نمیدید بلکه هیچ سند و مدرکی در این باب دیده نشده است که شرکت نفت ایران و انگلیس با پول خود درصدد ساختن راه آهن سرتاسری شمال به جنوب بوده باشد، از سویی دیگر دولت انگلستان یعنی صاحب اصلی شرکت مزبور کمترین تمایلی به ساختن راه آهنی که شمال ایران را به مناطق نفتی جنوب متصل کند، نداشته است، بلکه خطی را طالب بوده است که غربی شرقی باشد تا راه آهن اروپا را از طریق بغداد به هندوستان متصل کند، که در بخش هفتم این گفتار بگونه ای مشروح به آن اشاره خواهد شد.

در سالهای پیش از کودتا و دهه نخستین سالهای ۱۳۰۰ بیشترین مصرف مواد نفتی در ایران، نفت چراغ برای روشنایی خانه ها و بعضی گذرگاه ها آنهم در شهرها بود و هنوز بخاطر تعداد قلیل اتوموبیل و وسایل باربری و کارخانه ها و مراکز تولید برق، نه تنها برای شرکت نفت ایران و انگلیس توزیع و فروش نفت در گستره ایران به خاطر ناچیز بودن میزان مصرفی نفت مقرون به صرفه نبود، بلکه طبق قرارداد داری خود را موظف به انجام این کار نمیدید، به ویژه که تا سال ۱۹۳۳ شرکت نامبرده تنها از چاه نفت مسجد سلیمان و هفتگل بهره برداری میکرد است و هنوز به استخراج نفت از سایر حوزه های مشمول قرارداد نپرداخته بود تا با آنچنان فراورده ای که عمدتاً به خارج صادر میشد پروژه ای برای ساختن راه آهن سرتاسری داشته باشد.

مصطفی فاتح، نوشته است: «... در موقع عقد قرارداد ۱۹۳۳ [۱۳۱۲ هـ - خ] تنها معدن مسجد سلیمان و معدن هفتگل استخراج میگردد، ولی از آن وقت به بعد کاوش و اکتشاف با جدیت زیاد آغاز شد

و به تدریج استخراج معادن آغازگشت... در اینجا باز لازم می‌آید که به حاشیه رفته و مطالب دیگری را که تاکنون افشا نشده است بیان نمایم، دو روز پس از ملاقات شاه و نمایندگان شرکت، شکوه الملک [رییس دفتر دربار رضا شاه] مرا به دفتر خودخواست و گفت شاه شما را احضار کرده است، هنگام ملاقات، شاه گفت: تومدتی است که در شرکت هستی و قاعدتاً باید اطلاعاتی راجع به نفت کسب کرده باشی، اکنون بگو بدانم چه شرایطی باید در امتیازنامه گنجانیده شود که منافع ما را تأمین نماید؟ در جواب گفتم: امتیازسه جنبه مختلف دارد، اول جنبه مالی آن که عبارت از درآمد دولت باشد، در اینجا شاه گفته مرا قطع کرد و گفت، در این قسمت نمایندگان دولت کاملاً متوجه هستند و دستور کافی به آنها داده شده است... و بعد پرسید جنبه های دیگرش چیست؟

در جواب گفتم: دوم جنبه اقتصادی نفت است که میباید از شرکت خواست تا با ارزانترین قیمت، آنرا در دسترس عموم قرار دهد تا اینکه سوخت ارزان که اساس و پایه صنایع جدید است، تأمین گردد و مخصوصاً باید کاری کرد که فرآورده های نفتی در تمام نقاط، حاضر و آماده برای فروش باشد و کشور ایران از وارد کردن نفت خارجی [از روسیه] بی نیاز گردد».

۳۹۰



چاه شماره یک، اولین چاه نفت ایران که در تاریخ ۵ خرداد ۱۲۸۷ به نفت رسید

نوشته فاتح بخاطر مقامی که سالها در شرکت نفت ایران و انگلیس داشته است و میتواند مورد وثوق بوده باشد نیز به روشنی نشان میدهد که شرکت نفت ایران و انگلیس بنا به دلایلی که شرح آن گذشت، کمترین توجه و طرحی و برنامه ای برای توزیع مواد نفتی به داخل ایران نداشت تا در صدد برپایی خط آهنی از شمال به جنوب بوده باشد، بنابراین چنین اتهامی که رضاشاه با پول و سعی ایرانی خواسته شرکت نامبرده را انجام داده است، باور و دیدگاهی نادرست است.

در سال ۱۹۳۳ پس از لغو قرارداد اداری از سوی رضاشاه، مذاکراتی بین نمایندگان ایران و شرکت نفت ایران و انگلیس بعمل آمد، از جمله پیشنهادات نمایندگان ایران این بود که شرکت مزبور در پخش و فروش فرآورده های نفتی در سراسر ایران به بهای ارزان اقدام کند، که

این پیشنهادات ابتدا مورد قبول نمایندگان شرکت و دولت انگلستان قرار نگرفت، اما پس از مذاکراتی چند، شرکت از جمله پذیرفت درپخش فرآورده های نفتی در سراسر ایران اقدام کند و با ساختن مخازن در شهرهای بزرگ، وسایل فروش مواد نفتی بی ظرف را فراهم آورد و از سال ۱۹۳۵ (۱۳۱۴) پالایشگاه کرمانشاه نیز گشایش یافت و در همان زمان مخازنی برای انبار کردن مواد نفتی بی ظرف در بسیاری از شهرهای دیگر نیز برپا گردید.

بی پایه ترین و سست ترین توجیه، نوشته و گفته کسانی است که ظاهراً بر این باور بوده و هستند که برپایی خط آهن سرتاسری مزبور به منظور بهره گیری دولت انگلستان در حمله ای به خاک روسیه بوده است و گر نه به مصلحت بود که خطی از غرب به شرق کشیده میشد و عباس اقبال آشتیانی، از سرآمدان این گروه بوده است.

در رد دیدگاه این گروه، همانگونه که در مقدمه این گفتار آمده است، اظهار نظرها و تحلیل هایی که در زمان رویداد حادثه ای، ابراز ویا نگارش میشود، چندان معتبر و روشنگر تمامی زوایای تاریک رویداد مورد نظر نمیتواند بوده باشد، و نوشته اقبال آشتیانی (که در بخش سوم این گفتار به آن نوشته اشاره شده است) و برخی دیگر که در مخالفت و یا انتقاد از برپایی خط آهن سرتاسری شمال به جنوب، به آن استناد میکنند نیز مستثنی از این قاعده نیست، چنین نظریه ای از جهت امکان از قوه به فعل درآمدن آن، یعنی لشکرکشی انگلستان به روسیه از طریق خاک ایران آنهم به دلگرمی از راه آهن سرتاسری ایران، بسیار سست و غیر منطقی است و شرایط زمان و مکان نیز وقوع چنین خیالپردازی را نمیتوانسته است موجب شود.

نورمن، وزیر مختار دولت انگلستان در زمانیکه به گفته مشهور «آفتاب در سرزمین آن امپراتوری هیچگاه غروب نمیکرد» در گزارش تلگرافی مورخ ۲۰ ژانویه ۱۹۲۱ به وزیر امور خارجه کشورش مینویسد: «بهانه حکومت شوروی برای تخلیه نیروهایش از گیلان این است که آنها میترسند قوای شمال [نورپرفورث] پیش از تخلیه ایران به باکو حمله کند، این ادعای پوچی است که این حمله بتواند از قزوین با پشتیبانی نیرویی که در بغداد مستقر است صورت بگیرد، حال گذشته از اینکه این استدلال تنها بهانه است باید گفت این حمله غیر ممکن است، زیرا ما وسایل حمل و نقل دریایی در شمال ایران نداریم...».^{۳۹۱}

آن زمان که پس از پایان جنگ جهانی نخست، دولت امپراتوری انگلستان بخاطر پیروزی در جنگ و وقوع انقلاب بلشویکی در روسیه، که آن کشور در آشوب و نابسامانی و رهبران در سردرگمی از رهگذر انقلاب بسر میبردند، حرف آخر را از میان دول (بجز دولت متحده آمریکا

^{۳۹۱} - اسناد و مکاتبات سیاسی وزارت امور خارجه انگلستان، ترجمه بهروز قزوینی. ۱۷۴

که پس از پایان جنگ جهانی نخست خود را از مداخله در امور غیر کشورهای آمریکای شمالی و مرکزی و جنوبی کنار کشیده بود) میزده است، نتوانسته بود به پشتیبانی از ژنرال‌های هوادار تزار و استقلال طلبان قفقاز در برابر قوای هنوز به درستی سامان نیافته بلشویکها، ادامه دهد، سهل است که در خاک ایران نیز که قوای بلشویکها تا گیلان پیش آمده بودند، در خود یارای ایستادگی و جنگیدن با آنها را ندید و به پشت کوههای منجیل عقب نشست و بالاخره پس از اندک زمانی ناگزیر شد قوای نظامی اش را از خاک ایران خارج کند تا در صورت پیشروی بلشویکها مجبور به مقابله نشود (در گفتار نخست بگونه ای مشروح به این رویداد پرداخته شد) آنگاه چگونه امکان داشت هوای جنگ با دولت شوروی را که پس از استقرار کامل در گستره خاک روسیه و سیبری و ماورالنهر، به یک دولت مقتدر تبدیل شده بود، در سر به پروراند، آنهم از راهی بسیار دور و تنها به دلگرمی از راه آهن سرتاسری ایران، خطی که یا قوای نظامی روسیه رابه سرعت به منابع نفتی خوزستان میرساند و یا با چند بمب و یا انفجار در چند تونل از حیز انتفاع میافتاد؟! بنابراین یک رشته راه آهن چه نقش مؤثری باچنان نقاطضعفی که داشت میتواند در جنگی با شوروی، به نفع ارتش انگلستان ایفا کند!؟

تاریخ گواهی میدهد که دولت انگلستان در رابطه با روسیه با همه قدرتی که در سده های هفدهم و هیجدهم میلادی داشته است و با همه دل نگرانیهایش از جانب روسیه از بابت هندوستان، و زیاده خواهی های آن دولت در آسیای میانه، هیچگاه به تنهایی با آن دولت به جنگ نپرداخته است (تنها جنگ بین انگلستان و روسیه جنگ معروف به شبه جزیره کریمه بین سالهای ۱۸۵۴ تا ۱۸۵۶ با همراهی کشورهای عثمانی و فرانسه و پیه مون بود و بس) سهل است که برای ترضیه خاطر دولت روسیه به منظور انصرافش از پیشروی به سوی هندوستان، با دسیسه و تزویر از سرزمین ایران برای روسیه حاتم بخشی کرده بود.

خده و نیرنگ دولت انگلیس طی دوبار جنگ ایران و روسیه در زمان فتحعلیشاه قاجار و قراردادهای ۱۹۰۷ و ۱۹۱۵ که بدون حضور و اطلاع دولت ایران بین آن دودولت بسته شده بود، به روشنی مبین این نکته است که دولت انگلستان برای حفظ هندوستان همواره از ایران مایه میگذاشته است و شگفتا که زنده یاد عباس اقبال آشتیانی، با همه وقوف به دانش تاریخ چنان نظری ابراز داشته بود و عده ای نیز به پیروی از وی به تکرار این باور نادرست و غیر عملی پر داختند و شاهد چه بهتر و روشن تر از این که نه تنها جنگی بین انگلستان و شوروی در نگرفت بلکه در جنگ جهانی دوم با انعقاد پیمان دوستی بین آن دو، و کمک رسانی مؤثر دولت انگلستان به شوروی، سبب پیروزی شوروی بر آلمان نازی شد.

این طیف از منتقدان برپایی راه آهن شمال به جنوب، یقیناً از نقش مؤثر و پراهمیت یکی از ارکان مهم نیروی نظامی در جنگ، یعنی

بخش لجستیکی آن ناآگاهند، توان رزمی هر ارتش در جنگ، صر فظنر از نیروی انسانی ورزیده و برتر و آموزش دیده و باروحيه ای قوی و فرماندهان آگاه و استراتژیست، امکانات و عملکردهای بخش لجستیکی آن است که بتواند لوازم و مهمات مورد لزوم را در جبهه های جنگ بدون تأخیر و بدور از اشتباه و سردرگمی، به موقع به واحدهای رزمی برساند، که باتوجه به راه بسیار طولانی (از انگلستان تا ایران) و ویژگی اقلیمی روسیه و گستردگی خاک آن، امکان از قوه به فعل در آوردن چنان خیال خامی نه تنها بعید، بلکه ناشدنی بود و بدون تردید این چنین چیزی هرگز به مَحیله هیچیک از زمامداران انگلیس خطور نکرده بود و هیچ سند منتشر شده ای نیز به چنین موضوعی اشاره نمیکند. کاری که ناپلئون با همه توانایی و نزدیکی راه در آن فرومانده بود.

لرد کُرزن، طی تلگرام ۷ فوریه ۱۹۲۰ به سرپرسی کاکس وزیر مختار وقت انگلستان در ایران مینویسد: «...از این جهت بیفایده است که حکومت ایران یا هر مقام دیگر این انتظار عبث راداشته باشد که گردانها و هنگهای بزرگ متفقین [فرانسه و انگلستان و ایتالیا و آمریکا] ناگهان در کشورشان پدیدار شوند، در صورتی که وضع کاملاً آشکار است و همه میدانند که اعزام چنین نیروهایی از حیثه امکان ما خارج است...».^{۳۹۲}

پیش از این اشاره شده بود که دکتر مصدق پس از شهریور ۱۳۲۰ طی نطقی در دوره چهاردهم مجلس شورای ملی (۷ آبان ۱۳۲۳) ضمن انتقاد از رضا شاه، گفته بود: «عواید نفت تماماً به مصرف راه آهن و خرید اسلحه و مهمات رسید که ایران به آن نیاز نداشت، زیرا مابادول مجاور خیال جنگ نداشتیم که محتاج به آنقدر مهمات شویم و اگر آن مهمات برای ما بود، پس چه شد که در شهریور ۱۳۲۰ از دست ما رفت؟»

جای هیچگونه تردید نیست که رضاشاه هرگز در خیال جنگ با دولت‌های مجاور نبود، اما دکتر محمد مصدق با چه اطمینانی آن دولت‌ها را به بهانه‌هایی مُقدم به جنگ با ایران نمیدید؟

عواملی از جمله دغدغه خاطر رضاشاه، در جهت عمران و آبادی و انجام پروژه‌های زیربنایی و روبنایی به منظور پیشرفت و تعالی کشورش و نیاز مُبرم به پول برای انجام این کارها، باتوجه به عزم راسخ و وسواس او در خودداری از دریافت وام و یا کمک خارجی بخاطر یادواره‌های تلخی که از دریافت وام‌های خارجی در زمان چندتن از شاهان قاجار، در ذهن او و مردم ایران نقش بسته بود، امکان چنین اندیشه‌ای را به

رضا شاه نمیداد، ضمناً بادودولت ابر قدرت همسایه (روس و انگلیس) کجا جرأت این کار بود؟

بدیهی است که کشور ما مانند همه کشورهای جهان بویژه بنابه شرایط آن روزهایی که به آن در گفتار نخست پرداخته ام، نیاز مبرم به قوای مسلح و منجسم داشت، دکتر مصدق کدام کشوری را به ویژه در شرایط بحرانی و پراشوب کشور ما سراغ داشت که در حد شرایط موجود خود، سازمانی بنام ارتش نداشته و در حدممکن و مقدور با سلاح های روز مجهز نبوده است؟

چگونه میشد در کشور پهناور و نا امن و آشفته و پراشوب و ناآرام آن ایام، به برقراری امنیت داخلی پرداخت که دکتر مصدق خود به روشنی شاهد شرایط و اوضاع ایران پیش از اسفند ۱۲۹۹ بوده و در این باب مطالبی در مجلس بیان داشته است که پیش از این به آن اشاره کرده ام، تا جاییکه حتا پایتخت کشور از تاخت و تاز اشراور اهزان در امان نبود، و به وقت غروب دروازه های تهران به خاطر ممانعت از ورود آنان بسته میشد؟ یکاش دکتر مصدق در مجلس و یا در کتاب خاطراتش نوع و تعداد سلاح های خریداری شده در زمان رضاشاه را که نیازی به خرید آنها نبود، را اعلام میکرد و به کلی گویی که در شنونده و یا خواننده تصور نادرستی را القا میکند، اکتفا نمیکرد.

استقرار یک نیروی نظامی در هر کشور صرفاً برای تدارک جنگ با دول مجاور نیست، برای آموزش و ارتقاء سطح آگاهی افراد به امور نظامی و تسلیحاتی و آمادگی آنان در دفاع از کشور نیز هست، و ایشان [محمد مصدق] در زمان نخست وزیری با داشتن همه اختیارات قانونی نه تنها نسبت به انحلال بخشی از ارتش که در این زمان بسی گسترده تر و با سلاح های بیشتر و پیشرفته تر از زمان رضاشاه مجهز بود، اقدامی بعمل نیاورد بلکه از دولت آمریکا علاوه بر دریافت کمکهای مالی، ۴۲ تانگ سنگین شرمین دریافت کرد، در حالیکه ارتش ایران در همان زمان دارای چند صد تانگ و بسیاری زره پوش بوده است، علاوه بر این بیش از ۳۰۰ تن از افسران را برای آموزش عالی و دیدن دوره های تخصصی به آمریکا فرستاد.

پرسش این است، دکتر مصدق، که رضاشاه را از جهت خرید سلاح از محل درآمد نفت به باد انتقاد گرفت، خود بهنگام زمامداری، با کدام بودجه و از چه محلی و با کدام درآمد، در شرایط بحران مالی، دست به چنان خرید و اعزام سیصد افسر نظامی برای طی دوره آموزش عالی و دوره های تخصصی به آمریکا زده بود، آنهم در شرایطی که یا چشم به امید گرم آمریکا دوخته بود و یا ناگزیر به انتشار قرضه ملی شده بود؟

علی میرفطروس، در نوشته ای زیر عنوان «سازمان افسران حزب توده و رویدادهای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ = ۲۴۹۲» مینویسد: «...از

این رو دولت آمریکا با دادن کمکهای مالی و عمرانی و بهداشتی از طریق اصل چهار، ضمن تقویت دولت مصدق، کوشید تا از توجه ایران به شوروی یا از نفوذ آن کشور در ایران جلوگیری کند، در این راستا، دولت آمریکا در سال ۱۹۵۲ [۱۳۳۱] علاوه بر کمکهای مالی و بهداشتی و عمرانی، تعداد ۴۲ تانک شرمین به دولت مصدق تحویل داد و بیش از ۳۰۰ افسر ایرانی را برای دیدن آموزش های نظامی به آمریکا دعوت کرد...».^{۳۹۳}

مصطفی فاتح، مینویسد: «... در تاریخ چهارم اردیبهشت [۱۳۳۱] دکتر مصدق نامه ای به سفارت آمریکا نوشته و پس از استقبال از کمک آمریکا، اظهار داشت: «تا آنجا که منابع ثروت و اوضاع عمومی ایران اجازه دهد از اصول منشور ملل متحد پشتیبانی مینمایم و همچنین برای تقویت استعداد دفاعی خود آنچه میتواند، میکند و از هر طرفی که مورد حمله قرار گیرد، باتمام قوا از آزادی و استقلال خود دفاع خواهد کرد» فوری پس از ارسال این نامه، کمک اصل چهار بمبلغ ۲۳ میلیون دلار و کسری به جریان افتاد و وزارت خارجه آمریکا اعلام داشت که کمک نظامی آمریکا به ایران ادامه خواهد داشت».^{۳۹۴}

مگر رضاشاه با تقویت بنیه نظامی ارتش، ارتشی که تازه بنیاد نهاده بود، هدفی بجز تقویت استعداد دفاعی کشور و برقراری امنیت در سراسر کشور آشوب زده و زهوار در رفته ای که از شاهان و زمامداران نالایق و بی خیال قاجار به ارث برده بود، [فامیل های مصدق] داشت که دکتر مصدق در نامه اش به سفارت آمریکا تقویت بنیه نظامی را از جمله اهداف خود، عنوان کرده بود، و چرنامه به سفارت آمریکا!؟

گفتنی است که رضاشاه در راه برپایی ارتشی نوین و یک پارچه نه تنها دیناری از هیچ دولتی طلب نکرده بود، بلکه افسران انگلیسی را که نخست وزیر وقت (سید ضیاء الدین) استخدام کرده بود را به سربازخانه راه نداد و پس از گذشت بیش از هفتاد سال از زمان کناره گیری اوحتا یک مکاتبه از سوی رضاشاه به سفارتخانه ای، در میان اسناد منتشر شده، دیده نشده است.

دکتر مصدق، با اعزام ۳۰۰ افسر به آمریکا به دنبال چه هدفی بجز تقویت بنیه نظامی ایران بود؟ کدام داوری به دور از غرض و سیاه نمایی، کاری را که مصدق در تقویت نیروی نظامی ایران آنهم با دریافت کمک مالی از یک دولت خارجی انجام داده است، پسندیده و درست می شمارد و در عین حال، کار رضاشاه را در تقویت بنیه دفاعی ایران آنهم بدون دریافت کمک مالی و یا استقراض خارجی، نادرست و ناپسند؟ آیا گفته ها و نوشته های ایشان در این باره ضرب المثل «یک بام و دو هوا» را در ذهن انسان تداعی نمیکند؟ و آیا غرض از اعزام آن عده از افسران به آمریکا، نظری بجز تقویت و گسترش هرچه بیشتر توانهای

^{۳۹۳} - سایت علی میرفطروس

^{۳۹۴} - ۵۰ سال نفت ایران. ۶۰۳

نظامی و تهیه هرچه بیشتر سلاح و مهمات بود و آیامگر دکتر مصدق با چنین کار و هدفی قصد جنگ بادل مجاور را داشت؟

اما در باره مصرف عواید نفت، دربرپایی راه آهن سرتاسری، برخلاف آنچه که دکتر مصدق گفته و نوشته است، نه تنها دیناری از آن عواید برای برپایی راه آهن مزبور هزینه نشد بلکه تمامی آن به مصرف خرید سلاح نیز نرسید، عواید مزبور به پای کارهایی که در راستای کارهای زیر بنایی و عمران و آبادی در زمان کوتاه همان شاه صورت گرفت نیز ریخته شد، مگر عواید نفت چه مقدار بود که بسنده آنهمه کارها میبود؟ جای تذکر است که با اشغال نظامی روسیه و انگلستان، تنها بخشی از آن مهمات و سلاح هابویژه مربوط به پادگانهای خط مقدم جبهه شمال و غرب و جنوب غربی از دست رفته بود، حال آنکه اسلحه و مهمات اکثر پادگانها از جمله تهران، اصفهان، شیراز، خرم آباد، اهواز و کرمان و سیستان و بلوچستان و مشهد و کرمانشاه حتا تاحدودی تبریز و رضائیه و... که همچنان برقرار بوده اند، از دست نرفته بود.

روسیه شوروی در جنگ با آلمان صرفنظر از میلیونها نیروی انسانی، مهمات و سلاح هایی را از دست داده بود که از نظر رقم ارزش بیرون از حد و شمار بود، چه کسی شنید که دولت شوروی در مورد تهیه آنهمه سلاح مورد سرزنش حتا یکی از مخالفان روسی آن دولت قرار گرفته باشد، دولت شوروی هم خیال جنگ با آلمان را نداشت اما در تهیه آنهمه سلاح و مهمات کمترین تعللی نداشت.

درباره از بین رفتن سلاح هایی که دکتر مصدق از آن در رخداده سوم شهریور ۱۳۲۰ اشاره کرده و آن را تلویحاً برپادادن عواید نفت بر شمرده است، آیاکسی از مردم بلژیک - هلند - نروژ - دانمارک - لهستان - فنلاند - بلغارستان - رومانی - مجارستان - یونان - یوگوسلاوی و... که با توجه به شرایط سیاسی و موقعیت جغرافیایی شان در خیال جنگ بادل مجاور خود نبودند، دولت های خود را بخاطر از دست دادن حتی کل سلاح ها (نه بخشی از آنها) بخاطر تجاوز ارتش آلمان به خاک آنها مورد سرزنش به شرحی که دکتر مصدق در مجلس چهاردهم بیان داشت که «اگر آن مهمات و سلاح ها از برای ما بود، پس چه شد که در تجاوز ارتش آلمان از دست رفت؟» قرار داده بود؟

جای تأسف است که اینگونه اتهامات بی اساس و غیر منصفانه از زبان و قلم کسی بر میآید که هوادارانش اورادر فرهیختگی تاعرش اعلا برده و از او قدیسی ساخته اند بدور از هرگونه کم و کاستی ها، از کسی که آنچه را که به دیگران نمیپسندید، خود مرتکب میشد و از زدن تهمت و افترا به دیگران ابائی نداشت که در این باره شواهد بسیار است و به نوشته ای دیگر نیاز خواهد بود.

داریوش همایون، در کتابی زیر نام «نگاه از بیرون» درباره ارتشی که رضاشاه بنیان نهاد مینویسد: «... ارتش ایران به معنی همه رسته های نیروی مسلح و نه تنها نیروی زمینی... مستقیماً و بیش از همه، ساخته دست رضاشاه است... این ارتش پس از آنکه در نخستین سالهای سردار سپهی و رضاشاهی ایران را یکپارچه گردانید و از تجزیه قطعی رهانید، کمک کرد تا ثبات ایران - آن بهره از ثبات که در شرایط ایران امکان داشت، در طول دهه ها برقرار بماند، در شهریور ۱۳۲۰ بر حیثیت و سازمان ارتش ضربات کُشنده ای وارد شد، با اینهمه آنچه از ارتش ماند نگذاشت ایران در جنگ [جهانی] دوم به سرنوشت اول [جنگ] جهانی دچار آید، وجود یک نیروی منظم که در سراسر کشور پادگان داشت، عامل قطعی با اثر اندازه نگر فتنی در نگهداری موجودیت ملی ایران بود، چه کسی میتواند انکار کند که بی ارتش، ایران اشغال شده نمیتوانست دست نخورده از جنگ بدر آید، اگر بیاد آوریم که در جنگ [جهانی] اول میهن پرستان ایرانی دریغ سی چهل هزار سرباز را میخوردند که بتوانند کشور را از پایمال شدن این و آن برهانند به ارزش ارتش در جنگ دوم بیشتر آگاه میشویم، باید توجه داشت که پایمال شدن با اشغال تفاوت دارد، در جنگ اول ایران پایمال بود، چیزی مانند لبنان امروزی - در جنگ دوم ایران تنها اشغال شد مانند بیشتر اروپای باختری و مرکزی».^{۳۹۵}

در لزوم برپایی یک ارتش مدرن و نیرومند در شرایط و اوضاع نابسامان و پُراشوب و نا امن ایران در آن روزگاران همین بس که به بخشی از سخنرانی دکتر مصدق در جلسه نهم آبان ۱۳۰۴ مجلس شورای ملی، پیش از انتخاب رضا خان به پادشاهی توجه کنیم.

ایشان در آن جلسه از جمله چنین گفتند: «... اما اینکه ایشان یک خدماتی به مملکت کرده اند گمان نمیکنم بر احدی پوشیده باشد، وضعیت این مملکت وضعیتی بود که همه میدانیم که اگر کسی میخواست مسافرت کند اطمینان نداشت، یا اگر کسی مالک بود، امنیت نداشت و اگر یک دهی داشت بایستی چند نفر تفنگچی داشته باشد، تا بتواند محصول خودش را حفظ کند، ولی ایشان از وقتی که زمام امور مملکت را در دست گرفته اند یک خدماتی نسبت به امنیت مملکت کرده اند که گمان نمیکنم بر کسی مستور باشد و البته بنده برای حفظ خودم و خانه و کسان و خویشان خودم مشتاق و مایل هستم که شخص رییس الوزرا، رضاخان پهلوی نام در این مملکت باشد، برای اینکه من یک نفر آدمی هستم که در این مملکت امنیت و آسایش میخواهم و حقیقت در پرتو وجود ایشان مادر ظرف این دو سال اینطور چیزها را داشته ایم... و بحمدالله از برکت وجود ایشان خیالمان راحت شده و میخواهیم یک کارهای اساسی بکنیم».^{۳۹۶}

^{۳۹۵} - نگاه از بیرون. ۱۸۷ -

^{۳۹۶} - دکتر مصدق و نطق های تاریخی او - حسین مکی. ۴۸

آیا برقراری چنان امنیتی درگستره کشور، بدون نیروی نظامی و تجهیزات لازم و کافی امکان پذیر بود؟ تا به برکت وجود سردار سپه، دکتر مصدق و دیگران به آسودگی سر بر بستر بگذارند؟



پس از اشغال ایران از سوی ارتش شوروی و انگلستان، باپیمانی که سران سه دولت آمریکا - انگلیس و شوروی در تهران منعقد کردند، و ایران ظاهراً به عنوان کشور دوست و یاری دهنده در آن پیمان شناخته شد، ارتش توانست پادگانهای نظامی اش را در اغلب مکانهای پیشین حفظ و برقرار نماید و وجود همین ارتش بود که توانست در زمان اشغال، در برابر راهزنان و ایلات سرکش و خانهای متمرّد که سر بر آورده بودند، عرض اندام کند (که دکتر مصدق نیز از آن، در فرو خواباندن شورش ابوالقاسم خان بختیاری، در گدارلندر سود جسته بود) و کشور را در شرایط جنگ جهانی اول قرار ندهد و این ارتش مجهز به بخش اعظمی از همان سلاح هایی بود که دکتر مصدق به انتقاد از خرید آنها پرداخته بود، گفتنی است که در سالهای اشغال ایران، نه تنها بخاطر ضیق مالی، دولت قادر به تأمین پول لازم برای خرید سلاح نبود بلکه به لحاظ حضور نیروهای نظامی متفقین، امکان خرید سلاح های سنگین نیز نبود، بدین لحاظ ارتش از سلاح هایی استفاده میکرد که در زمان رضاشاه خریداری شده بود و یا از کارخانه اسلحه سازی کشور که در زمان آن شاه برپا شده بود بهره میگرفته است، آنهم نه از همه ظرفیت آن کارخانه، چرا که روسها با اشغال ایران، اداره این کارخانه را در دست گرفتند تا از برای آن دولت نیز در این کارخانه اسلحه سبک ساخته شود.

سرپرستی لورین، وزیر مختار انگلستان در ایران در گزارشی به لرد کرزن مینویسد: «...زمانیکه در پایان سال ۱۹۲۱ به ایران رسیدم اوضاع داخلی این کشور نه آرام بود و نه ثابت، شورش کنل محمد تقی خان پسیان، در خراسان - طغیان سیمیتقو در آذربایجان - انقلاب میرزا کوچک خان در گیلان - چپاول ایلات شاهسون - تمرّد طوایف ترکمن - قرار گرفتن طالبش و ماکوتحت نفوذ شوروی - گرایش کردها به همدستی سیمیتقو - تجمع ایلات جنوب و جنوب غربی یعنی لرها و بختیاریهها و قشقایی ها به ریاست صولت الدوله - اعراب خمسه به ریاست قوام الملک - شیخ محمره و طوایف کوچک ساکن سرزمینهای مشرف بر بنادر خلیج فارس و اقدامات آنها - شورش در زاندارمری تبریز به فرماندهی لاهوتی و وقایعی دیگر در ایران وجود داشت»^{۳۹۷}

علاوه بر آنچه که لورین از اوضاع داخلی ایران در آن روزها یاد کرده است، بویر احمدی هاوممسنی ها در منطقه بویر احمدی و کهنگیلویه - ایل شکاک و خانهای پشتکوه - ایلهای جوانرودی و اورامانی در کردستان - ایلات هزاره و زعفرانلو در خراسان و سیستان - لهاب خان (سالار جنگ) در بجنورد - دوست محمد خان بلوچ در بلوچستان - اشراک آرات و نا امنی شهرها و راه ها و دهات بخاطر وجود راهزنان و باج بگیران و... سالیان درازی بود که سراسر کشور را بخاطر زمامداران نالایق [دوران قاجار] و مداخلات بیگانگان نا آرام و نا امن ساخته بودند و از دولت مرکزی فرمان نمیبردند و هر شیخ و خانی در حوزه اقتدار خود فعال مایشاء بود، اینهمه نا آرامی ها و اینهمه یاغیان و گردنکشان را در گستره پهناور ایران با چه تدبیر و وسیله میشد آرام، و در کشور امنیت برقرار کرد جز با نیروی نظامی مجهز به تسلیحات پیشرفته روزویا یا مخالفان بر این اعتقاد بوده اند که ایران برای همیشه باید بر همان پایه ای که در عهد قاجارها بود، پایدار بماند؟ هیچ کشور مقتدری یکشبه به قدرت و اقتدار نرسید و برای رسیدن به آن جایگاه، آموزش و آگاهی و تمرین تدریجی با همه سلاحها و در دست داشتن آنها از ضروریات یک ارتش کارآمد است و کار رضاشاه در این باره نه اصراف کاری، بلکه به تدبیر بوده است، تا آنجا که دکتر مصدق را در سخنرانی نهم آبان ۱۳۰۴ به تأیید آن واداشته بود، اما پس از سقوط احمدشاه، همه کارهای رضا شاه به زیر سنوال ایشان رفت!

سیروس غنی، از قول جهانگیر آموزگار مینویسد: «در سالهای نهایی سلطنت قاجار چیزی نبود که یک ایرانی بتواند به آن بنزد، نظامی که رضا شاه، از احمدشاه، قاجار برگرفت، آمیزه ای از ناتوانی سیاسی، بی قانونی، ستمگری، نادرستی و عیاشی بود».^{۳۹۸}

^{۳۹۷} - ایران در عصر پهلوی - دفتر یک. ۱۲۳

^{۳۹۸} - برآمدن رضاخان و... ۳۹۳

دکترمصدق، مدعی بود که بخش بزرگی از درآمد نفت به مصرف برپایی راه آهن سرتاسری رسیده است، اینک نگاهی به درآمد نفت و هزینه ساخت راه آهن سرتاسری میاندازیم، تا بدانیم سخنان دکتر مصدق، تا چه اندازه درست و یا نادرست بوده است، از این رو به آمار رسمی وزارت دارایی و بنگاه راه آهن ایران مراجعه میکنیم:

مبلغ کل درآمد از محل مالیات قندوشکر و چای، تاپایان -

کار ساختمان راه آهن سرتاسری ۲۱۹,۵۰۰,۰۰۰ تومان

مبلغ هزینه شده ۲۱۸,۸۰۰,۰۰۰ تومان

این آمار نشان میدهد که از محل عواید نفت جهت برپایی راه آهن سرتاسری کمترین هزینه ای نشده است.^{۳۹۹}

و اما کل درآمد نفت از زمان برتخت نشستن رضاخان سردار سپه (اردیبهشت ۱۳۰۵ تا شهریور ۱۳۲۰): ۳۳,۱۲۰,۹۷۶ لیره انگلیس، که با نرخ تسعیر آن زمان به تومان مبلغی تقریباً معادل ۱۴۰,۰۰۰,۰۰۰ تومان بوده است.^{۴۰۰}

بنابراین با توجه به آمار رسمی ارائه شده میبینیم که وجوه جمع آوری شده از محل عوارض قندوشکر و چای بسیار بیش از عواید نفت در مدت شانزده سال پادشاهی رضاشاه، بود و یا اگر عواید نفت تنها به مصرف ساختمان راه آهن و خرید سلاح ها و مهمات میرسید، آنهمه کارهای عمرانی و زیربنایی از قبیل احداث هزاران کیلومتر راه جدید شوسه و مرمت و تسطیح جاده های غیراستاندارد موجود، ساختمان سدها، پل، برپایی چندین کارخانه قندوسیمان و برپایی سیلوها، راه اندازی بخشی از شبکه راه آهن و تسطیح و زیرسازی بخشی دیگر از شبکه مزبور، تأسیس دانشگاه تهران و دانشسرای عالی و دانشسراهای مقدماتی در شهرهای بزرگ و صدها دبستان و دبیرستان دولتی و اعزام ۲۳۹۵ دانشجوی وافر به خارج از کشور به منظور ادامه تحصیلات عالی در رشته های گوناگون و فراگیری فنون نظامی به مدت روز، احداث بیمارستانهای دولتی در بسیاری از شهرها و برپایی درمانگاه ها و سازمانهای نیکوکاری و امدادی مانند شیروخورشید سرخ و بنگاه حمایت مادران و نوزادان، کارخانه اسلحه سازی و هواپیما سازی شهپاز و تأسیس فرستنده رادیو و احداث بناهای عظیم دولتی و تأسیس محل استقرار پادگانها و پرداخت حقوق و مقرری کارکنان دولت و ارتش و بسیاری دیگر از کارهای عمرانی و زیربنایی در گستره کشور با توجه به درآمدهای ناچیز دولت از محل سایر منابع مانند عواید گمرکی و دخاتیات (تأسیس در سال ۱۳۱۶) و سود ناچیز بانک ملی با درآمد سالهای نخستین فعالیتش و مالیاتهای مستقیم و بعضی عوارض ناچیز و منابع کم

^{۳۹۹} - سعید نفیسی- تاریخ معاصر ایران ، چاپ ۱۳۴۵، ص ۱۶۸

^{۴۰۰} - به نقل از کتاب پنجاه سال نفت ایران نگارش مصطفی فاتح

اهمیت تر دیگرکه دکترمصدق، شاهد هردو دوره (قاجار و رضا شاه) بوده است، چگونه وبا کدام عایدی دیگرصورت گرفت؟

متأسفانه بگونه ایکه پیش ازاین اشاره شده است، اغلب انسانها به هردلیلی به دنبال بررسی و واکاوی آنچه راکه میشوند و یا میخوانند، نمیروند و بعضی از نویسندگان و سخنوران با آگاهی به این نکته، از هر وسیله ایکه هدف شان راتوجیه کند برای اعمال اغراض خودبهره میگیرند، مینویسند و میگویند! حیف!

بخش دهم:

بررسی پیرامون پیشنهادات دکتر محمد مصدق

در بخش سوم این گفتار آمده بود که به هنگام طرح لایحه برپایی راه آهن سرتاسری، پیشنهاد دکتر مصدق این بوده است که دولت بجای پرداختن به ساختمان راه مزبور، اقدام به ساختن چندکارخانه قند و راه شوسه جدید و ترمیم و تسطیح جاده های موجود کند. حال ببینیم که رضا شاه در مدت شانزده سال پادشاهی اش، ضمن ساختن راه آهن سرتاسری تاچه اندازه در اینباره توجه داشته و اقدام کرده است.

الف: احداث کارخانه های قندسازی:

از آغاز کار احداث راه آهن سرتاسری، نسبت به ساختمان چندین کارخانه قندسازی نیز در نقاط مختلف کشور اقدام مُجدّانه ای صورت گرفت.

مهدیقلی هدایت (مخبر السلطنه)، ضمن شرح کارهای انجام شده در سال ۱۳۱۰ مینویسد: «...بعقیده من میبایست قند از نیشکر ساخته شود، آنهم در مازندران و خوزستان، فرصتی میخواست، چغندر را نزدیکتر به کار دیدند... فعلاً در ورامین - کرج - کهریزک و کنار بند امیر در فارس کارخانه های قند دایر است».^{۴۰۱}

نوشته هدایت بروشنی حکایتگر آن است که رضاشاه برای دستیابی سریع به قند محصول داخلی، کاشت و برداشت چغندر قند را که استحصال آن به زمانی کمتر از نیشکر نیاز دارد ترجیح میداده و نشان میدهد که در این باره تاچه حد بی تاب بوده است.

دکتر بهالدین بازارگاد در کتاب کرونولوژی تاریخ ایران علاوه بر کارخانه های قند سازی که از آنها نام برده شد، از برپایی کارخانه قندسازی شاهی نیز در سال ۱۳۱۳ نام میبرد.^{۴۰۲}

کارخانه های قندسازی شازند و فریمان نیز از جمله کارخانه های قندسازی است که در زمان کوتاه پادشاهی رضاشاه احداث شده بود.^{۴۰۳}

سر ریدر بولارد، ضمن انتقاد آمیخته به ریشخند از رضاشاه و تحقیر ایرانیان، نوشت: «...شاه در عین حال میخواست مراکز صنعتی و کارخانه های مُعظم در نواحی مختلف مملکت بسازد، به عنوان مثال یک

^{۴۰۱} - خاطرات و خطرات ۳۹۲-۳۹۳

^{۴۰۲} - کرونولوژی تاریخ ایران. ۲۳۵

^{۴۰۳} - گفته شده رضا شاه بزرگ بسیار علاقمند بوده فریمان را به مرکز استان خراسان مبدل کند تا ارزش مشهد کم، کم زایل شود. به همین منظور ساختمان های اداری در فریمان ساخته میشده است. ویراستار

کارخانه عظیم کنسروسازی دربندرعباس ساخته شد، وهرجاکارخانه قندی وجود دارد...».^{۴۰۴}

میرزایحیی دولت آبادی، مینویسد: «کارخانجات قندسازی ونخ ریزی وپارچه بافی وغیره، پی درپی افزوده میگردد...».^{۴۰۵}

روزنامه گزیت بریتیش اند دی ایست، درمقاله ای به تاریخ ۱۴ مارس ۱۹۴۰ [۲۳ اسفند ۱۳۱۹] نوشت: «ایران اکنون دارای چندین کارخانه قندسازی است، محصول سالانه چغندر قند سیصد هزار تن است...».^{۴۰۶}

نی یر ایست ایندیا، در ۳۱ می ۱۹۳۴ برابر با ۲۴۷۳ [۱۰ خرداد ۱۳۱۳] نوشت: «دولت باکشت وتولید چغندر درحوالی تهران بسیار کار عاقلانه کرد و دو کارخانه قندهم که اکنون بهره میدهند تأسیس نموده است، طبق برنامه باید تا پایان دوسال مقدار کافی چغندر برای خوردن ۹ کارخانه دیگر تولید گردد».^{۴۰۷}

مورنینگ پست، در تاریخ ۲۱ مارس ۱۹۳۴ [اول فروردین ۱۳۱۳] نوشت: «ازخدمات برجسته وی [رضاشاه] چندین فقره اصلاحات مالی وقضایی وراه سازی وساختمان شش کارخانه جدید قند را باید ذکر نمود».^{۴۰۸}

کاری که در زمان پادشاهی قاجارها، برپایی حتا یک کارخانه در کهریزک به دست میرزا علی خان امین الدوله امکان پذیر نشد.

ب: راهسازی وترمیم وتسطیح جاده های موجود:

رضاشاه، درباره جاده سازی وارتباط هرچه بیشتر و بهتر بین شهرها وآبادی هانیز بی تاب بود ودر زمان ۱۶ سال سلطنت او چندین هزار کیلومتر جاده شوسه با استاندارد بین المللی ساخته شد، اما پیش از آنکه به گامهایی که نامبرده در این راه برداشته پردازیم، بی مناسبت نخواهد بود که به وضع ارتباطات داخلی ایران پیش از روی کار آمدن رضاشاه بگونه ای گذرا اشاره ای داشته باشیم.

احمد کسروی، که در عهد احمدشاه قاجار به سمت ریاست دادگستری خوزستان منصوب شده بود، درباره چگونگی رفتنش به شوشتر مرکز این استان در آن ایام، چنین مینویسد: «...من نیز که نگارنده این نامه هستم، بنام رییس عدلیه خوزستان در هفدهم جمادی الثانی از تهران از راه بغداد و بصره روانه و در شب دوازدهم رجب به محمره [پس از گذشت ۲۶ روز] رسیدم وفردای آن روز شیخ را

^{۴۰۴} - خاطرات بولارد. ۱۰۶-۱۰۷

^{۴۰۵} - حیات یحیی، دفتر چهارم. ۴۰۶

^{۴۰۶} - رستاخیز ایران. ۷۷۶

^{۴۰۷} - رستاخیز ایران. ۶۶۶

^{۴۰۸} - رستاخیز ایران. ۶۵۹

[شیخ خزعل فرمانروای مطلق العنان خوزستان در آن زمان] درعبادان [نام پیشین آبادان] در درون کشتی دیدار کرده به محمره [خرمشهر] بازگشتم و از آنجا به ناصری [اهواز] و از آنجا به شوشتر که جایگاه عدلیه بود رفتم». ^{۴۰۹}

رضاشاه نیز به هنگام نخست وزیری برای سرکوب شیخ خزعل دارنده نشان ویکتوریا، از دولت امپراتوری انگلستان، ناگزیر شده بود از طریق اصفهان - شیراز - بندر بوشهر و هندیجان وارد خوزستان شود، چرا که از طریق لرستان راهی به خوزستان وجود نداشت و کوره راه های موجود نه تنها از امنیت برخوردار نبود بلکه برای لشکر کشی نیز مساعد نبود.

پدر نگارنده نیز تعریف می کرد که در زمان جوانی بقصد زیارت مشهد، ابتدا از بندر انزلی سوار بر کشتی شده و پس از پیاده شدن در بادکوبه، سوار بر کشتی دیگری به مقصد بندر "گراسنوودسک" در شرق دریای مازندران شدیم و از آنجا بادلجان به عشق آباد مرکز ترکمنستان و سپس از طریق باجگیران و قوچان به مشهد رسیدیم، چرا که همان کوره راه تهران - شاهرود - سبزوار - نیشابور، بخاطر راهزنان ترکمن نا امن و عبور از این کوره راه متضمن خطرات مالی و جانی بود.

جای تأسف بود که برای سفر به خراسان و خوزستان بخاطر نا امنی ها و نبود جاده، ناگزیر میبایست از خاک کشور بیگانه عبور و مرور میشد و این منحصر به نوشته کسروی و یا گفته پدر نگارنده نبود، بسیار کسان دیگر نیز در این باره نوشته اند و بطور کلی سفر و حمل و نقل کالاهای بازرگانی بین شهرها و آبادی ها در درون کشور که همجوار با کشورهای بیگانه نبودند نیز از دستبرد و غارت راهزنان و باج بگیران که گاه با خطر جانی نیز همراه بوده است، بدور از دلهره و خطر نبود.

دکتر عبدالحسین زرکوب، مینویسد: «... ایجاد جاده های منظم که لازمه حفظ وحدت مملکت و رفع هرگونه شورش و اغتشاش محلی بود، از جهت بازرگانی هم اهمیت داشت و میرپنج سابق [رضاشاه] که سالها در اکثر ولایات و جاده هالشکر کشی و تردد کرده بود، ضرورت این معنی را از همان آغاز سلطنت دریافت و در تعریض جاده ها و ایجاد پل های ارتباطی، اهتمام تمام نشان داد». ^{۴۱۰}

سیروس غنی، مینویسد: «... باید در نظر داشت که در سال ۱۳۰۸ برنامه بسیار دامنه داری برای احداث جاده سازی شروع شده بود، و ایران در سال ۱۳۱۹ (۲۴۷۹=۱۹۴۰) بیش از ۲۶ هزار کیلومتر جاده داشت، جاده های اتومبیل رانی، بسیاری از آنها از میان نواحی کوهستانی [میگذشت] فقط چند تایی اسفالت و [بقیه] به معیارهای

^{۴۰۹} - به نوشته های کسروی نگاه کنید.

^{۴۱۰} - روزگاران. ۸۶۹

اروپایی، ابتدایی بود ولی برای کشوری که هیچگونه وسیله حمل و نقل سریع به خود ندیده بود همینها پیشرفت عظیمی بود».^{۴۱}

عبدالحسین مفتاح، نوشته است: «... پس از گشایش بانک ملی (در سال ۱۳۰۷ هـ - خ ۱۹۲۸=۲۴۶۷ م.) نوبت گشودن مشکل سوم رسید، فراهم کردن ارتباط سریع بین استانهای شمالی با جنوب بوسیله راه های شوسه و راه آهن، تا استانهای شمالی بتوانند خود را از فشار قیمت‌های دیکته شده روسیه شوروی برای کالاهای آنها نجات دهند، زیرا روشی را که شوروی در معامله با کشاورزان و بازرگانان شمالی بکار بسته بود برآیندش بیچاره کردن کشاورز و ورشکستگی بازرگانان بود».^{۴۲}

میرزایحیی دولت آبادی، که بانگاهی تردیدآمیز نسبت به مزایا و لزوم احداث راه آهن مینگریست و آنرا به سود شرکت نفت ایران و انگلیس پرمیشمرد، مع ذلک ضمن همان سلسله نوشته ها درباره راه سازی در زمان رضاشاه نوشت: «... البته به مقتضای سلیقه شاه که دوست میدارد مملکت آباد گردد و در عهده‌وکارهای بسیار شده باشد طرق و شوارع در تمام مملکت ساخته شد و میشود».^{۴۳}

مهدیقلی هدایت، در کتابش آورده است «... هفتم آبانماه ۱۳۰۷ شاه برای افتتاح راه شوسه خرم آباد - دزفول تشریف بردند و وزراء و معاریف در رکاب بودند».^{۴۴}

روزنامه کامرس ریپورتر، طی مقاله ای در ۲ مارس ۱۹۳۱ [۱۲ اسفند ۱۳۰۹] نوشت: «... دولت در اجرای برنامه ساختن راه ها در سراسر کشور هیچ فروگذار نکرده است... طبق گزارش هانری ویلارد، کنسولیاری مقیم تهران [کنسولیاری آمریکا] عوارض قندوچای در سال ۱۹۳۰ [۱۳۰۹] که برای تکمیل راه اندیمشک باید به مصرف برسد، به چهار صد و بیست و پنجهزار تومان یا معادل ۴۲۷,۹۷۵ دلار بالغ گردید و مهمترین قسمت برنامه راه سازی ایران است و شاید تا مدتی کمتر از یکسال کامیونهای بزرگ بتوانند در این راه رفت و آمد کنند... برای نگاهداری جاده هاتوجه زیادی شده، راه جدید قزوین به تبریز به تدریج خاکریزی و تسطیح شده و عده ای مسافر از راه ناتمام کناره مشهد سر [بابلسر] تارشت عزیمت نموده اند... اصلاح راه ایران و عراق (جاده رواندوز) بخوبی پیشرفت میکند... انتظار میرود که راه حیدرآباد از کنار دریاچه ارومیه تاموصل به زودی استان آذربایجان را به دریای مدیترانه متصل سازد... برای نقشه برداری یک شاهراه بزرگ واحداث جاده های فرعی هیأتی از مهندسين به خراسان اعزام گردیده اند».^{۴۵}

^{۴۱} - برآمدن رضا خان و... ۴۸۶

^{۴۲} - ایران پل پیروزی. ۹۵

^{۴۳} - حیات یحیی، دفتر چهارم. ۴۰۶

^{۴۴} - خاطرات و خطرات. ۳۸۴

^{۴۵} - رستاخیز ایران. ۵۱۴-۵۱۵

روزنامه رویال ایشیان سوسایتی، در تاریخ اکتبر ۱۹۴۱ [آبانماه ۱۳۲۰] پس از کناره گیری رضاشاه از مقام پادشاهی نوشت: «...در دوره سلطنت شاه سابق وسایل ارتباطیه و راه های ایران بسیار بسیار توسعه یافت، زیرا تاپیش از سلطنت او غیر از راه شوسه انزلی - تهران که روسها ساخته بودند و چند راه دیگر که بوسیله قوای نظامی انگلیس احداث شده بود، راه دیگری در ایران وجود نداشت و برنامه وسیع راه سازی سراسر کشور در زمان سلطنت او به موقع اجرا در آمد». ^{۴۱۶}

فتح الله نوری اسفندیاری، در کتاب رستاخیز ایران، مطلبی راکه خبرنگار مونترال دیلی استار، در ۱۲ اکتبر ۱۹۲۸ [۲۰ مهر ماه ۱۳۰۷] در آن رسانه آورده است، عیناً چنین نقل میکند: «...او [رضاشاه] به وجود وسایل ارتباطیه جدید اهمیت زیاد میدهد و بهمین منظور برای راه سازی مبلغ مخصوصی کنارگذاشته شده و جاده لرستان که شمال ایران را به استان زرخیز خوزستان و خلیج فارس متصل میسازد در پایان امسال تکمیل خواهد شد». ^{۴۱۷}

همودرهمین کتاب به نقل از نشریه تایمس، مورخ ۲۶ ژانویه ۱۹۲۷ [۳ مرداد ۱۳۰۶] آورده است: «...برائرساختن راه های موتوری، روح تازه به زندگانی اقتصادی و تجاری این کشور دمیده شده و تغییرات مهمی در آن پدیدار گردیده است و طول جاده های موتوری رویهمرفته اکنون به شش هزار مایل میرسد... درآمد مالیات راه برای ساختمان جاده های تازه و نگاهداری راه های فعلی بمصرف میرسد». ^{۴۱۸}

عبدالله مستوفی، مینویسد: «...یکی از جهات خراب ماندن عربستان [خوزستان] بی راهی بود، نزدیکترین راه تهران به خوزستان، همین راهی است که پهلوی مرحوم از میان کوه های لرستان به آنجا کشیده و بوسیله این شوسه، بروجرد را به خرم آباد و خرم آباد را به اهواز و اهواز را به آبادان و خرمشهر وصل کرده است، در ادوار قبل این راه وجود نداشت و وجود ایلات لرستان در سراین راه هم مانع بزرگی برای رابطه شمال کشور به این ناحیه زرخیز بود، از کوه های بختیاری هم ممکن بود به عربستان [خوزستان] بروند ولی این راه هم در تصرف ایل بختیاری و به همین جهت بود که فرستادن قشون به عربستان و اداره کردن آنجا برای دولت ایران جزو خواب و خیال بشمار میآمد، حتی میتوان گفت که صفویه هم به جهت همین دو محظور بوده که پایی آبادی خوزستان نشده اند، و الا چگونه ممکن است که شاه عباس کبیر که بندر عباس را آباد میکند، به آبادی این ایالت که از حاصلخیزی و عایدی

^{۴۱۶} - همان، ۸۰۵ تا ۸۰۷

^{۴۱۷} - همان، ۴۴۷

^{۴۱۸} - همان، ۳۷۰

سرشار آن داستانه‌های افسانه مانند در تواریخ مندرج است، عنایتی نکند و با وجود نزدیکی به اصفهان یک قدم در این راه برندارد».^{۴۱۹}

نشریه گلاسکوه‌رالد، در تاریخ ۳۰ نوامبر ۱۹۳۶ [۹ آذر ۱۳۱۵] نوشت: «...در سال ۱۹۲۵ [۱۳۰۴] در تمام کشوری که هزارمایل راه شوسه وجود داشت و در آن تاریخ ایران سرزمین شتر و قاطر محسوب میشد، ولی اکنون جاده های جدید به میزان دوهزار مایل در هر سال ساخته میشود».^{۴۲۰}

آنچه در این بخش اگرچه بگونه اندک از بسیار به نظر رسید به روشنی بیانگر آن است که رضاشاه همزمان با احداث راه آهن سرتاسری، از ساختن راه های شوسه جدید و مرمت و تسطیح و تعریض جاده ها و کوره راه های موجود و برپایی چندین کارخانه قندسازی که از توصیه ها و دل نگرانی های دکتر مصدق در دوره های پنجم و ششم مجلس بود، غافل نبوده است، اما میبینیم آنچه را که دکتر مصدق برای کشور و مردمش ضروری میپنداشته است و بدست رضاشاه به انجام رسیده بود، پس از شهریور ۱۳۲۰، با همه اشراف به برپایی شبکه هایی که در دست اقدام بود و پس از سوم شهریور ۱۳۲۰ متوقف مانده بود، در مجلس و در کتاب خاطراتش که در سال ۱۳۴۲ نگاشته شده است، ضمن تکرار آنچه را که درباره بی مورد بودن احداث راه آهن سرتاسری شمال به جنوب در سالهای ۱۳۰۵ و ۱۳۰۶ در مجلس بیان کرده بود، درباره برپایی چندین کارخانه قند و احداث هزاران کیلومتر جاده جدید و مرمت و تسطیح راههای قدیم که از جمله دغدغه خاطر وی بود نیز کمترین اشاره ای نمیکند سهل است که همچنان بردیدگاه سالهای پیش خود پای میفشارد!

ایکاش مشارالیه به مصداق «عیب می جمله بگفتی هنرش نیز بگو»، ضمن گفتار و نوشتارش، اشاره ای نیز به انجام کارهایی که به دولت توصیه میکرده و آنرا مفید به حال کشور و مردمش میدانسته است میکرد، تاچنین استنباط شود که پیشنهادات و یا انتقادات وی صرفاً از روی انصاف و بمنظور راهنمایی بوده است نه مخالفت و یا بغض و غرض ورزی.

و یا آیا میتوان بر این باور بود که سکوت ایشان در اینباره بدان سبب بوده که نخواستند است به رضاشاه که به جای قاجارها نشسته بود، حتا آنجا که میدید توصیه هایش در مورد جاده سازی و برپایی کارخانه های قندسازی همزمان با احداث راه آهن بدست او انجام شده است، کمترین بها و اعتباری ببخشند؟

طرفه اینکه دکتر مصدق، با اینکه بارها بر لزوم احداث و مرمت جاده ها پای میفشرد، در کتاب خاطراتش با اشاره به جاده ۱۱۰۰

^{۴۱۹} - شرح زندگانی من، دفتر سوم. ۶۳۳

^{۴۲۰} - رستاخیز ایران. ۷۳۵

کیلومتری خرمشهر- تهران - بندر پهلوی که در زمان "محمد رضا شاه" بخاطر ترافیک متراکم، در دست مرمت و تعریض و اسفالت کاری بود نوشته است: «...کما اینکه راه اسفالت خرمشهر - پهلوی هم که ۱۱۰۰ کیلو متر طول آن است و سازمان برنامه آنرا میسازد و یکی از مفاخر عصر سلطنت محمدرضا شاه پهلوی است در حکم این راه [منظور ایشان راه آهن سرتاسری است] قرارداد و بلکه از آن هم بدتر است...!».^{۴۱}

بطور قطع و یقین یکی از جاده هایی که از اهمیت زیاد برخوردار بوده و هست، همین جاده ۱۱۰۰ کیلومتری میباشد که منطقه نفتی و حیاتی کشوری یعنی خوزستان و خلیج فارس را به مرکز ایران متصل میکند، همین جاده و راه آهن، چه در رژیم گذشته و چه پس از آن به موجب آمار وزارت راه و نیروی انتظامی از جهت ترافیک (چه بازرگانی و چه گردشگری) از مهمترین و پر اهمیت ترین جاده های ایران بشمار میرود و نگارنده که بیش از بیست سال در خوزستان در یک نهاد اقتصادی خدمت میکرده است از نزدیک شاهد اهمیت این جاده ها و ترافیک پر تراکم آن بوده است.

ویاز ایکاش دکتر مصدق بجای کُلی گویی، درباره چرایی بدتر بودن جاده اسفالت مزبور نسبت به راه آهن سرتاسری نیز توضیح میداد تا تصور نشود که از پی آنهمه جوش و خروشی که درباره اهمیت راه ها از خود نشان میداده است با گذشت چهارده، باراه سازی نیز مخالف شده بوده است و آن رانیز از خیانت های محمدرضا شاه میدانسته است!

بخش یازدهم:

دیدگاه برخی دیگر از تاریخ نگاران و نویسندگان

درباره راه آهن سرتاسری

در کتاب رستاخیز ایران بخشی از مقاله "لیوتنانت کماندر. ج - کنورثی" مندرج در نشریه "دی دیفری" در تاریخ ۳ ژوئیه ۱۹۲۷ [۱۱ تیر ۱۳۰۶] به شرح زیر آمده است: «... راست است که راه ها و جاده های بسیار ساخته شده و حمل و نقل موتوری امکان پذیر گردیده ولی تا وقتی راه آهن در سراسر کشور ساخته نشود، ایران هیچگونه پیشرفت ترقی نخواهد نمود... نبودن راه آهن در ایران یکی از آثار برجسته و مشهود مشکلات سیاسی قدیم است که بر اثر رقابت و حسادت میان آلمان و انگلیس و روسیه برای این کشور تولید زحمت و دردسر نمود و اکنون چندین سال است که طرح های مربوط به راه آهن در تهران موضوع بحث و گفتگو قرار گرفته است».^{۴۲}

مهدی بامداد، مینویسد: «از حق نباید گذشت که شاه فقید خدمات برجسته ای نسبت به مملکت انجام داد که درخور کتاب مفصل و جداگانه ای است، از آن جمله ایجاد امنیت کامل در سراسر مملکت، متحدالشکل کردن ارتش ایران - کشیدن خط [آهن] سرتاسری ایران، اعزام محصل به اروپا برای تکمیل تحصیلات در رشته های گوناگون و تأسیس دانشگاه و...».^{۴۳}

عبدالحسین مفتاح، مینویسد: «... همت و فکر روشن و میهن دوستانه رضاشاه بدون اینکه دیناری از بیگانگان وام بگیرد، با گذاردن مالیات ناچیزی بر قندوشکر، انجام شد، یعنی همه مردم کشور با گشاده رویی در ساختن راه آهن سهم [شدند] و همت گماشتند».^{۴۴}

نشریه مونترال دیلی استار، طی مقاله ای به تاریخ ۱۲ اکتبر ۱۹۲۸ [۲۰ مهر ۱۳۰۷] نوشته است: «... بعد راه آهن مهمی از بندرگز در کرانه بحر خزر از راه تهران، قزوین، همدان و اهواز تا خلیج فارس کشیده خواهد شد، هزینه ساختمان این راه آهن از محل درآمد انحصار قندوشکر و چای که سالانه به یک میلیون لیره برآورد میشود، تأمین میگردد، یکی از نتایج ساختن راه آهن و کشیدن سد روی رود

^{۴۲} - رستاخیز ایران. ۳۵۸

^{۴۳} - تاریخ رجال ایران، دفتر دوم. ۸

^{۴۴} - ایران پل پیروزی. ۹۵ - عبدالحسین مفتاح جانشین وزیر خارجه دوران نخست وزیری مصدق است. از آنگولفیل ها و طرفداران پروپا قرص سیاست انگلیس بوده و پدرش بدلیل باز کردن رمز نوشته های دپار قاجار و تحویل به انگلیسی ها نام فامیل «مفتاح» را گرفته است. ویراستار

کارون دراهواز، اینک محصول پنبه که صدها سال پیش از این در خوزستان رونق بسزایی داشته، دوباره تجدید حیات خواهد نمود».^{۴۵}

روزنامه رویال ایشیان سوساییتی، در مقاله ای با عنوان پانزده سال سلطنت رضاشاه پهلوی، در تاریخ اکتبر ۱۹۴۱ [آبان ۱۳۲۰] نوشت: «... یک خدمت بزرگ دیگر رضاشاه کشیدن راه آهن سرتاسری از بندر جدید شاهپور در نزدیکی رأس الخلیج [فارس] تا بندر شاه در جنوب شرقی بحر خزر بود... چون راه آهن ایران از میان رشته کوه های عظیم میگذرد از این جهت ساختمان آن از نظر فنی و مهندسی یکی از شاهکارهای عجیب دنیا بشمار میرود».^{۴۶}

دکتر عبدالحسین زرکوب، مینویسد: «... ایجاد یک راه آهن سرتاسری راهم که میبایست تدریجاً با گسترش شبکه هایش تمام نواحی دور افتاده کشور را بهم مربوط نماید، یک امر ضروری برای تجدید حیات اقتصادی کشور تلقی میگردود در حالیکه دست زدن به چنان امر خطیری به نظر بیشتر اطرافیان غیر ممکن بود، طرح آنرا تدارک دید و از طریق مالیات قندوشکر که در واقع مخارج این اقدام را سرشکن میکرد، خلیج فارس را با دریای خزر متصل کرد و ایجاد ده ها پل و تونل که برای چنین کاری ضرورت داشت».^{۴۷}

روزنامه تایمزاف ایندیا، طی مقاله ای به تاریخ ۱۸ اکتبر ۱۹۲۷ [۲۶ مهر ۱۳۰۶] نوشت: «... شاه در مراسم افتتاح نخستین ایستگاه راه آهن بطور جدی دست بکار گردیده است... با روش خصومت آمیز ایران نسبت به عراق [تحت سرپرستی و نظارت مستقیم دولت انگلستان در آن زمان] احتمال نمیرود راهی که خط بغداد - خانیقین را به تهران متصل کند طی سالیان دراز تکمیل شود و نتیجه این خواهد بود که راه آهن سرتاسری ایران به ضرر راه فعلی تهران - بغداد - بحر خزر، ایران را با دنیای خارج مرتبط سازد... این خط آهن، ایران غربی را با خلیج فارس در جنوب و دریای خزر در شمال طوری متصل خواهد کرد که مناطقی را که از آنها عبور میکند بی نهایت آباد و معمور میگردد».^{۴۸}

روزنامه نی یرایست اف ایندیا، در ۳۱ می ۱۹۳۴ [۱۰ خرداد ۱۳۱۳] نوشت: «... نخست پیشنهاد شده بود که اگر این خط از شرق به غرب، از وسط دره ها گذشته و پس از ارتباط با عراق و هند محصولات کشاورزی ایران را به این دو کشور برسانند، فواید آن بیشتر خواهد بود، اکنون پیش بینی میشود که با خط فعلی میتوان محصول مازندران برنج، ابریشم، چای، مرکبات، به مسافت یک هزار مایل تا بندر جدید شاهپور حمل و از آنجا به اروپا فرستاد».^{۴۹}

^{۴۵} - رستاخیز ایران. ۴۴۷

^{۴۶} - همان، ۸۰۶

^{۴۷} - روزگاران. ۸۶۹

^{۴۸} - رستاخیز ایران. ۳۸۸

^{۴۹} - رستاخیز ایران ۶۶۶-۶۶۸

در نشریه مورنینگ پست، به تاریخ ۲۱ مارس ۱۹۳۴ [یکم فروردین ۱۳۱۳] آمده است: «...بالاخره طرح بزرگ ساختمان راه آهن سرتاسری از شمال به جنوب که بحرخرز را از راه تهران و همدان به خلیج فارس مرتبط میسازد، ... ساختمان این خط هم اکنون به مرحله قطعی رسیده و تا پنج سال دیگر به پایان خواهد رسید، این نقشه از دو جهت، یکی به علت هزینه سنگین ساختمان و دیگری بواسطه امتداد خط از شمال به جنوب، مورد انتقاد واقع شد، در صورتیکه جریان عمده رفت و آمد، از شرق به غرب است، ولی جواب هردو ایراد را میتوان داد، راست است که راه تجارتي از شرق به غرب یعنی از آسیا به اروپا، بیش از شمال به جنوب اهمیت دارد، ولی لزوم تأمین یک راه خروجی از دریا را برای ایران با اهمیت بیشتری باید در نظر گرفت... علاوه بر این خط مذکور [که] با زرخیزترین ناحیه ایران یعنی استانهای گیلان و مازندران اتصال مییابد و اگر راه آهن از شرق به غرب کشیده میشد، بواسطه عبور از صحراهای پهناور و اشکال یافتن آب تدارکات، مبالغ هنگفتی بر هزینه آن افزوده میگشت، شاید از نظر دادوستد بین المللی چنین راهی بهتر بود، ولی بطور یقین برای ایران مورد استفاده مهمی قرار نمیگرفت».^{۴۳۰}

در نشریه تایمس، به تاریخ ۲۶ ژانویه ۱۹۲۷ [۳۱ مرداد ۱۳۰۶] آمده است: «...یک میلیون درآمد سالانه انحصار قند و چای را دولت به ساختمان راه آهن سرتاسری از بندر شاهپور در خلیج فارس تا بندر گز در دریای خزر اختصاص داده است... اما راجع به نفوذ بیگانگان در ایران باید گفت که هیچیک از اتباع روسی و انگلیسی به عنوان مشورت در ادارات دولتی ایران استخدام نشدند».^{۴۳۱}

در کتاب «برخی منظره ها و مناظره ها فکری در ایران امروز»، آمده است که علی میرفطروس در پاسخ مصاحبه گری گفته است: «...مثلاً زمانیکه روشنفکران و سیاستمداران برجسته ای چون محمدعلی فروغی، کاظم زاده ایرانشهر، احمد کسروی، دکتر محمود افشار و... احداث راه آهن را امری حیاتی و ضروری میدانستند، دکتر مصدق این کار را بیهوده و حتی آنرا در خدمت منافع دولتهای بیگانه میدانست».^{۴۳۲}

^{۴۳۰} - همان ۶۵۹

^{۴۳۱} - همان ۳۷۰

^{۴۳۲} - برخی منظره ها و مناظره های فکری در ایران امروز. ۱۴۵

بخش دوازدهم:

مسیر راه آهن مورد نظر دولت انگلستان

همانگونه که در بخش نخست این گفتار آورده شد، روسیه تزاری و بریتانیا خطوطی را خواستار بودند که منافع سیاسی و اقتصادی و نظامی شان را در ایران تأمین کند، و به نوشته لرد کرزن همین رقابتها و مداخلات و کارشکنی های آن دودولت و خواب زدگی و اهمال زمامداران دوره قاجارها، مانع بزرگی بر سر راه ساختمان راه آهن در ایران پیش از روی کار آمدن رضاشاه شده بود.

از آنجا که مخالفان و منتقدان رضاشاه چه آنان که گفتار و نوشتارشان آلوده به غرض بوده و هست و چه فرهیختگانی که نه از راه غرض، بلکه به زعم خود از راه میهن دوستی در مقام مخالفت و انتقاد نسبت به برپایی راه آهن سرتاسری شمال به جنوب برآمده و برمیآیند و گاه هر دو گروه احداث آن را بنا به خواسته و دستور بریتانیا بر شمرده و برمی شمارند، از این رودر این بخش به بررسی درباره مسیر مورد نظر دولت بریتانیا میپردازم تا دانسته شود که مسیر خط آهن مورد نظر و خواست دولت نامبرده از شمال به جنوب ایران بوده است، یا از غرب به شرق.

ژنرال سرپرسی سایکس، مینویسد: «...شکی نیست که روسیه شایق ساختن راه آهن سرتاسری ایران بود، شخص تزار به این کار مانند راه آهن سرتاسری سیبری علاقه نشان میداد و محافل نظامی هم به امید دسترسی به بندرعباس یا چاه بهار به این امر اظهار تمایل مینمودند، حکومت بریتانیا در محظور افتاده بود، چه محققاً با تأسیس راه آهنی که در صورت بروز جنگ، روس را نزدیک سرحدات هندوستان میآورد، مخالف بود». ۴۳

همو در جای دیگر کتابش مینویسد: «...در ضمن انگلیسی ها هم به فعالیت پرداختند و یک سندیکایی که شرکتهای گرین وی (GREENWAY) و لینچ (LYNCH)، جزو آن بودند به دولت ایران پیشنهاد کردند که راه آهن هایی در جنوب بدین قرار ساخته شود:

الف: از محمره یا خورموسی به خرم آباد یا بروجرد.

ب: از بندرعباس به کرمان.

ج: از بندرعباس به محمره.

اصل عمده ای که در این تقاضا مراعات شده بود انحصار ساختمان راه آهن در جنوب بود... شکی نیست که اگر راه آهن به داخله ایران

۴۳ - تاریخ ایران، دفتر دوم، ۸۰۴-۸۰۵

کشیده شود، بندر آن بندرعباس خواهدبود... مطالعه یک خط آهن هم که از ناحیه رودبار و گردنه کم ارتفاع "گیسو" گذشته به "ریگان" و "بم" و کرمان برسد، چندین سال قبل توسط من پیشنهاد و در نتیجه نقشه برداری شد». ۳۴

تازمانیکه سرزمین بین النهرین در تملک دولت عثمانی بود و آلمانها توانسته بودند با بدست آوردن امتیاز ساختن خط آهن اسلامبول - بغداد - بصره از آن دولت، آنرا بانجام برسانند و به شبکه اروپا متصل سازند، دولت انگلستان کمترین تمایلی به احداث راه آهن در ایران چه شمالی جنوبی و چه شرقی غربی نداشت و آنرا منافی بامناف استعماری خود در هندوستان و منابع حوزه نفتی اش در ایران میدید، اما پس از شکست دولت عثمانی در جنگ جهانی نخست و تصرف بین النهرین، ب فکر احداث راه آهنی از غرب به شرق افتاد تا بغداد را به زاهدان و سپس به هندوستان متصل کند و بدین ترتیب بجای بهره گیری ازگشتی، از راه آهن مزبور نسبت به اعزام هرچه سریعتر نیروی نظامی و اسلحه و مهمات برای سرکوبی آزادیخواهان هندوستان و استقرار آرامش در آن سرزمین و همچنین حمل و نقل مواد خام مورد نیاز اروپا بویژه انگلستان به اروپا و صدور اجناس ساخته شده به بازار پر جمعیت هندوستان و خاور دور، بهره گیری کند و بهمین خاطر دولت انگلستان از پیش (در سال ۱۹۱۸) یک رشته راه آهن به درازای ۹۲ کیلو متر از میر جاوه هندوستان به زاهدان کشید تا در آینده آنرا به خط سراسری غرب به شرق متصل کند.

محمود علامیر (احتشام السلطنه) مینویسد: «...سیاست استعماری انگلیس مخالف قطعی و همیشگی با احداث شبکه راه آهن در ایران نبود، بلکه بالعکس باتوجه به شورشها و ناآرامی های دایمی قبایل و اقوام و شهروندان هند بر علیه سلطه انگلیس و اینکه چون هیچگاه برای انگلستان امکان اینکه نیروی نظامی و انتظامی برای مقابله با چهارصد میلیون هندی تدارک و در محل نگاه دارد وجود نداشت و سیاست تبدیل مواد اولیه و خام در کارخانجات محلی هم هنوز به موقع اجرا گذارده نشده بود و انگلیسی ها باید هزینه گزاف حمل و نقل مواد اولیه تا انگلستان را تحمل نمایند و پس از تبدیل آن به کالاهای مصرفی، مجدداً آنرا به بازارهای هند و بازارهای دیگر آسیا بازگردانند و همچنین برای حداکثر استفاده از قوای نظامی و انتظامی که در اختیار داشتند و نیز تسریع در حمل و نقل کالا، مجبور شدند در شبه قاره هند عظیم ترین و پیچیده ترین شبکه های راه های شوسه و آهن را احداث نمایند، فلذا اگر راه آهن هندیه راه آهن سراسری اروپا اتصال پیدامیکرد تمام این مشکلات از پیش پابرداشته میشد، بعلاوه وجود راه آهن ایران تا آخرین سال استیلای انگلیس بر هند [۱۹۴۸ م = ۱۳۲۷ هـ خ] و حتی پس از آن برای حمل کالا و پس از دستیابی به منابع نفت، برای حمل نفت به

اروپا سریع ترین و ارزانترین وسیله بود، خاصه اینکه درکنار راه آهن، انگلیسیها از معادن ذغال سنگ به بهانه تأمین سوخت لکوموتیوها و دیگر منابع معدنی، سالیانه چندین میلیون تن ذغال سنگ مجانی و مواد معدنی دیگر به ثمن بخش از ایران میبردند».^{۴۳۵}

لیوتانت کماندر - ج - م کنورثی، در مقاله ای به تاریخ ۳ ژوئیه ۱۹۲۷ [۱۱ تیر ۱۳۰۶] که در روزنامه دی دیفری، درج شده است، مینویسد: «...ایران در مدت بیست سال قبل از جنگ جهانی، یکی از موجبات نگرانی امپراتوری بریتانیا بود، زیرا روسیه همواره سعی میکرد که با عبور از این کشور، به آبهای گرم و دریاهاى آزاد دسترسی پیدا کند، و چون در سر راه هند واقع شده از این جهت یکی از ده کشوری است که راه خطر برای قاره هند بشمار میرود».

سیروس غنی، مینویسد: «...بریتانیا میترسید راه آهن اگر به جنوب رود مصالح نفتی آن کشور به خطر افتد و خطری هم برای هند فراهم آید، روسیه نیز به نوبه خود بر ضد خطی بود که از غرب به شرق در میان ایران و عراق کشیده شود».^{۴۳۶}

سرآرنولد ویلسون، در کتابش زیر نام «جنوب غربی ایران»، مینویسد: «...چون امتیاز نفت در دست انگلیسی ها است لازم است نگذاریم به مخاطره افتد و نفوذ روسها به جنوب کشیده شود، یابوسیله تجارت و یا بوسیله راه آهن... من اشارات زیاد در روزنامه تایمس در مسنله راه آهن در شرق وسطی مشاهده میکنم، این راه آهن از استانبول شروع شده از بغداد به خلیج فارس خواهد رسید و از بغداد از وسط کشور ایران عبور کرده به هندوستان میرسد، آنچه که ما انتظار داریم این است که صیانت نظامی هندوستان محفوظ بماند، یعنی انتهای این راه آهن ها که به خلیج فارس منتهی شود در دست انگلیس و تحت نفوذ آن دولت باشد... گزارشهای من نشان میداد که مسیر راه آهن بین بوشهر - شیراز عملی است، شیب آن از یک درصد تجاوز نمیکند، احتیاج به تونل ندارد و پل سازی زیاد لازم ندارد، اما برای تجارت راه بندرعباس به این راه برتری دارد و در مخارج هم در هر میل تفاوت نخواهد داشت... دولت روس میخواهد راه آهن سرتاسر ایران به هندوستان متصل شود، این عمل برای ایران و هندوستان خوب نیست، مامیخواهیم یک خط آهن از خلیج فارس شروع شده به داخل ایران امتداد یابد ولی این راه آهن نباید به مرز روس نزدیک شود، وضع مابین همان اندازه بد است که وضع ایران بد میباشد، اگر این راه ساخته شود کمکی خواهد شد برای تجارت انگلیس و تجارت هندوستان».^{۴۳۷}

^{۴۳۵} - خاطرات احتشام السلطنه. ۳۸۱-۳۸۲

^{۴۳۶} - رستاخیز ایران. ۳۵۸

^{۴۳۷} - برآمدن رضا خان و... ۴۱۷ + تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در قرن نوزدهم، دفتر هشتم. ۲۳۳۲-۲۳۳۴-۲۳۳۵-۲۳۴۴-۲۳۴۸-۲۳۵۳

ژنرال سرپرسی سایکس، مینویسد: «...من طرح های مختلف راه آهن راکه پس از جنگ به دولت ایران پیشنهاد شده بود، مشروحاً ذکر کردم، شاه [رضاشاه] باراه آهن تهران - همدان - خانیقین که به راه آهن عراق وصل میشد موافقت ننمود، زیرا مایل بودخط آهن از یکی از بندرهای خلیج فارس شروع شده و سرتاسر ایران را پیموده و به بحر خزر منتهی گردد، در نتیجه بندر خور موسی تنگه دریایی بی آبادی و غیر مسکون را در خلیج فارس انتخاب کرد... اولین کلنگ این کارشگرف در پائیز ۱۹۲۷ بزمین خورد و عمل از هردو بندر توسط شرکت مختلط آلمانی - آمریکایی و دخالت جزیی شرکتهای فرانسوی و انگلیسی شروع شد، در نوامبر ۱۹۲۹ قسمت شمالی از بندرگز تا ساری برای بهره برداری توسط شاه افتتاح یافت، در ژانویه ۱۹۳۰ قطعه راه آهن از بندر شاهپور به دزفول، توسط اعلیحضرت مفتوح شد... مخارج ساختن این اثر شگرف و عظیم به ۵۰ میلیون لیره خواهد رسید، باتوجه به قلت جمعیت و وسعت زیاد اراضی، فقدان صادرات، فقر و عقب افتادگی، من خیال میکنم که راه آهن اگرهم تمام شود از عهده استهلاک هزینه خود برنخواهد آمد چه رسدبه اینکه سودی بدهد، در مقابل تصور میکنم صرف پول موجود، در راه ساختن و نگاهداری جاده هابه مراتب بهتر باشد».^{۴۳۸}

سرپرسی سایکس، گویا فراموش کرده بود که در جای دیگر کتابش، چنین نوشته است که: «...ساختن راه آهن در ایران دارای اهمیت حیاتی است، تأثیر آن محققاً کشور را به انتقال از وضع تمدن قرون وسطایی به قرن بیستم کمک سریعی خواهد کرد و باعث سعادت و آبادانی و امنیت خواهد شد... دوستان ایران [منظور دولت انگلستان و نایب السلطنه هندوستان است]، باکمال صداقت [!] امیدوارند که تا ده سال دیگر، ایران دارای خط آهنی بشود که از طرفی با هندوستان و از طرف دیگر با اروپا اتصال پیدا کند، زیرا عراق نیست اگر بگویم تامله حمل و نقل با ساختن راه آهن حل نشود امید پیشرفت و ترقی اساسی نخواهد بود».^{۴۳۹}

سرپرسی سایکس، پس از آنهمه توصیف از مزایای ساختن راه آهن، زمانی که بنابه نوشته اش پیشنهادش درباره خط آهنی که از شرق به غرب ایران کشیده شود از سوی رضاشاه پذیرفته نمیشود، از مزایای راه سازی مینویسد! اما همانگونه که پیش از این اشاره شده است، همزمان با احداث راه آهن سرتاسری، کوشش فراوانی نیز جهت ساخت و مرمت جاده ها نیز به عمل آمده بود.

تردیدی نیست که ژنرال نامبرده باتوجه به شغل و موقعیتی که در ایران داشته است، دیدگاه و خواسته دولت متبوعش را منعکس نمیکرده

^{۴۳۸} - تاریخ ایران، دفتر دوم، ۸۴۴-۸۴۵

^{۴۳۹} - همان، ۸۰۶-۸۰۷

است و یا گزارشهای مأموران اعزامی دیگر از سوی انگلستان به ایران، بدور از دیدگاه و خواسته های آن دولت نبوده است.

همو در جای دیگر کتابش آورده است: «...تنها راه حل رضایت بخش مسئله حمل و نقل، ساختن راه آهن در ایران است و در این مورد هم ایران برای خط "نوشکی" به دزدآب [زاهدان] بایستی مدیون جنگ [جهانی نخست] باشد». [منظور وی برپایی راه آهن نوشکی به زاهدان به درازای ۹۲ کیلو متر است].^{۴۴۰}

دولت انگلستان آنچنان به احداث خط آهن شرق به غرب اطمینان داشته است که با هزینه خود و بدون هرگونه قرارداد تثبیت شده رسمی با دولت وقت قاجار، خط مورد نظر خود را از سوی شرق تاشهر زاهدان کشید تا در فرصت بعدی به احداث خط سرتاسری زاهدان تا بغداد اقدام کند و بالاخره یکسال پس از جنگ جهانی نخست، طی قرارداد ۱۹۱۹ که با دولت وقت ایران (به نخست وزیری وثوق الدوله) منعقد کرد، به موجب ماده ۵ قرارداد مزبور (که متن کامل قرارداد مزبور در بخش پیوستهای این کتاب آمده است) حاضر شد برای احداث خط آهن سرتاسری شرق به غرب، وامی به مبلغ دومیلیون لیره استرلینگ به دولت قاجار (ایران) در قبال به گروگرفتن کلیه درآمد و عواید گمرکی کشور که همچنان در گرو وامهای قبلی بود، بپردازد تا با نظارت و صواب دید و نظر دولت انگلستان صرف احداث آن و سایر اصلاحات منظور در قرارداد مزبور گردد.

روزنامه یورکشایر هالد، طی مقاله ای به تاریخ ۳۱ ژوئیه ۲۴۶۵=۱۹۲۶ (۸ مرداد ۱۳۰۵) نوشت: «...ویک رشته خط آهن که خانقین را به انتهای خط آهن فعلی هند در دزدآب [زاهدان] غرب نوشکی متصل سازد، از روی دقت و بررسی زیاد کشیده شده است... از طرف دیگر سرزمین پادشاهان [منظور ایران است] شاهراه بزرگ هند است و چنانچه راه آهن در آنجا کشیده شود، آموشد بیشتر از این راه صورت خواهد گرفت...».^{۴۴۱}

اعتمادالسلطنه، در کتاب خاطراتش مینویسد: «شنبه ۲۸ شعبان ۱۳۰۷ [۱۷ آوریل ۱۸۹۰ = ۲۴۲۹] عصر شارژ دافر روس بدیدن

آمدند میگفت یک هفته قبل با امین السلطان ملاقات کردم به او گفتم دولت روس خیال دارد راه آهنی از دریای مازندران به دریای فارس بسازد، امین السلطان گفت غیر ممکن است برای اینکه انگلیس مانع خواهد شد».^{۴۴۲}

سرلشکر حسن اخوی، طی نوشته ای زیر نام «بازنگری به یک واقعه تاریخی» مینویسد: «لرد کرزن وزیر امور خارجه انگلستان با

^{۴۴۰} - همان، ۸۰۶.

^{۴۴۱} - رستاخیز ایران، ۳۲۷-۳۲۸-۳۳۲-۳۳۳.

^{۴۴۲} - خاطرات اعتمادالسلطنه، ۷۹۴.

افکار استعماری که میخواست از کنار دریای مدیترانه (فلسطین) تا فلات پامیر (هندوستان) تحت سلطه انگلستان باشد، از ضعف شدید دولت ایران و نبودن رقیبی در منطقه [به سبب رویداد انقلاب بلشویکی در روسیه] استفاده کرده و با رشوه و فشار قراردادی در تابستان ۱۹۱۹ با دولت ایران منعقد نمود.

به موجب این قرارداد، باید افسران انگلیسی نیروی مسلح ایران و مأمورین انگلیسی امور مالی ایران را بدست بگیرند، دولت انگلستان سه میلیون لیره به ایران قرض میدهد تا خط آهن بغداد - زاهدان به خرج ایران، بوسیله انگلیسی ها احداث شود، قبل از آنکه قرارداد به تصویب [مجلس شورای ملی] برسد، افسران انگلیسی و مأموران [امور مالی] آن دولت به ایران آمدند و مهندسین انگلیسی شروع به نقشه برداری راه آهن بغداد - زاهدان نمودند.^{۴۳}

سیروس غنی، مینویسد: «سرپرسی لورین، همچنین نگران نقشه احداث راه آهن بندر خرمشهر - تهران بود، میگفت که این خط حتماً بعداً به سرحد شوروی کشیده میشود، و دسترسی روسها به خلیج فارس تسهیل میگردد، رضاشاه این تشویش را نپذیرفت و افزود: از قضا روسها هم واهمه دارند که مبادا این تمهید انگلیسی ها باشد که میخواهند وسایط دریانوردی از جمله زیردریایی به بحر خزر بیاورند.»^{۴۴}

محمود محمود، با اشاره به بخشی از مندرجات کتاب "اسرار سیاسی محرمانه" مینویسد: «مُخبر روزنامه مورنینگ پست، موسوم به ویگمور (H.J.WHGMORE) که در این باب کتابی تألیف کرد و موسوم نمود به "مسئله ایران" که در سال ۱۳۰۳ منتشر شده است، از قول لرد کرزن مینویسد که گفته بود: هر وزیری را که تحمل آن کند که روسیه یک خط آهنی از تهران یا از جای دیگری در شمال ایران به خلیج فارس و آبهای هند بکشد، خائن میدانند.»^{۴۵}

سرآرنولد ویلسون، مینویسد: «... این قسمت از کشور ایران [منظور لرستان و خوزستان است] از نقطه نظر سیاسی منطقه بیطرف است [استناد نامبرده به قرارداد ۱۹۰۷ بوده است]، ما و روسها هر دو میتوانیم در این نواحی آزادانه رفت و آمد کنیم [!] و منافع تجاری خود را توسعه دهیم، چون امتیاز نفت در دست انگلیسیها است لازم است نگذاریم به مخاطره افتد و نفوذ روسها به جنوب کشیده شود یا بوسیله تجارت یا بوسیله راه آهن، قبل از اینکه مقدر شود انگلیس و روس رقیب یکدیگر باشند تا مادر هند هستیم و آسیای شرقی در دست ما قرار دارد و روسها در قفقاز و ترکستان هستند این رقابت برقرار خواهد ماند.»^{۴۶}

^{۴۳} - فصلنامه رهاورد - شماره ۱۷ و ۱۸ - رویه: ۱۳۱

^{۴۴} - برآمدن رضاشاه و... ۴۰۶-۴۰۷

^{۴۵} - تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در قرن نوزدهم دفتر هشتم. ۲۳۰۸

^{۴۶} - تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در قرن نوزدهم دفتر هشتم ۲۳۳۲

لیوتنانت کماندرج - م کنورثی، دربخش دیگری از مقاله ۳ ژوئیه ۱۹۲۷ [۱۱ تیر ۱۳۰۶] خود که در روزنامه "دی دیفری" بچاپ رسیده و پیش از این به بخشی از آن اشاره شده بود، مینویسد: «...این کشور در سر راه دریایی هندوستان و درست در مسیر خط آهن بزرگ آینده اروپا به هند قرار دارد... راست است که راه ها و جاده های بسیار ساخته شده و حمل و نقل موتوری امکان پذیر گردیده ولی تا وقتی که راه آهن در سراسر کشور ساخته نشود ایران هیچگونه پیشرفت و ترقی نخواهد نمود و با کمال تأسف باید گفت در تمام ایران حتی یک کارخانه که با قوه برق کار کند یافت نمیشود.

نبودن راه آهن در ایران یکی از آثار برجسته و مشهود مشکلات سیاسی قدیم است که بر اثر رقابت و حسادت میان آلمان و انگلیس و روسیه برای این کشور تولید زحمت و دردسر نمود و اکنون چندین سال است که طرح های مربوط به راه آهن در تهران موضوع بحث و گفتگو قرار گرفته است، آلمانها به طبیعت حال میخواستند یک خط فرعی از بغداد و راه ایران تا مرز هندوستان ادامه دهند... ما میخواستیم از بندر عباس در مدخل خلیج فارس که عمق آبی آن برای ساختمان یک اسکله جهت کشتی های بزرگ مناسب است تا تهران واقع در شمال خطی بکشیم، از طرفی روسها در نظر داشتند یک خط آهن سرتاسری از کرانه جنوبی دریای خزر در شمال تا جنوب ایران یعنی رأس الخلیج [فارس] کشیده شود ولی درگیر و دار مصالح متناقض و مخالف این سه دولت هیچ کاری انجام نشد، فقط انگلستان اکنون جانشین آلمان در عراق گردیده و راه آهن آنجا را تا مرز ترکیه زیر نظر خود اداره میکند... حتی موضوعی که از نظر ماسهایان اهمیت است اینکه چرا راه آهن عراق از ایران نباید به خط آهن هند در دزداب [زاهدان] متصل گردد؟

اکنون ممکن است از کاله [بندری در شمال فرانسه] به آنکارا پایتخت جدید ترکیه با همین خط مسافرت نمود و در صورت اتصال هند به خط ایران و ترکیه و خطوط مهم اروپا منافع سرشاری نصیب هندوستان [بخوانید انگلستان] شده میان کاله و کلکته ارتباط مستقیم برقرار میگردد.

راه آهن ایران تا سالیان دراز جبران هزینه خود را نخواهد کرد ولی در هر حال دولت ایران مصمم است با کمکهای مالی ساختمان آنرا به تدریج ادامه دهد... اگر خط سرتاسری ایران به یکی از خطوط بزرگ دنیا وصل شود و هند را به اروپا متصل سازد، ایران نیز بهره زیادی خواهد برد و اینک برای زمامداران این کشور فرصت مناسبی دست داده...»^{۴۴۷}

دکتر محمدجواد شیخ الاسلامی، در کتابش زیر نام «اسناد محرمانه وزارت خارجه بریتانیا»، ضمن اشاره به سند شماره ۱۲۸ مربوط به گزارش مفصل سیاسی "ازموند اووی" (MR. ESMOND)

عضو دپارتمان شمال دروزارت امورخارجه انگلیس که برای استفاده کابینه انگلستان تنظیم شده بود، مینویسد: «نامبرده دراین گزارش مفصل درپیرامون عقد قرارداد ۱۹۱۹ ایران و انگلیس در بند دوم آن چنین نوشته است: "مستشار کل دارایی [مستر آرمیتاژ اسمیت] چند هفته ای است که کارخود را در ایران آغاز کرده است و کمیسون مختلط نظامی (مربک از افسران ارشد انگلیسی و ایرانی) گزارش مفصل خود را برای نوسازی ارتش ایران تسلیم هیئت دولت کرده است، امتیاز ساختمان راه آهنی که قراراست مرز عراق (خاتقین) را به تهران وصل کند به یک کنسرسیوم انگلیسی داده شده است و مهندسان و مساحان این گروه درحال حاضر مشغول نقشه برداری و انجام کارهای اولیه هستند».^{۴۴۸}

لرد پارمور (LORD PARMORE)، رییس مجلس اعیان انگلستان، طی نطقی در آن مجلس درپیرامون مسایل ایران گفت: «...راجع به ساختمان راه آهن پیشرفت کمی حاصل شده و در دوران جنگ [جنگ جهانی نخست] سیستم خط آهن هند به نوشکی و از آنجا تا مرز خاوری ایران یعنی تا میر جاوه امتدادیافت و بالاخره این خط تا حدود ۵۲ مایل داخل خاک ایران تا دزدآب کشیده شده است... در سمت غربی [ایران] نیز پیشرفت مختصری حاصل شد و با آنکه نقشه برداری راه آهن در سال ۱۹۱۹ انجام یافت ولی طبق گزارشهای رسیده رضاخان نخست وزیر فعلی ایران تمام سعی و همت خود را به موضوع ساختمان راه آهن تمرکز داده و همانطور که لرد محترم [لرد لامینگتون یکی از نمایندگان مجلس اعیان انگلستان] اظهار داشتند از گروه های آمریکایی دعوت نموده تا نمایندگان خود را برای بررسی موضوع به تهران بفرستند».^{۴۴۹}

روزنامه نی یر ایست، در ۱۸ می ۱۹۲۲ [۲۸ اردیبهشت ۱۳۰۱] نوشت: «...طبق اطلاعی که بدست آمده یکی از کارهای اخیر دولت مستعفی [منظور دولت احمد قوام است] تأیید امتیاز ۱۹۲۰ مربوط به ساختمان راه آهن تهران به کرمانشاهان بوده است، عقیده عمومی این بود که این امتیاز صرفاً بوسیله شرکتهای انگلیسی بدست آمده و اگر اطلاع مزبور درست باشد، این یک خبر مسرت بخش برای انگلستان و ایران خواهد بود».^{۴۵۰}

روزنامه تایمز، در تاریخ ۲۳ ژوئن ۱۹۲۴ (۲ تیر ۱۳۰۳) طی مقاله ای زیر عنوان «وخامت اوضاع ایران»، مینویسد: «... امتیازات دیگری از قبیل اختیار سه ماهه به کمپانی پولند آمریکایی برای ساختن راه ها با کشیدن راه آهن شمال به جنوب ایران تحت مطالعه قرار دارد و این اختیار تقریباً نصف جریان خود را بدون نتیجه طی کرده است،

^{۴۴۸} - اسناد محرمانه وزارت امور خارجه بریتانیا. ۲۰۵

^{۴۴۹} - رستاخیز ایران. ۷۳

^{۴۵۰} - همان ۲۸

طرح های دیگر نیز برای کشیدن راه آهن سبک مازندران و دهکده های اطراف تهران تحت رسیدگی و مطالعه است، معلوم نیست دولت ایران [به نخست وزیری رضاخان] برای چه در دادن امتیازات تردید و مسامحه مینماید و به خارجیان اجازه استخراج ثروتهای طبیعی کشور را نمیدهد». ^{۴۵۱}

روزنامه فاینانشال تایمز، در تاریخ ۱۵ فوریه ۱۹۳۳ [۲۶ بهمن ۱۳۱۲] زیر عنوان «خطر ساختمان راه آهن برای عمران اقتصادی»، مینویسد: «...یکی از خطرهای عمران اقتصادی ایران ناشی از تصمیم شاه راجع به ساختمان یک راه آهن ملی است که به عقیده "کاپیتان تویدی" [انگلیسی] چنین نقشه ای هرگز دخل و خرج نخواهد کرد... خطر دیگر عمران اقتصادی ایران ناشی از تصمیم کورکورانه شاه است که میخواهد یک راه آهن ملی از بحر خزر تا خلیج فارس بکشد... بطوریکه تخمین میزنند هزینه این راه آهن اگر ساخته شود و یا به فرض محال اگر تکمیل گردد، در حدود چهل میلیون لیره خواهد بود و این مبلغ هزینه وحشت آوری میباشد، فرضاً اگر این خط ساخته شود ممکن نیست که مخارج آن وصول گردد زیرا جریانهای بازرگانی ایران همه از شرق به غرب متوجه است، در صورتیکه راه آهن جدید بطور میان برآزشمال به جنوب میروود و در اینجهت هرگز یک حرکت تجارتي دیده نشده است». ^{۴۵۲}

اما برخلاف نظر کاپیتان تویدی، و کسانی که چنین میاندیشیده اند، در سالهای بعد دیدیم که این خط یکی از خطوط عمده کشور در جهت حمل کالاهای تجاری و مسافری درآمد و یکی از منابع درآمد دولت گردید، و تراکم حمل کالا و مسافر در این خط به حدی بود هست که جوابگوی حمل کالاهای رسیده از خارج به تهران و سایر شهرستانهای بر سر راه، نبوده و نیست و صاحبان کالا ناگزیر از تریلرها و کامیونها برای انتقال کالاهای خود از بندر شاهپور و خرمشهر بهره میگرفتند و میگیرند، که نگارنده تا آن زمان که در خوزستان اشتغال داشته، از نزدیک شاهد آن بوده است. بدان معنی که ایران کشش داشتن خط آهن دومی از جنوب به شمال را دارد.

لرد کرزن، مینویسد: «...اشتهای حکومت تزاری در کار جهانگیری فقط به همان سامان و نواحی محدود نمیشود و چون بحد کافی از دست اندازی برنیمی از غنایم ایران در شمال خشنود نیست، نظری هم به جنوب دارد و آرزومند یافتن راهی به خلیج فارس و اقیانوس هند است، در جنب و جوشهایی که سابقاً در امتداد مرزهای جنوبی و شرقی خراسان تصویر نمودم و فعالیت نمایندگان آن در خارج از حریم مشروع نفوذش [!] در شمال ایران و آزمایشهایی که بر سبیل امتحان در پیشرفت به جانب سیستان نموده است، در واقع توجیهی جز این ندارد که در صداست پایه

^{۴۵۱} - همان ۸۲

^{۴۵۲} - همان ۶۵۲

قدرت بریتانیا را در جنوب ایران سست و در کار دریای های جنوبی اعمال نفوذ کند و پایگاهی برای عملیات بحری خویش فراهم سازد.



همو در بخش پایانی مبحث احداث راه آهن در ایران زیر عنوان «خط آهن واقعی ارتباطی سراسری ایران»، نتیجه میگیرد که: هرگاه روزی خط سراسری ایران عرضاً ساخته شود بدون تردید تا این درجه از حدود جنوبی و این اندازه هم بی ثمر نخواهد بود، خط واقعی سراسری ایران راه آهنی است که مراکز فلاحی و صنعتی و تجاری ایران را بهم پیوند دهد و در این کار احتیاجات ایران و انگستان هر دو ملحوظ افتد، چنین خطی به احتمال قوی از بغداد، کرمانشاه، بروجرد، اصفهان، یزد و کرمان خواهد گذشت... با آنچه سابقاً راجع به خط آهن سیستان نوشتم ملاحظه خواهد شد که چگونه این طرح باره آهن هندوستان قابل ارتباط خواهد بود و اگر ساخته شود مزیت بیشتری خواهد داشت و جزو خطوط ارتباطی اروپا خواهد شد و به این ترتیب سرباز انگلیسی را دیگر در کراچی نخواهیم گذاشت بلکه در مرز خود افغانستان و شاید هم در میدان جنگ پیاده خواهیم کرد... شاهراه وارداتی اجناس هندو انگلیس باید کماکان از طریق جنوب باشد چون در آن حدود رقابت برای دیگران مسدود است و عقل و صلاح انگلیس ایجاب مینماید که در اصلاح و بهبود جاده های جنوب تلاش کنیم، زمانیکه در صد برآیم که ابهت از دست رفته را در شمال باز یابیم... بدون شک چنین خطی دیر یا زود بوسیله راه های فرعی احتمالاً

از مبدأ پوسنی، گوادری یا چاه بهار و یا با وجود جاده های فعلی تجارتی بندر عباس از کرانه اقیانوس هندیاخلیج فارس ضمیمه خواهد گردید، هرگاه جنوب شرقی ایران از لحاظ راه های ارتباطی به این شکل درآید مزایای عمده ای برای تجارت وارداتی انگلستان دارد و نفوذ آن در نواحی مرکزی و ایالات شمال شرقی ایران به همان اندازه قابل ملاحظه خواهد بود که موجب استفاده خودایران جهت تجارت صادراتی تریاک و پنبه و خشکبار آن خواهد گردید... اشاره به راه آهن تهران - بغداد در این بحث نهایی ذکر خط آهنی را ایجاب میکند که روزگاری ورد زبانها بود و سپس از نظر افتاده است و آن راه آهن جلگه فرات از کرانه مدیترانه تا بغداد است، این خط بارها پیشنهاد شده و طرفدارانی هم داشته که اگر روزی عملی شود، خطوط غربی ایران را جزو سیستم راه آهن هند و مدیترانه خواهد نمود...».^{۴۰۳} (یعنی همان راهی که دکتر مصدق پیشنهاد ساختن آن را میکرد به سفارش انگلیس میبوده).

لرد کرزن، که کتابش را در سال ۱۸۹۲ هنگامیکه عضو پارلمان انگلستان بود به رشته نگارش درآورده بود، سالها بعد که به مقام وزارت امور خارجه آن کشور رسید در پی اندیشه استعماری اش همانگونه که پیش از این اشاره شده است، در غیاب حریف پیشین انگلستان یعنی روسیه تزاری، با پرداخت رشوه به چند دو لئمرد، ایرانی، قراردادی را در غیاب مجلس شورای ملی با رییس دولت وقت منعقد کرد که به قرارداد ۱۹۱۹ مشهور شد، و به موجب آن قرارداد در حالیکه هنوز مجلس به خاطر عدم حصول حد نصاب نمایندگان منتخب از بسیاری از شهرستانها تشکیل نشده و تصویب قرارداد برای اجرای آن ضروری بود، باشتاب با اعزام گروه مهندسی و مساحی همراه به مستشاران نظامی و مالی در صدد از قوه به فعل درآوردن آنچه در کتابش آورده بود، برآمد تا راه آهن غرب به شرق را احداث و بغداد را به هندوستان با عبور از ایران متصل کند، که این طرح با ظهور رضاخان عقیم ماند.

بنابراین آنچه گذشت، جای کمترین تردیدی باقی نمی ماند که مسیر مورد دلخواه دولت انگلستان همواره خط آهنی بوده است که بغداد را به هندوستان از طریق خاک ایران متصل کند، نه خطی آهنی که به پایمردی رضاشاه از کرانه جنوب شرقی دریای مازندران به جنوب غربی خلیج فارس کشید؛ که سبب نگرانی دولت بریتانیا از کشیده شدن پای روسیه به منابع و تأسیسات نفت جنوب و خلیج فارس شده بود.

با اینهمه شواهد و مدارک روشن که مژستی از خروار آن ارائه گردید، فقط باسینه ای پراز کینه و لجبازی میشود همچنان بر این پندار نادرست و به دور از منطق و سند، پای فشرده که: برپایی راه آهن سر

^{۴۰۳} - ایران و قضیه ایران. ۷۱۱-۷۱۲-۷۸۹-۷۸۸-۸۹۸-۸۰۷-۸۰۴-۸۰۱

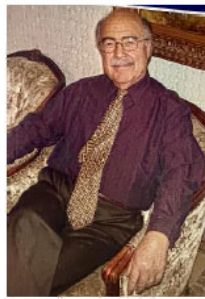
تا سری شمال به جنوب ایران بنابه خواست و دستور انگلستان بوده است!

بی‌مناسبت نخواهد بود که در پایان این فصل به نقل خاطره ای از ابوالسن رضوی شیرازی نماینده چند دوره مجلس شورای ملی، در پیوند با ساختمان راه آهن سرتاسری پرداخته شود. او میگوید: «علیحضرت در سال ۱۳۰۶ اولین کلنگ شروع راه آهن سرتاسری ایران را در این محل استاسیون فعلی تهران به زمین زدند، دوسه سال اول شرکت‌ها و مؤسساتی که مشغول کار شده بودند کارها را به صورت نامطلوبی شروع کرده بودند که مقبول خاطر علیحضرت قرار نگرفته بود، مثلاً در خوزستان برخورد کرده بودند به یک صورت غیرعادی که مؤسساتی که آن روز مشغول ساختمان بودند، قرار شد بروند کنار و بعد کنسرسیوم کامپساکس تأسیس شد و شروع کرد به فعالیت و یک مؤسسه نظارت هم در تهران وجود داشت که قسمت‌های مختلف ساختمان اعم از پل‌ها و لوک‌ها و تونل‌ها و سایر قسمت‌هایی که برای پیشرفت ساختمان راه آهن لازم بود نظارت کند و یک نفر دانمارکی هم مشاور آن قسمت بود، البته کامپساکس یک مؤسسه ای بود که از مملکت‌های مختلف تشکیل شده بود... اما موردی که عرض میکنم روزی است که تمام قسمت‌ها از شمال ساخته شده بود تا تهران و از بندر شاه و بندر شاهپور هم راه آهن به تهران اتصال پیدا کرده بود و روزی بود که قرار بود که آخرین پیچ راه آهن در محل ایستگاهی که سابقاً چشمه‌علا میگفتند و بعدها به ایستگاه فوزیه تغییر نام داده دست علیحضرت فقید محکم بشود و اجازه بفرمایند که راه آهن جنوب به جانب پایتخت عزیزت کند. کامپساکس دعوت کرده بود از عده ای تجار و ارباب صنعت و نمایندگان مجلس و آقایان وزراء که از دوروز پیش بیایند و مهمان کامپساکس باشند، تا در تشریفات اتصال راه آهن و محکم کردن آخرین پیچ [مهره] در این ایستگاه حضور داشته باشند، و روز چهارشنبه ای این مراسم بود و قرار بود علیحضرت هم سه‌شنبه از تهران تشریف فرما شوند به همان ایستگاه و مدعوین هم از اراک بیایند، و عملیات انجام بشود، البته آنجا محل آبادی نبود، یک استاسیون مختصری ساخته بودند و یک عمارت مختصری هم برای ژاندارم‌ها بود که شاید ۵۰ ژاندارم در آن عمارت میتوانستند زندگی کنند، البته زندگی به رسم ژاندارم، یک تریبون هم که ارتفاعش نسبت به محوطه بیشتر بود درست کرده بودند و صندلی چیده بودند که مدعوین در آنجا تشریف داشته باشند و مدعوین قبلاً حاضر شده بودند، وقتی قطار حامل علیحضرت فقید رسید چندتا لکوموتیو که آنجا وجود داشت شروع به سوت زدن کردند و درواقع میخواستند تشریف فرمایی علیحضرت را اعلام کنند، مدعوین هم جلوی جایگاه ایستاده بودند، شاهنشاه از قطار پیاده شدند و قطار حامل علیحضرت کنار رفت و خواه و ناخواه فاصله ای که میان علیحضرت و مدعوین بود برداشته شد، پذیرایی مختصری از علیحضرت بعمل آمد و بعد مرحوم آهی که وزیر راه بود، گزارش جامع و کاملی از کلیه زحمات و هزینه‌هایی که

برای احداث این راه آهن سرتاسری که از بندر شاهپور تا بندر شاه امتداد داشت بعرض رسانید و بنده آنچه به خاطر دارم رقم مخارج ۱۸۷ میلیون و چند سدهزار تومان بود و این رقم بخوبی به خاطر هست، بعد از گزارش استدعا کرد که اجازه بفرمایند قطار جنوب به جانب پایتخت عزیمت کند و آخرین پیچ [مهره] راهم به دست مبارک خودشان محکم بفرمایند، اعلیحضرت تشریف آوردند وسط راه آهن ایستادند و با پیچ محکم کنی که تقدیم شد، ایستاده این قسمت را انجام دادند و بعد هم دستور دادند قطار جنوب به سوی پایتخت حرکت کند، قطار هم تزیین شده بود به یک مقدار برگ خرما و چیزهایی که اختصاص به جنوب داشت از قبیل شاخه های مرکبات و خرما و امثال آن که نمایشگر حرکت از یک ناحیه گرمسیر به جانب پایتخت باشد و یکی دو تا تانکرهای نفت بود و من حیث المجموع یک همچو قطاری آمد از جلوی مدعوین عبور کرد و علی الظاهر به جانب پایتخت رفت، بعد اعلیحضرت دستور فرمودند که مدعوین بیایند نزدیک، مستر ساکسیل رئیس کنسرسیوم کامپساکس هم حضور داشت، همه آمدند نزدیک بطوری که اعلیحضرت بین جمعیت ایستاده بودند و کلماتی که میفرمودند بخوبی شنیده میشد، خیلی مسرور و شادمان بودند و بی اندازه با قیافه متبسم و باز با حاضرین برخورد میکردند شروع به سخنرانی کردند که شاید یک ساعت طول کشید و از اینجا شروع فرمودند که: ما از روزی که شروع کردیم، اطراف و جوانب کشور را متصل و مربوط کنیم که برای همیشه استقلال و تمامیت آن جای نگرانی نداشته باشد، احساس کردیم یک خط ارتباط مطمئن و محکم و دائمی که بتواند تمام کشور را بهم متصل کند برای مملکت لازم است، خواستیم بایک راه آهن، مرکز مملکت را به شمال و جنوب و همه کشور متصل کنیم، روزی که شروع باین فعالیت کردیم علمای اقتصاد ما نشستند و مذاکره کردند که اگر قرار بشود ایران راه آهن به سرمایه خودش داشته باشد ۷۰ میلیون تومان خرج این کار خواهد شد و تمام سرمایه و پول و دارایی که در کشور ایران وجود دارد بیش از ۷۰ میلیون تومان نیست، بنابراین دار و ندار کشور صرف ایجاد راه آهن خواهد شد و دیگر افراد پوششی و پای افزاری برای خودشان نخواهند داشت و اگر قرار باشد راه آهن داشته باشیم دیگر کسی چیزی ندارد که بتواند از راه آهن بهره برداری کند، امروز شما اینجا مشاهده کردید که به جای ۷۰ میلیون تومان که آنها پیش بینی میکردند، سد و چند میلیون تومان اضافه خرج شده و نه تنها مردم ایران پوشش های خوب و پای افزار دارند، بلکه لباس شان از قبل خیلی بهتر شده و اگر خود آفایانی که این پیش بینی را میکردند کم و کسری آورده باشند، آنرا دیگر خبر ندارم، در اینجا از کسی که باید تشکر کرد ملت نجیب و مردم اصیل و برآزنده ایران است که حتی پیرزنها و ضعفا و فقرا و کسانی که سرمایه نداشتند، آمدند و کمک کردند و به وسیله چند قران که به قندوشکر اضافه شد و آنها قند و شکرگران خوردند، به ما کمک کردند که بتوانیم از محل درآمد آن یک چنین کار عظیمی را انجام بدهیم و دست نیازمان پیش دیگران دراز نشود، زیرا تازه آن موقع ایران کاپیتولاسیون را الغاء کرده بود و ممالک

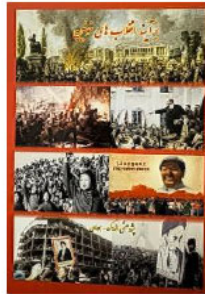
بیگانه و خارجی از خدا میخواستند که ما احتیاج پیدا کنیم و دست نیاز به سوی آنها دراز کنیم تا بیایند دوباره گمرک و بندر و یاسایر چیزهای ما را گرو بردارند تا به ماکم کنند، و اینطور ساختمان و تهیه راه آهن برای ما بهیچوجه ارزش نداشت، اما همت ایرانی و نجابت و فهم ایرانیان به ما کمک کرد و مساعدت کرد تا ما توانستیم بدون اینکه دست نیازی پیش دیگران دراز کنیم، این مشکل را از میان برداریم و دارای چنین مؤسسه عظیمی بشویم و امروز تازه بازم مساعدت ایرانیان روز خاتمه و تمام شدن راه آهن ایران نیست، بلکه روز شروع آن است، چون مایک خط اصلی لازم داشتیم که از جنوب به شمال متصل بشود، ولی در همین امروز یادآوری میکنم و دستور میدهم که راه آهن آذربایجان و خراسان شروع بشود، و به تدریج شاخه های این راه آهن به اطراف و جوانب کشور کشیده شود که بتواند برای تمام کشور یک شریان حیاتی و یک کیفیت و ارتباط دائمی فراهم کند، ضمناً از جمله مؤسسات خارجی که برای ماکار کردند من از مؤسسه کامپساکس بسیار راضی و خشنودم، آنها با صمیمیت برای ما کار کردند و برخلاف دیگران درصد این که بخواهند سوء استفاده کنند و سیاست ضمیمه فعالیت شان کنند نبودند و من برای خاطر اینکه رضایت خودم و امتنان خودم رانسبت به این مؤسسه اظهار کنم، امروز در حضور همه حاضرین به ساکسیل دست میدهم و اعلیحضرت به او دست دادند، فراموش نمیکنم وقتی اعلیحضرت فقید با ساکسیل دست دادند طوری تعظیم کرد که سرش نزدیک زمین رسیده بود و خیلی هم سرفراز و سربلند بود که چنین ملاطفتی نسبت به او شده، بعد رو کردند به وزیر راه و فرمودند: حالا ایرانیان کیفیت کار را یاد گرفته اند و دیگر نیازی نیست که کارها را به یک مؤسسه خارجی بدهیم، این دو خط را که گفتم میتوانیم از فردا شروع کنیم و مشغول فعالیت و اقدام بشویم، چون از این مؤسسه رضایت داریم، موافقت میشود که ساختمان بعضی از این قطعات را به خود آنها واگذار کنیم که کارفرما خود ایرانی باشد و آنها بصورت مقاطعه کار بتوانند در قسمت های مختلف خدماتی انجام بدهند». (از کتاب رضاشاه در آئینه خاطرات).

و اینگونه است که ایران دارای راه آهن شد.



رضاشاه در آینه اسناد

یم و امید



برایند انقلابهای خونین

گندکادی درباره رویدادهای ۲۵ تا ۲۸ مرداد ۱۳۳۲